

ما در وقت مجلس سینه بخیزد و گوید بر منی انجا سیده و این رساله الفصیحة المؤمنین و فضیلة الطاهرین
کتب کرده شد و من از سوره این رساله و غیر این مقال است که درین باب و که ما سکن اینیم
درین زمان که در اینیم در آن مذہب اثنا عشریه و شیعیان آن مجیدی اتفاق افتاد که کم خانه باشد که گویا
و کس از آنجا آن مذہب نمیاید نباشند و اغلب این عقیده نشوند لیکن اکثری از علمای علم
نایم و اخبار خود و عاقل از احوال اصول و اسلاف خود بخیر و خافل میباشند و هرگاه در محافل و
مجالس اهل سنت و جماعت گفتگو مینمایند هیچ وجه میگویند و شتر گری می آرند و حسبه الله تعالی خبر
این سال بر خیزد و وقت مناظره از جاد و خود بیرون نرود و اصول خود را منکر نشوند و در
بعضی از اموری شکی نرود و راه مذہب درین سال الزام کرده شد که در نقل مذہب سینه
بهین اصول ایشان و الزاماتی که عابد ایشان میشود و غیر از کتب معتبره ایشان منقول نشود
و الزاماتی که عابد باجمل سنت میشود میباید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک از
طرفین نسبت به حسب غنا و لا حق است و باید که اعتماد و وثوق غیر واقع و انچه از تواریخ و قصص
حکایات گذشته درین رساله مندرج است از آن خبست که هر دو فرق بر آن اتفاق دارند و
تفسیر آن مجید نیز از یقین بیان مرویت معین از تفسیر شیعه آورده و شد تا کسی را
مصلحت نیست مانند ما توفیقی الا باشد علیه و کلمت و الیه انیبت و انما من غیر مطهران این سال
و سامعان این مقاله آنکه چند چیز را در حدیث مطالعه آن طوطی دارد و اول آنکه آنچه درین رساله از باب
سطاعن البیت عظام و صحاب کرام و از نواحی مطهرات خیر الانام بلکه از جنس نقائص ملاک
و انبیا علی الصلوة و السلام ناکر شود و لازم آید اقام این حروف را از آن بری الذم شمس
و فایح العبد که انکار نمیزد زبان از آن امر شنیع تراجم نماید و صیدول از آن سودا
بیشتری میدار و لیکن چون بناد کلام بر اصول گریهی نهاده است تا جاز نام پذیرد است اینها
هر سال کشیده بر زمین و و بر رنگ که رنگین کنند شود و دم که هر جا کلام را مطلق ساخته بود
شاید بر خیزد و هرگاه معنی مذاق اهل سنت نموده راه سخن را مقدم ایشان بنموده

چنان توهم کنند که کلام مطلق بمنزله مذنب است و ما شاء و کلا سیموم الله این رساله الی
سطح العاید که مذنب شیعه و اهل سنت اصولا و فروعاً یکسانند و ایشان را شنبه و شنبه که مذنب
است شناسد و مذنب و دیگر کلاما منبغی نمیداند قابل مطالع این رساله نیست اگر چه
کتاب شیعه بر جد اتم او را میسر آید و است و باید مذنب اهل سنت میدان ایشان را ندانند و نیز ازین
رساله منتفع خواهند شد و اگر بعضی این مذنب شیعه را کلاما منبغی نمیداند و مذنب اهل سنت را شنبه
فرافشته است اصلاً ازین رساله بهره نخواهد برد و است زیرا که اصل کلام درین رساله منبغی
بر اصول شیعه و روایات ایشان است چهارم الله درین رساله پنجاه کتاب معتبره و شنبه نقل
است احتمال افزا و پنهان را و این آنجا شش نمیدانند زیرا که کتاب معتبره و شنبه است شیعه
و معتبر است ایشان اند باید که بی داعی نظر نماید نقل با اصل مطابقت دارد و از آن ترسد که محبت
احسن ظاهر شود و نقل این لازم کرد و پنجم الله احتمال تأویل را را ندید و نمیدانند که چه باید که مذنب شیعه
شیعه موجود است اما نویسی در شنبه باشد که زمین ما بان نمیرسد زیرا که این احتمال در وقت
مناظره دلیل محض و بیجا است و شنبه جعل و نادانی و با وجود این احتمال باب شنبه و شنبه
سود و همیشه و این رساله را تمیاز و شنبه بعد و الله است عشر علم السلام بر و از و الله است
گروه شده یا چاپ اول در کیفیت حدیث و شنبه شیعی و شنبه کتابان معتبره و شنبه یا شنبه
در کاید شنبه طرق احتمال و بعضی باب شنبه هم در ذکر اسلاف شیعه علماء و کتب ایشان
باب چهارم در احوال جناب شیعه و ذکر واقعهها یا شنبه پنجم در الحیثیات
باب ششم در حدیث یا شنبه ششم در احوال یا شنبه ششم در حدیث یا شنبه ششم
در مسائل فقهیه یا شنبه و شنبه در مطالع علمها و طبقات و الله است
و دیگرها یا شنبه بار و هم در خواص و شنبه شیعه شنبه فصل اول در احوال
فصل دوم در تصانیف یا شنبه فصل سوم در حدیث یا شنبه و از و هم
از و شنبه در حدیث یا شنبه و الله است و الله است و الله است و الله است

بنص صریح خلیفه ساخته و خلافت او و قرآن مجید از آیه انما ولیکم الله ورسوله مستنبط میشود
 لیکن صحابه بقلبه دیگر و سبب پیغمبر رضایع را خشنود و اطاعت خدا و رسول نه کردند و حق را
 زایل نمودند و هر چه برای طمع دنیا از دین برگشتند و مناقشه که فیما بین سیدة النساء و خلیفه
 اول در باب فدا رفت و در آخرها بصلح و صفای انجامید دوست او نیز و متمسک ساخت هر
 یک از ایشان این ستر و صیت بالغه نمود و گفت اگر با مردم شمار ازین جنس نهاد و محاور
 در میان اید نام من نگیرید و از من سزا و بیزاری اظهار نمانید که مرا غرض ازین وصیت و نصیحت
 محض بیان حق و اظهار واقع است نه نام و نشان و نه صیت و جاه و بخت این دوسه او
 گفت و شنید و این مقدمه است و باین خلافت را این حضرت امیر جاری شد و مناظر
 و مجادلات شدن گرفت تا آنکه حضرت امیر رضی الله عنه بر سر منبر بر ملا خلیفه فرمود و ازین جماعه
 بیزاری و تبرا ظاهر نمود و برخی را بوعید و ضرب حد تهدید کرد و این سبا چون دید که این تیر و سهم
 نشست و فتنه و فساد و وحشید و اهل اسلام مداخلت کرد و با هم گفت و گویی و نیرند و اسیر وی نگیرند
 میریزند و جاهد از جنس اخوان شاگردان خود و چیده و دخلوت خالی از اختیار بعد از گرفتن عهد
 و میثاق و پیمان قسم هر یک بر یکدیگر و از کتر در میان نهادند از جناب و تقبوس چیزها صادر شوند
 که مقدار بیشتر غیب از خوارق عادات و قلب ایمان و اخبار از غیب احیاء اموات و بیان
 حقائق الهیه و گونه و محاسبات دقیقه و جوابات حاضر و دلباخت عبارتست «وضاحت الفاظ
 و زبده و نفوس و شجاعت مفرطه و قوتی که چشم و گوش جهان و جهانیان مانند آن ندیده
 و نشنیده هیچ میدانید که این همه از عجاست و سر این امر صیبت همین بعجز و داند و زمام تسلیم
 و انقیاد است او نهاد و ندید از نشو و نسوز و تألیف بشمار در حفظ اسرار و انمود که این همه
 خواص الوهیت است که بطریق نمانند و در گسوت ناسوت لاهوت ملوه میفرماید که اَعْلَمُ
 اِنَّ عَلَیْكَ هُوَ اَكْرَمُ وَاَلَا اَهُوَ بعض کلمات مرقومیه را که در حالت سکوت و غلبه
 حال که اولیا الله امیرا بنشیند مثل انا حق لا یوت انا عیش من فی القبر انا مقیم القیامه از جناب

این است که فیما بین
 حضرت امیر و سبک
 عالم است و شکر است
 این است که فیما بین
 شکر و سبک است
 این است که فیما بین
 از نصیب نام است
 غرض آن است که
 وقت و آن است که
 و این است که
 آورده است و این باب
 نیز شکر است و حسین
 ندارد است و در این باب
 آیات بعد از این
 مفتاح

خلافت نزد یک شد جماعه از مردم مصر بنحلیفه ثالث یعنی در مدینه و خلعت خروج پوششی
 انجماعه از همه پیشتر و بیشتر را فرود رفتن این آتش ساسی آشتند و این فرقت ها ختم
 و بر اطراف و جوارب خصوصاً کوفه و نواحی عراق خود را به مدینه منوره علی افضل سالکینها التجهیه
 رسانیدند و تقریر یافتند انگیزه که از سالها همیا کرده بودند و بیعت ترس از صلوات اهل اسلام بر زبان
 نمی آورند و ملا آغاز نهادند و سرگاه شهادت آن خلیفه بر حق و خلافت مذهب خاتم خلفاء امیر المومنین
 علیه اسلام صورت گرفت خود را در عدا و جمیع مخلصین انجذاب دادند و خوشی تن را به شوق
 ملقب ساختند و باین در آمد کمال فرحت و شادی نصیب ایشان شد و خواستند که گمنامات
 ضما خیر خست و فاسد و دینی اندغد در پایه اظهار و ابراز آرد و این فتنه را که قریب لاطفاء و الانقضاء
 بود و از روپنها و نمایندگان آنرا برانگیزد و عبد العبدین سبایا بود و کینی صفائی بود که سالها در یهودیت
 علم کیمیا و اضلال افراخته و زرد و غاو و غل باخته سرد گرم فتنه انگیزه چشیده و ششیبا
 فراز این محرور بود و خیلی بر کار بر آمده بود هر گس را از اصل فتنه بطریق و فزنیان
 آغاز نهاد و فرغ و استعدا و سرایب تخم ضلالت کاشتن بنیاد و اولاً اظهار کمال محبت و
 اخلاص بخاندان بنو س که دو دو مان مصطفوی و تحریص بر محبت اهل بیت و استحکام
 دین امر شروع کرد و التزام جانب خلیفه بر حق علی بن ابی طالب را بر دیگران و میل نکردن بخالفان
 یو بیان نمود و این معنی مقبول خاص عام و مرغوب کافه اهل اسلام گردید باعث اعتقاد بر
 نصیحت و خیر خواهی او گشت و چون جماعه را باین دام گرفتار گردانید و اولاً العانمود و جناب برخصو
 بعد از پیغمبر افضل مردم و اقرب ایشان است بسوی پیغمبر و بی ادب و برادر او و اما او است و
 آیات وارده در فضایل انجذاب و احادیث مرویه در مناقب ان عالی قیاب باضمم موضوعات
 و مخترعات خود منتشر ساخت هر گاه دید که ملاذه او بتفصیل جناب مرتضو که بر جمع احباب
 فاعل شدند و این معنی در اذهان ایشان رسوخ و استیحا هم پذیرفت جماعه را از خلص اخوان
 و برگزیده یاران خود ستر و یک تعلیم کرد که جناب مرتضو که و مکی پیغمبر بود و پیغمبر او را بنص

[illegible]

تعالیات شیعیه این گروه بسیار که مقتضای بوسطه مخلصین بر سبب خطبها سطر بود
و کوششها منتهی بود بر ایت خود ازین مردم ظاهر میگردد و چهارم فرقه شیعیه علاوه بر اشد ملائذیه و
الخاص با این ان چیست بودند قائل بالوحییت انجانب شد و چون مخلصین آنها را الزام
شیعیه او نکرد جناب مقتضای آثار منافیه لامحبت و مقتضیات بشریت موجود است بعضی
از آنها انجیح الوحییت برگشته قائل بحلول روح الهی در بدن با سوتی مقتضی گشتند و آنچه
انصار سبب ابعاد توحیدیه ضرب خود در حق حضرت مسیح علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام شهبه
و اعتقاد فی مین روحانرا میدهند و تقریر میکنند ایشان در حق حضرت امیر جاری کردند و بعضی
کلمات جناب مقتضای اموافق عقیده فاسده خود با ویالات بلکه عاصد مقتضای ایت
اصل طریق حدوث مذبح شیخ و ازینجا معلوم شد که اصول را با شیخ سه فرقه اند و اینها
در کیفیت پیدا شده افرو بائی میانی این سه طریق همان یک یهودی حبیب الباطن نقاد
پیش بود که هر یک از بزرگ کرد و اذیت و در دام دیگر کشید و وجه قتل غلات و کثرت سبیه است
که بعد از تفرق و اختلاف اموری که محرک عقیده سبیه تراندت بسیار بر رسیدند و اول آنکه حزب
جمل باجم المؤمنین و طلحه و زبیر اتفاق افتاد و این همه از منتسبان خلیفه اول و مدسسه قصاص
خلیفه ثالث بودند و مقابل آنها این گروه را بغض و عنایا برود و خایه مذکور پیدا شد شیعیست مقتضی
را مد بغض آنها مضمهر اعتقاد و اقوال مقتضی که روح دشمنی آن سرور مد و میشد و تیرید
تشددیات انجانب را که در حق یگوییان آن بود و توقع میان قتل بر براعات معلول
آلایت قلوب و ظاهر دار که در میان دنیا طلب اضر و بیاض شد و محمود و جولان
در حق خلیفه اول بعضی بهم رسید با چای منجر بغض خلیفه آن شد که خلافت خلیفه ثانی
خلافت اول بود و در میان این یک سبب داشتند بجهت افتاد و اتباع در سیره و در
در میان آنها اختلافات بود و خایه آن و سبب خلیفه اولی حکم و وزیر و شیر و شست و در
هک استة النساء و دیگر مادیات مقتضی در بدن و بار علیه انجانات انتساب

[illegible]

تخا بن ابی عبید و فقه بود و در فن ریاست و حکومت و صنعت جنگ عبدال و حرب و قتال
را نیک و زبیده بر ریاست بر پا کردند و ابراهیم بن مالک شهر را امیر الامراء او قرار دادند پس
در جنگ هاشمی بسیار این زیاده و گوناگون را شکست داد و او را خبر بجهنم رسانید و منتهی به بنی هاشم
گسیان شد و این کیسان در واصل منکر امامت حسنین بود و محمد بن کافیه را با دوا سط بعد از امام
الموتسین امام اعتقاد میکرد و بجهت صلی که امام اکبر با معاد و احوال شام کرده بود نزد کیسان از
لیافت امامت بر افتاده بود و امام مصغر را نیز بجهت تسامع و مطاعت امام اکبر درین صلیح
الکریمه که است بود از لیاقت امامت دور میداشت ناچار محمد بن علی را خازن سر سفره و نفوس
و حامل اوار امامت قرار داده بود و خواری و جمیع و علوم غریبه بوراشت مظهر العجایب و العزائم
روایت میکرد و بخار چون در مذهب او درآمد نفس او خواهان ریاست و سلطنت گشت
برای استمالت جواهر شریفه و فکر که نسبت بنحباب امامین کمال انقیاد و اطاعت داشتند بنا
نمود که انکار امامت امامین نماید و گفت که بعد از امام شهید خاتم ال امبا امرا مامیت فعلن بمحمد
بن علی فانه واد ما را تحریص بر قتال فو صبت لاین خواهی امام شهید نموده خطوط و سجلات
تخرجه بمهر محمد بن علی نزد مردم ظاهر نمود و بودن کیسان را موافق خود و دشمنان
و عوی ساخت و باین تدبیر جمیع مردم بسیاری را در رقیه اطاعت خود داخل کرد و بزرگ
سراق و دیار کرد و اسبواز و لذت بجان مستولی شد تا آنکه مصعب بن الزبیر را در عباد الله
بن الزبیر گردا داد حضرت امام شهید بود و حضرت سکینه دختر امام شهید در حباله کتف بود
نبا نعی که از زخم زهر بظهور آمد بر سر او فرج نشید و او را دیار البوار و رستاد و این نخست طایفه
بمذهب خود را بختاریه طغیاب کرد و سابق آنها را العیانیه میگفتند و چون شتایع مختار زبان
زاد عالم گشت و او را از به حیات نظیرین و گوناگون شطاطه او این لقب را گذاشته بار بقلب
قدیم خود که کیسانیه بود در جوع نمودند و ضعفه اللولع مختار بر ظهور در امور و ایدان نوایت
نفیشت العقاید بود و خسران و عوسه بنو شمس میکرد و میگفت که حسبیه بن سبیش

شیعیه یا نه و درین زمان شیخ مظهر در کسانیت و مختاریت شده بود و جماعه شیعیه
 گویند که سبب این مذہب بود و علامه و تفسیر بسیار دلیل و قلیل گفته بودند که این
 کیسانیه را با هم افتراق و اختلاف ناشی بود و گروهیها شده بودند انقلاب ثالث در شیعیان
 شد که چون حضرت امام زین العابدین ازین عالم فانی بعالم جاودا رخصه امیدند
 زید بن علی بن الحسین که مذهب زیدیه شدست بر هاشم بن عبد الملک بن مروان که
 پادشاه وقت بود خروج فرمود و چون در نواح کوفه و عراق رسید جماعه از شیعیه مخلصین
 با او همراه شدند زیرا که اولاد مروان بجهت ظلم عمال ایشان قابل ریاست ظاهر هم نمائند
 بودند و از ده هزار گرس باسی هزار کس از شیعیه سبیه که اکثر آنها کیسانیه و مختاریه
 بودند و بیهوشی قابل امامت حضرت زین العابدین نیز همراه او شدند و براس قتل
 یوسف بن عوفی که از طرف هاشم امیر عراقین بود متوجه شدند حضرت زید شهید چون
 سب و تیرا ازینها شنیدند بارها جزو و توبخ فرمود وریان آنها را تقید شدید نمود که انبیا
 نبود ازین امر شیخ معاندت نمایند چون قتل نزدیک شده و نوبت از سب و تیرا گذشت
 بیعت و سنان انجامید و وقت امتحان نشیخ و محبت اهل بیت رسید به پیمان نامه مارا چرا
 از سب و تیرا صحابه منع میفرماید بزرگ رفاقت او را منی شده و او را در دست دشمنان
 نینخواستند و او سپرد بدست و قصد حضرت امام حسین نجایهای خود خریدند تا آنکه او شهید شد و درین بار
 طرف انقلاب در شیخ راه یافت جماعه که بازیه شهید ماندند خود را بشیعه خالص لقب
 کردند و فاعل شدند که امام بحق بعد از حضرت امام حسین زیدیه شهید است و شهادت که میراث
 ابا راوست نصیب او شد و جان خود را در راه امامت باخت و امام را حسین می باید که از نسکه
 بخیزد انزله و بشیر بر او بر کافرت و ترک نفاقت کسی نکند و جماعه را که از صحبت او جدا شده
 گویند که گشتند و افق لقب نهاده اند بلکه خود زیدیه شهید و حق ان بیوفایان دروغ زن فرمود
 که روضه فاطمه الروافض و این جماعه را نیز بعد از رجوع نجایهای خود و ککاش تعین امام

در بیان این که شیخ مظهر در کسانیت و مختاریت شده بود و جماعه شیعیه
 گویند که سبب این مذہب بود و علامه و تفسیر بسیار دلیل و قلیل گفته بودند که این
 کیسانیه را با هم افتراق و اختلاف ناشی بود و گروهیها شده بودند انقلاب ثالث در شیعیان
 شد که چون حضرت امام زین العابدین ازین عالم فانی بعالم جاودا رخصه امیدند
 زید بن علی بن الحسین که مذهب زیدیه شدست بر هاشم بن عبد الملک بن مروان که
 پادشاه وقت بود خروج فرمود و چون در نواح کوفه و عراق رسید جماعه از شیعیه مخلصین
 با او همراه شدند زیرا که اولاد مروان بجهت ظلم عمال ایشان قابل ریاست ظاهر هم نمائند
 بودند و از ده هزار گرس باسی هزار کس از شیعیه سبیه که اکثر آنها کیسانیه و مختاریه
 بودند و بیهوشی قابل امامت حضرت زین العابدین نیز همراه او شدند و براس قتل
 یوسف بن عوفی که از طرف هاشم امیر عراقین بود متوجه شدند حضرت زید شهید چون
 سب و تیرا ازینها شنیدند بارها جزو و توبخ فرمود وریان آنها را تقید شدید نمود که انبیا
 نبود ازین امر شیخ معاندت نمایند چون قتل نزدیک شده و نوبت از سب و تیرا گذشت
 بیعت و سنان انجامید و وقت امتحان نشیخ و محبت اهل بیت رسید به پیمان نامه مارا چرا
 از سب و تیرا صحابه منع میفرماید بزرگ رفاقت او را منی شده و او را در دست دشمنان
 نینخواستند و او سپرد بدست و قصد حضرت امام حسین نجایهای خود خریدند تا آنکه او شهید شد و درین بار
 طرف انقلاب در شیخ راه یافت جماعه که بازیه شهید ماندند خود را بشیعه خالص لقب
 کردند و فاعل شدند که امام بحق بعد از حضرت امام حسین زیدیه شهید است و شهادت که میراث
 ابا راوست نصیب او شد و جان خود را در راه امامت باخت و امام را حسین می باید که از نسکه
 بخیزد انزله و بشیر بر او بر کافرت و ترک نفاقت کسی نکند و جماعه را که از صحبت او جدا شده
 گویند که گشتند و افق لقب نهاده اند بلکه خود زیدیه شهید و حق ان بیوفایان دروغ زن فرمود
 که روضه فاطمه الروافض و این جماعه را نیز بعد از رجوع نجایهای خود و ککاش تعین امام

سبب این که شیخ مظهر در کسانیت و مختاریت شده بود و جماعه شیعیه

در بیان این که شیخ مظهر در کسانیت و مختاریت شده بود و جماعه شیعیه
 گویند که سبب این مذہب بود و علامه و تفسیر بسیار دلیل و قلیل گفته بودند که این
 کیسانیه را با هم افتراق و اختلاف ناشی بود و گروهیها شده بودند انقلاب ثالث در شیعیان
 شد که چون حضرت امام زین العابدین ازین عالم فانی بعالم جاودا رخصه امیدند
 زید بن علی بن الحسین که مذهب زیدیه شدست بر هاشم بن عبد الملک بن مروان که
 پادشاه وقت بود خروج فرمود و چون در نواح کوفه و عراق رسید جماعه از شیعیه مخلصین
 با او همراه شدند زیرا که اولاد مروان بجهت ظلم عمال ایشان قابل ریاست ظاهر هم نمائند
 بودند و از ده هزار گرس باسی هزار کس از شیعیه سبیه که اکثر آنها کیسانیه و مختاریه
 بودند و بیهوشی قابل امامت حضرت زین العابدین نیز همراه او شدند و براس قتل
 یوسف بن عوفی که از طرف هاشم امیر عراقین بود متوجه شدند حضرت زید شهید چون
 سب و تیرا ازینها شنیدند بارها جزو و توبخ فرمود وریان آنها را تقید شدید نمود که انبیا
 نبود ازین امر شیخ معاندت نمایند چون قتل نزدیک شده و نوبت از سب و تیرا گذشت
 بیعت و سنان انجامید و وقت امتحان نشیخ و محبت اهل بیت رسید به پیمان نامه مارا چرا
 از سب و تیرا صحابه منع میفرماید بزرگ رفاقت او را منی شده و او را در دست دشمنان
 نینخواستند و او سپرد بدست و قصد حضرت امام حسین نجایهای خود خریدند تا آنکه او شهید شد و درین بار
 طرف انقلاب در شیخ راه یافت جماعه که بازیه شهید ماندند خود را بشیعه خالص لقب
 کردند و فاعل شدند که امام بحق بعد از حضرت امام حسین زیدیه شهید است و شهادت که میراث
 ابا راوست نصیب او شد و جان خود را در راه امامت باخت و امام را حسین می باید که از نسکه
 بخیزد انزله و بشیر بر او بر کافرت و ترک نفاقت کسی نکند و جماعه را که از صحبت او جدا شده
 گویند که گشتند و افق لقب نهاده اند بلکه خود زیدیه شهید و حق ان بیوفایان دروغ زن فرمود
 که روضه فاطمه الروافض و این جماعه را نیز بعد از رجوع نجایهای خود و ککاش تعین امام

[illegible][illegible]

اظهار نمود که من از شیعہ محمد مولا سے کو بود و بعد از ملازمت و مصاحبت بسیار در خلوت
 با او گفت که نزد من بعضی اسرار مکتوبه هست از جانب مولا سے تو که هرگز بر دیگر سے ظاهر
 نفرموده پس باین تعلیمات قرآنی موافق کلام فلاسفہ انجافنا و قریب بعضی از فنون شعبہ
 و حیر و طلسمات نیز از اقلیقین اگر چنانچه محمد بن زکریا یا راز سے در کتاب الحارثی بنید سے
 از ان ذکر کرده و این عبد العبد بن میمون قدس شخص بود که وزیر ذوق و دشمن من
 اسلام بنیو است چنانچه دین فساد نمیداد تا بوقتی یافت و این وقت اوران در نزد
 افتاد به دستور عبد العبد بن سباز اصل و منشأ تشیع است خلص الکلام آنکه بعد از
 مدتی صحبت ملازمت این سرور با جمعی عهد و میثاق نموده جدا شدند مبارک شود رسید
 سیه کوثر را بنده است اسماعیلیه دعوت آغاز نهاد و فرقه خود را مبارک و قرطیقه
 ساخت زیرا که قرطیقه مبارک بود و عبد العبد بن میمون گوستان عراق رفت و
 از میان دشمنان سیرت از طلسمات و غیر نجات و دام خود کشید و هر سیه را
 از اتباع خود و وصیت کرد که مذنب خود را از دیگر سے پنهان دارد که آشکارا نیست و
 نامیک و کرمیک و کرد خود را بمیمونیه لقب کرد چون از کوستان میان خاطر خود جمع گرد و
 از حاصل نمودن شخصه احاطه نام نایب خود ساخت و بخراسان و قم و کاشان رفت
 نموده امر را دعوت کرد و خود به مدینه و مکه و حجاز و عراق و غوا سے آنها گردید و
 خلف اول طبرستان رفت و شیعہ اخبار را بنده بمیمونیه دعوت نمود و گفت که مدتی
 اهل بیت من است و اهل البیت ادر سے بمانید و جای هر فرقه سلیم از خود مذنب است
 و ضیق تکلیفات و شرعیات گرفتار شده اند و از لدا و طلسمات محروم ماند مبارک
 بنیاد پور متوجه شد شیعہ اخبار را در حین خاستن کشید و در بعض دیهات بنیاد
 قامت گردید چون این خبر بر ساس سے اهل سنت رسید در سیه
 شد و خود را بنیان برابر و بهت رتی متوجه شد و مردمان اخبار را غول

فتح ارماس
 قضاة الامم و کما
 کماله فی حق العبد
 و نزول الی انفس
 تراجیح ابن خلدون

ش
 اینچه پیشتر
 از خود و سفر خود
 بنیاد خود

۱۲
 اهل خانه و آثار
 با بنیاد خانه است

۱۸
 گرد و نابود کار او همین بود و چون نابان ملک الموت کار او اتمام کرده بعد از او احمد نام سپرد
 قایم مقام پدر شد و شخصی را که غیاث نام داشت نایب خجسته کرد و ملک عراق فرستاد و
 این غیاث مردی بود او سبب اتباع و سکار و خدایه اول مصطفی باطنیه است او را کتابی
 سمری بیان در اصول مذهب باطنیه و آن کتاب مرصع کرده است با مثال عرب و اشعار
 و لغزش ایشان در ضمن استدلال اخبار و آیات بسیاری آورد و معنی وضو و صلو و صوم و حج
 و زکوة و دیگر احکام بطریق باطنیه بیان کرده و بشواید لغت انزابات رسانیده میگردد که مراد
 شارح همین است و آنچه عوام فهمیده اند محض خطا و غلط است و در زبان غیاث مذکور شد
 باطنیه طریقه و سلفی عظیم بداند و مردم را روش جدیدی که کمال بیایستی و حاجت روان
 یافتن غیاث پسند خاطر و کویچسپ افتاد هزاران هزار جابل فاسق در بقعه اطاعت او و
 و از بلاد دور دست بهست او و دیدند و این جاوده در سنده و صد و اتفاق افتاد که
 حدیث صحیح ظهور الایات بعد الایقن اشاره بان فرموده بودند و اینجا تشیع با احمد و فلسفه
 انضمام یافته و بزل بابر از خون حیض آمیخته طرفه معجزه نبی بهم رسید که در حال جم بصل
 رشت آن میسر و در همین اثنا که غیاث با وج ضلالت رسیده در انخوا سحر کار بهیامی نمود شخصی
 نزد او آمد و گفت که ای روح خیالی رو ساقی اهل سنت و جماعت میخوانند ترا بکشد خبر دادند
 و راه خود بکشد غیاث بجز استماع این خبر و حشت اثر اقبال و خیزان و سر سیمه و حیران
 بروشای جهان که سخت و دلی باختفا که امید لیکن در عین اختفا کار خود میکرد و هر که با او در پیوست
 او را از راه می برد و بعد از مدتی بار قصه می کرد باز او را احمد از طرف اهل سنت پیداشد
 باز که رنجت در شنای راه جان بقای بعضی الارواح سپرد و عبد الله بن بیون قداح بشنیدن
 خبر فوت او خیلی در تب و تاب شد و آخر بحال اندوه جان داد و در پیرو مدفن شد و سپرد
 را که نیز احمد نام داشت خلیفه خود ساخت آن سپرد زیاده بر پدر داد و شرارت و ضلال داد
 اول از بر سر نام رفت و در آنجا بهمت قیامی نواصب و انبیه و تعصب ایشان را کرد

دشمن است ساخته بود و از آن چاه دست عرب های می برادر که بشعلع او هیچ دست نداشت
شدید قبل از طلوع خورشید می گشت و او خود را چهارم النهار بعد از یانف و شعیبه و تفسیر
که نمود و جمعیت او بسیار شد و بعد که ملک ماوراءالنهر از دست او عاجز آمد و نیز خندیدند
و امرای خراسان و ملک ماوراءالنهر شدت های گران بر سر او فرستادند و او پاسه نبات
افشرد و او معالیه و او چون نهریت از نهرات بر و احاطه کرد و با یاران انشکر نمود و قلعه عین
که برای این در و سیاه بر قلعه گومی ساخته بود و درخت بود و درخت مسکین او را و آن
قلعه محاصره کردند و علف و دانه سده و ساختند اول اتباع خود را و در آن کاشی عظیم
بر انداختند باز به آنها شراب زهر آمیز خوانید و پاک کرد و خنده آنها را و آتش است
و خاکستر ها را در باد پراشید بعد از آن خود در خنجر که در آن تیزاب نافع ساخته بود و در خنجرش
آن بود که هر چه در و اندازند آب شود و در آمد و فانی شد و هنوز مردم محصار را گمان که او در
قلعه قائم است زنی نو جوانی در گوشه از گوشه های قلعه مریض و بی پوشش است و او در
بعد دو روز که پوشش او قلعه را خالی از یار و غنیای می بیند بخت و شست نهانست
در دانه قلعه آمده و فریاد می کند که قلعه خنجر کسی نیست مردم بالای بروج و باره می بر آید
همی بیند که قلعه خالی محض است و دانه کاشاد و مردم فوج در آمدند و چنین تفحص کردند از هر
از حشبه محصوران نیافتند بعضی از اتباع او که در اول نهریت متفرق شده و بهیات منتفی شده
بودند این واقعه را شاید حیادق بر الوهیت او دانسته کمال فرست و ثناء که نمودند که او
بلا شبهه اله بود و با یاران خود بر آسمان رفت ای کاش ما نیز جمله او را می فهمید و با نهریتی
فاخر می گشتیم آخر حاضریان آن فن مریضه که در غلبه مرض جبهوش بود و گاه گاه باحوال
در دنیان بعد او از مطلع میشد قصه واقعی ظاهر گشت و حیل سازی آن نسبت در عین وقت
مرتب برای گمراه کردن پس باباگان واضح گشته و غیره و عسده و مقصود می از عین مرده
اسما علیه بر آمد که او را ابو سعید بن نخستین تن بر ارم خیالی می کنند اول خنجر او و بخرید بود

ابعد از آن رفته اند بر بحر و بسا قطیف و سنار با دجربین دست یابند و مرد مرا
نیز بسبب باطنیه خواندن، ناز نهاد و تا بدان خود را بخانه ملقب ساخت و امین این گردید
آمین که همان کز بهر معاش و مستیست این غایت کوهن دیهات و می کردن مواشی
مردم را حلق قوا و فعل سلکین بود از خیر حاکمی از دست کاران او او را و جام گشت و تو قهر
در سینه صد و یک واقع شد پس از دست سپیدی که او ظاهر بود قائم مقام او شد و
فوت و ملت بسیار پیدا کرد و بر سر جناحان کعبه در سینه صد و هفتاد و هشت اور و دوازده
باطنیه را و اج داد چون صولت او فی الجمله بدست ملوک خلفا شکسته شد شخصی دیگر از
تواضع بر آنکه ناسخ حمدان بود با نام محمد بن اسمعیل مذکور الصد در مرد داعی گشت
و گفت که انجی لمیت و الاموت و از دست همه و خود که دنیا را بر از عدل و او را بر ساخت
و نواب بر آمد و اتباع خود را از اطمینان ملقب کرد و این لقب بر اتباع او بحدی غالب آمد که بعد
از وی کسی مبارک که اقرامی نیگفت محض اتباع او را با این لقب یاد میکردند و الا در اصل
قرامی ملقب با مبارک است چنانچه در محل خود مذکور شد و انشاء الله تعالی و بعد از حمدان
این ابی الشیخ مطهر بن خا و مخالفت حمدان نمود و گفت بعد از اسماعیل امامت به برادرش محمد
بود پس بعد از او به برادرش که موسی الکاظم است و بعد از او به برادرش عبدالله الفطاحی حضرت
صادق است و بعد از او به برادرش اسحاق بن جعفر است و انکار امامت محمد بن اسمعیل
به بنی هاشمیه نمود بلکه مثله حیات رحمت او بود و یاران خود را بشیعیه ملقب کرد پس
فرقه یونیه و خاضیه و برقیه و مقنیه و خبابیه و قرطبیه همه شاخهای باطنیه اند و در اصول
اعتقاد با هم خلاقی ندارند و بعضی فروع و اصل اعتقاد طایفه باطنیه است که محل جوارح است
و فرض است در بطور آن و لهذا ملقب با طنیه شده اند که از جمله آنها مقنیه ثلاث
سه گفته اند که قابل بالیهیه متفق شده اند و اهل تاریخ چنین گویند که در میان
برخی متفق و در بعضی سلسل و سلسل بنیان میدهد با هم موافق بودند و در غرض و

و مقصد زیر که مقصد همه ایشان است سلوین بر همه زدن شریعت و تحصیل این سلام و بر گردانیدن
 مردم از روش و پیش وین بپوشیدن و بر سر زدن که ممکن نشود و بهر دو که میسر اولی که یک حدیث مذکور
 باطنیه بود و قراح اسبوازمیت و اولی که یک تقیه را ترک کردن مجامعه بر ملا و پنهان این حدیث
 نمود بر قیست بعد از آن متفق و خیالی با حسن اندرز و بر و اولاد او و مهد وید که ابتدا
 ملون آنها سابق مذکور شد هر چند در اصل عقیده از آنها عیله بود و لیکن ولایت مصر و مغرب که در
 دست ایشان افتاد و بنا بر تالیف تلو بر مردم آن دیار که مدتها پیش ولایت تقیه بسیار
 دارد مذکور است احکام شریعت به آن تمام می نمود و دشمنیه قائل خود را در
 خلوت بطریق باطنیه نیز دلاست میزدند و این حکایات که مذکور شد سامان فهم و ادب
 و حسن مستقیم را چند فایده حاصل میشود اول آنکه باعث حدوث تشیع و رانده اتفاق و دشمنی
 اسلام بود که عبداللہ بن سبا و اخوان او را حمیت جاهلیت و حقوق مذلت و عار بران آورد
 تا نیاز طلب مالک ریاست که شمار و کسان را در پیش آمد و ثالثا مخالفت با امام زاده زید شہید
 اکتشامین و اقران آنها را اتفاق افتاد و رابعا اتحاد و زندقه و رفع تکالیف شرعی که عبداللہ
 بن مسیون قراح اندیشید و دوم آنکه اصول خواص تشیع از پیش نمیند شیعه او را و قلا
 و تیسار و تدریج و اما تیسر شیعہ او را و دوازدهم حبس و سب و شکنجه و ذل و اولی که
 اصل سنت و جماعت اند از صحابه و تابعین که لازم صحبت حضرت بود و تفسیر و ماسون خلافت
 او بود و نماز و خیار و مجاری و انصار و غیر هم مذکور است ایشان که حضرت رضی امام حق است بعد
 از شهادت حضرت عثمان و طاعت او و بکاذا امام فرض است و افضل زمان خود و بعد که باو
 خلافت نمود و در امر خلافت محظوظ بود و هر که او را لاتی خلافت ندانست محظوظ
 ضال و ام المؤمنین و طلحه و زبیر باو در امر خلافت منافقت کردند و اندر تقسیم قصاص قتل عثمان
 و تا خیر آن نزل عداستند و فریب بود که بصلح و شهادت حسین عبداللہ بن سبا و شال
 او بپوشیدن و سانی طرین خلب و قال آغاز کردند و شهادت نمودند و شهادت نمودند

[illegible]

الجناب السان

سمرقند و هم غرابیه اند گویند که جبریل از حق تعالی بوسه برای علی مرستاده
 بود و تبلیغ آن علی کرد و بعد برسانید گویند که علی را در صورت با محمد مشابهت تمام
 بود از غراب بغرب هم زیاد تر مشبه بود و جبریل را امتیاز نداشتند تا عیسیا را بعد
 گویند غلط الامین غایب از حدیث و نقایس گویند بهیئت جبریل که آمد زبیر خانی چون
 پیش محمد شد و مقصود علی بود و ایضا کلام صفایان ایشان است و جاحلان خود صریح
 گفتند جبریل نماینده این افظال لغت اند و همه صاحب الرش فرقه ساز و هم فرمایند
 اند ایشان محمد را بنی انکارند و علی را الگویند و نیز گویند که در میان هر دو خلأ و نبی مشابهت
 تمام بود و کان محمد اشبه بعلی من الذیاب بالذیاب و اینها طایفه از غرابیه اند که از عقیده
 سابقه باین عقیده رجوع نموده اند فرقه قدیم اند گویند که علی است و محمد را بر او
 و مدت مردم اسبوی خود و مرستاده بود پس محمد مردم را اسبوی خود و دعوت نمودند و علی در
 باجیت محمد را مذمت کنند و لهذا از بنیه مقلب شده اند فرقه شریع و هم اثبتیه اند گویند محمد علی در
 اله اند و با هم دو گروه شده اند بعضی خدای محمد را قدیم و ترجیح دهند و فرقه خدا
 علی را غالب و توحید اند و اینها طایفه از ذمییه اند که از مذمت محمد رجوع کرده بشریکت
 محمد و علی را الوهیت قایل شده اند فرقه قوز و هم مشیه اند بهیئت شریع الگویند و از احوال
 آما نانیست در لفظ فاله اختراک کنند و گویند که این پنج تن در حقیقت شخص واحد اند که یک
 روح و ایشان حلول کرده اند یکی را بر دیگر ترجیح دهند فرقه بتیم نصیریه اند که حلول اله در
 حضرت علی و اولاد ایشان قائل اند اما خاص میگویند بائمه و کاسی لفظ اله نیز در حضرت علی
 اطلاق کنند بخارج از طریق اطلاق اسم حال بر محل فرقه است و هم اسحاقیه اند گویند نیز
 کابی خالی از پیغمبر ماند و حلول مایه تعالی در حضرت علی و اما قایل اند و با هم درین خلأ
 اند که بعد از حضرت علی در آن اسم حلول نمودند و است و هم غلبه ای اند
 اصحاب غلبه بن اروع اسدی و قیل او است نسبت ایشان الوهیت حضرت

این غلط است و جبریل را امتیاز نداشتند تا عیسیا را بعد
 گویند غلط الامین غایب از حدیث و نقایس گویند بهیئت جبریل که آمد زبیر خانی چون
 پیش محمد شد و مقصود علی بود و ایضا کلام صفایان ایشان است و جاحلان خود صریح
 گفتند جبریل نماینده این افظال لغت اند و همه صاحب الرش فرقه ساز و هم فرمایند
 اند ایشان محمد را بنی انکارند و علی را الگویند و نیز گویند که در میان هر دو خلأ و نبی مشابهت
 تمام بود و کان محمد اشبه بعلی من الذیاب بالذیاب و اینها طایفه از غرابیه اند که از عقیده
 سابقه باین عقیده رجوع نموده اند فرقه قدیم اند گویند که علی است و محمد را بر او
 و مدت مردم اسبوی خود و مرستاده بود پس محمد مردم را اسبوی خود و دعوت نمودند و علی در
 باجیت محمد را مذمت کنند و لهذا از بنیه مقلب شده اند فرقه شریع و هم اثبتیه اند گویند محمد علی در
 اله اند و با هم دو گروه شده اند بعضی خدای محمد را قدیم و ترجیح دهند و فرقه خدا
 علی را غالب و توحید اند و اینها طایفه از ذمییه اند که از مذمت محمد رجوع کرده بشریکت
 محمد و علی را الوهیت قایل شده اند فرقه قوز و هم مشیه اند بهیئت شریع الگویند و از احوال
 آما نانیست در لفظ فاله اختراک کنند و گویند که این پنج تن در حقیقت شخص واحد اند که یک
 روح و ایشان حلول کرده اند یکی را بر دیگر ترجیح دهند فرقه بتیم نصیریه اند که حلول اله در
 حضرت علی و اولاد ایشان قائل اند اما خاص میگویند بائمه و کاسی لفظ اله نیز در حضرت علی
 اطلاق کنند بخارج از طریق اطلاق اسم حال بر محل فرقه است و هم اسحاقیه اند گویند نیز
 کابی خالی از پیغمبر ماند و حلول مایه تعالی در حضرت علی و اما قایل اند و با هم درین خلأ
 اند که بعد از حضرت علی در آن اسم حلول نمودند و است و هم غلبه ای اند
 اصحاب غلبه بن اروع اسدی و قیل او است نسبت ایشان الوهیت حضرت

لسان المیزان

جمیع خلفاء و ثلثه خطا نمود زیرا که مرتضی باین راضی بود و معصوم بخطا و باطل را مسمی نشود
 و مذنب ایشان موافق مذنب اهل سنت بود و در جمیع مسائل امامت الادرین قدر که انیشتان
 فاطمی بودن امام و شرط دانند و بگویند او و دیگر امام فرار دهند و گویا اصل فیدیه منفرقه
 ثانیه است از شیعه و لکن متاخرین ایشان بسبب اختلاف با معتزله و شیعیه دیگر
 تحریف مذنب خود گردانید و نهایت دور افتادند گویند که امام عظم ابوحنیفه ثلثه است
 علیه نیز صحبت امامت زیدین علی قایل بود و او را درین خروج تصویب می نمود و مردم
 را بر یافتن او تحریص میکرد و لهذا اکثر زیدیه در خروج موافق مذنب حنفیه اند و در اصول
 سلطانین معتاد معتزله و مردم جبار و دیاران ابو بکار و زیدین الی زیاد گویند که امام بعد از
 پیغمبر و ثلثه بود و ثلثه صفتی است تعیین نام و صحابه را تکفیر کنند و بترک قتل و امر تفسیر
 واجب از مرتضی حسین را نیز ترک نام و اند و بعد از حسین امامت را شود و در زیدیه
 حسین اعتقاد کنند پس هر که از ایشان بشمشیر خروج کند و عالم و شجاع باشد امام زمان
 خود است پس زیدین علی را امام دانند و یحیی بن زید را نیز امام دانند و در منتظر اختلاف
 دارند بعضی گویند محمد بن عبداللہ بن الحسن بن الحسن است که در ایام منصور مدعی امامت
 شده و مقتول گشت گویند که او زنده است مقتول شده و بعضی گویند که محمد بن القاسم بن
 احسن صاحب طالق است گویند که در ایام معصوم بعد از خروج وقت مال اسیر شده و در جبر
 ماند و هم در حبس گذشت موت او را انکار کنند و جماعه از اینها گویند که یحیی بن عمر سر از خداد
 زیدین علی بن احسن و او را صاحب اللوفه گویند در ایام معصوم خروج کرد و بقتل
 رسید قتل او را انکار کنند سیوم جبریه و اینها را سلیمانیه گویند اتباع سلیمان
 بن جبر گویند امامت شود است فیما بین اخلق و انعقاد امامت بر ضامن
 و ثلثه میشود از صلی سلیمان و ابوبکر و عمر را امام دانند و مردم را در جمیع با اینها
 با وجود مرتضی ثلثه خطا میکنند و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را تکفیر کنند چنانچه مردم شرع و

تو می نیز لقب آنهاست یاران مغیره بن سعد که طغیان بر او نمود و گویند بیعت ابوبکر و عمر بر خطا نبود
 زیرا که هر سقفه جوان سلوک گرد و مایلست علیه المعصوم فیهو حق و در عثمان توقف نمایند زیرا که
 رضا و سلوک هر نفسی خاطر خواهد ایشان بران ثابت نه شد و هر نفسی از وقت بیعت
 امام داند پنجم یاران نعیم بن الیمان مذنب ایشان مثل مذنب تبریه است مگر آنکه عثمان
 را تلقیه کنند و از وی تبر نمایند و دیگر صحابه را بخیر یاد کنند ششم و گفته یاران فضل بن دینار
 مذنب ایشان مانند مذنب عمار و ذیه است مگر آنکه طلحه و زبیر و عایشه را کفر کی کنند
 و یقین صحابه را بخیر یاد کنند هفتم خشیبه اصحاب خلف بن عبد الصمد گویند امامت شیعه
 است و راو لا دفاطمه علیها السلام الزجابه خلافت را دیگر کسی پوشد خروج بروی خود
 است و اینها را خشیبه از ان گویند که بر سلطان وقت بی اسباب خروج کردند و سلاهی
 نداشتند مگر جوب و عصا و خشب در لغت عرب جوب را گویند هشتم یعقوبیه یاران یعقوب
 رجعت قائل اند و امامت را بولید و عمر را انکار کنند بلکه بعضی از ایشان تبر نمایند
 نهم صاحبیه اصحاب حسین بن صالح امامت را شور می و راو لا دفاطمه علیها السلام
 اعتقاد کنند مگر که از فاطمین بصفت علم و شجاعت و سخاوت متصف باشند و
 خبیج نمایند امامت و تعدد و ائمه دلیلی مطلق بلکه ذریه ملک نیزند و اکثر زیدیه جایز
 است و اما امامیه پس در مذنب ایشان و قدر مشنگ در عقاید جمیع فرق ایشان است
 که زمان تکلیف خالی نمی باشد از امام فاطمی و مجموع اینها سه و نه فرقه اند اول حسیه
 امامت را بعد از مرتضی سجدت متعلق دانند و بعد از ان بحسن مشتهر بودند
 بدر بر اسی او و در اصف من ال محمد گویند بعد از ان پس را و را که عبد
 نبو و امام داشتند و مناقشه امام جعفر صادق با او در زودند که فیما بینما واقع شد
 در کتب اثنا عشریه نیز موجود است و بتقریبی ملاحظه فرمایید و اعطای ایشان در
 ابواب انجمن این کلمه نقل نموده و بعد از او سیر او را محمد لطف بنفس زکیه است

پیوسته
 مستخرج
 من
 مصنف
 سید
 محمد
 باقر
 حائری
 ۱۱

عبدالزاور و برادر او را که ابراهیم بن عبدالمعز بود و این سرد و برادر و ایام منصور و اوست
خریج گردند و مردم را بسوی خود دعوت کردند و خلافت بسیار گردانیدند و جمع شدند و بعد از
جنگ و قتال از دست امراء منصور شربت شهادت چشیدند و در علم فقه و اینها طایفه
از حنفیه اند گویند نفس زکیه شسته نشده بلکه غایب و محقق است و بعد چندی ظاهر
خداست سیرم عقیقه اند و ایشانرا احسانیه نیز گویند اصحاب شام بن اسحاق گویند که بعد
از امام حسن امامت تعلقی بابا حرمین و اولاد ایشان گرفت و امام جعفر صادق به
ترتیب مقتداست اندلیکن در حق باری تعالی قائل تجسم صریح میشوند گویند معبود ایشان
بصورت جسمی است طویل و عرض و عمیق و ابعاد ثلثه او با هم متساوی اند و صورتی از صورت
متعارف جسم ندارد چهارم سلمیه اند و اینها را جوالقیه نیز گویند اصحاب شام بن سالم
جوالقیه و امامت و تجسم موافق با حکمیه اند بلکه گفته میشود خود را بصورت انسان
حقا و کنند پنجم شیطانیه اند و ایشانرا انانیه نیز گویند اصحاب محمد بن نعمان سیر
که لقب شیطان الطاق است امامت تا امام موسی کاظم عتقا و نمایند و خدا باری تعالی را جسم
انکارند و او را اعضا نیابت کنند ششم زراریه اند اصحاب زراره بن اسیرن گویند
تا امام جعفر صادق امامت را معتقد اند و گویند که صفات الهی حادث اند و باری تعالی
در ازل نه حیات داشت نه علم نه قدرت نه سمع نه بصر هفتم نرسیه اند اصحاب یونس
بن عبد الرحمن گفته گویند که باری تعالی بر عرش است و او را ملائکه بر سیدارند هفتم مدائمه
بدار بر خدا تجویز نمایند و گویند که باری تعالی بعضی اشیا را اراده میکند و نامیده و که خلقت
مصلحت بود و خلافت خلفاء ثلثه و آیات طرح و منقبت ایشانرا بر بن حمل می نمایند
هفتم مشغونه گویند باری تعالی خلقت دنیا را بحد تقویض نمود پس دنیا با فیهانید آمده محمد
و طایفه انیمیه گویند که فعلی تقویض نمود و طایفه گویند بهر دو این هفت فرق که مذکور
شد خلافة امامیه اند و همه اینها با اتفاق اقرار اند و قدرشتر در مذاهب ایشان اتفاق

گویند که عمل این کتاب و سنت حرام است و انکار معاندان نیست ششم حلیه گویند این
کتاب و احادیث وارد شده است از صلوة و صوم و زکوة و حج و اشغال آن همه محمول بر معانی
لغوی است معنی دیگر ندارد و قیاس و بهشت و دوزخ را انکار کنند هفتم بوقیة اند صحاب
محمد بن علی برقی معاد و احکام و شرایع را انکار کنند و خصوصاً تاویل نمایند و نبوت بعض
انبیاء را منکر شوند و لعن ایشان واجب دانند هشتم جنابیه اتباع الوطایر جنابی ایشان را
درین منصب غلو زاید است منکر معاد و احکام اند و بهر که عمل با احکام نماید قتل او را واجب دانند
و لیکر احبابیان را قتل کردند و حجر اسود را برکنده بردند تا مردم بدعت عقاید شوند و دیگر قصه از
خانه و طوائف آن بنامند و این پنج فرقه یعنی شطیبه و میمونیه و خلفیه و برقیه و جنابیه در عهد قمر
داخل اند و در ایشان شمرده شوند و باین حساب فرقه های اسماعیلیه بهشت گفته اند و
الازباده میشوند فرقه نهم از مقلدین اسماعیلیه اند گویند که انبیاء را طغیان بشمارد که رسول اند
هفت اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و باین دور رسول هفت نفر
دیگر می باشند که شریعت سابقان را تا حدوث لاحق قایلیم دارند و اسماعیل بن جعفر از جمله
این هفت بود که فیما بین محمد و مهدی اقامت شریعت نمود و نیز گویند در هر عصر لابد است از
هفت کس که قابل اقتداء و ماخذ باشند بود فرقه دهم از اصول اسماعیلیه مهدیه است
که طول و عرض بسیار پیدا کرد و از باب تصانیف و تالیفات درین فرقه هم رسیده اند
و ملوک و سلاطین مغرب زمین در همین فرقه گذشته اند و غلبه و تسلط واقعی نصیب ایشان
شد ایشان اطمینان بعد از اسماعیل مجبور و صی سپرد او و بعد از آن ماجد و فی که سپرد است بعد
از آن مجد تقی که سپرد است بعد از آن به عبد الله رضی که سپرد است بعد از آن بابو القاسم
عبد الله که سپرد است بعد از آن مجد سپرد که خود را محمد مهدی لقب کرد و بعد از آن سپرد
او احمد قایلیم با مراند باز اسماعیل بن احمد بن منصور بن قوه الله بعد از آن به سعد بن اسماعیل بن
که بن عبد الله از آن بابو منصور بن از بن سعد بن زید بن عبد الله بعد از آن بابو سعد بن منصور بن زید

بن محمد بن اسماعیل
بن جعفر بن باقر بن ابی
که علم الشیاب دارند
فرقه نهم شده اند
بخار و در شجره طایفه
ادوست و ابو نصر
بخار و علم الشیاب
شماران است

نزار حاکم بامر الله باز باو پنهان علی بن المنصور ظاهر لدین الله باز بعد بن علی بن منصور
مستغفر الله من ذنوبه ابا بر اینا ثابت میکنند و چون نوبت بامست مهدی رسید
احضروند و در پیشین بر و اوج و از و طلب بادشاهی گرد و حلق بسیار با وی جمع
پس اول بید و افریقیه مستولی شد و سپس همه گستره بر بلاد مصر و نوبت یافت
و دست اولاد او ملک مصر و مغرب ماند بلکه بعضی از اولاد او بر دیار شام نیز تصرف
شدند و اهل یمن نیز بخدمت دعوت ایشان نمودند و بدینسان ایشان همه بنشینند بعد از
مستغفر آنها را و تعیین امام اختلاف است و بعضی آنکه مستغفر اول بر امامت نزار
براد خود رضی گردد و ثانیاً بر امامت سپر خود ابو القاسم احمد مستغفر باند پس بعضی رضی
اول را به رضی ثانی منسوخ خوانند و بامامت مستغفری قائل شدند و اینها را مستغفرین
و بعد از مستغفری سپر او منصور بن احمد امر با حکام الله را و بعد از او برادر دیگرش که
ابو میمون بن احمد حافظ لدین الله بود و بعد از او سپرش را که ابو منصور محمد بن عبد الحمید
ظاهر بامر الله بود و بعد از او سپرش را که ابو القاسم علی بن محمد فایز بنصر الله بود و بعد از
سپرش را که محمد بن علی عاصد لدین الله بود و امام دارند و چون نوبت بامامت عاصد
رسید امر او ملک شام بر وی خروج کردند و او را گرفته حبس نمودند و در سجده در گذشت و از
اولاد او محمد کسی نماند که دعوت امامت میکرد و طایفه دیگر نزار را امام دانستند و رضی
را القاد استقاط نمودند که بعد از رضی اول صدور یافته بود و بعد از نزار سپر او را که عاصد
بود و بعد از او سپر او را که حسن نام داشت امام دارند لیکن این همه اکاذیب ایشان است
مورخین خلاف این نوشته اند و تحقیق نموده اند که احمد مستغفر علی چون بادشاه شد نزار
را با دو پسر صغیر او و محمد بن اندخت و بر سه کس در مجلس جان دادند نسلی از و باقی
نماند و نزاری را صاحبیه و حمیریه نیز گویند و غفریه جای تنجیمیه معلوم شود و نیز نزاری را
مستغفریه و مستغفریه نیز گویند زیرا که در سبب ایشان است که امام مکلف بفرع نیست و او را

و اعلم ان الله
 كتب حقنا الصالحين
 في هذا انما امرنا بما ليس
 بان لهما ان يكونوا في
 و انما الدعوة في كونه
 الا ان الانسان اذا قال
 الا اول ان الانسان اذا قال
 عقوبته و انما تقاضا
 ان في الانسان من يعرفه
 والنظر في حجاب الجاهل
 يقول النظر الى المؤمن
 نجا من صاوتهم و على الاول
 الدرس و على الثاني الانكار
 نفسه فذكر من على عقل
 ان انكاره و دليل على ان
 محتاج الى غير الفضل
 الا صبايح التي علمه ساد
 كل علمه و انما الجاهل
 معكم ضمه و انما قد علم
 صادق الى انظر الفضول

که بعضی تکالیف یا جمیع تکالیف را از مردم ساقط کنند و از خرافات ایشان آنست که حسن
 بن صباح حمیرے در مصر آمد و با بعضی از زمان نماز که در دست برآمد زاده خود محبوبس بود
 ملاقات نمود و یک طفل صغیر را نزد آن زن بدست آورد و گفت که این طفل سپهر نزار است
 اورا گرفته بشهر بر سر رسانیده اورا حادی نام گردانید نام او دعوت آغاز نهاد و مردم گرد او
 فرا جم آمدند و انبوه بسیار شد و بر قلعه الموت دو میک قلع طبرستان ستولی شد و اهل خیال
 و اموال خود را در قلعه الموت همراه حادی نگاه میداشت تا آنکه مرگ او در رسید و هنوز مادر
 طفل بود که نام شخصی را خلیفه نمود ساخت و او را تربیت داد و اکر اکر او توفیر او ویت
 باله نمود چون کیا را دم واپسین شد سپهر خود را که محمد بن کیا نام داشت نائب خود ساخت
 و او را بدست حسن صباح محبت و توفیر حادی است تمام تمام گرد و روزی که این کار
 را بشویشی و غوغا غایب کرده بود و در جابن کیا را طلبیده و طر و زیر که برعم انبیا جمیع
 محرمات براسه امام حلال اند و او را میرسد که چه خواهد کند لایزال عافیل نشان او است
 اتفاقاً زوجه ابن کیا از آن وطنی باردار شد و سپهر آورد که او را حسن نام گردند و
 حادی و درین اثنا در که شته بود این همه ظهار زوجه ابن کباست که از شباغ حادی
 این را قبول داشتند و طایفه شافعی بودند و گفتند که موطوعه حادی زن دیگر بود و زوجه ابن
 کیا نیز متعارف این حال از شوهر خود باردار شده بود اتفاق ولادت بر و درین در یک است
 شد زوجه ابن کیا سپهر آن زن را که نطفه حادی بود و سپهر خود بدل کرد و او را حسن
 نام نهاد علی ای حال بعد از مردن ابن کیا حسن خود را از اولاد نزار و نمود و سپهر حادی
 قرار داد و دعوی امامت آغاز نهاد و خیلی مرد عاقل و بلوغ و حاضر جواب و خوش محاور
 بود و خطب بسیار می گفت و در آن خطب بهمین مضمون را بتأکید و تفسیر بیان میکرد
 که امام را میرسد که هر چه خواهد کند و بسط طاعت تکالیف شرعی نماید و مرا امر الله
 چنین از غیب میرسد که ارشما جمیع تکالیف شرعی ساقط کنم و جمیع محرمات را مباح

سائیم هر چه خواہید کرده باشید بشرطیکہ با ہم تفائل و نشانج نہ کنید و از اطاعت امام خود
 بیرون نروید و بعد از او بپسرا و محمد بن الحسن و بعد از او بنیر و علاء الدین محمد بن
 جلال الدین حسن محمد بن الحسن بر همین روش بودند کما جلال الدین حسن که پسر صابر
 محمد بن الحسن بود و مثل مذہب ابا را خود گشت و مسلمان پاک شد و حسن اسلام آورد
 تواریخ مشہور و معروف است تا آنکہ کتاب خانہ ابا را خود کہ مملو و مشحون بود با کافیه و زندقہ
 و الحاد احرار نمود و در طعن اسلام خود و مبالغہ نمود و اساس مذہب باطنیہ را بزد
 و اتباع و رعایای خود را امر معروف و نہی را منکر شروع کرد و مساجد عالیہ در قلع و حصون
 خند المدان ساخت و خلیفہ و اہل بغداد را بر حسن اسلام خود گاہ گرد و ماور خود را برای
 حج خانہ کعبہ با تخت و ہدایا روان فرمود و اما علاء الدین پسر او بر خلاف روش پدر و افتر
 اسلام خود لمحد شد و پسر علاء الدین کہ رکن الدین لقب داشت نیز بر روش ملاحد
 بود و در وقت او ترکان تارسیین چنگیز بہ ملکات و اراخراب و قہر و ابی آب ساختند
 در قلعہ الموت تحصن کردند و آخر طغیان طاعت ایشان در گوش فشید و ہمراہ ایشان شد و او
 ہمراہ گرفتہ با وطن خود رجوع کردند و در انشا راہ مرد و بعد مردن او پسر او کہ در قلعہ الموت ماند بود
 خروج کرد و خود را جہد بالہول و لطف ساخت چون روستا و آثار را ز حال او خبردار شدند لشکر بہر او
 فرستادند و او را تباہ کردند و جمعیت او منفرق گشت و در قری طبرستان بحال خفقان مرد و
 بعد از وی کسی مدعی امامت نماند از فرق اسماعیلیہ بالغنیہ و قرامطہ و سبعیہ حمیرہ ملاحد
 اند و مہدویہ بطاہر احکامہ شریعت معتقد بودہ اند و اکثر انبیاء حمیریہ اند و ازین تفصیل معلوم
 شد کہ اسماعیلیہ دہ فرقہ اند و سیرہ فرقہ از امامیہ و از اسماعیلیہ سابق شمرہ شد
 بیست و سہ فرقہ از امامیہ مذکور شد و فرقہ بیست و چهارم افطیہ اند کہ انہا را عجمانیہ
 گویند زیرا کہ اصحاب عبد اللہ بن عمار اند قال یا ما ست عبد اللہ بن عبد صادق اند کہ ما متب
 با فطی بود لہذا کان افطی الرحیلین و ہر او خیفہ اسماعیل بن جعفر بود و معتقد ہست

کما شهاب سیکر و مذ و هیچ مذیب هیچ فرقه این قدر کوشش در ترویج مذیب دعوت مردم
 بسوی خود واقع نشده که اینها سیکر و مذیبش آنکه اصل مذیب ایشان منی می شد برایت
 بعضی اشخاص امارت چون صفیه ریاست سق ملکه ریاست اعلاست با جارت و بیج
 حال آن امام و مردم را معتقد و ساختن و بسوی او راغب کردن ضروری افتاد تا صورت
 ریاست برهم رسد بخلاف مذاهب دیگر که اصل مذیب شان چیزی که معلق بر ریاست
 باشد نیست پس بعضی را ازین فرقه یا تقدیر مولف مذیر افتاد و ثروتی و جاه می حاصل
 کردند و بعضی غایب و خامس جان دادند باز بعد از حصول ثروت و جاه بعضی را استمرار
 دولت و دو سه پشت مقدر شد و بعضی را چند سال باطل طوبه داد و باز مضطرب گشت
 یا بجهت امتداد ایام هر فرقه مختلف افتاد اهل تاریخ گویند که نادر سیه در بعد از کثرت تمام
 بودند خصوصا در شصت و هشت و اکثر فرق شیعه در مصر و شام و عراقین و اذربایجان فارس
 خراسان منتشر بودند اما که فتنه تار بوقوع آمد و اینها از بلاد خود فرار کرده با طرقت و نجاران
 دور دست افتادند و در بلدان دیگر این طایفه شایع شد و مردم باخوار آنها از جارت شدند
 لیکن در فتنه تار اکثر فرق شیعه مفقود گشتند و نابود شدند بعد از آن کسی از شیعه
 نماند الا قلیلی از علامه طینی و اکثری از زیدی و امامیه اثنا عشریه و مبدویه اما خلافت
 پس اعظم ایشان سبائیة اند که قائل بالو هیت خباب علوی اند و در اردبیل و
 شهرها و اذربایجان فی الجمله موجود اند و هیچ عبادت ندارند مگر آنکه در سالی سه و ز روز
 میگردد و میگویند که در شهر تبر از بلاد ترک نیز انجاء میستند و بادشاه انجاء دعوی میکند
 که از نسل سحی بن زید بن علی بن حسین ام و از غرائب آنکه مردم آن شهر همه مرد و کوفتش
 می باشند و هیچکس را پیشانی برادر مگر بادشاه ایشان که پیش دراز دارد و در بعض
 دوستان نامشان نیز باره انجاء را نشان میدهند و دیگر فرقه از خلافت که قائل بحلول
 باربعالی در مدین مطوسی بالله معتقدند و نصه ثوابه مفضلین باشند و زبان بسیار ستند تا

ما این وقت در بلاد کتبه موجود اند و نصیر بر طایفه طویل شده و کوهستان خراسان
استند و جسته جسته در شهرهای خراسان نیز یافته میشوند و بعضی از آنها در بندهستان
نیز در عهد سلطنت محمد شاه بادشاه قبلی آمده بودند و در خانه اسیر خان فروکش کرده چندین
از مردم معتبر را و ملاقات نمودند و خبر داد که در کوهستان خراسان ایچیان نامی
ست که سکنه آنجا همه خلاه و نصیر بر اند و در آن ویرانه‌ها میست که خود را از غلویان میگردد
و در شهر شهر از شهرهای خراسان تا بی میفرسید و واقعه نویسی میکند و در اصطلاح
انها لفظ اله بر امام و لفظ رسول بر نبی است و لفظ جبرئیل بر واقعه نویس اطلاق میکنند
اصلاً با شریعت کار ندارند و هیچ عبادت ندارند مگر ادای خمس بسوی امام نموده میکنند
و دیهات دیگر در قرب و جوار ایچیان نیز همین مذنب بنده اند و از خرافات
است که گاهی اله از بود و باش زمین بسته می آید پس حکم میکند اگر که بسان
زین با به کرد و بالای او می براید و سیر آسمان میفرماید و باز زمین نزول میکند
و از عقاید ایشان است که محمد فرستاده علی است و منکر عبادت و قابل به شاخ ارواح
و ابدان اند و گویند که ارواح همیشه از بدنی به بدنی انتقال می نمایند و جنات عبارت
از بدن انسانی است که صاحب ثروت و نعمت باشد و دوزخ کنایه از بدن است
که صاحب فقر و مسکنت باشد و زیدیه در بلاد عرب منتشر بود و بدانکه بعضی از شرفاء
حنفیه که در مذنب زیدی بود در بلاد یمن تسلط یافت پس اکثر زیدیه را در یمن جمع نمود و
ما حال در آن بلاد زیدیه جمع اند نصف ملک یمن که نجد نیست یعنی جانب شرق کوهستان
است زیدیه می مذنب و نصف دیگر که جانب غرب است در سواحل دریاست شافعی است
است و باطنیه از سماعیه نیز در بعض بلاد خراسان و کوهستان بدخشان و بر سواحل
دریای شور و در گجرات هند موجود اند و در اصطلاح المل خراسان اینها را مسین گویند
و چون یک میمان که اسب خوب از آنجا دارند شهر سمرقانیان است و مهند و نیز آنجا

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

مقدر شده بود اما مستغلو به پس او شایسته ایشان فریب با اصد و شصت سال
 ازین مرق بیچ یک نمانده بلکه از عهد به مستغلو به طایفه قلایه را در اقامی من و کناره در بانی
 سده شان می بیند و اصد اعظم و نیز باید دانست که در ملک هند جماعه دیگر اند که خود را مهدیه
 نام کرده اند و شعار ایشان نیست که مهدی آمد و گذشت و در بلاد و گهن در اجپوتانه بسیار اند
 این مهدیه را با آن مهدیه شنبه نسازی که اینها فرقه جدا اند و بحث امامت و خلی فزارند و
 بعض مسائل دیگر با اصل سنت خلاف میکنند مثل رفع یدین در عا و تقسیم میراث و غیره و اینها
 اتباع سید محمد جوینور است اند که خود را مهدی موعود خیال کرده بود و ملا علی قاری در رد این
 خیال او رساله مطلق از احادیث صحیح نوشته است و علامات مهدی موعود را بتفصیل بیان
 نموده و اما اثنا عشریه پس در ابتدا جهات متفرقه بودند در فواح عراق و اکثر خندا و در عا و اهل سنت
 می شمرند و در ثقیفه و خنقا و در دور می رفتند تا آنکه دیالیه ال بویره مستولی شدند بر بلاد عراق
 و اول آنها عا و الد و له بود که بر باد شاه ضلع خود غلبه کردند و نزع ملک او نمودند و در
 خلافت مقتدر عباسی محاربات عظیمه بایلوک نواحی نموده غالب آمد و در اصل او و پدر
 و برادران او از فرقه صیادان بودند که جانوران پرند و ماهی و غیره شکار میکردند و
 سیفر و خند و قوت می یافتند و در همین حال از کوهستان و یلم عراق بگم می تویش شدند و در شهر
 از شهر با و انجا جاها به شسته و بر کرده ترتیب لباس درست ساخته نزد امیر
 رفتند و اوقات اجسام و طلوات کلام اینها فرقت نزد بادشاه وقت بود و در شریان
 او که نشاندند و رفتند و رفتند و اوقات نمایان مرقی منصب حاصل کردند تا بمرتب امارت عظمی رسیدند
 و بعد از فوت بادشاه عا و الد و له که از دس عقل و تدبیر سرآمد خانه خود بود بادشاه شد
 و بادشاهت ایشان در بلاد فارس و عراق و یلم و دیلم استقرار و استحکام پذیرفت و کالاه
 فلک سده اهدی و عشرین و ثلثایه و بادشاهت ایشان تا یکصد و بیست و هفت
 سال امتداد یافت و این خاندان همه از طایفه اثنا عشریه بودند و همین سبب درین بلاد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

[illegible]

که گور شد اثنا عشر شه فرامه آمدند و از ریجان خراسان و حرجان و مازندران و جیلان و
 خپال و یلم که اغرها و قلمرو دایلم آمده بود غلبه این مذهب شد و علمای این مذهب
 بسیار شدند و تصانیف و تالیفات کثیره پرداختند لیکن باوصف این قدرت و غلبه
 نقیبه از دست نمی دادند و اکثر این فرقه در زمی معتزله مستقر می بود و حتی وزیر اعظم
 و بایک که صاحب بن عباد بود و خود را معتزلی و امی نمود با آنکه در باطن را فاضی شد و اظهار
 بود چون دولت دایلمه از باغها و ونیت ناما بود شدند اکثر اثنا عشریه را و به دست
 نهادند و خود را در معتزله اصل نسبت انبشت تمام خفا کردند تا آنکه افتنه تار ریاست
 و روختک بسوخت علقمی وزیر خلیفه عباسی که ازین فرقه بود و فتنه با تبار ساختگی داشت
 او را جلوه نمود و او را خراب و تباہ شده لیکن از دلایمی ایشان خوف افسست زایل شد
 و ضعف اسلام موجب قوت این فرقه شد درین ملاذ اظهار مذمبت اغاز نهادند تا
 آنکه سلطان غار بن بن ارخوان بن بغا بن ملاکو بن طلمون خلیفه خان شریف اسلام شرف
 شد و این واقعه عجیبه در سینه نشد و نو دو چهار اتفاق افتاد و دعوت او هزاران
 هزار از اهل اتباع خود و شریف اسلام شرف شدند و او خود را سلطان محمود نام نهاد
 او بر روس اهل سنت کمال خوبی گزاید و بعد از وی برادر او سلطان الحان پو خدا بنده قائم
 مقام او شد و در امر عمارت و تاشا مصروف و بلعب و ملاهی مشغوف بود تا گاه با وی
 از روضه اثنا عشریه ملاقات کرد که او را باج الدین میگفتند و سلطان را درین مذهب عجیب
 نمود و سلطان باخواهی او وین خود را در باخت و تاج الدین مذکور در دعوت با این مذهب
 سیافه تمام داشت و علایق این فرقه را نزد سلطان جمع آورد و خصوصاً این مطهر حلی را کمال
 رونق داد و بیستم هجرت نزد سلطان ثابت کرد که در فرق اسلام فرقه ناجیه غیر از اثنا عشریه نیست
 چون سلطان نوسم بود و از حقیقت دین آگاهانه و توارخ اسلام اطلاع داشت حیلۀ دیگر
 رفت و سلطان را با جمع اهل اتباع او درین مذهب آورد و تصانیف این مطهر حلی که پنجم

عبد الملك - الذي لم يكن في صفاته ان كان انما يهوى في الطبع بالملك و هو جليل في المذهب و الشجعان في الناس و كان في صفاته ان كان انما يهوى في الطبع بالملك و هو جليل في المذهب و الشجعان في الناس

و منج الکرامه و مثال انباشت برای دعوت سلطان مذکور و امر او اتباع اوست
 و درین زمان خلواتنا عشریه از حدزاده شد و ابن مطهر الفین و شرح تخرید و استصفا
 و نیایه و خلاصه و مبادی در اصول مباحی این سرقه بدوخت و بعد از وفات سلطان
 مذکور سپار و در سنه هفتصد و ده از فضل تو به گرد و بار شاد علام علی سنت ازین
 برگشت و روضه راضی نمود علی سجد بازگشت و سایر علمای ایشان رو با خفا آوردند و از آنکه
 دولت ترا که در صل از فرقه شاعشریه بود در دیار مکر و کرد و پیش از نواحی بهم
 و ذلک فی سنه تین و ثمان مایه باز علمای مکاران این فرقه و دران دیار فراموش اند و
 نجاه سال در دولت ترا که داد و خلوه دست و تیرا داد و بعد از آن دولت ترا که خطاط بود
 و رواج این مذهب کی گرفت تا آنکه سلاطین چند به یکدیگر خود را بصفتی لقب کردند و نسبت
 و مصاهرت ترا که بر ملک دست یافتند و ذلک فی سنه عشر و تسعمائه و در عراق و عجم و کمال
 و ما زندان و اذربایجان و خراسان و تبریز و بلاد متنازع متغلب شد و علماء این فرقه کمال طریقه
 جمیع گشتند کی از علماء این گروه بعضی از باو شایان این فرقه را بنای صاحب الزمان قرار دادند
 رسم سجده بجا آوردن و با این خوشامد کمال تقرب یافت و باو شاه را رغبت کرد که در
 برین مذهب اگر اماند و بهر که سر باز نیاورد و باقتل او در مردم را از جمعه و جماعت منع نماید
 قبله را نسبت چپ مخوف سازد و خطبای او را نماید که بر سر تاج پست عایشه و حفصه و کبریا
 و در کعبه و باز از شایع نمایند و در جواب لعن تیرا سایل نوشت و باو شاه بهمه اقرار او
 فرمان پذیر شد و جماعه کثیر از علماء است بقتل آمدند و مساجد خراب شدند و پیغمبر
 کثیر از صاحب منبوش گردید و استخوانهای اینها را سوخته مثل صحن القضاة بهمانی قاتل
 نابسه الدین میضای و غیر جماعه کثیر از مشهورین این سنه بمحض محبت از روی این
 خسته محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد جاسی و شیخ ابو الحسن جعفرانی و ابو یوسف
 بسطامی و شیخ الاسلام عبد الله بن عبد الصمد و دیگران که در این سنه در این مذهب

و منج الکرامه و مثال انباشت برای دعوت سلطان مذکور و امر او اتباع اوست
 و درین زمان خلواتنا عشریه از حدزاده شد و ابن مطهر الفین و شرح تخرید و استصفا
 و نیایه و خلاصه و مبادی در اصول مباحی این سرقه بدوخت و بعد از وفات سلطان
 مذکور سپار و در سنه هفتصد و ده از فضل تو به گرد و بار شاد علام علی سنت ازین
 برگشت و روضه راضی نمود علی سجد بازگشت و سایر علمای ایشان رو با خفا آوردند و از آنکه
 دولت ترا که در صل از فرقه شاعشریه بود در دیار مکر و کرد و پیش از نواحی بهم
 و ذلک فی سنه تین و ثمان مایه باز علمای مکاران این فرقه و دران دیار فراموش اند و
 نجاه سال در دولت ترا که داد و خلوه دست و تیرا داد و بعد از آن دولت ترا که خطاط بود
 و رواج این مذهب کی گرفت تا آنکه سلاطین چند به یکدیگر خود را بصفتی لقب کردند و نسبت
 و مصاهرت ترا که بر ملک دست یافتند و ذلک فی سنه عشر و تسعمائه و در عراق و عجم و کمال
 و ما زندان و اذربایجان و خراسان و تبریز و بلاد متنازع متغلب شد و علماء این فرقه کمال طریقه
 جمیع گشتند کی از علماء این گروه بعضی از باو شایان این فرقه را بنای صاحب الزمان قرار دادند
 رسم سجده بجا آوردن و با این خوشامد کمال تقرب یافت و باو شاه را رغبت کرد که در
 برین مذهب اگر اماند و بهر که سر باز نیاورد و باقتل او در مردم را از جمعه و جماعت منع نماید
 قبله را نسبت چپ مخوف سازد و خطبای او را نماید که بر سر تاج پست عایشه و حفصه و کبریا
 و در کعبه و باز از شایع نمایند و در جواب لعن تیرا سایل نوشت و باو شاه بهمه اقرار او
 فرمان پذیر شد و جماعه کثیر از علماء است بقتل آمدند و مساجد خراب شدند و پیغمبر
 کثیر از صاحب منبوش گردید و استخوانهای اینها را سوخته مثل صحن القضاة بهمانی قاتل
 نابسه الدین میضای و غیر جماعه کثیر از مشهورین این سنه بمحض محبت از روی این
 خسته محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد جاسی و شیخ ابو الحسن جعفرانی و ابو یوسف
 بسطامی و شیخ الاسلام عبد الله بن عبد الصمد و دیگران که در این سنه در این مذهب

و منج الکرامه و مثال انباشت برای دعوت سلطان مذکور و امر او اتباع اوست

و ملاذ اصل سنت غیر از بلا و مارا الهی نبود و هر که از دست شان گمائی می یافت به توران میبرد
 خود را میبرد و این معنی نزد ملوک ماوراءالنهر سببی در سبب معروض میشد تا آنکه بعضی
 از ملاز و عجمی هرات بهمین غبار قمار شده و اوقیت سبب یار کشیده نزد خاقان اعظم علیه
 خان رفتند و عرق حیات او را بچوشش آوردند و فی الفور متوجه خراسان شدند و انتقام
 و اجبی گرفت و بلاد خراسان را تصرف شد و بعد از فوت عید الله خان باز سلطانین جدیدی
 صفویه برخراسان دست یافتند لیکن ملوک بخارا و بلخ با ایشان منازعت بآدا شدند و هر سال
 از بخارا و ترکمان غزوات پی در پی می نمودند و ملوک و امراد خوارزم نیز بهمین دستبرد مشغول
 بجهاد و غزاسی این فرقه شدند و در اسیر و بند و قتل و نهب اینها فرو گذاشتند که در دنیا
 روم نیز از طرف تبریز دار و نیل میخ کوبی در ادبار اینها میگذشت تا آنکه بعد از رد و صد سال که
 زمان بادشاهی اینها بود و لیکن بخارا و دی ششست بدست اقل رعایا و اذل برآید یعنی فاعنه
 قرن چهار با محال شدند و در اصفهان بادشاه وقت را محصور کردند و بعد از ششصد هزار و طول
 جوع انقیا و تسیم نمود رئیس فاعنه در شهر داخل شد و بادشاه و اهمل اول او را در بند
 انداختند و خود بر مملکت متصرف گشت در آنوقت فوج فوج از مردم آن دیار که متذنب باین
 بودند طحی و مفر خود را تلاح بند و سندان یافته میجویم آوردند و بهمین سبب خود را نزد امراد ملوک
 و بخارا سرخس و گرد و زنده رفته رفته مذنب ایشان در بند و سندان تمام پیداکرد و آخرها
 وزارت و امارت و صده به داریهای هندوستان نصیب این گروه شد و بسبب ریاست
 ایشان در اوست ملوک تیموریه در آنکه ملازمند و سنده و سوخ ایشان در رنگ عراق و خراسان
 و او فایده سیو هم سر فرقه را از فرزندان شیدا و عیان بود و اندک نیز سبب آن فرقه مردم
 مادی و عورت میکردند و از بار در اصطلاح شان و عاده که بند و طریق و عورت نزد ایشان باطل
 است یا مال یا نه بان یا سبب اما علم بسبب سببهاست و تقریر آن چه نهی که خاطر شرمین
 احرام و حوام نموده است سبب عاده و الفت و عادت در عوالم و عوالم و عوالم

[illegible]

تبدیل است آن خدائی که فوصل کرد و تو قرآن باز آورده هست تیرا بجای ی باز آمدن ۱۲

آنکه گویند محمد باز اید چنانکه خدای تعالی فرماید آن الذی فرض علیک القرآن لراکب
الی میعاد و از مردمان گروهی این پند برفتند و چون این محکم شد گفت خدای عز و جل
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود و هر پیغمبر را نوزده روز بود پیغمبر بر اسب بود و
خلافت او راست و عثمان این بخور و ستم گرفته است که چون عمر کار بشور
افکنند همه با اتفاق کردند بر علی بن عبد الرحمن بن ابی عوف دست علی گرفت که با وی معیت
کنند که عمر بن العاص و افریخت تابعیت عثمان گردانید و عثمان این کار با حق گفت
و برین خلقه او امتناع شدند پس چون این دو کار در دل مردمان شیرین کرد نگاه
گفت امر معروف کردن فرضیه است همچون نماز و روزه و خدای تعالی بقرآن اندر یاد
کرده است گفته که تمخیر امته اخر جبت للناس تا مردون بالمعروف و نهیون عن المنکر و
توسنون بالنسب و ما اکنون بعبان هیچ نتوانم کردن مگر که فرمان وی کار داران نمیکنم
و جوار ایشان از خوشی تن باز دارم و این عبد اندرین بسیار زبان این آن تحت
که مردمان را بر عثمان دلیر گرداند و مردمان را این مذهب خوش آمد و جعت پیغمبر اند
و عثمان را کافر خواندند و این مخالفت پنهان می داشتند و بطاهر امر معروف می کردند
و بکار داران همه غلی متفق شدند عثمان را خلع کنند و یکی دیگر از اختلاف میباشند و عده
بنهادند که فلان روز بحدینیه گردانیم و خبر عثمان شد که مردمان شیهه ها گرد آمده اند و می بیند
که را خلع کنند الی اخر افعال با جمله کار این سبب و صاحب او درین حصص ان بود که بنگاه
مقدمه با صلاح همه ادبکلات و حشمت انکیر و احتمالات خباثت امیز کرده را ناکرده
می ساخت تا ناره فتنه را اشتغال تمام بخشید و نقش او بر مراد نشست و او با شش
نصر خلیفه را شهید ساختند و چون سعیت مرتضی واقع شد عبرت سید که باز کار اسلام
برقرار شود و جهاد نافذ کرد و خود را در زمرة مشیقم مرتضی داخل کرد و در اضلال سفهائ و قوم
داد و پستی داد و شیطن را از سر نو بنیاد و بنیاد و بعد از و داسع این مفرقه کیسان

[illegible]

و بخاراند و قصه دعوت ایشان آنست که چون حضرت امام حسین سید الشهدا از دست انقبیا
ششام و حراق منصب شهادت یافت کسان که سابق حال او مذکور شداد و غایب و گاه در اصل
بعد از مرگش امام محمد بن الحنفیه است و حسین امام نبود و زیر آله با معاویه و همکارانش شام
و زمانه سارک کردند و مردم را بسوی محمد بن الحنفیه دعوت نمود و مختار را بجله اتساع
آورد و چون مختار را ولایت گرفت و نواح آن دست داد مردم را بسوی مذهب خود
خواند و برای تالیف جهابیزه شیعه گرفت فاعل با بامت سبطین شده و بعد سبطین محمد بن الحنفیه
و امام گفت با نیت تمام شیعه گرفت متابعت او نمودند و اظهار نمود که مرا محمد بن الحنفیه خلیفه
گروه است را که گرفتن کین از قاتلان امام حسین و نو صوب مروانیه و امارت بلاد
مضبوطه بمن داده است و بروی شیعه نامه سپهر خواند و گوید انرا علیه روس الا شهاد
بخواند و روی مرقوم بود از محمد بن علی شیعه گرفت و روس را آنها قاتلان ابن فلان و فلان
بن فلان اعلام داد که من مختار را بن عبیده نقضی را خلیفه خود گروه ام پس اطاعت امر و بجا آید
و در رکاب و کجا و اعدا نمایند حال جان و تابعان و پیروان خود را بر مقتله اعدا و اعلت
مختار مذکور عقید نمایند و چون این نامه خواند همه در رابطه اطاعت او درآمدند اول در
گوفه قاتلان امام را تقصیر نموده بقتل آوردند و امیر گوفه که کینه رفت و بجای اوخت را امیر شد
بعد از آن ابراهیم بن مالک اشتر را بر سر جهاد و کشت فکد و عراق بودند از اتباع
مروانیه و ناصرین آنها نامزد کرد پس ابراهیم از گوفه کوچ کرد و هرگز از آنها یافت کشت و بلاد
عراق و اسوار را تصرف او و دیار بکر او در بجان را نیز بجز متعلق ساخت باز قصد شام
و دمشق نمود چون این خبر بعبد الملک بن مروان رسید عبید الله بن زیاد را با عهد هر اسوار
حضرت نمود و ابراهیم بن مالک اشتر را و از ده هزار اسوار بمقابل او شتاخت
مقتله سخت در پیش آمد و برکت نام امام حسین رضی الله عنه علیه یافت
و این زیاد لعین مقتول شد باین جهت قدر سخت را در زمین شیعیان خسته

[illegible][illegible]

[illegible]

محمد بن عمار الکتابی الملقب بامین الدین و غیریم و چون بوقت ریاست مصر و مغرب متصرف
رسید از حیدر ویر حامی بن عبد الله و راجی از اعاظم دعاة ایشان شد و علی بن محمد
علی الصلیحی که پیر او قاضی بود و درین قسطنطنیه الذهب و عالم و صاحب و مستدین بطبع مال نزد
مستغفر سعید و خود را در منصب ایشان داخل کرده و خلیفه عامر و راجی شد و در وقت
آنکه که عامر خود سوار شده بخانه قاضی زاده میرفت و او را با حسان انعام و اکرام و توقیر
مستمال میکرد و بعضی از باب تلخیص نوشته اند که عامر کتاب الصورت و خود داشت
در وی حلیه علی صلیحی دیده بود علی صلیحی را خفیه آن حلیه نمود و از حال متقی مال او خبر داد و بخود
گرفت و وقت مرگ او را بر کتب علوم خود خلیفه ساخت و این کتاب الصورت و خافیه عظیم
بودند و مهد و یثعلی صلیحی از ذهب علم در دل ریوخ گرفت و مردنکی بود و در اندک مدت
شصت میل علوم ادبیه و کلامیه و حکمیه و فقهیه بوجه حسن نمود و دولت عبیدیه سرافقها شد و تا
دهتی برین وضع ماند گویند که تا با نرزه سال مردم راجح می کنند و امارت قاضی جریغ خود
گرفت و حسان انعام بخوابش و خواهم آغاز نماید ناگاه در سنه چهار صد و بیست و بیست
بر قلعه کوچی از جنابالین برآمد و با شصت کس بیعت بروت گرفت و عید و جایان فوئد کرد
که مردم را بسوی ذهب میدوید دعوت نمایند و بیعت مستغفر عبیدی از مردم بگیرند مردم
بسیار گرد آمدند و در آن گوده قلعه حصینه بنا نهاد و بظاهر باریس تهاجم که تهاجم نام داشت
ساختگی و در آن میگردد و در باطن با مستغفر کتابات داشت و در قتل رئیس تهاجم که
مخلی مطلب بود حلیه ساخت که کثیرک خوش و سودا و اب بلوک خوش محاور
و خوشش که بطریق بدیهه تر رئیس تهاجم فرستاد و او با آن کثیرک مشغوف مالوف شده
در سنه چهار صد و پنجاه و دو بوسیله آن کثیرک رئیس تهاجم را زهر داد و کشت و در چهار
صد و پنجاه و سه مستغفر نوشت که اگر اجازت باشد حالا جنگ دعوت را بلند کنیم و بطریق
کثیرک را بوسیله آن نامه مستغفر از آن داد پس در بلاد من تصرف آغاز کرد و تاراج بسیار

بدست او رود و در عرصه دو سال بحسن تدبیر تمام ملک بمن رافتم و خود ساخت و التراحل بمن
مذنب مهند و به نیت بدست مذکور ستم چهار صد و هفتاد و سه قصبه نمود و بدو هزار سوار
تیمار و شصت سوار از انجمنه از اقارب اهل او بود و در آن شد چون به ویدی رسید که او را به
هم رسید گویند سپهران بخاج صاحب نهاد که او را بر کمر گرفته بود معین نام و برادرش در شهر
مخفی بودند تا که ما که بر دست او رسیدند او را بخیر بود مردم قلیل انوقت نزد او بودند و اکثر فرج او
متفرق شده بخارج خود رفته بودند درین حال او را گشتند و سر او را بریده بودند و برادر
او را و بقیه صلحین را نیز همراه او گشتند و رفتند او را بکلیه منقطع شد و از عاظم دعا خواندند
صالح بن زریگار منتهی است که وزیر فائز بن طاهر عمید بود هزار از انزور مال و طمع
در مذنب تشیع داخل نمود و از جمله ادها ایشان خفیه عماره میخس بود و صاحب تاریخ
میں و شاعر مشهور خوش گوشت و در اصل شایسته مذنب بود بطمع مال مذنب
الغیاثر قبول کرده داعی شده بود و با وصف این همه تا آخر دم در باطن شایسته بود
و عجب است که این فقیه عماره در وقت که سلطان صلاح الدین ایوب بدولت رسید
را بر حرم زد و بر حرم تصرف شد و قطع و تشیع بقایا سے ایشان نمود و بنا بر احسان
که از وراره و خلفای دولت عمید به یافت بود و نمک پروردگار بود و با آنکه در
باطن از مذنب ایشان براری داشت تبصره بر خاستد سیع با او شاهان نمود که باز در وقت
از سر فایم شود چنانچه او شرف گیس و دیگر را از عیان آن دولت متفق آنکلیه شده به فرشتگان
سواصل مکاتبات و مراسلات نمود و در جهازهای ایشان را با اسباب جنگ طلبیدند و به
ما چند بار بخت بناتند تا آنکه سلطان صلاح الدین برین حال اطلاع یافت و به سر
بروگشید از آن با مذنب مهند و به با کلیه منهدم و منقطع شد و از اهل آن مذنب هیچ شیز
در و آن انواع مانند وزیر آل سلاطین ایوب در قطع و تشیع آنها داشت و در و نام و نشان
از آنها را نماند استند و گر آنکه جمعی از ایشان در کسین و در اکب شسته با قاضی ملا بودند

2

الاستطالة

الزادون

الملاوي

١٠

۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عليهما السلام
 لا يسئلنا الله
 بالسيوف نفقته من سيوفنا
 بالمال كالحق والحق
 اسألوا الله في فوائده
 يستدبره بالصفحة فان
 ذلك يدب جهنم من
 ذلك
 كثرتم
 حوان بن ابي
 بن حبان قدح
 بشرح معارف
 دقاووا ذلك
 كاسموت اسحق
 اسحق والجاراس
 وادام الاسحق
 اسبايدو على العبد
 امرا على اسبند
 بشرح معارف

مایه روان و اعیان از خون است بعد از خود و فانی بدو مصدق حواله کند و اگر مقدار او از
 مقدار طم و مصدق اندر افتاد و دو مصدق از آنجا برساند و علی بن القیاس حجت با نام کر
 منفق و نباشد حضرت موسی بن سنج که نبی مکتب و دانش تصدیق با نام آرد و در دل خود
 غم اتباع امام مصمم که وزیر گفته اند مراتب دعوت نیست است اول رزق است
 یعنی نصیر است و عقل و کایان حال دعوت که ایا قایل دعوت هستند و دعوت در و موثر
 خواهد شد یا نه و از کلمات ایشان است که تخم را در شوره زمین نباید بکند یعنی کسی که قایل
 دعوت نباشد او را دعوت نباید کرد و وزیر گفته اند در خانه که چراغ باشد و دم نیارند یعنی
 در جای که مستحکم و حلی اهل سنت باشند سخن نباید گفت و دم نایس است یعنی افسوس
 دادن و استمال نمودن هر کس را موافق مقتضای طبع او اگر شخصی است که راغب
 در طاعت است نزد او خود را نیز اهدا و مطیع نمودن و از آنکه احوال زهد و طاعت
 ایشان بطل تمام روایت کردن و ثواب نهد و طاعت را بسیار بسیار بیان گردان
 اگر شخصی است که بخواهد زیورات راغب است نزد او فضایل عقیق و یاقوت و غیره
 از او ببرد و در وقت نمودن ثواب عظیم بر استمال اینها موعود کردن و علی بن القیاس در
 تفسیر امور مخصوصه و اطفال و اولاد و زنان و بساتین و اسبان و غیره کتب موافق طبع
 مخاطب سخن کردن و بیستم تکیه است در عقاید و اعمال مخالفین مثلاً مذکور قصه که نمودن
 در شب قرطاس آورد میان آوردن و عدم تعبیرین تاریخ رحلت انور و علی بن القیاس
 در همین کتاب است که هر چه بود یا قرآن یا تفسیر و اختلاف روایات اهل سنت است
 در این و عدم آن و هر چه است و عدم آن و ذکر مقطعات قرآنی و تفسیر آن و غیره
 و تفسیر روایات مشایخ و رجال این امور که موجب کثرت و وسایع تواند بود و بار بار گفتن و تفسیر
 نمودن و بیایای سامعان ششبان تحقیق هر چه در این امور گردد و از نظر اهل سنت یا اوس
 شده بخوبی و کمال گردانید و هر چه در این امور گردانید و هر چه در این امور گردانید

روانگدن و سبب پرده نسبت ظلم و غضب بصحابه نمودن و مذهب خود را اصول او فرو خاستن کاف
 گفتن و چون حال دعوت با نیجاری رسید که این همه اسمحلت شد مدعا حاصل گردید و بعضی از غیر مرتبه
 دیگر بعد از خلع افزاشید و از اسلح نامندی یعنی مدعورا از جمیع معتقدات سابقه او تبرک دادند و از
 ابا و اجدادش که بران مذهب بودند نیز از ساختن و از اولاد و اقارب خود سبب علاقه کردن
 و غالب اینست که انجمنی بعد از قبول مرتبه میفرم خود بخود حاصل میشود حاجت بدعوت دایم
 نیست **فصل دوم** در مکاید خبریه و رافضی علی التفتیین باید دانست که مکاید خبریه ایشان
 برهم بیرون نیست با افتراء محض است که برای اهل سنت میکنند با نسخ و تبدیلی
 است که امر واقعی را بهیچ وجه نمیکند که نزد عوام محش افتد یا فی الواقع مذهب ایشان
 است سبب تعبیر و تبدیل اما عند التحقيق موجب طعن و لعن نمیشود و اینها را موجب
 طعن قرار داده اند و ما درین رساله سبب غلبت و قلت فرصت چند سبب از مکاید خبریه
 ایشان را بعد غایتیم و قسام نمائیم را مخطوط با حسم ایراد کنیم و نیز انعام شد را فیما بینما
 و قیاس مکاید سترو که را بر یکا بداند که در حواله برهم سابع ذکک نمائیم که مالا یدرک کله لایترک کل
 و نیز باید دانست که اشرفی شیعه از روی مکاید و مطاعن فرقه امامیه اند ایشان
 را در دعوت بدمب خود مبالغه تمام است حالانکه دعوت غیر مذموب خود نزد ایشان حرام
 و سبب است پس درین کار موافق اعتقاد خود نمیزانیم و نیزه کار میشوند کلین از امام
 ابو عبد الله جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند که فرمود کفو عن الناس لایعز
 احد الی امرکم یعنی بازمانید از مردم و هیچکس را نخواهید مسوس مذهب خود و گفته
 که امام معصوم را دعوت منع فرموده باشد دعوت حرام خواهد بود و از نکاب حرام بلکه از اعتقاد
 دین صریح مخالفت معصومست معاذ الله من ذلک **کتاب اول** آنکه میگویند
 نزد اهل سنت بار خدای جبرئیل علیه السلام فرموده او واجب است اخلال احوال
 میفرماید و آنچه لایق مرتبه الوهیت است ترک میکنند و این طعن افتراء محض است که در هیچ اهل

ش
 سبب
 بر وجه نام دارد
 نشود و غایب
 که است
 نشود

۱۰۰

وکننده او را خواهند گفت که بدست خود شکمش چاک نکند و کار در اینم درین هر دو شکل
 فرقی نیست پس این طعن هم منکسر بر ایشان است و اهل سکنت قطع اصول این طعن
 نموده باشند و یکی تمام تنزیه او تعالی تا از صد و در قبیل باوصف عقاد توحید فعلی بلا اشتراک
 بوجه من الوجوه معتقد اند و ذلک من فضل الله علیهم و نیز باری تعالی باجماع گشت
 حیوانات را بر انی انسان حلال کرده و انسان بر حیوانات مسلط ساخته پس سگ
 و بچ و سلح نمیکند و در افراد انسان اکثری عصاة اند و در افراد حیوانات همه طبع
 و مفاد و مشیج پس عاصی بر طبع با این مرتبه مسلط کردن و قبل و سلح او را اذن
 اگر قبض نباشد چه خواهد بود و اگر گویند که اینهمه الامم که حیوانات می رسند و مقابلان ان امور
 کثیره در آخرت خواهند یافت چنانچه مذنب شیعه و معتزله است و الهی که موجب عجز
 کثیر باشد را یکان نیست گوئیم که رسانیدن المم باز محض اذن چه ترجیح دارد و اگر انهم
 المم ندهند و محض هم ندهند بلکه نزد اکثر عقلا شق ثانی از حج است و این منبانیست که
 شخصی را بکشند و او را تیه دهند و گویند که منظور ما دفع افلاس این شخص بود با این سلیم
 که او را رسید وزن انحرکت را نزد عقل باید بخید و نیز باری تعالی رزق وافر با کثرت
 کنه کار خود می بخشد حال آنکه و فور رزق در حق ان بندگان مصر نیازم مملکت می باشد که
 بسبب ان در زمین فساد و تباه کار و فساد و فحش و کفر و بی می در رزق و خود نریزی
 و زنا و لواط و شرب خمر بعلی آری ندانند که بعضی از ایشان دعوی الوهیت میکنند مثل فرد
 فرعون و متع و امثال اینها و بعضی قتل اینها و پیغمبر را و حامی نمایند مثل نریز و جوان
 او و این امور در نهایت قبح اند که هر عاقل بضیع ان قایل است و قدرت دادن بین
 افعال قبیح تر از ان افعال است و اگر شیعه گویند مصیبت قتل و اسرو دلت که بعضی
 ان پیغمبر این پیغمبر را و احوال او شد چون مستلزم ثواب جنرل است در عقبی هر حسن و صلا
 دارد و پیغمبر و فساد گوئیم پیغمبر ان و پیغمبر را و نای دیگر که باین مصایب گرفتار نشده

ازین نواب جبریل بدون حسیدن این الام یافتند یا نه اگر یافتند در حق حضرت یحیی
 حضرت امام حسین ترک صلح و فعل قبیح واقع شد و اگر نیافتند در حق آنها ترک
 صلح و فعل قبیح واقع شد زیرا که ازین نواب عظمی محروم ماندند و تحقیق حق درین مسئله
 نیست که وجوب ششم است طبعی و شرعی عقلی و قلبی بذالقیاس حسن و قبح را باید فهمید و
 باجماع ثابت است که وجوب طبعی و شرعی در حق باری تعالی ثابت نیست زیرا که اول
 سلم بی خستاری و ناچارگی است و ثانی نسبت معلوم و معلک بودن ادیم
 وجوب عقلی زیرا که اگر معنی وجوب عقلی نیست که آنچه عقل عقلا او را در هر واقعه باخضوع
 تعالی کند باری تعالی را از ان خلاف کردن جائز نباشد پس این خود منافی معنی الوهیت
 و بحث هفتم در بین معنیت و شیعیه و معتزله معنی را در بین مبدعین و اجماع ثابت
 میکنند و جناب باری تعالی را در اذهان خود مثل اسطوره فلاطون ایستاده و در نگار
 قرار میدهند و بظاهر است که چون عقلا و عقلا همه حادث و مخلوق و مقهور و ادب کنند
 او را زیر فرمان مخلوقات و حوادث خود گردانیدند بر بیعتی است و اگر معنی وجوب عقلی
 نیست که آنچه حکمت او تعالی نظر مصلح کلیه عالم تعالی است که بر طبق این از وصایا میشود
 پس این معنی نزد اهل بیت نیز مسلم الثبوت است بر اعیان حکمت فیما خلق و امر در عبادت عباد
 دیگر کتب کلامیه نشان اقصی لیکن چون حکمت الهیه که نظر مصلح کلیه عالم است احاطه
 بران غیر او تعالی را که علام النبوت است ممکن نیست در هر روزی باخضوع و در هر واقعه خیر
 باصلح و وجوب او بر او تعالی نمودن کمال بی ادنی و غیر فکری است و معنی امکان هم ندارد و اول
 اهل بیت و جماعت این قاعده ننهادند که هر چه از باری تعالی صادر شود جمالا اعتقاد باید کرد
 که موافق حکمت است و آنچه از او تعالی صادر نشود جمالا اعتقاد باید کرد که موافق حکمت
 پس افعال باری تعالی را دلیل بر حکمت او باید ساخت و آنکه حکمت قاصر جزیه را
 که جمعی از عقلا در اذهان خود تراشیده و قرار داده اند و جناب او تعالی حاکم باین خود

او تفریق ناید و آن مصاحب او را بگوید که مالک این طعمه و شراب چوادر کرم و جبران تراز
 بدو ما در تست و عفو و در گذشت است حالا که بگرسنگی و تشنگی جان میدهی چه
 حاصل بخورد و سید عفو از دبار و باوصف این همه این مسکین فقیر را گوید میلا خبر دار اگر این
 طعمه و شراب دست رسانیدی یا بر اینها نظر افکنیدی ترا چنین چنان عذاب خواهد کرد
 و بر طاعت که این طعمه صریح است در حق آن مسکین با قطع نظر از این همه چیز است که مذکور
 اهل بیت و منقول از اینها در کتب شیعه باشد قبول کردی است هر چه با و انشاء
 الله تعالی در بحث البیات از حضرت سجادین العادین روایات صریح از کتب شیعه
 روایت کنیم که بگناه را ایلام کردن بی عوصی بران ایلام جایز است که مسیحی انشاء الله
 تعالی که گوییم چهارم است که میگویند که اهل سنت در عقاد اینها عصمت اینها
 مقصور میکنند و صد و گناه از اینها تجویز می نمایند و شیعه در حق انبیا اعتقاد کامل
 نزاهت و ظهارت دارند نه صغیره و بکبیره قبل از نبوت نه بعد از آن نه سهواً نه عمداً
 از ایشان تجویز میکنند پس مذنب شیعه اقربا و بست از مذنب اهل سنت و نیز چون
 صد و گناه از انبیا جایز باشد عمداً و بر اقوال و افعال ایشان نماند و غرض بغت با نظر
 شود و این همه افراد بهمان و تحریف و منسخت زیرا که اهل سنت کبار عمداً و سهواً العقده
 تجویز نمی کنند و صغائر را سهواً تجویز میکنند بشرطیکه اصرار بر آن نشود و کذب را اصلاً
 لا عمداً و لا سهواً الا قبل النبوة و لا بعد ها تجویز نمی کنند پس عمداً و سهواً از اقوال و افعال
 ایشان رافع شود و در اینجا دقیقه باید دانست که شیعه در اکثر مسائل غلو میکنند
 و اعلی درجات هر چیز را مذنب خود میگرد و نظر واقع و نفس الامر نمی نمایند پس
 مذنب ایشان موهوم غیر واقع میشود بخلاف اهل سنت که دیده و سنجیده قدم می
 نهند و واقع و نفس الامر مذنب ایشان نمی شود و همین غایله ایشان را در اکثر مسائل
 محتمل آید و داده و آخر در تطبیق این تبصیه موهوم خود با واقع و نفس الامر

لغات راجع بعبادت اگر بعدی هست و برین است که کلمات شیطانی با کلمات فرقانی نزو
 کفره هم جبر الیکس شود که این با عجز و صوفیت و ان از عجز خالی لیکن بعد اجماع نظر
 در کیفیت و اقیقه واضح میگردد که در آن عجلت کفار را ختم مجال تا مل در وجود عجز و امر ملا
 میشود و چون مطلب موافق اعتقاد خود و فهمید مذبی صرفه و تا مل حمل بران کردند که این
 همه کلمات فرقانی است چنانچه چهار شیعه حدیث ضعیف آمده که موافق فرقه خود مخالف
 اهل سنت باشد علی الراس العین خود بنیاد و معمول بر همه سازند و احادیث صحیحیه را بر
 پشت می اندازند لکن کلام ائمه هم با کلام غیر ایشان شتبه نمی شود اما پرده تعصب و
 حمیت بر دیده عقل می تند و فرصت تمیز حق از باطل نمی دهد و اگر اهل سنت برین قدر
 مطعون شوند اما میوه که در کتب صحیح خود کفریات بنیاد و رسل را روایت کرده اند چنانچه
 انشاء الله تعالی در بیان عقاید ایشان بیاید ملعون خواهند شد و فرق است در میان
 ملعون و ملعون **لکرم** که گویند که صحابه قاطبه غیر از پنج شش کس دشمن اهل بیت
 و منقض ایشان بودند و این افترا کبیت که صبح البطانست ابوهریره را که رفیق اهل شام
 و رئیس التصبیین اهل بیت می دانند رضای امام حسین مقدم بر رضای معاویه و یزید
 و صحابه دیگر افتاد که در خطبه ام خالد که زنی بود مشهور بحسن و جمال و معاویه بن ابی سفیان
 برای یزید از خواستگاری نمود و ابوهریره را محض برای این کار از شام بعزیمه
 منوره فرستاد عبد الله بن زبیر و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن مطیع بن الاسود نیز در
 او پیغام خطبه فرستادند و هرگاه ام خالد با ابوهریره مشوره نمود ابوهریره با او بلند
 گفت که با بسط رسول و قره العین التیول کسی را برابر نمیدانیم ای زن ناقص العقل
 اموال دنیا را در نظر مبارک و مصاهرت رسول را غنیت شمار چنانچه از تن به گفته ابوهریره
 اموال منتهی زید را زد کرد و خود را در جباله کالج امام حسین رضی الله عنه را آورد
 و باین شرف شرف شد و در کتاب الموافقه این اسمان قصص محبت و

مبصافه صحابه را با اهل بیت باید دید کیست **فصل** آنکه گویند اهل سنت مخالف
قرآن میکنند در وضو و بجای مسح با غسل میکنند و نصی غیرانی صریح دلالت بر
میکند و این مطعن ایشان راه بسیاری از جاهلان زده است که قدری باز خود و عربیه
در تحقیق احکام الهی قدم می نهند و خود را عالم می نهند و از قواعد اصول اهتمام و
تطبیق مختلفات بهره ندارند شرح این اجمال آنکه در قرآن مجید در آیه وضو با جماع لغز
هر دو قرائه متواتر و صحیح درست آمده نصیب ارجح و خبر آن قاعده اصولیه فرقی نیست
که دو قرائه متواتره چون با هم متعارض شوند حکم دو آیه و از مذلس و لایمها ممکن در تطبیق با
کوشید بعد از آن در ترجیح نظر باید کرد بعد از آن هر دو را اسقاط کرده بدلائل دیگر که در آن
مرتبه ان متعارضین باشد رجوع باید آورد و مثلاً اگر آیه متعارض شوند سجده رجوع
باید کرد زیرا که سبب تعارض چون عمل با آنها ممکن نشد حکم عدم سجد باید کرد و اگر احادیث
متعارض شوند با قول صحابه و اهل بیت رجوع باید کرد یا عند القائلین یا فیما یس بقیاس
عمل باید کرد پس چون در حکم آن دو قرائه تامل گردیم نزد اهل سنت تطبیق فرمایان هر دو
بدو وجه یافتیم یکی آنکه مسح را بر غسل حمل کنند خاسته ابو زید انصار سعه و دیگر لغویان
تصریح کرده اند که مسح بکلام العرب کیون غسلاً یقال للرجل اذا توضا مسح و یقال
مسح الله ما یکب ای انزال عنک الموضع و یقال مسح الارض الموطوءه و درین وجه اگرچه شکی
قدح کنند که در دو حکم مسح معنی حقیقی است و در ارجح مسح بمعنی غسل و جماع حقیقه و
مجاز مجذور و متبع گویند لفظ مسح است و میگویند قبل از بار بگویم و هرگاه لفظ متعدد است و تعدد
معنی مضایفه ندارد و شرح زیدة الاصول از امامیه نقل کرده است از ما یران عزیمت
که این قسم جمیع جایز است که در معطوف علیه همان لفظ بمعنی حقیقی باشد و در معطوف بمعنی مجاز
جائز و آیه لا تقرأ الصلوة و انتم کفار من حی نقلها ما تقولون و لا جنب بالاعراب
مسح آنکه اگر صلوة در معطوف علیه بمعنی حقیقی شمرده شود یعنی ارکان

قول عربی نصف وادم نامہ۔ و آب خشک یعنی نوشناپذیر ۲۲

دشت غنای عینی خدایا و دشت غنای
 زیر کمر شمع رخ خورشید و جز این نیست
 کرم خداید و دشتی که زمان غم
 ست و توانی دشتی که زمان غم
 خود را نشود روزی که چشمها را
 و چشمها را عینی سر که چشمها را
 و توانی دشتی که زمان غم
 مالک اوستی بر دشتی او را و چشمها را
 باشد بر دشتی او را و چشمها را
 لان القدر علی الانکسار
 و لیس فی الدنیا
 الی الکعب و الدنیا
 منض الفهم و الدنیا
 کوارد و الدنیا
 فی الدنیا
 جلی فی الدنیا
 ما کان فی الدنیا
 لیس فی الدنیا
 و الدنیا

ست و مجرد تنظیف اطراف مسح هم حاصل تواند شد اول دلیل بر آنکه مسح وجه و دیدن نیز
درین روایت وارد است و شیعه نیز قائل مسح وجه و دیدن نیستند و بعضی از
فرقه او عالمند که مسح مذرب جمعی بود از صحابه مثل عبدالمدین عباس بن عبدالمدین
و ابو ذر و انس بن مالک و اینها اقرار است از هیچ کس مروی نشده بطریق صحیح
مسح را بخیر کرده باشد مگر ابن عباس که بطریق تشبیه و تعجیل گفت لا یجوز فی کتاب
الهدی الا مسح و لکنهم ابو الاغسل یعنی بر قراءه که قراءه ابن عباس بود ظاهر کتاب یا
مسح مینماید لیکن شیخ و اصحاب دیگر کتب نقل کرده اند و غیر از غسل نه کرده اند پس
قول ابن عباس دلیل صریح است بر آنکه قراءه جواب اول و متروک الظاهر است بعمل
رسول و صحابه و آنچه از ابو العالیه و عکرمه و شیعه روایت کنند که مسح را جایز داشته
اند نیز اقرار بهشان است و همچنین نسبت بحسن بصری میکند که قابل بود جمیع من الفضل
و المسح كما هو ذهب الناصرین الزیدیة نیز اقرار بهشان است و همچنین گویند که محمد
بن جریر طبرستان قایل است بتجذیر من المسح و الغسل و این نیز دروغ است رواه آخبا
شیعه این کا فیه را بر بسته فاشتر ساخته اند و بعضی المحدثین که تمیز نمی کنند
صحیح بخیر و یقین این تحقیق روایت کرده اند و بی سند آورده و طحاوی که علم است
ست با آثار صحابه و تابعین روایت میکنند عن عبد الملک بن سلیمان انه قال قلت
بعطاء بلطک عن احسن الصحابة انه مسح علی الفدين قال لا و محمد بن جریر طبری و کله اند
خبر دار باید بود یک محمد بن جریر بن رستم اهل شیعه است صاحب کتاب الاصل
و المستدرک و امامت دوم محمد بن جریر بن غالب طبرستانی ابو جعفر است صاحب تفسیر
کبیر او از اهل سنت است و در تفسیر خود غیر از غسل ذکر نکرده با جمله توجیه اعلی قرآن
را مخالفت قرآن گفتن از کسی که بهر از عقل دارد راست نمی آید اری مخالفت
قرآن است که الفاظ و کلمات او را انکار کنند چنانچه شیعه گویند که الی المرفق لفظ

درین روایت وارد است و شیعه نیز قائل مسح وجه و دیدن نیستند و بعضی از فرقه او عالمند که مسح مذرب جمعی بود از صحابه مثل عبدالمدین عباس بن عبدالمدین و ابو ذر و انس بن مالک و اینها اقرار است از هیچ کس مروی نشده بطریق صحیح مسح را بخیر کرده باشد مگر ابن عباس که بطریق تشبیه و تعجیل گفت لا یجوز فی کتاب الهدی الا مسح و لکنهم ابو الاغسل یعنی بر قراءه که قراءه ابن عباس بود ظاهر کتاب یا مسح مینماید لیکن شیخ و اصحاب دیگر کتب نقل کرده اند و غیر از غسل نه کرده اند پس قول ابن عباس دلیل صریح است بر آنکه قراءه جواب اول و متروک الظاهر است بعمل رسول و صحابه و آنچه از ابو العالیه و عکرمه و شیعه روایت کنند که مسح را جایز داشته اند نیز اقرار بهشان است و همچنین نسبت بحسن بصری میکند که قابل بود جمیع من الفضل و المسح كما هو ذهب الناصرین الزیدیة نیز اقرار بهشان است و همچنین گویند که محمد بن جریر طبرستان قایل است بتجذیر من المسح و الغسل و این نیز دروغ است رواه آخبا شیعه این کا فیه را بر بسته فاشتر ساخته اند و بعضی المحدثین که تمیز نمی کنند صحیح بخیر و یقین این تحقیق روایت کرده اند و بی سند آورده و طحاوی که علم است ست با آثار صحابه و تابعین روایت میکنند عن عبد الملک بن سلیمان انه قال قلت بعطاء بلطک عن احسن الصحابة انه مسح علی الفدين قال لا و محمد بن جریر طبری و کله اند خبر دار باید بود یک محمد بن جریر بن رستم اهل شیعه است صاحب کتاب الاصل و المستدرک و امامت دوم محمد بن جریر بن غالب طبرستانی ابو جعفر است صاحب تفسیر کبیر او از اهل سنت است و در تفسیر خود غیر از غسل ذکر نکرده با جمله توجیه اعلی قرآن را مخالفت قرآن گفتن از کسی که بهر از عقل دارد راست نمی آید اری مخالفت قرآن است که الفاظ و کلمات او را انکار کنند چنانچه شیعه گویند که الی المرفق لفظ

لفظ قرآن نیست من المرافق است و همچنین انکار حکم قرآن بودن بی دلیل حکم و احوال
 از آن مخالفت قرآن است چنانچه شیهه میگوید که کسی که از سیرت پدرش بپوشید
 شیهه و مصف و خاتم و پوشاک بی او اگر سوا می باشد یا نه باشد یا نه چیزها
 با سیر کلان هفت بگیرد و زوج را وارث زوج نبی دانند در زمین و عقار و خانه و جالور
 و سراج و بناغات و حال آنکه قرآن مجید صریح ناصی است بر توارث بی تخصیص چنانچه این
 مطهر علی بن اعتراف نموده و همچنین آیات منح مباح برین و انصار را بر زمان معین
 و اشخاص معدود و خاص کردن مخالفت قرآن است اما ذواتی که میگویند که نیست
 که گویند در مذبح اهل سنت مخالفت حدیث است زیرا که متعه احرام میدانند بگفته عمر
 بن خطاب صلوة الضحی احرام میدانند بگفته عائشه که با صلیبها رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حال آنکه متعه مباح بود در زمان پیغمبر صلعم و صلوة الضحی را آنجا بپوشانند چنانچه
 از امیر متقول است جواب ازین طعن نیست که اهل سنت اباحه او را در ابتدا و اسلام و هم
 از تحریم اول در بعضی غزوات ببار ضرورت انکار نمی کنند لیکن تقابا و اباحت انکار میکنند
 و نهی از آن تحریم مودیان نزد ایشان بطریق صحیح ثابت شده و عمر بن الخطاب با مروج تحریم
 و سوگند آن میدادند و همچنین صلوة الضحی را مسنون میدانند در سنن امام احمد بطریق صحیح
 و در کتاب الدعا طبرانی از ابن عباس روایت صحیح شد که آنجا بفرموده امرت بصلوة
 الضحی و در صحیح مسلم و سنن احمد و سنن ابن ماجه از معاذه عدویه روایت است که سالت
 عائشه که کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی صلوة الضحی فقالت اربع و نرید یا شاربس
 معلوم شد که انکار صلوة الضحی را نسبت باهل سنت نمودن محض افتراء و بهتان است و
 روایت نفی از عائشه نزد ایشان محمول بر نفی سوطیت است یا نفی اجتماع بر صلوة
 الضحی در مساجد که در زمان انکار عائشه صدقه راجع شده بود یعنی ما بنی بیت اجتماع آنجا
 نمی خواندند و تحقیق حال متعه انشاء الله تعالی در مقام خود خواهد آمد باجماع ترجیح روایات

لفظ قرآن نیست
 ذات قرآن نیست
 نیست در وقت
 هیچ زمانه و الا ما
 انصار علی ما انصار
 غلط است در وقت
 سبب انکار صلوة
 و الا باطل است و الا
 الا مخالفت قول
 الا صحیح است
 بن قریب و در الضحی
 انقضاء و الا بینه
 کثر العرفان
 دان آورد
 انبی ایسان
 لفظ قرآن نیست
 انبی ایسان
 لفظ قرآن نیست
 انکار باطل است
 ان در وقت از
 است دیگر

و در ساله جاری و ختمه اند محض برای مطاعن اهل سنت و منالاب اسلاف ایشان از صحابه کرام
 و تابعین عظام و دوران کتب در سائل داد افترا و بهتان و کذب و ویوغ داده اند و روح
 مسیله کذاب را نشا و ساخته اند از انجمله ایشان فرقتی و ابن مطهر حله و سیر او
 که بمحقق شهرت دارد و محمد بن حسن طوسی و نواسه او که باین ملاوس شبیه و او این شهرت
 سر و سکه از نذرانی ست و از همه پیش قدم ابن مطهر حله ست پس هر که از حال
 اسلاف اهل سنت که این فی اطلاع ندارد و اقراآت و بهتانات ایشان را شنیده از
 جامی رو و بدو بدعتا و عیش و و به بطلان ذنب ایشان میل نماید لیکه سیر و هم
 انت که گویند عثمان بن عفان بلکه ابو بکر و عمر نیز قرآن را تحریف کردند و آیات و سوره بسیار
 را که در احکام و فضایل اهل بیت نزول یافته بود اسقاط نمودند زیرا که در آن سوره و آیات امر
 بود باتباع اهل بیت و نهی بود از مخالفت آنها و ایجاب محبت ایشان و سزاوارست
 و مخالفتان ایشان و طعن و لعن آنها و این معنی بشیخین و عثمان شاق و گران
 آمد و بعضی فضایل عرق حد ایشان بخوش آمد موقوف گردند از انجمله و جعلنا عاب
 ضهر که در طلال آیات الم نشرح بود و تخصیص جناب مرتضی بصهرتیه می نمودند
 عثمان را و از انجمله سوره الولاية که عوره طویل بود و محض فضائل اهل بیت و آنکه که از اینها
 پیدا شوند و مناقب ائمه در آن مذکور بود و جواب این طعن را مقتضای خود بخند
 شده جای که فرموده انما نحن نزلنا الذکر و انما له الحافظون هر چه در حمایت و کلاست
 باشد بشیرا چه امکان که در آن نقص و کمی راه دهد و اگر شیعه قتل عثمان و شیخین
 زیاده از قتل را ایی معتمد شود و ایشان را شریک غالب کار خانه الوهیت قرار دهند
 مذمت خود را که نتیجه شیخین و عثمان ست کجا خواهند خست که چهار رو هم
 انکه عوام را فریب داده اند و روایت احادیثی که دلالت دارد بر کفایت محبت جناب
 المومنین و در پیچ ایشان و نجات از عذاب اخرت بی آنکه بجا آورده و نجات

س
 عثمان بن عفان
 السوری
 المازنی
 بنی امیه
 الشیخین
 سفینان
 خیره
 سکه در آن

و یک نسخه نیز باینین یک نسخه نزد نصاری است که از عمر ائمه معصومین خود ترجمه کرده اند و
 یک نسخه نزد سامرین است و نسخه سامرین نسبت به نسخه های دیگر زیادت دارد و
 هیچ نسخه نشانی ازین افتراء ایشان یافته نمیشود و طریقه تراکمه عالمی از علماء ایشان کنای
 نوشته است و در آن قصه دروغ بر بسته که هر شوق تحقیق این نفس تو را سست و شک
 خاطر شد و با اجل کتاب بطارحات بسیار نمودم هیچ نشان ندادند از آن نسخه نزد بعضی
 از علماء کنایین سراج این یافتند و نام آنکس نوشته شد شرح و بسط بسیار داده
 اول روایت این شیعی مل نیست دیگر عالم اصل کنایین که سراسر بغض و عداوت اهل
 اسلام مشیره ایشان است و تفریق کلمه مسلمین و القاسم بغض و عناد
 میامین طوائف اهل اسلام مراد و آرزو است نشان چهار این ساده لوح را گمراه نکند
 که قرآن و حدیث دین خود را گمراه نموده است کتب محمد بن حنفیه القجاریه حیران نیه
 ضلالت شده در ابتدا مذمت شیعیان بطفیل اغوا و تبیین اهل کتاب یعنی عباد الله و
 سیاه و سیاه است و آنچه آمده اگر و کیست همه از ایشان نهال نشاند و بزرگان
 خود را سیاه و در زمانه بارز و جدیده کرده باشند و هیت این سخن را چون توبه الی
 اگر بنیاد نو است افتد و در بر نقد بر نسیم این نفس غیر از حد و دوازده با مطلب شیعی
 هیچ برافتنی نه اقد تعیین این اشخاص را که از اهل بیت باشند و دیگر لوازم
 امامت درین نفس کجا مذکور است و این اسماء عبرانیه چه لفظ و المعنی را بهر چه
 خواستند ترجمه کنند نواصب را اگر این نفس بیت افتد این اسماء را بریزد و مژ
 و حجاج و ولید و منطبق خواستند ساخت و عجب از علماء ایشان است که باین خیالات خود
 را خرسند میسازند و بجز و موز شیعیانی در رنگ که دکان فرغیه میسوزد و از اذن و دلائل
 مذمت خود میسازند و من بخیل الله فلا بد که او کیست شایسته و هم
 همه از علماء را ایشان خود را از بهترین اهل سنت و انموده و جسم حدیث مشغول شده اند

نسخه
 کتب
 خلافت
 شیعیان
 در
 کتاب

منافقین کبار صاحب کتبیست و یکم آنکه کتابی را نسبت کنند به یکی از کبار
 اهل سنت و در آن مطاعن صحابه و بطلان کتب اهل سنت درج نمایند و در اول
 آن کتاب خطبه نویسنده در وصف و صیت باشد که همان سر و حفظ امانت و آنکه پنج
 درین کتاب مذکور شود عقیده نیا فی ماست و آنچه در کتب دیگر نوشته ایم محض برده
 دارد و زمانه سازی است مثل کتاب سر العالمین که از ابامحمد غزالی نسبت کنند و علی
 بن القیاس کتب بسیار تصنیف کرده اند و بهر یک از معتبرین اهل سنت نسبت نمود
 و کسی که با کلام آن بزرگ آشنا باشد و مذاق سخن او را مذاق سخن غیر او متذوق نماید
 کیسب میباشد ناچار عوام طلبه بدین مکر غوطه خورند و خیلی سیر می و حیران شوند گید
 بیست دوم آنکه مطاعن صحابه و بطلان مذہب اهل سنت از کتاب ناد
 الوجود و کتیب ایشان نقل نمایند و حال آنکه در آن کتب اثری از آن نباشد و بسبب
 آنکه آن کتب پیش هر کس و در هر وقت و هر مکان موجود نمیشود و اثر ناظران در شبیه و
 تنک نیستند و بخاطرشان برسد که اگر این نقل صحیح باشد تطبیق در میان او و دیگر روایات
 اهل سنت چه قسم خواهد بود حال آنکه این بیابانها عجب درو سرنیکند و نمی فهمند که اگر
 بالفعل نقل صحیح باشد محتاج تطبیق و قیاس خواهد شد که هر دو روایت در یکدیگر جابجا باشند
 از شهرت و صحت و اخذ صریحه و دلالت و کلیت و روایه و چون این امور در آن نقل مخفی
 مستور و مفقود است مقابل روایات مشهوره صحیحیه الماخذ صریحه الدلائل چرا باید کرد و کتابها
 که از آن فرقه شیعه برای الزام اهل سنت نقل میکنند همه از قبیله سبیل است که ناد و الوجود
 کیسب میباشد و علی نقیب بر الوجدان مصنفین آن کتب الزام صحت جمیع ما فیها کرده اند
 بلکه بطریق مباحض طبعی باین زبان بفرموده محتاج نظر ناسی نگذاشته اند و بطریق
 صاحب کشف الغم و صاحب الفین و غیره سبیل کتب غیره و قیاس نقل کنند و غیره و کلام
 از میدان مناظره و برهان این طوائف و سبیل خود را بر زمین بس خوار عاقل کرده

١٨
 ابن علي بن الحسن
 مروج الذهب وغيره من
 التواريخ والسير
 جال في بلاد فارس
 في عصره من بلاد فارس
 ابن علي بن الحسن
 مروج الذهب وغيره من
 التواريخ والسير
 جال في بلاد فارس
 في عصره من بلاد فارس

و با اعتقاد خود اهل سنت الزام داده که یک مذهب است و سیوم آنکه شخصی را از طاعت
نیزیم و بعضی فرق شیعیه غیر امامیه اثنا عشریه نام برده و اول در بیان آنکه نمایند که وی
از مستحقان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان گویند که او از ایشانست و نواصب بود و بعد از آن
از وی نقل کنند که دلالت بر بطلان مذهب بنیلین نمایند مذهب اثنا عشریه نمایند تا
فاطر طریقت دو گمان برد که این سخن مستحب که با وصف شده نقص بدون صحت نقل از
روایات را چراغی آورد و بران سکوت چه میکرد مثل فرشتی صاحب کشف که نقض
و معتزلست و خطب خواندیم که زیدی خالی است و این قضیه صاحب معارف که را
مفسر است و این ابی الحدید شارح پنج البلاغ که شیخ را با اعتراض جمع نموده و هشتم کلینی
مفسر که را قاضی خالی است و مسعودی صاحب مروج الذهب و ابوالفتح صفهانی
صاحب کتاب الاغالی و علی بن القیاس اشبال انبیا را این فرقه در عداد اهل سنت داخل کنند
و مقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خوانند یک مذهب است و چهارم آنکه
گویند اهل سنت دشمن طبیعت اند و از بعضی مخفیان حکایاتی که مؤید اینست
باشد حکایه کنند پس جاهل بر دامن این کلمه متوجه از جابرو دو از مذهب نیست
نیز ارشود و این افزا صریح و بیست و یک ظاهرست زیرا که اصل سنت اجماع دارد زیرا که محبت
اهل بیت کلمه بر هر مسلم مسلم فرض و لازم و داخل و مدارک ان ایمان است و در فضایل اهل
جمعا و فرادے تصانیف پر دخت اند و مناقب ایشان را روایت نموده و عمر حباب
نواصب مروانیه و عباسیه و زین مقدمه بر خاش کرده طایفه از ایشان مثل سعید
بن جبیر و ناسخ شیب شد ند و طایفه از نیت و ریج بسیار کشیدند از اوقات
شعبه خود را بقیه در زمره خواص داخل میکردند و طایفه مال و صاحب کلمه نواصب
میخواندند اهل سنت اند که همیشه فاصل حاصل بیت بوده اند و در مسجع نماز بر ایشان
در و میفرستند و با هر یک از ایشان سلیم القلم می باشد در خلافت شیعه

۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷

تاریخ و جغرافیہ

بر خلاف شیعه که بعد از موت هر امام برادران خویشاوندان او را تکفیر کرده اند و بعضی
فرزندان او را با امامت برگزیده برگزیران زبان لعن طعن در آورده اند جمیع اهل بیت
غیر از اصل شت محب و ناصریت و اشاره حدیث نبوی که آنست که نیکو الفقیه
کتاب الله و عترت اهل بیتی میان میفرماید که همچنان که ایمان بعضی قرآن و کفر
بعضی آن فایده نمیکند همچنان اعتقاد و محبت بعضی اهل بیت با لعن طعن بعضی دیگر در
آخرت ثمره نخواهد داد و چنانکه با تمام قرآن ایمان باید آورد و تمام اهل بیت نیز در پیشگاه
و این معنی بفضل الله تعالی هیچکس را غیر از اهل سنت نصیب نشده زیرا که نوموت و غیر
جناب امیر و ذریه طاهره او مایه تفاوت براس خود انداختند و شیعه فاطمه بعد از
اموات المؤمنین عایشه صدیق و حفصه معطر و حضرت زین العوام که ابن محمد رسول
صلی الله علیه و سلم بود قبای لعنت براس خود دوختند و بعد از آن کیانیان
با انکار امامت حسنین و سختاریه با انکار امامت امام زین العابدین و امامی خاندان
زید شیعید و اسماعیلیه با انکار امام موسی کاظم و علی بن القیاس که امرش و حاکم
و سبجی مفضل و انشاء الله تعالی کنید بلبست و پنجم آنکه گویند عمر بن الخطاب
رضی الله عنه خانه مسیده النساء که در آن حسنین و امیر و سات بنی حاتم جمع بودند و
او را بکوب و سائر صحابه بدان است ضعیف شدند و هیچ انکار نکردند و بعضی شمشیر خود بر پهلوی جناب
زهر آفتاب صدمه رسانید که موجب استقاط عمل گردید و این همه از معتربات و مخترعات
این فرقه است که هیچ اصلی ندارد و این ملابا و نمیکند مگر کسی که بی بهره محض باشد از
عقل و مناقص است بر و ایات شیعه چنانچه در باب مطاعن و در محبت نقیه تفصیل باید
انشاء الله تعالی **کتاب بلبست و ششم** آنکه گویند زینب شیعیه
بالا نبال است زیرا که ایشان تابع اصل بیت اند که خضاعی در شان نشان فرموده است بنا
برید الله لبس عنکم الرحمن عمل البیت و بطهر کم تطهر به او تمسک میکنند با قول و

محمد در حق نبی کتب
از امامت رسول صریح
اصول مسلم و اهل بیت
بیت اذن اهل بیت
و نه سبیل محبت
حال بیت انبیاء
نظام بود بخان
سوال است بلبست
نبالیت علی
فاطمه خانیم
فاطمه کاندسته
جمع البیان و
الطبرستان
ان بکبر بنی و
سوال از علی و
در سبب و
منه و کتب
بجزق است
سند حال و
مقتضی

و افعال این بندگان و غیره از شیعیه همه فرقه‌ها تابع غیر اهل بیت اند و مختلف می‌کنند از
 احوال افعال اهل بیت پس شیعیه می‌باید که ناجی به یقین نباشند و دیگران در خوف
 و خط و این مضنون را تأیید نمایند حدیث سفینه یعنی مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نهم
 من یکبها نجی و من تخلف عنها غرق و درین تقریر ایشان مزج حق و باطل است اتباع
 اهل بیت العبه موجب نجات است لیکن باید دید که اتباع اهل بیت کدام فرقه اند و
 اتباع مغویان و ابابسه که خود را بنابر اغراض فاسده بر دهن حاصل بیت می‌پند
 و از رسم و این ایشان بعد از مشرفین دور افتاده بودند و کلام فرقه اکثر حجت است
 درین است و اثبات اینکه شیعیه تابع اهل بیت اند هیچ وجه صورت نمی‌نهد
 گفتن چیز دیگر است و کردن چیز دیگر است لیکن خود را اتباع ملت ابراهیمه می‌گفتند
 و لیکن با مخالفت آن ملت قرار داده صافی و صباة لقب داده بودند و بهر دو
 نصاری خود را از اتباع موسی و عیسی علیهما السلام گفته عبد الممد بن سلام و نجاشی
 را ضراب ایشان با مخالفت می‌دانستند نام کسی بدون و خلاف طریق او سپردن
 رسوائی و بیجائی است بقیدان و طاحده نیز خود را قادریه و بهر دو دید و چشیدند
 و فرقه بر جنبه سران خود را از آن خود را مداریه می‌گویند اینها را این نسبت و تقاب چه می‌گفتند
 بلکه فضیلت و رسوائی را بر پایه خود کسب می‌کنند کاش تمام این بزرگواران نمی
 گرفتند تا کسی رسوم و طریق این بزرگواران نیز از ایشان در خواست نمیکرد بلکه
 حق اتباع مذہب اهل سنت است که خباب امیر دیگر ائمه طهارت بران مذہب بودند
 طاهر باطن و مخالف این فرقه را از مجالس و لشکر خود می‌براورد وند و اجلا می‌فرمودند
 به اوجیفه و مالک ملاطعات داشتند و اجازت درس و فتوای بخشیدند و رسالت
 قلند با همه اهل بیت نموده اند و از ایشان اصول مذہب اخذ نموده چون دیگر از اهل حق
 انبیا داشتند و ایشان هم تصویب طریقه دیگران نمودند از پیروی عقیدات دین را اختیار

نمودند باجمله اگر مجرب و نقاب باجل بیت کافی و حقیقه مذهب باشد غلامه و کیدانیه و مختار
 و اسماعیلیه و زیدیه و امامیه و حمیری و قرامطه و دیگر فرق شیعه همه بر حق باشند
 و حکیم را علی القیین و تشخیص تفاخر و تهاج نرسد حال آنکه باید یک کفر و تضلیل مینمایند
 کید طبیعت و مفسد آنکه شاعره حکایت دروغ نموده اند که کنیز سیاه در مجلس
 هارون رشید رسید و بخت نداشت در میان او در و فضیحه و قباح هر مذنب
 بر شمر و مذنب شیعه را ستود و بدلائل قاطعه حقیقه او ثابت نمود و مجلس هارون
 ملو بود از علمای اهل سنت و ان کنیز بر دایه چکش زد کرد و نه کسی از اهل مجلس از
 عیده جوابان براند و ممکن نشد که این همه علماء و عمامه بند و شمله دار ابطال کنی
 از دلائل او نتوانستند پس هارون رشید چون عجز و سکوت حاضرین مشاهده نمود و محفل
 علمای شهر را صدا داد و همه را حاضر نمود و بجا آنحضرت ایضا فاضل ابویوسف شاکر دایم معظم
 و اشال او نیز جمع آمدند و مستصد منظره ان کنیز سیاه گشتند پس هر چه را باید دیگر
 الزام داد و ساکت کرد و غرض از وضع این حکایت آنکه مذنب اهل سنت شتاب به تصعیف
 و و این دست است که کنیز ان ساه که نقص مخلوقات اند و عقل و فهم و شهنش از
 بیلاده و حماقه انرا باطل میکنند و محفل علمای ایشان از عیده جواب انسانی توانند براند
 درین حکایت نقصانی عظیم بحال اجد علماء شیعه عاید میشود که سالها و عمرها مشغول سخن
 و تقریر پردازی کرده اند و بستر عشیر ان کنیز سیاه نرسیده اند زیرا که در نیت دراز کسی از علماء
 ایشان در مجلسی از مجالس اهل سنت را الزام نداده بلکه خود الزام خورده کاشش و مشر
 ان کنیز سیاه را می انخواستند و ازین خجالت مستمره رهای می یافتند و بحق مذنبان
 سیاه و در زمان تیره باطن که مستحذت حمقا و سفها و چندست لائق چنین است که
 شکم و مناظر مجتهدان کنیز سیاه باشد و اگر فحولی علماء اهل سنت از جواب مذنبان او
 عاجز شوند بعد نباشد زیرا که جواب را فهم خطاب شرط است ع جواب جلالان باشد

جنموشی کید مہست و مہستہ اکثر بعض از علماء ایشلان کتابی تصنیف
 کنند و در انبات مذہب فوضہ و ابطال مذہب سنیان مضامین ان کتاب است
 و بہد بہ کثیری یارانی کم عقلی و شایع کنند کہ علماء سنیان این کتاب را مطالعہ کردہ
 و فادہ بر وضع ان شدہ اند از انجکہ کتاب الحسنہ فالیف شریف مرستیست کہ انرا نسبت
 کردہ است بہ کثیرے از کثیران اہل بیت نبوی علیہ السلام کہ مہست و مہستہ
 انکہ کتابی ظاہر کنند در انبات مذہب خود و ابطال مذہب سنیان ان کتاب را نسبت
 کنند یکی از فوہیان و در بیفتہ ان کتاب از زبان ان ذمی موہوم بیان نمایند کہ جو
 پس بلوغ رسیدم و طلب دین حق رنج بسیار کشیدم و سرودم کہ بشمار
 جہشیدم تا انکہ فائدہ توفیق ایسے دست کش شد و بدار الاسلام رسانید و دین اسلام
 بمحج قاطع حق دانستم و بجان دل قبول کردم بعد از ان کہ در اسلام داخل شدم و مشکلا
 بسیار دیدم و تا قایل خلع نشیدم ہوش از سر من پرید و سراسیمہ شدم بعد
 از ان کہ نور دلائل قاطعہ دریافتہ کہ اگرچہ مذہب اسلام مذہب شیعہ حق و دواقیست
 و مذہب دیگر تخرج و محرف و بان دلائل قاطعہ اہل سنت را الزام و آدم و بچسب
 قدرت بر ابطال ان ندیدم و عفت ما و من مذہب شیعہ بشیر شد ان دلائل را خواستم کہ
 کہتہ کتابت مقید از ما دیگران را ہم براہ ہدایت آورده باشم و ازین سبیل
 بہ کتاب یوحنا بن اسرائیل فرستہ کہ در مولفات شریف رضی است و ان را نسبت
 بہ ذمی موہوم محمول نمودہ و در استداران ذکر کردہ کہ اولیٰ و طلب حق سرگرم بودم و کتب
 مرفودہ را بنظر انصاف دیدم و مشکلات ہر مذہب از علماء معتبرین ان مذہب متحضر
 نمودم غیر از مذہب شیعہ بر من حجتہ دیگرے ثابت نشد و بان تقریب حکایت شد
 کہ چنان تارخ در مدرسہ نظامیہ بغداد رسیدم و در ان مدرسہ محفلہ دیدم بس
 عظیم و غنی و محفل طلباء و بعد از دوران مجتہع بودم فلاسفہ و فلافی و فلاسفہ

و خدمت ایشان عرض نمودم که من مردی ام نصرانی که خود تحقیق الهی را و حقیقت الاسلام یافته ام و بکل جان اعجب این ملت گشته لیکن در اصل اسلام خلاص بسیار دیدم و کلمات متناقضه شنیدم و از سالها از زو منم بودم که در جای هر چه بنویسانم از سبب اسلامیه را بجمع یایم انوقت تمام سعادت رهنمون بشوم و درین محفل عظیم تبرک داخل شوم حالاً بر من عنایت فرمایند و بدلائل مذهب حق را بر من القانند پس هر فرقۀ از فرق اربعه است حقیقت را بخود کشیدند و علماء هر فرقۀ بر اسمی اثبات مذهب خود ابطال مذهب دیگر بخواستند و مطاعنه و ملاعنۀ و سب و دشنام از هر جانب بسیار شد تا آنکه نویسنده بهشت رسید پس من بخواستم و گفتم که اسمی نا انصافان کجاء مذهب حق و رای این همه چهار مذهب تمسک که در انقض نمود و باید نسبت بر نفس کرده اید و او را اختیار اهل او را و لیسیدارید پس بر این مذهب را تقریر یا عاز کردم و بچکس از علماء اهل مذهب اربعه خدمت و سرگون شد و بخواستم که آن را بر این کتاب ضبط نمایند باید کتاب روز حساب بدایه مگر امان بر اوصاف تحریر این کتاب نمودم و عجب است از شرف مرتضی که درین حکایت کثرت اختلاف را نسبت این سنت کرده حالاً که این سنت در اصول عقاید و اعمال اختلافی نیست اگر اختلافی هست در فروع است انهم من خرجت کفر و تفصیل هر یک را نمی شود و معین اتفاق از اختلاف بسیار کمتر است بعد از تفحص و استقرار مجموع مسائل مختلف فیها در مذاهب اربعه میسر و چند مسئله فروع یافته اند که در ان نص صریح موجود نیست بر خلاف شیعه که در اصول اختلاف فاحش دارند و هر فرقۀ غیر خود را کفر و تفصیل میکند و امامیه را اگر تفحص کنیم اثنا عشره فقط در هر اصل فروعی با هم مختلف شده اند با وجود نص امام بر ان مثل طهارت خمر و نجاست ان و مانند این مسائل و بر کسی که بر کتب قدیمه و جدیدۀ اینها اطلاع دارد این امر پوشیده نیست و هر مرتضی که ملقب بعلم الهدی و مجتهد مذهب ابائی فی مباحثی است

در خدمت ایشان عرض نمودم که من مردی ام نصرانی که خود تحقیق الهی را و حقیقت الاسلام یافته ام و بکل جان اعجب این ملت گشته لیکن در اصل اسلام خلاص بسیار دیدم و کلمات متناقضه شنیدم و از سالها از زو منم بودم که در جای هر چه بنویسانم از سبب اسلامیه را بجمع یایم انوقت تمام سعادت رهنمون بشوم و درین محفل عظیم تبرک داخل شوم حالاً بر من عنایت فرمایند و بدلائل مذهب حق را بر من القانند پس هر فرقۀ از فرق اربعه است حقیقت را بخود کشیدند و علماء هر فرقۀ بر اسمی اثبات مذهب خود ابطال مذهب دیگر بخواستند و مطاعنه و ملاعنۀ و سب و دشنام از هر جانب بسیار شد تا آنکه نویسنده بهشت رسید پس من بخواستم و گفتم که اسمی نا انصافان کجاء مذهب حق و رای این همه چهار مذهب تمسک که در انقض نمود و باید نسبت بر نفس کرده اید و او را اختیار اهل او را و لیسیدارید پس بر این مذهب را تقریر یا عاز کردم و بچکس از علماء اهل مذهب اربعه خدمت و سرگون شد و بخواستم که آن را بر این کتاب ضبط نمایند باید کتاب روز حساب بدایه مگر امان بر اوصاف تحریر این کتاب نمودم و عجب است از شرف مرتضی که درین حکایت کثرت اختلاف را نسبت این سنت کرده حالاً که این سنت در اصول عقاید و اعمال اختلافی نیست اگر اختلافی هست در فروع است انهم من خرجت کفر و تفصیل هر یک را نمی شود و معین اتفاق از اختلاف بسیار کمتر است بعد از تفحص و استقرار مجموع مسائل مختلف فیها در مذاهب اربعه میسر و چند مسئله فروع یافته اند که در ان نص صریح موجود نیست بر خلاف شیعه که در اصول اختلاف فاحش دارند و هر فرقۀ غیر خود را کفر و تفصیل میکند و امامیه را اگر تفحص کنیم اثنا عشره فقط در هر اصل فروعی با هم مختلف شده اند با وجود نص امام بر ان مثل طهارت خمر و نجاست ان و مانند این مسائل و بر کسی که بر کتب قدیمه و جدیدۀ اینها اطلاع دارد این امر پوشیده نیست و هر مرتضی که ملقب بعلم الهدی و مجتهد مذهب ابائی فی مباحثی است

چرا پوشیده خواهد بود لیکن برده تعصب و عناد و بصیرت او را پوشیده است
 و دلائل و براینی را که نسبت باین ذمی کرده و علق نقیض گسان برده همان مضامین است
 و فرق حیض گفته که مطلقه از مزابل مندرسه است که بار بار می شود و خلعت لباس
 فائده برای شیعه از آن میدوزد و نزد اهل سنت او حسن من نسیم العنکبوت و سحف
 من ورق التوت است که طفلان کتب نشان با محال نموده و بناخن انگشت فرسوده اند
کیدی ام بعضی علماء ایشان سعی بلیغ کنند در ابطال مذاهب فقهاء اربعه باین
 طریق که یک مذهب را باطل کنند و سده مذهب دیگر را جبراً خرابه کنانی دیده شد که
 یکی از علماء این فرقه نوشته است و خود را در آن کتاب شافعی قرار داده و در وقیح دلائل
 مذاهب ثلثه بنیاد نهاد و چون با ثبات مذاهب شافعی سیده در اینجا بدلائل ضعیفه و
 قیاسات مردوده متکسبته و تأویلات بعیده اختیار نموده که دیگران آن دلائل قیاسات
 را ستم دارند مثل قیاس طرد و قیاس تشبیه و قیاس تناسب که عند الحنفیه مثلاً معتبر نیستند
 باز حدیثی می آرند مخالف آن قیاس و جواب میدهند که آنچه در مخالفت قیاس است در حدیث
 که مخالف قیاس باشد متر و یک الظاهر است گو یا تصنیف این کتاب محض برای همین است که
 سنن قیاس را بر حدیث تقدیم کنند و برای آنکه ابطال مذاهب ثلثه بدلائل شافعیه
 نماید و مذاهب شافعی را بدلائل غلط ثابت کنند که هر سماع و ناظر بسته و ضعف و دهن اینها
 بی برد پس در نظر او همه مذاهب اهل سنت بهر شوند و این کید ایشان بسیار مخفیست علماء
 سنن و غاخورند و حیران و سر اسیم میشوند **کیدی** و علم که بعضی از علماء
 این فرقه کتاب تصنیف کنند و در رفقه و در وی آنچه موجب قبح و طعن اهل سنت باشد
 درج نمایند و آن کتاب را به یکی از ائمه اهل سنت نسبت کنند مثل مختصر که او را شیخ تصنیف
 کرده و با نام مالک نسبت نموده و در آن کتاب درج ساخته که مالک با مالک خود و لواطه جائز
 است لعموم قوله تعالی و مالکیت ایما نکم و ششخصه از معتبران نقل کرد که من جمیع ششخص

کتاب در فضیلت دیدار امام که نسبت به امام پنجینفیه گشتند و سائل مسیحی در این کتاب
است و غالباً این کید ایشان باین صورت پیش میرود که در مغرب زمین که مالکیان میباشند
کتاب نسبت کنند به امام پنجینفیه و در هفت دستان و توراتان زمین کتاب
نسبت کنند به امام مالک زیرا که اهل نخت را روایات امام خود بوجه حسن معلوم است
و روایات غیران امام را چنین ان تصحیح و تفتیش نمیکنند و احتمال صدق در دلشان میماند
درین کید هم اعظم علماء اهل سنت گرفتار شده اند مثل صاحب بایه که مل متعه به امام
مالک نسبت کرده حال آنکه امام مالک بر متعه صد و چوبیس اند بخلاف امام اعظم
علیه السلام و دوم آنکه جمیع کثیر از علماء ایشان سماعی نموده اند و در
کتاب اهل سنت خصوصاً تفاسیریه که بیشتر و متعال علماء و طلباء گفته باشند و بعضی
از کتب احادیث که شهرت ندارند و نسخ آن کتب متعدد بدست نمی آید اما کاتب موضوعه که
مؤید مذرب شیعه و سطل مذرب سنیان باشد احقاق نماید چنانچه قصه مسند فک در
بعض تفاسیر داخل نموده اند و سیاق آن حدیث چنین روایت نموده که است از است
است و القرب لیه و عار رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه و اعطاها نذک اما بحکم الله دروغ
را حافظه نمی باشد بیا دستان نمائند که این آیه که است در ذکر کعبه بود و نیز بایسته
که برای مساکین و ابن اسیر نیز خیریه وقف میکرد و اعمال بر تمام آیه همیشه
و نیز اعطاها فک و لاله صریح بر هبه و تملیک نمی کند پس لفظ و مذهب بابیستی وضع کرد
و علی هذا القیاس در تفاسیر و حربه بنده حقه احکامات ایشان یافته می شود و درین کید هم
اکثر متغفلان از علماء اهل سنت خبط میکنند و نشوون می کنند و در شهر دلی در عهد
باز شاه محمد شاه و کس بودند از امرای این فرقه که کتب اهل سنت را مثل صحاح
ستة و مشکوٰۃ و بعضی تفاسیر بخط خوش می نویسانید و در آن حدیث مطلب خود
از کتب امامیه را وارد و داخل می نمودند و آن نسخ را مجدول و مطلاً و مذتب نمود

لا بد من
 البوعصب الخضر
 ونيز از المزن
 بنه الان على البر
 امد عليه
 اعلى فاعلى
 فدا ورسك اليا
 من الزى من
 الى صفر الى كبر
 البان كبر
 من كبر
 سواد كبر
 الاقرنجان
 الذى من نور
 على البر

یہ لکھ کر اس پر مہ صاحب قربت الحق اور صلہ خدا علیہ السلام و فیما بعد

تشریف فرما گشتند که کما لو عاش الفی سنة لم یمن منهم سنا حتی ملا فی مسجد او الجمار احکامهم
و صیار جبر افضل بر تحت السما یعنی الانام عنهم و هم ضیار للعی است بناسی و اگر هم حتی
اجل الرضا مال اجد و دقت یا رسول الله انما نجلیزه الاسماء التي لم تشبهها و تشبهنا
تشریف فرما گفت ای رسول الله صلی الله علیه و سلم یا جابر و لیله اسرعت
الی السار اوحی الله تعالی الی ان سل من ارسلنا قبلك من رسلنا علی ما یقتولت
علی ما یقتول اقال یقیم علی ثوبک و ولایة علی ابن ابی طالب و الائمة منکما ثم عرفنی الله
تعالی باسمائهم ثم ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم اسماءهم و احدا بعد واحد علی
المبیدی ثم قال قال الله تعالی یولاء اولیائی و هذا المنتقم من اعدا یعنی
المنهک و انما وضع و افترار برین روایت ظاهر و یویداحت خصوصاً را کانت الفاء
صدیق که در اخراست برابر عربیة پوشیده نیست و اصلاً با کلام رسول مناسب
ندارد و نیز پیر این جابر و که منذ نام داشت و عامل حضرت امیر المومنین بود و خلافت
انجناب خراج تمام معموله خود را در قبض و تصرف خود آورده که بخت با جابر انجناب طاعتی شد و
انجناب برای او نامه حارس نشین تقدیم آورد و او اصلاً متنبه نشد پس انجناب او را حقیقت
حال حضرت امیر المومنین و ذریه طلحه را چنین ظاهر شد چه امکان داشت که کسی جز خود
خبردار نکند و آن سپهر این قدر بجایا که نماید و نیز بنبره او حار و دین المنذر اجدار و
شاگردش مالک و از عهد مصاحبان اوست اگر انجیدیت را در خاندان ایشان اصلی بود
چرا تحصیل علم از ائمه اطهار نمی نمود و بر انس بن مالک قناعت میکرد و آنچه در کتب
صحیح از حال جابر و است همین قدر است که او گفت و الذی یقتل بالحق لحد و حدنا
و صفک فی الانجیل و لقد بشرک ابن البتول و از حال قس بن ساعد الایاد است
که ابن عباس روایت نموده است قال ان وقد کبرین و انی قد مواء علی رسول
الله صلی الله علیه و سلم فلما فرغوا من جواجم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

بشرکت
باز و در
نویسن
و در کتب
! رسول
صدیق علیه السلام
علیه السلام
بر کافران
شد از خطا
نموده و در
المرحله ۱۲
ع
فهم زنی که
درست و در
بین قیام
یا فیه نام و وصف
نموده و در
برای این
داده است
بود و در

نیز در کتب و در کتب

نیز در کتب و در کتب

شدند دیگر آنکه در کلام مشرب بقس آمده و وصف نموده است با کشفه الا باطل اندو
 وصف خلاف واقع است زیرا که حضرت آمده هیچگاه قدرت نفی باطل نیست
 همیشه بر عزم شنبه اثنا عشر در تقیه و خوف اعدا گذرانیدند و در زمان ایشان باطل
 روانه و عبا سیه رایج و مرسوم ماند و علی بن القیاس نزد شیعه ضاد قوا قبل خبر
 به تحیه تقیه عمرها ایشان را صدق میری شد و درست انجیل اینج کی از آنه منقول شده
 کید سی و هشتم آنکه حدیث موضوعه را نسبت کنند بجناب پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم که فرمود شیعه علی را سوال نمودند بود از پیچ گناه صغیر و کبیر بلکه سیات الشی
 بدل بجنات شوند و آنکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حضرت بارتیالی روایت
 فرموده که لا اذهب احدوا الی علیا و ان عصا سنه و این مضمرات راه بسیار
 از شهوت برستان با بخت دوست زده است و بدست او ز این موضوعات
 و ادبیائی و ارتکاب فواحش میدهند و اصلاحی بر بندارند این قدر میفهمند که کبر
 بوسیله محبت ایشان هیچ گناه ضرر نکند و سیات بدل بجنات شوند ذوات عالی
 ایشان چرا تکلیفات طاعت بایستی کشید و دایماد خوف و هراس بایستی گذرانند و اقامه
 و عتاید و اتباع و خدام و تحریص و تاکید بر طاعات و تهدید و تشدید از ارتکاب معاصی
 و محرمات بایستی کرد و چرا از اول دعوت نماز و روزه و جهاد و حج و دیگر مستقدمات
 را می نمودند و شرک مالوفات و عادات باعث می شدند بلکه راه اسبیل
 و اقرب که محبت بود نشان میدادند و علمین امر را در نجات و ماله الیه الدعوة مقرر
 میکردند تا مسلولک طریق صعب با وجود طریق اسهل لازم نمی آمد و در حق سکه طیف لطیف و
 صلح برهم نمی شدند و در قرآن مجید با وصف کمال رافت و رحمت الهی از طریق چرا
 نشان داده اند و با اعمال و طاعات و تقوی و طهارت چرا دعوت را منحصر
 باینکه مقتضای ایشان ازین مضمرات برهمزدن احکام شریعت و ترغیب بر عدم

با بآحه و زنده است کید **س** و بهم که گویند فضایل اهل بیت و آنچه
 است امیر المؤمنین و فضایل ایشان بخصوص دارد شده از آیات و احادیث
 متفق علیه است بنی الفریقین و فضایل دیگران یعنی خلفاء ثلثه و اعموان ایشان
 و آنچه در خلافت شان دارد شده و مختلف فیه است و کار عقلانست که متفق علیه را
 بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند تا از مقام شک و تردود دور مانده باشند و مقتضای
 دین مایه یک الی مایه دیگر عمل کرده باشند و این شبهه ایشان در رنگ شیه
 یهود و نصاری است که گویند نبوت موسی و عیسی علیهما السلام متفق علیه فضایل
 و مناقب ایشان مجمع علیه ثلثه است و نبوت پیغمبر آخر زمان و مصالح و منافع او
 صلح مختلف فیه و کار عقلانست که متفق علیه را بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند یا در یک
 شبهه خوارج که گویند خلافت شیخین و مناقب ایشان در زمان ایشان متفق علیه و چنانچه از اصحاب
 ایشان راه مخالفت و بغی گرفته و بطعن و قلع یا دانه کرده و اگر فرقه بعد مر و فرقه
 و بعد زمان در و اج در و غی است بر ایشان بسته باشند و بسیارند از و که از زمان
 راندیدند و بمقتضیات شنیده بدو عفا شدند و خلافت حسین در زمان ایشان مکرر یکبار
 مخالفت و مشاجرات و منازعات ماند و اقران و امثال ایشان بلکه قاربان
 عشائر ایشان منکر خلافت و طاعن در بزرگی ایشان شدند و کار عقلانست که متفق
 علیه را بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند جواب اینهمه شبهات یک سخن است که خدا متفق
 و ترک مختلف فیه و قی مقتضای عقل است که در آن هر دو دلیل دیگر سوای
 اتفاق و خلافت یافته نشود و اگر دلائل قویه دیگر مرجح یک جانب افتادند با اتفاق
 اختلاف کار نباید داشت و اتباع دلیل لازم باشد و هر که از حق و ان اقل ناصرو
 و الباطل باطل و ان کثرنا ظواهر و کاش فرق شیعه برین قاعده استوار و همانند
 و از متفق علیه مختلف فیه عدول نمیکردند لیکن حکیم بقولون **لا یفعلون** از قوا اعد

این سخن از آنست که در کتاب
 در بیان فضایل اهل بیت
 و مناقب ایشان
 و آنچه در خلافت شان
 دارد شده و مختلف فیه
 است و کار عقلانست که
 متفق علیه را بگیرند و
 مختلف فیه را طرح نمایند
 تا از مقام شک و تردود
 دور مانده باشند و مقتضای
 دین مایه یک الی مایه دیگر
 عمل کرده باشند و این
 شبهه ایشان در رنگ شیه
 یهود و نصاری است که
 گویند نبوت موسی و عیسی
 علیهما السلام متفق علیه
 فضایل و مناقب ایشان
 مجمع علیه ثلثه است و
 نبوت پیغمبر آخر زمان
 و مصالح و منافع او صلح
 مختلف فیه و کار عقلانست
 که متفق علیه را بگیرند و
 مختلف فیه را طرح نمایند
 یا در یک شبهه خوارج که
 گویند خلافت شیخین و
 مناقب ایشان در زمان
 ایشان متفق علیه و چنانچه
 از اصحاب ایشان راه
 مخالفت و بغی گرفته و
 بطعن و قلع یا دانه کرده
 و اگر فرقه بعد مر و فرقه
 و بعد زمان در و اج در و
 غی است بر ایشان بسته
 باشند و بسیارند از و که
 از زمان راندیدند و
 بمقتضیات شنیده بدو عفا
 شدند و خلافت حسین در
 زمان ایشان مکرر یکبار
 مخالفت و مشاجرات و
 منازعات ماند و اقران و
 امثال ایشان بلکه قاربان
 عشائر ایشان منکر خلافت
 و طاعن در بزرگی ایشان
 شدند و کار عقلانست که
 متفق علیه را بگیرند و
 مختلف فیه را طرح نمایند
 جواب اینهمه شبهات یک
 سخن است که خدا متفق
 و ترک مختلف فیه و قی
 مقتضای عقل است که در
 آن هر دو دلیل دیگر سوای
 اتفاق و خلافت یافته
 نشود و اگر دلائل قویه
 دیگر مرجح یک جانب
 افتادند با اتفاق
 اختلاف کار نباید داشت
 و اتباع دلیل لازم
 باشد و هر که از حق و
 ان اقل ناصرو و الباطل
 باطل و ان کثرنا ظواهر
 و کاش فرق شیعه برین
 قاعده استوار و همانند
 و از متفق علیه مختلف
 فیه عدول نمیکردند لیکن
 حکیم بقولون لا یفعلون

این سخن از آنست که در کتاب
 در بیان فضایل اهل بیت
 و مناقب ایشان
 و آنچه در خلافت شان
 دارد شده و مختلف فیه
 است و کار عقلانست که
 متفق علیه را بگیرند و
 مختلف فیه را طرح نمایند
 تا از مقام شک و تردود
 دور مانده باشند و مقتضای
 دین مایه یک الی مایه دیگر
 عمل کرده باشند و این
 شبهه ایشان در رنگ شیه
 یهود و نصاری است که
 گویند نبوت موسی و عیسی
 علیهما السلام متفق علیه
 فضایل و مناقب ایشان
 مجمع علیه ثلثه است و
 نبوت پیغمبر آخر زمان
 و مصالح و منافع او صلح
 مختلف فیه و کار عقلانست
 که متفق علیه را بگیرند و
 مختلف فیه را طرح نمایند
 یا در یک شبهه خوارج که
 گویند خلافت شیخین و
 مناقب ایشان در زمان
 ایشان متفق علیه و چنانچه
 از اصحاب ایشان راه
 مخالفت و بغی گرفته و
 بطعن و قلع یا دانه کرده
 و اگر فرقه بعد مر و فرقه
 و بعد زمان در و اج در و
 غی است بر ایشان بسته
 باشند و بسیارند از و که
 از زمان راندیدند و
 بمقتضیات شنیده بدو عفا
 شدند و خلافت حسین در
 زمان ایشان مکرر یکبار
 مخالفت و مشاجرات و
 منازعات ماند و اقران و
 امثال ایشان بلکه قاربان
 عشائر ایشان منکر خلافت
 و طاعن در بزرگی ایشان
 شدند و کار عقلانست که
 متفق علیه را بگیرند و
 مختلف فیه را طرح نمایند
 جواب اینهمه شبهات یک
 سخن است که خدا متفق
 و ترک مختلف فیه و قی
 مقتضای عقل است که در
 آن هر دو دلیل دیگر سوای
 اتفاق و خلافت یافته
 نشود و اگر دلائل قویه
 دیگر مرجح یک جانب
 افتادند با اتفاق
 اختلاف کار نباید داشت
 و اتباع دلیل لازم
 باشد و هر که از حق و
 ان اقل ناصرو و الباطل
 باطل و ان کثرنا ظواهر
 و کاش فرق شیعه برین
 قاعده استوار و همانند
 و از متفق علیه مختلف
 فیه عدول نمیکردند لیکن
 حکیم بقولون لا یفعلون

خود افتد آسکند بغير معصومين و غير معصوم چون بخود باليقين ميتدي ميت پس غير
 راجه قسم دايست کند قال الله تعالى فمن يبدئ يبدئ الى الحق ان بيع اسن کلاه
 الا ان يبدئ فما لکم کیف تحکمون پس سال اهل سنت مثال کوردي ست که اور دست
 کش نباشد و بخواند که بخانه خود درسد و در راه خط کند و در اثنا سے تحير و تردد
 شخصی پدا شود که از خانه او آگاه نسبت دست خود را در دست او سپارد و قضا
 او لازم شمارد و اين شخص تا وقت را کشيده به بيابان خاردار مملک که سباع و حشرات
 سوذيه در آن بيابان جمع اند رسانيده دست او را گذارد که بمطلب رسيد و جواب اين
 طعن آنست که البته را اقتدا به کسی نيت خبر بخاتم النبیین و سيد المرسلین صلی
 الله علیه وسلم و قرآن مجید و فرقان حمید که جبل الله لهنین لیکن در نقل احادیث
 رسول صلیهم معنی قرآن محتاج ميشوند بروایه از صحابه کرام و البته عظام که رسول
 صلی الله علیه وسلم در حق ایشان شهادت بصديق و صلاح و نجات و فلاح داد و الله
 و اینها در حق ملائکه خیار و مصاحبان ابرار خود بمنقسم شهادت داده اند و مکنه فرقان
 فقرات اختلاف شیعہ که در میان خود و در میان ائمہ واسطه می سازند و در فکویان حضرت
 و دنیا طلبان را و عجب آنست که در کتب صحیحہ ایشان مروی و مذکور است که ائمہ عظام از آن
 گروه شقاوت پرور و بهر از زبان بزراری و تبرک فرموده اند و لعنت فرموده اند و الله
 اینها محبسه و مشبهه و اباحیه و حلولیه گذشته اند پس مثال البته مثال شخصی است که
 اراده ملازمت بادشاه در دل کرد و اول خود را به یکی از منتسبان سرکار او رسانید و
 منتسب او را به یکی از امرا و ان امیر او را به یکی از وزرا ترست و داد و آن وزیر و امیر
 و منتسب همه مشبه و بتقریب بادشاه و توسل او باشند و الطاف بادشاه رعایات
 او در حق آنها زبان زد خواص و عوام ان ملک است و مثال شیعہ مانند کسی که
 میخواهد غایبانه از بادشاه بی اطلاع او سند اقطاع یا جاگیر حاصل کند و یا

بجای آنکه
 در این کتاب
 از این جهت
 که در این
 کتاب
 از این جهت
 که در این
 کتاب
 از این جهت
 که در این
 کتاب

و محرم است که سبب خلفاء راستین و از واجهات نیکو المرسلین که عالیه صد لایحه و محض
تعظم اند افضل العبادات و اکمل القربات است و سبب عمر افضل است برین فکر الله اکبر
و سفیاء و حقا ایشان باین عقیده خود و فریب خود ده بسیاری از عبادات مفروضه را
ترک دهند و برین افضل العبادات مداومت نمایند یعنی فهمند که هرگز از شکر گمراه نشود کار
نموده باغوا و ابلیس شده پس گرامی و بدکاری او برتر است اعلی است که رسیدن با برتر است
مقدور هیچ فردی بر سر غیث و لعن ابلیس را در هیچ شریعتی و ملکی قربت گفته اند و عباد
نموده چه حاکم آنانکه سالها حق صحبت خیر الشکر دارند و علقا قیاسی نازک از نصایح
و قرابت با انجباب ایشان را استحکام و جمعی کثیر از مسلمانان که الهیست و جماعت اند بلکه غیر
از فرق اسلامی نیز معتزله و کرامیه و نجاریه همیشه تعظیم و توقیر این بزرگواران نموده اند و
حال الهیست معلوم است که ایشان همیشه اکثر فرق اسلامی بوده اند و در زمره ایشان
جماعه گذشته اند و احوال رجال و مجاهدین بدیع مدوح و قدح مقدوح و محتاط در
نقل احادیث نبویه و اذعان ناقیه و افهام سلیمه ایشان ضرب المثل است چنانچه
نابراین خوض ایشانست در فلسفیات و مسائل ریاضیات و طبیعیات و الهیات
و جمعی که اگر وضعین این علوم و نوکاینها ایشان را امید دیدن مشتهای بخود میکشیدند و علوم
بسیاری مثل علم اصول و فنون ادبیه همه تخریج و استخراج ایشانست این قسم جماعه که در
مدح اشخاص چند و تعظیم و توقیر آنها اجماع نمایند لا اقل شبهه در طعن قدح ایشان پیدا
میشود و جرات بر امر فیهی چستین کلاما قائل نیست و بر وایه پوینوایان خود که حال ایشان مختصر
معلوم خواهد شد و انقدر فریب خوردن و مغرور بودن و دراز غرور و ضیاط در نظر حضرت
که **مجله** ششم آنکه در کتب احادیث خود و موضوعات چند و بیت
کثیف باین مضمون که بار خدای همیشه و حی که یفرستاد رسو پیغمبر علیه السلام که
سوال کن از من تا ترا بدایت کنم بحسب علی بن ابیطالب و متاخرین ایشان از اخبار

و در حق
خداوند علی بن ابی طالب
بن عبد الملک
نقل که بکشتان
ایشان
و نقل لم یکن یخاف
بایسره و یخاف
لان یخاف الله
مقتضی علی علیه السلام
غشیت ان لا یکن
کذا و ما یخاف الله
لا یکن یخاف الله
بن ابی طالب
علی بن ابی طالب
نقل که بکشتان
ایشان
و نقل لم یکن یخاف
بایسره و یخاف
لان یخاف الله
مقتضی علی علیه السلام
غشیت ان لا یکن
کذا و ما یخاف الله
لا یکن یخاف الله

از علماء عراق است و دروسه بایزید لبطای و معروف کریمی و متقی الخ
و سیل بن عبد الله تفسیر و غیر ایشان را از مشایخ مشهورین اهل سنت در امامیه مذکور
و از اقوال و کلمات هر یک با قرا و بهمان چیزی نقل کرده که دلائل صریح میکند بر بودن ایشان
ازین فرقه و مناقب و محاسن و خوارق ایشان را با استیعاب نوشته و ازین بخش در
کتاب مجالس المؤمنین تألیف قاضی نعمه نور الله شوشتی در خوارها و انبارها موجود
است شخصی از علماء سیرة که هم مذهب او بود با و بسط بطریق نصیحت گفت که آنچه
درین کتاب از روایات و حکایات و نقول و اخبار مندرج شده است مخالف واقع
نزد ثقات شیعه و اهل سنت و باطل و بی اصل است و در کتب تاریخ و اخبار اصلا اثر
از ان موجود نیست قاضی در جواب فرمود که من هم این امیداتم لیکن غرض من است
که هر که درین کتاب این روایات و حکایات را خواهد دید یا از خبری که درین کتاب دیده
خواهد شد شنید البته پیش مردم نقل خواهد کرد و بجهت غرض است و نذر تالیف خواهند شد
رفته رفته در روایات داخل خواهند گشت و شهرت خواهند گرفت و تکثیر خواهد شد
شیعه حاصل خواهد شد و شبیهه از همان اهل سنت خواهد افتاد و اکثر تحقیقین اهل سنت گوشه
اصفا نخواهند فرمود لافل عوام ایشان اختلاف روایات خود و محمول خواهند ساخت و خبر
علماء شیعه از اهل عراق و خراسان اجماع دارند بر آنکه آنچه در مجالس المؤمنین است همه
از اختراعات قاضی است **سید سیل** و هم آنکه بعضی روایات ایشان بهمان عظمت
آنکه عظام بستند و نقل میکنند که بعضی از آنکه در خواب شرف رویه جناب رسالت
شرف شدند و جناب شاعر را از شعر اشیعه ستایش میفرمود و دعای خیر و حق او
می نمود بجهت قصیده که در تولای اهل بیت و برادر خلفا گفته و دیگر صحابه گفته است و
ان قصیده را جناب رسالت بار بار میخواند و التذاد میدادند ازین جنس است آنچه
سیل بن دینار روایت میکند که روزی در خدمت امام رضا پیش از نیمه شب

سید شرف شدم امام در خلوت بود و کسی جز من حاضر نه فرمود و مر حبا باین دنیا خوش
 اند که چون ساعت بخوابم که بطلب تو کس فرستم و ترانده خود خواهم و در خیالت
 امانم نیست خود را بر زمین نهاده شکر طور سے نمود پس عرض کردم که یا ابن رسول
 الله مرا برای چه عرض بیا فرموده بود فرمود خواهی دید که مرا بقتل آورده و
 بی خواب ده شش گفتم خیر باشد صحبت فرمود سه پنجم که گویا برای من زمینه نهاده
 اند که صد بایه دارد و من بالاسان برآمده ام گفتم مبارک باشد ترا طول عمر صد
 سال خواهی زیست فرمود و بی پنجم که من به برجی سبز رنگ رسیده ام که ظاهر آن از
 باطن و باطن آن از ظاهر نمودار شود و رسول خدا را صلی الله علیه و سلم در آن قبر نشسته
 دیدم و نیز دیدم که جانب راست انتخاب دو بنو جوان اند خوش چهره یکی از آنها زانوئی
 پیری نموده و آن پیر بعدی سختی دیگر السن است که موی ابروی او بر چشم رسیده
 است پس مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرماید که سلام کن بر پدر و جد خود که حن و صحن اند
 پس سلام ببر و حجاب کردم باز فرمود که سلام کن بر شاعر ما و ندیم ما و یار ما در دنیا و آخرت
 اسمعیل بن محمد میرے پس برو نیز سلام کردم بعد ازین گفت و شنید رسول باین پر
 شاعر فرمود که باین بیار آنچه بران مشغول بودیم بهر شاعر آغاز نشاء نمود و قصیده
 در از بر خواند چون باین بیت رسید بلیت قالوا له لو شئت علمتنا الی من العایة
 و المضرع و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای اسمعیل اندکی توقف کن پس پردو
 دست خود را با آسمان برداشت و گفت الی سید تو گواهی بر ایشان که من ایشان را
 اعلام کرده ام که بسوی که خاتمه و مضرع جویند و اشاره دست بسوی حضرت امیر المومنین
 میفرماید باز زمین را آورده فرمودند که ای علی ابن قصیده یا دیگر و شیعه ما را بفرما که باز
 را یا دیگر نهی که این قصیده را یا دیگر دهن بر آید و ضامن بهشت می شوم امام
 رضا میفرماید که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم بار بار ابیات

لعل کان شاعرا
 مکتوبه کاتر انما لک
 ذکر و چه در اشعار و اول
 فی بعض الصحابة
 سنه در خانه نبوی
 اهل بیت من است
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 نیز درین بیت
 میفرماید که سلام کن
 خاتمه قال الساقطی بن
 نس السلف و غیره
 نصف این است
 و در قول ما در سخن
 و غنچه خاتمه و غیره
 و قال انما یخبر الصادق
 و ما یخبر کاتبه و غیره
 کتاب الاغانی فی الفهم
 الاصفهانی فی شیعه
 گفتند او را که بفرما
 خیریکه ما را بفرما
 کتب التاج و در جلد پنجم

بالبداهت و دروغ گفتن بنا فی نبوت است ششم آنکه درین قصیده کفر صریح است زیرا که
 چهل سفاهت و ناعاقبت اندیشی نسبت به حساب باری تعالی کرده عقل بغیر اقل تر و مستقیم تر
 از علم الهی ساخته زیرا که مفاسدی که بغیر از تعین اما مظهر و ملحوظ بود و همه واقع شدند
 و امر دین برهم خورد و تحریف کتاب و از تداوم جماعه مسلمین که بقوت اینها ترویج حکام
 الهی تصور بود و او را و جناب باری تعالی محض بنابر حکم رافی جبر او که با این پیغمبر تعین امام
 گنایند و مفاسد که واقع شد معلوم او تعالی نبود با دفع انرا با وجود
 علم با آنها قصد نفرمود و ساخته و پرداخته پیغمبر را در حقیقت بلکه تالیفات و توفیقات
 خود را یک قلم با ظهار یک حرف محو مطلق نمود و حاسه لثه که در جا بلایت اولی بود
 اذنان بدتر پیدا شد هفتم آنکه ترک اصل و ترک لطیف که مراعات آن هر دو بر ذمه
 خدای تعالی از ضروریات دین شیعیه است لازم آمد و قباحات این هر دو ترک نزد
 شیعه معلوم است که چه مرتبه دارد و جایجا اهل سنت را بهین دو ترک الزام نمید
 هشتم آنکه صاحب این قصیده مردم را منحصر ساخته است در پنج نشان حالاکه یهود و نصاری
 و مجوس و منکود و صابین و اهل خطا و اهل حبش و باجوج و غیر ایشان در
 هیچ یک ازین نشانها خمس داخل نمید بالبداهت و این قسم دروغ صریح را پیغمبر سال
 بار بار بر زبان آورد و البته او بردار و نیم آنکه در آیات خلفا سه نکته را جدا جدا
 کردن خلاف عقل است زیرا که نه ایشان باهم در مسیح عقیده و عمل مخالفت بودند و نه
 اتباع ایشان باهم مخالفت دارند پس اگر همان اشخاص که مذکر یک نشان باشند
 در زیر نشان دیگر هم باشند وجود اشخاص معین در یک ان واحد در آنکه مستعدده لایق
 آید و اگر بعضی اشخاص را اندا نفرقه زیر یک نشانی و بعضی را زیر نشان دیگر گردانند
 ترجیح بلامرج و این هر دو مخدور را بداهت عقل محال میداند و غایت توجیه کلام این شاعر
 است که مراد از این محض شیعه باشند زیرا که غیر ایشان بسبب کمال بدیهاست

بالبداهت
 چهل سفاهت
 از علم الهی
 و امر دین
 الهی تصور
 گنایند و مفاسد
 علم با آنها
 خود را یک قلم
 اذنان بدتر
 خدای تعالی
 شیعه معلوم
 هشتم آنکه
 و مجوس و منکود
 هیچ یک ازین
 بار بار بر زبان
 کردن خلاف عقل
 اتباع ایشان
 در زیر نشان
 آید و اگر بعضی
 ترجیح بلامرج
 است که مراد

اورا توثیق نمود و بر حقیقت کارش اطلاع یافت و بسبب فرط بغیة او را از صادقان
 نامہین گمان دانا علماء دیگر را از اہل سنت منکشف شد کہ این مرد مکارست و خود را
 بحیلہ و تزویر چسبید و انمودہ و اندر وایا کہ او بان متفردست احقر از کرد و کرد
 و لک بار و اہ غنن بریدہ مرفوعان علیاً و لیکم من بعدے کہ **پنجاہ و دوم** کہ
 جمعہ از ایشان مخادعہ میکنند بامور خان اہل سنت پس کتابی در تاریخ
 تالیف میکنند و از اخبار و قصص جبرئیل مومم انکہ مولف این کتاب حاج از اہل سنت
 است هیچ نمی نمایند و لیکن در سیر خلفاء و احوال صحابہ و محاربات ایشان جبرئیل
 قلیلی از مذہب خود داخل میکنند و بعضی مورخین اہل سنت از ان کتاب گمان
 انکہ مولف از ان اہل سنت است نقل نمایند و بعلطفتند و فتنہ رقتہ موجب است ناظر
 بی تحقیق شود و نقش این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مصنفین تواریخ و در طہ
 غلط انداختہ اند و ناظران آن تواریخ را در رقبہ ضلالت کشیدہ جمعی سید جمال الدین
 محدث صاحب و ضنہ الاحباب نیز در بعض جاہا ازین قبل تواریخ نقل آورده خصوص
 در قصہ بیعت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و توقف حضرت امیر گرم اند و ہمہ در قصہ
 حضرت عثمان رضی اللہ عنہ و علامت این قسم نقول در کتاب و است کہ میگوید در بعض
 روایات چنین آمدہ اما محققین اہل سنت از نظر تواریخ مصنفہ مجاہیل احقر از تمام جواب
 دانستہ اند کہ **پنجاہ و دوم** انکہ مخادعہ میکنند بامور خان اہل سنت بہمی دیگر منکران
 در تاریخ نویسند و در ان کتاب از تواریخ معتبرہ اہل سنت نقل نمایند و صلاخیانت در نقل
 کنند لیکن چون نوبت بذکر صحابہ و مشاجرات انہا رسد بعضی قدحیات ایشان از
 کتاب محمد بن جریر طبرست شیعہ کہ در مشالب صحابہ تصنیف کردہ باز کتابی کہ کوکات
 نوشتہ و ایضاح المشرع نام او نیادہ نقل نمایند و نام ان کتاب صریح نکویند
 پس در پنجاہ ناظرین را غلط افتد کہ نمایند مراد کتاب محمد بن جریر طبرست شافعی است

که تاریخ کبیر مشهور است و اصح التواریخ است بین مورخان نقل در نقل نمایند و موجب تحریف
میشود و متبعین آن نقل در وسط ضلالت گرفتار شوند و این کتاب یعنی تاریخ کبیر بسیار
الوجود است هم کسی را نسخه او میسر آمد و آنچه نزد مردم مشهور است مختصر است که از تحفیات
سماطی الشیخ است و بیحی حاله انشاء الله تعالی و متبعین آن مختصر نیز اکثر شیعه گذارسته
اند پس تحریف در تحریف در آن راه یافته **کید شجاه و سیوم** آنکه بعضی
موضوعین ایشان کتابی نویسند در تاریخ و در آن کتاب اکاذیب صریحه و قوایح حوشه
صحابه بی نقل از کسی و بی سند ذکر نمایند تا بعضی بآئین آن از وی نقل بگیرند و در
تصانیف خود و محاورات خود کار برند و رفته رفته شهرت یابد و مردم را اختلاف روایت
موجب تشکیک شود و اول این کار را از ایشان ابو مخنف کوطین سحی از وی شیعی کرده
است و اکثر قصص حروف صحابه که در کتاب او مندرج است از موضوعات و فقرات
است **کید شجاه و حیرام** آنکه جمعی از علما و ایشان در کتب کلامیه باب مطاعن
صحابه را جدا نویسند و از احادیث صحاح و حسان و ضعاف الیمنت و روایات آن مطاعن
تشکیک جویند باینکه تحریف در لفظ یا در معنی حال آنکه در آن احادیث اگر تشکیک تأمل
کرده شود و خبری که موافق مدعا باشد باینکه موجود نیست بلکه خلاف آن ظاهر میشود
اینهمه تحریف ایشان است مثالش آنکه خلفه ثانی در روزی بر سر منبر در باب گران کردن
مهر با مردم را پند میداد و میفرمود که مهر ها را گران بسند بیکه اگر گرانانی غیر موجب فخر میشد
دنیا یا در آخره باستی که پیغمبر این فخر است و او لی میبود و شما میدانید که زمان پیغمبر و دختران
افزوده بر پانصد و درم مهر نه داشته اند زنی در آن مجلس حاضر بود گفت که خدای
تعالی مهر گران را تجویز فرموده است در قرآن مجید قوله تعالی و انتم احدین قطار پس تو
چرا منع می کنی خلیفه ثانی از راه نادب بکلام الهی و تواضع فرمود که کل الناس
انفس من عمر حتمه المحدثات فی الحال ایشان این کلمه او را حمل بر عجزانه جواب

لا

لوطین سحی
غفت کجاست
نصف از آن
بر آن ایست
و غیر فعال
الارضی
منصف فعال
این سحی
غفت روی
طن جلاله
و جلاله در
عنه الدیانی
و جلاله
بن مومنان
لین التلذذ
مات قبل
السجون
مات قبل
او عیال
و جلاله
و جلاله
و جلاله

[illegible]

توجه قدر است جبریل گفت ستاره است که بعد از سه هزار سال طلوع میکند و من طلوع
اورا می بینم بار دیده ام و تمام این قصه از اکاذیب این فرقه است زیرا که تعلیم این دو سه
حرف برادر تعلیم تمام قرآن که بیش از بیست و پنج فصل قرآن است از جبریل بر پیغمبر و از پیغمبر
بر سر تفسیر علی واقع شد و نمیشد و در برابر آن نعمت عظمیه این قدر راستی
نمی باشد مانند آنکه شخصی از حافظی قرآن یا دیگر دو در تراویح بر آن حافظ فتح نماید و
لقمه دهد این لقمه دادن او در برابر تعلیم قرآن که از حافظ نسبت با واقع شده چه مرتبه دارد
و نیز از این حدیث که در عمر حضرت جبریل واقع است مخالف حسن است زیرا که ستاره
که بعد از سه هزار سال طلوع کند از محالات است چه طلوع و غروب که اکابر اکثر اقلیم
سعدیه بحکمت اولی است و آن اشروع حرکات است که در روز و شب دوره او تمام میشود و
جبریل را بالا آسمان پشتم که مرکز کواکب ثابته است چنانچه مرتبه در روز و شب مرد و
عبور میشود پس نسبت به جبریل طلوع و غروب که اکابر معقول نمی شود و معینا و بوجه دیگر
حضرت امیر از وجود جبریل هزاران سال تاخر است درین وجود تعلیم ایشان جبریل را
عقل امکان نیست و بوجه و مناسله در روح حکمی ندارد زیرا که در آن وجود نفس ناطقه که مدار
افعال خستیا ریة و محط مدح و ذم و ثواب و عقاب و ثبوت حقوق است مفقود است
بلکه آن وجودات در رتبه اسما و صفات الهی که میوم تنبها ذات پاک او تعالی است نمیتواند
با نجایب اند و افعالی که در آن وجودات صادر میشوند منسوب باین شخص نیست که در
و مورد مدح و ذم و مدار ثبوت حقوق نمی باشد چنانچه در مقام خود ثابت است
و از اصل این یکید شخصیت و چهارم نیز پاشیده رفت و آن است
که در کتب ایشان مذکور است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را تقسیم تسبیح و تهلیل نمودند
و این قسم از باب خلوص و مفرقات این غالیان سبب حقیقت است زیرا که تسبیح و
تقییس ملائکه قبل از وجود ادم تبصیر قرآنست ثابت است قوله تعالی و نحن نبی محمد

و نفوس کب و وجو و شهادت اسم المومنین که مصداق افعال اختیاریه است متاع
از وجو و آدم علیه السلام بزبان بسیار کید **مخصوصت و بیجم** بلکه در حق
امیر المومنین کلمات غلو آمیز روایت کنند و آنچه در حق پیغمبر از صفات مشهوره بر سر
عوام و اشراف و سائرست و عند المحدثین هیچ اصل ندارد و مثل لولا که ملأ صلبت الافلاک
و حق امیر المومنین باند از اصحیح و قطعی دانند من ذلک بار و این باب به مرفوعه و لا علی لما
خلق الله البیدین و الملائکة **کید مخصوصت و ششم** آنکه عتقت و کنند که هر
سومین و فاجره را عند الموت معاینه جناب امیر المومنین رویند پس شیعه خود را در عتقا
و وزخ و اعوان ملک الموت و ملائکه عذاب خلاصی می بخشند و شریک سر و خوشگو ارباب
می نوشتند و ... زخ را حکم می کنند که تعرض بشیعه او ترساند و فاجره را که زخم ایشان بخان
مذهب ایشانست حکم تعذیب داید امیر مایه و ملائکه ثواب و عذاب همه تابع اویند و
اعتقاد ایشان شاید با اعتقاد نصاریست که ارواح بنی آدم را جمع و آماب و ح الله
یعنی عیسی بن مریمست و محاسبه و مجازات و تعذیب و تنجیم و بخشیدن و گرفت و گیر
کردن مفوض بطور اختیار است این قدر هست که نصاری را این اعتقاد نیستند
در آنکه حضرت عیسی را این اعتقاد بگویند و هر سیر و تبعید پدر و مایه او را بر ابرام و هات
و بجای او و تحط می کنند و مجرای سیر و خلافت و انقض که امیر المومنین را وصی رسول و نائب
میدانند و پیغمبر را بنده و ستاده او عتقت او می کنند هیچ معلوم نیست که از چه راه و خبر تیر
بر امیر المومنین ثابت می نمایند و بعضی از ایشان ابیاتی را نسبت کنند بحضرت امیر
در مخاطبه جارش امیر جعفری فرموده است و دلالت برین مرتبه میکند و حارث اعور یکی
از کذابان شیعه عالم است که حسب بیت را و طبع خود را نسبت با انتخاب کرده است
خلالت عالمی شده باشد چه عجب و در اول این ابیات ترخیم مناسبت از صفات
واقعست که با جماع اهل بیت غلط و خطاست و این شاید صادق است را که کلام حق

کلیه
مهرت
ما نبر
این بود
بنی نکر
و این شیعی
نه بر
در حق تو
گفته است
اعانت لایق
و ان کذاب
بن جعفر
گفته است
اعانت لایق
این البیاتی
است کذاب
کتابی است
فوق العرف
و سبقت
بنویس

و جواب این کید رض قرانی پس است قوله تعالی ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا و قوله
 تعالی فمن یعمل مثقال ذره خیرا یراه و نیز گویند که اگر از غیر و افض کسی تمام عمر بگذرانند
 عبادت خدا بجا آرد و زید و تقوی سے شعار گیر و هرگز او را فایده ندهد و از عذاب
 نجات بخشد حال آنکه حق تعالی در قرآن مجید در مخاطبه شرکین عرب که همین سخن را
 داشته اند میفرماید پس بایانیکم و لا اما سئل الکتاب من یعمل سوء یحزنه و لا
 یجد له من دون الله ولیا و لا نصیر او من یعمل من الصالحات من ذکر او انشی و یسبح
 موسی فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون فقیرا و اگر شیعه گویند که چون امامان
 انکار امامت جناب امیر المومنین نمودند ایمان ایشان برهم شد زیرا که عقدا داشت
 مثل عقدا دنوت از ضروریات ایمان است گوئیم حاشا و کلا که اینست استحقاق امامت
 جناب امیر یا کسی از ائمه طاهیرین یا انکار نمایند نه باینست بلکه اینست ابوبکر و عمر را نیز
 نسخی امامت می دانند و میگویند که چون اجماع بر تعیین یک کس از جماعه مستحقین
 امامت منعقد شود امام بالفعل اوست و لهذا در وقت انعقاد بیعت اهل حل و عقد با
 جناب امیر از انبیا بهم بالفعل می دانند خلص کلام آنکه استحقاق امامت نزد اهل
 سنت اگر رضی ثابت نبود ان را خلافت باشد گویند و اگر بعقل و قراین ظنی ثابت شود
 ان را خلافت عادلانه باشد و اگر بدون استحقاق شخصی متغلب گردد ان را خلافت جائز
 و ملک مخصوص دانند و خلافت خلفاء اربعه نزد ایشان خلافت رانده است پس استحقاق
 هر یکی از ایشان بجهت ثابت است و اگر عقدا و امامت بالفعل بر امام در هر وقت از
 ضروریات ایمان باشد لازم آید که ایمان بشیعه برینهم در زیرا که در حین حیات حضرت
 امیر معقدا امامت حسین نیستند و علی بن ابی القیاس در حیات حضرت امام حسین معقدا امامت
 حضرت امام حسین نیستند بلکه امامت هر امام را در زمان امام سابق و امام لاحق او معقدا
 نیستند پس در این صورت شیعه نیز منکر امامت جمیع ائمه باشند زیرا که حضرت امیر نیز در حیات

بتلخیص حکمی از احکام الهی بر اینبار روایت و واقع حضرت: **کید مفتاد و وسوسه**
 آنکه گویند اهل سنت و احادیث خود نقل کنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیه السلام
 التقریر فی تفسیر فضیلت و دران وادی شیطان سلطه بود که بر مردم غفلت انداخت
 پس شیطان را بر پنجاب نیز تسلطی ثابت میکند و این طعن ایشان بیش کمی سبب
 میشود که بر کتب اینها اطلاعی نداشته باشد کلینی در کافی و ابو جعفر و نه در تفسیر
 لیلیه التقریر را باستان بنوعی و طریقی متعدد روایت کرده اند **کید مفتاد و وسوسه**
 افرا کنند بر اهل سنت که ایشان خواج و ضروری را توشیح و تعدیل نمایند و از آنها
 در کتب احادیث خود روایت کنند بلکه گویند که بخاری و صحیح خود از این طبع روایت
 آورده و این طعن خود افراخت و بهتان صرف است احتیاج جواب ندارد زیرا که کتب
 اهل سنت بفضل تعالی مثل افتاب روشن اند و از ان نسخه هر کتاب و دست مردم
 بر شرق تا مغرب موجود است روایت ابن مجهم و خارج دیگر که دران کتب یافته میشود
 و نزد اهل سنت بعضی اهل بیت امیر المومنین از قواعد صحیح روایت است که حسب
 ان صادق القول و صالح العمل باشد و بنا بران کسی را که هر یک از این چهار توشیح کرده است
 تحطیه نموده اند و گفته اند که او بطایع حال و صدق بقال و ضرب خجسته بر عقیده باطنی و اطلاع
 نداشته که از مبغضان امیر المومنین بود و در کتب اهل سنت لقب ابن طهم اشقی الاخرین
 است بحکم حدیث نبوی که قائل امیر المومنین را اشقی الاخرین و عاقبه نامه صالح را اشقی
 الاولین نموده و وقتی که ابن طهم امیر المومنین را مشهید کرد و خود بعد از ان
 کشته و در رخ گردید بعضی از ضروری در مدح او ابیات و قصاید اشعار کردند و او را بر
 کار ستایش و فرین نمودند شعراء اهل سنت در مقابل اینها قصاید پر خستند
 و جواب دندان شکن داده همه آن اسباب و قصاید در استیجاب
 موجود است آرس در بخاری و روایت از مردان آمده است با وجودیکه

تبارند اما بر چیزها و دیگر مثل جابه و پوست حیوانات نیز سجده جائز می‌باشد و در چهار
 مشهوره واقع است که شیطان قبل از ملعون شدن هیچ جای از زمین و آسمان
 نگذاشته بود که بر آن سجده کرده بود و آن همه سجده‌های او نامقبول
 افتاد چون از یک سجده که بسوی ادم حالی که صورت پوست و گوشت داشت
 بجا نیامد و پس معلوم شد که برخاک حرفه سجده کردن و از سجده پوست و مانند آن گذار
 خاک پیدا شود و صورت دیگر نیم رسا از احتراز کردن این انجام دارد و آنچه در کتاب
 شیعه از تحقیر ادم و لغض و حسد او با ابلهیت نبوت است و انکار نبوت اوست
 و منقول است انشاء الله تعالی در باب نبوت ذکر کرده خواهد شد پس شخصی که
 ترک تعظیم او شیطان را با این مرتبه رسانید تحقیر و تذلیل او این فرقه شیعه را چنانچه
 کرد حالا انصاف باید داد که مشابهت شیطان چیست و مشابهت شیطان چیست
 و شری که مذکور شد بیت اولش همین عقیده ابلهیت است و بیت دومش ناقص
 افتاده زیرا که شیطان از سجود برخاک می‌چکاده احتراز نکرده بلکه انبجود برای ادم
 خاک که کبر و زبده و ظاهریست که شیعه و سنی هر دو برای خاک سجده نمی
 کنند و انصاف انیت که سجده برخاک بنا بر ضرورت جایز است و الا چه نتایج
 است که نشسته‌گاه خود را بر آس راحت مقعد یا پاک‌کم خشن اعضا و معدن بخت
 است بسندها و تعیشی و زرد و زرد و نعلینا و نعلینا و نعلینا و نعلینا و نعلینا و نعلینا
 بجنود و مناجات حضرت پروردگار رسد خاکی پیارند و بهترین اعضا و خود را که سر
 پیمر است و بمقتضا حدیث ان الله خلق ادم علی صورته منظر صفات و جویبار
 از علم قدرت و سمع و بصر و کلام بر آن نه‌سند و در حقیقت این قول شیعه است
 افضل شری که بر ابلهیت که خود را مانع حیوانات برهنه ساخته طواف خانه کعبه
 و این عمل را می‌نویسند که از انسان عبادت و تعظیم مقصود است لیکن بوصف انسانی

تا آنکه مانند حیوانات بر خاک بفتند یا برهنه شوند و بپند استعورت را و بپند آلوده اند و جامه
 را از شرايط نماز گردانیده قال الله تعالى خذوا زینتکم عند کل مسجد و در نهادن بهر
 خاک در مقام سجده او جام بسیار راه می یابد اول آنکه مهر نهادن خاصه کف را
 و متافقین است دوم آنکه سر خاک نهادن قال بدست مشعر خطی عمل میوم آنکه شات
 است بهت پریشان که چیزی را در وقت عبادت پیش رود و در اندوخته
 القیاس چنانچه شعر ارا بپسند این مضامین را بنظم آورده اند شخصی گفته است
 رباعی از بغض و حسد عام دل پاک به است وین شیشه صاف از نه افلاک به است
 بر مهر نماز میگذارد شیعه یعنی که همان سگ بر از خاک به است و دیگر
 گفته رباعی چون کار منافق بجزو بخا به تلبیس و تصفیش زور انجامد مهر دل شیعی است
 که در وقت نماز از پرده خطاب ظهور انجامد و دیگر گفته رباعی
 طاعت و زید بادل پر غل و میچ است و بوج لاطایل و رافضی را چون بکری بسجده
 خاک سربو و از و حاصل و دیگر گفته رباعی هر کوار لوث بغض
 با پاک بود و سفلی است اگر چه بر نه افلاک بود و شیعه در حدین اوج معراج نماز مدی فطرش
 مهره از خاک بود و دیگری گفته رباعی ای دای بر کسی که زشوم و نفاق و بغض و کردار
 نیک است همه صد باره چاک کرد و دانی که سجده کردن شیعی بهر حسیست یعنی نماز خویش را بر خاک
 کرده و دیگری گفته رباعی سنی دل آساید حق رسته کند کافر زنی آتش و خورشید کند
 شیعی که حسیس تر بود وقت نماز دل را بکلیخ خاک داشته کند و دیگری گفته رباعی شیعی که
 همیشه منعت کار بود و وقتی بطلار وی بطاعت اردو خالی که شکل مهر و سجده نه بهر خط عمل
 بر فرود لالت دارد و دیگر گفته رباعی حق شیعه بود که بگویم تا چند و کرا عاقلی این نکته ترا پسند
 خاکی که کند سنی از دست خا اینها بر بند و سجده بروی کند و دیگری گفته رباعی روزی گفتم فلان
 اینجا بود خوش باش که شیعیان بر سجده کنند و گفتا خاموش این جای بی حرمت بهر قبول تو این

در هر
 یکشنبه
 از هر
 آنکه
 بی پای
 آلوده اند
 نماز
 و دیگر
 از نه
 افلاک
 به است
 و دیگر
 گفته
 رباعی
 هر کوار
 لوث
 بغض
 با پاک
 بود و
 سفلی
 است
 اگر چه
 بر نه
 افلاک
 بود
 و شیعه
 در حدین
 اوج
 معراج
 نماز
 مدی
 فطرش
 مهره
 از خاک
 بود و
 دیگری
 گفته
 رباعی
 ای دای
 بر کسی
 که
 زشوم
 و
 نفاق
 و
 بغض
 و
 کردار
 نیک
 است
 همه
 صد
 باره
 چاک
 کرد
 و
 دانی
 که
 سجده
 کردن
 شیعی
 بهر
 حسیست
 یعنی
 نماز
 خویش
 را
 بر
 خاک
 کرده
 و
 دیگری
 گفته
 رباعی
 سنی
 دل
 آساید
 حق
 رسته
 کند
 کافر
 زنی
 آتش
 و
 خورشید
 کند
 شیعی
 که
 حسیس
 تر
 بود
 وقت
 نماز
 دل
 را
 بکلیخ
 خاک
 داشته
 کند
 و
 دیگری
 گفته
 رباعی
 شیعی
 که
 همیشه
 منعت
 کار
 بود
 و
 وقتی
 بطلار
 وی
 بطاعت
 اردو
 خالی
 که
 شکل
 مهر
 و
 سجده
 نه
 بهر
 خط
 عمل
 بر
 فرود
 لالت
 دارد
 و
 دیگر
 گفته
 رباعی
 حق
 شیعه
 بود
 که
 بگویم
 تا
 چند
 و
 کرا
 عاقلی
 این
 نکته
 ترا
 پسند
 خاکی
 که
 کند
 سنی
 از
 دست
 خا
 اینها
 بر
 بند
 و
 سجده
 بروی
 کند
 و
 دیگری
 گفته
 رباعی
 روزی
 گفتم
 فلان
 اینجا
 بود
 خوش
 باش
 که
 شیعیان
 بر
 سجده
 کنند
 و
 گفتا
 خاموش
 این
 جای
 بی
 حرمت
 بهر
 قبول
 تو
 این

گرفته ناپاک نراند کینه نهیها و دوشستم آنکه حکایات معتزات و روایات معتزات
که دال بر حقیقت مذهب خود و بطلان مذهب اهل سنت باشند و آنکه هر که مذیب اهل سنت
و ایشان مباہلت کرده فی الفور هلاک شده شایع و شهره کنند از آنجمله نجاشی ذکر کرده
است محمد بن احمد بن عبد الله بن فضال بن مهران قال ابو عبد الله شیخ الطائفة مناهج و در کمال
موصول در حدیث است روایت این حدیث که امیر آن دیار بودند و رفته رفته سخن آن انجامید
که قاضی گفت اگر باین مباہلت پس موحد من فرد است چون فردا شد طرفین حاضر شدند
و مباہله نمودند و قاضی دست خود را در دست ابن مهران داد بعد از آن هر دو برخاستند
از مجلس رفتند معمول قاضی بود که دو لخانه امیر هر روز حاضر میشد چون دو روز گذشت
و قاضی پیدایش امیر معتمد را از معتمدان خود دریافت حال قاضی فرستاد
معلوم شد که اذن هنگام که از مجلس مباہله برخاست او را تپ گرفت و دستی که در دست
سبایله دراز کرده بود اما سید و سیاه شد و روز ویش مر مثل آنجکایت حکایات سبایله
است نزد ایشان همه افتر است و اهل سنت این قصه را بیم مسلمند و ندیک حکایت کنند
که این مجموع مالک میرانی جمال بود و الله اعلم بحقیقه احوال این قدس از روی
تواریخ معلوم است که این میرانی جمال مردی بود و دنیا طلب دروغ زن که اصله در
کذب و افتر داشت اگر این قصه را وضع کرده نزد شیعه خود روایت نموده باشد
دو راز و غیبت و شاید قاضی موصول مطلقا امامت حضرت امیر را منکر شده باشد
که مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است و با شیعه و را نبات اصل امامت حضرت
امیر متفق اند بحث در تقیم و تاخیر است پس درین صورت هلاک شدن انقاسه در
سبایله خنک چشم اهل سنت است و مردم موصول در آن زمان بسبب بسیارگی اهل شام
مال مذیب نزد صبی شده بودند پس این احتمال دور نیست که **تقدیم** است
و تحقیق آنکه روایات معتزات از پایه عظام شهره سازند که شیعه را این

و در پنج شصت و سه رسد و در نصیح این روایات مبالغه نمایند و گویند که راوی در وقت
 موت روایت کرده گفته که این وقت دروغ گفتن نیست من ذلك ماروالخاشی عن
 الحسن بن علی بن زبیر و الوشاء البجلي الكوفي و كان عندهما من عيون الطائفة و وجهما من
 وجههم و هو ابن بنت الپاس الصيرفي اخرا من اصحاب الرضا عليه السلام انه روى
 عن جده الياس قال لما حضرته الوفاة قال لنا اشهدوا على وليت ساعة الكذب
 بذه الساعة سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول و الله لا يموت عبد يحب الله و رسوله
 و يتوب الا انتم فتمت النار ثم عاد الثانية ثم الثالثة و برتقد رصحت این روایت مراد
 از تو نه بخت تباع ایشان است در روش و طریقت خباثت عطا را اولیاد طاعت
 است و معینان در رد عاقبت زیرا که مراد از همه جمیع پیشوایان دین اندیش خلفا
 گفته هم در آن داخل اند **کیدی مقتدا و هشتم** آنکه بعضی دروغ زنان ایشان
 کتابی تألیف کنند در مذمت خود و در آن اصول فروع بیان نمایند و آن کتاب را نسبت
 کنند بحضرت صادق و بعضی رسال خود را نسبت کنند باصحاب باقر و باصحاب صادق
 تا جا علان باور دارند و این مذمت را قبول نمایند حال آنکه با قطع از تاریخ معلوم است که
 هیچکس از ائمه تألیف و تصنیف نپراخته و شکوه اما صحت هم چنین را سخاوید و الا شل دیگر
 مصنفان بدعت بهام لم و لا سلم و دانشمندان روزگار میشدند که بر صفت نقد است
کیدی مقتدا و نهم آنکه گویند ابو رافع چلیه سرکار نبوس که از مهاجرین
 سابقین بود و در شایسته و غزوات در رکاب آنجناب حضور داشت و اکثر داروغه
 نگاه انسر و رشید از امامیه بود و بیعت با امیر المومنین نموده و در جمیع محروب حاضر بوده
 و در کوفه دار و غلبت مال داشت که از ذکره احمد بن علی الجعفی صاحب نقض
 رجال الشیعه و غیره من علماءهم و این اقرا ائمت بغایت فضیلت گنیده زیرا که موت
 ابو رافع باجماع مورخین قبل از قتل حضرت عثمان است بدت قلیل اری این قدر

الرواه الكوفي نه علی بن زبیر و الوشاء البجلي الكوفي و كان عندهما من عيون الطائفة و وجهما من وجههم و هو ابن بنت الپاس الصيرفي اخرا من اصحاب الرضا عليه السلام انه روى عن جده الياس قال لما حضرته الوفاة قال لنا اشهدوا على وليت ساعة الكذب بذه الساعة سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول و الله لا يموت عبد يحب الله و رسوله و يتوب الا انتم فتمت النار ثم عاد الثانية ثم الثالثة و برتقد رصحت این روایت مراد از تو نه بخت تباع ایشان است در روش و طریقت خباثت عطا را اولیاد طاعت است و معینان در رد عاقبت زیرا که مراد از همه جمیع پیشوایان دین اندیش خلفا گفته هم در آن داخل اند **کیدی مقتدا و هشتم** آنکه بعضی دروغ زنان ایشان کتابی تألیف کنند در مذمت خود و در آن اصول فروع بیان نمایند و آن کتاب را نسبت کنند بحضرت صادق و بعضی رسال خود را نسبت کنند باصحاب باقر و باصحاب صادق تا جا علان باور دارند و این مذمت را قبول نمایند حال آنکه با قطع از تاریخ معلوم است که هیچکس از ائمه تألیف و تصنیف نپراخته و شکوه اما صحت هم چنین را سخاوید و الا شل دیگر مصنفان بدعت بهام لم و لا سلم و دانشمندان روزگار میشدند که بر صفت نقد است **کیدی مقتدا و نهم** آنکه گویند ابو رافع چلیه سرکار نبوس که از مهاجرین سابقین بود و در شایسته و غزوات در رکاب آنجناب حضور داشت و اکثر داروغه نگاه انسر و رشید از امامیه بود و بیعت با امیر المومنین نموده و در جمیع محروب حاضر بوده و در کوفه دار و غلبت مال داشت که از ذکره احمد بن علی الجعفی صاحب نقض رجال الشیعه و غیره من علماءهم و این اقرا ائمت بغایت فضیلت گنیده زیرا که موت ابو رافع باجماع مورخین قبل از قتل حضرت عثمان است بدت قلیل اری این قدر

است که هر دو پسر اوراق عبد الله و علی پسر کاتب امیر المومنین بودند و عبد الله
خدمت کتابت و انشا هم داشت روایت او از جناب امیر در کتب است بسیار
موجود است و از احوال برادرش علی هیچ معلوم نیست و نجاشی در حق پسر پسر
سیر طره افترحا نموده علی ابن ابی ارقع را از کبار تلامذه امیر المومنین قرار داده و کتاب
را در فنون فقه که موافق مذهب قوم است نسبت باو نموده و ابو ارقع را از امامیه مبر
و کتابی را در سنن و احکام و قضایا که موافق مذهب امامیه است باو نسبت کرده و از آنکه
تاریخ و انان تمام عالم اجماع دارند بلکه تا صد سال انجرت هیچ تصدیق در سلام واقع
نشده از اینجا تاریخ دانی احاطه علم ایشان توان فهمید **کتاب هشتم** آنکه بعضی
روایات موافق مذهب خود از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن ساطعی شعی
که تاریخ طبرستان را محقق نموده و در وی چیزها افزوده و بسبب سهولت عبارت
مشهور و رایج گشته نقل نمایند و گویند که این روایات در تاریخ طبرستان حال
آنکه در اصل تاریخ ازان روایات نام نشانی پیدا نیست و این مختصر که حال مذکور شد
راه بسیاری از مؤرخین است نموده است زیرا که ایشان عاجز به دران مختصر نیستند
نسبت باصل نمایند **کتاب نهم** آنکه بعضی روایات مؤلف
مذهب خود از کتب مروی نقل نمایند که در خیال مردم از است نیست مگر نماید
حال آنکه فی الواقع چنین نیست چنانچه این عقیده که جاردی را فتنه بود و ابن سیر
که شیعه غلط بود و خطب خوارزم که زیدی غالی بود و بعضی روایات از عدوی
ارند که اکثر است و را بخود میدانند و حال آنکه او از امامیه است مثل شام کلسی که
آنکه است او را بخود شمارند و حال آنکه نجاشی او را در رجال خود ذکر کرده و
فی الواقع هم چنین است **کتاب دهم** آنکه بعضی
از علماء است افترا نمایند که ایشان اراده الزام دادند بعضی

۱۳۷

و در مقام ایل بیت بوده بود و اندامش شرف و جو و خف و نرم شد و در موم را از آن
 عالم بگردید و جمع علماء الهیست منفر حاصل شود و اتساع و تکرار ایشان را عار دانست و ازین
 جنس است آنچه عیاشی است و در کتاب است با صد خود که ابو حنیفه ابو عبید الله را گفت که کفایت
 تصدق سلیمان الیه دهن بین الطیر ابو عبید الله گفت الان الیه بدری مافی بطن الارض
 کار می آید که درین فی القار و دره فطر ابو حنیفه الی اصحابه فضحک فقال ابو عبید الله
 یا یضحک قال طفرت بک قال الذی یری ما فی بطن الارض کیف لایری
 الفخ فی التراب حتی یأخذ بعنقه قال ابو عبید الله یا نعمان ما علمت انی اذا اترل القدر
 علی البصر و ان افتر انبت صرخی و بیتا نیست قبیح که در و سبب شک و دشمنی
 زیرا که ابو حنیفه نزد شیعیان عالم بود و جلیل بود و از اهل عین و وفار بود و سفره وضع و سبک
 گفتار نه بود و این جنگ هار دن و بر کبر او بزرگان گرفت و گیر کردن عین نیست که از
 اهل عین بود و بیرون عاب فلیسند که دیدن چیز ستلزم علم باحوال و غایات
 او نمی شود و اگر بدید و دام با بر زمین بیسند و از غرض صیاد خبردار نباشد
 حید و درست و آنها یکدور دام است و و آنها یکدور مشغول و غریب است و در دید
 کیست قصور نظر نیست علت غایبه غریب و دام با جدا و انساق لازم نظر بازی
 نیست بلکه دیدن چیز ستلزم ادراک حقیقت او نمی شود و چه جای غایات
 و منافع او و ابو حنیفه همیشه بصیرت و خدمت حضرت صادق را قیام می نمود و کلیر و لا استنفا
 لیک النعمان از و سبب مشهور است پس چه امکان دارد که این تسمی و اعین است بیک
 ایشان بخاطر ابو حنیفه خطور کند باین کلام از زبان او بیاید و با جماع مورخین مطهرین
 است است که چون زید بن سله بر مر و ایشان خروج فرمود ابو حنیفه او را به
 و زاده هر که در نار سرخ مد و نمود و در کوفه بسیار مناسبت و درایح الهیست
 و اگر نصرت و در زید بن سله علی درین زمان موجب نصرت دین اسلام شد و در

حجۃ الاسلام

الان كفاية بعد ، القدر ثانياً من اجل انه لا يملك ولا يستطيع

شروع کرد و حقیقت باعث فیک کردن ابوحنیفه که در عهد منصور عباسی واقع
 شد و گویند که منصور ایشان را از بر سر کشت بپهن بود که ایشان را با طبیعت رسول
 مسوخ و محبت بسیار بود و چون او را دید در نواح خراسان و سیستان بر منصور خروج
 کردند ایشان مردی را تخریص بر متابعت و متابعت آنها می نمودند و هرگاه از ابوحنیفه
 منصور سوال کرد و من اخذت العلم یا یغان ابوحنیفه چنین گفت که من اصحاب علی بن
 علی و من اصحاب عبد الله بن عباس و من ابن عباس و قصص ابوحنیفه در مناظر و خواجه
 و نواصب و دیات یافتن بعضی از ایشان بتقریرات ابوحنیفه مشهور و معروف
 و در البته واقعه اند که در موصوف است از آن جمله است این و ابیات صحیح که ایشان را
 میسایه بود و در کتب مذکور غلو داشت و جناب امیر المومنین با کافر
 انگاشت پس چند ابوحنیفه با وی در مقام ارشاد و نصیحت شده و از این عفت و خصلت
 مانع شدند زیرا که وی چندی با وی ترک ملاقات نمود و بعد چند روز
 رفت و خلوت طلبید چون خلوت شد آن میسایه نصیحت گفت که چون آمدی وجه
 کار و این ابوحنیفه گفت که من برای آن آمدم که شخصی مرا به پیغام نسبت دختر تو فرستاد
 است گفت آن شخص چون است و چه حال دارد ایشان دولت و حشمت و اخلاق
 و نسب و حسب وی بسیار گردند و در آخر گفتند که با این همه خوبها یک عیب دارد
 که یهودی است آن میسایه رو ترش کرد و خیلی نفث شد و گفت که عجب مردی
 آدمی بود که مرد مسلمان را تکلیف دختر دادن به یهودی میدهد و این قدر
 بچوش ندارد که دختر مسلمان به یهودی چه قسم برسد ابوحنیفه آتسبه گفت
 که ای خواجه چند آن نفث مشو که امیر المومنین علی را کافر گفتی من پسر بروم که چون
 دختر من به کافر برسد اگر دختر خود برسد به یهودی برسد چه مضائقه داشت
 باشد آن مردی که سرنگون افکند و بعد در کتب ابوحنیفه و امیر المومنین

[illegible]

خود توبه کرد و از حجاب و خلعتان امیر المؤمنین شد بحمد الله تعالی و درین روایت
که عیاسی است او در غلط و در غلط افتاده مایل بحبه حدودی بود و سبب اول عیاسی
عیاسی در و بیچین قمر است که قال بنده بحر و در لای عیاسی انک تقول ان
الهدی اذا ابر الارض عرفت مساحتها من بودین الماء و سبب الا بر شجرة الفخ فقال ابن
عیاسی اذا جاء القضاء عیسی البصر بن یحیی بن یسیر است انچه طبری در حجاج جاورده
انه دخل ابو حنیفة الدینیه و معه عبد الله بن سلمه فقال له یا ابا حنیفة ان ههنا جعفر بن
محمد من علماء آل محمد فاذهب بنا نقبض منه علما فلما استأذنا بما یجوز من شیعة فطیطر
خروج فیما هم که لک اخرج غلام حدث فقام الناس حیدة فقال ابو حنیفة
لاین سلمه من ذی العلم فقال یذا ابنه موسی فقال لایحیون من ایدیه شیعة
قال مه لا تقدر علی ذلک فقال والله لا فعلته ثم انفتحت الی موسی فقال یا غلام
این یضع الرجل حاجته فی منبتکم فیه فقال یوا ربک خلفنا الحجار و یوقی علی الجار
و شطوط الانهار و ساقط النمار و لا یستقیل القبله و لا یسند برافخیه یضع حیث شاء
و این روایت هم از اکاذیب متعصبان رواض است و صحیح انقدر است که دیگر علماء
شیعه در کتب خود روایت کرده و بسند نیز آورده اند که ما دخل ابو حنیفة الدینیه
قبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم اتی دار الصادق فجلس فی غیر وجه فخرج ابنه موسی و
موضعی فقام و قرع ثم قال این یضع العزیز حاجته فی منبتکم فاجاب بما ذکر سابقا فقال
ابو حنیفة الله اعلم حیث یجعل رسالته ازین روایت صحیح معلوم شد که ابو حنیفة بطریق
استعجاب از فهم و ذکا اطفال اطمینان رسالت این سوال نمود و چنانچه اطفال ذی هوک
و نیز فهم را خاصه چون از خاندان علی باشد درین زمان هم امتحان سوال می نمایند
و در حقیقت منظور سایل در امثال این مقام یا تاکید اعتقاد و ثمره که ان خاندان برای
خود یا اثبات علو درجه ان خاندان نزد غیر خود می باشد نه قصه افهام و الزام

بكون كانه كذا في انفسهم بالاشياء فاصلا كذا
او در میان بکست حاله و فی بنی بکست
بن سبب اول عیاسی در و بیچین قمر است که قال بنده بحر و در لای عیاسی انک تقول ان
الهدی اذا ابر الارض عرفت مساحتها من بودین الماء و سبب الا بر شجرة الفخ فقال ابن
عیاسی اذا جاء القضاء عیسی البصر بن یحیی بن یسیر است انچه طبری در حجاج جاورده
انه دخل ابو حنیفة الدینیه و معه عبد الله بن سلمه فقال له یا ابا حنیفة ان ههنا جعفر بن
محمد من علماء آل محمد فاذهب بنا نقبض منه علما فلما استأذنا بما یجوز من شیعة فطیطر
خروج فیما هم که لک اخرج غلام حدث فقام الناس حیدة فقال ابو حنیفة
لاین سلمه من ذی العلم فقال یذا ابنه موسی فقال لایحیون من ایدیه شیعة
قال مه لا تقدر علی ذلک فقال والله لا فعلته ثم انفتحت الی موسی فقال یا غلام
این یضع الرجل حاجته فی منبتکم فیه فقال یوا ربک خلفنا الحجار و یوقی علی الجار
و شطوط الانهار و ساقط النمار و لا یستقیل القبله و لا یسند برافخیه یضع حیث شاء
و این روایت هم از اکاذیب متعصبان رواض است و صحیح انقدر است که دیگر علماء
شیعه در کتب خود روایت کرده و بسند نیز آورده اند که ما دخل ابو حنیفة الدینیه
قبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم اتی دار الصادق فجلس فی غیر وجه فخرج ابنه موسی و
موضعی فقام و قرع ثم قال این یضع العزیز حاجته فی منبتکم فاجاب بما ذکر سابقا فقال
ابو حنیفة الله اعلم حیث یجعل رسالته ازین روایت صحیح معلوم شد که ابو حنیفة بطریق
استعجاب از فهم و ذکا اطفال اطمینان رسالت این سوال نمود و چنانچه اطفال ذی هوک
و نیز فهم را خاصه چون از خاندان علی باشد درین زمان هم امتحان سوال می نمایند
و در حقیقت منظور سایل در امثال این مقام یا تاکید اعتقاد و ثمره که ان خاندان برای
خود یا اثبات علو درجه ان خاندان نزد غیر خود می باشد نه قصه افهام و الزام

۵
مستحق
جیب
خداوندی
علیه السلام
ایمان
و درین
مقامات
مستحق
۶

اما اینها در پنجام کمال فی اوست که است افضل و احق باشد معاذ الله
 ذلک و عجبت از علما شیعه که این قسم اعتقاد فاسد را دلیل این قسم مطالب
 اصولیه میارزند چنانچه بگویند از اینها درین باب شعری گفته است و در آن شعر افتر
 بر شافعی نموده **فکفی فی فضل مولانا علی** و قریع الشک فیه انه الله و مات الشاکر
 و لیس در **سکه** علی مرتبه ام رب الله و همچنین کثرت حد و معجزات را دلیل بر فضیلت
 ساحق نزد شیعه راست نمی آید زیرا که حد و معجزات از حضرت پیداست **فقد شد**
 است که از جسد او بزرگوارش شده است و این معنی موجب تفضیل او بر اجداد او نمی
 تواند شد و الا لازم آید که او افضل باشد از حضرت امیر المومنین و این باطل است باجماع
 شیعه و سنن و **عجب عجب** انت که شیعه اثنا عشریه با وجود کمال تحاسن از عقاد
 خلاه به حسب ظاهیر سیلان خاطر باین تقریرات و مثل آن دارند و بعضی از ایشان
 اطلاق لفظ الله و عقاد حلول را صراحت نه کرده و محض دانسته جناب امیر المومنین
 را سرخفی نامیده اند و گویند هر که این سرخفی را ظاهیر نماید خون او بدر است چنانچه
 از شعرا ایشان این مضمون را بنظم آورده میگوید **ایامات لا تحبونی یومئذ**
حیدرة و لعلمه طاه من ذوی النبی و الاشجا عقی فی کل معرکه و لا الله ذی
 الجنات من انلی و لا البیری من مارا بحی و لا رجوت من عذاب النار یشفع **ب**
 عرفت بوالسرخفی فان اذعته حلوا قتل و غرقت لبه یصدیم عنه دار لادوار له
 کلاما یرض عنه صاحب الکتاب و بعضی علما دایمان در مودعات این مقام دارد
 کنند که جناب پیغمبر شاه خود را زیر قدم حضرت امیر داشت و این قصه را چنین روایت
 کنند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون روز فتح مکه داخل کعبه شد و دید که تبارک
 بسیار در آن خانه بنیاد بسیمه را شکست و انداخت مگر یک صمغ که او را بر طاق
 بلند نهاد بود و دست مبارکش بآن رسید پس امیر المومنین **علی** را فرمود که

شرعی از جانب غیب می انگارند و نیز اتباع فقها مذکورین اتباع ائمه
 است که ایشان فقه و مذهب و قواعد استنباط را از حضرت ائمه گرفته و بسط
 نموده خود را باین بزرگواران رسانیده پس رتبه ائمه نزد اهل سنت رتبه پیغمبر
 صحابه کبار است که اتباع آنها مقصود دارند لیکن نسبت مذاهب بآنها نمی‌تواند
 و اگر از حال شیعه نیک بشکافیم ایشان هم اتباع کسانی می‌کنند که خود را بآنها
 منسوب می‌سازند اخذ علم از ایشان می‌کنند اتباع ائمه بلا واسطه انقدر تفاوت
 است که مبتوعان اهل سنت در اصول عقاید مخالف ائمه نبوده اند و ائمه و حق آنها
 بشارات داده اند بخلاف مبتوعان شیعه مثل شایعین و اهل طاق و ابن اصفین
 و اشاعه و اینها که صریح در عقاید اصلیه مخالف ائمه گذشته اند و بحسبیت باری تعالی
 و بدو و غیر ذلک قایل اند و حضرت ائمه از ایشان تبرک نموده اند و شهادت
 بر بطلان عقاید ایشان داده و بدروغ کوئی و افتراء بت کرده چنانچه همه این
 مطالب در باب سیوم و چهارم از روی روایات معتبره شیعه نقل کرده خواهد شد
 و حقیقت الامر اینست که منصب امام اصلاح عالم است از الله فساد پس هر کس که قصد
 یابد آن را تکمیل فرماید و آنچه بر روش صواب باشد بر حال خود بگذارد و تا تحصیل حاصل
 و اعمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود و اهم مهمات مقدمه سلوک
 و طریقت را ساخته اند و مقدمه شریعت ابر و نه یاران رشید مصاحبان جمید
 خود حواله فرموده اند و خود متوجه عبادت و ریاضت و تربیت باطن و تعین
 اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلوة و تهذیب اخلاق و اتقاء فوائد سلوک بر
 طالبین ارشاد بر طریق گرفتن حقایق و معارف از کلام الله و کلام الرسول
 مشغول بوده اند و بسبب این غفلت و حب خلوت که لازم این شغل شریف است
 المتفانی با استنباط و اجتهاد نداشته اند و لهذا قایلین علم طریقت و غوامض

22

عن ابن عباس رضي الله عنهما

بسم الله الرحمن الرحيم

سنة ١٢٨٥

واحد و ستم

چندین سال

علي طه

والله اعلم

السلامة العامة

بسم الله الرحمن الرحيم

...

١٥٨

حقیقت و معرفت از ایشان بسیار منقول شده و این سنت سلاسل ولایت را منحصر
در ذوات عالیات ایشان دارند و حدیث تعلیق نیز همین طریق اشاره میفرماید
زیرا که کتاب الله بر اسرار تعلیم ظاهر شریعت کافی است و علم لغت و اصول که تعلق
بوضع و عقل دارند و در ادراک و فهم شریعت بکنده است حاجت بارسند اما مافی التبیان
و آنچه محتاج بتعلیم امام است و دقائق سلوک طریقت است که صراحت از کتاب الله مفید
نمی شود و حضرات ائمه نیز این اشاره را نموده عنان عنایت خود را مصروف
چنین امر ضروری ساخته اند و امر اول را بطریق اجمال القافر نموده و بعلم و عقل مجتهدین
و اکتفا شده اند و لیکن باجماع شیعه و سنی و کسی از ائمه تالیف و تصنیف کتابی
و نا بصل اصول و تفریع فروع هیچ عملی نکرده تا به کتاب او و فن بدون او متعنا
واقع شود بلکه روایات مسامی و احکام در بیان ائمه منتشر بوده اند و قواعد استنباط
در جزئیات مخفی و مستور مانده لابد شخصی میاید که آن همه روایات را
جمع سازد و قواعد را متبع نموده جدا نویسد و این در رسم اجتهد را بسبب یاد
نبرد پس معلوم شد که چنانچه نسبت فقهی بابا اسماعیل معینی ندارد و همچنان اتباع امام
تلا واسطه نیز غیر مجتهد را اسکان ندارد و ولیذا مقلد را در اتباع شریعت پیغمبر از توسط
مجتهد ناگزیر است و شیعه هر چند در اول امر اتباع ائمه را و عا می نمایند لیکن
در مسائل غیر منصوصه از ائمه علما مجتهدین خود را مثل ابن عقیل و عسائیر و سید
مرتضی و شیخ شهاب متبع می سازند و بر اقوال اینها که مخالف روایات صحیح
و اخبارین از ائمه باشد قیوت و دیند چنانچه در باب فروع بطریق نمونه افشا ائمه
تعالی نبندی از ان مسائل مذکور خواهند شد و چون تعلیق مجتهد
بر اقوال او مخالف بعضی از روایات ائمه بوده باشند نزد ایشان هم
جائز باشد و مانع از اتباع ائمه نگردد و پس المینت را در اتباع ائمه حقیقه

و بحسب ان يكون القاصي مجتهدا علما بالكتاب المستعمل في العبارة في بعض من هذا الموضع ۱۱۳

[illegible][illegible]

و شایسته چنانکه لازم آمد پیش ازین نیست که بعضی اقوال ایشان مخالف بعضی
 روایات آمده اند و فی الواقع این مخالفت با وصف اتفاق در اصول و قواعد
 ضرر نمی کند و از خیر اتباع نمی برارد چنانکه محمد بن الحسن شیبانی و قاضی
 ابو یوسف ثنا کردان ابو حنیفه و تابعان اویند و جاها مخالف او اختیار کرده
 اند و علی بن القیاس در جزیع مذایب ابن الاثیر عزه صاحب جامع الاصول
 که حضرت امام علی بن موسی الرضا را مجید و مذهب امامیه در قرن ثالث گفته است پس فرمود
 است که امامیه مذهب مدون خود را با و میرسانند در آنوقت ناخذ مذایب خود او را
 دانست چنانچه گویند که علقمه در تابعین و عبد الله بن مسعود در صحابه با نه
 می باشد مذایب حنفی بوده اند یا گویند که نافع و زبیر در قرن تابعین و عبد الله
 بن عمر در قرن صحابه با نه مذایب مالکیه بوده اند و این هم که ابن الاثیر نوشته بنا بر
 زعم امامیه و معتقد ایشان نوشته چنانچه مجیدان نیز مذایب را بنا بر حقیقت و زعم
 اصحابان مذایب نوشته اند که فی الواقع حسین بود کید شتا و
 ششم آنکه علی بن ابی طالب در مولفات خود از کتب اهل سنت و جماعت
 معذایات که بر کلمه طعن در صحابه است نقل کنند و بان استدلال نمایند بر عدم لیاقت
 ایشان خلافت را و این کتب ایشان بزعم خود اعظم مکاید است و فی الواقع با بن حیل
 بسیار از انجاد حق بلفظ اتند و تفصیل ان اخبار و روایات انشاء الله
 تعالی در باب مطاعن باید و در انجا معلوم شود که ان اخبار و روایات
 اصلاً با مدار ایشان اساس ندارد و غرض ایشان از ان حاصل نمی شود و
 جواب احمالی که مقتضای این مقام است از ان روایات و اخبار است
 که اگر الزام الیهت میخواست پس لابد جمیع مرویات صحیح ایشان را اعتبار کنند
 و آنچه از مناقب و مدایح صحابه و خلفاء نزد ایشان بتواتر منقول است نیز پیش نظر

نظر دارند و بحث تفارض القسیر بوجود ترجیح که در علم اصول مقرر است دفع آن نماید
 و اکثر را بر اقل و اظہر را بر خفی و موافق عمل و اعتقاد را و بعضی را بر مخالف آن
 حکم سازند تا بعد از جمع و تلفیق و ترجیح و تصویب چه مستخرج شود و ان عین مذہب
 نیست خواهد بود و نہ آنکہ فقط روایات فاوہ را کہ اکثر انہما موضوعات و ضعافات اند
 و بر خفی اخبار احاد مخالف و آیات جمہور و مع یذا یا اول و محمول بر محال صحیح منطوق
 نمایند و از متواترات و قطعیات اغراض نظر کنند چنانچہ معمول این فرقہ است و این
 صنع ایشان بدان ماند کہ شخصی زلات نبی علیہم الصلوٰۃ والسلام از قرآن مجید
 القاطع نماید مثل و عیسیٰ آدم را بہ حقوس و سوال حضرت نوح در حق پسرخود و کوب
 یامرور و کار خود گفتن و بدروغ شکست ثبات را نسبت بہ صنم بزرگ کہ برین و خود را
 خلاف واقع بیار و انمودن کہ از حضرت ابراہیم صدور یافتہ وقتل قطبہ از حضرت
 موسی و کشیدن ریش حضرت ہارون کہ برادر کلان و پیغمبر بودند بے تامل و
 تحقیق کہ از حضرت موسی نیز بوقوع آمدہ و کناہ حضرت داؤد و عقیدہ زن
 او زیاد علی بن القیاس و گوید کہ در قرآن مجید مطاعین مطالب انبیاء متواتر و
 قطعیت ثابت شدہ پس اینہا استخرجت بنودند و ایشانرا نیک دانستن چنانکہ
 اگر و نہت این شخص سبب تمیز این قدر نفہید یا نفہید و پرده شقاوت برودیدہ عقل
 او نمید کہ لصوص قطعیت متواترہ بشمار از قرآن در مدایج بیان خوبہای حال
 مال این بزرگواران و حاجا ثناء اینہا واقع است اگر در قصہ یار حکمے عتاب بر ایشان
 برانے عبرت دیگران کردہ باشند و ایشان را تادیب و ارشاد نمودہ باشند
 معارض و مناقض این قطعیات کثیر و نمی توانندش و لا بدان را محلی است نیک کہ
 دور از مرتبہ ایشان کہ با لفظ ثابت است نباشد لکہ اگر کسی خواهد آیات متشابہات
 کہ دال بر جمہیت و لوازم جمہیت بار تیغاستی باشند و از وجہ تاساق اثبات

اعضا و اخر ابراهیمی او تعالی نماید از قرآن شریف بیار و در حق او تعالی جمیع نقصان
ثابت نماید و گوید که موصوف این صفات لایق الوهیت و شایان خدائی نیست بخوا
این شبهات همان کجاست که تخریص حضرت شکیا و غایت عنک آشیا و این
آید شیعه چه قدر ماناست بحکایت محمدی که در مقام انکار نماز با این کلمه است که
یا ایها الذین امنوا لاتقرءوا الصلوة چون او را گفتند که سیاق و سباق این آیه را بخوان
و آیات دیگر را مثل اقموا الصلوة و لم یک من الصلین نیر یا حط کن در جواب گفت
که بابر تمام قرآن که عمل کرده است اگر یکد و کلمه او عمل نایم غنیمت کمیسر
شما و مضمون آنکه علمای ایشان با وجود ادعای تارخ دانی
حکایات موصوعه مفراده که صریح موافق علم تارخ کذب و بهتان اند و کتب معتبره
خو و ثبت نماسد و اثبات بعضی امهات مسائل اعتقادی خود بدان حکایت
الذالی کنند و اکذب این حکایات حکایتی است که اهل اخبار و سیر ایشان مضم
منوده اند و علمای ایشان بسبب حسن ظنی که در حق اخبار دین خود دارند آن را تلقی
بالقبول نموده و تصحیح آن کرده و اثبات افضلیت امیر المومنین بر سایر انبیاء
اولو العزم و غیریم که از امهات مسائل نبوات است و مخالف ملئ نموده و انصار
و مسلمین بدان نموده و این حکایات حلیه نبی الی ذوب عبد المذنب احرار است
است که مضعه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود گویند که در عراق بر حجاج بن
یوسف ثقفی و خود فرمود و حجاج او را گفت که ای حلیمه دختر از در من ادب و من
میخواستم که ترا تکلیف حضور و یم و از تو انتقام بگیرم حلیمه گفت باعث این شورش
و موجب این خشونت چیست گفت شنیده ام که تو علی را بر ابو بکر و عمر تفصیل میدی
حلیمه ساعتی سر فرو افکند و بعد در بری سر برداشت و گفت که
حجاج بخدا قسم که من امام خود را تنها بر ابو بکر و عمر ترجیح نمیدهم و

حکایت این دو پس این
چون نیست علم نموده
از کتب تاریخ نقل
نشود نیز که در او را
در انبیا افزوده و
و غیر تفصیل حضرت
امیر را در او چنین ذکر
کرده که در او در کتب
حاکم و خطبه و غیر
در حکم بسمان بود و
قرآن و در حق علی
رسول خدا صلی الله علیه
و سلم فرمود و انما
لیکن وجود حق
علیه السلام و نبوت
نبوت که در حق علی
بود نیز درین تفصیل
پیغمبر صلی الله علیه
و سلم نمودن اینها
حکایت منسوب است
مستحق

نمیدهم و ابوبکر و عمر را چه لیاقت آنست که با جناب و در یک میزان سجده شوند
 انجناب را بر آدم و نوح و ابراهیم و سلیمان و موسی عیسی تفضل میدهم حاج بر شفت
 و گفت که من از تو دل ناخوش داشتم که تو این مرد را بر دو کس از صحابه رسول ترجیح
 میدهی حالاکه بر انبیاء اولوالعزم او را تفضل دادی و دو از نهاد من برخاسته
 است اگر از عهده اثبات این دعوا بر آمدی فیما والا ترا پاره پاره کنم و عبرت بگیر
 سازم جلیمه گفت اراده تو چیست اگر باین جناسطور داری و میخواهی که از راه ظلم
 و تعدی مرا بکشی اینک سر و پشت و اگر از من دلیل برین دعوا میخواهی گوش
 خود را متوجه کن و بشنو حاج گفت که باری بگو که علی را بر آدم بکدام دلیل تفضل
 سدی حالانکه آدم را حق تعالی بدست خیمه ساخت و تا چهل صبح بروی
 رحمت نازل فرمود و بعد از آن روح خاص خود در کالبد او میدوید و در پشت خود
 ساکن فرمود و ملائکه را بسجود او و امور ساخت جلیمه گفت باین دلیل که در حق و فرمود
 قصی آدم را به فحوائی و علی را در سوره بل الی بطاعت و بندگیها وصف نمود
 و در آیه انما ولیکم الله و رسوله نیز او را بادی صلوة و زکوة ستود و از عهده
 آدم تا ایندم کسی نگذاشته که در عین نماز انگشتی خود را بفقیر صدمه دهد حاج
 گفت راست گفتی باز گفت که باری بگو علی را بر نوح بچه دلیل برگزیدی
 و ترجیح دادی گفت زوجه علی فاطمه زهرا سیدة النساء العالمین بود که نوح او
 زیر درخت سدرة المنتهی شهادت و گواهی ملائکه و سفارت جبرئیل امن اتفاق یافته
 و زوجه نوح کافره و منافقه بود چنانچه در نص قرآن شریف مذکور است پس حاج
 از سرعت جواب جلیمه خیلی متعجب شد و بروی صد آفرین کرد باز پرسید
 که علی را بر ابراهیم بچه دلیل تفضل دادی گفت ابراهیم در جناب باریتعالی عرض
 کرد که رب ازنی کفیت نمی الموقی قال بلی و لکن لیطعن قلبه و علی بر سر

منبر برمود که گوشت الخطای را از دوت یقیناً باز نمیداشت که من شنیدم از پیغمبر خدا
 که روزی نشسته بود و میگفت اگر او جماعات مومنین و منافقین بودند پس فرمود که
 ای گروه مومنان شب معراج برای من منبر بکعبه نصب کردند پس یک نشستم
 چو من را بر احبیم آمد و بالا منبر را بدو فرو تر من یک پای بران منبر نشستم و جوق
 جوق پیغمبر این می آمدند و بر من سلام میکردند تا آنکه ابن عمر مرا که علی بن ابیطالب است
 آوردند بر ماه شمر که از ناده شتران جنت سوار بود و بدست او لوازه گرداگر
 او قوس بود و مذ که چهره چاه نورانی ایشان مثل ماه شب چهاردهم می درخشید
 و بر احبیم پرسید که این جوان که ام پیغمبر است گفت پیغمبر نیست ابن عمر من علی
 بن ابیطالب شمس گفت ابن عمر گرداگر او کیست گفت پیغمبر است شعیبه و جبین
 اویت را بر احبیم گفت بار خدا مرا هم از جمله شیعه علی گردان فذلک قول الله تعالی
 من سودة الصافات و ان من شیعة لا بر احبیم از جا و ربه یقلب سلیم حجاج
 گفت راست گفته خلافتی بر منضیل او بر سلیمان بیان کن کج کیفیت که
 سلیمان بادشاهی حق و جواد از خدا درخواست کرد که بر حبلی ملکات لا یغنی
 الاحد من بعدی که آنک است الوحاب و امیر المومنین و نسیب ارباب طلاق مطلق
 ساخت و گفت الیک غنی یا نسیب املکتک ثقیلاً لا رجعت بعد حاجتک علی خدایک
 خبرت غیره لا حاجت لی فیک حجاج گفت راست گفتی پس بر موسی بجه دلیل تقضیه
 میداد گفت موسی و فیک از مصر بدین شرافت خالیف و امیر اسان بود و قوله
 تعالی فرج منها خلیفاً یرقب و امیر المومنین شب محراب بستر رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم بغیر غل خواب میکرد اگر او را اندک خوشی و تر
 در دل می بود خوشش نمیداد حجاج گفت راست گفتی باز پرسید که بر عیسی چه
 دلیل تقضیش دادی گفت دلیل آنکه عیسی را در موقف حساب استاده

یقین لازم آید که جانیست ثبوت بیان وقایع معقول مقررست که الزام آید این بگویند
 مرجع خبری از حدیثیه حقه است اخبار حاضر شدن جناب امیرالمومنین در شب معراج روایت
 کرده نزد شیعه متفق نیست بلکه مختلف فیه است ابن بابویه قتی در کتاب المعراج در ضمن
 حدیث طویل از ابو ذر روایت میکند که ملائکه بر آسمان پیغمبر گفتند که اذرحبت
 الی الارض فافرا علیا منا السلام و نیز ابن بابویه در همین کتاب ذکر کرده که ساجد است
 که امیرالمومنین در شب معراج سوره انخضرت صلی الله علیه وسلم نبود و در زمین مانده
 بود لیکن برده و حجاب از پیش نظر او برداشته بودند و آنچه انخضرت از ملکوت
 آسمانها دید جناب امیر در زمین شاهده کرد و صاحب نوادر احکام که از
 عمار بن یاسر و قطب را و ندای از بریده مرفوعاً روایت کرده اند که ان علیا کان
 مع النبی صلی الله علیه وسلم لیلۃ الاسراء و انرا سے کلمه راه النبی صلی الله علیه
 وسلم و در روایت نزد ایشان صحیح اند و باجم سنا فتن و متیاف مشتمل الا سابق
 در حدیث جابر و عبدی مذکورست که صمیه انیمیه بولایت علی معوث شده اند و معنی
 تشیع در آن قول بولایت علی امری دیگر نیست چنانچه فاسی نور الله کواثر
 بان تصریح نموده پس حضرت ابراهیم را این معنی از ابتدا نبوت خود حاصل بود پس در
 شب معراج تحویل حاصل نمودن و درخواست آنچه نزد خود موجود است از جناب باری
 تعالی معنی ندارد و نیم آنچه در خوف حضرت موسی و فارغ ولی حضرت امیر ذکر
 کرده نیز مغالطه بیش نیست زیرا که حضرت امیر را معلوم بود که من مرد صغیر السن و تابع
 پیغمبر ام با من بالاستقلال عداوتی ندارند مرا چه خواهم بکشت پس وجه
 خوف در حق ایشان اصلاً نبود و نیز جناب پیغمبر ایشان را تسکین فرموده بود و ندو
 ارشاد نموده که انچه من بفرمودم شکیا پس ایمان بقول پیغمبر ایشان را بران داشت
 که فارغ دل مانند و هنوز اسباب عداوت که کشاکش و قتل و قتالت

کتاب زیادت
 معوض شد
 گمان فعلی
 اعیان
 ابن النجاشی
 امداد
 خلاصه
 الاصل
 بیستم
 اشارت
 نقلی
 جرحی
 ثبت
 یقین
 بیست
 درام
 البین
 لیکن
 بیست
 کلام
 اول
 بجز
 بیست

که در روایت
 ابن بابویه
 که در روایت
 ابن بابویه
 که در روایت
 ابن بابویه

محبت خود را بجلا و تعزیر فرمود و حضرت عیسیٰ فرمود دوم آنکه حضرت عیسیٰ بابر
 خواست شد و ایشان محتاج بیان عذر خود خواستند و گردید و حضرت امیرانه بابر
 است و نه حاجت عذر و در هر دو چیز سخن است زیرا که این هر دو چیز موجب تفضیل
 امیر بر حضرت عیسیٰ نمی شود اما تعزیر و عدم تعزیر پس بابر آنکه غالبان محبت امیر
 بحضور آنجناب این کلمات کفر و بی ایمات شایع و مشهور ساخته بودند و طاعت
 محبت حضرت عیسیٰ بعد از رفتن ایشان از زمین با همان پس حضرت عیسیٰ را تعزیر
 اینها ممکن نبود و حضرت امیر ممکن بود بلکه اگر حضرت امیر قتل می فرمود نیز قدرت آن
 داشت و در صورت قتل عالمه آنها یکی متغی میشد و چون مقدر نبود بسبب
 اجلا با همان کلمات جنبه و بی ایمات تبیحه خود را در دین و عراق و تبریز رایج کردند
 و اما آنکه بابر پس از حضرت عیسیٰ واقع شود پس در قرآن مجید ذکر آن فرمود و بابر
 حضرت امیر هیچ معلوم نیست و نه سخن چیز نیست و نبودن چیز دیگر آری
 اگر بعد از حضرت امیر پیغمبر می بود میشد و قرآن نازل میگردد و در آن صحاح
 نفی بابر پس حضرت امیر نزد دل می یافت البته تفرقه ثابت میشد و درین قرآن خود
 عموم بعضی آیات دلالت میکند که از حضرت امیر نیز بابر پس واقع شود قوله تعالی و یوم
 نحشرهم و ما لعیب من دون الله فیقول الله تعالی و یوم نحشرهم عباد الله و یوم نحشرهم
 هم ضلوا السبیل و ایشان نیز عذر بیا ان کنند قالوا سبحانک یا کان فی فی لانا
 ان نخدس و نک من اولیاء و درین قسم بابر پس قصوری نیست زیرا که درین قسم
 سوا لیا منظور تو خ و تنبیه پرستندگان ایشان است تا بطلان مذمب آنها از زبان حق
 انبیا ثابت شود دلیل آنکه از ملائکه نیز این قسم بابر پس واقع شد نه است قوله
 تعالی و یوم نحشرهم جمیعاً ثم نقول لللائمه ان یؤلا، اما لکم کانوا لعیب بدون و ملائکه
 بالا جماع معصوم و غیر مکلف اند قابل عتاب و مواخذ نیستند و اگر از حضرت امیر

ش

عیسیٰ و بابر

مستند

عذاب ایشان

را بابر

نمی پسندد

بفرما

در تفسیر

عالم که کرد

ایستادن

طاعت

الکر و زار

م

میرزا ز پس نشود و از حضرت عیسی شود جاس کن دار در بر که حضرت
عیسی پیغمبر بود و گفته پیغمبر حجت قاطع است که بسبب تمسک این حجت عند الله عز و جل
هم میرزا بخلاف حضرت امیر که ایشان سید الاولیا بودند پیغمبر و گفته ولی حجت قاطع است
و نیز شهادت پیغمبر در حق است بر تنگی و بدست ضرورت قوله تعالی و انعم
من کل امة بشیبه و حبسنا بک علی هؤلاء شیبه الی غیر ذلک من الایات
و شهادت امام و دوسه بر جمیع است ضرورت نیست پس از آنجا معلوم شد
که وقوع سوال از حضرت عیسی و عدم وقوع آن از حضرت امیر دلیل صریح است بر اینست
حضرت عیسی از حضرت امیر دو از و هم آنکه آنچه در قصه ولادت حضرت عیسی ذکر کرده و آن
محض و مخالف تواریخ است زیرا که در توله حضرت عیسی اختلاف بسیار است مشهور
است که تولد ایشان در بیت اللحم است و بعضی گویند فیلسطین و بعضی گویند
مصر و بعضی گویند بدشوق و کس از مورخین این گفتند که حضرت مریم را در زوره
در سجد بیت المقدس لاحق شده بود و اگر بالفرض اینهم بوده باشد پس این محسوس
که ایشان از سجد بیرون کردند بلکه بعضی فرانی دلالت صریح میکند که ایشان را ماضی
و در بران او بود که هر چیزیکه نمیکند نمایند و بسبب آنکه علق حضرت عیسی بی پدر
شده بود از آن جهت که این امر در مردم عار داشتند لا جابر بنحو از دند و ویرانه
و ننه دخت را که گاه ساختند و چون درین حالت بصحرای فتن و سبله
استغاثت به جمعی وضع حمل نمودن خیلی و شوارا مدنی خست یا آرزوی موت نمودند
قوله تعالی فاجاءها المناض الی صنع النخله قالت یا لیسنت قبل هذا
و کنت سیما منسیا و آنچه گفته است که فاطمه بنت اسد را وحی آمد که در خانه کعبه
برود و وضع حمل نماید دروغیست پیغمبر زیرا که کس از فرق اسلامیه
و غیر اسلامیه قایل به نبوت فاطمه نیست اسد را نشد جاس

میرزا ز پس نشود و از حضرت عیسی شود جاس کن دار در بر که حضرت
عیسی پیغمبر بود و گفته پیغمبر حجت قاطع است که بسبب تمسک این حجت عند الله عز و جل
هم میرزا بخلاف حضرت امیر که ایشان سید الاولیا بودند پیغمبر و گفته ولی حجت قاطع است
و نیز شهادت پیغمبر در حق است بر تنگی و بدست ضرورت قوله تعالی و انعم
من کل امة بشیبه و حبسنا بک علی هؤلاء شیبه الی غیر ذلک من الایات
و شهادت امام و دوسه بر جمیع است ضرورت نیست پس از آنجا معلوم شد
که وقوع سوال از حضرت عیسی و عدم وقوع آن از حضرت امیر دلیل صریح است بر اینست
حضرت عیسی از حضرت امیر دو از و هم آنکه آنچه در قصه ولادت حضرت عیسی ذکر کرده و آن
محض و مخالف تواریخ است زیرا که در توله حضرت عیسی اختلاف بسیار است مشهور
است که تولد ایشان در بیت اللحم است و بعضی گویند فیلسطین و بعضی گویند
مصر و بعضی گویند بدشوق و کس از مورخین این گفتند که حضرت مریم را در زوره
در سجد بیت المقدس لاحق شده بود و اگر بالفرض اینهم بوده باشد پس این محسوس
که ایشان از سجد بیرون کردند بلکه بعضی فرانی دلالت صریح میکند که ایشان را ماضی
و در بران او بود که هر چیزیکه نمیکند نمایند و بسبب آنکه علق حضرت عیسی بی پدر
شده بود از آن جهت که این امر در مردم عار داشتند لا جابر بنحو از دند و ویرانه
و ننه دخت را که گاه ساختند و چون درین حالت بصحرای فتن و سبله
استغاثت به جمعی وضع حمل نمودن خیلی و شوارا مدنی خست یا آرزوی موت نمودند
قوله تعالی فاجاءها المناض الی صنع النخله قالت یا لیسنت قبل هذا
و کنت سیما منسیا و آنچه گفته است که فاطمه بنت اسد را وحی آمد که در خانه کعبه
برود و وضع حمل نماید دروغیست پیغمبر زیرا که کس از فرق اسلامیه
و غیر اسلامیه قایل به نبوت فاطمه نیست اسد را نشد جاس

چشم این با مسلم میداشت در روایت مشهور چنین است که معمول اهل جاوید بود
که روزی با نزدیم حجب در کعبه راحی کشاوند و براس نیابت درون آن خانه مبارک
می دادند و تولد حضرت عیسی نیز در همان تاریخ واقع شده و اینها امروز را بوم الاشمه
گویند و در یک روز نیز خوانند و مشایخ براس آن روز او را دوا و کاف
مقرر کرده اند و معمول بود که قبل از آن بیک دور و زنیان زیارت می کردند
و اتفاقاً روز زیارت زنان فاطمه بنت اسد نیز با وجود آنکه مدت حمل تمام کرده
بود براس زیارت قصد نمود و چون این روز در تمام سال یکبار اتفاق می افتاد
با وصفت دشواری حرکت خود را بحال رنج و مشقت تا در کعبه رسانید و در وانه
کعبه در آن زمان بمقدار یک ذراع بلند بود و چنانچه حال آنکه عیسی متولد شده است لیکن در
آن زمان بنیه پایه نداشت و زنان مروان اینها بحرکت عقیق می برد و در دوز
حالا از بنیه پایه از خوب بصورت کرد آنک اطفال درست کرده گذاشته اند و عیسی
حاجت آنرا کشید متصل در کعبه می نهند و برین حرکت عقیق او را در وزه میداشند داشت
که بعد ساعتی این در و سکیدن خواهد پذیرفت از زیارت چو احر و م شود و همین که در کعبه را بد
طلیق بر طلوق در و بی در و آمدن گرفت و تولد حضرت امیر واقع شد و در روایات بسیار
بطور دیگر و بدیه شده که ابو طالب بجهت شدت در و آمدن زنان و عدم تولد یاقوس
شده براس استغفار درون کعبه داخل گردانند تعالی فضل خود فرمود که ز و تولد
شد در کتب شیعیه این روایت را از حضرت امام زین العابدین آورده اند که فرمود
احسن نسی زبده بنت عمران الساعده عمر بن عمارة بنت عباد الساعده آنها
قالت كنت ذات يوم في نساء من العرب اذا قبل ابو طالب ليبياً فقلت له انك
قال ان فاطمة بنت اسدي شدة من الطين و انهما لا تضعن ثم انهما اخذت زبيدة و
جاء بها الى الكعبة فدخل بها و قال اجلسي على اسم الله فجلست و طلقت طلقاً

صفت عیسی علیه السلام با نزدیم حجب در کعبه راحی کشاوند و براس نیابت درون آن خانه مبارک می دادند و تولد حضرت عیسی نیز در همان تاریخ واقع شده و اینها امروز را بوم الاشمه گویند و در یک روز نیز خوانند و مشایخ براس آن روز او را دوا و کاف مقرر کرده اند و معمول بود که قبل از آن بیک دور و زنیان زیارت می کردند و اتفاقاً روز زیارت زنان فاطمه بنت اسد نیز با وجود آنکه مدت حمل تمام کرده بود براس زیارت قصد نمود و چون این روز در تمام سال یکبار اتفاق می افتاد با وصفت دشواری حرکت خود را بحال رنج و مشقت تا در کعبه رسانید و در وانه کعبه در آن زمان بمقدار یک ذراع بلند بود و چنانچه حال آنکه عیسی متولد شده است لیکن در آن زمان بنیه پایه نداشت و زنان مروان اینها بحرکت عقیق می برد و در دوز حالا از بنیه پایه از خوب بصورت کرد آنک اطفال درست کرده گذاشته اند و عیسی حاجت آنرا کشید متصل در کعبه می نهند و برین حرکت عقیق او را در وزه میداشند داشت که بعد ساعتی این در و سکیدن خواهد پذیرفت از زیارت چو احر و م شود و همین که در کعبه را بد طلیق بر طلوق در و بی در و آمدن گرفت و تولد حضرت امیر واقع شد و در روایات بسیار بطور دیگر و بدیه شده که ابو طالب بجهت شدت در و آمدن زنان و عدم تولد یاقوس شده براس استغفار درون کعبه داخل گردانند تعالی فضل خود فرمود که ز و تولد شد در کتب شیعیه این روایت را از حضرت امام زین العابدین آورده اند که فرمود احسن نسی زبده بنت عمران الساعده عمر بن عمارة بنت عباد الساعده آنها قالت كنت ذات يوم في نساء من العرب اذا قبل ابو طالب ليبياً فقلت له انك قال ان فاطمة بنت اسدي شدة من الطين و انهما لا تضعن ثم انهما اخذت زبيدة و جاء بها الى الكعبة فدخل بها و قال اجلسي على اسم الله فجلست و طلقت طلقاً

البته این و از آنکه فریبنا و مساجد و نصب منابر و ترویج شریعت باطل و غیوه از دست نشان
 سرخا بر یافت بخلاف حضرت اند که اکثر ایشان تمام عمر در غم و غزلت و خلوت
 گذرانیدند **کلیه شتا و ونهم** اند که گویند اصل سنت منکره پست است
 اولیای من شوند و بصورت روست باری تعالی قایل اند حال آنکه دهت او تعالی بدی
 الاستحاله است زیرا که دیدن را چند شرط است که بدون آن شرط و محال است
 و با آن شروط و جب اول آنکه مرئیه مقابل راسی باشد یا در حکم مقابل جنب پنجم
 در پنجم دوم آنکه نیز یک نباشد سیوم آنکه بسیار و در هم نباشد چهارم
 آنکه حجاب به و جالی در میان نباشد پنجم آنکه در جابه باشد که شناع با و بره
 نه در تاریکی و ظلمت ششم آنکه در غایت لطافت هم نباشد هفتم آنکه گشاد
 داشت باشد و لید احوار نتوان دید و فهم آنکه بنیای بیننده سالم باشد از
 نور و شب کوری و دیگر امراض بصیرت ششم آنکه بیننده مقصد دریافت کند
 و ظاهر است که مجموع این شروط در حق باره تعالی بالا جماع مفقود اند **جواب**
 از طرف است که این امور سه الواقع شرط ویت اند لیکن در عادت
 بان معنی که دیدن چیزی به بدون این شروط عاوس و دست مرتب اما
 بطریق خرق عادت بدون این شروط هم چیزها را توان دید و که آدم و لیل فاشیه
 است بر آنکه این شروط عقاید اند و بدون آنها دیدن را غفل تجویز نمیکند پس معلوم
 شد که بر پیشبیه عادات یا اولیات مشقه شده اند و تفوق نمیکند و این
 هر که جاهلان است نه عالمان و محققان اکثری از اهل هندوستان را ویدیم
 که باریان برت را انکار کنند که خلاف عادت است و استحالات بیان نمایند
 و گویند که چیز پنجم مثل سنگ که زیاده بر ساحت کوهستانی باشد
 پیش از میان آسمان زمین معلق است و ده مانده و نیزه ریزه از آن فرود آید

فصل اول
 مولانا میرزا
 خان اکبر
 بسطی
 عن بعض
 اهل الحق
 انما شک
 فی بدیهه
 الوجودات
 کالاستاد
 الاولاد
 لم یکن یحار
 الی الان
 انما رآه
 غیر حادیه
 فی بعض
 الاشیاء
 انما شک
 انما شک
 انما شک
 انما شک

دید و ذراعت پنج را در ربع انکار کنند خالانکه در ولایت سردسیر راجع و متعلق
 است و آنکه در خط استوا است فصلی باشد نیز نزد ایشان از جماعات
 است و همچنین حدوث میوه ها و خلاف موسم معاد ملک خود نزد اکثر جاهلان
 هر ملک از همین قبیل است و اگر فرض کنم شخصی از چنین عادت باشد که قبل از طلوع
 آفتاب بخواب رود و بعد از غروب آن بیدار شود دیگر ندانند که این بسیار تجویز
 نخواهد کرد مگر آنقدر که زیر شعل و چراغ و شمع یا در نور قمر ادرک کرده است زیرا که
 از حقیقت روز و لیلیت شعاع آفتاب نشانیت و ندانست است که شعاع آفتاب
 را باین شمع معلوم او هیچ نسبت نیست بشعاع آفتاب چیزیست که از یک گروه
 توان دید بشعاع مشعل و چراغ همان چیزی را از یک تیر انداز نتوان دید و دیگر و قاف
 مرئیات و سام ابدان که در شعاع آفتاب دیده می شوند در اشعه دیگر دیدن
 آن مستعنت و چون اختلاف روز و شب دنیا و اقالیم و بلاد آن یک نشان با نجه
 رسیده باشد اختلاف و نشان را که عالمی دیگرست و زمانه و دیگر و مکانی دیگر
 چه قسم از نظر باید انداخت روزی که شعاع اشرف الارض بخور بسیار
 عالم آخرت را که بالذات نورانی و صدق بوم تبلی السرا و بولول الفصل
 است منور ساز و روزی که این عالم و جنب از روز شبستانی معلوم شود و حیات
 این عالم در برابر حیات انعام حکم خواب بسیار می پدید آید و ملائکه و ارواح و غیر
 ما دیدن اینها مثل اخلاق کائنات و اعمال مخفیة مرئیه و مبصر شوند و روح حیوانی
 بسبب تبدل نشاء و بیاطل می پدید آید که جمیع حواس او از آنچه بود و ندانند و از آن
 توتیر و حساس ترند و قوله تعالی و ان الله را الاخره یعنی انحو ان لوکانوا یعلمون و
 قوله تعالی سمعهم و البصر یوم ما تونسا و قوله تعالی فکفنا عنک عطاءک
 و حبسک الیوم حدید و اول دلیل بر آنکه این امور شروط عقلیه ویت نیستند آن است

بنظر من ایند که گویایش رو نباده اند و من آن محل را برای تجربه در چشم شخصی از
اهل بابل کشیدم آن شخص نقل کرد که مراجع ستاره ها از ثوابت و سیارات
در مکانات خود معلوم میشوند و نور چشم من در جسام کثیف نفوذ میکنند و ما را از آنها
راست بینیم پس من قسطنطین و قاطا بطریق امتحان در خانه داخل شدم و آن
شخص بابل را بیرون خانه گذاشتم و اندرون خانه روشن کنای شروع کردم
و آن شخص از بیرون خانه آن کتاب را بر ما میخواند لفظاً بلفظ و نشان میداد که
سطر اولش اینست و سطر دوش این و نیز ما کاغذ میگریختیم چیزی مینوشتیم و او بیرون
خانه نیز کاغذی گرفته نقل نوشت تا میگذرد باز به دو و تقابله میکردیم مطابق میشد و
آن شخص را بارسی قسطنطنیه احوال را در خود که در بعلبک بود سوال کرد او نظری
افکند و گفت که مرض است و او را این وقت پسر بوی وجود داده که طالعش در
سیوم از نور است بعد از آن شخص تحقیق معینان را بد با بجمه بر که اختلاف احکام
دنیا و آخرت را میداند و عموم قدرت الهی را اعتقاد میکنند هیچ امر از امور
که در بهشت و دوزخ وعده کرده اند او را بنید نمی ناید و این قدر خود جمع علیه جمیع
اهل اسلام بلکه هر ملت است که در آخرت نموسن و کافر را فرشتگان خود
و ولدان مرده خوانند شدند و آخر ملک و چشم خود را بهشتی خیال خواهند دید
که اولش را می بیند با وصف بعد مسافتی که ما بین واقع خواهد بود و نیز سابق از
روایت ابن بابویه قمی در کتاب المعراج گذشته که حضرت امیر در زمین میدید
آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آسمان میدید و نیز ابن بابویه در کتاب روضه
الطریق متعدد و اسانید معتبره و ابوجعفر طوسی در امالی روایت کرده اند که هر
موسس قنبر خناب پیغمبر امیر و سبطین را سه بنید و نیز قنبر را و ندی روایت
کرده که چون حضرت خدیجه را دست حمل تمام شد وقت آنکه حضرت فاطمه زهرا یک

از اهل بابل
مکان بابل
محل ابرو عبادت
مجلس پیغمبر
مجلس آسمان
مجلس در بابل
و نماز پیغمبر
لان کتاب پیغمبر
مجلس آسمان

والله اعلم بالصواب
فإن البزخ قلت وما البزخ قال من القبر حين يوثق إلى يوم القيامة
لكن لو دوكم انكم كونيديسينت دشمنان اهلبيت را دوست دارند و سرك دوست
دشمن باشند دشمنك زيرك احكام گفته اند كه دشمنك قسم میباشد دشمن خود و دشمن
دوست خود و دوست دشمن خود و دوست قسم قسم میباشد دوست خود و دوست
دوست خود و دشمن دشمن خود پس اهلبيت نیز دشمن اهلبيت باشند و این
بنا بر قاعده ایت كه نزد اهل عقل و اصل شرع مقر است كه المحب للمحب
المحبه محبوبه و مبغض للمبغضه و مبغضه للمبغضه و مبغضه للمبغضه
المحبه محبوبه پس از اینجا معلوم شد كه دوست عام است از دوست دارند و
دوست داشته شده و دشمن نیز عام است از دشمن دارند و دشمن شده محبوب
این طعن اول بطریق جدل است كه اهل سنت دشمن خوارج و نواصب اند و
خوارج و نواصب دشمن اهلبيت پس اهلبيت دشمن دشمن اهلبيت اند و دشمن
دشمن دوست است پس اهلبيت دوست اهلبيت باشند و نیز شیعه دشمن خوارج و نواصب
دوست پیغمبر اند پس شیعه دشمن دشمن پیغمبر را و دشمن دوست دشمن است پس شیعه
دشمن پیغمبر باشند و بر همین قیاس بخوان بسیار توان گفت دوم انكه دوستی و دشمنی
بالاصالت و بالذات باشد در مقابله ان دوستی و دشمنی بالواسطه و بالعرض
نیست چنانچه در جمیع علایقها و تشبیهها انچه بالذات است معبر می باشد و انچه بالعرض
است در جنب ان اعتبار ندارد مثلاً شخصی را در حقیقی شخصی است و غیره
دشمن او پس این را در حقیقی را دشمن ان شخص نتوان گفت و همچنین اگر نوكر شخصی
برادر نوكر دشمن او باشد او را نوكر دشمن او نتوان گفت و علی بن العباس بر
اهلبيت چون بالذات دوست اهلبيت اند عن بار مرد دوسته ایشان است
و دشمنی كه بسبب دوسته دشمنان ایشان لازم می آید بالواسطه و بالعرض

است در جنبان اعتبار سے ندارد و حاصل است کہ اوصاف ثابتہ بالعرض
و قتی اعتبار می توان کرد کہ بالذات متحقق نبود و چون وصف بالذات
متحقق باشد بالعرض را اعتبار کردن غیر معقول است کہ ما بالذات تو
و او لے من با بالعرض سیوم انکہ و ہو التحقيق دوستی و دشمنی و وای
من حیث ہی ہی غیر معقول است پس منشا دوستی و دشمنی نئے باشد کہ صفت
و حیثیات پس اگر شخص را بوصفی و حیثیہ دوست داشت لازم نمی آید کہ
بجميع حیثیات و اوصاف او را دوست دارد و انتقال دوستی و دشمنی با واسطه
وقتی شود کہ بہمان حیثیت او را دوست و دشمن دارد پس اہل سنت
کہ دشمنان اہل بیت را دوست دارند بحیثیت دشمنی اہل بیت و دوست
ندارند تا مخدومری لازم آید چہ آرم انکہ و آن نیز تحقیق است کہ اہل سنت چہ اعتقاد
را دوست میدارند کہ انہا را دشمن اہل بیت نمیدانند بلکہ دوست و موافق اعتقاد
می کنند و در روایات ایشان تبوات ثابت شدہ کہ انجماع ہمیشہ مسلح
و شاخوان اہل بیت و ناصر و مددین شریعت ایشان بودہ اند و در صلوات
خمس و خطبہا و دیگر ادعیه بر ایشان در و میفرستادند آری شیخ زعم خود
انہا را دشمن و مخالف قرار دادہ اند و از اعتقاد شیخ دشمنی ایشان فی
المواقع لازم نئے آید و اہل سنت چہ قسم دشمنان اہل بیت را دوست دارند
حال انکہ در کتاب ہای ایشان روایات صریحہ یا نیمضمون موجود اند کہ من با و
ہو مبغض لال محمد و فل النار و ان صلی و صام و آبن روایت را طبرانی
و حاکم آورده اند و نیز در طبرانی است کہ من بغضنا اہل البیت فهو منافق
و نیز در طبرانی است کہ لا یبغضنا اہل البیت احد و لا یحدا احد الا یندبوم
القیامۃ عن الحق بساط من ناز و حکیم نزد سے در نوادر الاصول سے

کہ بعضی دارد
بتمام باطنیہ
پس اوصاف
است

۱۲
بعض با اہل بیت
ندارد کی
دوست
ندارد کی
مکرر اندہ
نمود مکرر اندہ
نمود در حد
قاست
از حق با نیت
با کمالش ۱۲

نسخہ من از در و یونانی ۱۲ سن ۱۲۰۰

میتواند به این روش
برای هر کدام از اینها
در هر یک از اینها
در هر یک از اینها

اخبار الرسول از محمد اہل سنن و روایت دارد کہ فرمود معرفت ال محمد بر آراء
 من انما روحت آل محمد جواز علی الصراط و اللایۃ لال محمد امان من العذاب
 و فاضل کا شے کہ از فضلا و نامدار شیعہ امامیہ بہت نیز اہل سنت را در حدیث
 صحابہ کبار معذ و روایت و حکم نجات اہل سنت نمود بلکہ ایشان را بر محبت صحابہ
 کبار متوجہ ثواب از جناب الہی ساختہ و بدلائل و روایات حضرات ائمہ اہل
 مطالب با ثبات رسانیدہ در انجام صل کلام اورا نقل کرتا ہوں کہ یہ بالکلیہ
 شہادت فضلا و عمدہ شیعہ زایل کرو و کہتہ بہت المجتہد و المبتغیہ و
 کاناسہ یو ہر صاحبہا وان کان المجہوب من اہل النار و المبتغیہ من اہل الجنۃ لا
 الخیر فی الاول و الشر فی الثانی و ان اخطا فی اعتقادہ بدل علی
 و لک ما رواہ فی الکافی باسنادہ عن ابی جعفر علیہ السلام قال لو ان رجلا
 احب رجلا لانا بہ اللہ علی ہذا یاہ وان کان المجہوب فی علم اللہ
 من اہل النار و لو ان رجلا ابغض رجلا لانا بہ اللہ علی بغضہ یاہ وان کان
 ابغوض فی علم اللہ من اہل الجنۃ و لا تخف ان ہذا محبت و بغض و محبت
 الی محبتہ المقام و تحقیقہ دون الشخص الخیر فی کذا المبتغیہ خصوصاً فی المہم المجتہد
 و المبتغیہ محبوبہ و بغوضہ و انما سمع بغضاتہ و اختلافہ و منہا ہنا تحکم نجات
 کثیر من الخافضین المستضعفین بہما الواقعین فی عصر خفاء الامام حق الامین
 لا یثابروا اللہ علیہم و ان لم يعرفوا قدر ہم و اما متہم کماید علیہا رواہ فی
 الکافی باسنادہ الصحیح عن زرارۃ عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قلت لعلک ال
 راایت من صلی و صدام و عقیب المحارم و حسن و زعمہ ممن لا ینصیب ولا یرف فقال
 ان اللہ یدخل اولئک الجنۃ برمتہ و فی احتجاج الطبرسی عن الحسن بن
 علیہ السلام انہ قال فی کلام لہ من اخذ بما علیہ اہل القیلتہ الذی لیس فی

[illegible]

علاء کہ گفت از حق کلام خود پس کسی که محل کبریا نباشد و در دست خدا ازل فدا شد و در کعبه

اور امعد و روار مذجاسے ان است بخلاف عداوت و اما اصلاح اس کلام میں
 انشاء اللہ تعالیٰ در باب دوازدهم کہ فر تو لا و تیرا است باشیاع تمام مذکور خوانید
 شد و در اینجا بعد رسے کہ انتظار سامع را تسکین بخشید الکفایر و دلیغور باشد
 اصلش اینست کہ در میان محبوبان و مبغوضان فرق باید نمود و استحقاق محبت
 و مبغوضیت را دو قسم باید فهمید یکی آنکہ از صاحب شریعت بقطع و تو اتر ثابت
 شدہ باشد مثل فرصیت نماز و روزه و رین قسم اعتقاد خلاف واقع را کہ محبوب
 شرع را مبغوض و بالعکس سازد معفو نباید و انست و تاویل باطل و شبهہ شد
 اور امسوع نباید داشت و الا یہ کہ انہا را بجهت زلاستے کہ از ایشان صادر شدہ
 اللہ مبغوض دارد و یا الیس و فراعنہ و ائمۃ الکفر را بجهت آنکہ سبہ های
 خدا و مخلوقات اوین و در نظام صفات و محبوب سازد معذور بلکہ باجور باشد معاف
 اللہ من ذلک دوم آنکہ از صاحب شریعت این نوع نبوت رسیدہ باشد و
 برین قسم کلام حضرت ابو جعفر را محمول باید نمود و اطلاستے کہ در کلام ارشاد
 التیام ایشان مست بنا بر انست کہ محبت و بعض چون اللہ باشد البتہ با اعتقاد
 خلاف ضروریات دین مقارن نخواہد بود و اگر تاویل کردہ شود از کلام ایشان تقدیر
 اطلاق ہم ظاہر میگردد و جائیکہ فرمودہ اند و انکان فنعلم اللہ خلاف اعتقاد
 زیرا کہ حوالہ بر علم کنون الیہ ما نجا راست می آید کہ از صاحب شریعت بالعطف
 ثابت نہ شدہ باشد مثال قسم اول از محبوبین الملبیت نبوے اند قولہ تعالیٰ قل لا
 اسالکم علیہ اجر الا المودۃ فی القربی و قولہ تعالیٰ انما ید اللہ لیدیب غلظہ
 اہل البیت الخ و صحابہ کرام کہ بیعت الرضوان نمودند و ہجرت و نصرت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم سجا آوردند و بعد از رحلت پیغمبر قبائل مرتدین قیام در زیدند قولہ تعالیٰ
 یحییہم و یحبونہ و قولہ تعالیٰ یحبون من حاجر الیہم و قولہ رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ

وقوله تعالى لا تجعل سعة قلوبنا غلا للذين آمنوا واذا مضى ضيق البليس
 وجميع كفره معاندين قوله تعالى ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا
 وقوله تعالى لا اتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين في سعة قلوبهم
 بليس من البليس وقوله تعالى لا تجعلوا يومنون بالله واليوم الآخر يذوقوا
 من حاد الله ورسوله پس لواصب در عداوت اهل بيت وروافض در عداوت
 صحابه خصوصاً مهاجرين اولين و انصار سابقين و اهل بيت رضوان و قاتلين
 مرتدان البته معذرت نهاشند از عداوت باي هم و هم را اگر فرقه از حد و مقصد
 شان بکتر دانسته يا بعضی از ما صحت پرايشترا از راه چهل و نادر
 يا از شبه و تاويل کار نمايند باوصفا صلحت البته معذرت خواهند بود
 مثل شيعه فاضله باکسانی که منکر امامت حسانه گذشته اند از جهان و شان
 ايشان مانند محمد بن الحنفیه و زید بن علي بن الحسن در کلام حضرت امام حسن
 عجلین قسم مردم را معذرت فرموده اند مثال شمس ثانی از محبوبین جاهل صلی
 مؤمنین علی الخصوص عامه صحابه و عرب و راسخ از مبغضین فساد و عصا
 و ظالمین و کاذبین و غیر ذلک که محبت و بغض اینها از شریعت باوصاف
 عامه معلوم شده است و در ضمن مفهومات کلیه به ثبوت رسیده قوله تعالى
 ان الله يحب المحسنين وقوله تعالى والله يحب الصابرين وقوله تعالى
 ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيل صفا کما هم بنیان مخصوص وقوله
 تعالى والله يحب المتطهرين وقوله تعالى ان الله يحب التوابين و يحب المستطهرين
 وقوله تعالى ان الله لا يحب الخائنين وقوله عليه السلام اجعلوا العرب ثلاثه اتی
 عربی و القران عربی و لسان اهل الجنة عربی و قوله عليه السلام من امان
 قریشا امان الله و من عادى قریشا اعد الله و قوله تعالى والله لا يحب الظالمين وقوله

فقال ذلك ابو بكر بن الصديق انه لا كان يوم بدر وصنفا رسول الله صلى الله عليه وسلم العرش فقلنا من يقوم عنده لا يدنو اليه احد من المشركين فقام عليه الا ابو بكر وانه كان شاهرا سيف على راسه فلما دنا اليه احد اهل بيته ابو بكر باب سيف مقيم بعد از انكه از شخصى معاملات شجاعان و دليران و اصلاح مقدرات خلافت و امامت مثل آفتاب روشن و ظاهر شده باشه باز احوال حين و معنى و انكه انبر قابل رياست بود و پر بوج و معنى است مانند انكه شخصى در عين آفتاب نشيند و شعلع او چيز ناپه بند باز احوال انكه جرم آفتاب ظمانى است و اين شعلع و نورى كه مى بنيم اهر مست افغانى متعارف طلوع آفتاب واقع شده آفتاب را در و دخلى نسبت پيدا كند و هر كه از سيرة غرات و فتوحات عراق و شام اطلاع دارد به يقين ميسد اند كه در كمال غم و ثبات قاب و در وقت انقلاب عظيم بجا نشدن و بر غم خود ثابت ماندن مثل ابو بكر و بركه بود و پانجه قاسم فاضل و در سايل خود و در مدح بادشاه وقت خود كه تمام ملك شام را در حصه طيل از دست فزليان خلاص كرده بود و در ادرسته و قلعهها شكسته اين عبارت نوشته است له الغزاة الصديقة و الفتوح العصرية و الجيوش العثمانية و الهجاة المجد رية آرسى از حضرت اميرزاده و پهل شجاعت قوت باز و دشمن زنى و نيزه بازى و پهلوانان از ابرزمن انداختن و بدست خود قتل و جرح نمودن و در غول ها و دشمنان در آمدن آنقدر منقول است كه از چيكنس منقول نيست و چون انيما نے متعلق بهنير سلاح و سوار كارى و نيزه بازى و مهارت صروب و تجربه معارك و مبادين است با اصل شجاعت كه صفت فليمه است تعلقه تدار و در رياست كبريه ضرورت نيست زير كه حضرت امام سجاد من عبده من الائمة كاسه باين جزيا آشنا شده اند

[illegible]

روایت عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا جبر ولا تفویض ولكن امر
 امرین کید نو و **چهارم** آنکه گویند اطمینت در کتب صحیح خود
 روایت کرده اند که کانت عایشه نعل بالبنات فی بیت النبی صلی الله علیه و سلم
 و نسبت این امر بخانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بزوجه او که صورت محرمه می
 ساخت و در آن خانه که عبادت گاه این قسم میباید و مبطوح و ملائکه
 و روح الامین بود و در هر وقت میگذاشت بغایت قبیح است حال آنکه خود اطمینت روایت
 کرده اند که در خانه که صورت با تمثال است نماز جایز نیست و فرشته در آنجا نمی
 در آید و نیز روایت کرده اند که آنحضرت چون در خانه کعبه در آمد صورت حضرت ابراهیم
 و حضرت اسمعیل را دید امر باخراج آنها فرمود و **جواب** ازین طعن
 آنست که این تشبیح و سفته متوجه میشود که اصل سنت لفظ تصویر یا تمثال یا
 صورت روایت کرده باشند لفظ بنات را جبراً بر صورت عمل باید کرد و بر آنچه
 درین وقت معروف و مروج است قیاس باید نمود و بناست که در آنوقت هیچ
 بودند یعنی قدر بودند که قطعه از جامه را اول مثل دائره مقوره میکردند و در وسط آن
 پارچه دیگر مثل سبده مفلوف کرده سه پنا و ند و اطراف آن دائره را چپ
 و راست کشیده زیرین سبده برشته مضبوط میکردند که آن سبده بر مثال سر ایشان
 میشد و پائین او بر مثال جبالتیانی است آنکه صورت دست و پا و دیگر اعضا را
 ظاهر نشود و پس بعد بر وسه خاری و کرتی می پوشانیدند و این قسم مصنوعات
 را بنابر سبده بنات نام میکردند و آنچه درین زمانه خصوصاً درین ملک رایج است که قمار
 تصویر را درین امر مراعات میکنند و استاد کارها می نمایند هرگز در آن زمان نبود
 در آن ملک حالاً هم نیست چنانچه در جمیع ارقاعات مانند ماکول و مشروب و ملبوس
 و مسکن و زیورات و فرش و فرش ناده که از زمان و تکلف اینوقت تفاوت

مقور
 ادویه
 القور
 بون
 جالب
 ان
 بن
 و نظر

[illegible]

رسول الله صلی الله علیه وسلم یسری بر دایه وانا انظر اسے ایچہ بیکون
 بالدرق والحراب یوم العید پس درین روایت دیدن لعب و تقریر حبشہ بران
 در عین سجد و نظر زوچہ بغیر محارم بر رسول صلی الله علیه وسلم کتابت می
 شود و همه این امور خلاف مشروع و منافی غیرت اند حالانکہ خود اہل سنت
 روایت کنند کہ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تعجبون من غیرہ بعدہ وانا غیہ
 منه و الله اخیر منی حالادانی ناس بانحال را سخی نمی شوند کہ زوچہ
 ایشان لظربا جانب نمایند یا تماشای او و لعب مردان بنشیند چہ جائزہ غیر جواب
 ازین طعن آنست کہ این ہمہ بالاسرے و بلند آہنگی بنا بر حمل ملازمانست
 بتاریخ و حال ابتدا اسے اسلام زیرا کہ این قصہ قبل از نزول ایہ حجابست و جمع
 نسا و مومنات چہ از ولج و چہ نبات آنجناب در انوقت بیرون میے برآمدند
 خدمت مردان نمود بحضور اجانب می نمودند چنانچہ در روایات متفق علیہا بین
 الشیعہ و اہل سنتی موجود است کہ حضرت فاطمہ زہرا زخم آنحضرت را کہ در جنگ کربلا
 بود می شست و دو امیکر دو ہسل بن سعد و دیگر صحابیان و دیدند و نقل کردند پس
 چیزے کہ قبل التعمیم آن از رسول یا زوچہ رسول روایت کنند ہر ابا عت طعن شود انکہ چون
 شراب و مست شدن و عہدہ نمودن بطریق صحیح از حضرت حمزہ و ابوطلمحہ انصار
 و دیگر اصحاب رسول عند الفریقین مروی و ثابت است و آنحضرت صلی الله
 علیہ وسلم ہم دیدند و سکوت فرمودند تقریر منکر وقتے لازم می آید کہ انچیز داخل
 منکرات کرد و دیگر انکہ عایشہ در انوقت حبشیہ غیر مکلف بود و حبشیہ غیر مکلف اگر
 تماشای مردان در حالت لہو و لعب بنشیند خاصہ چون مستور ہم باشد و مردان
 موسمی او نہ بنشیند چہ منکر پس می آید و دیگر انکہ لہو و لعب حبشیہ سپر و نیزہ یا
 بود کہ بر اسے نماز مست حرب کفار و بطریق اعدا و آلات الجہاد مشغول این

میکردند پس بصورتی که باز می نمود و معنی سر اسرار حرکت در رنگ و وانی که
اسپهان و تیر انداز می و بلا شبهه آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین قسم
لعب حاضر شده اند بلکه در بعضی اوقات شریک هم شده و فرموده که ملائکه
نیز درین قسم بازیها حاضر میشوند و آنچه منقول است که عمر بن الخطاب حبشیان
را ازین لعب نهی کرد پس بیا بران بود که این حرکات سبک را با المواجهه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم اگر چه در لعب شروع باشند نوعی از سواد
فیمید و سکوت انتخاب را محل بر وسعت اخلاق آن یگانه آفاق نمود چون خطاب
و عظم یا عمر و امنا یا سینه ارفده بکوشش رسید دست ازان انگار باز کشید
و خود هم دران تماشا شریک گردید و دانست که چون مرغی مبارک رسول است
بهتر از تکیه و قار اهل فضول است ع هر عیب که سلطان پسند و نهی است
و عجب است ازین کرده انصاف که این قدر را که قبل از تحرم واقع شده
بود محل بر پیغمبر و نظیر منکر می نمایند حال آنکه خود از الله اطهار که جلایا را
رسول صلعم اند و در حکم رسول اند و نزد خود ایشان معصوم و منقصر الطاعه
چیز ناریت کنند که زبان بجان صاوق از فضل و حکایت آن
لرزد و از شنیدن آن هر سالکان با ایمان را موسی بر بدن می خیزد از آنجمله
است آنچه در کتب معتبره ایشان بر روایات صحیح آمده که حضرت ابو عبد الله علیه
السلام یاران و شیعه خود را فرمود آن خدمه جواریان و فرز و جن لکم حلال و
بر حین روایت فاسده بنا کرده علای ایشان و زبان غیبت امام که جهاد
فاسدی شود و خمس جدا نمی شود و مبصار آن رسد و باقیه غنیمت
مخاطب شده همه را مشکوک میکند بخل چو ارے برای شیعه فتوی
داده اند حال آنکه غیرت و باید کرد و درین لفظ شیخ تا مل باید نمود که اند



五

غیر

م

—

١٢

2.

•

10

10

4

•

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

10

14

غیرت چه قدر در او افتاده و مقداد صاحب کثر العرفان منتهی احکام القرآن که
 از اجل مفسران این فرقه است در تفسیر این بولادینا که گفتیم فاعلمین که
 و تفسیر نمود که اراد الاتیان من غیر الطريق المعهود بین الناس و این امر شایع را به
 پیغمبر از پیغمبران که حضرت لوط است علیه الصلوٰۃ والسلام سمعت که
 و از اول و او باش ازین امور عار و استنکاف تمام دارند چه چای شرف
 علی الخصوص پیغمبران و پیغمبر را و عارا و اگر کسی را بخاطر رسد که اگر چه نسا بر حال
 بجانب حرام نبود اما استنکاف و محوق عار از ان جلی اصحاب طبایع سلیمه
 پس قبل از ورود و شرع نیز بایستی که پیغمبر از ان سینه میفرمود و بخود نیز میگرد
 گویم غیر تسلیم است که قبح این امر در افغان سلیمه قبل از شمس غروب
 باشد بدلیل آنکه در مجمع البشایان طبرست و دیگر تفاسیر شیعه در تحت ایت
 و امر آنکه فائمه فضیلت فبشرنا باسحاق موجود است که حضرت ساره زوج
 حضرت ابراهیم علیه الصلوٰۃ و التسلیم و گفته که ملائکه بصورت مردان خوش شکل با
 لباسها فاخر و کسوت اعیان نزد حضرت ابراهیم آمدند و سوز ملائکه بودند ان
 واضح نشده بود خود آمده براس حضرت انها ایستاد و کشتیدن کلمات انبیا
 خجک و تبسم فرمود و چشمنون نزد رجال جانب و ضحک و تبسم او بر کلام انها
 حالا چه قدر و در از غیرت است پس معلوم شد که محوق عار ازین امر بعد از رسوخ فح
 این امر است و در افغان و این تبسم قبل از ورود و شرع نبود پس
 محوق عار هم چرا باشد و چه کسی تواند گفت کسی در رسم بود و نصاری و
 چو بس و منو و عربان جاهلیت و کسان و ساسانیان و مصل
 و خن و ترکستان و حبشیان و ترکیان و بربریان و دیگر طوائف آدمیان
 و سائیم خست و بلدان متغاریه که ستر زبان از رجال و نظر کردن انها بسوی

حسن علیان
 بن تمام الموده فخره
 الرجل فیضک ختم
 ابوالخلیف الیم
 علیه السلام بفضله
 ایضا امامت و اولاد
 و امر از فائمه
 البشایان ساره فیت
 فی حیث عن ابن عباس
 و یابو و فاء و قبل
 فی جاف و فاء و قبل
 علیه السلام و قبل فی
 نه عن یحییٰ بن المن
 اخذت نصح و قبول
 کما قال فالت و یابو
 و یابو ای محبت و یابو
 فخرت یحییٰ بن خن
 و یحییٰ بن خن
 و یحییٰ بن خن

وچشم او را کور کردن روایت کرده اند حال آنکه درین قصه محذورات بسیار دارد
از آید اول آنکه حضرت موسی راضی بقضای حق نشد دوم آنکه حضرت موسی
لقاء الممرا بکرمه و شهادت حال آنکه خود اهل سنت روایت کرده اند که منکره القابله
کرمه القاءه سیوم آنکه ملک الموت بانیمرتبه ذلیل و عاجز و زبون شد که طبایع
ایشان خور و چشم او کور شد و دوست او نه بر مد که روح ایشان را قسب
میکرد و ناچار بی نیل مطلب بازگشت و شکایت این امر پیش خالق الموت ارجحیت
برد و عمده این امور خلاف اصول شریعت اند جواب ازین طعن آنکه ملک الموت
را در قبض ارواح بنی آدم و در طریقه است اول طریقه که با عوام خلق مسلوک دارد
که بی تخریب و پریشانی قبض روح میکند و منکره گوید که من ملک الموت ام اگر مرا
افزون اینکار باشد بکنم دیگر طریقه که با پیغمبران بعمل می آرد که خود را ملک الموت و
نماید و مختار میکند و رفتن و ماندن و ندانسته از جبهی الی ربک مبرساند و چون
انبیا بحال اشتیاق لقاء المموت را بر حیات ترجیح میدهند افزون قبض روح از
ایشان میخواهد و بعد از حصول اذن کار خود میکنند پس در اول و هله ملک الموت
نزد حضرت موسی بر طریقه اول آمدند نه شد که او ملک الموت است و بر
قبض روح من آمده است بلکه چون او را در صورت بشهره دیدگان بر دو که
مبادا دشمنی باشد و اراده قتل من دارد و چنانچه حضرت داود و نیر ملائکه را که
در صورت تنجاصین از بالا اے دیوار محراب ایشان بر آمده داخل شدند
و دشمنان پیدا شده بود و خوف و فرغ نموده و قصه اش در قرآن مجید مذکور
است و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز نبیل را بصورت اعوان
سایل نشناختند اوجو و که آنجناب را با جبرئیل بختلاط از یاد از صفت بود و حضرت
موسى را با ملک الموت عشره عشر آنند و وقوع دشمنی واجب است بر هر کس که

ما لبسته شک نخواهد بود پس و ال او مجرد براسه تنی بود از علم یقین بعین یقین
و اگر کلام را بر ظاهرش حمل نمایم نیز راست می آید زیرا که شک مقابل یقین است
و چون یقین است مرتبه است علم یقین و عین یقین و حق یقین شک را نیز مرتب
ثالثه می باید تا از اهرم مرتبه از یقین مرتبه از شک واقع شود پس مراد از شک
اینجا عدم حصول عین یقین با وجود حصول علم یقین است و عدم حصول عین یقین
نقصانی ندارد و وجه ضرورت است که اینها همه امور صلبیه را بچشم مشاهده
کنند و بچشم انشایی و سنی بوجوب ان قائل نیست این مطلب صحیح را اصلاً
از جاده حق تجاوز ندارد و محل طعن کردن اینده اند و آنچه خود این گروه در حق نبی
و رسول روایت میکنند فراموش نموده اند چنانچه نبی از ان
در باب نبوات انشاء الله تعالی مذکور شود و کیفیت اعتقاد این فرقه در
حق نبی واضح گردد و کیید نو و دوشتم آنکه گویند نیست
روایت کرده اند که حضرت ابراهیم دروغ گفته است حال آنکه انبیاء
از دروغ بالاتفاق واجب است و الا ارتطاع امان از تبلیغ انبیا لازم آید
و نقص عرض بعثت متحقق گردد و جواب این طعن آنکه کذب درین روایت
بمعنی تعریض است که نجیب ظاهر دروغ می نماید و در حقیقت صدق است چنانچه
در مطالبات پیغمبر زمان نیز منقول است که فرمود العجا بجزیر لا یدخل الجنة و فی
حاکم علی و له نامه و ان فی صی زو جک بیا ضا و مثال فلک از
حضرت امیر نیز این قسم تعریضات بسیار و است و کلمات ثلث حضرت
ابراهیم نیز از همین قبیل بود زیرا که ایشان زوجه خود را بجهت خوف جباری
خواهر خود گفتند و مراد اخوة اسلامی داشتند و انی مقیم گفتند و مراد
پیغمبر گوی و کدورت روحانی که بالاتر از مرض جسمانی است اراده

[illegible]

اراده فرمودند و فعله کبیر هم براس الزام کفار بطریق فرض ذکر کرده اند پس
 اطلاق کذب برین امور محض بابت کلمه و مشابهت است و اینقت در ستم بنابر
 مصلحت ضرور سے بود چه اگر دفع جبار سے از مال و جان و ناموس
 خود منجر بکذب صریح شود آن نیز در آنوقت حلال میگردد و چه جائی بقیض
 و همچنین الزام دادن کافران و کفار که رفتن از مشاهد عبادت اصنام
 با جمله این روایات صحیح المصالحین محل طعن گرفتن روایات خود را که
 صریح دلالت بر خستای و قیام در حق انبیا و رسل می نمایند فراموش کردند خلی
 دور از حیاست و در باب بنوات معلوم خواهد شد که انبیا بعضی انبیا را منکر
 می گویند و بعضی بحسب و بعضی و عطاء و وصف کنند و بعضی را کتمان
 کبیره که موت بر آن هلاک باشد نسبت نمایند و در عقاید این فرقه موجود است که
 انبیا کفر بر انبیا تقیة واجب است این روایات و عقاید خود را بار وایت این بعضی
 گفته موازنه باید کرد و انصاف باید داد کید نو و و نسیم انکه گویند
 اهل سنت در صحاح خود روایت کرده اند که ان الشیطان یقر من خل عمر بن
 کلام دلالت میکند بر تفضیل عمر بر انبیا و رسل زیرا که انبیا از شیطان محفوظ
 نمانده اند بدلیل نصوص قرآنی که در حق حضرت آدم فرمود و من ینزل الیه الشیطان
 و در حق حضرت موسی قال هذا من عمل الشیطان و در حق حضرت ایوب
 انی منی الشیطان بنصب عذاب و در حق جمیع انبیا و رسولان عموما و اما
 ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اؤتمنی الفی الشیطان فی
 امینة لے غیر ذلک من الایات و الاحادیث و بیون شیطان از عمر
 بلکه از سایه عمر فرار کند و از انبیا و رسل حسابے بر ندارد بلکه در ول ایشان
 تصرف کند و انقادی و سوسه نماید البته عمر افضل باشد از انبیا و رسولان و اهل بیت

انما قاله غیر ما ذکر
 یعنی قول الله تعالى
 و قد ائتمنا علیه
 الکلم مع ان
 الحقیقة بهان ذلیل
 معذب بالانذار
 علی غلیظ انهم
 اجمع اهل الاسلام
 و کافه سلفه ان
 و مع مظلوما قد ظلمه سلطان
 و علی یقینه بفرق اب
 بعضی با اظهار فتنه
 عنده فذلک
 استظان ان یمن
 موصوفه او مانده فتنه
 و اخبر ذلک السلطان
 بوصفه و موصوفه بالانذار
 فانما غایضا
 زیرا که کبیر قد فرموده
 علی غلیظ انهم

طعن را از اکبر مطاعن اهل سنت شمارند و دشمنان ایشان بعد از تقریر این
 کمال بیخ و فغاخ کنند و اهل سنت ازین طعن بچند وجه جواب دادند اول که
 حلیه دندان شکن است آنست که از شیعه می پرسیم آیا شما بطوایرین آیات و تسلط
 شیاطین بر انبیا قایل ندیانه اگر قایل شدید پس مذہب خود را که عصمت انبیا و ائمه
 است کذب شد و اگر قایل نشدید و این آیات و امثال آنها را ناویل کردند عصمت
 انبیا را از شیطان برقرار داشتند هیچ نقصانی بانبیا عاید نه کشت نهایت کار این است
 که عمریم بانبیا و این خاصه شریک شد و بعضی اولیا و بعضی فضایل شریک
 انبیا می توانند شد و هیچ محدودی لازم نمی آید فرق اینست که تسلط شیطان
 بر انبیا متمنع است و مرتبه ایشان را عصمت نامند و بر اولیا ممکن غیر واقع و این مرتبه
 را محفوظیت گویند و نص قرآنی صریح دلالت میکند که بعضی بندگان خدا را تسلط
 شیطان محفوظ اند بی آنکه تخصیص بانبیا کرده باشند قوله تعالی ان عباد
 لیس لکم علیهم سلطان و قوله تعالی الا عباد و منهم المخلصین اگر عمر نیز در
 عباد داخل باشد کدام محدود عقل و شرع لازم می آید و این عبارت که فلا
 از سایه فلانی می گزیر و تمیز است ضرورت نیست که بر معنی تحقیقش حمل نمائیم تا
 استبعاد و بهر سه مدعا آنست که شیطان قدرت بر اغواء و ابدا و متاثر فلان
 تعالی قل ان الموت الذی تفرون منه و قوله تعالی فلا یجدر بربکم
 یقض و دوم آنکه ذرا شیطان از ظل عمر نیز سیدن او را بانبیا و رسل مستلزم
 افضلیت عمر نمی شود زیرا که در ذوالان از کو قوال و پیمان و قطع الطرق
 از فوجدار و چون کیداران آنقدر می ترسند که از باد شاه وقت نمی ترسند
 بحکم آنکه اینها منصوب اند بر اسع مدافعه مفسدان غیر از مدافعه مفسدان
 ایشان را شغل و اتهمای نیست پس مکاید و مکامن آنها را هستی که ایشان

شناسند بادشاه وقت را که شغال بسیار دارد و با مور کثیر این تمام می نماید حال
 نمی شود و چون عمر را منصب حساب بودار باب منکرات و مناسبات حساب
 شیطان اندازد و تقابلیت می ترسد و بدین حساب او را در پستی نیل فخر و
 آرد و بفرمان او جاسوس شده و کوه و زمین بزودن وره او از زلزله بازمانده با کلمه
 رسیدن شیطان از شخصی یا چیزی مستلزم تفضیل این شخص یا آن چیز را بخواهد
 افضلیت او بالقطع ثابت است و غلبه و چنانچه اذان و نماز که با جماع و فرائض
 مرد است و صحیح است که شیطان شنیدن اذان و اذان حدیث کسان میگردد
 و در نماز حاضر میشود و وسوسه میکند و با جماع ثابت است که نماز افضل جمیع عبادت
 مقصوده است و اذان که وسیله است از وسایل نماز و سنت است فرض
 نیست با نماز چنان برابر است تواند کرد در بعضی قیاس حال عمر و نبی را با نبی
 سیوم الکه نبی بوجه کلی مکاید شیطان را بیان میکنند و داخل ادر است
 یفرمایند و عمر درین باب بوجه جزئی نظر میکرد و بنده کارها و خورده شناسا
 بعل می آورد و وسایل و ذرائع اغوا و ضلال را بیکان بیکان تفحص و تفتیش مینمود
 و چون درک احکام کلیات عقل است و درک معانی متفرعه از جزئیات و عموم
 و ویم سلطان القلوب و حاکم وجود انسان است و در اکثر اشخاص و اکثر
 اوقات بر عقل غالب است و ابد و از خوف و ترس عقلی حساب بر نبی دارد
 و بسبب آن خوف و ترس از انفاق حکام و جبار ادا نمودن و نواحه خود در
 مملکت اعضا و جوارح باز نمی آید تا دوسمی که خود از چیزی غایت و ترسان
 نشود و شیطان نیز بی موافقت و مساعدت و هم کار می پیش نمی برد اگر هم
 با او فتنه نشود و الت صنعت او مفقود گردد و مانند خبری بے دف و مانند لاجرم
 خوف شیطان از عمر و امثال او بیشتر باشد از خوف نبی و رسول و این

و این معنی موجب تفضیل عمر و عمر بان نیست بلکه یا شے از عمل و صنعت جزئیة ثلث
است که مقتبس و مأخوذ از انوار انبیاست علیهم السلام چهارم آنکه حضرات
انبیاء مردم را بطاعات و دعوت میفرمایند و از عاصی و رجز مینمایند ترغیب
و ترهیب امور آخره از نعم جنت و شداید دوزخ و ان امور اول از نظر غایب اند که از
عقل ترغیب دوم موعود و اجل اند و کسی که ایمان قوی دارد و ان امور را
آزای العین مبیند و میدانند و بر موعید انبیا و توفیق تمام دارد و کیاست
مادر الوجود دست و عمر و امثال او مردم را ترغیب و ترهیب و نبی و نبی باعث
ربطاعات و مانع از معاصی بوده اند و بضرب دره و سوط مے ترسانند و اکثر
خلق از موجود و عاجل حساب بسیار بر می دارند و خوف و طمع در ان مینمایند
لاجرم حبس و دشیا طین و اتباع او از صولت و هیبت عمری زیاده از انبیا و رسول
میشیرینند و از نام او بر خود می لرزیدند و لند حضرت امیر فرموده است که اسلطان
نزع اکثر مایع القرآن و مثل مشهور مینداری است که یار کے الکی بهوت بها
یعنی جنة که بر اسب زده تصرف مینماید از عظام و حضرات انقدر سنے ترند
که از کفش کار سنجیم آنکه این طعن منقوض است بروایت صحیحہ که در کتب شیعه و
سنن و موجود است از حضرت امیر که ایشانرا از دلب یاران ایشان سوال
کردند و ایشان منقبت و فضیلت هر یک را رشتادند و ند چون نوبت بحال عمار
رسید فرمودند که ذاک الذی اجاره الله عن الشیطان علی سنان شکیم
بس محفوظ بودن عمار نیز از شیطان ثابت شد و تقریر مے که سابق در
طعن مرقوم شد در اینجا جابری ماید کرد و عمار را نیز بر انبیا تفضیل ماید و
زیرا که ماده واحد است عمر نشد عمار شد فرق همین است که عمار بخود از شیطان
محفوظ است و عمر با وجود محفوظ بودن شیطان را می ترساند و

را بود نه انکه روح او داخل شود در خواب یا در مستغرق و او را خبر سے انین
باجرا نباشد و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را مرتب امت خود و مقدر
ثواب و درجات امتیان سے نمودند صور مثالیہ را باب ان درجات را حاضر
می ساختند و نشان میدادند کہ فلا نے از امت تو باین عمل این درجہ یافتہ
است نا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردم را بخواص آن اعمال مطلع فرمایند
و بعضی اوقات از صاحب آن عمل می پرسیدند کہ ترا باین مرتبہ دیدہ ام بہ
وسیلہ کدام عمل رسیدہ تا او را تاکید باشد بر بدو مستان عمل و دیگر
نیز تحریض و ترغیب شود و آن اشخاص را اصلاً خبر نمی شد و خود را در بہشت
دیدند از ہمین قبیل است دیدن بلال پیشش خود کہ بسبب سوال و شکنج
حقیقۃ الحال فضیلت تحتیہ الوضوء واضح گردید و سبب القیاس اصحاب صحابہ
بسیار را در احادیث متعدہ نام برده اند کہ فلا نے برادر بہشت چنین دیدم
و فلا نے راجحان و لیلان عمل با نیر شبہ رسیدہ اند از آنجملہ است بر بعضی از
زن ابوطالب انصار سے و از آنجملہ است حارثہ بن النعمان انصار سے کہ قرات
اور او بہشت شیند و معلوم شد کہ این مرتبہ او را بسبب خدمت و بڑا در حاصل
کشتہ و بطبرانی در تہمید حدیث بلال ذکر فقہ او و اوایثان نیز روایت کردہ
و مادہ ہشکال را قطع نمودہ عن ابی ہاشم ان لبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
و ضلت الجنۃ سمعت حرکتہ اما می فنظرت فاذا بلال و نظرت الی اعلام فاذا
نقر اومتی و اولاد ہم و نظرت فی اسفلہا فاذا ہم الاغیا و در تفسیر این
شبہ کہ لفظ غلام ابو بکر آورده اند چہ بلا تعصب و عناد از ان می تراود انصاف
نمی کنند کہ اگر انتساب با ابو بکر و علاقت او اہل سنت را باعث برآید
فضایل بلال و اعتقاد یکی او می شد مجہدین الی بکر چرا نگردیدند و او را

را بود نہ انکہ
باجرا نباشد
ثواب و درجات
می ساختند
است نا آنحضرت
و بعضی اوقات
وسیلہ کدام
نیز تحریض و
دیدند از ہمین
حقیقۃ الحال
بسیار را در
و فلا نے راجحان
زن ابوطالب
اور او بہشت
کشتہ و بطبرانی
و مادہ ہشکال
و ضلت الجنۃ
نقر اومتی
شبہ کہ لفظ
نمی کنند کہ
فضایل بلال

چرا استایش نیکو و ند که سپهر شخص افریت با و از غلام بالبدایه نمی فهمند که نزد
 ابلت بلال را این مرتبه برکت خدمت پیغمبر قوت ایمان و صدق اخلاص و طوایف
 بر طاعات حاصل شده و ایند این روایت را در تحریض بر تحفه الوضوء وارد کرده اند
 نه در فضائل ابو بکر **کتاب صد و یکم** اگر گویند در کتب ابلت
 مذکور است که آنحضرت صلعم فرمود و ان الله تعالی که نظر عثیمه یوم عرفه الی
 عباد و فباها بالناس عامه و بعد خاصه و این روایت موجب تفضیل عمر پیغمبر
 میشود و تحفه جناب پیغمبر صلعم که او را عامه ناس داخل کرده اند و عمر را خاص قرار داده
 اند و درین طعن جور و جفا و تعصب و عناد از حد گذشته و حمل الکلام علی غیر محله
 بنهایت رسیده اول درین کلام کدام دلیل است بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه
 سلم در عامه بود و زیرا که مراد ناس حاجیان حاضرین اند و قاعده اصولیه است
 که سکن از عموم کلام خود خارج می باشد دوم آنکه فیه عموم و خصوص موافق متعارف
 مردم این زمان که گویند فلا نفع در عامه است و فلا نفع در خاصه
 ازین لفظ اصلا از روی عربیت راست نمی آید لسی این را میفهمد که مطلق ناس
 یا کلام عرب باشد بلکه معنی آنست که حق تعالی در آنروز با فرشتگان
 فضیلت حاجیان ذکر فرمود علی العموم و فضیلت عمر یاران کو و تخصیص بر
 و درین حدیث فضیلت جمیع خضار حجه الوداع است آنرا بر عمر تخصیص فرمود
 بمباهات براساس اظهار شرف او نزد ملا و علی که فضیلت آنجناب در
 ملا علی شریعت یافته بود و معتقد بزرگ ایشان بودند و درین وقت
 ایشان را بحال عمر نیز مطلع کردند که یکی از یاران او این شخص است که این
 دار و پس در حقیقت مباهات بزرگ پیغمبر است که رفیقان او و یاران
 او نیز تبه دارند **کتاب صد و دوم** اگر طعن کنند بر ابلت که ایشان

بارگانی خدا
 بنفست بلال
 که در این
 روز و در
 بندگان خود
 پس فافهم
 تمام مردم
 عموماً و خصوصاً

کرده اند و اجماع اینهاست خلاف درین مسئله فایده اینست که دارند حالادریبان بپوش
در بونوع کلب و کوه آدم مقام سه باید کرد کیدر صد و چهارم
انکه کونید اهل سنت لعن شطرنج را جایز داشته اند و حالانکه لعن اهل بود در شرع
مذموم است و از نصوص فخران مجید بکوشش آن معلوم جواب ازین طبع
انکه خفیه و بالکلیه و متابله قابل مجرمیت لعن شطرنج اند و تا رد آن بر مجرمیت آن روا
کنند و شافعی را و قول است در قول اول مکره است بپند شرط
اول انکه نماز را از وقت مختار خود تا تیر نکرده و در اداسه ان عجلت و
ترک سنن و اواب نماید و دوم انکه قمار در میان نباشد سیوم انکه واجبات
و بکر را بسبب این شغل ترک نکند مثل خدمت ضرور و والدین و تفقد اهل
و عیال و زیارت اقارب و عبادت مرتضی و اتباع بنایز چهارم انکه در عین شغل
نزع و جدال و دروغ و قسم دروغ در میان نیاید پنجم انکه آلات او محصور
بصورت حیوانات نباشند پس اگر یکی هم ازین شرط پنجگانه منقود شود حرام
گردد و باصره کثیره شود کذا فی الاجزاء و قول دیگر موافق جمهور است و فتح
عن الشافعی انه بر حقه ناله نفس علیه ابو حامد الفراء لے و بر تقدیر سیم لعن
بشطرنج چون در شجره زمین و در یافت قابوی خبک و محافظت از مکارید
و ششمان و خلی تمام دارد در حکم لعن مباح مثل تاویب فرس و تیر اندازی
و نیزه باز و داخل شد لعنی که مذموم است است که خالی باشد از فوائد
دینی و از ان قبیل هیچ لعن را اهل سنت تجویز نکند بخلاف امامیه ایشان
در عین حالت نماز که وقت مناجات خالق الارض و السموات و افضل عبادات
است و اس طاعات است بزرگ و خصمین باز و رانجوز کرده اند چنانچه
ابو جعفر طوسی و غیره و در تهنیت و دیگر کتب ذکر کرده اند چنانچه نقل از

و خلاف
فی حکم
است و کذا
الطبع
الادب
لعن شافعی
من جوده
نه حال
و با جماعت
الاصول
کذا العرفان
است
است
است
فقط است
بالطبع
فقط است
و با جماعت
ما شاع
باید فایده داشت
کذا العرفان

و اباطیل خود را در آن روایات مندرج و منتشر ساخته وین و ایمان اکثری
 از عوام را باین جلیله بر باد قنادند و سر کرده این بکاران و دعا باز آن در زمان
 حضرت مجاد و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام هشام بن حکم
 و هشام بن سالم و احوال طاق و مثنوی و زید بن جهم بلا سئ و زرا رهن
 اچین و حکم بن عتبیه و عوه خبی اند که ادعا روایت ازین هر سه امام عالی مقام
 دارند و همچنین شتر تا بعد قرن ازین گروه جماعات کثیره راه این جلیله می رود
 اند و غارت دین و ایمان حشایق می نمودند تا آنکه نوبت حضرت امام
 محمد بن الحسن المهدی رسید و ایشان متوالد شدند و در حالت طفولیت
 و صغر سن در کدشتند بابت تزییر و مکر بعد از غیبت ایشان مفتوح شد
 و اکاذیب بسیار در اصول و فروع و اخبار و مطاعین صحابه و خلفاء و اهل بیت
 المؤمنین و صلح شیعه و ذم اهل سنت و فتنه و فتنه روایت نمودند و حضرت
 الله در هر وقت ازین گروه بر ادات و نیز از بکس اظهار میفرمودند و عقاید
 ایشان را رد میکردند و روایات ایشان را نکذیب و انکار می نمودند و آنها
 ترم و مردم ظاهر میکردند که اینهمه بنا بر بقیه و اخلاست و الامار اخصوصیتی و قریب
 ایشان متحقق است که ویکرا از انبیت و باین وسیله از مردم عوام خصوصاً
 که در بلاد دور دست از مدینه منوره واقع شده بودند مثل اهل عراق اهل
 فارس و قم و کاشان و مانند این شهرها محسوس و دیگر وجوه نذر و نیاز بنام حضرت
 میکردند و رفات جعلی و مهرهای بیابا از جانب حضرات بانهاک
 میدادند و دین خود را بنمن قلیل دنیا می فروختند تا آنکه ندیده هم رسید و صورت
 گرفت و عجب آنست که کلینی و دیگر امامیه در کتب صحیح خود از آنکه اظهار کنند
 این گروه نقل نمیکند و باز روایات همین اشخاص را قبله و کعبه خود ساخته اند

و از جمله ابواب الراجح غای
 است که در کلینی از روایات
 او مندرج است حال آنکه خود
 صاحب کلینی در حق آن
 کار روایت نمود که حضرت
 امام باقر علیه السلام او را سر
 زدن شد و فرمود در این
 من کلام الله و التور
 چه بین و بیا القی
 الا سس الشهور بالکذب
 و وضع الاما و دین له عن
 غیر الصادق روایات و سایر
 و کان شروک الحدیث شیخ
 ابو جعفر علیه السلام و
 ابو جعفر و اکثر از شیخ
 فاضله و اکثر از شیخ
 ساجا هم مثل کلینی
 و غیر مملو به روایات و غیر
 فرق اندیش و کلام فاضل
 بمقتضای غایت ساجا هم
 بظنون غایت ساجا هم
 ۱۲

زید شمسید مجاہدہ انکار عقائد این کرده فرموده و اینها ما زبرد توئی واقعی نموده
اما آنکه روزی بشام احوال را گفت که الاستیجی فیما تقول عن ابی و هو بر
عنه حتی قال الاحول له یوما انک لست بام و اما الامام بعد ابی انک
محدث قال یا احوال لا تستیجی فیما تقول ان ابی بعلمک مسائل الدین و لا یعلمنی و انہ
کان یجہل جہلاً بدیاً و کان یبرء اللقم فیصلیاً فی کفایت لا یکنفی فیما یخبر
النارید الا یكون ابدار و اہ الکلینی و غیر من الامامیہ و از دعای ذہب امامیہ کہ
خود را بحضرت موسی کاظم منسوب میکرد و در حقیقت اجنبی زمانا و قد بود
زمان حارون رشید اسحاق بن ابراہیم شاعر است کہ ملقب بود بدیکرین
منکر صانع و منکر نوات و منکر بعث و این قیام او در جمیع تواریخ معروف و مشہور
و معینہ شیخ الطایفہ محمد بن محمد بن النعمان کہ نزد ایشان شیخ تفسیر شہرت دارد
استاد سید مرتضی و ابو جعفر طوسی و شاکر و محمد بن بابویہ قتی است در
کتاب الثالب و المناقب او را از فقہا و پیشوایان خود شمرده و بعضی ازینہا نسخہ
و کتابی از نوید و رختہ اند و بحضرت باقر و صادق و دیگر ائمہ نسبت نموده اند
و نقل کرده اند کہ ایشان این کتب را خطامیکردند و ما را و صحت بحفظ و تفسیر این چند
الوقت نموده اند و چون این کتب نزد شیعیہ رسیدہ را بر سر و چشم گذاشتہ
اند و روایات ان جلیات و مجاہدہ انکار و اہ الکلینی عن ابی خالک شنبولہ
طایفہ از ایشان کہ نسبہ را بعضی اقارب قریبہ ائمہ نسبت داده اند مثل کتاب
قریب الاستاد امامیہ و بعضی از ایشان نصرانی بوده اند کہ دعوی محبت
و علیت نموده خود را در شیعیہ داخل کرده اند و گفتہ کہ ما از اصحاب فلان امام
ایم خلائکہ و در قوم و قبیلہ خود سلام ظاہر نہ کردند و در غار و روزہ و عبادت
و اوضاع و رسوم شرکب ایشان ماندند و تمنا زو جہ داشتند و طول العمر کل و غیر

ایمانی
در بعضی نقل می کنند
پیرین و غیر
از ان نام که گفت
احول و دارونی
فراموشی و امام
بعد از پدر تو برادر
تو شد است پس
گفت ای احوال
ایمانی نمی داند
پیشانی گوئی یا
پیرین یا بنوز
ترا مسائل این فرج
نیاورد و مراد
ادراحت و کثرت
سید مرتضی
بگوید قریب
فی شام و در دین
بن پس علم دارند
نیز داشت و از
چیزی که گفتند
مراد روز

نظر در بحث متوجه باین مطلب کرده شود که نظر قصه از نظر ضمنی بجهان
 بسیار دارد و بحث تفصیل از بحث اجمالی تفاوت بنما باید دانست که اسلام
 شیعه خید طبقه بوده اند طبقه اولی کسانی که این مذاهب را بلا و منطقه از بین
 المضلین البلیس معین استفاده نمودند این طبقه منافقین اند که باطن عداوت
 اهل اسلام مضمور داشتند و بظاهر بکلمه اسلام متکلم شدند تا راه در آمد در
 زمره اهل اسلام و انجوائشان و ابقاع مخالفت و بغض و عداوت با منجم کشاده
 گرد و مفتدا ایشان عجمه السد بن سبا یهودی ضعیفست که ابتدا حال او را
 تاریخ طبرست در باب اول منقول شده و او اول تفصیل حضرت امیر و
 ثانیاً بکفر صحابه و خلفاء حکم بازند و ایشان و ثالثاً بالو میت حضرت امیر مردم را
 دعوت نمود و حجب استعد او هر یک را از ابتلاء خود در جهاله اغوا و اضلال در
 آور و پس او قدوه علی الاطلاق جمیع فرق رفضیه است که این البین نباشد اگر از
 سینه البلیس معین در قلوب اهل زمین آورده اوست اگر چه اکثری از ایشان کفران نعمت
 او نمایند و او را بیدی یاد کنند بنا بر آنکه بالو میت حضرت امیر قایل شده بود و لهذا
 را مقتدا، غلاة دانند و پس لیکن در حقیقت هر همه شاکر داند و مستفیضان شمرند از
 او نیکو از نیست که در جمیع فرق ایشان معنی یهودیت مشاهده محسوس است احطای یهود
 مخفی و مدسوس از کذب و افترا و بهتان و سب بزرگان و لعن بایران رسول خود
 جمل کلام السد و کلام الرسول بر غیر محمل ادا و ضمار عداوت اهل حق در دل و اطهار
 پاپلوی و تملق از راه خوف و طمع و نفاق پیشه گرفتن و تقیبه را از ارکان
 دین شمرند و در نهات مزوره و مکاتبات جعلی ساختن و انهار را پیغمبر
 ائمه نسبت نمودن و ابطال حق و احقاق باطل برای اغراض فاسده و بنوعی
 خود گردن و اینقه که مذکور شد اندکی است از بسیار و لمودایت از غرض

و اگر کسی را اطلاع تفصیلی منظور است باید که از سوره بقره گرفته و در آنجا
 بغور و فکر مطالعه نماید و آنچه در ذکر وجودیان از صفات و اعمال و اخلاق موجود
 در زمین خود محفوظ دارد باز صفات و اعمال و اخلاق اینفرقه را با آن محفوظ خود
 مطابق دهد یقین است که صدق این مقال در دل او درآید و مطابق النعل
 بالنعل از زبان او برآید **طریق دوم** جماعتی از ضعیف الایمان و منافقان
 و قتلان حضرت عثمان و تابعان عبداللہ بن سبا کہ بدگویان صحابہ کبار و چون
 مصدر خجاست عظیم در اسلام شده بودند و وی آن ند اشتند کہ در بلاد اسلام
 بی توسل بعالیجنابی توانند گذرانید چار و ناچار در لشکر حضرت امیری
 خریدند و خود را از شیعه انتخاب می شمرند و مخلصین و صادقین می گویند و
 برخی از ایشان بطبع خدمات و مناصب از صوبه داریها و فوج داریها و دیگر
 اعمال و اشغال بیت المال دامن مبارک حضرت امیر را از دست نمی دادند و
 و با اینهمه خجاست باطنی آنها عند الوقت از پرده کمون بر منصف ظهور جلوه می نمود
 و نا فرمانی جناب امیری ورزیدند و هرگز کلام ارشاد نظام انجذاب السمع اصفا
 گوش نمی کردند و دعوت او را اجابت نمی نمودند و خلاف او امر و نواهی نام
 بحق بعمل می آوردند و هرگاه بر خدمات معین و منصوب می شدند دست ظلم
 و خیانت بر بندگان خدا و مال اللہ درازی ساختند و حق صحابہ کبار بر
 گرم بازار سے خود زبان طعن می کشادند و این جماعه اندیشوایان را و فضا
 و اسلاف ایشان و مسلم النبوت نزد آنها کہ بناء دین و ایمان خود در
 طبقه بر روایات و منقولات ابن فساق و منافقین نهاده اند و اکثر روایات
 اینفرقه از جناب امیر بواسطت همین شخص است و سبب در آمدن
 و منافقین درین باب از روی نوایح خیال بود و صوح پیوسته کہ قبل

از واقعه حکم سبب کثرت و غلبه شیعه اولی از مباحین و انصار در شهر
 امیرانیا مغلوب و معطل مانده بودند چون واقعه تحکیم و داد و از انتظام امور
 خلافت یاس حاصل شد مدت موعوده خلافت نیز قریب به فضا رسید
 و دور ملک عضوین نزدیک آمد شیعه اولی از و متعجبند که محل تحکیم بود
 ازین نوع نصرت دین با یوس شده با و طمان خود که مدینه منوره و مکه معظمه و
 قطیف و قریات حجاز شریف بود و معاودت نمودند و در رنگ دیگر نصرت
 دین شروع نمودند از ترویج احکام شریعت و ارشاد آداب طریقت و روت
 و احادیث و بیان تفسیر قرآن مجید و خباثت حضرت امیر نیز کوفه داخل شد و
 امور اشتغال فرمود و از جهاد و صغیر جهاد اگر رجوع نمود و در آنوقت استیضه
 اولی میرا انجباب در کوفه غیر از جماعه قلیل که اکثر آنها در کوفه خانه واری بودند
 این گروه سیدان را خالی دیدند و داد و نافرمانیها و تحکات و بی ادبیها نسبت
 انجباب امیر و دیگر گویها و طعن و تشنیع در حق یاران او از جهاد و انصوات دادند
 و بجهت مفاسدی که مصدران شده بودند روی جدایی از حضرت امیر می نمودند
 و هنوز طبع مناصب و مضایع هم فی الجمله باقی بود که عراق و خراسان فارس و
 دیگر بلدان این طریقت در نصرت حضرت امیر بودند و نیز میدانستند که حضرت امیر
 هم بجهت طلبه اعدا و ملت اعوان و انصار از نادست برادران خود و تحکات
 و تحلل خواهد فرمود و باجمعه اگر در آنوقت حالتی که بر انجباب امیر بود از صحبت یا جنابان
 که ای و جدایی یاران و فادار و تسلط اعدا بر شام و مصر و دیگر بلاد عرب گسی می توانیم
 مطالبه نماید البتین بمضمون حدیث خاتم المرسلین صلعم تصدیق نماید که شد البتله
 علی الانبیاء ثم الاصل فالامثل و معاملات حضرت امیر با این گروه و معاملات
 این گروه با انجباب بعضیها معاملات بهر دلیلی با حضرت موسی و معاملات

رواد و مجاز
 بنویسند
 فی الحقیقت
 پیش من
 سلام علی
 کسب انداز
 دردی
 الفضل
 بیاد من
 علیه السلام
 قال
 ساس
 و بنیام
 و امیران
 و امیران
 و امیران
 و امیران

معاملات منافعتین با جناب رسالت مآب است حد و آجود که از انکه حدی
شدند و نه اطاعت و انقیاد داشتند بلکه همیشه باعث رنج و کدورت خاطر و طلال
نقل که سوهان روح است می بودند و چون روایات اهل سنت را درین
باب بسبب تهمت عداوتی که با شیعه دارند اعتبار نیست یا باری نقل کلمات حضرت
امیر از کتب معتبره شیعی می بردند و بیشتر مصنفین در باب تالیف و زبدیه
امامیه گفته اند از پیرو و نقل می آرند بگوش تامل و انصاف باید شنید امام وین
یحیی بن جعفر زید را در آخر کتاب خود که اطواق الحکما ترفی مباحث الامامیه است
روایت نموده عن سید بن عقیله انه قال حررت لقوم بنی مقصون ابابکر و عمر فاخبرت
علیا و قلت لولا انهم یرون انک تضمرنا علونا ما اجترأ علی ذلک منهم عبد الله بن
سبا و کان اول من اظهر ذلک فقال علی اعوذ بالله من جمیع اللهیم فیض و خند
بیکر و اذ غلی السجده فصد المینثم قبض علی حیه و بی بیضیا فجلت دموعه فقا
علی حیه و جعل نظیر للقباح حتی اجتمع الناس ثم خطب فقال یا ایها القوام یدکرون
الاخوی رسول الله صلی الله علیه و سلم و وزیریه و صاحبیه و سیدی قریش و ابوی
المسلمین و انابری مما یدکرون و علیه معاقب حجار رسول الله صلی الله
علیه و سلم باجود و الوفاء و اجد فی امر الله یا مران ینهبان فیضیا ان یعادبا
لا یرس رسول الله صلی الله علیه و سلم کرا یهارا یا و لا یجب کجها جالما یری
من عر فیما فی امر الله فقبض هو عنهما راض و المسلمون راضون فاما تجا و زانی
امر عا و سیر تهارا می رسول الله صلی الله علیه و سلم و امره فی حیاة و بعدو
فقبضا علی ذلک و جمیع الله فوالله من طلق احبة و بر التسمیه لایحبها الامون
فاضل لایبغضها الا شقی مارق و جبهه قریه و بغضها مروق الی اخر احادیث و فی
روایة لعن الله من اغضب لهما الا حسن الحمل و ستری ذلک ان الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم
این حدیث در کتابهای معتبره شیعی
نقل شده و در روایات اهل سنت
در باب بسبب تهمت عداوتی که
با شیعه دارند اعتبار نیست
امیر از کتب معتبره شیعی می
برند و بیشتر مصنفین در باب
تالیف و زبدیه امامیه گفته
اند از پیرو و نقل می آرند
بگوش تامل و انصاف باید
شنید امام وین یحیی بن جعفر
زید را در آخر کتاب خود که
اطواق الحکما ترفی مباحث
الامامیه است روایت نموده
عن سید بن عقیله انه قال
حررت لقوم بنی مقصون
ابابکر و عمر فاخبرت
علیا و قلت لولا انهم
یرون انک تضمرنا
علونا ما اجترأ علی
ذلک منهم عبد الله
بن سبا و کان اول
من اظهر ذلک فقال
علی اعوذ بالله من
جمیع اللهیم فیض
و خند بیکر و اذ
غلی السجده فصد
المینثم قبض علی
حیه و بی بیضیا
فجلت دموعه فقا
علی حیه و جعل
نظیر للقباح حتی
اجتمع الناس ثم
خطب فقال یا ایها
القوام یدکرون
الاخوی رسول الله
صلی الله علیه و
سلم و وزیریه و
صاحبیه و سیدی
قریش و ابوی
المسلمین و انابری
مما یدکرون و
علیه معاقب حجار
رسول الله صلی
الله علیه و سلم
باجود و الوفاء
و اجد فی امر
الله یا مران
ینهبان فیضیا
ان یعادبا لا یرس
رسول الله صلی
الله علیه و سلم
کرا یهارا یا و
لا یجب کجها
جالما یری من
عر فیما فی امر
الله فقبض هو
عنهما راض و
المسلمون راضون
فاما تجا و زانی
امر عا و سیر
تهارا می رسول
الله صلی الله
علیه و سلم و
امرهم فی حیاة
و بعدو فقبضا
علی ذلک و جمیع
الله فوالله من
طلق احبة و بر
التسمیه لایحبها
الامون فاضل
لایبغضها الا
شقی مارق و
جبهه قریه و
بغضها مروق
الی اخر احادیث
و فی روایة
لعن الله من
اغضب لهما الا
حسن الحمل و
سترى ذلک ان
الله تعالی

این حدیث در کتابهای معتبره شیعی نقل شده و در روایات اهل سنت در باب بسبب تهمت عداوتی که با شیعه دارند اعتبار نیست

[illegible]

عَلَيْكُمْ قِيَامُكُمْ صَدْرُكُمْ عَطَاؤُكُمْ وَجَرُّكُمْ عَمَلُكُمْ لَعْنَةُ الْبَهَامِ الْفَاسِقِ فَسَدَتْ
عَلَيْكُمْ رَأْسُكُمْ بِالْخِلَافِ وَالْعِصْيَانِ حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشُ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ جَلَّ شَرُّهُ
وَلَكِنْ لَا عِلْمَ بِالْحَرْبِ لِدَاؤِهِمْ وَبَلْ أَحْدَثُوا لَهَا مَرَأَةً وَأَقْدَمُوا فِيهَا مَقَامَانِي فَقَدْ
خُصِفَتْ فِيهَا وَمَا بَلَغَتْ الْعَشْرِينَ وَبَانَا وَزَفَتْ عَلَى اسْتِئْذِنٍ لَكِنْ لَا رَأْيَ لَهَا
يَطْلُعُ وَدَرْخِيهِ دِيكَرِ مِيفَرٍ بِأَيْدِيهَا النَّاسُ الْجَمْعَةُ بِدَانِهِمُ الْخُتْفَةُ أَهْوَاءُهُمْ كَلَامُهُمْ
بِوَسْطَى الْعَصَمِ الصَّلَابِ وَفَعَلَكُمْ يَطْمَعُ فِيمَا لِعَدَاءِ قَوْلُونَ فِي الْجَالِ كَيْتٌ وَكَيْتٌ
فَإِذَا خَصِرَ الْقِتَالُ فَانْتَمِجْدِي أَيْبَارُكُمْ مَاعُتْ وَدَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ وَلَا تَسْرُجْ
مِنْ فَاسَاكُمْ عَالِيلٌ بِأَضَالِيلٍ وَدَاعُ ذِي الدِّينِ الْمَطُولِ وَدَرْخِيهِ دِيكَرِ مِيفَرٍ بِأَيْدِيهَا
وَالِدُهُمْ غَرْقَمُوهُمْ وَمِنْ فَارِكُمْ فَارِيزَا سَهْمُ الْبَاخُسِ وَمِنْ رِيكُمُ رِي مَافُونَ قَاضِلُ
صَبُوتٍ وَدَعَا الصَّدَقِ قَوْلُكُمْ وَلَا تَطْمَعُ نَصْرَكُمْ وَمَا أَوْدَعَ الْعَدُوُّكُمْ وَنِيزِ دَرْخِيهِ
دِيكَرِ وَفِيكُمْ اسْتِفَارُ مَرْدَمِ بَسُوكَ أَهْلُ شَامٍ مِيكَرُ دَرْخِيهِ مَوْدُافُكُمْ لَعْنَةُ شَمْسِ عَالِيمِ
أَرْضِيكُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا وَبِالذَّلِّ مِنَ الْعِزِّ خُلْفًا إِذَا دَعَاكُمْ إِلَى جَهَادٍ أَعَدَّكُمْ
وَارْتِ اعْيَكُمْ كَانَكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَمِنْ الزَّهْوِ فِي سَكْرَةٍ يَرْجِعُ عَلَيْكُمْ جَوَابُكُمْ
رِي قَعْمَهُونَ وَكَانَ قَلْبُكُمْ مَادُورُكُمْ فَانْتَمِجْدِي لَانْفِلُونَ مَا أَنْتُمْ فِي مَنَعَةٍ لِيَسْتَحْضِنَ الْبِلَالُ مَا أَنْتُمْ
بِرَكْنٍ يَالِ كَيْكُمْ وَلَا دَوْدُورُكُمْ وَغَرْخِيهِ عَلَيْكُمْ مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلُ ضَلِيلٍ رَعَاتُهَا فَلَكَمَا جَمْعَتْ مِنْ
جَانِبِ أَنْتُمْ شَرْتُ مِنْ جَانِبِ خَرْبِئِيلَ الْعَمْرُودِ مَسْعَرْنَا رَا حَرْبُ أَنْتُمْ لَكَادُونَ وَلَا
كَبِيدُونَ وَنِقِصْ طَرَاكُمُ وَلَا تَسْتَعِضُونَ وَلَا نِيَامُ عَيْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَضَبِهِ سَاهُونَ
وَنِيزِ دَرْخِيهِ دِيكَرِ مِيفَرٍ بِأَيْدِيهِمْ لَا يَطْلُعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يَجِبُ إِذَا دَعَوْتُ لَا
يَا لَكُمْ مَا تَنْقِظُونَ نَبْصَرَكُمْ رِيكُمُ أَمَادِينَ مَعَكُمْ وَلَا حِمِيَّةَ مَحْشَكُمْ أَقَوْمُكُمْ مَتَصَرَّخُونَ
بِكَيْكُمْ مَتَغَوَّافَاتُ سَمْعُونَ لِي قَوْلًا وَلَا نَطِيعُونَ لِي أَمْرًا حَتَّى يَكْتَفِيَ الْأَمْرُ عَمَّنْ
أَوَاقِبُ الْمَنَاءِ فَإِذْ رَكِبَكُمْ تَارُوا لَا يَبْلُغُ مِنْكُمْ مَرَامُ دَعْوَتِكُمْ إِلَى نَصْرِ فَوَالَمْ يَجْرَمْ

[illegible]

اندرین کتب و تصانیف که در این کتابخانه موجود است عبارتند از:

درین عمل شریک و درین کوشش و فخرین داخل بودند سوای دو کس از حوین
 مال صدر اول قرن افضل که تنیز و سبک ترکش و کل سرسبده این فتره اند
 چنین بابت و ابرجال دیگران طبقه سوم از سلاطین شیعه جامعه بودند
 که سید مجتبی سبط مصطفی فکده کبذ بهر امام حسن علیه السلام را بعد از شهادت
 حضرت امیر علیه السلام باعث شدند و چهل هزار کس بر موت بیعت کردند و قبلاً
 معاویه را ترغیب نموده بیرون کوفه را آوردند و نیت فاسده ایشان تصمیم یافته بود
 که آنجناب را در ورطه بلاک اندازند چنانچه در اثنای راه بابت تخواه آنجناب را از راه
 خاطر باختند و بقول فعل با و بی ادبها بعلل آوردند تا آنکه مختار ثقفی که خود را از
 شیعه خاص قرار میداد و مصلی نماز را از زیر قدم مبارکش بر بود و یعنی دیگر کنند
 بر پای مبارکش زد و چون نوبت مقابله و مقاتله رسیدید بنامی معاویه را غلب
 شده ترک نصرت ان امام حق نموده خسران دنیا و آخرت برای خود
 انداختند حال آنکه خود از مخصوصان شیعه آنجناب و شیعه والد عالی مقدارش
 میگفتند و مذنب شیعی احداث کرد و بنیاد نهاده آنهاست احوال آنجا به را
 سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمّه علیهم السلام ذکر کرده در مقام غدار از
 جانب حضرت امام حسن در مصالح که با معاویه نمود و خلق خلاف تن در داد و نذر کرد
 ان فصول امامیه طوریست که رسا و انبیا بنیان بنیان با معاویه مکاتبات و مراسلات
 داشتند و او را بر جرگه بر میخواستند و نوشتند که همان زود دشو تا امام
 را بتوسیع و روسایا می دینا و آخرت بخند خرمه را ناپاک بستانیم بلکه بعضی
 از آنها را در تنگ و دغا با امام غیر و خاطر داشتند و نزد امام این همه فسادات
 و اراوات ایشان به ثبوت رسیده و بعد ائین انجامیده بود و بنابر آن تن به صاحب
 و داد و ناپا بر خلق خلافت راسته شده نیست ترجمه خلص عبارت فضول که

از کتب معتبره امامیه است طبقه چهارم از سادات شیعه اکثر و فایان
 که با نصرت سبط سید فرقه عین الرسول و فطانه کبد النبول حسین مقبول
 بالاج تمام و ایض و اخلاق نامها فرستاده نرود غابا خند و اول انجانب
 بجد تمام باعث شدند که از حرم امن مکه بجانب کوفه حرکت فرمایند چون انجانب رسیدند
 رسید و نوبت بمقابل و مقاتله اعدا و امتحان صدق و اخلاص انجامید بمهر
 خدایان پیروزند و با وجود کثرت عدد و عدو از امداد و نصرت آن مظلوم تقاعد
 بلکه برتج از ایشان بادشمنان انجانب خوف و طهارت فریق شد باعث شهادت
 انجانب و رفق و او کشتند تا آنکه اطفال شیر خواره اهل بیت بفریاد العطش جان
 دادند و مخدرات و ستورات اهل بیت عریان و برهنه شهره عالم شدند و
 ششم بعلت یونفا که و دو غابازی این کرده واقع شد طبقه پنجم از سادات
 شیعه کسانی بودند که در وقت تسلط مختار بر عراق و دیگر بلاد آن صلحه از
 حضرت امام زین العابدین برگشته بکته موافقت مختار کلمه محمد بن کفیه میخواندند و
 و را امام خود میدانستند حال آنکه او از نسل رسول صلعم نبود امامت او بجهت
 مدار و احوال این فرقه سابق تفصیل مذکور شد که آخر از دایره دین خارج
 کرده به نبوت مختار و آمدن وحی بسوی او قایل شده بودند طبقه ششم از سادات
 شیعه کسانی که ششتم اند که اول حضرت زید شهبید را باعث شدند که
 قروح و با وی رفاقت کردند و چون نوبت بمقاتله رسید انکار امامت او نمودند
 و بیبانه آنکه او از خلفا و ثلثه میری نمیکند او را که ششتم بکوفه خزیند و آن امام
 مذاده مظلوم را در دست دشمنان او کشتند تا آنکه شهید شد و واقعه امام حسین
 از سترانه کشت آری بالفرض اگر او امام نبود و خود بود و اگر او از خلفا و ثلثه
 شمران میکرد و تصور داشت سابق در کلام فاضل کاشی از الم عظام روایت صحیح که ششتم

که حضرت صادق در حق ایشان فرموده که پرسید غنا الا کاذب یفتری علینا
 اهل البیت مثل نیاں که کذبت او ابو محمد است و جماعه گذشته اند که از عقاید ایشان
 آنهم مردم را تحذیر فرمودند و روایه اخبار و نقله آثار از حضرت تفرودایا میهن جماعت
 اند روی الکلینی عن ابراهیم بن محمد بن افراس و محمد بن الحسین قالوا دخلنا علی ابی عبد
 الرضا علیه السلام فقلنا ان شیام ابن سالم والمیثمی صاحب الطاق یقولون ان
 الله تعالی اجوف الی السرة والباقی صد فخرتند جد اثم قال سبحانک ما فوقک
 ولا وحدک فمن اجل ذلک وصفوک و در حق همین جماعه مذکورین وزارت بن اعلین
 نیز حضرت صادق دعای بد فرموده است و گفته است اخرا هم الله چنانچه در مقام
 خود باید انشاء الله تعالی و ایضاً روی الکلینی عن علی ابن حمزه قال قلت لاسبی
 عبد الله علیه السلام سمعت شیام بن الحکم یروی عنکم ان الله جسم صمدی نوری
 معرفة ضرور من بها علی پیشا من عباده فقال سبحان من لا یعلم احد کیف هو
 الا یولیس کذلک شیء وهو السبع البصیر لا یحید ولا یحس ولا یحیط به شیء ولا جسم ولا صفة
 ولا تخطیط ولا تحدید و جماعه از اسلاف ایشان ناوسیه اند که منکر موت حضرت
 جعفر صادق اند و ایشان را منکر موعود و عقدا و کنند و امامت ائمه تأقیه انکار
 نمایند و اکثر روایه ایشان واقفیه اند و جایجا در اسماء الرجال ایشان دیده شود
 که کان فلان من الواقفیه و این هر دو فرقه عدوئمه و تعیین اشخاص اینها را منکر کنند
 چنانچه در باب اول کذبت و منکر امامت نزد شیعه مثل منکر نبوت است
 و نهی با بیجا با ازین هر دو فرقه روایات بسیار و صحاح خود و وار کنند حالانکه
 هر دو فرقه مذکور خود را نیز از حضرت روایت کرده اند پس گدبا نهی صریح ثابت
 شده و جماعه از اسلاف ایشان امام وقت را ندانسته اند و تمام عمر در تردد و تحمیر
 گذرانیده در وعید من بات و لم یعرف امام زمانه مات میتة تجالبیه داخل گردیده و منکر

میکنند از امام و غما و افترا میکنند
 بر اهل بیت
 الکلینی فی الکافی عن ابی عبد الله علیه
 السلام قال ان العبد یصلح بوسنای
 کافره و یصلح کافره بوسنای نیکو
 و یجادون الا انهم هم یسبون و یزعمون
 المنادین ثم قال فلان یزعم و یزعمون
 بعض الحجاب و روی عن ابراهیم بن اعلین
 عن ابی عبد الله علیه السلام ان فی حدیث یطویل علی قال و اعاد فاما
 ابیما فان شاء الله لم ندان شایع
 فاما قال و یزعمون و یزعمون و یزعمون
 ثم قال ان فلان کان من تفرودایا میهن
 کذب علینا سلباً و کذباً و کذباً و کذباً
 است تلاف و باقی در کتاب است پس
 افتاد و من خدا صمد و کائنات باقی
 ابی شاست شایعند و از او یاد کنند
 عظیمی ازین سبب چنین بیان کردند
 و ترا

ایک خانہ این همه توجہ با مختلف درویشانہا سے متناقض می تواند برآمد والا بعضی
 اهل ان خانہ کذاب و دروغگو و کلاه کننده خلق الله باشند و این را نفس فاسد
 باطل میکند قوله تعالی انما یرید الله لیزہب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم
 تطہیرا و نیز احوال بزرگان اهل بیت خصوصا امده از روئے تواریخ با یقین معلوم
 است کہ از بہترین بندگان خدا و حق پرست و تابع دین انبیا جد خود بوده اند و روض
 کفین بر اسے ریاست خود مردم را فریب و ادول از ایشان مکان ندارد و پس معلوم
 شد کہ اهل بیت از ہنمہ روایات و حکایات بر سے و غیرہ اند و این ہی مختلف روایات
 مذہب خود بالا بالا ساخته اند کہ اسے ندارند قوله تعالی ولو کان من عند غیرہ
 موجود و افتخار کثیرا و اختلافی کہ در اہل سنت است اول اختلاف اجتہاد و
 است کہ ایشان از قرن صحابہ گرفته تا وقت فقہاء اربع ہمہ را مجتہد و اند و مجتہد بر کے
 خود عمل میکنند و اختلاف آرا جہلی نوع ان است اختلاف روایت نیست کہ شاید
 و روض و اخضر تواند شد و دوم انکہ اختلاف اہل سنت ہمہ در فروع فقہ است نہ در اصول
 عقاید و اختلاف فروعی بجا بر جہت ادوایل قطلان مذہب نمی تواند شد مانند اختلاف
 مجتہدین امامیہ در مسائل فقہیہ مثل پاکی و ناپاکی شراب و تجویز و عدم تجویز و وضو و کلاب
 حالا ماخذ علوم شیعہ از اہل بیت باشد شیعہ ہر چند در باب اول این بحث بطریق اجمال
 گذشتہ است اما تفصیل نہ کمکیوار و خلاصہ کہ سر کردہ ہمہ فرقہ مانند ہمہ در اصل شاکر و ان
 عبد الله بن سبائہ اند و او خود را نمینہ خاض و محرم با اختصاص حضرت امیر مہدی
 و مختار بہ و کیسانہ از حضرت امیر و حسین و محمد بن علی و ابوہما ششم بن محمد
 بن علی مذہب خود را روایت کنند و زیدہ از حضرت امیر و حسین و امام
 زین العابدین و زید بن علی بن محسن و یحیی بن زید و باقرہ از یحیی بن زید
 حضرت امیر تالام باقر و تالاسیہ از شمس کس از بن نج و حضرت امام صادق و مہدی

در این متن
 ہمہ المؤمنین در صفہ
 الہ و اوصیایہ
 بنور یادم اللہ بنور
 کہ حکم علی علیہم و
 صفہ علی منظم مقام
 عم عن باطن لایجا
 نقول اللہ بنور
 بنور اللہ بنور
 کہ است
 فیجہا
 سنت
 و اسے
 این قرآن از زید
 غیرہ
 سبے
 در و
 اختلاف مذہب

هفت کس این شش اسمعیل بن جعفر و قرامطه از پشت کس این هفت و محمد بن اسمعیل
و غطفیه از دو و از ده کس این هشت و محمد بن جعفر و موسی بن جعفر و عبدالقدیر بن جعفر
و اسحاق بن جعفر و مهدویه از بست و دو کس که نام آنها در باب اول مذکور شد
و ایشان جمیع بادشاهان مصر و مغرب را که از نسل محمد مهدی گذشته اند امام
و انست و عتقا و عصمت و علم حظ در آنها تائید خواجه ابو محمد نجم الدین عماد بن
علی بن زید المدحی شاعر مشهور در قصیده میمنت خود که در مدح فایز بن طاهر و وزیر
او که صلاح ابن زریک بود میگوید **لیست** التمس بالغاز المصوم معتقاً له نور النجاة
واجهر البني القسيم و بادشاهان مذکور بن خیر خود را معصوم و عالم بعلم غیب
و علوم غریبه از کیمیا و سیمیا میگفتند خواجه توانخ مصر و مغرب بر آن شاید
اند و ترازیه از پنده کس که اول ایشان امیر المؤمنین و اخراشان مستضر
است و امامیه اثنا عشریه از دوازده کس که اول ایشان امیر المؤمنین و آخر
ایشان امام محمد مهدی است پس اگر مثلاً معتقات امامیه را اصلی بگوئیم
حضرت زید بن علی حبر اعلیٰ رؤس الاشهاد و این شدت و غضب بر احوال نگار
مینمود و او را از مجلس خود میدراند و علی بن القیاس معتقات دیگر فرقی را نیز
بابد فهمید و نموند و روغ این فرقها است که هر چند جمیع آنها برای خود کتابها
ساخته اند و دفترهای ریخته و در همه آنها علما و فضلا صاحبان تقریر و تحریر گشته
اند اما درین ملک کتابها و امامیه دیده میشود و کتابها، دیگران کیاب و ناد
الوجود است و حال علماء آنها از حال علماء امامیه تو ان دریافت و حال علماء امامیه
وزرات اخبار ایشان سابق مذکور شد که بعضی از ایشان مرکب آب و اندیش
گساید که حضرت امیر از ایشان شکایت میکرد و بعضی فاسد الذنب الهی است
و مجسمه بشبه بعضی نجاسات وضعفا و بعضی که با من و وضاعین

عبدی بن خاقان و سید
ملکست اوسید
ان بابش و سیدیم
است از عیب بیان
و او مصراع بود در سنه
خروج حسن مجتبی
وفات یافت ۱۲ از حج
طالع زکریا
و تشدید از وی الکس
و سکون مبارک
و بعد از آن در کات
و لایه للوزار و مصری
الکس من ربع الاول
سبع و اربعین
خمس و ۱۰
و فتح من ربع
و طالع کریم و کریم
کاسیانی و احوال
در سنه

این کتاب را در روز جمعه در شهر کربلا در روز دوازدهم ماه ربیع الثانی در سال ۱۱۰۰ هجری قمری
 در شهر کربلا در روز دوازدهم ماه ربیع الثانی در سال ۱۱۰۰ هجری قمری
 در شهر کربلا در روز دوازدهم ماه ربیع الثانی در سال ۱۱۰۰ هجری قمری

تصدیق التماسیل وقد قالما قبلک قوم اخرون قد مرنا من واما کان لهم ناصر من الملتحی
 قد مضون وللباطل تصرون وسیعلم الذین ظلموا انی منتقب بنقلیون اما ما صدر
 به قولک من قطع راسه وقلحک فاعلم انی الجبال الرواسی قتلک انانی
 کاؤبه وخیالات نجیر صایته فان الجواهر لا نزول بالاعراض کما ان الارواح لا
 تنصل بالامراض کم بین قوی وضعیف ووفی وشریف وان عدنا الی الطواہر و
 المحسبات وعدنا عن البواطین المعقولات فلنا اسوة برسول الله صلی الله علیه و
 فی قوله ما اودی نبی مثل ما اودییت وقد علمتم ما جبرک فی عترته واهل بیتی وشیعته
 واکمال حال و الامر ما زال ولله الحمد فی الاخرة والا ولی اذ نحن منطلو مولانا
 طالمون ومغصوبون لا غاصبون وقل جاء الحق ووزع الباطل ان الباطل کان
 زهوقا وقد علمتم ظاهر حالنا وکیف قتل رجالنا واما یتمنون من القوت ویتقربون
 الی حیاض السموت فتموت الموت انکم صادقین ولا یتمنونه ابدما قد مت ایدهم والله
 عظیم بالظالمین و فی الامثال السائرة اولی بط تمد دون بالشط ففی السبل جلیل
 یا وندع للزرا یا التوابا ولا تكون کالباحث عن حنفی بظلفه والجایع مارن انفة
 کبفه واذا وقفت علی کتابنا فکن من امرنا بالمرصاد ومن جلیک علی اقتضا دهم
 اقرا اول النخل و اخر الصباد بنا ملک هذا ملک حتی تاتیت بهونک فیه ونخ
 عمودا فاصبحت زیننا بنبل قد تنوی مغارسها فینا وفتنا جریدها واما اما مینه خصو
 اشاعه یه یس علما انهم در کثرت حدی ندارند و مشایخ قدما رایت قبیل ابن
 سلیم ابن قیس هلا لیس و ابان و هشام ابن الحکم و هشام ابن سالم و صبا
 الطاق و ابو الاحوص و علی بن منصور و علی بن جعفر و بنان ابن سمعان که گیت
 او ابو احمد است مشهور بجز ریت و ابن ابی عمیر و عبد الله ابن مغیره و نظیری و ابو
 و محمد بن الحکم و محمد بن الفرج الرخعی و ابراهیم خزار و محمد بن حسین و سلیمان جعفر

این کتاب را در روز جمعه در شهر کربلا در روز دوازدهم ماه ربیع الثانی در سال ۱۱۰۰ هجری قمری
 در شهر کربلا در روز دوازدهم ماه ربیع الثانی در سال ۱۱۰۰ هجری قمری
 در شهر کربلا در روز دوازدهم ماه ربیع الثانی در سال ۱۱۰۰ هجری قمری

در

و محمد بن مسلم و بکیر بن اعین و زرارة بن اعین و پسران ابن هر دو و سماعة بن مهران
 و حلی ابن ابی حمزة و عیسی و عثمان و علی هر سه بنی فضل و احمد بن محمد
 ابن عبد الله ابو نفرة البیه لظی و یونس بن عبد الله القمی و ابوب بن نوح و حسن
 ابن عباس بن الحریش و علی بن مظاہر و سطلی و احمد بن اسحاق و جابر
 و محمد بن جهور قمی و حسین بن سعید و عبد الله و عبید الله و محمد و عمران
 و عبد الله علی کلهم بنو علی ابن ابی الشیعة و اولاد ایشان و جده ایشان و مصنف
 ایشان شریه صاحب معالم الاصول فخر المحققین و محمد بن علی الطرازی و محمد بن
 علی الجیاعی و ابو الفتح کراچی و الکفعمی و جلال الدین حسن ابن احمد شیخ شیع مقتول
 و محمد بن الحسن الصفار و ابان بن بشر البعل و عبید بن عبد الرحمن خعمی و فضل بن
 شادان قمی و محمد بن یعقوب الکلبینی الراسی و علی بن بابویه قمی و حسین
 بن علی بن بابویه قمی و محمد بن علی بن بابویه قمی و ابن قمی غیران قمی است که بخار
 لوی شتتها و کرده است در روایت حدیث الشفاء فی ثلاث شرطه مجم و شریه
 عسل و کتبه بنار و کتاب الطیب از صحیح خود گفته است و رواه القمی عن لبشغی باد
 نیز که ابن بابویه قمی از اهل قرن رابع است و لیث از اهل قرن ثانی اهلان نیست که
 لیث را دیده باشد و از وی روایت کرده و اگر کدوله عن لیث را بر سال در
 روایت با لواسطه حل کنیم حالانکه خلاف متعارف بخاری است در امثال این
 مقامات نیز درست نمی شود زیرا که وفات بخاری در وسط مایه نالته است پس
 ابن بابویه از وی متاخر است بزمان بسیار بوی چو شتم استشهدا و تواند کرد و نعم
 ما قبل فی میلاد و التجاری و وفاته و شی عمره و لد فی صدق و عاش حمید اومات فی نور
 و در نیمقام بعضی از بزرگان مناخر را در فهم عبارت سمعانی غلط افتاده و خیال کنان
 برده اند که ابن قمی همان قمی است که بخاری بوی استشهدا و نموده درین نقل عبار

۹
 محمد بن علی
 الکاف
 الراد
 شریه
 علی
 مس
 بن
 صاحب
 من

سماعی کرده شود و منشأ غلط بیان کرده اند قال فی السوین الی قم و ابو جعفر محمد بن
 علی بن احسین بابویه القمی مثل بغداد و حدیث بها عن ابیه و کان من شیوخ الشیعة
 و مشهور فی الرضا و روی عنه محمد بن طلحه النعمانی و یعقوب بن عبد الله بن سعد
 القمی استشهید به النجاری فی صحیح فی کتاب الطب فقال فی حدیث الشفاء فی ثلثة
 شرطه محمد و شریک و کتبه بنار و رواد القمی عن لبت عن مجاهد عن ابن عباس
 و الاستناد العید ابو طاهر سعد بن علی بن عینی القمی صار وزیر السلطان سحر
 بن ملک ثناء الی اخر ما قال بذکر عبارات الانساب و صرح شرح النجاشی
 بان القمی الذی استشهید به النجاری هو یعقوب بن عبد الله بن سعد القمی
 لا ابن بابویه و الضابطه فی کتاب الانساب ان لعطف احد المنسوبین نسبتة واحد
 علی اخر لو اعطفت کتوب باجمرة فلعلم ما نسخ نسخه ذلک البعض شبهها فکتب تلک
 الواو بالسواد حتی ظن من رواد ابن بابویه و ان ما بعده و هو قوله استشهید به النجاری
 مما یعلق بحال ابن بابویه و الواقع لیس لذلک بل تمت ترجمه ابن بابویه الی
 قوله و روی عنه محمد بن طلحه النعمانی و استدل بقوله و یعقوب بن عبد الله بن سعد
 القمی استشهید به النجاری فی ترجمه اخری و کل بذکر انشاء من غلط النسخ و
 نقصت النسخ انشاء تعلیقا من بذکر القدر و الله العاصم من کل زلل و مدیم بر اصل
 سخن که از دیگر علماء انشاء عشره و مصنفین ایشان مجتهد السید بن علی
 حلبی است و علی ابن مهرداد اهوازی و سائر علی بن ابراهیم قمی و ابن ریح و ابن
 زبیر و ابن ادریس که ابیات افترا می آورند باقی رحمة الله علیه و ربکم
 گذشته و مشارکت کنیت او را برین افترا دلیر ساخته و زعم خود را کذب صریح و قبیح
 نموده و نیز از علماء مصنفین ایشان حسن کید می است معین الدین مصری و ابن
 جندی و حمزه و ابو الصلاح و ابن المشیحه و الواسطی و ابن عقیل و غصابر و کشتی

وکشی نجاشی و ملا حیدر آملی و برقی و محمد بن جبر طبری املی و ابن شام و ابی جبر
 بن رجب بن محمد البرکات املی و ابن شهر آشوب سمرودی و نازد رانی و منتخب
 الدین ابو الحسن بن عبد الله که برنج واسطه تیره و علی بن الحسن بن بابویه قمی است و
 طبرستان و محمد بن احمد بن یحیی بن عثمان اشعری صاحب نوادر الحکمة و تنج مقبول الشیخ
 محمد بن مکے و سعد بن عبد الله صاحب کتاب الرحمة و محمد بن الحسن بن الولید شیخ
 ابن بابویه و احمد بن فید و میثم بن میثم البحرانی و عبد الوحد بن صفی نعمانی و ابو عیسی
 الوزان و ابن الراوندی و یحیی و ابو عبد الله محمد بن النعمان طقب شیخ مضی و عبد یار
 ابن المعلم سید مرتضی و سید رضی ابو جعفر محمد بن الحسن طوسه طقب شیخ الطائفة و سبط
 او علی بن موسی و ابن طاووس و احمد بن طاووس و جلال الدین ابو طایفه بن الحسن بن
 یوسف بن مطهر املی مشهور بعلامه علی و سپهر و فخر الدین که طقب محقق علی است و فیض الدین
 بن محمد طوسی مشهور بنحو اوجه نصیر ابو القاسم نجم الدین بن سعید صاحب شریع طقب
 محقق و تقی الدین بن داود و سدید الدین محمود حصی و رضی الدین بن طاووس و جمال الدین بن
 طاووس و سپهر و غیاث الدین و مقداد و علی بن عبد القادر و اما داود میر باقر و زین
 الدین مقتول و تلمیذ او بهاء الدین محمد عالمی و خلیل قزوینی شرح عده و نفی مجلسی حرم
 سن لایحه الفقه و سپهر و باقر مجلسی صاحب بحار الانوار و او خاتم هو الفکر و فیض
 است و محمد علی بن طایفه که آنچه از روایات سابقه او بر محکم امتحان کرده و کامل
 البیاض ساخته نزد ایشان علم و حسن منزل من السماء و از و بلکه بالفعل اگر مدعی ایشان
 باشد سبب باقر مجلسی گفته شود راست تر باشد از آنکه بقدا و سابقین نسبت کرده
 اید و و از ابن مذکورین علماء دیگر اند که در علوم دینی چندان حکم نه کرده اند مثل صدیق
 شیرازی و اخوان حنین خوانساری و حبیب الله مشهدی و ابو القاسم
 فخر رسی استاد ملا محمود جوینوری صاحب شمس باز غفر له بعضی از

ایشان در مذہب و کلام گفت و شنیدی دارند و نزد عوام این فرقہ عبد
پید کرده اند مثل قاضی نور الدین شوشتری و ملا عبد الله شہیدی صاحبان ظہار
الحق و ملا یوسف واعظ صاحب ابواب الجنان و چون از تقدیر اسمی علماء ایشان
فارغ شدیم لازم آمد کہ کتابهای معتمد و مشہورہ ایشان را نیز بر شماریم کہ علم
این علماء در ہمان کتب است و نقل و اخذ از ایشان بدون مراجعت کتب ایشان
متصور نیست پس اول کسی کہ از این فرقہ در اخبار تصنیف کردہ است سلیم بن سیر
ہلاست و کتاب او معتمد علیہ جمیع طوائف شیعہ است و او را علوی
نقشبند و اتند و کمال خواہش ثمنی عالی خریداری کنند و سبانیہ را کتابی نیست
مگر انچه بعضی از سفہاء ایشان در مدح امیر المومنین ج بیان علامات الوہیت
او از خوارق عادات وان کہ او شہید شدہ و بر آسمان زندہ تشریف برودہ و
نقل خواہد فرمود جمع کردہ اند و حکومتی فی الجملہ تصنیف دارند و خلاصہ تقریر ایشان
در تصانیف خود اینست کہ حق تعالی در آسمان روحی بود پس اول در قالب
آدم حلول کرد و نفوس فیہ من روحی را برین معنی حمل نمایند بعد از آن فرناج
قرن و بطنا بعد بطن در جہاد اندیا و او صیلا حلول میفرماید تا آنکہ نوبت بحضرت امیر
و دوزیہ ظاہرہ او رسد و کیسانہ نیز کتابے ندارند مگر دروغی خبیثہ از حال
محمد بن الحنفیہ و خوارق و کرامات او و مجاہدات او با دیوان و
بریان و تسخیر او خیال را بطور قصہ امیر حمزہ کہ زبانزد اہلسانہ کو بیان و قصہ خوانان
است جمع کردہ اند و دیرین ضمن نصوص حضرت امیر بر خلافت او و نصوص او بر
خلافت او لا و او نیز مذکور کنند و زیدہ را در اول امر کتابی نبود و در اصول خوشہ چین
معتزلہ بودند و در فروع و کلمہ بردار حقیقہ و روایت سیدہ سیدہ از ائمہ خود در چند مسئلہ می آوردند کہ
مخالفت این بر مذہب و در اصول و فروع اما بغایت قلیل بعد از آن بعضی از علماء ایشان چہاد و

مسایل فقهیه شروع نمود و در مسایل بسیار خلاف فقیه کرده مجتهدات خود را جمع کردند از آن باز تصنیف کتب در ایشان هم رایج شد و رفته رفته در اصول و فروع تصانیف بسیار پدید آمدند از جمله کتب فروع ایشان کتاب الاحکام است که در بلادین و حجاز نزد شرفاء انجاء یافته میشود و از جمله کتب اصول ایشان عقیده الایاس است که خیلی مدلل و محبوب و مفصل نوشته است و شیخ ابراهیم کردی مدنی بروی بطریق جمع شرحی دارد و میسوط که نام او بنیراس است و کتب حدیث و اخبار را نیز بهر سائیده اند و کتب راقبل از دولت عیدین کتابی نبود مگر کتاب البیان باطنیه که در باب اول حال او مذکور شد و بعد از خروج مهدی و قیام دولت او و تسلط او لا و او بر مصر و خرب کتابها بسیار تصنیف شدند و عمده مصنفین آنها نعمان بن محمد بن منصور قاضی است از انجمله است کتاب اصول المذهب و کتاب الاخیار فی الفقه و کتاب الروعی الخ و غیره که در آن بر چهار فقیه رد کرده ابو حنیفه و شافعی و مالک و ابن خلیف و کتاب اختلاف الفقهاء و در آن کتاب بر علم خود و نفرت مذهب اهل بیت نموده و کتاب الانتصاف فی الفقه و در آن نیز همین مضمون منظور دارد و کتاب المناقب و المثالب و کتاب ایند الدعوۃ العجیدیه و بعد از آنکه دولت ایشان منقرض شد و تسلط ایشان رفت اینهمه کتابها ضایع شدند و حالا نشانی از آنها یافته نمیشود مگر در بلاد ایران و بعضی افواجی بمن که اهل این مذهب در آنجا هستند و علماء اهل سنت بعضی مسایل مذهب ایشان را در اصول و فروع از کتب معتبره ایشان در تصانیف خود نقل کرده اند برخی از آن مسایل در اینجا ثبت کرده می آید تا نمونه باشد که قماش سخن آنها از آن زمان دریافت کنید بحسب آن یکون الامام معصوما عن المعاصی عند الولاية لا قبلها و قال بعضهم قبلها ایضا و نیزه کنید که ان نص الامام علی ثلثی ثم علی نقیضه قال کتاب نسخ الاول عند المهدي و نه و القدام و قالت النزاریه بعمل بالاول و

انسانی و نیز گویند که چون امام حلی فرماید هر مومن و هر مومنه را اتباع او لازم شود گو
 خلاف عرضی باشد پس اگر زن را بر روی بزنی و بد این عقیده بود و لازم کرد و دو
 فتح ننهند و دو علی بن القیاس جمع معاملات از بیع و اجاره و غیر ذلک
 فقیه عماره یعنی که شاعر مشهور است گفته است که سیده بنت احمد بن جعفر بن احمد
 صلیح کمال حسن و جمال و قابلیت و ادب و نزاکت و طرافت مشهور و معروف
 بود و بدیکه او را اهل بن بطنین الاسلام میگفتند و شوهر او مکرم صلیح پادشاه یمن
 بود و دار الغر در شهر فوسی حلیه بنار اوست اتفاقاً سبایان احمد بن فطرس صلیح بعد
 از وفات او بر ملک یمن مسلط شد و خواست تا سیده را بزنی گیرد که استقلال
 با و شایسته او و کمال تسلط او درین بود و متشیع و اباحیه و ناکه خیریه قیال
 و جدال گشت و از طرفین اسباب جنگ آماده شد مصاحبان سبایا و امشوره
 و اندک در جنگ خطر است تدبیر پهل این کار است که درین باب عرضیه پس منصرف
 عبیدی که صاحب مصر بود و اهل یمن در آن زمان بدعوت او قایم بودند فطرس سبایا
 پیچان کرد و دو کس را از معتقدان خود با پیشکش لایق نزد مستنصر روانه کرد و تمام
 قصه را باز نمود مستنصر یکی از خواجه سبایان معتقد خود را همراه آن دو رسول همراه
 آنخواجه سبایا جمع سردارین و امرا یمن را همراه خود گرفت نزد سیده مذکور رفت و
 پیغمبر را بر در سراسی او ستاده کرده و سیده را گفت که امیر المومنین مستنصر
 ترا زین داده است با امیر الامراء ابو حمیر سبایان احمد بن فطرس را سبایا حاضر او
 است و آن صد نیزار دنیا رفیق بقیمت نجاه هزار دنیا جزین بود و این پهل
 و نیزار الاث و تحف و دیار یا و نیز فرموده است که ما کان لمومن ولا مومنه اذا قضی
 الله ورسوله امران یكون لهم اخیره من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد صدق
 خلا لا یسب سیده مذکوره چاره و ناچار بنا بر پاس مذکور خود قبول این عقیده

بر وقت نمود لیکن باینهم موافقت نشد و کرد و در میان مانده چنانچه در توارخ
 مذکور است و نیز گویند که امام را باید که همکلام شود با جناب پارسه تعالی مثل
 حضرت موسی و حاکم صیدی درین امر برای خود دعاوی بلند میکرد و اکثر
 بگوید طومر میفت و نیز گویند که امام را علم غیب لازم است چنانچه اثنا عشر مرتبه
 گویند و از سائل فروعی ایشان انیت که لفظ علی برال در صلوة داخل
 کردن حرام است و روایت کنند که من فضل بنی و من الی علی لم یل شفاعتی و
 این روایت سراسر افترا و بهتان است و نکاح پیونده زن مرد را جائز شمارند و
 باین اثبات فائده که اطاب لکم من النساء ثمنی و ثلاث و رباع و گویند معنی
 ثمنی و ثمنین اینست و معنی ثمن ثلاث ثلاثه و معنی رباع از ربعه و مجموع این
 اعداد پیونده میشود شخصی از اهل سنت و جواب گفته است که در نکاح یک زن و
 شبهه نیست پس در کلام نهی است و اصل کلام انیت فائده که اطاب لکم من النساء
 احاد و ثمنی پس باید که بیت زن نباشد نه پیونده و الاضافه است که این معنی نیست
 ازین آیه بی پرده تحریف کلام اندک و است و کتاب الله را باینجه طعنان ساختن نمیراند
 این معنی هم مخالف عرف و هم مخالف لغت و هم مخالف شرع و هم مخالف عقل است
 اما عرف پس از آنچه که اگر شخصی خدمتکار خود را خواند پرازدانان حواله کند و گوید
 این نانها را به نظر ابد و دوکان و دوکان و سه کان و چهار کان و چهار کان
 و این خدمتکار بیرون براده شده نان بیک فقیر و پیونده نان به فقیر دیگر عطا نماید البته
 آن شخص برخاسته و زانو در غاب کند و گوید که خلاف امر من چرا کردی و سائر
 عقلا و اهل فیم او را درین عتاب خطیه نکنند بلکه مصیب دانند و مخالفت
 پس از آن جهت که لفظ ثمنی معقول از آئین اندین است بدون حرف عطف و از
 آئین و آئین با حرف عطف پس بار دوم تکریر اول است اینجه

کمترین عدد دلکاح جایز نباشد زیرا که لفظ شنی با معطوفات او حال
 واقع شده اند و حال با جماع اهل عیبه قید عامل می شود و چنانچه در اصل زید
 را اگر با و خاله غیر رکوب زدن او جایز نیست و چون او بمعنی جمع و تلفیق معطوفات
 باشد نه تشریک آنها در حکم پس حل نکاح مقید باشد به جمع و تلفیق این اعداد و
 هو باطل بالا جماع و نیز می باید که هیچ نوشته کم از نه زده بر نه داشته باشد
 لقوله تعالی جاعل الملائکه رسلا اولی اخصه معنی وثلاث و رباع و الملائکه جمع محلی باللام
 است و الجمع المحلی باللام بفتح الاء استغراق و اما عقل پس از نه گفته که لفظ
 ظاهر درین معنی آن بود که میفرمودند فائکها اما طاب لکم من النساء ثمانیه عشر این لفظ
 ظاهر مختصر را که شستن و غیر ظاهر و در از او ردون حکم می است که بسیار بکتاب هم
 بدان شهر نامند و شبیه است بانکه اسماعیلی را ازین بی او پرسیدند که کجاست دست
 خود را پس شست برده مشقت و رخ بسیار از طرف دیگر بر آورده یعنی نهاده و گفت که نیست
 و این حرکت شنیعه را نسبت بخواب پاک با نیزه عالی نمودن که در کلام منقول
 که برای هدایت انام نازل فرموده بجهل آورده است و در چند تن به عافیت است که در جماع
 از شنیعه پسند که عمر تو چند است و او نه زده ساله باشد و بگوید که دود و
 چار چار یقین است که ضحکه تمام مجلس خواهد شد بعضی از اسماعیلیه گویند که
 نکاح نانه زن جایز است و اینها اینقدر فهمیدند که در رد لول معنی وثلاث و رباع معنی
 حرف عطف بلخو طاعت لیکن در میان حرف عطف و حرف جمع تفرقه نه کرد
 اند و اما باطنیه از اسماعیلیه پس کتب ایشان بسیار است از جمله است کتاب البیان
 تصنیف غیاث که حال او سابق مذکور شد و کتاب تاویل الاخبار و کتاب التاویلات
 منسوب بناصر و وزیرانیه را نیز کتابها بسیار است و مصنف آنها ابن صالح
 و نصیر الدین طوسه صاحب بخردیا و وجودیکه ارشاد عتیقه است بفرموده بعضی از

هزاره کتابی در مذیب ایشان تصنیف کرده است و از بسکه سلطان جلال الدین
 قزلباش با خود بنود و خزانة الکتاب با خود در احراق فرمود کتب ایشان ضایع شد
 و در قسمة حکیمیه اکثر این فرق و کتابها را پیاپیست و نابود گردیده مگر کما میسره که
 ایشان در سرکار جنگیزیان در امد خوب داشتند و لیذا در دوره آنها ایشان
 را نشو و نما حاصل شد و مذیب ایشان رواج گرفت و ضعف اسلام موجب
 قوت آنها گردید و ادیم به ذکر کتابهای امامیه که در سنون متنوعه از کلام و تفهیم حدیث
 و اصول فقه و فروع فقه تصانیف بسیار و کتب بسیار دارند اما کتب مذیب کلام
 ایشان پس از انجمله است مصنفات هشام بن الحکم و تصانیف او اول کتب کلامیه
 ایشانست و مولفات هشام بن سالم و مولفات محمد بن النعمان صیر فی صاحب
 الطاق و مصنفات ابن جهم ملاک و مصنفات ابو الاحوص علی بن منصور و
 مولفات حسین ابن سعید و کتابها افضل بن شاذان قمی و کتاب القایم از جمله
 کتب او فرید شهرت و عثم باردار و کتب ابو عیسی الوزان و کتب ابن ابی وندی
 و سبج و کتاب الباقوت کتب محمد بن الحسن الصفار مانند لسان الدرجات و غیره و
 کتاب علی بن مطهر و اسطی و کتاب التوحید علی ابن بابویه و کتاب التوحید محمد بن علی
 بن بابویه و عقائد او که با عقائد ائمه صدق شهرت دارد و کتاب التوحید حسین
 بن علی بن بابویه و کتاب الثانی للمستهضی فی الامامة و کتاب محمد بن جریر الطبرستان
 فی الامامة سبج البیاض المسترش و کتاب تجرید العقاید للطوسی و شرحه لابن الطبرستان
 الحلی و کتاب الاقلین له و نجیح و منج الکرامته و الباب احادی عشر کلامه و شرح
 الباب احادی عشر المقداد و القواعد و نظم البراین و شرحه و نجیح البراین و شرحه
 و نجیح المسترشین و شرحه و واجب الاعتقاد و شرحه و کتاب یحیی بن یحیی الجرجانی
 و التفریم و غیره و اما تفاسیر پس از انجمله است تفسیری که منسوب است به

میکنند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه باسناد
 و رواه عنه غیره الضایا بسناد مع زیاده و نقصان و اصل سنت نیز از حضرت
 امام موصوف و دیگران در تفسیر و آیات و از نه خیاخته در درفشور
 مینویسند و در تفسیر شایع و مجموع و مضبوط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت
 میکنند نیز گریبان مطابق نمی شود و از آنجمله است تفسیر علی ابن ابراهیم و تفسیر
 مجمع البیان للطبرسی و تفسیر البیان لمحمد بن حسن الطوسی و تفسیر النعمان و تفسیر
 العیاشی و المحيط الاعظم فی تفسیر القرآن المکرم بحمد الامامی و تفسیر کنز العرفان فی
 احکام القرآن للقداد و تفسیر الاحکام لغيره و اما کتب اخبار یعنی احادیث بغير
 ائمه پس چندین میگویند و العهده فی الروایه علیهم که چهار صد نسخه بود از چهار صد
 مصنف که آنها را اصول میگفتند و رفته رفته آن همه نسخ ضایع شد و بجا
 تخمین آن نسخا نموده چند نسخه برداخته اند پس از آنجمله است کافی لمحمد بن یعقوب
 الکلینی و التذیب لابن جعفر محمد بن حسن الطوسی و الاستبصار فیما اختلف فیهم
 الاخبار که ایضا و کتاب من الاحیضه الفقیه لمحمد بن علی بن بابویه القمی المعروف بحذیم
 بالصدوق و المقبر السمری و ارشاد القلوب للعلی بن قریب الاسناد و کتاب المسائل
 لعلی بن جعفر و نواد الحسن القمی و الجامع للبرقی و کتاب المحاسن و کتاب المسائل و کتاب العلل لابن
 و دعاء الاسلام و کشفه و المقنع و المکارم و الملهوف و کتاب العیاشی و فلاح السائل
 کتاب المناقب لابن شهر آشوب السروی المازندرانی و معانی الاخبار و البحار
 لابن المعلم و الارشاد و کتاب الروضه و کتاب المجالس لابن علی بن ابی جعفر
 الطوسی و عده الداعی لابن فیه و کتاب الطرف لابن طاووس و کتاب
 المجالس لابن بابویه و الفقیه و المجالس له و الاستبصار لابن المطهر الحلی و کتاب
 انوار النعمان فی لیلته القدر لابن عباس و کتاب انحصال البرقی و کتاب البصائر



السعدي بن عبد الله وعلام الدين المديني وجميع البيان والبصائر الصغار والجماح
 وكتاب التوارث لابن ابراهيم وجميع البيان وكتاب الجراح والجراح
 لابن الراوندي البضا وكتاب المجاسن لابن جعفر الطوسي وكتاب الاخبار له وكتاب
 الحكمة وكتاب الرحمة وكتاب الاعمال وكتاب الاصل لابن بابويه وكتاب المعراج له وكتاب
 اجمار الرضى له وجميع الاخبار والمخلاف للطوسي والاصباح له وكتاب الآمال والدين والعقوبات
 وكتاب الآمال والاماني والهداية وعلل الشريعة والاحكام واحتجاب وشارق الفوائد
 اليقين في كشف اسرار امير المؤمنين وكتاب اللباب لابن شريعة الواسطي وكتاب
 بايد ونبست که در اصول حديث انفرقه کتابی نبود و نه قواعدی در فروع الاعمال میکرد
 و نه روایات را در محاکم امتحان میبردند و تساهل عظیم درین باب داشتند و متقدم
 مبنی ایشان آنچه در وفای سابقین نوشته می یافتند بی تفحص و نقدیش از قبول
 میکردند و طریقی ایشان آن بود که رواة اخبار را را و همه کذب و خطا و شباه
 از محالات است چون مشافری ایشان بر ناقض و تهافت روایات خود مطلع شدند از
 اهل سنت علم اصول حديث را گرفته زیاده و نقصان بعضی قواعد که وضع و الین خود داشت
 نرو و کتابها درین فن برای خود بردهند از انجمله است بدایین علم الدرایه و شرح ان و تحفه القاص
 فی معرفة مصطلح المحدثین و همچنین متقدمین ایشان را در جرح و تعدیل هم کتابی نبود
 اول تو البت این فن کتاب کشی است و لغایت مختصر است بعد از ان کتاب مختصرا
 و بنجاشی و ابو جعفر طوسی و جمال الدين بن طاس و کتاب خلاصة علامة حلی و البصائر
 علامة حلی و کتاب نفی الدين حسن بن داود و درین فن مبسوط واقع شده اند و مشهور
 کتاب اصول الفقه محمد و عدة اند و شرح این هر دو و مبسوط علامة حلی و شرح ان
 و قواعد شيخ مفقول و شرح ان از مقدار و زیادة الاصول و شرح ان و شرح
 شرح ان در عراق و فرسان شرح مازندرانی است و در هندوستان شرح

مولوی احمد المصطفیٰ علی کہ را می نویسد و تقرب صفدر خجک ابو المنصور خان نو
 و اما کتب فقہیہ ایشان پس اول تہ فہمۃ الرناہت علیہ السلام و دیگر قرب المسایل
 و بیسوط و مستند و منقہی الطالب و تحریر ذکرة الفقہاء کلہا لابن الطہرانی و مقنع
 لابن بابویہ و مقنع لابن العلم و کتاب الاشراف لہ و مقنع و مقبیر و محارم الاصلاح و کتاب
 العلل لمحمد بن عبد بن ابراہیم و کثر الفوائد للکراچی و کتاب الافعال و مدینۃ العلم لابن بابویہ و محال
 و فلاح السایل و جنبۃ الامان الکفعمی و للعلہ و شہرہا و الايضاح و الخلاص و التخریر
 و الارشاد و النافع و شہرہ و النہایہ و القواعد و المصباح و مختصر ابن خلدون
 محقق و مہذب ابن فہد و الايضاح القواعد و المہتمی و شریع و شروح ان
 مدارک و مسالک و غیران و خلاصہ و مختلف و معالم و مجالس لابن بابویہ
 و دروس و ذکرے و بیان للشیخ المقتول و بحار الانوار للامام المجلسی و کتابہا کہ
 ابن بابویہ در حال شیوخ خود و جماعتی در بیان مجال خود ذکر کردہ اند از انہا این
 پیدانیت اما ابن کتب کہ اسامی انہا مذکور شدہ و بلاد ابران رایج و مشہور اند و ان
 نسخ در اینجا ہم یافتہ شدہ اند و مشہور فائدہ و باید دانست کہ جمیع فنون ایشان
 از کلام و عقاید و تفسیر مستند است از اخبار و مدار ایشان بر اجابہ این است و
 از فن اجابہ با جماع اثنا عشر یہ اصح الکتاب چہار نسخہ است کہ انہا را اصول العلم
 گویند کافے کہ مشہور بطلینی است و من لا یحضرہ الفقیہ و تہذیب و استنبصار
 و تفسیر کردہ اند کہ عمل یا پنجہ درین چہار کتاب است واجب است و تجہیز تفسیر کردہ اند
 کہ عمل بر وایب امامی بشرطیکہ دون او اصحاب الاخبار باشند نیز واجب
 است چنانچہ ابو جعفر طوسی و شریف مرتضی و فخر الدین ملتقى محقق حلی
 بر این معنی نص نمودہ این ہر دو قاعدہ را در ذہن خود محفوظ باید داشت کہ بسیار
 انکار خوانند آمد و در تفصیل کتب اربعہ نما بینہا علماء اثنا عشر مختلف اند بعضی

کافی را اصح دانست و طایفه من لایحضرة الفقیه را و بعضی متأخرین ایشان که در
نقد کلام متقدمین بدیلولی دارند محاکمه کرده گفته اند که حسن جامع من الاصول کتاب
الکافی الکلتی فی التذیب والاستبصار و کتاب من لایحضرة الفقیه حسن پس باجماع مدافعان
تذیب ایشان برین چهار کتاب است سائل فقیه و اصول عماید و مباحث امام
از همین کتب میگیند و همین کتب رجوع می نمایند حالا در اسناد اخبار این کتب نظر
باید کرد و بی شبهه درین کتب روایت مجسمه مصرعه مثل شایان صاحب الطاق
در روایت کسافی که حقتالی را در ازل جابل دانست مثل زراره بن اعین و بکیر ابن
اعین و احوالین و سلیمان جعفری و محمد ابن مسلم و غیرهم در روایت بعضی رجال فاسد
الذنب که معتمدین امام نبودند و یا سکر امام وقت خود بوده اند مثل غی
فضال و ابن جهران و ابن بکیر و غیرهم در روایت بعضی مضامین که خود ایشان اینها
را وضع دانست مثل جعفر فراوی و ابن عیاش و بعضی که ابن تیر و خود ایشان مثل
محمد بن عیسی و بعضی ضعیف و مجابیل مثل ابن عمار و ابن مسکان و ابن سکر و زید بامی و بعضی
مستور الحال مثل نفلسی و قاسم خزار و ابن فرقه و غیرهم موجود است و آخر سند ایشان
منتهی میشود و کسانی که مرتکب کبیره و مقصوبها امام وقت خود بودند مثل لشکران
حضرت امیر و لشکران حضرت سبط مجتبی و خاذلان حضرت سبط شیب
و کتاب کلینی معلوم است از روایت ابن عیاش که باجماع فرقه و ضاع و کذا است
و ابو جعفر طوسی روایت میکند از کسی که ادعا صحبت امام در روایت از ان علی
مقام دارد و دیگر یاران امام او را گفته اند و گفته اند که سحکه با امام ملاقات
نکرده مثل ابن مسکان که دعوی روایت از حضرت صادق دارد و دیگر یاران حضرت
صادق او را تکذیب میکنند و نیز ابو جعفر طوسی از ابن المظلم روایت میکند
و او از ابن بابویه صاحب الرقة المروية و محبوب است از شریف کتبی که با انهم

اینست و ایش و عقل او حاکم و درست که اخبار فرقه باجد تو اثر رسیده حالا که علما
 این فرقه در جمیع کتب خود تصریح کرده اند که سوهی من کذب علی معتدا فلیتنبه
 مقصد من الناجح من متواتر شده نص علیه الشیخ المقتول فی البدایه والکسی
 تصحیف کتب ایشان نماید بروی طایفه شود که هیچ خبری از اخبار ایشان بجد شهرت
 نرسیده و از آحاد تجاوز نکرده اگر احیاناً خبری از اخبار ایشان بروایت جمعی
 وارد شد بیک لفظ یا الفاظ متعارفه نیست اختلاف الفاظ و اضطرابان
 بنحوی می آید که جمع و تطبیق دشوار می افتد و تعدد رواه چون باین نک باشد که هر
 یکی در قصه واحد خبری روایت کند که مخالف دیگر باشد فادح صحیح خبر میشود و مفید
 شهرت و باین اختلاف اضطراب خبرند حاصل مختلف نمیشوند بر حال معلوم
 که خود ایشان آنها را بجمع و ثبوت کذب طعن کرده اند و عجب دیگر آنست که جمعی از علما
 ایشان خبری روایت کرده اند و حکم بصحت آن نموده و دیگر ثقات که بعد از او لدین
 از اسامی مشهور و مقبری گفته و همه آن اخبار و صحاح ایشان ثابت است مثل آنکه
 ابن بابویه علم کرده است بوضع آنچه در تحریف قرآن اسقاط ایات او روایت کنند
 حال آنکه آن روایات در کافی کلینی با ساند صحیح بنعمه ایشان موجود است و ابن
 مطهر علی نیز علم کرده است بوضع خبر لیلیه التمریس و خبر ذی الیدین که در کافی کلینی
 موجود اند و شریف مرتضی مبالغه ننماید بوضع آنچه شیخ شیخ او ابن بابویه محمد
 ابن حسن الصفار روایت کرده اند از خبر فنیاق حال آنکه اسناد میرکی بنعمه ایشان
 صحیح است و چون ثوبت بحال روایات ایشان و اخبار ایشان که در حقیقت از
 زینب و عوام مشرب ایشان همان است و الزاماتی را که بایشان عاید میشود بوجوه
 برخاسته و رفع میازند و از نیست که اخبار بین ایشان اینست و تفاخر این
 بر علما و دیگر می نمایند رسید لازم اند که باب علمی و برای حال اخبار ایشان

اینست که در کتب
 کتب اخبار
 کتب اخبار
 کتب اخبار

در دایه ایشان گردانیده آید که کلام ضمنی واجب است در این قسم مقامات تکمیل
 خاطر سامع نمیکند تا باستقلال و تفصیل نهانجا و بالذات خانه و منه التوفیق
باب چهارم در اقسام اخبار شیعیه و احوال رجال
 مسامند ایشان اصول است ام خبر نزد ایشان چهار است صحیح حسن
 و موثق و ضعیف صحیح است که روایت او متصل شود بمقصود به واسطه عدل
 امامی و موافق این تعریف که خود ایشان کرده اند مرسل و منقطع داخل
 صحیح نیست زیرا که اتصال ندارد حالانکه در اسلاکات خود مرسل و منقطع
 را صحیح خوانند چنانچه گویند روای این ابی عمیر فی الصحیح که ادنی صحیح این ابی عمیر که را
 و عدالت را نیز در اطلاق صحیح اعتبار نمیکند حالانکه درین تعریف ما خود است
 پس روایة مجهول بحال را صحیح میگویند مثل حسین بن الحسن بن ابان که مجهول
 بحال است نص علیه بحکم فی المغتبی و فی الدین ابن داود و در خلاصه گفته است
 که طریق القیة الی معاویة بن مسرور و الی عانید الامم و الی خالد بن نجیح
 و الی عبد الاعلی صحیح حالانکه همه کس دل را کسی توثیق و مرجع بآوردن کرده و چهارم را حق
 البته توثیق نکرده اند بلکه امامی بودن را و در اطلاق صحیح نزد ایشان اعتبار
 نیست پس جمیع قبود و ترفیع را اعتفال و اجمال نموده اند تفصیلش آنکه روایت
 حسن بن سماع را صحیح گفته اند و او از اوفقیه بود و تصدیق نام و پشت در وقف و تکیه
 امام وقت می نمود و دعوی امامت و تفسیر نص میبکند روایت ابان بن عثمان را که قطعی بود و منکر
 امام وقت و قابل بامامت غیر او و تفسیر نص میبکند روایت عبد بن فضال و عبد الله
 بن بکر را حالانکه هر دو فاسد الذهبا اند و عجیب است که این امور را علماء ایشان در
 احوال رجال خود می نویسند و باز روایان این قسم مشتخاص را توثیق و تصحیح می
 نمایند با اتفاق این مظهر علی و در خلاصه الاقوال گویند علی بن فضال کان فقیها بالکوفه و

وجههم و فقههم و عارفهم بالحديث و محاسنته کوبدلم اعترافه علی زلفه پس اخباره بجماعه مؤلف
 قاعده ایشان باید که موثق باشند صحاح زیرا که در صحیح امامیه و در
 راوی بشرط است محض عدالت کفایت نمیکند و نیز حکم کند بصحت حدیث
 کسی که معصوم در حق او دعای بد و لعن فرموده یا اخذ الله و قاتله الله و امثال
 این کلمات ارشاد نموده و حکم بقضا و عقیده او و اظهار بیزارى و برأت از کرده
 و نیز تصحیح میکند روایت کسی را که تمام وقت در روع بسته و امام او را در روستا از
 خود نکذرت نموده بلکه خود را بکذب خود نموده و نیز تصحیح میکند روایات
 مجسسه و شبهه مصرحه را که اعتقاد بحسبیت حقیقی و اثبات مکان مجسمه بر
 او نمایند و او را ذی صور و شکل دانند و آثار صفات او تعالی در ازل کنند و بخوبی
 به ابرامی نمایند و این همه موجب کفر است بالا جماع و روایت کافر مسوع نیست
 چه جای صحت و نیز حدیث صحیح اطلاق کند بر آنچه در رفاع یافته اند که از ابن بابویه
 متسی اظهار نموده و نیز روایت کند از خطوطی که از خطوط الله دانند و این
 نوع روایت را ترجیح دهند بر روایات صحیح الاسناد خود و عمل ابن بابویه بر
 نص نموده چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و نیز تصحیح اطلاق کنند بر روایات
 انکس که افشای سر امام نموده و خیانت و امانت او بکار برده مثل ابی بصیر و شبلی
 حاله ان الله تعالی و نیز اطلاق کنند بر خبر کاذب الاسناد که راوی جماع
 ان خبر از شخصی وارد و نسبت میکند او را به پدر او یا جد او و نیز اطلاق کنند بر خبر
 کسی که اجماع دارند بر آنکه مجهول الحال است مثل حسن بن ابان که ابن مطهر در منتهی
 و مختلف و شیخ مقبول در دروس خبر او را صحیح گفته اند و خبر کسی که او را تصحیف
 کرده اند مثل مخبر بن سنان که او را نسبت ضعیف میدهند و معجز اخبار او
 اعتماد میکنند و نیز تصحیح میدهند روایت کسی را که مدعی سفارته باشد در میان

امام و شیعه و بلاشاید و دلیل بلکه برکه دعوی رویت صاحب الامر کند و امامی
 عدل باشد که دعوی سفارت نشود خبر او این صحیح دانست مثل این مبرایر و او و صاحب
 این است حال حدیث صحیح ایشان که اقوامی و اعلام قسام است اما حسن پس او را
 تعریف کرده اند که بواسطه اتصال روایتی الی معصوم بامامی ممدوح من غیر نص علی عدالت
 پس در اینجا چه میباشد که مرسل و منقطع حسن نباشد حال آنکه بر مرسل و منقطع اطلاق سخن در اینجا
 شایع و ذایع است چنانچه فقهاء اینها تصریح کرده اند که روایت مذروره در مضجع چنان
 که در احسن است بآنکه منقطع است و این حادثه در اخبار ایشان پسلی نیست
 و نیز اطلاق حسن کنند بر روایات کسانی که بعد مذکور نشده اند این طهر گوید طریق
 الفقیه الی محمد بن جبر حسن حال آنکه بنده بن جبر السی ازین فرقه معذکرده و مشکیه طریق
 الفقیه الی ادریس بن زید و روایات و اقصیه را که امامی نبودن ایشان اطمینان
 الشمس است نیز حسن گویند مثل طریق الفقیه الی سماعه ابن مهران مع انه و فنی
 اما موثق که اندر اقوامی نیز گویند پس تعریف آن نیست که ما دخل فی طریق من نص الاصحاح
 علی توثیق مع فساد عقیده مع سلامه باقی الطریق عن الضعیف و در اینجا نیز ایشان
 را ضبط واقع شده پس اطلاق موثق کنند بطریق ضعیف پس خبری که او را
 سکون از ابی عبد الله عن امیر المومنین روایت کرده و عقبتر خواهد آمد او را
 موثق گفته اند حال آنکه ضعیف است باجماع این فرقه و بروایت نوح بن دراج و ناحیه بن
 عماره صیداوی و احمد بن عبد الله بن جعفر حمیری اطلاق قوی میکنند حال آنکه
 اینها امامیان اند اما نه ممدوح و نه مذموم و اما ضعیف پس تعریف آن نیست که
 ما مثل طریق علی محجوب بالفسق و نحوه او و مجهول الحال و نیز نزد ایشان عمل بصحیح و
 است من غیر اختلاف حال آنکه در بعضی جایان بر خود صحیح روایت گشته و بران
 عمل نکنند حکم کنند نشیند و از آن حال آنکه او موید است باخبار دیگر که صحیح اند مثل

ای طاهر
 عقیده
 المذنب
 الاثنی عشر

مارواه سعد بن ابی خلف عن ابی الحسن الکاظم علیه السلام قال سألته عن حق الایة
 وجد فقال للجد السدس الباقی لبنات الایة واین خبر صحیح است نزد ایشان
 جامعه کثیر از امامیه بطریق مختلفه روایت کرده اند مویذ انرا منها ماروی علی بن
 احسن بن قاطر رفعه الی ابی عبد الله قال الحجة لها السدس و مع مائة منها مارواه
 زرارة عن ابي جعفر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اطعم الحجة السدس
 لم يفيض لها الله شيئا و يذخر موقوف و منها مارواه احماد بن محمد عن ابی عبد الله
 فی ابون جعدة تلام قال للام السدس الحجة السدس باقی هو الثمان
 اللاب و در وجوب عمل بحسن در میان ایشان اختلاف است بعضی عمل بان مطلقا
 واجب کنند مانند صحیح شیخ الطائفة همین در سبب را اختیار نموده و بعضی منع کنند
 مطلق و هم اکثر و بعضی تفصیل کنند و گویند اگر مضنون ان خبر شهر باشد
 بین اصحاب عمل بان واجب است و الا نه و موثق و ضعیف را نیز درین حکم داخل
 کنند فخر الدین بن جمال الدین بن مطهر علی همین فتیه خاسمه در معتبر تفصیل کرده
 و شیخ مفید محمد بن مکی گفته اند اوست غیر همین تصریح نموده است در ذکر می اثر
 علماء ایشان عمل را موقوف جانزند داشته اند با وصف الله و آیات مثل این خبر
 و این فضائل را صحیح دانست و واجب العمل شناسند کما طعن و فخر الدین مذکور نموده
 او عمل را بان نیز واجب دانست بشرطیکه مقصد شهرت شده باشد و تدوین و
 او بلفظ واحد با الفاظ متقاربه رایج و کثیر باشد و فتوی مضمون ان نیز در علماء رایج
 یافت باشند پس اکثر احادیث اینست که در کتب ایشان مدون است و شهرت
 و مفتی بواجب العمل خواهد بود و متاخرین ایشان عمل بضعیف نیز جانزند و از آن
 مقصد شهرت شده باشد و شیخ الطائفة روایت فساق عمل جوارح را قابل
 عمل دانند و مقصد شهرت را نیز شرط نه کنند و گویین روایت بعضی کسانی که او را

از اصحاب ائمه می شمارند که متذکر امامت آن امام باشند قابل عمل میدانند حال آنکه او زود
 ایشان کافرست خصوصاً چون او را امام و عورت نموده باشند و او با آوردن
 و قبول نه کرده در اینجا باید دانست که اکثر علماء شیعه در زبان سابق برویات
 اصحاب خود بدون تحقیق و تفتیش عمل میکردند و بمنبر رجال استناد و اصلاً در
 نبود و کتب بے وزن و احوال رجال و جرح و تعدیل نداشتند و این حالت
 ایشان مستمر ماند تا آنکه کسی در سنه چهار صد تقریباً کتابی در اسما و الرجال
 و احوال و سواد تصنیف کرد و آن کتاب بغایت مختصر بود و غیر از حیرت و تشویش
 نمی افزود زیرا که اخبار متعارضه در جرح و تعدیل وارد نموده و ترجیح بیک
 برو دیگری اورا میسر نیامده پس حال رجال ایشان مشتبّه شد و بعد از وی
 عضای بزرگی در ضعفان کلام کرد و نجاشی و ابو جعفر طوسی در جرح و تعدیل کتابها
 نوشتند و جمال الدین ابن طائوس و ابن مطهر و قتی الدین ابن داود و نیز درین
 باب وفاتر سیاه کردند لیکن سیمه انبیا توجهی بغرض مدح و قدح را اجمال و
 اغفال نموده و ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی ایشانرا میسر نیامده است
 صاحب درایه الفصاف واده تقلید انبهارا در باب جرح و تعدیل منع نموده
 و گفته که در اکثر مواضع نزد اینها تعدیل حاصل میشود و چیزی که اصلاً قابل تعدیل
 نیست چنانچه بعد از مطالعه کتب انبیا خصوصاً خلاصه الاقوال که خلاصه تمام وفاتر
 مبسوط ایشان است در علم رجال ظاهر میشود پس هنوز هم نزد ایشان احوال رجال
 خود منقح نیست و اشتباه مرتفع نشده و عجب آنست که علماء رجال ایشان اکثر
 اسما را تصحیف نمودند و حال خیر باین سبب باشند با انجامیده مثل ابو نصیر بن
 یابو بصیر یا موصوده و تراجم بر ارجمیز او حابس مقبول الروایه از غیر مقبول الروایه
 نزد ایشان تمیز نمی شود و ابن المطهر رئیس المصنفین است اسما بسیار را تصحیف نموده

لان يمدى الله على يدك رجلا خير لك مما ملعت عليه الشمس عمت ذلك
 ولادوا على يد ابن خير موقوف است وبران عمل منيف كذا انك موقوف است و
 بر روايت منيف عمل ميكنند حالانكه ضعيف در درجه باين است ان موقوف باجمع
 اينها مثالش اين خبر است روى عبيد بن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل
 عن الصبي يزوج العشي بل توثان فقال نعم اذا كان ابوا يمازوا بها و اين خبر باجماع
 فرقه ضعيف است لان في طريقة القاسم بن سليمان و بن محبوب العدة و قد عمل
 به الاصحاب كلهم و سابق گذشت كه شيخ الطائفة دين باب توسعه بيار بنود و عمل
 به حديث ضعيف جابر بلكه واجب شمرده و دليل آورده كه خبر عمر بن خطلم في التثنية
 من اصحابهم و امر بما يرجع الى اجل منهم معمول به است نزد جميع فرقه و ان خبر شريدي
 الضعيف است لان في طريقة محمد بن عيسى و داود بن الحصين و بن ضعيفان جدا و عمر
 بن خطلم لم ينص فيه تعديل و صرح و شل ابن خبير باقبول المتن تام نهاده اند و اين
 قسم اخبار نزد ائمه است از انكه باحصا در ايدس باوصف اين توسعه ترك عمل
 بموقوف راجح وجه باشد و عجب ترا كه در كليلة روايت صريح موجود است از
 حضرت ابو عبد الله در عمل بر اسيل كجاسي نقله اشاء الله تعالى وجود
 ايشان نيز در تعريف صحيح و حسن اتصال نه شرط كرده اند باز بر اسيل ابن
 ابي عمير عمل واجب دانند و ادعاء انكه ابن ابي عمير رسال مني كذا مكرارات
 و عوي بي دليل است چنانچه صاحب انبثري شرح ذكرى درين امر باجماع و اشك
 سازعت نموده و بر اسيل نظيري و عبد الله بن المغيرة غير عمل واجب دانند
 و حال ابن دو كس غريب معلوم خواهد شد و غير شيخ الطائفة و من تبعه من المتأخرين
 اضطراب را قانع در عمل بغير شمارند و سوما اختلاف روايه و الرازي
 الواحد قناد اسناد افروسة و در دهر و مرة و در دهر و مرة و در دهر و مرة و در دهر و مرة

مخالفت که من غیر ترجیح احدی بر علی آخر حال آنکه اضطراب مانع عمل است البتة لعلیه
زیرا که عمل بطرفین متخالفین معاً ممکن نیست و ترجیح بلا مرجع نیز محال و اکثر اصولیین ایشان
نیز اعتقاد دارند باینکه اضطراب و نیز احب ازین ایشان اجماع دارند بر
ترجیح خبری که بخطایمه موجود باشد بر خبری که با سند صحیح مروی باشد
اگر با هم شعارض شوند نص علیه این بابویه و عمل با خط و دون مارواه الکلیینی باشد
الصیح حال آنکه اثبات آنکه خط امام است خیلی دشوار است احکام شرعی را که مقدمه
وین و ایمان است این قسم شبهات ثابت نمودن و دراز عقل و دیانت است
و آن جمله غلاة جماعه کثیر وضع احادیث را جایز داشته اند و احب را پیشتر
برای نصرت مذسب خود وضع نموده مثل ابوالخطاب و یونس بن طبرستان
و نیز یارین الصائغ صحیح بزرگ صاحب تحفه القاصدین فی صطلح الحدیث و از
سجده غلاة و واضعان حدیث بیان نپدلیست که از شیخ امامیه است و محمد
ایشان زندیق صرف بود و غیره ابن سعید سجی کان بالکوفة ساحر الکذاب
قتله خالد بن عبداللہ القصری و آخر قها بالنار و کانا اذا رابا رابا جعل له
حدیث و از عبداللہ بن سیمون قداح نیز در کتب ایشان روایت بسیار است
اول معالم الاصول تبرکاً چند حدیث بروایت او آورده احوال او سابق مفصل
گذشت که زندیق صرف و کذاب بحت بود و در رجال ایشان باطنیه و اسماعیلیه
و واسطه بسیار یافته میشوند و کسانی که پیشوایان و مقتدایان ایشانند اگر
تفصیل حالات ایشان برداخته شود در فرس می باید طویل لیکن در اینجا بطریق
نموده خبری ذکر کرده میشود قاضی نور اللہ شوشتری در احوال زرارہ بن ابی صر
شیبانی الکوفی از منیران فہمی نقل میکند و بیان سئو می نماید زرارہ بن
عبد الشیبانی الکوفی فی نحو حرمان تیر فض قال العیضی فی الضعفاء حدیثاً

عبداللہ بن سیمون
القداح عن ابی جابر
قال من العلم من
جی شیبانی
عن عیضی
سن الاصبغی الاذنی
و کتب شیبانی
رسال الی اطر الخلیفہ
عمران بن
اصح الکوفی
سوی شیبانی
قرار القرائن علی عیضی
بن فضال قال ابن
سعد بن شیبانی
ابو داؤد و در فضیلت
شیبانی
رکمان

شیخ الکافی زرارہ بن سیمون و زرارہ بن سیمون

بجی ابن اسماعیل قال حدثنا يزيد بن علقم قال حدثنا عبد الله بن محمد بن خالد الصبيد
 عن ابي الصباح عن زرار بن ابراهيم عن محمد بن عبد الله بن عباس قال قال
 النبي صلى الله عليه وسلم يا اهل البيت لا يسلط الله عليكم احد غيركم حدثنا بجي قال حدثنا ابي قال
 حدثنا سعد بن منصور قال حدثنا ابن اسحاق قال حدثنا محمد بن جعفر بن محمد بن عيسى بن عمار بن علقم
 فقال ان لي ابيك حاجه وعظيها فقلت ما بي فقال اذ البقيت جعفر بن محمد فافترقه
 مني السلام وسئل ان يخبرني انما من اهل النار من اهل الجنة فاكبر ذلك عليه
 فقال لي انه يعلم ذلك فلما البقيت جعفر بن محمد اخبرته بالذي كان من فقلت هو من
 اهل النار فقلت من ابن علي بن اهل النار فقال من اعتقاد الباطل انتهى وقاسم
 نور الله شوي شوي نوشته است که زرار بن ابراهيم برادر دشت حران و عبد الملک و بکیر و
 عبد الرحمن و زرار و دو پسر دشت حسن و حسین و حران و دو پسر دشت حمزه و محمد
 و عبد الملک یک پسر دشت حران و بکیر پنج پسر دشت عبد الله و هم و عبد الله و عبد الله
 و عمر و بر قول قاسم کلهم اعتقاد زرار و دشت و بن قاسم نور الله و حال جابر بن
 يزيد الجعفی الکونی از حضاری نقل کرده است که او گفت جابر بن قاسم
 نفس اما اکثر ائمه که از روایت کرده اند ضعیف است و نیز قاسم در احوال و
 نوشته که او بعد از شهادت حضرت امام محمد باقر بر مردم ظاهر کرد که حضرت امام در
 حین حیات دو کتاب حدیث بن داود بود یکی از موسسه که تا زمان بنی امیه
 روایت مکن و اگر در زمان بنی امیه ظاهر ساختی لعنت خدا بر تو با و بعد از انقضای
 عهد ایشان بر مردم روایت بخوابی که در کتاب دیگر فرمودند که این را هرگز کسی
 روایت مکن و از بس که این را خفی داشتیم و تحمل و ضبط او نتوانستیم نمود شکم
 من بدو آمد در بیا با من رفتم که عیون و سچا پس در اینجا بنود پس روایت آن کتاب
 نمودم تا ازان مرض خلاص شدم اکنون آن کتاب دوم را که در روایت او اذن دارم

عبد الله بن محمد بن خالد الصبيد
 عن ابي الصباح عن زرار بن ابراهيم
 عن محمد بن عبد الله بن عباس
 قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
 يا اهل البيت لا يسلط الله عليكم
 احد غيركم
 حدثنا بجي قال
 حدثنا ابن اسحاق قال
 حدثنا محمد بن جعفر بن محمد بن عيسى بن عمار بن علقم
 فقال ان لي ابيك حاجه وعظيها فقلت ما بي فقال اذ البقيت جعفر بن محمد فافترقه
 مني السلام وسئل ان يخبرني انما من اهل النار من اهل الجنة فاكبر ذلك عليه
 فقال لي انه يعلم ذلك فلما البقيت جعفر بن محمد اخبرته بالذي كان من فقلت هو من
 اهل النار فقلت من ابن علي بن اهل النار فقال من اعتقاد الباطل انتهى وقاسم
 نور الله شوي شوي نوشته است که زرار بن ابراهيم برادر دشت حران و عبد الملک و بکیر و
 عبد الرحمن و زرار و دو پسر دشت حسن و حسین و حران و دو پسر دشت حمزه و محمد
 و عبد الملک یک پسر دشت حران و بکیر پنج پسر دشت عبد الله و هم و عبد الله و عبد الله
 و عمر و بر قول قاسم کلهم اعتقاد زرار و دشت و بن قاسم نور الله و حال جابر بن
 يزيد الجعفی الکونی از حضاری نقل کرده است که او گفت جابر بن قاسم
 نفس اما اکثر ائمه که از روایت کرده اند ضعیف است و نیز قاسم در احوال و
 نوشته که او بعد از شهادت حضرت امام محمد باقر بر مردم ظاهر کرد که حضرت امام در
 حین حیات دو کتاب حدیث بن داود بود یکی از موسسه که تا زمان بنی امیه
 روایت مکن و اگر در زمان بنی امیه ظاهر ساختی لعنت خدا بر تو با و بعد از انقضای
 عهد ایشان بر مردم روایت بخوابی که در کتاب دیگر فرمودند که این را هرگز کسی
 روایت مکن و از بس که این را خفی داشتیم و تحمل و ضبط او نتوانستیم نمود شکم
 من بدو آمد در بیا با من رفتم که عیون و سچا پس در اینجا بنود پس روایت آن کتاب
 نمودم تا ازان مرض خلاص شدم اکنون آن کتاب دوم را که در روایت او اذن دارم

بر مردم ظاهر میسر می آید و نیز قاضی می نویسد که بعد از گشتن شدن و لب
 پلید که هنوز زمان بنی امیه باقی بود جابر مذکور در سبب رفت و شروع در دعوت
 کرد پس خوابت امر امام نموده باشد و شتی لغت خدا شده باشد و چون
 این کلام منجر شد بدکراحوال بحال ایشان لازم آمد که از کتب ایشان احوال بعضی از فرق
 ایشان نقل کرده اید اول باید دانست که هر فرق از شیعه دعوی میکنند که آنچه نزد
 ماست از روایات اهل بیت صحیح و معتبر است و آنچه نزد غیر ماست باطل و غیر است
 و این تکاذب در میان آنها از ابتدای آنهاست و استمر است پس ما ان مفعولش را جمیع
 روایات ایشان و زیدیه و اسماعیلیه و امامیه با هم میزنند و میگویند که و این مشهور
 و معروف است عجب آنست که قدام امامیه و مقتدایان ایشان که سلاسل اسانید
 اخبار بدین بابها منتهی میشود مثل شام بن الحکم و شام بن سالم جالبقی و صاحب الطاق
 با هم تکاذب و تجاحد شدید داشته اند و روایات یکدیگر را از المنه منته سجا و باقر
 و صادق علیه السلام تکذیب می نمودند و با هم دیگر تفصیل و تکفیر میکردند و خاندان شام بن
 الحکم تصنیفی دارد فی الرد علی الجوابی و صاحب الطاق ذکر ذلک النجاشی پس
 اخبار جمیع ایشان از غیر اعتبار برآمد متعارضات قط پذیرفت و سابق حال
 شیعه امامیه المومنین مفصل گذشت که ایشان کلام منکب کبیره بوده اند و
 ما فرماست امام وقت اصرار داشتند و خواب او را قسام پنج رسانیده اند و
 انتخاب هم آنها را کاذب می شمرد و هر که تصدیق قول آنها نمیکرد و بعضی از آنها را که
 نصرت سبطین کردند و با معاویه و یزید مکاتبات نموده و میفرودش دنیا خردید
 و هر که با انهم خود این قسم باشد او را ما خذین و پیشوای اسلام ساختن روا
 و اعتبار کردن بر چیز عمل توان کرد و نیز تعارض و تخالف واضطراب روایت
 در اخبار ایشان حدیث است که آن شش پیدا شده و خاندان مطالع بن الحنفیه

قال القضاة من الزعفران في حاشية استقبال الفقيه كجرح العين والكوب عاردا واداء الفقه في جرح العين فخر من

[illegible]

وعبد الله بن يزيد وغالب بن عثمان وابي حبيب الاسدي وابي سعيد الكاركي
 وركاز بن فرقد والحسن التقي وقاسم بن الخزاز وصالح السعدي وعلي بن
 دربل والحسن بن علي بن ابراهيم وابراهيم بن محمد والحسن بن علي بن سنان
 النخعي وعثمان بن عبد الملك وعثمان بن عبد الله وعيسى بن عمرو ومولى الانصاري
 وريح بن محمد السلمي وعلي بن سعد السعدي ومحمد بن يوسف بن ابراهيم ومحمود بن
 سيمون وجعفر بن سويد بن جعفر بن كلاب فلولاهم في اميل مع جماعة اخرين
 الا انكاد تحصى وقد روى عنهم شيخوهم كعلي بن ابراهيم وابنه ابراهيم ومحمد بن يعقوب
 الكليني وابن بابويه وابي جعفر الطوسي وروى عنه ابني عبد الله الحلقبي البغدادي صاحب
 النسخ اوجب العمل بما فيها مجتهد وهم وزعموا انها توجب تعلم القطعي نص على ذلك المرفوع
 والاطوسي والكليني وعجب المستكبر انهم يروون في ايشان از جماعة روايت كنه علماء
 رجال ايشان انها را كذب کرده اند وروایت از روی تواریخ مثل عبد الله بن مسكان
 الذي روى عن ابني عبد الله عدة احاديث او روى ما محمد بن يعقوب في الكافي و
 ابن بابويه في الفقيه واثبتوا في التهذيب وغيرهم قال النجاشي لم يثبت انه روى
 عن ابني عبد الله شيئا ويزعم الامور المشهورة عند الامامية ومن هذا القبيل
 محمد بن عيسى الذي يروى عن محمد بن محبوب وغيره قال ابو عمر والكنشي نصر ابن
 صباح يقول ان محمد بن عيسى اصغرني السن من ان يروى عن محمد بن محبوب
 ومثل هذا محمد بن عيسى ابن عبد الله بن يقطين حكى محمد بن بابويه القمي عن ابن ابي اسد
 قال ما نروى به محمد بن عيسى من حديث يونس وكتبه لا يعتمد عليه ومثل هذا محمد بن احمد
 ابن يحيى بن عمران الاشعري القمي طعن فيه النجاشي وغيره وقالوا انه يروي
 عن الضعفاء ولا يبايعة عن اخذ وبعدهم للرأسيل وبنو بعضي از رواة معتبرين
 ايشان ارسال كنهه وروايت مثل ابن ابي عمير وغيره وكتب عبد الله بن مغيرة حال

انکہ ارسال کردن نزد ایشان کبیرہ است روئے محمد بن یحیٰی بن یحیی بن
و غیرہ من الاخبار میں عن ابی عبد اللہ ائہ قال یا کم و الذب المفترع قبل لد و الذب
المفترع قال ان یحدک الرجل بالحدیث فترکہ و تزویع الذمے حدک عندہ و نیز
در رواۃ معتبرین ایشان جماعہ کثیر اند کہ با ما است امام وقت قابل نبودند و انکار ما است
او میکردند و عدا با او سے و زیدند و نزد جماعہ شیعیہ امامیہ این فساد عقیدہ
انہا صحیح و ثابت است کالو اقصیۃ متہم الحسن بن محمد بن سماعۃ ابو محمد الکلبی
الصیرہ نے فائہ کان یعانہ فی الوقف و یعصب و الحسن بن ابی سعید ناشی
ابن جہان المکار سے ابو عبد اللہ و الحسن بن مہران ابن محمد بن ابی نصر السکونی
و احمد بن محمد البطاحی البحر می المعروف بالطاطرے و صفوان ابن یحیی
ابی محمد الجلی و عثمان ابن عیسیٰ ابی حمزہ العامری الرواسی مولیٰ بنی رواس و غیر
ہم و کالجی رودیہ و الفطویۃ مثل احمد بن محمد بن سعید السبغی السہدانی و حسن
بن علی ابن فضال و عبد اللہ ابن بکیر ابن اعین الشیبانی و عمر ابن سعید
الحسن المدائنی و غیرہم و از ہمہ انہما در صحاح ایشان روایات موجود است
و شیخ مفقول در ذکر می آورده کہ حضرت صادق عبد اللہ بن مسکان
از آمدن نزد خود و منع فرمود و انہما از روایت او دست بر نمیدارند و ابو جعفر
طوسی در عہد می نویسد الفسق باعمال الجوارح لیس یا فاع من قبول الروایۃ
و عجب آنست کہ از بعضی کا فزان نصرانی مذہب نیز روایت احادیث میکنند و لو را
از باران ائمہ می شمارند مثل زکریا ابن ابراہیم نصرانی روی عنہ الطوسی
و غیرہ و نیز اخبار میں ایشان از کتب شیوخ خود روایت کنند و در ان کتب
نسبت آن روایت بائمہ موجود نیست و انہما میگویند کہ نسبت این روایات با ما
ابو جعفر و امام ابو عبد اللہ ثابت و درست است لیکن شیوخ ما پوشیدہ و شہند و نام

نویسہ ابن
و نجاشی
فی صفیۃ
اشعید و قال
مان سکتہ
س ان النیران
احمد الوافعی
قال لا حاتم
کان یفصح الحدیث
کذا و غیرہ
س ان النیران

[illegible]

و مشهور است بدانسان جماعه هستند که خود را سفراء و فرستاده اند در غیبت حضرت
که مدت آن بنیاد و چهار سال است و اول سفر ابو محمد و عثمان بن سعید است باز پس
او ابو جعفر محمد بن عثمان که در سنه سه صد و بیست و هشت مرده است باز بعد از او
ابو القاسم محمد بن روح که شصت و نه سال عمر داشت و در سنه سه صد و شصت و هشت مرده است و بعد از وی علی بن محمد که او را خاتم
السفره گویند و گویند که در سنه بیست و هشت مرده است و بعد از او سلسله غارت هم قطع گشت و ظاهر است که هر کس سفری
دیگری بر تقاتل او کو اسی نداده و غیر از دعوی خود شایعی نبوده با جماع اهل تشیع و پیاد
که جب جاه در نفوس بشریه مقتضی این دعوی است و هر گاه وسیله در کار نباشد
مانع هم مرفوع شد و باب دعوی فرخ نرک دیده و نیز در روایت از صاحب
الامر بواسطه سفر اوقات نمیکند بلکه هر که مدعی رویت این خیاب شود
کو منصب غارت نداشته باشد روایت او را معتبر نشاند و واجب القبول نگانند
چنانچه از ابو ماشم و او بن ابی القاسم جعفر و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحاق
و ابراهیم بن مهیار و محمد بن ابراهیم و جماعه دیگر که ادعا رویت صاحب الامر نموده روایات
نحوی و غیره از این خیاب آورده اند ایشان احتمال دیگر را راه نداده آنهم روایات رسیده
الراسس و العین نباده اند و این قصه عبرت گاه اهل دعوی و اصحاب بلند پروازیست
در اول امر جعفر ادعا احتیاط و تحصیل امن از خطا و در فرع نموده اند و نصب امام را
برای همین اوقات بر زمره خدا واجب آنست و عصمت و افضلیه و نص صلی متوازی بر
امامت او شرط کردند و آخر ما باین احتمالات موهومه و مساملات و ایهالات در قدام
عمده دین نسک کردند و بی تحقیق و بی دلیل بر نفی هر غراب و نهی هر حمار فریفته شدند
و قتل مشهور مدعی ایشان صادق اند که فرمن المطر و قن تحت المیزاب و عجب
ترا که در روایت از صاحب الامر بر انقدر هم قناعت نمی کنند بلکه ثقات ایشان
روایت رقا نموده اند برخی بواسطه سفر اوقات سبیل فرستادند و جواب آمد

الحسن بن روح
بن ابی القاسم
اصد و ما را بشود
فی خلاصه القدر
و در قتل و ذل
مع انوار غم غم
عبد و سبک
و کان السبب فی
ذکره قد افتری
در سنه ۳۵۰
طایبات و زعموا
ان مذکر را
و کلمات
و نحو ۱۱ کان
سنة ۳۵۰
لبن القدر و انه
کان کثیر الخلاله
فی قضا و دوا
عن الامام
وان المیزان

این فرقه یافته شده و مرجع است بر مرد و بان صحیح الاسانید چنانچه سابق حکم است
 حال ابن بابویه فی الفقه بعد از ذکر توقیع من التوقیعات الواردة من الناجية المحقة
 فی باب الرجل یوصی الی جلیین ثم التوقیع عندی بخط ابی محمد الحسن بن علی و فی
 کتاب محمد بن یعقوب الکلبی روایت خلاف ذلک التوقیع عن الصادق علیه
 السلام و ذکر الحدیث ثم قال لا افنی فی حدیث بل افنی بما عندی بخط الحسن
 بن علی و اینجا عاقل را غور باید کرد که اثبات آنکه این خط امام است چه قسم
 چنانچه در مسامع ان خط یثبته الخط و جعل و تبیس و خط سجدی ایچ است که بعضی
 بلسان جلیان حکایت خط شخصی نموده بران شخص غرض کرده اند و او نیز
 نه کرده و خط خود را نکاشته خصوصاً در صورت بعد زمان که خطوط این قسم بزرگان
 گذشته را اگر کسی در عمر خود بطریق تبرک کید و بارز بارت کند ازین بکد و بار دیدن
 معرفت ان خط و تمایز ان از خطوط دیگر چه طور حاصل نواند شد حالیه را خطی فی
 یافته میشود مردم میگویند که خط امیر المومنین است و هیچ وجه متبایر و معرفت حاصل
 نمیشود و هم باخصوص خط صاحب الامر که کسی در اندیده و ممارست و مزاوت ان خط
 که در معرفت و شناخت است و اینجا بالمره مفقود است باجماع این احتمال بعیده
 و و از کار احکام دین خود را ثابت نمودن بحال ضاهیت و تخریب نیست و نیک
 بلا شبهه از حدیث جنون و سواس است بلکه ناهیت که تخریب نیز ارسال از حدیث
 امام گذشته مقتضیات او بودن نیز از حدیث او نیست زیرا که درین زمان طول عمر
 اشخاص انسانی باین درازمی از محالات عادی است و طول عمر حضرت نوح و نوح
 بن عاد و ابو ایشال اینهارا تعیس علیه این حکم کردن از کمال نادانستندی این فرقه
 است زیرا که اگر غرض ازین قیاس بیان اسکان و صحت عقلی است پس غیر عقیده
 چه کسی اسکان را انکار نموده و نمی کند و اگر بیان معناد بودن این طول عمر است

و این فرقه یافته شده و مرجع است بر مرد و بان صحیح الاسانید چنانچه سابق حکم است
 حال ابن بابویه فی الفقه بعد از ذکر توقیع من التوقیعات الواردة من الناجية المحقة
 فی باب الرجل یوصی الی جلیین ثم التوقیع عندی بخط ابی محمد الحسن بن علی و فی
 کتاب محمد بن یعقوب الکلبی روایت خلاف ذلک التوقیع عن الصادق علیه
 السلام و ذکر الحدیث ثم قال لا افنی فی حدیث بل افنی بما عندی بخط الحسن
 بن علی و اینجا عاقل را غور باید کرد که اثبات آنکه این خط امام است چه قسم
 چنانچه در مسامع ان خط یثبته الخط و جعل و تبیس و خط سجدی ایچ است که بعضی
 بلسان جلیان حکایت خط شخصی نموده بران شخص غرض کرده اند و او نیز
 نه کرده و خط خود را نکاشته خصوصاً در صورت بعد زمان که خطوط این قسم بزرگان
 گذشته را اگر کسی در عمر خود بطریق تبرک کید و بارز بارت کند ازین بکد و بار دیدن
 معرفت ان خط و تمایز ان از خطوط دیگر چه طور حاصل نواند شد حالیه را خطی فی
 یافته میشود مردم میگویند که خط امیر المومنین است و هیچ وجه متبایر و معرفت حاصل
 نمیشود و هم باخصوص خط صاحب الامر که کسی در اندیده و ممارست و مزاوت ان خط
 که در معرفت و شناخت است و اینجا بالمره مفقود است باجماع این احتمال بعیده
 و و از کار احکام دین خود را ثابت نمودن بحال ضاهیت و تخریب نیست و نیک
 بلا شبهه از حدیث جنون و سواس است بلکه ناهیت که تخریب نیز ارسال از حدیث
 امام گذشته مقتضیات او بودن نیز از حدیث او نیست زیرا که درین زمان طول عمر
 اشخاص انسانی باین درازمی از محالات عادی است و طول عمر حضرت نوح و نوح
 بن عاد و ابو ایشال اینهارا تعیس علیه این حکم کردن از کمال نادانستندی این فرقه
 است زیرا که اگر غرض ازین قیاس بیان اسکان و صحت عقلی است پس غیر عقیده
 چه کسی اسکان را انکار نموده و نمی کند و اگر بیان معناد بودن این طول عمر است

این فرقه یافته شده و مرجع است بر مرد و بان صحیح الاسانید چنانچه سابق حکم است

و این فرقه یافته شده و مرجع است بر مرد و بان صحیح الاسانید چنانچه سابق حکم است

۲۵۹
 غرضیہ جامع ہند سے کراؤ
 غیر مصطفائی قادیان اور دہلی
 قریب بھونڈی آبادی اور تحصیل
 نظریہ ہندوستان میں
 اور کھنڈ قریب میں دارمہنہ
 قادیان اور دارمہنہ
 قادیان اور دارمہنہ

و فرموده دقیقه سیزدهم از درجه سیست ام و لو در اس در دقیقه پنجاه و نهم از درجه بیست و نهم محل فروزب در دقیقه پنجاه و نهم از درجه بیست و هشتم میزان در طول ولادت ایشان وقت صبح از بیست و سیوم شعبان در سنه مذکور بود و طالع و وقت و دقیقه از بیست و پنجم درجه سرطان بود و زحل در دقیقه نهم از درجه بیستم عقرب و پنجین ششم و مخرج در دقیقه سی و چهارم از درجه بیستم حمل و خمس در دقیقه سی و هشتم از درجه بیست و یکم اسد و زهره در دقیقه نهم از درجه بیست و نهم جوزا و قمر سیزدهم از درجه سی ام و لو پس معلوم شد که دلایل فلکیه بطول بقای ایشان ولالت نمیکرد بلکه برخلاف آن چنانچه بر اهلان احکام نجوم ازین برود زانچه روشن است و نه سیلا و ایشان نزدیک تحویل قمران کبر واقع شده و ازین دو قول در سیلا و امام صاحب الامر منقول و مرده نیست بخلاف حضرت فخر که تولد ایشان بالاجماع بین کموین من النجمین نزدیک تحویل قمران کبر است و دلایل فلکیه بطول بقای ایشان ولالت واضحی میگردد چنانچه بین در شرح زانچه ولادت ایشان ذکر کرده اند و نیز دلایل عقلیه خصوصاً بر اصول شیعیه قایم اند بر بطلان اعتقاد طول بقای ایشان زیرا که اگر زنده باشند لازم آید که باری تعالی نمارک واجب باشد زیرا که ایشان را که الیق بر ریاست و نفوذ در امور امت بودند مقبول اهل دنیا ساخت و دلهارا انقدر از ایشان متفرک کرد که در قتل و ابداً ایشان شدند بحدیکه منبر با خفا و غیبت کبریه شد و ظلم و کفر و خبیره را با وجود بودن ایشان بر دهن زمین سلطه ساخت پس اصلح را که بر ذمه او واجب بود ترک فرمود و نیز لازم انگفتی تعالی فاعل تسبیح باشد زیرا که با وجود شخصی که قابلیت ریاست و رعایت کبری داشته باشد دیگر را که اصلاً بوسه از قابلیت ندارد و ملک و سلطنت و نفوذ

۱- در این کتاب که در دست است
 ۲- در این کتاب که در دست است
 ۳- در این کتاب که در دست است
 ۴- در این کتاب که در دست است
 ۵- در این کتاب که در دست است
 ۶- در این کتاب که در دست است
 ۷- در این کتاب که در دست است
 ۸- در این کتاب که در دست است
 ۹- در این کتاب که در دست است
 ۱۰- در این کتاب که در دست است

دادن بنایت قبیح است و نیز شخصی را امامت دادن و باز انوار نبوت و حقا
 حکم کردن و مردم را تکلیف دادن که از ان غایب و مخفی که اصلا جز نام او نمی شناسند
 احکام دین خود و تحقیق نمایند و در مهمات دنیوی بوی رجوع آرند و تقسیم ملک
 و غنایم و تخریب حیوش و فتح بلدان و جنگ و صلح همه بصواب و بدوکتند تکلیف
 مالا یطاق است مانند آنکه گویند جبرئیل را امام نما گردیم باید که مسائل شخصی
 را از او استفتاء نماید و مصالح دنیوی را بلی تسلیم او نموده باشد و عاقل
 هیچ فرق درین هر دو تکلیف دریافت نمیکند و هر دو را تکلیف مالا یطاق میدانند و چون تکلیف
 مالا یطاق بالا جماع محال است و نیز نصرت این امام عمت نخواهد بود زیرا که اولیاد امامت اصلا
 در وجود او حاصل نیست و اگر فرق خود را عطفائیه گفتند و امامت عمت
 قائل شوند بکدام وجه ابطال مذمت شان توان نمود و العبت قبیح بحسب نصیه عن
 الباری عند الشبهة باجملة دلائل ابطال این خیال فاسد ایشان پیش از اینست
 که بشمار این چون مقام تفضل است ازین میدان غافل گشت قلم را مصروف به شبهه مطلب
 باب بر داریم و دیگر آنست که بعضی از روایة ایشان چنینست روایت کرده اند
 که بر این عقلیه قطعیة بر آنجا قائم اند و این قسم را و سوافق ضعیف کننده بلکه
 روایات او را مقبول میدانند مثل ابی بصیر که از حضرت صادق و عمو س
 الوهیت روایت میکند و چون از حال خبر رود بحال شیعه بطریق نمونه فارغ نشود
 لازم آمد که در بعضی دلائل ایشان نیز کلامی اجمالی سر کنیم تا ناظر را در دلائل ایشان
 بصیرت حاصل شود و بوجه کلی فساد جمیع استدلالات ایشان را در باب و جزئیات
 دلائل ایشان را بصیرت را برین کلی حکایت نماید و این مطلب را غایت الباب و
 فذلک احساب کرد انب و شد تتمه الباب در دلائل شیعه
 باید دانست که قسم دلیل نزد ایشان چهار است کتاب و خبر و اجماع و عقل

و عقل کتاب که قرآن مجید است بزعم ایشان قابل استدلال نیست زیرا که اعتماد
بر قرآنیت او حاصل نشود الا وقتی که ما خود باشد بواسطه امام معصوم و قرآن
که خود از ائمه است درست ایشان موجود نیست و این قرآن را ائمه نیز هم ایشان
معتبرند آنستند و قابل استدلال و تمسک نشود چنانچه از کلیه و غیره کتب
معتبره ایشان منقول خواهد شد و این مطلب بحد وجه ثابت است اول آنکه
جامعه کثیر از امامیه از ائمه خود روایت کرده اند که قرآن منقول را تحریف کلمات
از مواضع آن و اقطاعات بلکه سوره نیز بوقوع آمده و ترتیب هم متغیر شده و
حالا آنچه موجود است مصحف عثمان است که هفت نسخه از آن نوشته بکثافت
عالم شهرت دارد و کسی که قرآن منقول را بصل تریب و وضع منقول ضرب
و شلاق نمود تا آنکه طوعا و کرها همه افاق برین مصحف اجماع گردند پس
این مصحف قابل تمسک و استدلال نباشد و نظم و الفاظ او و عام و خاص او
محل اعتماد نباشد چنانچه است که این احکام که در قرآن موجود اند همه اینها اکثر اینها
منسوخ باشند یا ایاتی و سوره که اقطاعات کرده اند یا خصوص باشند یا بایات و سوره
مسقطه وجه دوم آنکه ناقلان این قرآن بلا تشبیه مثل ناقلان تورات و انجیل
اند که بعضی از ایشان اهل نفاق بودند مثل عطار صحابا و دیگر از ایشان و بعضی از
ایشان مداسرین دنیا طلب دین فروش مثل عوام صحابه که بطمع مال و مناصب اتباع
رعیان خود کردند و از دین مرتد شدند مگر چهار کس بیکشش کس سنت پیغمبر را
جواب دادند و با خاندان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند و کتاب او را تحریف
و خطاب او را تغییر کردند مثلا بجای من المراق الی المراق ساختند و بجای
استی ازکی من اینکم استی ای صلی من امه نوشتند و علی بن العباس خلیفه
در عباسی صحنی قریش که او را قنوت امیر المومنین و مشوایر انکار کردند

مذکور است و بعضی آن در عادی باب نالی گذشت پس چنانکه بر توفیق و تحصیل
 اعتماد توان کرد و عقیده و عمل بر ازان توان گرفت همچنین باین مسلمان موجود شود
 نباید کرد و چنانکه احکام آنها منسوخ شده اند و بعضی آن مجرب و همچنین باین
 مسلمان هم چیزهای بسیار نسخ شده و نسخ را از غیر الله کسی نمیدانند
 آنکه نبوت نزول مسلمان و اعجاز او بلکه نبوت پیغمبر غیر موقوف بهت بر نبوت
 صدق مطلقین و چون مطلقین نبوت پیغمبر انچه بآید باشند که بسبب غرض فاسد خود نفس
 که مخصوص یک لکبه و هیبت و چهار ریز از کس پیغمبر نبوده بود و اخلاق کتمان نمودند و
 هیچکس عند الحاجت اظهار نداشت تا آنکه حق خاندان نبوت تلف نشد و اصل عظیم
 دین که هم جنب نبوت است یعنی امامت بر هم گشت بر نقل آنها چه اعتماد شد یا بدینابر
 غرض فاسد که انهمه توطیه یا بر بسته باشند که فطانی نبی بود و مجتهد بود و دوران
 بر او نازل شود همه بلغا از معارضه او عاجز شدند و در واقع هیچ نباشد و اما
 خبر پس حال آن درین باب تفصیل گذشت و تازه اینست که خبر راجی باید که تا قلم
 باشد پس نقل خبر یا شیعه اند یا غیر شیعه و غیر شیعه اصطلاح را اعتبار نیست
 زیرا که صدر اول ایشان که مقاطع الاسانید اند هر دین و منافقین و مفسدین کتاب
 الله و معاندین خاندان رسول بوده اند و شیعه یا هم در اصل امامت و تعیین امامت و
 صد و ایشان اختلاف فاحش دارند و اثبات بقول از اقوال ایشان
 شود الا بخیر زیرا که کتاب ازین مذکور است شنبه که الزام مخالف نماید ساکت است پس
 اگر نبوت خبر و حجتیه آن موقوف بر نبوت ان قول بود و در صیح لازم آید و نیز حجتیه
 بودن خبر بسبب اینست که قول معصوم است یا بواسطه معصوم از معصوم و یکریسمه
 و عصمت شخص معین ثابت نمی تواند شد الا بخیر زیرا که کتاب ساکت است و عمل عاجز
 و مجتهد بر تقدیر صد و نیز موقوف بر خبر زیرا که کتاب بده خود و معجزه هر کس

اتفاق شده افتد و اجماع نیز بسبب دخول معصوم در آن محبت است و باز
 در نقل اجماع بجا نیمن خبر در کار است و عصمت شخص معین را بجز او یا بنابر معصوم
 دیگر که بواسطه او رسیده ثابت کردن و در صریح است و نیز گفته خبر موقوف
 بر نبوت سنی و امامت امام است و چون اصل ثابت نشد فرع چگونه ثابت
 بالجمله نزد شیعه تو از خود از حیرت عجب را فدا دزیرا که گمان واقع از عدد و تواتر
 ظهور آمد و اظهار غیر واقع در حکم او است و اخبار را احاد خود با اجماع درین قسم
 مطالب محیر نیستند پس استدلال بجز ممکن نیست و اما اجماع پس
 بطلان آن اظهر است زیرا که اجماع بعد ثبوت نبوت و شریعت است چون نبوت
 و شریعت ثابت نمی تواند شد اجماع چگونه ثابت شود و نیز محبت اجماع
 نزد ایشان با لاصال نیست بلکه بنابر آن است که قول معصوم نیز در ضمن آن
 باشد و نیز در رد بودن معصوم و تعیین آن که کدام کس است و نقل
 قول او است و تفهیمش میرود و نیز اجماع صدر اول و ثانیه یعنی قبل از حدوث
 اختلاف و راست خود معتبر نیست زیرا که اجماع کردند بر خلافت ابو بکر و دیگر و درست
 متع و بر تخریف کتاب و شیعیان پیغمبر و دفع امام بر حق از حق خود و خصم
 خاندان رسول و بعد از حدوث اختلاف و در امت و تفرق ایشان بفرق مختلف
 اجماع چه قسم تصور شود و خصوصاً در سایل خلافیه که اخیال با استدلال و
 اثبات محبت منحصر در آنهاست و نیز دخول معصوم در اجماع و موافقت قول او
 با قول سایر امت ثابت نمی شود و دیگر باخبار و حال اخبار در تعارض است قطعه ضعیفه
 و من شکی که است روشن است و نیز نقل اجماع در هر مسئله خلافیه یا مخصوص امر
 است که ندانی نیست و علماء شیعه را بلکه اثناعشریه را با مخصوص درین نقل
 با هم تکاذب و مجادد واقع است بعضی از آنها نقل اجماع فرد خود می کنند

و نیز با سید المرتضی
 الی بطلان اندر نقل
 مطلق است
 کان و حجت و بعد
 فی ائمه السند را
 بکون مطلقاً
 شکی را در حق علی و دیگران
 از ائمه و خلف
 از خطا و دیگر با اتفاق
 اندر مطلقاً کماله
 قد استدلال علی و دیگران
 الاول نقل از شیخ
 الاجماع است
 و لکن آن است
 قوله
 از اندر امت
 صدور از اندر ک
 مانی است
 یونان اندر را
 و لکن استخراجه را
 عالمی از شیخ را

است و امام حاصل نیست تواند شد زیرا که هر فرقه از طوائف او میان بعقل خود خبر
 را ثابت کنند و چیزها را منکر شوند بایم در اصول و فروع مخالف نمایند و بعقل ترجیح نمی
 توان داد و الا ایمان مخالف و تراحم در ترجیح هم مستحق خواهد شد پس لابد و را
 عقل حاکمی و مرجعی باید که احدا را باینین اصواب و دیگر را خطا قرار دهد و این قسم
 حاکم و مرجع غیر از نبی و امام نیست تواند شد و چون ثبوت نبوت و امامت که
 موقوف علیه عقل است در خبر توقف است تمسک بعقل نیز محل اعتماد نباشد و معین
 کلام در دلائل شرعیه است امور شرع را بعقل صرف ثابت نمی توان کرد زیرا که عقل
 از معرفت آنها بالقضیل عاجز است بالا جماع اری عقل که مستند از شریعت باشد و
 اصل آن حکم از شریعت گرفته باشد پس می تواند قیاس خبر دیگران کرد ولیکن چون
 قیاس نزد این فرقه باطل است پس عقل را مطلقا در امور شرعیه دخل ندارد عاصیه چون
 در قواعد و کلیات شرع هنوز تردد و اضطراب است عقل را در چه چیز کار بخوانند
 برود ثبوت العرش و الاثم نقش فائده حلیله باید دانست که قیام جمیع را بر عقل
 با عقاید و دیهات است پس اگر جمعی انکار بدیهات پیش گیرند مثل سوفسطائیه که الوا
 نصف الاثنین و النفی و الاثبات لا یجتمعان و لا یرتفعان و اجماع الواحد لا یكون فی
 آن واحد فی کما ینزج الغائب عن الحواس پس له حکم ایحاضرو ما یسمی باسم الشی لا یكون
 عن ذلک الشی و امثال این قضایا را انکار کنند اثبات جمیع مطلبی نزد ایشان بر این
 عقلیه نتوان نمود و همچنین قیام جمیع دلائل شرعیه و مقتضات دینی بر اثبات
 ملت ضعیفه است که از زمان حضرت ابراهیم خلیل الله تا این وقت در جمیع ادیان
 مسلم است و اصول آن متفق علیه بر جمیع ملل مثل ان العبود واحد
 و ان هرسل الرسل و ینظهر المعجزة و ان الملائكة رسل الله الی الخلق
 و ان الله عز وجل یومر بالعدل و ان الله عز وجل یومر بالعدل و ان الله عز وجل یومر بالعدل

تکلیفیه عباد و بجا ز سببها و علیها بوم البعث والشور بالجنة والسنار
 واثبات اصول و قواعد مذکوره خفیه بطور شیعیه ممکن نیست پس اثبات هیچ
 از مطالب دینی بدلائل نزد ایشان ممکن نیست پس اینفرقه فوسطایه دین اند
 تفصیل این اجمال و ایضاح این ابهام آنکه ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیا را که
 تاخذ این اصول و قواعد است نسبت باین امت از امیر المومنین و الله اعلم
 روایت کنند معلوم بالقطع است که ایشان بلا واسطه از امیر المومنین و الله
 اعلم روایت ندارند مگر بواسطه و سالیط ایشان از احال معلوم است که خود
 ایشان انهار انکذیب می نمایند و سهم ندارند فی الواقع قسم و سالیط
 ایشان چنانچه نبوت خاتم الانبیا روایت کرده اند همچنان حسبیت و صورت
 حقیقه را نیز روایت کرده اند و دروغ صریح بر بسته و نیز و سالیط در روایت
 شرایط امامت و تعیین ائمه مخالف و تعارض دارند بحدیکه تطبیق اصلا ممکن نیست پس
 کذب بعضی از ایشان لایعین یمنین شد و نواز کا و بان دروغگو یاران
 که بجهت غرض فاسد تشبیه افرازی نموده باشند چنانچه در مقدمه خلافت
 در قرن اول بعمل آورند اعتباری نیست و سوائی چهار صحابی باشند
 صحابی نزد ایشان قابل اعتماد نیست و نواز این روایات از آن چهار گن باشند کسر
 معلوم الاتقاهست و اگر بالفرض از آنها قوا از هم شده باشد خبر بهار باشند کس و برین
 قسم امور که عقل اکثر عوام استبعاد بلکه در بعضی جا حکم باستحاله هم میکنند چه
 اناده یقین نماید و صحابه دیگر همه نزد ایشان مرتد و خارج از دین و صاحب الاغرض
 الفاسد و دروغگو یان و کذب بان بوده اند و معتمد استخیره از انهار روایت ندارند
 روی سلیم بن قیس الهمالی فی کتاب وفات النبی صلی الله علیه و سلم عن ابن
 عن امیر المومنین و غیر واحد عن الصادق ان الصحابة ارتدوا بعد النبی صلی الله

علیه و سلم الاربعه انفس و تسع روايه عن الصادق الاستنباط ان النجاشی کر و مرزبان
 برعم ایشان از ادعای رساله تواتر اظهار مجسمه علی وفق الدعوی و نزول فساد
 و عجز بلیغ از معارضه آن و احوال خست و ناز و تکلیفات غیر عجز و نزول و حمله و ملائکه
 بلکه نبوت انبیاء ماضیین و دعوت ایشان بتوحید فی العبادة و ہی انرا نشانه
 دوران روایت کنند مرد و دبا شد زیرا که خبر جمعی است که اجماع کردند بر خلاف و
 پیغمبر بحضور یک لکصد و بیست و چهار هزار کس بنا کیدان تمام فرموده بود و علی الخصوص
 که روایت اینجامعه هم نزد خود شیعه تواتر شده نزد فرق دیگر که عمر بنیان جامعه
 تواتر شده و اگر بجز و شهرت و شوع دوران قرن و ما بعد آن فساد انکشاف کرده
 پس کمال بی احتیاطی در دین لازم آید زیرا که آن قرن و ما بعده من القرون همه بر
 مخالفت او امر و نوا است پیغمبر که نسبت اند و قرآن را تحریف کرده و احکام
 خلاف ما نزل الله دوران قرون مجدی شیاع و مشهور گشته که از اصل غیرت
 همه شهوت و گردیده مثل غسل بر علین در وضو که حادثه است بغایت کثیره الوجود
 و هر پنج وقت پنج اصل لا تعد ولا تستحی دیده اند و همه بر غلط روایت کرده و چنین
 سمع علی الخفین و این قسم بدعات را که رئیس آن قرون از طرف خود حدیث
 کرده و رواج داده اند برابر احکام اصلیه شریعت دانسته اند مثل سنت تراویح و صحت
 منعه و غیر ذلک پس از اینجا عمی دین و بیابا که بعید است که اتفاق نموده باشند
 بر امر نبوت و نزول و حمله ملائکه و ذکر بهشت و دوزخ براسه تخیل مردمان
 و ترغیب ایشان و تواتر وفقی مفید یقین می شود که اهل تواتر از غرضی فاسد در میان
 نباشد و اینجا اعراض بعد و پیش ما موجود اند و احتمال است که چند کس از آنها
 منشأ روایت این دعوی و صدور در محضره براسه غرضی فاسد باشند و از ایشان
 بکثرت طمع و منافقت و مداهنیت کرده از ایشان قبول نموده شهنیر کرده باشند و غیر

احتمال است که از کاتبان و سخنانشین شده بودند که شخصی در قریش پیدا شود و
 برست او ملک وی زمین و خزان بیشمار افتد از اولاد و عجب نبات نامش فلان
 و نام پدرش فلان پس هر فلسی را خیال فاقه شکنی هست بعت او در سیر افتاده
 باشد و هر صاحب شوق را لذت زبان ایران زمین که سفید پوست و نازک بدن می باشد
 در خاطر خطور کرده باشد و هر دنیای پرست را سیر با من کمر و کلکشت
 قرصین و شیراز و سکونت در قصور قیصر دامن کش طبع افتاده باشد و از بهر و نیز
 جمعی موجب اخبار و کتب قدیمه خود این اجراء داشته نصی از تورا موافق
 مدعا را آورده و نقص اخبار انجاء ابعادت بلیغه برای او درست کرده
 داده باشد و معین اینوز نبوت نزول تورا و وقوع قصص انبیاء در برد
 و مات و وار و گیر است با موافقت آنها و نا موافقت چه سیکشاید و چه میرود و باطل
 اول جابلان عرب باین اغراض ابداع نموده باشد باز مردم را غلط به غلط افتاد
 بنا بر بطامع و مستلذات دنیوی و فتنانی در پی اتباع این
 جمعی لازم شمرند و رفت رفته صورت دینی و مذبحه قرار گرفت چنانچه در اکثر
 امور شرعی بنوعی شیعیه محقق و داده واقع است مثلاً آنچه در تواتر غسل جلین
 شیعیه میگویند همین تحقیقات و احتمالات است که مذکور شد و آنچه در
 بلکه و نیج از با و ترو قوس ترزیر که غسل جلین نسبت به مسح جلین مشتبه و
 کلفتی دارد و در قبول شقت و رنج و تشهیران بحسب ظاهر فائده دنیوی
 در یافته نمیشود و بخلاف امر نبوت که مقدمه ریاست عامه است که خلیه و بحسب
 خاطر نشین است و محل طبع و حرص برای این امور نیز از آن بلکه لکوک جان خود را
 بر باد میدهند اگر اجتماع بیک کلمه و یک روایت نمایند چه عجب باشد و محمد
 این دروغ ایشان اینهم شده باشد که هرگاه کسی با ایشان منازعت نمود

نمود و بیایم بر خاست نکبت کشید و خراب و تباہ شد عوام را خصوصاً کسانی که در زمان
 متاخر پدید آمدند اعتقاد حقیت روایت اوایل قوس شد چنانچه شیعه در اعتقاد
 ظفار گفته و شهرت آن در مردم آن زمان قوت اعتقاد متاخرین اهل سنت
 همین قسم احتمالات دارند و اگر تواتر این قسم اشخاص مصنف علم قطعی شود باید که تواتر
 بنویسد و نیز که بالاتر از این اشخاص مذکورین در تحریف کتاب الله و تکذیب و مخالفت بنیاد
 و بنیاد و صایا سے آنها بنویسد و در تائید دین موسی علیه السلام مصنف یقین شود
 زیرا که بنویسد نیز نص صریح حضرت موسی تواتر نقل میکند که فرمود بشریعتی مویذ
 ما دامت السموات والارض و تعظیم السبت مویذ ما دامت السموات والارض و همچنین
 تواتر نصاری که نص صریح حضرت عیسی بر آنکه او ابن الله است و آن رساله ابن
 البشر خمنت قبل مجیه روایت کنند و قرآن مجسمه که بدست این جماعه است
 حکم تواتر و انجیل محرف دارد که از وی اینها بسیار و سورهای بسیار ساقط
 کرده اند و کلمات او را تبدیل نموده و ترتیب را تغییر داده اگر باین قرآن متواتر که از انجیل
 جائز باشد با انجیل غیر جائز باشد و در انجیل متفسر که انجیل ثانی است در صحاح ثانی
 این نص موجود است و اما جیل اربعه نزد ایشان متواتر اند قال غریس جل اشجاراً
 فی ارضه و بنی حوایها اجدان حفرین ابرا و بنی علیها بیوتاً فلما کملت عمارة البستان
 او و عمه عند الزارع و سافر الی بلد اخر و اقام بها فلما حان ان یضج الثمار ارسل عبداً
 من عبده الی الزارع لیاخذ اثمارة فلما جاء و اراد ان یأخذ ثمرة ضربه و ارسلوه
 ثانیاً ثم ارسل عبداً اخر فافذوه و ضربه و ادموه شیخو از سه ثم ارسل اخر
 فقتلوه فکان یرسل عبده الیه الیهم تری فیضربون بعضیهم و یقتلون بعضیهم
 و کان له ابن واحد حبیبه و لم یکن له ولد سواه فارسل الیهیم فلما راه الکفار قال بعضیهم
 قد الذی یترک بعدہ ایمنه فیلو القتل و ترث البستان فوثبوا علیه فقتلوه

خلا جرم بعقب صاحب کمالطوبیج الیہم ویزعمین الیہم ویزعمین الیہم ویزعمین الیہم
 ازینجام معلوم شد کہ انبات ملت حنفیہ کہ سبیل ان قول بہ نبوت خاتم
 الانبیاء است بدون اتباع اہل سنت در اصول مذہب سے توانہ شد زیرا کہ اگر
 اصول دین خود را خدا کردہ اند از جماعہ صحابہ کبار مثل عشرہ مبشرہ و عبا دلہ اربعہ و
 کثرین و دیگر اہل بدر و اہل بعیت الرضوان و صحابہ کرام اولین کہ حق تعالیٰ
 کتاب خود بر صدق و صلاح ایشان کو اسبہ دادہ قولہ تعالیٰ اولک ہم الصادقون
 و قولہ تعالیٰ محمد رسول اللہ و الذین معہ الی آخر الایہ و در آیات بسیار در
 حق ایشان کلمات خوشنودے و رضامندی ارشاد فرمودہ قولہ تعالیٰ
 لقد رضی اللہ عن المؤمنین اذ یابعونک تحت الشجرۃ الی غیر ذلک من الآیات بآواہل
 اہل سنت این نصوص را در قرآن و احادیث شنیذہ از حال ایشان تفحص و اجماع
 معلوم کردند کہ ہر مہم ایشان صادق الاعتقاد شدید المحبتہ و الرسوخ بودہ اند و در
 اعلام شریعت غریب و جہ قصور نہ کردہ اند و در حفظ احکام ملت حنفیہ بیضائوسیع
 مدامت روانہ شدہ اند و کتاب خدا را بہتر از جان خود غریبہ استند و دین الہی
 را در محافظت و حمایت فوق الانفس و المہج می انکاشتند و شہنشاہ رسول را
 در عادت فضلاء عن العبادات ہما لکن تقویت میکردند و عوام صحابہ بچہت خوف
 سیاست و بہرکت صحبت ایشان نیز ہمین تیرہ دستہ و تائبین ایشان
 با صان نیز تا شیر صحبت ایشان و بالکمال شہ انوار ایشان سلوک بہر طریق لازم
 گرفتہ اند و ہذا فرقہ نافقہ و اتباع و انقیاد و انجامہ مغیبہ را محض بوضوح حق بودہ اند
 جلب فتنہ و دفع ضرر سے بلکہ ہر کہ از جماعہ عرب بداع طوافت القلوب سیم
 شدہ بود کو رئیس قوم و صندیہ عشرہ باشتہ او را تحقیر و اہت می
 مثل ابوسفیان و اقرع بن حابس کہ در مجلس خلیفہ ثانیہ و صف

ریاستی که در شبهه اندواریها کشیده اند و در صفت النبال جایافته و فقر و سبک
 اهل ایمان و غلامان که اصلا انبیا مثل صبیح عمار صدر مجلس بودند و عند الاقدار ولایت
 ملک و سلطنت را تجویش کردند و اقارب خود را دادند و قدم اسلام و کثرت صحبت
 پیغمبر و شدت رفاقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان
 مثل و قتال و جنگ و جدال و کشته شدن بزرگان و اقارب خود و اصرار بر کفر و بعد از
 رویت معجزات قویه ایمان آورده اند و اگر قبول گفته و نمحین و اهل کتاب طمع مال و
 مناصب میکردند بایستی که در اول و بلکه اظهار ایمان می نمودند و زمان را زود بر
 بهر نیامور میبردند و عداوت او نمیکردند و چنان به نقل در روایت ایشان ثابت شد
 دعوی نبوت و ظهور معجزات و نزول قرآن و عجز بلغا از معارضه آن بقرین حاصل
 شد که فی الواقع چنین بود و نبوت صدق و صلاح ایشان بشهادت قرآن
 رسول بر وجه دایر نیست تا میزدند لازم آید بلکه بر وجه تاکید اعتقاد و مزید یقین
 است و الا تفحص حال ایشان کافی است در اعتقاد و صحت خبر ایشان و صدق
 متواترات ایشان و اتباع سبل ایشان و لزوم طریقه ایشان پس اگر شیعه
 بقرائن یا خبر رسول یا اجماع قسب کنند لایزال تنزل کرده باشند از صرف شیعه خود
 و ثبوتی از مذہب اهل سنت بر خود لازم گرفته و الا این تمسکات ایشان مثل لامع
 سراج یا نقش بر آب بی تحقیق و بی ثبات خواهد بود پس واضح شد که بنا بر اصل
 شیعیت هیچ دلیلی از دلائل ایشان راست نمی شود و چون دست بدامن
 اهل سنت زدند و باین متمدن و اصول ملت خفیه قایل شدند لا جمیع امور تازه
 ایشان مثل تنویض امر نماز به ابو بکر صدیق و فضایل و مناقب او و غسل
 رحیلین و مسح خفین که مانند قرآن اصول تواتر ثابت شده اند قایل باید شدند
 و الا حکم بی اصل لازم خواهد آمد نان سکه خوردن و شکر و بیکجا و دون بطف

PA

فقال يا حبيب الناس على الزيادة والنقصان قال قلت فاجزني عن اصحابك
 الله صلى الله عليه وسلم حجة اني محمد ام كذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما
 بالهم اختلفوا فقال انما تعلم ان الرجل كان ياتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فيسأله عن المسئلة فتجيبه فيها الجواب ثم يجيبه بعد ذلك كما ينسخ ذلك فنسخت الاطيش بعضها
 بعضاً ايضا سجدت الاستاذ عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله ع قال قلت له يا ابا
 اقوام يردون فسطان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يستعملون بالكذب يحيي
 منكم خلافه قال ان الحديث منج كما ينسخ القرآن فائدة الاخرى اجل من
 الاولى لقينا ابا سعادة الدارين في شرح حديث الثقلين فمن شأه فليجلبها مع
 الابواب الخمسة التي بعد عارسله عليه و بايد دانست كه با اتفاق شيعة و سنة
 اخذت ثابت است كه بغير صلى الله عليه وسلم فرمود اني تارك فيكم التظهير
 ما ان تكلمتم بها لن تضلوا بعدي احديا اعظم من الاخر كذب الله وعمره
 اهل بيتي پس معلوم شد كه در مقامات ديني و احكام شرعي را بغير جوار اله باين
 و خير عظيم القدر فرموده است پس خبري كه مخالفين و و باشد در امور شرعيه
 عقيدة و عملا باطل و نامعتبر است و چه كه انكار اين دو وزير نايد گمراه و خارج از دين
 حالا در تحقيق بايد افتاد كه از اين دو فرقه يعني شيعة و سنة كه ام يك متشكك باين
 دو جبل متين است و كه ام يك اتخاف اين دو خير عالي قدريست كه و الهات
 مينايد و از وجه اعتبار اقطامي انكار و وطن در سر و و پيش ميگيرد و براي
 خدا اين بحث را بنظر نامل انصاف بايد و يد كه طرفه كاري و عجب ماجرا
 است و در اين بحث غير از كتب معتبره شيعة سنقول عنه نخواهد بود و بحث بخير
 تمام و اله از لغزناات است اما كتاب الله پس نزد شيعة از وجه اعتبار
 اقطامي و مثل نوريت و انجيل قابل شك نماند و زيرا كه تحريف

[illegible]

الاسم:
 التوقيع:
 التاريخ:
 المكان:

بسیار در راه یافته و احکام بسیار از او منسوخ شده و آیات و سوره بسیار که نامش احکام
و مخصوص عمو مات بودند بدزدی رفته و آنچه باقی است بعضی الفاظ او مبدل و بعضی
زاید و بعضی ناقص بوده الکلینی عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله بن القریان
القدس جاء به جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و سلم سبعة عشر الف آیه و روى محمد
بن نصر عنه انه قال کان فی لم یکن اسم سبعین رجلا من قریش با سائهم و اسماء
ابائهم و روى عن سالم بن سلیمه قال قرا رجل علی ابی عبد الله و اناس معه فقرأ
من القرآن یس یا یقره الناس فقال ابو عبد الله کف عن هذه القرات
و اقرءوا غیره الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم قرا کتاب الله علی حده و روى
الکلینی و غیره عن الحسن بن عتبة انه قال قرا علی ابن الحسین و ما ارسلنا من قبلك من
رسل و لا سبیه و محدث قال و کان علی ابن ابیطالب محدثا و روى عن محمد بن یحیی
الهمدانی و غیره عن ابی عبد الله ان امته هی ابی من امته لیس کلام عبد بل محرف
عن موضعه و المنزل ایته هی ازکی من ایتمکم و غیر نزوایشان ثابت و مقرر و مشهور
است که بعضی سوره ها با ساقط شده مثل سوره البقره و بعضی سوره ها با کثر یا مثل
سوره الاحزاب فانهما کانت مثل سوره الانعام پس ازین سوره آنچه در فضایل اهل بیت
و احکام امامت ایشان بود ساقط کردند و لفظ و یکای قبل از لا تحزن ان الله معنا نیز
ساقط کردند و لفظ عن ولایت علی بعد ازین نیست و تفوهم انهم سؤلون
و یکایک بنوا امیه بعد ازین ایضا من الف شهر و علی ابن ابیطالب بعد ازین
لفظ و کفی الله المؤمنین فقال و آل محمد ازین لفظ و یعلم الذین ظلموا
ال محمد امی منقلب یتقلبون و لفظ علی بعد از و لکل قوم ما ذکر کل ذلک
ابن شهر آشوب المازندرانی فی کتاب المثالب له و علی بن القیس کلمات
بسیار و آیات بسیار را شمرده اند پس خلاصه از روایات در میان مستدران مجید

عفا وانهي

[illegible][illegible]

۱۲۰

این کتاب از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در روز غدیر خم فرموده است که هر که مرا بشناسد من او را بشناسم و هر که مرا نباشد من او را نباشم

و کبریا که در پورب و امارت و وزارت این مفرقه دهند و سندی که بر سر آید و او را
اطمینان حاصل نمیشود دوم آنکه حضرت صادق در جمیع کتب ایشان روایت است که
فرمود بلا معاشره الشیعه خدمت جواریان را و فروجهن لکم الله الله نفوس خبیثه ایشان
چه قسم این بهتان عظیم را سهل دانسته و باین جناب پاک نسبت کرده بیوم آنکه حضرت
نسبت میکنند که میفرمودند در حق حضرت ام کلثوم بنت مسیده النصار علیها السلام
اول فرج غضب مناسجان الله چه کلمه است که از زبان ایشان میسر بر آید
نزدیک است که آسمان فرود دهند و زمین بشکافد اول در حق آن سیده پاک
البضعه الرسول فلذ به کبد البتول چه فحش و سوء ادب است که ام خصلت خبیثه را
بدان من پاک آن طایفه مطهره می بندند و دیگر در حق حضرت امیر و حضرات حسنین
چه قدر بیجا خطی و بی ناموسی ثابت میکنند و در حق حضرت صادق که این کلمه بر آن جناب
بهت مینمایند چه قدر بی حیثی و بی غیرت عتقاد دارند این لفظ را اول بزرگان
بزرگان نمی آرند علی الخصوص ذکر این عضو است و الاسم و المسبی اقرار بملکه بزرگان و
امری است که از او بپاشش نیز از آن احترام واجب میدانند باز از این بی
را دیدیم که در هنگامه افغانه قندهار که خود را بدیشان لقب کرده اند زمان بسیار
بی ناموس شده و میرگزمن بعد نام این فعل تسبیج بزرگان نیارند و عار کردند
و احتمال آنکه در بضعه طایفه رسول این قسم فعل غیبت و افتخار و لو جبر او کرده اند
سج سلمان نیست لاجل و لا قوه الا بالله چهارم آنکه گویند که حضرات نبات
و اخوات خود را بخیره و فخره بزرنی میدادند مثل حضرت سکنیه که در کجاصعب
بن الزبیر بود و سندی القیاس دیگر قربات خود را در عقده کفره نواصب می
در آورده چنانچه در کتب انساب سادات بتفصیل شرح است بخاتم آنکه نسبت
حضرت صادق که قرآن مجید بر زمین بر یافت و امانت نمود و طعنی که بر عثمان بابت

و کبریا که در پورب و امارت و وزارت این مفرقه دهند و سندی که بر سر آید و او را
اطمینان حاصل نمیشود دوم آنکه حضرت صادق در جمیع کتب ایشان روایت است که
فرمود بلا معاشره الشیعه خدمت جواریان را و فروجهن لکم الله الله نفوس خبیثه ایشان
چه قسم این بهتان عظیم را سهل دانسته و باین جناب پاک نسبت کرده بیوم آنکه حضرت
نسبت میکنند که میفرمودند در حق حضرت ام کلثوم بنت مسیده النصار علیها السلام
اول فرج غضب مناسجان الله چه کلمه است که از زبان ایشان میسر بر آید
نزدیک است که آسمان فرود دهند و زمین بشکافد اول در حق آن سیده پاک
البضعه الرسول فلذ به کبد البتول چه فحش و سوء ادب است که ام خصلت خبیثه را
بدان من پاک آن طایفه مطهره می بندند و دیگر در حق حضرت امیر و حضرات حسنین
چه قدر بیجا خطی و بی ناموسی ثابت میکنند و در حق حضرت صادق که این کلمه بر آن جناب
بهت مینمایند چه قدر بی حیثی و بی غیرت عتقاد دارند این لفظ را اول بزرگان
بزرگان نمی آرند علی الخصوص ذکر این عضو است و الاسم و المسبی اقرار بملکه بزرگان و
امری است که از او بپاشش نیز از آن احترام واجب میدانند باز از این بی
را دیدیم که در هنگامه افغانه قندهار که خود را بدیشان لقب کرده اند زمان بسیار
بی ناموس شده و میرگزمن بعد نام این فعل تسبیج بزرگان نیارند و عار کردند
و احتمال آنکه در بضعه طایفه رسول این قسم فعل غیبت و افتخار و لو جبر او کرده اند
سج سلمان نیست لاجل و لا قوه الا بالله چهارم آنکه گویند که حضرات نبات
و اخوات خود را بخیره و فخره بزرنی میدادند مثل حضرت سکنیه که در کجاصعب
بن الزبیر بود و سندی القیاس دیگر قربات خود را در عقده کفره نواصب می
در آورده چنانچه در کتب انساب سادات بتفصیل شرح است بخاتم آنکه نسبت
حضرت صادق که قرآن مجید بر زمین بر یافت و امانت نمود و طعنی که بر عثمان بابت

کتابخانه عمومی مسجد جامع کابل
کتابخانه عمومی مسجد جامع کابل

انہیں مطر بن جہم باشند و این بود کذب در کتب ایشان بروایات صحیحہ موجود
 است برای نمونہ یک دوسئلہ ذکر کنیم تا دلیل واضح باشد بر کذب روایات
 ایشان زید شہید علیہ الرحمۃ کہ از جملہ فرزند ان حضرت امام سجاد علیہ السلام
 تقوی و علم و یر کی معروف و ممتاز است یاران امام سجاد را در روایات
 بسیار کذب فرمودہ و در سایل بسیار تفصیل نمودہ مثل مسئلہ تفضیل امیر
 دنیا علیہم السلام و مسئلہ سب خلفائے ثلاثہ و تبری از ایشان تا در اینجا مسئلہ
 امامت کہ راس السایل اینفرقہ است بیان ناختم زیرا کہ این مسئلہ نزد ایشان از
 متواترات و اجامعات اہل بیب است و نمی باید کہ علم این مسئلہ ہر عہد را از خاندان
 عالی شان بوجہ اتم حاصل باشد و روئے کلینی عن ابان قال اشہر فی الاحوال ان
 بن علی بعث الیہ و ہو مختف قال فانیۃ فقال یا جعفر ما تقول ان طرفک طارق
 منا انخرج معہ قال فقلت لہ ان کان فہو باک او اخاک فخرجت معہ فقال لے اہد
 شرج فاجابہ ہوا القوم فخرج معی فقلت لا افعل محبت فداک فقال ازغب
 بنفک عن نفسی فقلت انما بی نفس و احدۃ فان کان السد فی الارض محبتہ
 فالتحلف عنک و الخارج معک سواء فقال یا جعفر کنت اجل مع ابی
 فی الخوان فلیقنۃ البضۃ السمیۃ و یر و بی اللقنۃ حتی تبرد شفقتہ علی و لم یففق
 علی حرامتہ اذا خبرک و لم یخبر نے قال فقلت خاف علیک ال لا قبل
 قد خل النار و اخبرنی فان قبلت نجوت و ان لم اقبل لم یبال ان ادخل النار و
 این روایت دلیل صریح است بر آنکہ حضرت زید شہید احوال را در حقین امامت
 محمد باقر کذب نمود حالاً روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق کہ فرزند قائم
 مقام امام محمد باقر بود باید شنید و مایل باید کرد کہ مطابق کلام زید شہید
 است با موافق قول احوال دومین فاسے ضعیف نور العہد در مجالس المؤمنین در

[illegible][illegible]

احوال فضیل بن یسار از امالی شیخ ابن بابویه نقل کرده بروایت فضیل کہ گفت
 در محرابہ زید بن سید باطاغیان لشکر بشام با او بجاہ بودم و چون بعد از
 شہادت زید بدینہ رفتم و بخدمت حضرت امام جعفر صادق رسیدم آنحضرت
 از من پرسید کہ امی فضیل یا عم من در قتل اہل شام حاضر بودی گفت من بے
 انگاہ رسیدم کہ چند کس را از ایشان کشتی گفتہ شش کس را فرمود میا و انرا شکنی در
 استحلال خون ایشان باشد گفتہ اگر شکنی در آن میدہ ششم را ایشان را می کشتم انگاہ
 شنیدم کہ آنحضرت فرمودند ان شر کنی المرنی تلک الدما و انہ زید عمی ہو و
 اصحابی بہد امثل یا مضی علی علی ابن ابیطالب اصحابی پانہی بلفظہ درین
 کہ در کلام امام بحق جعفر صادق واقع شدہ غوری و کارست ظاہرست کہ
 حال امام زید با عقاد حضرت صادق با حال حضرت امیر المومنین در یک مرتبہ و از یک
 باب است پس زید و بر جمیع معتقدات خود بر حق باشد و در خروج خود با لا صالہ
 نہ بنیابت دیگرے بر عوالب و الاحکم بشہادت و تشبہ بحال حضرت امیر
 است نیاید و آنچه احوال در جواب امام زادہ ہذیان سرائی کرد و تقریب بیوفائی
 بر آورد و سرسری و بی معنی است بچند وجہ اول انکہ درین صورت حضرت ابراہیم
 در حق پدر خود ترک صلح نمودہ باشد کہ او را دعوت ہدین سلام کرد و او ایمان نہ
 و عصیان و زید و دوزخی شد و اگر شیعہ در حق پدر حضرت ابراہیم معتقد ایمان نہ
 این را مسلم ندارند کہ بنیم در حق آزر کہ مربی و جاسے پدر او بود چنانچہ در نص
 قرانی جابجا اورا پدیری یاد کردہ اند انہم جور و جفا کی روا بود و سے علی
 ہر القیاس جمیع انبیاء قارب و غشایر خود را دعوت نمودند و انہا قبول نہ کردند
 مثل ابولہب و اضرب او پس انہا در حق انہا جیف و ظلم و قطع رحم کردہ باشند
 بلکہ پیغمبر ما حاشا عن ذلک کہ سبب حیوۃ ابدیہ است و بر امت خود ازادہ پدر

شیخ محمد بن
 فضال دران
 جعفر با جفا
 زید و بر
 بران او
 شہادت
 لغویان
 نیست
 علی
 و اصحاب او را

آنکه چون امام مابنی است پس فرض باشد که هر گاه انصوریات دین آگاه سازد
 ماکلف تمام شده باشد هر که باشد در خجاستقت پدری و مهر فرزند سے بکار نمی آید
 و فرقی در اقرار ایشان در تبلیغ احکام شان نبوت و امامت نیست بلکه اقرار
 را زبانه از اجابت خویش و تهدید باید کرد و قوله تعالی و اندر عتبه تک لاقرین و
 قوله تعالی لکن ذرام القری و من جوبه ایچم آنکه نزد شیعه از مقررات است
 که امامت انده اثنا عشر تن است و تعیین نام هر یک مخصوص حضرت پیغمبر بلکه منزل از جانب
 خداست پس قبول فعل پدر را در خجاستقتی خود می بایستی که نص پیغمبر و منجیه
 تا بدستور احکام دین حکم ایمان قبولش میکرد و ششم آنکه حاجت تبلیغ
 در جابودن این نص خود در تمام عالم شهرت داشت زیرا که ستوار بود و خصوص از طاعت
 البته شایع تر و مشهور تر هر کس که غاکلی و امانت میکرد و در سبک گفت
 مثل عهد و رکعات و اوقات صلو و موقوف بر تقبیل امام مسائل خفیه میباشد
 نه لصوص ستوار علیه در تمام اهل مل و خل شایع و ذایع است که کسب این را در اول
 سن تمیز یفتن امیات مسائل دین میکنند این سلسله که اتم مسائل بود حضرت
 امام سجاد چه قسم از فرزند و بسند خویش انخفا میکرد و حال آنکه حضرت نید با جماع شیعه
 و سنی از فرزندان معا و منذ و ملازم صحبت پدر بزرگوار خود بود و بر و مش پدر بزرگوار
 خوف رود و مکتب از ان فرزند معا و منذ و جی نداشت بهتم آنکه حضرت امام سجاد اگر
 این سلسله را بزرگ نگن چه فائده شد اخر امام وقت او را امامت خود دعوت نمود
 باشد و او را با قبول دعوتش کرده باشد پس ترک خبر را در انوقت محض
 شد و حضرت انده از من حرکات لغوی بی فائده پاک اند یعنی از نادانستند
 شیعیه در آن ترک خبر از بید قیاس کنند بر قصه خواب حضرت یوسف و من کرد
 حضرت یعقوب ایشان را از آنکه بدید برادران خبر دهند تا عرق حسد ایشان بچوشت

اینکه چون امام مابنی است پس فرض باشد که هر گاه انصوریات دین آگاه سازد
 ماکلف تمام شده باشد هر که باشد در خجاستقت پدری و مهر فرزند سے بکار نمی آید
 و فرقی در اقرار ایشان در تبلیغ احکام شان نبوت و امامت نیست بلکه اقرار
 را زبانه از اجابت خویش و تهدید باید کرد و قوله تعالی و اندر عتبه تک لاقرین و
 قوله تعالی لکن ذرام القری و من جوبه ایچم آنکه نزد شیعه از مقررات است
 که امامت انده اثنا عشر تن است و تعیین نام هر یک مخصوص حضرت پیغمبر بلکه منزل از جانب
 خداست پس قبول فعل پدر را در خجاستقتی خود می بایستی که نص پیغمبر و منجیه
 تا بدستور احکام دین حکم ایمان قبولش میکرد و ششم آنکه حاجت تبلیغ
 در جابودن این نص خود در تمام عالم شهرت داشت زیرا که ستوار بود و خصوص از طاعت
 البته شایع تر و مشهور تر هر کس که غاکلی و امانت میکرد و در سبک گفت
 مثل عهد و رکعات و اوقات صلو و موقوف بر تقبیل امام مسائل خفیه میباشد
 نه لصوص ستوار علیه در تمام اهل مل و خل شایع و ذایع است که کسب این را در اول
 سن تمیز یفتن امیات مسائل دین میکنند این سلسله که اتم مسائل بود حضرت
 امام سجاد چه قسم از فرزند و بسند خویش انخفا میکرد و حال آنکه حضرت نید با جماع شیعه
 و سنی از فرزندان معا و منذ و ملازم صحبت پدر بزرگوار خود بود و بر و مش پدر بزرگوار
 خوف رود و مکتب از ان فرزند معا و منذ و جی نداشت بهتم آنکه حضرت امام سجاد اگر
 این سلسله را بزرگ نگن چه فائده شد اخر امام وقت او را امامت خود دعوت نمود
 باشد و او را با قبول دعوتش کرده باشد پس ترک خبر را در انوقت محض
 شد و حضرت انده از من حرکات لغوی بی فائده پاک اند یعنی از نادانستند
 شیعیه در آن ترک خبر از بید قیاس کنند بر قصه خواب حضرت یوسف و من کرد
 حضرت یعقوب ایشان را از آنکه بدید برادران خبر دهند تا عرق حسد ایشان بچوشت

مفرد است بقدم یعنی بیکی خاصه دوست دیگر کسی درین امر با او شراکت ندارد و در
 سواهی ذات و صفات دوست حادث و نو پیدا است کامله و مجلیه و ذرا میوه و خواصه
 و زاریه گویند آسمان و زمین نیز قدیم است و همیشه بود و خواهد بود و هزار است قرات
 دلالت بر پیدایش آسمان و زمین بر تنب می کند قوله تعالی له هو الذی خلق
 السموات والارض فی ستة ایام و قوله تعالی لیسئلکم عنکم و ان بالذی خلق
 الارض فی یومین ثم قال ثم استوی الی السماء و فی دخان و قوله تعالی والارض بعد
 ذلک و حبها و در خطبها بسیار از امیرالمومنین که در نهج البلاغه مذکور اند تصریح است
 باینکه در ازل هیچ نبود و هر چه از عدم محض افزید و این فریبی بود و افضن که
 مذکور شد نداید بیت عالم نیز قابل اند بلکه منصوریه و معمر نیز درین عقیده شریک
 ایشان شده اند حال آنکه خباصه متواتره از ائمه دلالت بر فناء آسمان
 و زمین میکند و آیات قرآنی نیز بخلاف این عقیده گواهی میدهد از آسمان و زمین
 اذ السماء انفطرت یوم تشق السماء بالغمام کل من جدید فان کل شیء ناکلک الا
 وجه عقیده پنجم آنکه الله تعالی زنده است بحیات و عالم است بعد از قیام
 است بقدرت و کلی ذل القیاس صفات مراد از ثابت اند چنانچه اسماء بران ذات
 اطلاق میکنند و جمیع امامیه گویند که او تعالی صفات ندارد و از سبب هماره شنفه
 ازین صفات برخواست او تعالی اطلاق توان کرد پس توان گفت او تعالی حی است محال است
 سمیع است و بصیر است و قدیر است و قوی است و منی توان گفت که او را حیات
 است و علم است و قدرت است و سمع و بصیر است و باوصف بودن این عقیده
 خلوات محفل مخالفت تشکیل نیز دارد و اما کتاب پس آیات بسیار این صفات اثبات
 کنند قوله تعالی ولا یحیطون بشی من علمه و قوله تعالی انزل الی علیه و اما عزت پس در نهج البلاغه
 و در خطب حضرت امیر مباحث مذکور این صفات است مثل عزت

و قد بره و صح سمع الاصوات و از این نیز تواتر اثبات صفات مروی شده
 عقیده ششم آنکه صفات ذریعته حق تعالی قدیم اند برین بان صفات موصوف بود
 پس سببگاه جابل و عاجز نبود ز راه بن اعدین و بکیر بن اعدین و سلیمان جعفری
 و محمد بن مسلم که میتوان این منفذ ایان امامیه اند و در راه اخبار ایشان اند و امامیه
 ایشان را عیون الطائفه و وجه الطایف گویند اعتقادشان اینست که حق تعالی
 در ازل نه عالم بود و هیچ نه بصیر نه آنکه بدستند سایر مخلوقات علمی و سمعی و بصری
 برای خود پس در کرد و عالم و سمیع و بصیرت مخالفات این عقیده با کتاب
 الله خود اظهر من الشمس است که جا بجا و کان الله علما حکما و غریبا حکما و سمیعا بصیرا
 واقع است اما مخالفتنش با عزت ظاهره فلما رواه الكلینی عن ابي جعفر علیه السلام
 انه قال کان الله ولم یکن شیء غیره و لم یزل عالما و روی الكلینی و جمع اخر من الامامیه
 بطریق متعدده عن الائمة علیهم السلام انهم کانوا یقولون ان الله سبحانه لم یزل
 عالما سمیعا بصیرا عقیده بنفتم آنکه الله تعالی قادر محض است هر چه میکند بار آورده
 اختیار میکند اما عجلیه گویند که او تعالی قادر محض نیست بر کار جزیری را دوست
 داشت بی اختیار و موجود میشود مثل حصول شعاع از شمس و این عقیده ایشان
 مخالف اهلین است اما الکتاب فقوله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یشاء و قوله یفعل
 و قوله قادر علی ان یشاء و قوله تعالی بلی قادرین علی ان یشاء الی غیر ذلک من
 الایات الی لا تسخه کثرة و اما العترة فلما روت الامامیه عن الصادق علیه السلام
 انه قال ان الله تعالی برید و لا یحب کما یسبحه انشاء الله تعالی و اگر محضر و محبت حق تعالی
 در وجود مخلوقات کافی نبود بی آنکه اراده و تشیید او داخل باشد لازم می آید
 که در هر فرد از افراد مکلفین امان طاعت و احسان و عدل موجود می شده باشد
 این اوصاف که بالقطع این اوصاف محبوب و تعالی مستند و خدا و انبیا سفوف

قوله تعالى والله يحب المحسنين البه دلی الیقین استنوا بالله حبیب الصابرين البه غیر
 ذلک عقیده بهشتم آنکه حقتعالی بر همه چیز قادر است شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر
 مرتضی و بیسمع کثیر از امامیه درین عقیده خلاف دارند گویند که اوتعالی بر عین بقدر
 بنده قادر نیست والله علی کل شیء قدير کذب ایشان بسبب است عقیده نهم آنکه حق
 تعالی عالم است بهر چیز قبل از وجود آن چیز و همین است معنی بقدر یعنی هر چه در علم
 او مقدر است که چنین و چنان باشد و موافق آن بر وقت خود موجود میشود و شیطان
 که تسبیح احوال طاق اند گویند که لا یعلم الا شیا قبل کونها و حکیم و طایفه
 از شاعریه از متقدمین و متأخرین ایشان چنین میگویند و اوصاف کثیر
 العرفان نیز از جمله است گویند که خبریات را قبل از وقوع آنها نمیدانند و این عقیده
 مخالف تمام است و الله بكل شیء علیم قد خاطب کل شیء علما ما اصاب من مصیبه
 فی الارض و لا فی السموات و لا فی کتاب من قبل ان نبرأنا من کل شیء خلقنا به بقدر جعل الله
 الکعبة البیت المحرم قبل ما لئلا ناس و الشهر المحرم و الهده و القلانه و ذلک
 لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض یعنی حقتعالی کعبه و شهر حرام و بدنه
 و قلانه را شناخت خود ساخت تا جلب مصلحت نماید و دفع مضار از شما نماید و آن مصلحت
 و مضار را قبل از وقوع معلوم بود و لا رطب الا باس لانی کتاب مبین الم غلبت
 الروم فی ادنی الارض و هم بعد غلبهم یغلبون فی بضع سنین و این خبر از غلبه روم
 بر فارس قبل از وقوع واقع بود و تا دس اصحاب الحنیه و تا دس اصحاب النار و
 جایجا در قرآن اعتبار است از کلام اهل بیت و اهل نادر حالات ایشان و تفسیر صحیف
 خاطمه مملو و مشحون است از اخبار با مورائیه و آنرا غیر اهل بیت نتوان رسید
 که ایشان خبر داده اند از وقایع آینده و فتن آئینه و ظاهر است که علم ایشان با غیب
 بوسیله و الهام است از جانب خدا و آنچه این گروه از قرآن مجید نمیکشند بایا

که ولایت بر حد و بهت علم آبی می نماید عند حدوث الاستیسا مثل لعلم الصابرين و
امثال ذلك با ولایت بر امتحان و اختیار می نماید مثل لیلو کم فیما انکم لیتباو کم الیکم اصل
الحال پس فاسد است زیرا که مراد ازین علم کشف حال و غیره فارج است نه کشف
حقیقی بدلیل آنکه ایجاد شده بدون علم بآن نمی از محالات عقلیه است قوله تعالی
الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخیر و اما مخالفت حضرت فلا روی القیرقان ابل استه
و ان شیعته عن امیر المؤمنین انه قال و السلام یجبل و لم تعلم احاطة بالاشیاء علما فم یز
بکونها علما علیها قبل ان یخبر بها کلمة بها بعد لکونها و روی علی بن ابراهیم السهمی
من الاختلاف شیعه عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت اهل کون
اشیاء الیوم لم یکن فی علم الله بالاسر قال لا من قال هذا اخره الله قلت ارایت
ما کان و ما هو کاین الی یوم القیمة السهمی فی علم الله بالاسر قال بلی قبل ان یخلق
الخلق الی غیر ذلك من صحاح الاخبار و درین حدیث لفظ اخره الله را قیاس باید کرد که چه
قدر مخوف و مایل است و علما معتبرین ایشان ازین دعایه معصوم نه ترسیدند
و این عقیده همیشه را برای خود پسندیدند باز دعوی نمیکند با قول غیبه نمی نمایند
کبریت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا کذب عقیده و هم انکه قرآن مجید کلام الله
است و دوز و تحریف و زیاده و نقصان راه نیافتنی یا بدانشا عیسی از
اهمیه گویند که آنچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام ان کلام نیست بلکه
بعضی الفاظ را بدروم داخل کرده اند و نه تمام قرآن است که بر چنین نازل شده و خود
فناصین حیات پیغمبر یافته بود بلکه سوره و آیات بسیار از ان ساقط کرده اند و لایا
کلینی از پیشام بن سالم و از محمد بن ابراهیم طالی سابق مذکور شد و درین عقیده مخالفت
کتاب الله صریح است از آنکه بیان کرده قوله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و
لا من خلفه من قبل من حکیم حیدرنا عن زین العابدین علیه السلام کما فطرون و هر چه را خدا

روایت کردیم در وقت زایل
است و بعد از این روایت
که گفتند استغاثی نادان است
و غیرت است که هیچکس
علم بر این حدیث را در حدیث
بعلوم و آنچه با پیشانی
که علم را با حدیث و آنچه
و اصل در حدیث است
طریق را که کلمات است
و در علم است و آنچه
باز در حدیث است و آنچه
که گفتند کمال است
را و آنچه در حدیث است
که بعد از حدیث و آنچه
از حدیث است و آنچه
با حدیث است و آنچه
تا حدیث است و آنچه
کفایت حدیث است
کلینی از حدیث است
که بعد از حدیث و آنچه
با حدیث است و آنچه
تا حدیث است و آنچه
کفایت حدیث است

باشد تغییر و تبدیل آن به قسم حکم شود و نیز تسبیح قرآن موافق نزول برده سحر
واجب بود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی و
به تعیین معلوم است که در زمان انور و بر کسی که با سلام مشرف میشد اول بقسم
قرآن باز به تسلیم او مشتغال نمیدادند بلکه بجهت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آن
کس قرآن را سوخته بود و خیاخی در بعضی غزوات پناه میداد پس از جمله قرآنی که
شد و بعد از آن الی یومنا یا مسلمین در جمیع بلاد حتی که سواد و بیات تلاوت
این را عظم قربات دانند و اما البطل اطراف النهار در صلوة و خارج صلوة بخوانند
و مشغول شوند و هر طفل را در اول سن تیر که در کتب نشانند پیش از همه بیاد کردن این
شغل کنند قرآن مجید کتاب کلینی و تدریس است که در کتب خانه در صندوق مقفل
از راه عقبه گذاشته باشند و در وقت خلوت از غبار زبان و لریزان که مبادا نورانی
پیدا شود و یکد و صفحه از آن مطالعه نمایند و چون برین قسم کتب ایم احاط و تغییرش نمیدرج
جای قرآن اما مخالف این عقیده با حضرت پس در جمع روایات امامیه موجود است که
بیمد بلیست برین قسم قرآن میخوانند و بجام و خاص و دیگر وجه نظم او تسک میکردند و بطریقی
استشهادی آورده اند و آیات در تفسیر میکردند و تفسیر می کردند و میگویند که این قسم حسن
عسکری همین قرآن را است نظماً بلفظ و صبیان و جوانان و خدم و اهل و عیال خود
را برین قسم قرآن تعلیم میفرمودند و بخواندن آن در نماز امر میکردند و بنا بر این امور سخن
ابن بابویه در کتاب الا اعتماد خود ازین عقیده کا ذبه دست برداشته و فاعلمنی
داوده از نتیجه اگر او را صدق باشد بجااست عقیده باز و هم که الله تعالی صاحب اراده
است و اراده او قدیم است در ازل بر چیز اراده فرموده و انرا بوقت خود مقرر
ساخته که پیش و پس را در آن کنایش نیست پس بر چیز در وقت خود موافق آن
اراده پیدا می شود و سابق که وقت هم معیار از شیعه منکر محض افواه اراده او را میگویند

قال الشيخ الصدوق
في اعتقادهم وقت و ان
للقرآن الذي انزل الله
على نبيه محمد صلي الله عليه
وسلم من بين الذين لم يرو
بأنه ابدى الناس لم يرو
من ذلك ما لم يرو
هناك ما لم يرو
سورة و اربعة و اربع
من ذلك ما لم يرو
ان ثواب قراءة القرآن
و ثواب من قرأ القرآن
قراءة صحيحة في كل يوم
عن القرآن من سبعين ألف مرة
في سنة واحدة و ثواب
القرآن من سبعين ألف مرة
و ثواب من قرأ القرآن
قراءة صحيحة في كل يوم
عن القرآن من سبعين ألف مرة
في سنة واحدة و ثواب
القرآن من سبعين ألف مرة
و ثواب من قرأ القرآن
قراءة صحيحة في كل يوم
عن القرآن من سبعين ألف مرة
في سنة واحدة و ثواب
القرآن من سبعين ألف مرة

ثانياً لو أن كل جانب له لون وريح وطعم ومجته وبسبعة اشبار لغيره نفساً مما سر
 العرش لا تفاوت روى الكليني عن علي بن حمزة أن شام بن الحكم يقول إن
 الله تعالى جسم صمدى معرفة ضرورى وروى أيضاً عن محمد بن الحكم وعنه الحسين
 بن محبوبان وعن الحسن بن عبد الرحمن الحماني نحوه بأسانيد مختلفة وسألتهم
 كيف يمكن جسميت برصورت إنسان وجهه وحشم وكوش ودخان وبيني ووش
 وباطنية ثابت كسند وحواس خمسة فزاد دوماً وبياضاً وبان كوش بيان
 ثانياً روى الكليني عن محمد بن الفرخ الزنجي أن شام بن الحكم يقول إن الله
 جسم وإن شام بن سالم يقول أنه صورة أجوف إلى السرة والباقى صدره شيطانية
 ومثلية نيزاً بالمية موافقاً لروى الكليني عن ابن الحرار وابن الحسين أن
 الميت يقول أنه أجوف إلى السرة والباقى صدره كما يقوله الجواليقي وصاحب الطائفة
 ابن عقيده كبراء الماسية باوجوده كضخمة صبيان استخالفته كل دار وبأقليل
 ما كتب فقوله تعالى ليس كمنه شئ وأما عزت فلا روى عن أمير المؤمنين
 في خطبه أنه قال لا يوصف بشئ من الأجزاء ولا بالأحوال والأعضاء كذا فى نهج
 البلاغة ولما روى الكليني عن إبراهيم بن محمد بن الحرار ومحمد بن الحسين قالوا دخلنا على
 ابى الحسن الرضا وقلنا إن شام بن سالم وصاحب الطائفة والميت يقولون أنه تعالى
 أجوف إلى السرة والباقى صدره فخرته ساجداً ثم قال سبحانك كيف طابعتهم الفهم
 إن شهبوك لغيرك اللهم لا صفك إلا بما وصفته بنفسك ولا شهبوك كخلفك
 أنت أبل لكل خير فلا تجعلنى مع القوم الظالمين ولما رواه الكليني أيضاً عن الحسن بن عبد
 الرحمن الحماني قال قلت لابي الحسن الكاظم إن شام بن الحكم يزعم أن الله جسم
 قال قل الله ما علم أن الجسم محدود ومعاً والله وافر الله من نذ القول
 ولما روى الكليني أيضاً فى كتاب التوحيد من الكافي عن محمد بن الفرخ الزنجي

الربی قال کتبت الی ابی الحسن ساله عما قال شیام بن الحکم فی الجحیم شیام بن سالم
 فی الصورة فکتبت مع غلب حیرة الحیران استعد بانند من الشیطان لیس الی قال
 المثلان عفتیدہ نیز وسم الک حقیقالی را مکان نیست و او را سببته از فوق و تحت
 تصور نیست و همین است ندیب اهل سنت و جماعت حکم از امامیه بوسیله گوید
 که مکان او عرش است نزد حکمیه ماس عرش است مثل فرشتی که بر تخت کند بوی
 که وجه در میان نیست و او از عرش و عرش از و زیادت ندارد و بر و برابر یکدیگر اند
 بوسیله گویند که او تعالی بر عرش شکل نیست مثل شخصی که بالای تخت نشسته باشد
 و آنه ایوم و بقعد و یجرک علیه او را ملائکه برید دارند حالانکه او قوی تر و بزرگتر از ملائکه
 است مانند لری که بید کلک که بجای و جلا و بیوا عظم و اوقه منها و سالیه شیطانی
 و میثیه که مکان او در آسمان است متعین نیست انتقال میکند از مکانی بکافی و آسمان
 با سببته و نزول صعود و قیام و قعود و حرکت و سکون می نماید و بریه گویند
 که سکون آسمان است لیکن در ابام بسیار بر آسیر کلز ارحا و لاله زایا و شکوفا بریز
 و در می آید بالامی آسمان بیرون و مثل جهانگیر بادشاه بنده و ستان که
 در سفر او آید بود هر سال برای سیر بسیار بخت میرفت مخالفت این خرافات با
 کتاب بجهت سیر و ظاهراست لیس نموده و قدر وی عن امیر المؤمنین فی
 بعض خطبه لانی مکان فجو ز صلیه الا انتقال قال فی خطبه اخری لایدر و الادام
 احد و د و الحکات و ایضا فی خطبه اخری له علیه السلام لایغله شان عن شان لا
 سجد به مکان کل فلک مذکور فی فیج البلاغه و در سلسله حقه نیز حکمیه سالیه شیطانی
 و میثیه از امامیه چیست فوق ثابت کنند زیرا که مکان انجیه ثابت کرده اند فان العرش
 و السموات کلیاتی عبت الفوق مگر آنکه در وقت نزول با سمان دنیا
 ملائکه موات فوقان فی و حله العرش و خزیه الکربس و مکان جنت

از حور و ولدان بالای او میشوند نزد سالی و مشیطانچه و منشیه پسینت با نهاد چهره
 تخت می افتد اما نسبت بیکان ارض همیشه جهت فوق دارد و نزد و بر جیه غم
 بهتی ندارد و گاهی فوق و گاهی تخت میگرد و در هیچ البلاغه که با جماع شیعه متواتر است
 از امیر المومنین مرویست لایحه باین نیز آنچه در نفی مکان مذکور شد نفی جهت
 هم میکند لالان الیهات اطراف الامکنه و حدودها و قرة اشاعه به
 بهجت سماع این خرافات خیلی جبین را پرست کن میکنند و میگویند که این با قول و
 مذاهب نزد ما مردود است در مقام الزام با چه باید و اگر این خرافات نمودنی الواقع
 چنین است اما کلام با جمیع فرق شیعه است و این فرق بلا شبهه امامیه اند و این عشته
 نباشند و نیز التماس اهل سنت و رخصت اشاعت را نیست که اصحاب این مذاهب
 در روایات مطاعن صحابه و مقدمه امامت پیشوا و معتقد علیه ساخته اند و اعتقاد خود را بر
 بر نقل و حکایت اینها نموده پس چه باعث است که در باب توحید با ریتعالی روایات
 این مذکوران را بر بخوی نمی شمارند و در حساب نمی آرند و اصحاب این مذاهب این عقاید
 را هم از جناب الله روایت کرده اند از کتب خود و نه بر آورده چنانچه سابق گذشت
 و اگر این اعراض و انحراف بنابرین است که این روایات را حضرات الله تکذیب و
 مذکور مطاعن صحابه و مقدمه امامت را نیز تکذیب نموده اند غایب مانده
 الباب الله تکذیب حضرات الله درین روایات دیگر شیعیان هم از انجناب روایت
 نموده اند و تکذیب حضرات الله را در مطاعن صحابه و امامت اهل سنت از انجناب
 روایت میکنند و این خود عقلی است که هر که از هر یکی چهری روایت کرده است تکذیب
 آن روایت را خود و شش روایت نخواهد کرد و مثلاً حکیه سالی و منشیه روایات جسم
 و صورت را از حضرات روایت میکنند یا تکذیب آن روایات هرگز روایت
 نخواهند کرد و همچنین تمام جماعه امامیه این حضرات بنابر اعراض خود یا بنا بر غلط فهمی خود

همی خود که مطاعن صحابه و مقدمه امامت روایت کرده باشند ایشان توقع
 داشتند که باز تکذیب آنرا روایت کنند و دراز عقل است اگر امتحان صدق و کذب
 ایشان منظور نظر ارباب عقل باشد باید که روایات فرقه دیگر را ملاخط نمایند و عادت
 مستمر عقلا در مخالفت خود با همین سلوک جاری است که هرگاه خبر مخیر را امتحان
 می نمایند از روایت خلاف آنرا درخواست نمی کنند که او بنا بر سخن پروری خود یا
 بنا بر تعلق غرض خود بران اصرار دارد و از دیگران که حاضر واقعه بوده اند تحقیق میکنند
 مقدمه حین سببزل تر از مقدمه دنیا نباید داشت و سبب باید که در علاوه برین آنکه
 جماعه شیعیان نیز حجتی در باب مطاعن و امامت خلاف معتقدات و مرویات
 خود روایت کرده اند چنانچه در باب امامت و مطاعن معروض خواهد شد و قاعده
 دروغگو یا نیست که اگر از ایشان بالقصد و الاضاله خلاف روایت ایشان در
 خواست کنیم یا میکنند و انحراف می نمایند و چون تقریب دیگر همان روایت اول کنند
 چیزی که مکذب ایشان باشد ظاهر میشود و التماس دیگر آنست که چون حضرات ائمه
 جماعه را تکذیب فرموده باشند و یا این حد تکوینش نموده که قائله امده و اخره امده و
 تجملتی مع القوم الظالمین استغفرا له من الشیطان و امثال ذلک در حق ایشان
 ارشاد کرده دیگر روایات اینها را در کتب درین و ابان آوردن و بران روایات
 اعتماد نمودن از چه باب توان فهمید و اگر بخاطر اشاعه شیعه برسد که روایت اهل سنت
 از حضرات محمول بر تقیه است و روایت امامیه محمول بر بیان واقع کونیم که اول ثبوت
 تقیه از حضرات ائمه هنوز در مقام امتحان است زیرا که تقیه ایما را غیر از این شیخ خاص
 روایت نه کرده اند پس توجیه روایات ایشان بر روایات ایشان لطفی ندارد و چنانچه
 بر دانشمندان ظاهر است دوام بکدام وجه ترجیح توان داد و کذب انانیت بود یا
 باطل سنت اگر چه هم بروایت همین شیخ است همان آتش در کاسه است و اگر بدلیل

و دیگر است بیان باید کرد و چون مقام تقریبی است زیاده برین اطالیت کلام مناسب
 ندیده حاصل متصدی بردارد باید دانست که این هر دو عقیده مذکوره فروع بسیار
 می باشد که اینها در هر یک از آن فروع مختلف نظیر میکنند مثلاً آنکه تعالی این لب
 و سیم فالو این لب و آنه تعالی این اجزاء متمایزه فی الخارج کالابر و الیه و الرجل و الطول و
 العرض و الجمع و قدر و عن اسم الموصوفین علیه السلام آنکه قال لا یوصف بشیء من
 الاجزاء و لا بالاجزاء و لا بالاعضاء و لا یعرض بالاعراض و لا بالاعیة و لا بالباطن و لا یقال له
 حد و لا نهایة و لا انقطاع و غایة که در فیج البلاغة در و س الکلینی عن محمد
 بن اسمعیل قال وصف لنا فی ابراهیم قول شیام الحو البقی انه صورة و حکیت قول
 هشام بن اسمعیل که این جسم فقال ان الله لا یشبه بشیء الا فی نفس و خدا عظیم تر
 قول من یصف خالق الاشیا بحجم او صورة او خلقه و تحدید و اعضا و عقیده چهارم
 آنکه حق تعالی در چیزی حلول نمیکند و در بدن نهی در اید و خلا شمیمه قابل اندک و
 او تعالی در بدن ان مسیحی در بدن ابوسلم مروی صاحب الدعوة که زراسیه بان قابل
 شده اند و طرقة نیست که شیخ ابن مطهر علیه باوصف این همه و انهار دکت
 فیج الحق قول بجلول ابی صوفیه است که کرده حال آنکه ایشان جلوس را
 تمیز میکنند و اینهمه از تمیزی کلام است سئاه وحدت وجود را سبب و قتی که
 دارد تفهیم بدو در جلول حل نموده اینجاد فقیه فمعی علماء ایشان توان در این
 این قسم مطالب غاصفه را که در کلام حضرت آمده واقع شده اند بهر علت
 فمعی شیخ و تبدیل نموده باشند و بعضی از فرق غلایه مثل ثانیة و تفسیر برینها
 اتحاد بجای حسل استعمال کنند حال آنکه اتحاد مطلقاً باطل است و بطلان آن
 جلای بدیهیات است و شیخ حلی بابر کمال دقیقه فمعی قول با اتحاد را نیز میگویند
 فریب کرده حال آنکه مقصد ایشان ازین اتحاد یکی از دو معنی است اتحاد جمیع اشیاء

تفاهیر و
است

اول الحاق و اضمحلال انانیة بعد نزدیک ظهور لوبجلی مثال حالتی که نور چراغ را نزدیک
ظهور نور آفتاب میشود و در ضمن انجاالت و ظهور نور بجلی از قرآن مجید و اقوال حضرت
پرتاب است قوله تعالی فلما تجلی به للجلجل حبسه و کا و خر مومعه صفا و قوله تعالی فلما
جارها نودى ان بورک من فی النار و بر ج لهما و سبحان العدر رب العالمین
از اقوال حضرت قول حضرت صادق در مخاطبه ابو بصیر و است کلینی سابق گذشت
که ان المؤمنین یرون فی الذنب قبل یوم القیامة است تراه فی وقتک بذوا این سینه
را شیخ ابن فارس مصری علیه الرحمة در نامه خود واضح نموده و گفته **و** جاحد
فی اتحادی ثابت مثل و ایتیه فی النقل غیر ضعیفه **ث** شیر حب العبد بعد تقرب الیه
بیش از او ادا فرضیه و موضع تشبیه الاشاره واضح باینکه است که سمع انوار الطیبه
و ان حدیث صحیح قدسی انیت لایزل عبدی یقرب الی بالنوافل حتی حبسه فاذا
احبته کنت سمع الذی یسمع لی و بصر الذی یبصر و یده الذی یطیش بهام
رجله الذی یشبه بهادوم انکه خود امرات حق داند و مظهر است از مظاهر او شناسد و بگوید
که بعضی احکام طایره مظهر منسوب گردد و بالعکس بگویند وصفی که قاض باشد در
مزایست طایره از مظهر ترقی کند و وصفی که عنوان مرتبه طایره باشد بمظهر نزول نماید
و این معنی نیز از قرآن مجید و اقوال حضرت پرتاب است قوله تعالی من بطع الرسول
فقد اطاع الله ان الذین یابیعونک انما یابیعون الله و خطبه شریفه حضرت امیر مرتب
است بحسب روف مشهور است که شیخ علی ازین معانی صحیح اتحاد تجال نماید مضایقه دارد
که دیگر نمائند اشبعه بن معانی را فیه و تموازی عطفیه بخیده اند کلام خواجه نصیر الطوسی
در شرح مقامات الدارین از کتاب اشارات و کلام صدر اشیرازی در شواهد
الربوبیت و صفا و کلام ابن ابی حمزه و دیگر متأخرین این فرقه باید دید و اگر این اشیا
را هم غنیمت بماند که اینها مخطوط اند بین التصوف و الفلسفه و اشهر بعد پس کلام

این حدیث را خطی در کتاب فیہ روایت عثمان بن عفان در ۳۰۳ من و شخط

و جماع و تولد احداث وصف کنند و شاید مماثل دیگر مخلوقات انکارند و مخالفت
این عقیده با ثقلین بر ظاهر است قوله تعالی لا تأخذ سنه ولا نوم و هو یطعمهم
ولا یطعمهم کانتا یا کلان الطعام و لم تکن له صاحبه و لم یخدر و لدانی فیج البلاء عن مبر
المونین رضانه قال لم ید فیكون للفریت ارکا و لم یولد فیكون موروثا یا لک لا یجبر
بعین ولا یجذب باین ولا یوصف بالازواج ولا یخلق بصلاح و قال ایضاً جل عن اتخا
الانباء و طهر عن ملات النساء و از جمله اشعاریه خواجه نصیر طوسی و صاحب
الباقوت قایل شده اند بانصاف او تعالی بلذت عقیده و تمکین ایشان قیاس
طلب بر شایسته و هو مخالف للکتاب و العتره اما الکتاب فقوله تعالی لیس کلمه شی
و اما العتره فلما روی عن امیر المومنین فی ترجع البلاء عنه انه قال هو الله ملک الحق
السبین لم یبلغ العقول تخدیه فیکون مشبهاً و لم یقع علیه الا و هام فیکون ممثلاً و ایضاً
فی ترجع البلاء عنه علیه السلام انه قال ما وجد من کیفه و لا ایه عنی من شبهه و فی الکلیف
من الرضا م سبجاً کب کیف طاعتهم انفسهم ان شبهواک بخلفک و فیه ایضاً عن ابی
ابراہیم علیه السلام انه قال ان الله لا یثبته شی عقیده بندهم انک حقیقی را بد
جایز نیست زیرا که حاصل بد است که حقیقی اراده فراید چیزی را پس مصلحت
و دیگر ظاهر شود که قبل از ان ظاهر شود پس اراده اول را فسخ میکند و اراده ثانی
میفرماید و این معنی مستلزم است که حقیقی تا عاقبت اندیش و جاهل بعواقب
امور باشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً از رآیه و سالمیه و بدایینه و دیگر طولی
اما میمثل ذلک لکس چندی و دارم این حکم در بیان این الصلت و غیر ایشان نمیخیزد
و انرا از حضرت ائمه روایت کنند فی الکلیف عن زرارة ابن اعین عن احمد بن محمد بن محمد
بمثل البلاء و عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله باعظم الله مثل البلاء و عن
الربان بن الصلت قال سمعت الرضا علیه السلام یقول ما یبعث البلاء بلیا

نیز این اراده
است تا باشد بکبریا
شکست و کس
انوار است
درست و کلامه و خود
چک خنده و بی
بیش از اراده کرد
نمیخواند و وصف
کرده اند و نیز
چندانی که در این
دارا که
ابو قتیبه و ابن
ابن سنان
نفس الصدقات
نمیفرماید و حاکم
نمیگوید و گفت
توسید که در حد
توسید که در حد
بیان کرد و از حد
که در حد
و در حد

در این حدیث که در حدیث است خبری از امام علی علیه السلام که فرموده است که هر که از این حدیث را بخواند...

فما أخذ الفرضين فمكلى ذلك اورش ان الى الله تعالى فمتان ساكنك قال فادفع
 اورش ان جبار ال رجل وسعد غيفان فمعد الشجرة وعرض له سائل فاطاه احد الغنم
 ثم سعد فخذ الفرضين سلمه الله ما تصدق به تدل ما جمعيا على وقوع البداء في الاخبار
 نيز بايد دانست كه متاخرين اماميه بجهت شناعة قول البداء تخصيص کرده اند از اعلم
 محزون اليه ولعله انذله اما العلم الله القاء الله الى اللامكة ثم الى اهل البيت فلا
 فيه و ما كان الله ليكنب اليه و صاحب رساله علم الهدي كه خيلي محقق ايشانست
 يعني نظام الدين جلاني درين تخصيص كذب ايشان ميكنند و ميگويد لا يخفى عليك انما
 اطلقناه عن امير المؤمنين عليه السلام من قول له لولا اية اخرى وانقلناه من الكافي في قصة اليهود
 وعن الاماني في قصة عيسى و ما رواه ايضا صاحب الكافي في كتاب النكاح في باب اللواط
 في نضعيف حديث رواه بالاسناد عن ابي جعفر و هذا موضع احاجة منه قال له لو طريا
 اسئل في فها امركم في فهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال فليكم حاجة قالوا و ما جاك
 قال ناخذهم الساعة فاني اخاف ان يبدؤهم لربي اخبروا ايضا ما رواه صاحب الكافي
 في باب بد خلق الانسان من كتاب العقيدة ان الله تعالى يقول للملك المخلوق
 اكتب عليه قضائي و قدرى و ما فذا امرى و اشرط الى البدار فيما تكلمنا و ما رواه اصد
 بالاسناد عن الحسن ابن محمد بن ابي طلحة قال قلت لارضا عليه السلام اتاني الاسل عن الله
 النبي ثم تاني بخلافه قال نعم ان شئت حدثتك و ان شئت اتيتك به من كتاب
 الله و اخلو الارض المقدسة التي كتب الله لكم الاية فما و خلوصا و دخل انباء انباءهم
 و قال عمران ان الله وعدني ان يهب لي خلا ما في سنة بد او شير بد ثم عاب
 و ولد نه امراته مريم مثاف لذلك لان الله تعالى قد اكتب فيها النبي و عيسى عليهما السلام
 و شرط على اللامكة البدار باجملة از مجموع روايات شيعه واضح شد كه بدار اسلم
 معني است بدار و عيسى و هو ان يظهر له خلاف ما علم و بدار اراده و هو ان

بسم الله الرحمن الرحيم
 في كتاب النكاح في باب اللواط
 في نضعيف حديث رواه بالاسناد عن ابي جعفر و هذا موضع احاجة منه قال له لو طريا
 اسئل في فها امركم في فهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال فليكم حاجة قالوا و ما جاك
 قال ناخذهم الساعة فاني اخاف ان يبدؤهم لربي اخبروا ايضا ما رواه صاحب الكافي
 في باب بد خلق الانسان من كتاب العقيدة ان الله تعالى يقول للملك المخلوق
 اكتب عليه قضائي و قدرى و ما فذا امرى و اشرط الى البدار فيما تكلمنا و ما رواه اصد
 بالاسناد عن الحسن ابن محمد بن ابي طلحة قال قلت لارضا عليه السلام اتاني الاسل عن الله
 النبي ثم تاني بخلافه قال نعم ان شئت حدثتك و ان شئت اتيتك به من كتاب
 الله و اخلو الارض المقدسة التي كتب الله لكم الاية فما و خلوصا و دخل انباء انباءهم
 و قال عمران ان الله وعدني ان يهب لي خلا ما في سنة بد او شير بد ثم عاب
 و ولد نه امراته مريم مثاف لذلك لان الله تعالى قد اكتب فيها النبي و عيسى عليهما السلام
 و شرط على اللامكة البدار باجملة از مجموع روايات شيعه واضح شد كه بدار اسلم
 معني است بدار و عيسى و هو ان يظهر له خلاف ما علم و بدار اراده و هو ان

در این حدیث که در حدیث است خبری از امام علی علیه السلام که فرموده است که هر که از این حدیث را بخواند...

در این حدیث که در حدیث است خبری از امام علی علیه السلام که فرموده است که هر که از این حدیث را بخواند...

[illegible]

بطریق که صواب علی خلاف ما را و بداند امر و نهی و یا امر بسی نام یا امر بسی راجع
 بخلاف و نهی و بهر معنی اینفرقه بداند را بر خدا جایز دارند و معنی اخیر را که مستحب منع است
 نسبت باین سنت نمایند که ایشان نیز جایز داشته اند و معنی اول را در عرف
 شیعیه بدانند اخبار را گویند و معنی ثانی را بدانند التکویین و معنی ثالث را بدانند تکلیف
 و در اینجا دقیقه است نهایت باریک آن آنست که بدانند تکلیف را اکثر اهل سنت
 جایز ندارند و آن معنی مغایر منع است و تحقیق مقام آنست که چون شرایط امتناع
 منع جمیع خود را بالاجماع بین اشیعه و سنی منع جایز نمی شود و آن شرایط را در اهل
 سنت چهار است اتحاد الفعل و اتحاد الوجه و اتحاد الوقت و اتحاد المكلف و
 آنچه بخوبین این نسخ منسک کرده اند بقصدهای حضرت اسمعیل ۴ و تبدیل کبش مرد و د
 است زیرا که در اینجا نسخ نبود بلکه اقامه البدل عند العجز عن الاصل و اقامه بدلت حضرت
 بر اجماع آنچه مقدور بود اجزاء سکین نشین آن بعمل آورد چون بسبب ضلالت
 غافقه عادت که در جلد حضرت اسمعیل پیدا شده بود از قطع او و ارج و حلقوم حاجز
 شد و حق تعالی عجز او را دیده بدل اسمعیل کبش را فرستاد و اقامت بدل را مقام
 الاصل نسخ نتوان گفت مثلاً بنم در بدل و ضومع و ضونیت و علی هذا القیاس نسخ
 بیجاها نماز و رجب معراج که محتاج بآن محض بنمبر صلی الله علیه و سلم بود و اقامت را
 هنوز خبر نه پس تکلیف در حق ایشان البته متحقق نبود و محققین شیعه شرطی دیگر افزوده
 و با وصف اجتماعی این شروط از بدلت نسخ را جایز شمارند و همین است معنی بدلت تکلیف
 اما قال صاحب علم الهدی و نحن نقول البدلی التکلیف انما یتبع اذا اتفق مع شرط
 الاربعة المذكورة شرط خامس و هو ان يكون حسن التکلیف و الاخر سبعا عن مصنف
 عائدة الى الامور و اما اذا كان حسن الاصل ملحقه عائدة الى الاخر فليس
 البدل فالمراد بالبدل المحذور عندنا انما یتبع شرط الاربعة و ان كان اصله

[illegible]

این طلب استدلال از اینجا خوش فیه جمله علماء ایشان توان دریافت میرگاه در کتاب
است که مغفله و مخفدم و طوایف ناس است این قسم غلط فیه سیار دارد در کلام
است خصوصاً آنچه در کیمیه و صندوق ایشان مخفی است و کسی را نمی نماند چنانچه
کرد اگر درین مقام کسی را بخاطر رسد که اینهمه و آیات شیعیه را که از ایشان آورده اند و
موافق آن در صحیح بخاری نیز در حدیث ارفع و ابرص و اعمی وارد شده که بد الله انهم
ایم السنه بر چه چیز حمل میکنند گویم بر بنده محفوظ بود آن لفظ در بخاری و صحت
این و آیات نزد اهل سنت محمول بر معنی مجازی است زیرا که افعال الهی در
عالم دو قسم است قسمی آنکه اسباب کون و از هر طرف اقتضا آنست نمایند
و قسمی آنکه اسباب کون او مخفی نشده اند بلکه موانع آن موجود اند پس در قسم
لفظ به استعمال فرموده اند تا بر استعاره و تشبیه گویا این حالت تشبیه بحالت بر
است و درین یک لفظ این مجاز وارد نشده صد لفظ در احادیث و آثار محمول بر این
قسم مجازات است مثل استخوان و ابتلا و ضحک و تردد که معانی حقیقه آنها را با قطع مراد
نیت و جمیع ایات صفات مثل چه ویدین و اصابع و عین و غیر ذلک بر همین معانی
محمول اند و در بعضی آثار به استعمال کرده اند نسبت به فهم یکسان و فی این
بر نسبت مثل قصه عمران که بنا بر تذکره و وجه خود که ماسه البطن خود را محراب ساخته بود و لفظ
و عدنی بر بی خلافا گفته و همچنین در آیه کتب الله لکم مراد از لفظ خطاب بنی اسرائیل اند
نه حاضران فقط و در خطاب ملکی و اشتراط الابدان نسبت به علم ملکی و همچنین در لفظ
الکفایت و فی معین نصیر و ده اند بلکه و عده کفایت بود یک از دیگر هم از
و سیاق شد مانند آنکه میفرماید را بخواب نمودند که در سجده احرار و غل
خوابیدند و خواب و دیگر قضایه فهمیدند که اسل خوابیدند و حال
مرا و بنود اگر در شان هم از لفظ کفایت محبت فهمید و باشد چه عجب

این طلب استدلال از اینجا خوش فیه جمله علماء ایشان توان دریافت میرگاه در کتاب
است که مغفله و مخفدم و طوایف ناس است این قسم غلط فیه سیار دارد در کلام
است خصوصاً آنچه در کیمیه و صندوق ایشان مخفی است و کسی را نمی نماند چنانچه
کرد اگر درین مقام کسی را بخاطر رسد که اینهمه و آیات شیعیه را که از ایشان آورده اند و
موافق آن در صحیح بخاری نیز در حدیث ارفع و ابرص و اعمی وارد شده که بد الله انهم
ایم السنه بر چه چیز حمل میکنند گویم بر بنده محفوظ بود آن لفظ در بخاری و صحت
این و آیات نزد اهل سنت محمول بر معنی مجازی است زیرا که افعال الهی در
عالم دو قسم است قسمی آنکه اسباب کون و از هر طرف اقتضا آنست نمایند
و قسمی آنکه اسباب کون او مخفی نشده اند بلکه موانع آن موجود اند پس در قسم
لفظ به استعمال فرموده اند تا بر استعاره و تشبیه گویا این حالت تشبیه بحالت بر
است و درین یک لفظ این مجاز وارد نشده صد لفظ در احادیث و آثار محمول بر این
قسم مجازات است مثل استخوان و ابتلا و ضحک و تردد که معانی حقیقه آنها را با قطع مراد
نیت و جمیع ایات صفات مثل چه ویدین و اصابع و عین و غیر ذلک بر همین معانی
محمول اند و در بعضی آثار به استعمال کرده اند نسبت به فهم یکسان و فی این
بر نسبت مثل قصه عمران که بنا بر تذکره و وجه خود که ماسه البطن خود را محراب ساخته بود و لفظ
و عدنی بر بی خلافا گفته و همچنین در آیه کتب الله لکم مراد از لفظ خطاب بنی اسرائیل اند
نه حاضران فقط و در خطاب ملکی و اشتراط الابدان نسبت به علم ملکی و همچنین در لفظ
الکفایت و فی معین نصیر و ده اند بلکه و عده کفایت بود یک از دیگر هم از
و سیاق شد مانند آنکه میفرماید را بخواب نمودند که در سجده احرار و غل
خوابیدند و خواب و دیگر قضایه فهمیدند که اسل خوابیدند و حال
مرا و بنود اگر در شان هم از لفظ کفایت محبت فهمید و باشد چه عجب

این طلب استدلال از اینجا خوش فیه جمله علماء ایشان توان دریافت میرگاه در کتاب
است که مغفله و مخفدم و طوایف ناس است این قسم غلط فیه سیار دارد در کلام
است خصوصاً آنچه در کیمیه و صندوق ایشان مخفی است و کسی را نمی نماند چنانچه
کرد اگر درین مقام کسی را بخاطر رسد که اینهمه و آیات شیعیه را که از ایشان آورده اند و
موافق آن در صحیح بخاری نیز در حدیث ارفع و ابرص و اعمی وارد شده که بد الله انهم
ایم السنه بر چه چیز حمل میکنند گویم بر بنده محفوظ بود آن لفظ در بخاری و صحت
این و آیات نزد اهل سنت محمول بر معنی مجازی است زیرا که افعال الهی در
عالم دو قسم است قسمی آنکه اسباب کون و از هر طرف اقتضا آنست نمایند
و قسمی آنکه اسباب کون او مخفی نشده اند بلکه موانع آن موجود اند پس در قسم
لفظ به استعمال فرموده اند تا بر استعاره و تشبیه گویا این حالت تشبیه بحالت بر
است و درین یک لفظ این مجاز وارد نشده صد لفظ در احادیث و آثار محمول بر این
قسم مجازات است مثل استخوان و ابتلا و ضحک و تردد که معانی حقیقه آنها را با قطع مراد
نیت و جمیع ایات صفات مثل چه ویدین و اصابع و عین و غیر ذلک بر همین معانی
محمول اند و در بعضی آثار به استعمال کرده اند نسبت به فهم یکسان و فی این
بر نسبت مثل قصه عمران که بنا بر تذکره و وجه خود که ماسه البطن خود را محراب ساخته بود و لفظ
و عدنی بر بی خلافا گفته و همچنین در آیه کتب الله لکم مراد از لفظ خطاب بنی اسرائیل اند
نه حاضران فقط و در خطاب ملکی و اشتراط الابدان نسبت به علم ملکی و همچنین در لفظ
الکفایت و فی معین نصیر و ده اند بلکه و عده کفایت بود یک از دیگر هم از
و سیاق شد مانند آنکه میفرماید را بخواب نمودند که در سجده احرار و غل
خوابیدند و خواب و دیگر قضایه فهمیدند که اسل خوابیدند و حال
مرا و بنود اگر در شان هم از لفظ کفایت محبت فهمید و باشد چه عجب

باشد چه عجب پس در علم او بدشته فی الواقع و نفس الامر و علی هذا القیاس و سابقا
 دیگریم تا بل توان دریافت که مراد چیست عقیده پنجم آنکه حق تعالی را سه کفر
 و ضلالت کسی از زندگان خودست قال الله تعالی ولا یسر فی لعباده الا کفر اثنی عشر
 گویند که حق تعالی بضلالت واهی غیر شیعه راضی است و حضرات ائمه نیز
 بضلالت غیر شیعه راضی بوده اند و صاحب الحاسن عن الامام موسی الکاظم ع
 انه قال لا صحابه لا تعلموا انما الخلق اصول و بنون و ارضوا الهم بما رضى الله لهم من الضلالت
 و اگر این وایت صحیح باشد اهل سنت را بشارت عظیمه بدست می آید که موافق سخن
 خداوند کافی میکنند و الحمد لله علی ذلک عنوان است که نهایت تمنائی اهل
 دین است بشیاد حضرت ائمه ایشانرا حاصل است اما علمای شیعه باید که
 و است بآئین بنایند چنانچه وایت تحسین و صورت را که نبوده اند زیرا که مخالف اول
 قطعه و اصول شرعیه ایشان است زیرا که مناقض عرض امامت و منافی و جوب
 اصل و لطف است و ما دم اساتیر قلم عده نقره نهیاست که ان الله تعالی
 لا یرید الشر و القیاح و الکفر و المعاصی عقیده نوزدهم آنکه بر ذمه حق تعالی
 هیچ چیز واجب نیست چنانچه مذہب اهل سنت است و شیعه فاطمه منفق الکلمه
 اند که پنهانهای بسیار بر ذمه او تعالی واجب است بحکم عقل پس عقل شریک غالب
 کارخانه خدای است خدا محکوم بحکم عقل تعالی الله عن ذلک علما کبیر این نمی فهمند که
 بادشاه را محکوم بحکم رعیت خود بودن نقصان مرتبه پادشاهی است همچنان خدا را محکوم
 بحکم مخلوقات خود بودن نقصان مرتبه خدائی است هرگز این امر شایان مرتبه
 ربوبیت و الوهیت نیست بنده را چه یار که بر مالک حقیقی خود چیز واجب است
 باشد بر چه در فضل اوست و بر چه در عدل او و یوا الحسب و فی کل فعاله
 قال فی نوح البلا غمره من خطبه له ع خطبها البصیفین اما بعد فقد جعل الله

سراف
 بیان خود
 رسیده
 این سخن را
 صواب و بد
 ایشان
 بکفر
 این سخن را
 ایشان
 بر سر

و کا خا و شریک از کفر است

از جمله خطبیه اول و دوم است بصغیر اما بعد پس مراد بهما ضلالت خدا

لی علیکم حقاً بولایه امرکم وجعلکم علی من الخی مثل الذی علیکم والخی اوسع الا
فرا التواضع واخضعها فی التناضع لایجرى لاحد الا بحکم علیه ولا یجرى علی احد
الاجر له ولو کان لاحد ان یجرى له ولا یجرى علیه لکان ذلک خالصاً لکجهانہ دون
خلقہ تقدیرتہ علی عبادہ وبعد له فی کل ما جرت علیه صرف قضائہ وکله سبحانه جل
حقه علی العباد ان یطیعوه وجعل جزاءهم علیه مضاعفه الثواب تقضیاً لمنه وتوسعاً
بما هو الخیر ایا له اتی بلفظ المقدس حالاً تفصیل واجباً فی که بر ذمه پروردگار بنایست
میکنند باید شنید کیسانیه و فرق نمایند زیدیه و جسیع امامیه قایل اند به وجوب تکلیف
بر خدا یعنی بر ذمه او واجب است که تکلفین را امر و نهی فرماید و اجبات و محرمات
مقرر سازد و بواسطه رسولان خبر دهد حالانکه عقل بهر که تقاضای کند که کافر یا ایمان
و فاجر یا طاعت تکلیف داده شود زیرا که درین تکلیف حق تعالی را فایده نیست
و در حق بنده سزاوارتر است و هلاک ابدی و محض ضرر و زیان است و مقتضای
عاقبت کار هر کس را امید اند که مقبول خواهد گردید و امثال خواهد گردید و بدو
و دهنده بنده را در معرض تلف و هلاک انداختن بی آنکه بخود نفعی عاید شود و مقتضای آنکه
عقل و دانش است عاقل هرگز کار نمی کند که بدیکری ضرر برسد و بخود منفعت عا
نشود و علی الخصوص در حق کسانی که طول العمر و ایمان و طاعت گذرانیده آخر عمر
مشکل بجمع با عواید و صیغای زاید و آمیت بن الصلوات که هم در دنیا مشاق تکالیف
کشیده و هم در آخرت کننده و نه رخ شده و حق تعالی را و اضر ایشان هیچ فایده
نشد و نیز اگر تکلیف واجب می شد بایستی که در هر شهر و هر دیه رسولان را
بی در پی میفرستاد و زمان فترت واقع نمی شد و هیچ قطره و ناحیه از رسول خدا
نمی ماند زیرا که معرفت تکالیف را با لاجماع عقل کافی نیست و حاجت رسول
درین امر ضروری است حالانکه بلا و کثیره ازین دسترسند و فراسان و ما و الزمان

در اینست حاجت بپرسید و
امامان و مشایخ است و شما
فی نفس بجز از شما است
وقت و اوسع بقیه شما است
در بیان نیک بقیه شما است
تقاضای حق عاقلانه است
بی کسی که عاقلانه است
هم و عاقلانه است و خود
عاقلانه است و خود را کسی
میگوید و کسی را که عاقلانه
بازی و عاقلانه است و خود
بازی و عاقلانه است و خود
عقلانه است و خود را عاقلانه
و در اینست که عاقلانه است
و خود عاقلانه است و خود
شاید که عاقلانه است و خود
و عاقلانه است و خود را عاقلانه
بر اینست که عاقلانه است و خود
و عاقلانه است و خود را عاقلانه
فوق و عاقلانه است و خود
تفصیل فایده و عاقلانه است
برای فایده و عاقلانه است
یعنی بلفظ عقلی

و تر گشتان و خطا و حق و چین و چش و فرمای بسیار مضمون رسول را نشناختند
و نه در تواریخ اینها مرقوم است که کسی ستم سالت پیش ایشان آمد و انطباق
نمود و پیغام الهی رسانید و نیز بعد موت نبی امام غالب غیر خایف نصب میفرمود
و او را بآیات ظاهره و معجزات قاهره نمایند می نمود تا بید غدغه تبلیغ احکام فرمایند
و کلفین را عاقل از احکام شرع ندارد و سگان شواهی جبال و عورت یثا
و آماست را بدست جماعت نمی سپرد که هرگز قدرت بر انطباق احکام و اقیهیه عمریه
نداشتند بلکه خود هم در نزاکت دیگر کفر و ظلمه تعقیه گذرانیدند و نیز کسانیه و مشرق
نمانه زبیدی و جمیع امامیه لطف را واجب دانستند و نه خدا تعالی و معنی لطف بیان
کنند که هوای ضرب العبد الی الطاعة و معده عن الیه حصیته بحیث بودی الی الایضا
و این نیز باطل است زیرا که اگر لطف واجب بودی هیچ حاصی را سبب تخصیص
بیسر زیاندی و هر قاصد طاعت را موجب طاعتش و خراش کشتی و در عالم شایسته
و محسوس است که اکثر المادران بسبب کثرت مال و قوت عساکر و زور بازو و ظلمها
کنند و تنها مانید و اکثر فقر البسبب لجه چیز و افلاس از عبادات محسوس و مانند
بسط طالب علم که او را معلی غیر نیست و فراغت حاصل نه و قوت بدست نه آید
و بسا شهوت پرست معذختر که از هر طوط بگرا و سبب خفق در دست شده سیر
و مخالف کتاب و عترت و اما الکتاب فقولہ تعالی و لو شئنا لاتیناکل انفسنا و اینها
و لکن حق القول منی لانا لان جهنم من الجنة و الناس جمیعین و لو شئنا لجهلکم امته
واحدة و لکن یضیل من یثا و یهدی من یثا و یهدی من یثا و یهدی من یثا و یهدی من یثا
ابصار هم غشاوه و آیات و ابوالبرهتند راج و کار استی و دورا فکندن از ایسان
طاعت مثل کرده اند انما یثا و یثا و یثا و یثا و یثا و یثا و یثا و یثا و یثا و یثا
زیاده بر آن است که بشمار و اید و اما العترت فکندر سابق بانی الکلمین عن العباد

الصادق علیه السلام قال اذا اراد الله بعد موتك ان يكتب ثوابك في قلبه وسد مسامح
 قلبه واكل به شيطاناً يضلمه ويغويه ويزكيه يانبه واما ميسه وفرق ثمانية از زبده
 اصله بار خدا می تعالی واجب دانست و این نیز باطل است مثل مامون نیز اگر اصله
 بودی بر بنی آدم شیطان از که دشمن قیامت از غیر جن انسان فی انسان او انمی بیند
 مانا از حشر از کج و او را دفع نماید و او را بنام می بیند و متکلم از و سوسه دوست
 و قادر برگرداند کردن او و تصرف شیطان بدل او میرسد تا با اعضا دیگر چه مستط
 شفیق مودب بگردان شیطان باز القامی عداوت در میان او و ان باز با
 داشتن او و مهال کردن او و قدرت بخشیدن او را بر اغوائی سببه آدم و تصرف
 و اودن او را بدل هر یک از ایشان داده اصل را قلع میکند و نیز اصل در حق نبی است
 ان بود که سامری جبرئیل را نمید و او را خاصیت اثر کافر میس ایشان معلوم
 نمی شد و اگر نه شد قادر بر قبض تراب نمی گشت و اگر گرفته بود ان تراب از
 ضایع میکرد و چون این همه برخلاف واقع شد اصل کجا ماند و نیز اصل
 در حق کافر مسکین منجلی تقبر و احزان الام و اوجاع انست که صلا مخلوق نشود و اگر
 مخلوق شود صغیر میزد تا از عذاب ابدی اخراجت بجات باید و صبح در حق
 اصحاب رسول و است او ان بود که برخلاف او بکبر بض صبح میفرمودند برخلاف
 حضرت امیر ایشان موافق ان بض می کردند و برخلاف ان میفرستند و نیز حکما
 الله میفرستد مایه که بل الله من علیکم ان بدیکم للامان اگر هدایت بایان بر دهم
 او تعالی واجب بود که سنت جز آنها و می زبیرا که و را و واجب منتهی نمی باشد
 اگر شخص ادا قرص شخصی نماید و باز بروی سنت نه بد بطعون و ملامت تمام
 خلاق خواهد گشت و نیز اما ميسه و کيسانیه و فرق ثمانية زبده گویند که عجم
 بر دهم حق تعالی واجب است یعنی چون حق تعالی بپسندد

[illegible][illegible]

۱۱۴۴ هجری قمری، روز شنبه، ۱۲ شهریور، ۱۲۶۵ شمسی، قم

مؤمنین با یان است و میل کافرین بکفر است و میل اهل طاعت بطاعت است و
میل اهل فسق بفسق است و هر کس در دل خود همانرا ترجیح میدهد که حقیقتا بروت
و پیدایش کند پس خزانیک وید بنابر علم الهی است ایجاد ایشان را اگر تفویض ایشان
می شده پس ایشان خالق افعال خود حقیقه اگر نباشد اما در خلق وقت و در
شبهه نیست اگر کافر را قدرت خلق افعال میدادند کفر را پیدا میکرد و اگر مومن را
قدرت انکار میدادند ایمان را پیدا میکرد و علی هذا القیاس در جمیع افعال
و اقوال و خیر و اذی بر علم خود و در حق هر کس نزد شیعه ظلم نیست زیرا که خبر اطفال
کفار بهین و تیره است بلا تفاوت نزد امامیه و کسی ابن بابویه عن عبد الله بن
سنان قال سالت ابا عبد الله عن اطفال امته کین یؤمنون قبل ان یبلغوا
البلوغ قال الله اعلم ما کانوا عاقلین یدخلون بدخل ابائهم و روئے عن و سب بن
سب بن ابی عمیر عن ابی عبد الله ایضا انه قال اولاد الکفار فی النار پس چون غذای
صغیری غیر کلفت بسبب آنکه در علم الهی کافر و عاصی بودنی آنکه شهادتین عامر امیر
نفس و خواسته دل یافته شود ظلم نباشد تغذیب بر فعل عبده که موافق خواسته
واراده او خلق میفرماید بسبب آنکه عند الله قدرت مبین فعل را خلق میکند و چه اطفال را و در
روایات حضرت ائمه انبویه مصرح و مبین است در کتب شیعه روی آنکه
و ابن بابویه و اخرون منهم عن الائمة ان الله خلق بعض عباده سعیدا و بعض
عباده شقیبا بعد ما کانوا اعمالون در لفظ کانوا تا مل باید کرد که صریح افاده معنی
فرض و تقدیری نماید و روئے الکلینی و غیره من الامامیه عن ابی بصیر انه
قال كنت بین یدی ابی عبد الله عم جالساً فی السایل فقال جعلت قدک ابین
رسول الله من ابن الحق الشفا یا ایل المعصیة حتی حک لهم بالعذاب علی علمه فی علمه فقال
ابو عبد الله یا ایل السایل علم الله عز وجل لا یقوم له احد من خلقه بجهنم فاما حکم بیک
جعفر بن شعیب پس رسید و او را پنداشته گفت من قدرتی و علوم ای فرزند رسول خدا را بجا رسیده بختی ایل

در این کتاب از علم خداوند جل و اعلیٰ است و علم خداوند جل و اعلیٰ است و علم خداوند جل و اعلیٰ است

منشایکتاب به نوعی دلزار با وسعه محیط ثواب عمل گردانیده اند چنانچه در باب
الربا از کلمه مفصل مذکور است من ذلک ماروی عن عبد بن حلیفه قال قال ابو عبد الله
کل یا شریک انه من عمل للناس کان ثوابه للناس من عمل لک کان ثوابه علی الله
بزر در حدیث متفق علیه مذمت را توبه فرموده اند پس معلوم شد که دارا تاثیر عمل بر خوار
قلب است چون در حالت مذمت خواهش عمل رفت اثر آن نیز رفت و لو بعد مدتی
طول و فی الکافی عن ابی جعفر علیه السلام قال کنی بالنعم توبه و ایضا عن ابی عبد الله
ان الرجل یئس فی غلہ الله به الحبه قلت یدخله الله بالذنب الحبه قال نعم انه یئس
فلما نزل منه خالیاً فاما لنفسه فمرجه الله فی غلہ الحبه و چون مدار جزا بر نیست و میل نفس
استحسان قلب است اگر حق تعالی موافق اراده خواهش عبد خلق افعال نماید و چون
جزا بدو عظیم جزا باشد ارادی عظم و فی تصور میشود که خلق افعال عباد ابتدا
بشد بدو خواهش و اراده بنده مثل افعال حمادات کا حراق النار و قتل است فظلم
السیف چون خلق افعال بنده کان تابع اراده و خواهش الشیان میشود و خلقی در این اعمال
یافتند و بحسب آن جزا چشمیدند و همین است معنی کتب و اخبار عند تحقیق
امیم برین که این خواهش و میل نفس پدید آورده کیست ظاهر است که بنده را قدر
ایجادش نیست و حق تعالی چون خود خواهش را هم پدید آید پس بران خواهش
جزا مواخذه نماید و جزا بدو جواش است که این شبهه با وجود اعتقاد خلق افعال
عباد از عباد نیز وارد است پس شیعه را نیز فکر جواب آن باید کرد زیرا که بالبداهه
والاجماع و داعی و اروات بلکه جمیع اسباب صدور فیض از قدرت و قوت
و جواس بلکه وجود ذات بنده که اصل الاصول این افعال اعمال است
پیدا کرده خداست بنده را در آن دست نیست و تحقیق المقام نیست که چون
توسط اختیار در فعل آمدن فعل اختیاری شده و از حد خطر و التحا برآمد و مورد

مدح و ذم و محل ثواب و عقاب گشت و بودن اختیار را اختیار خود ضرورت بلکه
محال است للزوم التسلل چون در شاهد کسی را قدرت بر خلق اختیار و غیر خود نیست
عقل را بقیاس فهمیدن نمیتوانی و شواهدی اند اما بعد از آنکه از شواهد و اهام و گرفتار
ماله فاشخو صفا حاصل میکنند بکنند که مدار اختیار بر فعل وجود اختیار نیست نه بر ایجاد
فعل و نه بر ایجاد اختیار مثلا غلام کسی میخواهد که بگریزد و شخصی او را بامر و یا
بوجوب و یا بر اطلاع بر خواهش و تشبیه بر داشته تا مقصدش رسانند این
که بختن البته عند العقل منسوب بآن غلام است اگر چه بهمانست فعل از دیگری است
و خواهش قاضی غلام از دیگری حالا فرق در اعتقاد اهل سنت و شیعه بر قدرت است که
اهل سنت اختیار بعد از محض از هر دو جانب بفعل الهی دانند از جانب فوقانی
بخلق اختیار و اراده و خواهش و میل نفس و از جانب تحتانی بخلق فعل و شیعه اختیار
او را از جانب فوقانی بفعل الهی اعتقاد کنند از جانب تحتانی و گویند که خلق فعل
کار است در اینجا عاقل را غور باید کرد که چون جانب فوقانی اختیار و قدرت و دیگر
شده جبر لازم آید و همان اشکال در امر جبر و ثواب و عقاب پیدا شد مفت بد است
بوقلیه را که حکم یا استحالة ایجاد از ممکن است دوست و اذن و باز در همان وصل شیطان
نحوطه یا خوردن چه لطف داشته باشد و سابق بر روایت صاحب مجاز که بر تکی
و بر روایت کلینی منقول شد عن ابی الحسن الکاظم ان قال لایکون شیء الا ماشاء الله
او را و عجب است از علماء امامیه که آیات صیرجه قرآن گذارشته و اخبار صحیح امید را بر
بشت انداخته بقول شاعر جابل تک نموده اند درین اعتقاد و خود
مصدق ایه و الشعر ایتیمهم الفادون کشته اند و می الشریف المر ترضی فی
الغزو الدرد عن الثور سے عن ابی عبیدة قال اختصم روبة ذو الرمة عند بلال
ان الی برودة فقال روبة العدا فخص طایر فحوصا و لا تفر مص سبع قمر صا الا
روبة و الرمة که هر دو شاعر بودند نزد بلال کز الی برده پس گفت رو بهم مجدا انکاف

عن القضاة
بعد از آنکه قضاة
بهرم که اختلاف
درین است که
این صفت که
مگر و کسی
ازین گفت آن
فکر

بیت
بیت
بیت

بیت
بیت
بیت

بیت
بیت
بیت

که کان را نامه آورد و معلولان را صفت هنیان با حقیقت سوق کلام بالا سالک برای اثبات
 قناتی و ساحر می عقل ربائی و چشم معشوق شد و این معنی مقصود من است و نیز
 عالی دارد و نیز ثابت شد که هر دو چشم معشوق از آن جنس است که حق تعالی
 آنها را بقدرت خاص خود و با هر تگون خود آفریده و موافق استعداد و تفریق این صورت
 نبوده و مصوره قدرت الهی این نقش نداشت حالا باید دید که شریف مرتضی در
 کدام وادی افتاده است از اینجا شرف منی عالم بالا معلوم میشود و تخریز از خلاف
 عدل در صورتی که فحولین نصیب می آورد و نیز حجب ظاهر حاصل بود زیرا که وقت
 را نسبت بجهت عالی نه کرده بلکه هر دو چشم معشوق نسبت کرده و ساحر و فنان را
 ساحر و فنان ساختن نیز و محک خلاف عدل نیست اگر خلاف عدل است
 وقت نه کردن است و اگر وقت نظر را کار فرماید در صورت رفع هم حجب خدای
 عدل معتقد ایشان است زیرا که هیچکس از عقلانی گوید که خمر خالق اسکار است چشم معشوق
 خالق عشق و جنون در عاشق و موافق فهم شریف مرتضی باید که خمر چشم معشوق نیز خالق
 بعضی اعراض که قسمی است از موجودات عالم و شریک برادر کار باشند حال آنکه آنها
 نیز شرک در حیوانات میکنند و در جمادات و کلام شاعر محض منی بر مبالغه نیست
 نه از او معنی حقیقی و بر چند این کلام شریف مرتضی را در اینجا نقل کردن و بران رو و قدح
 نمودن بظاهر فضولی می نماید لیکن غرض تنبیه است بر قوت دانشمندی این بزرگان
 و در قیاس فهم این بزرگواران که در معنی یک شعر از اشعارش عجب بود
 چه قسم دست بر روی پای در گل مانده اند و با وصف این تقریرات که مضحک
 انگیزان و طبع صبیان است و ارجح سبج طایفه شیعه اما عیسی علیه السلام الهیدی لقب
 داده و بنا بر دین و ایمان خود بر صواب و بدید او نهاده اند و در حقیقت این عیسی
 ایشان ما خود از زند قه مجوس است که خالق شرور و قبیح را سوای ذات

من اجبرته علی بدیه وانا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقتم البشر واجر بنیة
 یمن ایدو ویل من اجبریت علی بدیه الشر وروی علی ابن ابراهیم بن هاشم الجعفی
 القمی صاحب التفسیر عن عبد المؤمن بن القاسم الانصاری عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال قال ربنا غویجل انا الله لا اله الا انا خالق الخیر وشر وروی الکلتی فی عن محمد بن
 سلم عن ابی جعفر انه قال ان فی بعض ما نزل الله تعالی فی کتبہ انی انا الله لا اله الا انا
 خلقت الخیر وشر فطوبی لمن اجبریت علی بدیه الخیر وویل لمن اجبریت علی بدیه
 الشر الی غیر ذلک من الاخبار الصحیح المرویة فی کتبهم المعتمدة التي بعد وکف الصحیح للکتب
 ودرین روایات حضرات ائمه انبضون را از کتب سماوی وکلام سالی
 نقل فرمایند و از هیچ فرقه امامیه وکیسانیه چشم پوشی کرده کونیکه شر وحق
 وکفر وحق مخلوق بلیس وشی آدم ونبی الجان اند وکاش بر همین رقتاغت یکم
 جسیع خیرات و طاعات و نوبها را نیز بخود نسبت کند و حضرت حق را درین امر
 و علی مذمت بجا آنکه نداشتان عظیم و دشمنان و علای ایشان در تاویل این
 اخبار دست و پای بسوی ما زده اند و بعل خلاص از لفظ مخالفت کتاب و عترت
 رسیده اند گاه بعضی محققان ایشان نقل کنیم تا موجب بصیرت و خوش فهمی ایشان
 شود و میگوید که او را غیر ملاطیع است و مراد از شرنا فرطع نه ایمان و کفر و طاعت
 و محبت کو نیم اول این معنی را صریح بقیه کلام میکنند زیرا که سر مو و اند فطوبی
 من اجبریت علی بدیه الخیر وویل من اجبریت علی بدیه الشر این خیر و شر بر دست بندگان
 چشم اجرا نوانده شد و اگر اجرا تصور هم شد پس طوبی و ویل درین خیر و شر چه
 معنی دارد اگر زنی خوش شکل در خانه شخصی دیده شد و طایعیم طبعی افتاد و حالت
 خوش عند الله صاحب آن خانه را چه حاصل شود اگر کسی شمی را خوش بکند و سرکار
 باو شای بنظر آید و یا و بپاک و حقیر است عند الله و اگر کسی را شر و کفر
 در چشم او

۱۵
 پارس
 کرم
 از
 دوست
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و در این عیالی سی و نه سوره می باشد ملاطمت طبع و منافطمت مثل از نانی صاحب
جمال با پنج و ده اول ملاطمت طبع است و لو اطمینان با جشی نوکل کریمه المنظر بد غریله مناف
طبع و تحمیل طبعات نیز ازین دو قسم بیرون نخواهند بود و وضو غسل بآب
سرد و در تابستان ملاطمت طبع است و در ایام برف و یخبندی منافطمت طبع پس
این تقییر خیر و شره سیح فایده نه کرد و این بلا سدری حاصل نشد جان معنی
که سابق ازین تقییر مفهوم میشود ملا می شود و همان به شکل که قبل ازین عنایت
لاحق بود و حال هم است مفهوم این ده کلمه سیان طاعت و محبت و کفر و ایمان نیست
تا از اراده آن نفی اراده آنها شود بلکه از آنها عام تر است و اراده عام خود بلا شبهه
مسئوم و قول خاص است در حکمی که متعلق بعام کرده اند این است خوش فہمی علما و دانشمندان
ایشان است از رئیس الفقہاء اہل سنت ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ مرویست
کہ گفت قلت لابی عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول اللہ ہل یفوض الی الام
الی العباد فقال اللہ اجل من ان یفوض الیہ الی العباد فقلت بل جبریم علی ذلک فقال
اللہ اعدل من الجبر علی ذلک فقلت و کیف ذلک فقال بین بین لا جبر ولا تفویض ولا کفر
ولا تسلط برہمین و ایت اہل سنت بنا وندہب خود نہادہ اند و در نفی خلق از
عباد و اشیات کسب برای ایشان مطابق ارشاد حضرت صادق اعتقاد دارند
و الا سیمین روایت را بعینہ از کتب شیعہ اغماخہ نیز باید شنید تا صدق و کذب
اہل سنت ظاہر گردد و در کتب محمد بن یعقوب الکلینی عن ابی عبد اللہ ان قال لا جبر ولا تفویض
و در کتب ابن امیرن در وی الکلینی ایضاً عن ابراہیم عن ابی عبد اللہ مثل ذلک و در کتب
شیخین شیخ عیسیٰ بن ابی الحسن محمد بن الرضا نخوہ و در بیجا ہم روایات مذکورہ را کہ صریح موافق
اہل سنت است از علماء ایشان در پی تاویل افتادہ اند گویند کہ مراد از امر بین امرین خلق
توہم و ہر دست و خطین بفعل است نہ دخل در ایضا و فعل انتقد نمی کنند کہ سوال

ایا جبر کہ در دست خدا کاتب
نہادہ پس گفت نہ ازین ترست
از کجہ کہ در دست است بسوختن
پس گفت ایچکودہ است این
پان کا بخت خدا و اول ترست
از کجہ کہ در دست است از کجہ
سنت ہمین جابہ است گفت
چون کہ در دست است و تفویض
و نہ خواہد خیار است و تفویض
فہم کہ در دست است و تفویض
علی الاصطلاح است یعنی ان
حضرت امامان و اولاد و اطعم
نہد اللہ علیہم ال افعال
نہد اللہ علی قدرہ اندکائی
ایا شنیدہ ان قدرہ اندکائی
ارادہ با کتب شیعہ کہ لا جبر
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
و انکار تفویض و اقصای افعال العباد
فہم کہ تفویض سیار کفایت
لجبر است و تفویض
قال الامام رضا عن ابی عبد اللہ
نہد اللہ علیہ و آلہ و سلم
طاعت رسول و جبر خداوند
و تفویض

سایل ارجو بود جواب حضرات را بجا کشیده می بزند سوال از تقویض خلق قدرت
 و قوت بر فعل کدام عاقل میکند که بدیهی البطلان است اگر کجی و ترک است و خلق
 فعل است پس جواب حضرات را بدین توضیح خود کلام لغوی سازند معانی است
 و معنی در لغت این تقویض علت محبت و اعتراض موجود است و همان حرف و شری که
 الله اصل من ذلک بدیهی است که اگر شخصی دشمن خود را که قصد قتل او دارد و مقتول
 و سلسل نموده در جزیره بند کند و شخصی دیگر اغلال و سلاسل او را دور کرده و حجره را
 در کشاوه و کاروی تیر بدست او سپارد و یکی را از غلامان خود با ویر کار و در این
 شخص را عانت دهد و دنا بدید بر قتل شخص اول و تخریض کند بر نگار آن شخص دیگر ظلم صبر
 کرده باشد و حق شخص اول و با قطع نظر از نیمه اهل سنت روایات صحیح از کتب
 شیعیه بر او بوده در دست داند که ما و ایل را از این خوبین قطع میکنند از انجمله روای
 است که صاحب الفصول من الایمیه آنرا در فصول آورده و توضیح آن کرده آن ابراهیم
 بن عیاش است قال سال رجل الرضا علیه السلام الکلف الله العباد الا لایطیقون فقال هو
 اصل من ذلک قال فیدرون علی الفعل کما یدون قال هم اعجز من ذلک و بعد
 صحیح نقلی قدرت صبر فرمود و از انجمله در نشر الدیر است سال الفضل بن سهل
 علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مجلس الامور فقال یا ابا الحسن الخاق تجبرون قال الله
 اصل ان یحیر ثم یغیب قال فطلقون قال الله احکم من ان یهل عبده و بکمالی
 نفس کاش و دشمنان ایشان غده از عقل سلیم را کار میفرمودند و بنظر حق
 می بیند که اقدار بر شتاب از تعذیب بران و اصل ظلم است یا نیست و در خلق فعل و
 خلق قدرت بر فعل و برین باب فرقی نیست یا نیست اگر کسی چنین اندک زید و عمر
 و است و عثم مصور را در بر قتل او و سلاحی بر آویختار میخواهد و نمی یاید و اگر شمشیر
 یا کاروی بدست او خواهد افتاد و بی توقف او را خاک است و انیمه را بدست بدست

کسی چه اسوال میکرد و خصوصیت علم یعنی برزخیات حدیث کرد. این است
را علم یعنی بذات و صفات او تقالے حاصل نیست نزد اهل سنت خود جمعی
علم یعنی بذات و صفات او تقالے از ضروریات ایمان است اگر شیعه احوال بنا
و حکم الهی بر نفس در حق دیگران هم این ملن فاسد داشته باشند عجب نیست
باب ششم در بحث نبوت و ایمان بانبیا علیهم الصلوٰت
سابق گذشت که نزد امامان تکلیف عباد و اموال و نوبه از واجبات است بر ذمه
حق تعالی و تکلیف بدون بعثت انبیائی نشود پس بعثت انبیاء بر ذمه و تقالے از ضروریات
واجب است و درین عقیده خللی و فسادى که هست ظاهر و هویدا است چه هیچ چیز بر ذمه
بار تعالی واجب نیست و مرتبه الوهیت در یو بیست شتایان این ندارد و آری تکلیف
داوان و بعثت پیغمبران نمودن واقع میشود و اما بحسب فضل و کرم است اگر کنند غیر این
است و اگر کنند جای شکایت نیست و همچنین است مذهب اهل سنت اگر بعثت پیغمبران
و ازین بعد تقالے در آیات بسیار انیمضمون را در مقام امتناع و بیان انعام و
خود مذکور نمیشود زیرا که در او واجب منتی نمی باشد قوله تقالے لقد من الله علی
المؤمنین ان بعثت فیهم رسولا و حضرت ابراهیم از از خدا نمی خواست در حق ذریه خود
نیز که دعا با آنچه واجب الوقوع است معنی ندارد و قوله تقالے انما انزلنا
صلوات الله علیهم ربنا و بعثت فیهم رسولا منهم حالا باید و نبیه نامه نزد امامان
می باید که هیچ زمان خالی از نبی یا وصی او که قائم مقام او باشد نماند و بعثت نبی
یا نصب وصی را بر ذمه بار تعالی واجب شناسند و سبب از اسماء علیها السلام خود
وجود نبی و وصی هر دو اند و یک زمان چنانچه در باب اول در ذکر مذمت ایشان گذشت
و عجلیه در هر زمان بعثت نبی را واجب اند و نبوت را مستقطع نه انکارند پس
بگذشت و اهل سنت هیچ چیز را ازین امور واجب ندانند و این عقیده شیعه

[illegible]

و یاری و اسمو کات اجل شرافت صلوات و توامی بر کائنات علی محمد عبدک و رسولک
 انی تم ما سبق و نیز بعضی خطبها را بنجاب که نزد امامیه متواتر است و در وقت اسلمه
 علی فخر من الرسل و طول مجمع من الامم الی ان قال و امین و حید و خاتم رسله و بشیر
 رحمته و نذر عقوبه و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت و لالت میکند چنان بر وقوع حضرت نیز
 و لالت دارد و معنی فخرت همین است که نبی باشد و نه قایم مقام او و اگر در سینه
 فخرت محض نبودن نبی منظور و دارند لازم آید که زمان حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر
 زمان فخرت باشد عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند و غیر نبی برابری
 در ثواب و قرب و منزلت عند الهی نوازند چه جا س آید از او افضل شود
 و همین است مذکور جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سلسله با هم خوار
 بسیار است بر آن بعد خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از
 پیغمبر آخر زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از آنها توقف نموده اند و این
 مطهر علی نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر آنها دانند و چون زیدیه و
 باب روشنی بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اما
 من الایمه افضل من الانبیا فهو مالک ازایمه نشسته یعنی حضرت امیر و بطین در کتب خود
 آورده اند اهل سنت را حاجت اثبات این مطلب است احوال عمرت برقع شد لیکن
 انهم ابن رساله از کتب امامیه نیز خبری منقول شود روی الکلین عن شام الاحول
 عن زید بن علی ان الانبیا افضل من الایمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال
 و روى ابن بابویه عن الصادق علیه السلام ما یصل علی الایه الانبیا احب
 الی الله من علی کما یحیی انشا الله تعالی و اما مخالفت ابن عقیده ایشان کتاب الله
 پس انظر من الشمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفا انبیا و اختیار
 بر زید بن ایشان بر تمام عالم و محض نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الطاعات

و یاری و اسمو کات اجل شرافت صلوات و توامی بر کائنات علی محمد عبدک و رسولک
 انی تم ما سبق و نیز بعضی خطبها را بنجاب که نزد امامیه متواتر است و در وقت اسلمه
 علی فخر من الرسل و طول مجمع من الامم الی ان قال و امین و حید و خاتم رسله و بشیر
 رحمته و نذر عقوبه و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت و لالت میکند چنان بر وقوع حضرت نیز
 و لالت دارد و معنی فخرت همین است که نبی باشد و نه قایم مقام او و اگر در سینه
 فخرت محض نبودن نبی منظور و دارند لازم آید که زمان حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر
 زمان فخرت باشد عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند و غیر نبی برابری
 در ثواب و قرب و منزلت عند الهی نوازند چه جا س آید از او افضل شود
 و همین است مذکور جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سلسله با هم خوار
 بسیار است بر آن بعد خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از
 پیغمبر آخر زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از آنها توقف نموده اند و این
 مطهر علی نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر آنها دانند و چون زیدیه و
 باب روشنی بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اما
 من الایمه افضل من الانبیا فهو مالک ازایمه نشسته یعنی حضرت امیر و بطین در کتب خود
 آورده اند اهل سنت را حاجت اثبات این مطلب است احوال عمرت برقع شد لیکن
 انهم ابن رساله از کتب امامیه نیز خبری منقول شود روی الکلین عن شام الاحول
 عن زید بن علی ان الانبیا افضل من الایمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال
 و روى ابن بابویه عن الصادق علیه السلام ما یصل علی الایه الانبیا احب
 الی الله من علی کما یحیی انشا الله تعالی و اما مخالفت ابن عقیده ایشان کتاب الله
 پس انظر من الشمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفا انبیا و اختیار
 بر زید بن ایشان بر تمام عالم و محض نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الطاعات

و یاری و اسمو کات اجل شرافت صلوات و توامی بر کائنات علی محمد عبدک و رسولک
 انی تم ما سبق و نیز بعضی خطبها را بنجاب که نزد امامیه متواتر است و در وقت اسلمه
 علی فخر من الرسل و طول مجمع من الامم الی ان قال و امین و حید و خاتم رسله و بشیر
 رحمته و نذر عقوبه و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت و لالت میکند چنان بر وقوع حضرت نیز
 و لالت دارد و معنی فخرت همین است که نبی باشد و نه قایم مقام او و اگر در سینه
 فخرت محض نبودن نبی منظور و دارند لازم آید که زمان حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر
 زمان فخرت باشد عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند و غیر نبی برابری
 در ثواب و قرب و منزلت عند الهی نوازند چه جا س آید از او افضل شود
 و همین است مذکور جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سلسله با هم خوار
 بسیار است بر آن بعد خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از
 پیغمبر آخر زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از آنها توقف نموده اند و این
 مطهر علی نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر آنها دانند و چون زیدیه و
 باب روشنی بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اما
 من الایمه افضل من الانبیا فهو مالک ازایمه نشسته یعنی حضرت امیر و بطین در کتب خود
 آورده اند اهل سنت را حاجت اثبات این مطلب است احوال عمرت برقع شد لیکن
 انهم ابن رساله از کتب امامیه نیز خبری منقول شود روی الکلین عن شام الاحول
 عن زید بن علی ان الانبیا افضل من الایمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال
 و روى ابن بابویه عن الصادق علیه السلام ما یصل علی الایه الانبیا احب
 الی الله من علی کما یحیی انشا الله تعالی و اما مخالفت ابن عقیده ایشان کتاب الله
 پس انظر من الشمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفا انبیا و اختیار
 بر زید بن ایشان بر تمام عالم و محض نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الطاعات

و یاری و اسمو کات اجل شرافت صلوات و توامی بر کائنات علی محمد عبدک و رسولک
 انی تم ما سبق و نیز بعضی خطبها را بنجاب که نزد امامیه متواتر است و در وقت اسلمه
 علی فخر من الرسل و طول مجمع من الامم الی ان قال و امین و حید و خاتم رسله و بشیر
 رحمته و نذر عقوبه و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت و لالت میکند چنان بر وقوع حضرت نیز
 و لالت دارد و معنی فخرت همین است که نبی باشد و نه قایم مقام او و اگر در سینه
 فخرت محض نبودن نبی منظور و دارند لازم آید که زمان حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر
 زمان فخرت باشد عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند و غیر نبی برابری
 در ثواب و قرب و منزلت عند الهی نوازند چه جا س آید از او افضل شود
 و همین است مذکور جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سلسله با هم خوار
 بسیار است بر آن بعد خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از
 پیغمبر آخر زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از آنها توقف نموده اند و این
 مطهر علی نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر آنها دانند و چون زیدیه و
 باب روشنی بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اما
 من الایمه افضل من الانبیا فهو مالک ازایمه نشسته یعنی حضرت امیر و بطین در کتب خود
 آورده اند اهل سنت را حاجت اثبات این مطلب است احوال عمرت برقع شد لیکن
 انهم ابن رساله از کتب امامیه نیز خبری منقول شود روی الکلین عن شام الاحول
 عن زید بن علی ان الانبیا افضل من الایمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال
 و روى ابن بابویه عن الصادق علیه السلام ما یصل علی الایه الانبیا احب
 الی الله من علی کما یحیی انشا الله تعالی و اما مخالفت ابن عقیده ایشان کتاب الله
 پس انظر من الشمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفا انبیا و اختیار
 بر زید بن ایشان بر تمام عالم و محض نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الطاعات

کردن و وحی بسوی او فرستادن و او را امر و نهای و حاکم علی الاطلاق ساختن و
 امام زمان و تابع او گردانیدن بدون فضیلت نبی بر وی منصوص نیست و چون این
 معانی در حق هر نبی موجود اند و در حق هر امام مقتود هیچ امام از هیچ نبی افضل نمی تواند بود
 حال آنکه در باب امامیه در جمیع ائمه همین است که اگر جمیع انبیا افضل اند و تقدیم برین
 بر صد تقیین و شهادت اصحابین در نفی و قرانی جای جادالات صریح بر خلاف این عقیده
 فاسده می نماید و همیشه قاعده امامیه همین است که در فروع انقدر غلوی کنند که اصول بر
 می شود چنانچه در الهیات جانب داری بنده کان انقدر پیشین نماید و خاطر ایشان را قانع نماید
 بوجوب اصلاح و وجوب لطف و نسبت خلق افعال بنده کان به بنده کان و خلق شر و روقیاع
 و برتره بوجوب و الوهیت را برتره زدند و توحید باری تعالی و علوم قدرت و کمال بی نیاز
 و را بطلان او ابطال کردند چنان در شرائط امامت که بالا جماع نیابت نبوت و فروع
 آنست و در مناقب و در اصحاب ائمه انقدر افراط نموده اند که منصب نبوت را تحقیر و ذلیل ساخته
 و در تائید جناب امیر و ذریه طاهره او دشمنی است از شعبه ایمان و شریعت آنقدر
 خلط کردند که ایمان با تمی از دست ایشان رفت و تحقیر و ذلیل انبیا بر ایشان لازم
 آمد حال آنکه خود میگویند که امامت نیابت نبوت است و بطاهر است که مرتبه نیابت هرگز
 بر مرتبه اصالت تمیز ندارد و بالاتر میرود و متمسک ایشان درین باب شبهاتی چند است
 ناشی از اخباری حنبی که پیشوایان ایشان در وفات خود غیبت کرده رفته اند و حکم بر حجب
 آن نموده اول حال آن روایات و حال بحال ایشان و کیفیت حکم نصیحت اخبار که از علماء
 ایشان صادر میشود و نظایر این رساله را مفصل معلوم شده است باز آنچه چنانست و با
 موافق قاعده اصولیه راست نمی آید زیرا که با جماع قطعی قبل ظهور این مخالفت معارض اند
 پس قول بظاهر آن روایت روانه و بدل لا بد نماید کرد و نیز معارض اند بر روایات
 دیگر مثل روایات کلینی از زید بن علی و ابن بابویه از صادق و غیر واحد اکبری معارض هم با

نکته
 قال قال
 س ۴
 الم
 بعضی
 دلایل
 مخالف
 منبر
 برادر

بر علم هر یک از این علما اندک و کورین خواهد بود زیرا که هر یک از اینها بمسایل مستخرج و دیگر و
 نکات طبعی زائده و اطلاعی نداشت و مقرر است که مصنوعات انما تکامل بتلاحق
 الافکار و این نحوی بر همه آنها اطلاع حاصل کرده است و با اینهمه رتبه او در نحو برابر
 همیشه یکی از این علما اندک و کورین خواهد بود تا با فضیلت چه رسد زیرا که رسوخ و در علم
 و تحقیق نظر و فکر و مسایل را بدلائل آن شناختن و مآخذ هر دقیقه را دریافتن و استخراج
 مسایل نا دوره بقوت نفس و تتبع کلام و اصالة فضیلتی است که اصلا استیجاب
 عبور بدان نمی رسد و سعه هذا القیاس منطقی این زمان را نتوان گفت که از اسطوار و
 قار لے و ابو علی بن سینا کوی سابقیت بر بوده است حالانکه بر مستخرجات اینها
 اطلاع دارد که هر یک را از اینها البته حاصل نبود و طفلی که عرض سیغی خوانده باشد
 برخیل بن احمد بر توفیق نمی تواند شد سلنا لیکن از کثرت علم کثرت ثواب لازم نیاید
 و مدار فضل عند الله بر کثرت ثواب است نه بر کثرت علم و الا تفصیل حضرت خضر
 بر حضرت موسی لازم آید و بخلاف الاجماع سلنا لیکن کثرت علم که موجب کثرت ثواب
 است آن علم است که مدار اعتقاد و عمل باشد نه علوم زائده و همان علم را دست در آید
 قل بل لست و الذین یعلمون الذین لا یعلمون و بهر بی را علمی که مدار اعتقاد و عمل است جو
 اتم حاصل بود اگر زیادتی و فضیلتی آید را یا دیگر علما را باشد در علوم دیگر خواهد بود
 دلیل این مدعا آنکه اگر آن علم دینی بوجه اتم حاصل نباشد از عهده تبلیغ بیان احکام
 چگونه بر آید و عرض بعثت از وے چگونه بمحصل انجامد شبهه دوم تمسک
 کنند بر روایت حسن بن کبش عن ابی ذر قال قال النبی صلی الله علیه و سلم انی سمع
 ابن ایطالب قال بذخیر الاولین و الاخرین من اهل السموات و الارض فی تفسیر و
 همین حسن بن کبش عن ابی وایل عن عبد الله بن عباس قال حدثنی رسول الله صلی
 الله علیه و سلم قال قال لی جبرئیل علی خیم البشیر من ابی فقد کفر جواب انک لای روايت

علوم غزالی نیست که کامل می شود نه در بی علم رسیدن افکار

حضرت داشتند و خود بخود موفی و موافق بودند و جناب پیغمبر و امیر را احتیاج به
 اتالیقی بود که در هر وقت ایشان را خبردار سازد و بر راه درست دارد و معاذ الله از این
 احتیاج غاصد و غیره گوئیم که بودن روح همراه پیغمبر شرط عصمت او نیست بانه ازین دو
 شق یکی را اختیار باید کرد اگر هست پس انبیاء با سابق که روح همراه آنها بود و غیر
 معصوم باشند و هو باطل یا لاجماع و اگر نیست پس پیغمبر و امیر معصوم نباشند
 فی حد انفسهم که محتاج شدند بآلایفی روح و تفضیل انبیاء بر پیغمبر و امیر لازم آمد
 که آنها بدون مصاحبت روح و معصوم بودند و اینها بمصاحبت روح و در خفصام
 شیخ ابن بابویه را ناگذاشت که در کتاب الاعتقاد خود باینکه باندی سر آید
 ان الله لم یخلق خلقا افضل من محمد و آلایه و هؤلاء احب احواء الله و ان الله یحبهم اکثر
 من غیرهم و ان الله یحبهم اکثر من جمیع خلقه و برتبه باز خود حضرت ایشان در کتاب
 الامالی بروایت صحیح در ضمن خبر طویلی که متضمن قصه تزیج حضرت زهرا با حضرت امیر
 است عن الصادق عن ابائه علیهم السلام روایت کرده اند ان الله تعالی
 قال لساکن الجنة من الملائكة و ارواح الرسل و من فیها الا انی نزلت احب الی
 من احب لرجال الی بعد النبیین و این روایت صحیح ندای میکند بر آنکه انبیاء محبوب تر
 اند از خدا تعالی از حضرت امیر و عذر ابن بابویه درین تناقض صحیح و تهاافت صحیح غیر
 آنکه در و عکس را حافظه نمی باشد چیزی دیگر معلوم نمیشود و آیین قسم تناقض در آنها
 در مذاهب و دلائل انیفرقه از سر تا پا است و شیخ ابن بابویه درین علت استناد
 همه است از همین مسئله ناخن فی مثالی برای این تناقض بیایم تا کلام اجنبی
 در میان نیافتد مثلا جمیع امامیه دعوی میکنند که حضرت امیر اعرف بالله بود اگر جمیع
 پیغمبران سوای پیغمبر زمان خود و شیخ ابن بابویه درین باب روایتی دارند عن
 ابی عبد الله عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال لعلی رضی الله عنی ما عرفت الله الا انما و است

وانت ولا عسى الا الله وانت ولا عسى الا الله وانا باز خود شیخ ابن بابویه در کتاب
 المعراج در ضمن خبر طوسی از ابو ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند
 ان قال لما عرج فی الی السموات جاء فی ملائکة کل سماء وسلموا علی وقالوا اذارجبت الی
 الارض فاقول علینا من السلام واعلم ان نوحا له طویل فقلت لهم یا ملائکة ربی
 بل تعرفون حق المعرفة قالوا لم لا نعرفکم الی آخر الحدیث پس این روایت صحیح و لا
 کرد که ملائکه هر اسمان بلحق المعرفة پیغمبر و امیر المؤمنین حاصل بود پس هر
 که در خیر متکب به در و وجا واقع هست باطل محض گشت در اینجا هم شیخ ابن بابویه
 غیر از عذر مقرر فی چیزی سرانجام نمیشود و نیز خبر اول مصرح هست بلکه انبیا و اول
 اصل معرفت خدا که باطن الطاهر با حق معرفت خدا که باطن المراد حاصل نمود و هر که را
 معرفت خدا که باطنی حاصل نباشد قایل نبوت و رسالت چگونه خواهد بود و نیز خبر مذکور
 دلالت میکند بر حق معرفت انزایه الطاهر مثل حنین من بعد ما و هو خلاف ما بهم چون
 حال شبهات ایشان در باب تفضیل ائمه و انبیا بطریق نمونه معلوم شد حالا لازم آمد
 که علو ایشان در حق ائمه و تحقیر و امانت ایشان در حق انبیا به تفضیلی که لایق این رساله
 مختصر است بیان نمائیم تا مرد با ایمان بسبب مجامعت و صاحب این فرقه از روی
 انبیا در روز قیامت شرمند نه گردد و در حق حضرات ائمه و دیگر اولیا و صلحا
 که اغما و بربر کی ایشان در روز جاده اعتدال بیرون نروند از جمله علو ایشان در
 حق ائمه و تحقیر انبیا علیهم السلام است که گویند پیدایش انبیا طفیلی ائمه است و مقصود
 بالذات افرینش ائمه بود و این بدان ماند که اصیل را طفیلی نایب مقرر کنند و گویند
 اصیل محض برای نصب نایب بود و هو خلاف العقل متک اینشان درین باب
 روایت شیخ مفید است یعنی محمد بن النعمان که استاد شریف مرتضی و شیخ ابو
 طوسی است عن محمد بن الحنفیه قال قال امیر المؤمنین معت رسول الله صلی الله

در کتاب المعراج
 در ضمن خبر طوسی
 از ابو ذر عن النبی
 صلی الله علیه وسلم
 روایت کرده اند
 ان قال لما عرج فی
 الی السموات جاء فی
 ملائکة کل سماء
 وسلموا علی وقالوا
 اذارجبت الی الارض
 فاقول علینا من
 السلام واعلم ان
 نوحا له طویل
 فقلت لهم یا
 ملائکة ربی بل
 تعرفون حق
 المعرفة قالوا
 لم لا نعرفکم
 الی آخر الحدیث
 پس این روایت
 صحیح و لا کرد
 که ملائکه هر
 اسمان بلحق
 المعرفة پیغمبر
 و امیر المؤمنین
 حاصل بود پس
 هر که در خیر
 متکب به در و
 وجا واقع هست
 باطل محض
 گشت در اینجا
 هم شیخ ابن
 بابویه غیر از
 عذر مقرر فی
 چیزی سرانجام
 نمیشود و نیز
 خبر اول مصرح
 هست بلکه
 انبیا و اول
 اصل معرفت
 خدا که باطن
 الطاهر با حق
 معرفت خدا که
 باطن المراد
 حاصل نمود و
 هر که را معرفت
 خدا که باطنی
 حاصل نباشد
 قایل نبوت و
 رسالت چگونه
 خواهد بود و
 نیز خبر مذکور
 دلالت میکند
 بر حق معرفت
 انزایه الطاهر
 مثل حنین من
 بعد ما و هو
 خلاف ما بهم
 چون حال
 شبهات ایشان
 در باب تفضیل
 ائمه و انبیا
 بطریق نمونه
 معلوم شد
 حالا لازم
 آمد که علو
 ایشان در حق
 ائمه و تحقیر
 و امانت ایشان
 در حق انبیا
 به تفضیلی
 که لایق این
 رساله مختصر
 است بیان
 نمائیم تا مرد
 با ایمان بسبب
 مجامعت و
 صاحب این
 فرقه از روی
 انبیا در روز
 قیامت شرمند
 نه گردد و در
 حق حضرات
 ائمه و دیگر
 اولیا و صلحا
 که اغما و بربر
 کی ایشان در
 روز جاده
 اعتدال بیرون
 نروند از
 جمله علو
 ایشان در حق
 ائمه و تحقیر
 انبیا علیهم
 السلام است
 که گویند
 پیدایش
 انبیا طفیلی
 ائمه است و
 مقصود
 بالذات
 افرینش
 ائمه بود و
 این بدان
 ماند که
 اصیل را
 طفیلی
 نایب
 مقرر کنند
 و گویند
 اصیل محض
 برای
 نصب
 نایب بود
 و هو خلاف
 العقل متک
 اینشان
 درین باب
 روایت
 شیخ
 مفید است
 یعنی
 محمد
 بن
 النعمان
 که
 استاد
 شریف
 مرتضی
 و شیخ
 ابو
 طوسی
 است
 عن
 محمد
 بن
 الحنفیه
 قال
 قال
 امیر
 المؤمنین
 معت
 رسول
 الله
 صلی
 الله

۵
 خاتمہ پانزویں
 پارہ کر کے لکھو
 بعد کے خود
 وقت کی کتب
 پس اس کی
 کہ کوئی رسول خدا
 بود مسلمہ علیکم
 واسطہ التوسل فی
 گفتار خود و دیگران
 پس ایشان نہاد
 علم و دین و فرمود
 و ایشان را بجا
 عالمان علم و اندوختن
 من فامانت من تنبیہ
 مختلفات من کتب
 تنبی دوم از انوار
 بلکی خطی و کتب
 و یہی کتب کردہ
 بکتابت پس بکتابت
 اتنی ایچا پور و دیگر
 انسر کہ دیکھم

۵
 خاتمہ پانزویں
 پارہ کر کے لکھو
 بعد کے خود
 وقت کی کتب
 پس اس کی
 کہ کوئی رسول خدا
 بود مسلمہ علیکم
 واسطہ التوسل فی
 گفتار خود و دیگران
 پس ایشان نہاد
 علم و دین و فرمود
 و ایشان را بجا
 عالمان علم و اندوختن
 من فامانت من تنبیہ
 مختلفات من کتب
 تنبی دوم از انوار
 بلکی خطی و کتب
 و یہی کتب کردہ
 بکتابت پس بکتابت
 اتنی ایچا پور و دیگر
 انسر کہ کہ ہم

زیرا که اخذ میثاق از کاهین است که جنب طاعت و عصیان هر دو در حق ایشان
 محتمل است بطلاعت ملائکه که لا یعصون الله ما هم یفعلون ما یؤمرون فی انشان
 است اخذ میثاق از ایشان چه حاجت و نیز درین روایت خبره ذکر میثاق انبیاء
 نیست مگر از لفظ نبی آدم که عام است فیسده شود و مثل مشهور است که ماس عام
 الاوقه خص منه البعض و نیز درین روایت اخذ میثاق طاعت منحصر بین در جناب
 پیغمبر و امیر و امیه است و پس ایجاب طاعت انبیاء اولو الغرم و غیرهم که بلا شبهه واقع
 ثانی الحال بطریق بدامصلحت دید وقت شده باشد و روانی که خاطر خواه این کرده
 است نیز در ایشان شیخ ابن بابویه یافته میشود و روی ابن بابویه فی ضبط عمل
 عن ابن عباس رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه لما سکره و کلمه به قال بعد کلام
 انک رسولی الی خلقی و ان علیا ولی امیر المؤمنین اخذت میثاق النبیین و ملائکته
 و جمیع خلقه بولایته و احوال صفار و ابن بابویه و رجال ایشان خصوصاً محمد بن مسلم
 و غیره قسمی که هست روشن است و رکاکت الفاظ این اخبار کراه عادل است
 بر آنکه کذب افترا است و تعجداً اهل سنت را بفضل الله تعالی حاجت نویسن و
 این روایات یا تأویل و توجیه این فقرات مانده زیرا که شریف مرتضی که زعم شیعه
 ملقب بعلم الهدی است در کتاب الدرر و الغرر برای تصحیح ابن القتیب و تکرار خبر
 میثاق با لقمه نام نموده و خبرم بوضع و افترا دان کرده و کفی الله المؤمنین القاتل
 مخلو سیوم آنکه گویند انبیاء اقتباس انوار از ابد کرده اند و افتقاد انا را این خبر کو ارا ان نبود
 و هیچ معقول نمی شود که متقدم بکونه افتقاد آثار متاخر نماید و از وجوب استیانت
 کند و اگر احوال امیه ایشان از بوجی و الهام میشد پس چرا اصالت بایشان
 نظیر لقیقت نه نمودند نظیر لاطال چه ضرر بود که فلائبان ایستقامت خواسته کرد
 شما اتباع آنها کنند مختصر این بود که شما فلائبان و فلا طاعت بجا آرید و بر صاحب عمل

عام
 بیست و یک
 حاج
 نه
 است
 نه
 خبر

عقل ظاهر است که اتباع انار و اقباس انوار کسی را در خواست که معرفت بکائنات
و وصول بدرجات بیواسطه با وضوایت نساخته اند هرگاه بایشان و جمیع مکالمه
نزول کتب و حکم و احکام بلا واسطه می شد ایشان را اتباع غیر خود کردن چه در کار بود
و نیز از روی تواریخ و اخبار صحیح شریعت ثابت است که هیچ نبی روزه و نماز
و زکوة و حج و دیگر عبادات و معاملات مطابق شرایع نجم الدین ابوالقاسم
یا جامع عباسی عالمی که بزعم این گروه ائمن و طریق ائمه است نه کرده و نه درست
او این طریق رواج داشته پس اتباع انار ائمه از انبیا چه معنی دارد و متسک
ایشان درین غلو هم همان ابنان شیخ ابن بابویه است روی شیخ و غیره
من الامامیة البضا انه وجد بخط ابی محمد الحسن العسکری موصو رة اخو له من
قوم حد فوا محکات الکتاب و نسوارب الارباب و النبى و بساتی الکون و يوم الحساب
و لظى الطامة الکبیرة و نعیم دار المتقین فخر انام الاعظم و فینا النوة و الولایة و
الکرم نحن منار الهدى و العروة الوثقی و الانبیا و کالوا یقتسبون من انوارنا و یقیقون
انوارنا و سیظهر حجة الله على الخلق و السیف المسلول لاطهار الحق و
این عبارت ظاهر اختراع صاحب رقعہ مزوره است که خود ایشان کرده بام حضرت
امام حسن عسکری نوشته و ابن فو رة خود هر جا شنیدند که خط فلان امام است
بصرفه بران اعتماد میکنند و امور و نبیه را از انجا اخذ می نمایند اینقدر نمی شنیدند
که جعل و لباس در خطوط رایج است خصوصاً نسبت به بزرگان گذشته که نه
خود ایشان موجود اند تا تکذیب فرمایند و نه مردم را معرفت خطوط ایشان
و مهارت در شناختن ان خطوط بسبب کیابی حاصل است و عجب این شیخ
ابن بابویه است که در کتاب الاعتقادات خود ایشان مغلطه کرده و
تمها را سخت خورده که اهل سنت بر ما افترا

اینست بنده میگویم
خط از قوی حافظ
که در زیادت علم و دان
دو انوش که در
یت الارباب را در
بی اداری کوز را
در دست و قوت
را که لغت عظمی
است و نعمت خدا
نیت از این عالم
بنده را از کم و
در میان نبوت
و ولایت و از رسالت
با علم ثبات است
دوست تو را عالم
اینجا بود که یک حرف
نور از قوه و معرفت
درین عالم و غیره
ظاهر و پندخت
خط از قوی و یوسف

علی است انی فی الدنیا والاخره وانت اقرب الخلاق الی یوم القیامه فی الموقتین
 الجبار وروی سعد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه و سلم ان جبرئیل قال له اذا کان یوم القیامه نصب لک منبر عن یمن العرش
 للنسب کلیم عن یسار العرش و بین یدیه نصب علی کرسی الی جانبک اگر انا الی غیره
 ذلک من الاخبار المصنوعه الموضوعه فی کتبهم و بالغرض اگر این اخبار صحیح هم باشند مفیدند
 که تفصیل امیر از انبیا است نمی شوند زیرا که مفاد این اخبار آنست که تبعیت خاتم الانبیا
 بعض ال اظهار اوراد بعض مواضع و مواضع تقدم بر سبب خلق خواهد شد و ازین
 تقدم تبعی تفصیل لازم نمی آید زیرا که امت مصطفویه بالا جماع پیش از همه اعم و نهشت
 داخل خواهد شد و هر بی همراه امت خود خواهد بود و تا از گذرگاه تنگ بصره اظهار آنها را
 بگذرانند پس این امت را پیش از انبیا به تبعیت پیغمبر خود و دخول بهشت نصیب خواهد
 و بالا جماع تمام این امت از انبیا افضل نیست و انمیعنی را موجب تفصیل
 و استن خلاف عقل و شرع و عرف است در گذرگاه و دروازه ازک با و شامی
 نه متکاران و احشام امیری بر امیری به تبعیت امیر اول مقدم میشوند و موجب
 تفصیل آنها بران امیر نمیکرد و عقیده سیوم انکه انبیا از کنایان محصور اند و ممکن است
 نذیب اهل سنت لیکن تفصیلی دارند که از کتاب و اخبار صحیح مفهوم می شود
 از کتابی و ضغایر اعمدا محصور اند و بعضی ضغایر اندایشان سهوا و اصاد و می شود
 که از از لایه نامند و زلّه در لغت لغزش قدم را گویند و چون کنایه از پیغمبران
 یا نبی ص رت صادر میشود که قصد طاعتی یا مباحی میکنند و سبب قیام مجاورت ان
 یا مباح به کنایه در ان کنایه واقع میشود انبیا است شبیه است به امت و هر که قصد را
 رفتن بکنایه سبب قیام مجاورت راه با سنگی کل ولای پای او لغزش منجر از پیغمبر کنایه
 پیغمبران از ان نه نامیده اند و نیز اهل سنت گفته اند که ضغایری که از لایه خبر است و در ان

میبکشد مثل دزد بدین یک جبهه باکم کردن بکند از حق کسی از پیغمبر این بطریق بهر تیر صادر
 نمی شود زیرا که موجب ظلم میگردد عوام را از اتباع اینها و نقض عوض لغت لازم می آید و حق
 مرتبه نبوت و فایده لغت مقتضی عصمت این بزرگواران است بچند وجوه اول آنکه اگر از انبیا
 کنایان محاصره شوند و امت مامور است با اتباع ایشان قبل از آنکه تم تحویل بعد تابعی و خود
 ایشان از معاصی و کنایان مردم را باز میدارند و نمی میکنند پس تناقض در میان دعوت
 قوی فعلی لازم آید دوم آنکه اگر کنایه کنند باید که باشد عذاب شریفند لفظ تعالی آفرانده که
 ضعف الحیوة وضعف المات و لفظه یا نسا الی نبی من یات منکن بغاشة مبینة بضاعت
 لها العذاب ضعیفین و معذب شدن خاصه باشد عذاب منافی و مخالفت منصب نبوت است
 زیرا که نبی شافع است و شاهد نیکی و بدی ایشانست و چون خود و کار خود در مانده
 باشد شفاعت که کند و شهادت که آید نماید سوم آنکه اگر کنایه میکردند مثل سلاطین
 جبار میشدند که مردم را زجر میکنند و بیاست می نمایند بر رسوم فاسده و از نکای اخش
 و خود بعمل می آورند و لابد روش انبیا از ملوک جبار و سلاطین ظالم ممتاز و مبایع باید پدید
 آنکه اگر کنایه کنند متوجع آید او امانت و عقوبت کردند و قوال الصدق ان الذین
 یؤذون الصد و رسولهم الغم الصد فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا نجم آنکه اگر کنایه ایشان
 است ظاهر شود سنگاف نمایند از اطاعت ایشان و از نظرشان بچینند بلکه من بعد
 تصدیق نه کنند و تکذیب نمایند و گویند که اگر ایشان را جبار و مواعید خود درست می
 گفتند خود چه امر بکس این کار را میشدند فرقه یعفوریه از امامیه از انبیا تحوید گفتند صد و
 ثوب را و آنچه اینفرقه صراحت میگویند بقیه امامیه در پرده می سرانید که امور شریفه کنایه
 ضمیمه در کتب خود از انبیا روایت کرده اند غیاث غفریب بکوش میرسد انشا الله تعالی
 چهارم آنکه انبیا از دفع گفتن و بهتان نمودن مطلقا معصوم اند خواه عمد
 باشد خواه سهوا خواه پیش از نبوت خواه بعد از آن امامیه گویند که کذب حایز بلکه واجب است

هست بر انبیا از روی تقیه و قول حضرت ابراهیم را که انی سقیم فرمود بر من حمل کنند
 عالمانه اگر کذب جایز باشد بر انبیا گو از روی تقیه و توفیق و اعتماد با قوال ایشان نمایند
 و غرض بعثت منتقص کرد و تقیه انبیا را جایز نیست و الا تبلیغ احکام الهی صورت
 نپذیرد زیرا که در اول امر که هنوز محمد و ناصری نمی باشند احتیاج تقیه بیشتر میباشد
 و چون در آنوقت ایشان خلاف حکم الهی ظاهر نمایند و از انبیا که قوم تبرسند
 و بیک حکم الهی چشم معلوم شود و غرض بکثرت تحقیق این مسئله بیاید ان شاء الله تعالی
 و آنچه در حدیث وارد شده است که لم یکنذب ابراهیم الا لئلا یکتذبوا پس مراد از
 کذب معنی حقیقی آن نیست بلکه تعریض است که نسبت بفهم سر سر سامع مشایخ
 بکذب می باشند بطریق مشاکله بکذب نام کرده اند و در باب تحقیق این کذب عظیمه
 پنجم آنکه انبیا را معرفت واجبات ایمان قبل از بعثت و بعد از آن ضرورت زیرا که
 چهل در عقاید موجب کفر زندقه است و معاذ الله که انبیا را این چهل باشد آری احکام
 شرعی بدون ورود می ایشان را علم حاصل نمیشود و در همین علم وارد است
 قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم جابیه پس می بود و نصاری برین عقیده اجماع
 دارند و جابجا در حق انبیا در خصوص قرانی و کلام آئیناه حکما و علما و ابتناء انجکام صیا
 و آئیناه الحکمة و فضل الخطاب و غیر ذلک صریح برین مدعا دلیل است و در بعضی مواضع
 ذکر بعثت و ارسال و وحی و انزال کتاب بعد از نیمضون واقع شده و نیز در حق
 لقمان آنکه وحی و نبوت دهمشته باشد لفظ حکمة فرموده اند پس معلوم شد که این علم
 قبل از نبوت و وحی هم حاصل می شود و اما سیه گویند که انبیا را معرفت اصول عقاید در
 حین بعثت بلکه در عین مناجات و کلام که اعلا مراتب بشری با خداوند است
 حاصل نمی شود معاذ الله من هذا الاعتقاد الباطل بدل علم ذلک ما رواه
 محمد بن بابویه القمی عن عیون اصحاب الرضا علیه السلام

۲۲

التوحید عن علی ابن موسی الرضا عن ابی علیهم السلام الی امیر المؤمنین و محمد بن محبوب
 الكلینی عن ابی جعفر فی الکافی ان موسی بن عمران صلوات الله وسلامه علیه قال التقدیر
 تعالی قال یا رب العبد انت منی فانا ذلک م فریقاً بیک و آیین خبر صریح و دلالت
 میکند که حضرت موسی تا ایوقت که حالت مناجات و کالمه بود از قرب و بعد
 منزه بودن باری تعالی معلوم نبود و حقیقت انجیزانت که در حضور جناب رسالت
 اعرابی جاہل آمده سوال کرده بود که یا محمد العبد ربنا فینا دیم م فریقینا جیه جناب
 رسالت در جواب ان اعرابی بی فهم تامل فرمود که اگر در وقت بعد و قرب مکا
 رافعی میکند بن بدوی جاہل که کر قرار او نام و باند حواس خود است بر نفی وجود بار
 تعالی محمول خواهد کرد زیرا که و هم همین حکم میکند که کل موجود اذ اقیس الوجود اخوفا ما
 بعد مندا و قرب و تجرد موجود را از یکان جهت و قرب بعد کذا می فهمد و یاد میکند و
 انما احتقانی خود متکفل جواب شد و ایضا و اذا سالک عباد عی شفا فی فریق درین آیه اشار
 بدقیقه شد که چون بعد کانی منفی شد قرب حاصل شد کو قرب کانی نباشد زیرا که آنچه
 از قرب کانی حاصل میشود بسبب انفا و بعد کانی در اینجا هم حاصل است بدلیل انکه
 اجیب دعوة الداع اذا دعان و این ارشاد هدایت نظام مسطر جمیع صفات کمال و
 انداز انجمله الفاظ ذکر است در جناب او تعالی اطلاق کردن بسبب انتفاء انوشت و
 از انجمله ضحک و تشوش و فرج بسبب انتفاء حزن و بکا و از انجمله است جبا بسبب انتفاء
 وقاحت و از انجمله صبر و شکیبایی بسبب انتفاء خزع و بی صبر و علی بد القیاس
 اگر چه معنی حقیقیه این الفاظ هم در اینجا متحقق نیست و همین است طریق هدایت خداوند
 که کر قرار ان او نام را نیز موافق معلومات و موهومات ایشان تسلی می بخشد و در تکلیف
 تر قی بصرف محمولات نمیدهند تا انکه از کثیر بهی عقل بر اثبات مکان و
 قناعت کردند و وقتی که پرسیدند که این امر عقالت فی السماء است و فی الارض

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱. قلم و کلام
 ۲. قلم و کلام
 ۳. قلم و کلام
 ۴. قلم و کلام
 ۵. قلم و کلام
 ۶. قلم و کلام
 ۷. قلم و کلام
 ۸. قلم و کلام
 ۹. قلم و کلام
 ۱۰. قلم و کلام

امامیہ و در حق آن ابو الابا حقوق شنیع بکار برند و کمال بی ادبی نمایند و او را کبد
و بعضی و سایر خصال نامرضیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انکارند
و انچه اهل بیت نسبت بحضرت اوم پیش آمد که حد کرد و امر بحد را قبول ننمود
عبد خدا را در حق او ترک داد و ملعون ابدی شد اینها در حق حضرت اوم نسبت بایمیه
اطهار ثابت کنند که حد اینها نمودیم بناق ولایت ایشان اقرار نه کرد و عبد خدا
را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی عصب فرمود و عیشیه در عصب ناند معا و بعد
من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا علیه
سلام انه قال ان اوم لما کرمه الله تعالی باسجاد الاملا کتبه له و اوحاه الی الجنة قال فی
نفسه انا اکرم الخلق فنادی الله عز وجل ارفع راسک یا اوم فانظر الی ساق عیسی
فرجع اوم راسه فوجد فیہ مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و روضة
الطاهرة سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فقال اوم یارب
من هو لا فقال عز وجل هو لا هم فریثک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لو لا هم
خاتمتک و ما خلقت الجنة و النار و لا السماء و لا الارض فیا ایاک ان تتوالیهم بعین محض فاحذر
من جوارس فطر الیهم بعین احد فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التي
فی الله تعالی منها و ایضا روی ابن بابویه فی معانی الاخبار عن المفصل بن عجم
عن ابی عبد الله قال لما اسکن الله عز وجل اوم و روضة الجنة قال لها کلامها رعدا
یستشتمها و لا تقربا یذاه الشجرة فتکون من الظالمین فطر الی منزلة محمد و عیسی
فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة من بعدهم فوجدوا الشرف المتنازل من منازل ال
جنة فقال ربنا لمن هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا رؤسکم الی ساق عیسی
فانواروسها فوجدوا السماء محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة مکتوبت علی
باقی العرش نور من نور انوار علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة مکتوبت علی

[illegible][illegible]

اهل سنت برخیاست این گروه مطلع شده اند روایات اینها را جدا از آنکه نقل
 شده چنانچه مطروح ساخته لیکن شیعه را شیطان راه زنی گرفته پس روایت
 ضلالت گردانده دین و ایمان خود را یعنی برده است این بدو میان ساخته اند
 و ایمان خود را در راه متابعت این ابله انسان دریاخته منضیل الله فالتی و تحقیق
 هشتم آنکه پیغمبر نبی از رساله استغفار ننموده و از اداء احکام الهی غافل
 نیاموده و سنگین است مذمب اهل سنت و امامیه گویند که بعضی اولوالعزم از
 رسولان استغفار از رساله ننموده اند و تعلل و بدافعت پیش آورده و غدر
 بیان کرده از آنجمله حضرت موسی است علیه السلام که چون او را حقیقت مسلم
 بلا و خطه کسی خود ندان فرمود و ارشاد نمود که ایت القوم الظالمین قوم فرعون
 در جواب گفت که مرا اندین کار معاف دار زیرا که من می ترسم از آنکه مرا بدین
 نسبت کنند و از قبل و قال انها دلتک شکون و نیز زبان من سببت لکنتی که دارم
 در نظیر مطلب کوتاهی میکند و نیز بر تفسیر و آرائن قوم دیک را از آنها گشته ام
 میا و امر در عوض او بکشند پس بارون را که برادر من است رسالت ده و مرا
 معاف دار و این خصمون را از آیات قرآن می برانند و از کلام الهی می فهمند حال آنکه
 استغفار از رساله متضمن روحی است و تسلیم عدم انقیاد و لا امر الله و انبیا الله
 امور معصوم اند و در آیات قرآنی ایشان ترا جاست که نیست بلکه همان آیات خدا
 ایشان را از ایمیدند زیرا که این کلام حضرت موسی اصطلاح و قرآن منقول نیست که از این
 کار معاف داره عوض من را روز رسالت ده آنچه شش قوی این تفرقه با هم است از
 از آنکه دین قوم فرعون و از آنکه قتل کنند پیش از اداء رساله و دل شکلی و کوتاه
 زبانی خود میمان کرده اند لیکن نه بنا بر استغفار و تعلل بلکه برای طلب عذر
 بر امتثال امر و تمسید عذر در طلب معین و این خود عین رجعت قبول است بشا آنکه

پادشاه شخصی را بر مبنای معین سازد و آن شخص قلمت رفقاً خود و کثرت اعدا و
 شوکت آنها بپایان نماید یا ضعف حال خود از جهت قائل و منال مذکور کند غرضش آنکه
 از حضور پادشاه با وساعده غایت شود و سر دران عمده با فوج ثوابسته
 همراه او تعیین شوند پس اینکلام او صریح دلالت بر قبول داری و نبرد و دفع و در
 آید و چهل و وزیر امن ابدی مارون انجی باشد و بازری و اشترک فی امری قسیر
 این بهم وارد شده که غرض ایشان تشریک برادر خود را در امر رسالت بودند و اذیت
 و مارون را عوضی خود و بچنین اخاف ان یکذبون و اخاف ان یقولون محض بر
 استدفاع بلا و استجاب خطرات جانب خدا بودند و دفع این منصب عالی از خود
 معاذ الله من سوء الفهم و سوء الظن لا سیما فی حق الانبیاء خصوصاً اولی العزم
 من الرسل عقیده هم آنکه مبعوث الی الخلق کافه در زمان خسرو بر وزیر محمد
 بن عبد الله بن عبد المطلب ابو دعلی الله علیه و سلم من عند الله نه علی بن ابیطالب
 بن مطلب و حضرت جبرئیل امین خداست بر روحی از طرف خود یا روحی نیارده
 و در ادراک رسالت نیابت نه کرده و نیز معصوم است از سهو و خطا در این امور
 خطاب در این امر غلطی نه کرده و اشتباه او را واقع شده غرابیه که سابق حال
 شان گذشت در باب اول مخالف این عقیده دارند و جبرئیل علیه السلام گفتند
 و در اینجا خصوص قرآنی و اخبار امیه اهل بیت آورون خالص از سماجی نیست و جهنما
 اسکا که خصم هم نمیکند زیرا که چون بهمت بر جبرئیل است قرآن و شرایع بهانه خیر
 اعتبار افتاد و اهل بیت پیرامان نبوت بید خود که ایشان را تبار و شرف حاصل
 است خواهند گفت تا چار از تورا و انجیل نقل باید آورد که غرابیه هم ائمه معتقد
 پیشین بودند و جبرئیل است که در این کتب هم نعت محمد صلی الله علیه و سلم
 درج میگردد که با وسع و کار می ستی است و اگر این احتمال هم پیدا کنند که

پس وحی حضرت موسی و عیسی التبرید و ان واسطه جبریل بود خصوصاً تورات
 که یکده فصل از بلا واسطه کسی در طور عنایت شده بود و مکتوب بر الواح زبرجید در آنجا
 و صحن جبریل نمی تواند ششمنی التوراة فی السفر الرابع منه قال الله تعالی لا یبراهیم الان ااجر
 تمد و یکون من ولدنا من یدہ فوق الجميع و ید الجميع مبطوطة الیہ یا محتسج و نسخہ تورات کہ
 ابن جبارت از اینجا است نزدیک بود دست اہل سلام را بران دست نیست و نہ در
 جبریل تصرف نموده لان الیہ و کا نوا بعد و ان جبریل و جبریل ہی است کہ از اولاد ماجر
 این قسم شخصی کہ در وقتی از اوقات دست او بالا برده باشد و بمہ اہل عصر و محتسج
 متوجہ حضرت اویا باشند غیر از محمد بن عبد اللہ بوده است اما علی بن ابیطالب پس
 در زمان خلفائے مغلوب و خائف و مغضوب و مظلوم مانن و چون نوبت خلافت
 او رسید شوعی کہ معاویہ باو بمجل آورد و دیگر نجات و خوارج پوشیدہ نیست و فی السفر
 منہ یا موسی ابی یقیم یتبی اسماعیل نبیا من متی اجریم و اجر سے قولی فی فیہ و یقول
 ما امرہ بہ و انقسم نبی لابرازی اسماعیل پیدا شود و علی ابن ابیطالب کا بی امر
 ز ساند و نہ قول خدا در زمان او آمد بلکه خود را تابع پیبر وقت و تلمیند او دست پس
 نبی نیست الا محمد بن عبد اللہ و فی الانجیل فی الصحاح الرابع عشر من انجیل یوحنا
 اتانا قلیط روح القدس الذی یرسلہ الی باسی ہوینکم و ینکم بحسب الاشیاء و ہو
 ینکر کم ما قلتہ لکم و فی انجیل یوحنا فی الصحاح السادس منہ لکنی اقول لکم الان حقا
 و یقینا ان الطلا فی عنکم خیر لکم فان لم انطق الی ابی لم یانکم فارخیط وان انطقت
 بہ الیکم فاذا ماجا ہو معید اہل العالم و یدینہم و یوحنم و یوحنم علی الخلیفہ و البروقیہ
 و یضا ان فی کلاما کثیرا اربدان قولہ لکم و لکن لا تقدرون علی قبولہ و الا حفاظہ و کن
 اوجابا و روح القدس شد کم و یعلکم و یریدکم بحسب الخیر لانہ لیسن تکلم من تلقا انفسہ
 و در زبور نام مقدس محمد بن عبد اللہ تبارک و تعالی واقع است و احتمال و شکیار اصل ایل

میکنند فی الزبور نسخه محفوظه عند الیه و با احمد فاضل الرحمة علی شفیعک من اجل
 ذلک ابارک علیک فتقلد السیف خان بهاک و حمد الغالب و یورکت کلمه الحق خان
 ناموسک و شریک مقرونه بنیدیمینیک بهامک مسنونه و الا حم بحر و تحک کتاب
 حق چاره الممدن الیمین و التقدیس من حبیل فاران و امتلاات الارض من تحبید احمد
 و تقدیس و ملک الارض و رقاب الاحم فی موضع اخر من الزبور اضره لک غنث احماد
 من بهاء احمد و امتلاات الارض من حمده و اهل کتاب همیشه از مولد و معیت و نسب
 و نعوت و شمایل نبی آخر زمان و اخراج کفار قریش و اوزار و وطن خود و محل هجرت او
 و جمیع خبر میداوند که بسبب تخصیصات و تقیدات احتمال نشکر که ابهامی مرفوع و
 منتفی گشته کلی منحصر فی فرد و اصد شده بود و گفته ادر وقت ظهور آن عالی جناب
 ان صفات را بر و منطبق یافته بلکه منحصر در و شناخته باره در بقا انقیاد و در آمدند و
 برخی وعده نصرت و امداد و بروقت مصمم نمودند اما قضا و قدر پیش دستی کرد و انجا قبل از
 رسیدن وقت بدار القراش یافتند و نیزه وقت تولد علاماتی که ظهور آمد و تکلم
 احجار و اشجار و اخبار کاینین و هتف هو اوقف جن و بانگ زدن اصنام و شیاطین
 و همچنین در وقت بعثت انچه وقوع یافت احتمالات و یکر امد و ساخت بانه
 ظهور معجزات و استجابات دعوات و امداد و نصرتی که پی در پی از جناب الی با و اتباع
 اومی رسید و برکات و انوار که از و در عالم منتشر شد و باقی ماند و دلیل انی
 تخصیص او کردند و قطع نظر ازین همه احتمال غلط و اشتباه در حق جبرئیل و سقینه
 متخیل و متوهم می شد که مدار ارسال وحی و نقیب موحی الیه محض بر نمودن تصور او
 می شد و ذکر نام و نشان و نعوت و شمایل با آن نمی بود و خدا تعالی تدارک این غلط
 و تنبیه برین اشتباه نمی توانست کرد و اینهمه شقوق بدیهه البطلان اند و معین انشا
 صوری در میان انجناب و حضرت امیر تواتر مخبرین از شیعه و غیر شیعه که حدیث

فی الزبور نسخه محفوظه عند الیه و با احمد فاضل الرحمة علی شفیعک من اجل
 ذلک ابارک علیک فتقلد السیف خان بهاک و حمد الغالب و یورکت کلمه الحق خان
 ناموسک و شریک مقرونه بنیدیمینیک بهامک مسنونه و الا حم بحر و تحک کتاب
 حق چاره الممدن الیمین و التقدیس من حبیل فاران و امتلاات الارض من تحبید احمد
 و تقدیس و ملک الارض و رقاب الاحم فی موضع اخر من الزبور اضره لک غنث احماد
 من بهاء احمد و امتلاات الارض من حمده و اهل کتاب همیشه از مولد و معیت و نسب
 و نعوت و شمایل نبی آخر زمان و اخراج کفار قریش و اوزار و وطن خود و محل هجرت او
 و جمیع خبر میداوند که بسبب تخصیصات و تقیدات احتمال نشکر که ابهامی مرفوع و
 منتفی گشته کلی منحصر فی فرد و اصد شده بود و گفته ادر وقت ظهور آن عالی جناب
 ان صفات را بر و منطبق یافته بلکه منحصر در و شناخته باره در بقا انقیاد و در آمدند و
 برخی وعده نصرت و امداد و بروقت مصمم نمودند اما قضا و قدر پیش دستی کرد و انجا قبل از
 رسیدن وقت بدار القراش یافتند و نیزه وقت تولد علاماتی که ظهور آمد و تکلم
 احجار و اشجار و اخبار کاینین و هتف هو اوقف جن و بانگ زدن اصنام و شیاطین
 و همچنین در وقت بعثت انچه وقوع یافت احتمالات و یکر امد و ساخت بانه
 ظهور معجزات و استجابات دعوات و امداد و نصرتی که پی در پی از جناب الی با و اتباع
 اومی رسید و برکات و انوار که از و در عالم منتشر شد و باقی ماند و دلیل انی
 تخصیص او کردند و قطع نظر ازین همه احتمال غلط و اشتباه در حق جبرئیل و سقینه
 متخیل و متوهم می شد که مدار ارسال وحی و نقیب موحی الیه محض بر نمودن تصور او
 می شد و ذکر نام و نشان و نعوت و شمایل با آن نمی بود و خدا تعالی تدارک این غلط
 و تنبیه برین اشتباه نمی توانست کرد و اینهمه شقوق بدیهه البطلان اند و معین انشا
 صوری در میان انجناب و حضرت امیر تواتر مخبرین از شیعه و غیر شیعه که حدیث

و بعضی گویند که در زمین دیدار آنجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر عرش دیدار
 الله جایگزین میل مقرب را کجایشش مراقت آنجناب نبود و باشد بشیر و طاهر
 که شریک منصب آنجناب تواند بود و اگر در زمین دیدار آنجناب بر عرش دیدار ممکن بود پس
 صلعم را مقت مشقت این سفر طویل چه امید او ندگر بصیرت او معاذ الله بمکمل
 داشت که از دور نمی توانست دیدش که اینفرقه روایت ابن بابویه است فی کتاب
 المعراج فی خبر طویل ان علیا کان لیلۃ المعراج فی الارض و لکنه رای من ملکوت السماء
 براه النبی صلی الله علیه و سلم و سابق گذشت که این روایت معارض است بروایت
 صحیح دیگر نزد ایشان ان علیا کان علی ناقه من فوق الجنة و بیده لواء الحمد و حوله
 الی اخر ما سبق فله و قد سبق انها معارضات قاطوا اگر این روایت صحیح باشد
 تمام شیعه را شرکت با پیغمبر صلعم در معراج حاصل میشود پس اولی و انسب اینست
 که این روایت را ترجیح دهند و اموی که فرقه ایست از امامیه اعتقاد شرکت حضرت امیر
 در اصل نبوت دارند و گویند که نسبت امیر بحباب پیغمبر صلعم نسبت حضرت مازون بود
 حالانکه لفظ خاتم النبیین حق آنجناب امیر است و از جمیع امامیه و در صورت
 ختم نبوت چشم صورت بند و که حضرت امیر بعد از رحلت جناب پیغمبر نماند
 سی سال در قید حیات بود و غل غلبی از نبوت محال عقیده و و از و هم آنکه نصوص قرآن
 و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم همه محمول بر معانی ظاهره اند سبغیه از اسلام علیه و
 خطابه و منصوریه و معمریه و باطنیه و فراسطه و زراعیه از فرق شیعیان رفته اند
 آنچه در کتاب و سنت اخذ و تمیم و صلوة و صوم و زکوة و حج و زهد و توبه و قیاس
 و حشر و ارد شده بر ظاهر آن محمول نیست بلکه اشاره است بچیزهای دیگر که آنها را خیرات
 معصوم ندانند پس نزد اینفرق اعظم تقلید کن کتاب الله است قابل تسک مانند جناب
 سبغیه گفته که وضو مولات امام است و تیمم اخذ از مازون و غیبت امام و صلوة

عبارت از ناطق حق که رسول صلی الله علیه وسلم است بدلیل آن الصلوة هی
 عن الطمأنينة و التذکر و ذکره عبارت از تزکیه نفس معارف حق و کشف غیبی است و بات
 و صفات مروه حسنین و میقات مردم اند و بلیه اجابت دعوت امام و طواف بقعکایم
 عبارت است از اموات ائمه سبعة که فیما بین نطفاء با مشرابع می باشند و شریعت
 سابق را تا آمدن لایق برپا میدارند و اختلاف عبارت از افتاء اسلام را برپا
 تا اعلان کر غیر قصد واقع شود و غسل عبارت از تجدید عهد با امام و جنت راحت بد
 از تکلیفات شرعی و تار مشقة تکالیف برداشتن و عمل بطوایر نمودن و قراعه و باطنیه نیز
 از رزم قسم خدایا و بنیانات بسیار دارند و عمل بطوایر را دشمن اند و لهذا قتل حجاج و حریم
 و نهیب ابوالشان نمودند و حجر اسود را کعبه برزد و او را بر خاک ریختن از خاکریز یادگذاشتند
 و همه انبیاء باحت محارم و محرمات قابل اند و بر قیمة اکثر انبیاء را افکار کنند و حسن نمایند و باطنیه
 گویند که صوم و صلوة و حج و زکوة همه پیدا کرده و ساخته خلفاء ائمه است و روزه ماه رمضان
 بدقت عرضی الله عنه است و خطایه و منصوریه و محرمیه و نجاسیه گویند که و انقیاد مذکور و در
 نام مردانی است که ما را بدرستی شان فرموده اند و محرمات نام مردانی که ما را بدرستی
 شان فرموده اند و منصوریه و زراعیه جنت را تاویل کنند با امام و ناز را بدشمنان او
 مثل حضرت ابوبکر و عمر و رض و محرمیه گویند که جنت نعیم دنیا و اارا لام دنیا است و دنیا را
 نخواهد بود و در زمان مطیع بالمد این فرق را با وصف این شجره می گویند و از غلبه
 تسلط کلی حاصل گشت و عالمی را که راه کردند تا عبرت عاقلان باشد و خبر بدست
 ترکان جنگیری علف تیغ انتقام پروردگار گشتند و همراه شان خشک و تر بسیار گشت
 قوله تعالی و تقوا فتنه المنافیین الذین ظلموا انهم خاصة عقیده منیر و مهم آنکه
 حق تعالی بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم ملک را برسی برسم رسالت
 نفرستاد و وحی نازل نشده اگر چه بدون معاینه و مشاهده بلکه بحر و سماع صوت باشد

اما میباید گویند که حضرت امیر را این منصب بود و بسوی انجناب حجتی آمد و فرق در میان
 وحی رسول الله صلی الله علیه و سلم و وحی امیر رضی الله عنهما بود که رسول صلی الله علیه و
 سلم ملک است ابد و میگردد و امیر او از اوست شنید و صورت او بی دیگر و الکلیبی فی
 الکلیبی عن انس بن سجاد و عثمان بن علی بن اسباط البکاء محمد بن ابی بنی اسلم الله علیه و سلم
 و سمع الصوت و لا یرا الصورة و انهم از کافیه مفسرات انقیوم است و بعد از این
 است بروایات دیگر از این که در کتاب ایشان موجود است از آنکه حضرت پیغمبر صلعم
 اینها الناس لم یبق بعدی من النبوة الا المبتدأ و از آنکه ابی خیالی کتابی فاضل فرموده
 بود مخموم بخاتم ذب بسوی پیغمبر زمان صلعم و انجناب بانی رسانید و امیر حضرت امام از
 علم و بکذا و بکذا الی الله و در سابق لاحق را وحی می نمود که یک خاتم را از ان کتاب
 خاک نماید و مضمون ان عمل نماید و علم نماید از همان کتاب است و چون چنین باشد حاجت
 فرستادن فرشته و شنوایان او از چهره افتد و عجب و در خانه الهی محال است و ظاهر
 از امامیه و عا و مصحف فاطمه نمایند و گویند که حضرت زهرا بعد از رحلت پیغمبر صلعم وحی می
 آورد و وحی را حضرت امیر جمع نموده مصحف فاطمه نام نهاده و اکثر وقایع ائمه و فضائل ایشان است
 در ان مذکور است و آئمه از روی همان مصحف مردم را بر اخبار غیب مطلع میکردند و بخاریه
 از شیعه ادعای وحی بسوی مختار رقی که حال او در باب اول گذشت میکنند و بسوی امامیه
 و مفضلیه و منیه و عجلیه صراحت مدعی نبوت و انزال وحی بر پیشوایان خود اندکامرانی
 الباب الاول عقیده چهارم و هم آنکه کالیف شرعی بعد از وفات پیغمبر صلعم
 مرتفع نشده و نخواهد شد معمر به منظوریه و حمیریه از فرق اسماعیلیه بخوبیه
 استقامت بسیمع کالیف شرعی نمایند بکلم امام وقت چنانچه ابوالخطاب کتبش میسر است
 بسیمع کالیف را از تابعان خود اسقاط نمود و جمیع محرمات را حلال گردانید و تبرک
 قرائض امر نمود و منظوریه گویند که هر که یا امام وقت و خور و از جمیع کالیف خود بخود سا

اینکه
 این اسطالین
 بودی
 دفتر
 است
 قضا
 فرشته را
 پس
 میکند
 و او می
 دارد
 سینه
 در صورت

ساقط گشت هر چه خواهد کرده باشد زیرا که جنت عبارت از امام است و بعد از
وصول جنت تکلیفی باقی نمی ماند و حمیره گویند که امر شرعیست موقوف بجهت وقت است
تکالیف و زیاده و نقصان در آن بدست اوست حسن بن ابی بکر بن زرار بن ابراهیم
که در قرن پنجم از هجرت بود و او را حجت قیامتند اسقاط تکالیف شرعیه را مصلحت
دیده حکم تجلیل محرمات ترک فرائض نمود و عقیده پانزدهم آنکه امام را نمیرسد
که حکمی از احکام شرعیه را نسخ و تبدیل نماید اثنا عشریه بلکه سایر امامیه
و حمیره باین رفته اند که امام را نسخ جمیع احکام میرسد و این عقیده ایشان خلاف
ظاهر عقل است زیرا که امام نایب پیغمبر است در ترویج شریعت و تعلیم آن و او را در
تغییر و تبدیل احکام اگر دخلی باشد منافض پیغمبر و مخالف او بوده نایب و پیغمبر
است که امام بلکه نبی نیز شارع نیست شارع حق تعالی است قوله تعالی شرع لکم من
الدین ما و ص به فوالله لو اکل جملنا منکم شرعتم و منها جا و جا بجا و حق کسانی
که بعضی تخیر چهار و سوا بی دیگر ماکولات و تحکیم مینیه و امثال ذلک کرده بودند
بوجایم که دیگران را هم شامل است بی تخصیص در قرآن مجید وارد است پس چون
نبی را بخودی خود نسخ حکمی نرسد امام را چگونه این منصب حاصل تواند شد که شرکت
در الوهیت است نه نیابت نبوت و تک اثنا عشریه نیز درین باب بر او ایستاده است
که اقتراع واقعه ابراهیم نموده اند منها ما روی محمد بن بابویه القمی عن ابی عبد الله قال
ان الله تعالى اخبرنا الارواح في الازل قبل ان يخلق الاجسام بان في عام فلو قد قام
قائم اهل البيت ورث الاتح من الذين اتخا بينها في الازل ولم يورث الاتح من الاولاد
دلیل صریح بر کذب این روایت است که تکالیف شرعیه چون بر عاتق ناس اند
می باید که منوط باشند بعلامات ظاهره و امور حلیه مثل تولد و نکاح قرابت که علم
بشرع بر یافت آن تواند رسید و موافقه انبی که میت معین را با کبیت و

گفتند گفتند
عقد بر سر
بست در میان
روح دراز
چنین زین
سید که جام
را بفرست
بس که فهم
نمود حکم
دارند که اند
پادشاهان
که عقد
برادر است
نشد است
و میان
و کس و زار
و در آن نشاند
برادر است
که از دو کس
و در آن است

پناخه در حق خلفاء اربعه و بعضی صحابه و بکر واقع است و امامیه گویند که رئیس عام را مقرر
کردن بر ذمه خدا واجب است حال آنکه در الهیات گذشت که واجب شدن چیزی بر ذمه
خدا معنی ندارد بلکه وجوب چیزی بر دینا فی شان الوهیت و ربوبیت است و نیز کما
مکلفین از اقامت حدود و جهاد و تجهیز و پیش و تقسیم غنائم و خمس و فی و ترویج
احکام و غیر ذلک البسته بوجود رئیس عام است پس باید که نصب این نیز بر مکلفین واجب باشد
زیرا که مقدمه واجب بر کسی واجب میشود که واجب بر ذمه اوست نه بر دیگری مثلاً
و صور شرعیت و استقبال قبله و نظایر آن در مکان هر ذمه مصلی است بر ذمه این نصب امام که
مقدمه واجبات بسیار است و انهم بر ذمه مکلفین اند نیز بر ذمه مکلفین واجب باشد
نیز بر ذمه خدا بلکه اگر تامل نظر کنیم معلوم توانیم کرد که نصب امام از اجابت خدا متضمن
بسیار است زیرا که آرای عالمیان مختلف و خواستش نفوس ایشان متفاوت پس
در تعیین شخصی بلکه شخصی چند برای تمام عالم و جمیع ازمینه بقا و دنیا موجب انجستن
قصد ما و کثرت مرجع و مرجع منوط به طویل امر امامت و غلبه و تعلیل و محمول و تفسیر آن شخص
بلکه در معرض ملاکت انداختن ایشان و همیشه خالی و محقق بودن آن اشخاص است چنانچه
در حق جماعه که اعتقاد امامت دارند همین قسم واقع است پس نصب امام را لطف گفتن از
بر ذمه خدا واجب دانستن سخنی است که عقل سرگردان را باور میکند و بعد از تامل هرگز
تجوز نمیکند و اگر نصب امام لطف باشد بشرطی باشد که امام را نماید و اظهار و غلبه و
نی لطف و معاندین نیز بمرآه باشد و الا فاسدی که مذکور شد دست بگریبان اندوخت
نماید و اظهار اصلاً در میان نیست لطف بودن آن صریح مخالف عقل است و آنچه بعضی
از علماء امامیه در جواب این سخن گفته اند که وجود امام لطفی است و نصرت او و تصرف
دادن او لطفی دیگر است و عدم و تصرف ابریه از جهت فساد و بدگذاشت که ایما را باین ترتبه
اضافت و تهدید نموده اند که بر جان خود خواهند شد از اظهار امامت بهلوتی کردند و زنده امام

۱- قائلان نصب امام را بر
۲- من الواجبات بالاجماع والواجبات
۳- تأیید امام اول بالاجماع والواجبات
۴- فیهما دلیل قاطع من الواجبات
۵- فیهما دلیل قاطع من الواجبات
۶- الفاشک بالاجماع والصلوة و غیره
۷- الخ و الله و غیره
۸- قوله انما اراد علیان
۹- و لا یخالفان و هو الامام
۱۰- لیفعل اطاعتهم و انما
۱۱- منه انما یطاعه و یستقیم
۱۲- الامام و خلافه
۱۳- فاعلم ان نصب الامام
۱۴- الامام و خلافه
۱۵- الامام و خلافه
۱۶- الامام و خلافه
۱۷- الامام و خلافه
۱۸- الامام و خلافه
۱۹- الامام و خلافه
۲۰- الامام و خلافه

الاول و اگر امر الهی مختلف آمده در حق تارکین بطریق مذنب یا اباحت و در حق مستترین
 بوجوب و فرضیت لازم آید که حقیقتی ترک صلح کرده باشد در حق احدی افریقین و سوا
 ایضا باطل عند الشیعه و نیز گوئیم که اتفاقا اگر قتل است پس قتل خود موجب خوف
 نمیشود در حق امیه لایم من ان الایمه میوفون باقتیار هم و اگر از ایذا بدنی است
 لازم آید که امیه فرار از جهاد و مجاهده و امر خیر بل صبر و مشقت نموده باشد زیرا که
 تحمل اذیت و مشقت در راه خدا امری دارد و جهاد و سرس مشقت اذیت است
 و درجات عالیات مجاهدین سلم الثبوت است حالانکه امیه از اعطاء علم عباد اندوخت
 ایشان در هر باب اعلی و اتم از عبادات سایر ناس است علی الخصوص اختفا اصحاب
 الزمان را خود اصلا و جمعی نیست زیرا که او را یقین معلوم است که من تا نزول عیسی بن
 مریم زنده ام پنجکس مرا نمی تواند کشت و من بالک شرق و غرب زمین خواهم شد پس
 بکدام حقیقه از طعن و تشنیع و تحریف و تکذیب مخالفین می ترسد و چرا بر ملا و خجسته
 تا مشقت اندازی ایشان بر دارد و چرا مخالفت میکند با امیه با ضیق خصوصاً با امام
 صابر که آنها را ظلمه و فخره بیش از حد ترسانند بلکه نوبت بقتل و خون رسانند و آنها نه
 ترسیدند و امر بالمعروف نهی عن المنکر بجا آوردند حالانکه آنها را طول عمر خود معلوم
 نبود و تسلط خود نیز معلوم نبود محض ادالو جوب طلب المصاة الله تعالی بمل و مال
 و عرض خود را در راه خدا نثار کردند و آنچه شریف و مرضی در کتاب تنزیه الانبیاء و الایمه
 باین سخنان که خیلی قریب بعقل اند متنبه نشده گفته است که فرق است میان صابران در
 میان ابا کرام او که او مشار الیه است بلکه بهد قائم است و صد سیف و شمشیر قیام بر سر او هم
 از جنایات و فیل ملک دولت آنها او است بر او را خونی است و دیگر از این و کلام است شنبه بنده
 با ترافات اقبابین نیز که خوف قتل البته مستفی است لایم من ان الایمه میوفون معلوم است که هر کسی که
 و ملاقات با عیسی بن مریم خواهد نمود و امامت نماز او تمام کرد و با وجال مقامه خواهد کرد و مردم را بعبادت خود خواهد

University Library,
 Aligarh.
 MS. / NULLAH COLLECTION



چسبایند و انتقام واجب از اعداء خود و اعدای سلف خود و اجماع گرفت بعد از این
 همه خود بخود تحت لاف و خفا هم مرو پس این دو جبات امری لطیفان بخاطر می آید و بود
 خوف را که محض موهوم اندیش نظر و ادراک آن بود است هم خلاف واقع اندر آن که
 صاحب الزمان را که امام است البته علم با کان و مایکون حاصل خواهد بود و الاقل از هر
 کسی که درین غیبت از شیعه با و میرسد شنیده باشد که مخالفین و هرگز در کوه
 مهدویت او را پیش از هزار سال بلکه زیاده قبول نخواهند داشت زیرا که نزد مخالفین از
 سلامت است که ظهور آیات بعد الاثین بکفر او و دو صدانه هجرت می باید بکنند و بعد
 از آن علامات قیامت شروع خواهند شد و نیز مخالفین او میگویند که مهدی سر صند خواهد
 برآمدند و در اوساطان و قریب بخروج عیسی بن مریم خواهد بودند و با صلواتی او را
 ابرو سایه خواهد کردند و هر دایم سر من رای و مخرج لوح مرشد شریف بکست نموده
 و دعوی امامت در عمر چهل سال خواهد کردند در حالت صغر و نه در اوان شوخخت پس اگر
 در علامات و امارات مذکور خلاف کرده برآید و در وقتی از اوقات مردم را در یک
 علامت و شایع دعوت بدین احکام شریعت بکنند و خوارق عادات و معجزات نماید پس
 اگر کسی تعرض حال او نخواهد بود و الاقل شیعه که بدل و جان خوانان این روزانه
 و از غذا این مایه را نخواهند پذیرد و از خبر رسیده باشد که باقریه دعوی میکنند که مهدی
 موعود باقرست و نادیده دعوی میکنند که مهدی موعود جعفر صادق است و مظهر ربه میگویند
 که موعود بن جعفر است و این و عاود تمام است شایع و ذائع شد و بیکدیگر و خیال یکی از این گروه
 بابت مهدویت نیافتاد و نه رسانید و را اجرا می رسانند و سید محمد جعفر بن
 در مشهد و سستان بیابانک بلند او را مهدویت نمود و جماعتی از افاغنه و کمر و راجه و ناه
 خود را مهد و بلقب کرده اتباع او کردند و بیکدیگر آنها را قتل و سیاست نه کردند و موعود
 و تمام است از هجرت خیر البشر که در عافیه و خیرسان قسطنطنیه پیروز او و در آن سلاطین

مهر و اساطین
 در ظهور امام مهدی

بهمنیه عادل است همیشه که در نهایت مرتبه علو تشیع و شیعیه می رسیدند و درین
 وسند و نکاله در آن عهد که سلطنت جهانگیر بادشاه بود و نور جهان حکیم و اقارب او در
 سلطنت میکرد و همه از مردم عراق و خراسان بودند و وزیر او امر او صوبه در آن همین
 مذہب غلو تمام داشتند آنوقت را چار از دست داد و خروج نفرمود و او لیا خود را
 بنابر توهم از خاندان ماوراالنہر و قیصره روم انفاذ و لطف محروم و شہت و او را چهره
 بد که اول بطریق ظفره در بخارا و سمقند یا در اسلام بول ظهور نماید که خوف این مردم باشند
 انہما قتل و سبی و محالک فیجہ چه بروی تنگی میکرد و آنچه شریف مرتضی ذکر کرده که در
 ابتدا بر او لیا خود و ظاہر و از اعیان خود مستبر بود و چون امر طلبیدند از دشمن دست
 پنهان شد تا دوستان نادان خبر او را فاش نکند و موجب بغلانیدن دشمنان نشوند
 کلام است کہ انہما فن تاریخ رایان فریب توان داد و اوقان این فن استہزائے
 نمایند یک از امور خفین در تاریخ خود نوشته کہ جامعہ و ظلمت بن الحسن العسکری جاسوس
 کرده و در آن خانه باور آمده باشند یا حرف تلاش ایشان در آن زمان در بغداد و سران
 بر زبان خلیفہ افتاده باشند یا خلیفہ و امر او ملوک آن عصر را این غرض خاطر رسیده باشد
 غیر از علماء انشاء شریکہ کہ در مقام توجیہ غیبت آن بزرگ این احتمالات موهومہ ذکر میکنند
 کسی واقف این مرتبت بلکه تا حال از روی تواریخ این ہم بہ ثبوت نرسیده کہ خاندان
 امام عسکری جنبی چنین و چنان پیدانشد و از مردم مہدی موعود دانستہ در پی
 ایذا و قتل او افتادند و کلا و معتمد اغیبت کبری بعد از ہفتاد و چند سال از غیبت
 آن بزرگوار واقع شدہ و در نیت در آن خلفا و ملوک و امر آن عصر ہمہ نظر گزشتہ
 بودند و بہ انتہا بر ہم شدہ و کدام عاقل باور میکند کہ طفلی چہار پنج سالہ او عا
 امامت نمودہ باشد و معجزہ برونی دعوی ظاہر نمودہ و ملوک و امر آنوقت او را
 نگذیب و تحریف نمودہ در پی ایذا او افتادہ چاہی جاسوسان تعیین کرد

و یکی مرد دیگر بر اوصی این کار ساخته باشد تا هر بنا و سایرها بگذرد و جانشینان آن
خلق و ملوک از طلب او دست باز نداشته باشند بلکه شدت در طلب و محاسن او
باشد باشند در انصورت عذر اخفا و غیبت کبری سمیع می باشد و باز دهم در کتب
که میگوید طایفه انبیاء ان امام عالمی تمام نبوتش زمان دولت صفویه بلکه از نامه همه بجان دل
شفاق دیدار ان عالمی مقدار باشند و جان و مال خود را نشاء مقدم بایوان ان
و لها ما شید و همه متفق الکلمه تاله و شیون بنیاد دهند و فریاد فغان کنند که ای امام زمان
بغیر از درس و مارا بیدار خود مشرف ساز و انگاه در کثرت و عدویش از یک بیان
و بر ک در خنان باشند تبویم خدی از او باش نورانی و رویه اینقدر صحن نمودن بر ک
خود را ظاهر نه کردن بلکه روز بروز زیاده برامضی دست تراخا کوشیدن نهانی
منصب امامت که سر اسر منبأ او شجاعت و دلیرست خواهد بود با وجودیکه اسلام است
جان ندارد و طول عمرش معلوم خودشان قطع است و نیز امام را علم مالکان و مایکون نزد ان
ضرورت است پس اینهمه اشتیاق فرق شیعه در بلاد عراقین و خراسان مینهند و سهند
خصوصا بلاد پورب و نیکاله و دکن و لکنه و فیض آباد و فصل او را معلوم خواهد بود
و مقدار کثرت افواج و پلشن مای ساختن انها با فرنگیان و تاجانه و آلات حرب که معتقد
و مختصان او دارند نیز نزد اوطا بر و باوصف اینهمه خود را محقق داشتن تبویم بلکه مبادا
مثل مزار منظر هر جرم کسی بدعا قصد کشتن من نماید و مرا نتواند کشت که مقدسیت بر چه
چیز عمل توان کرد و در هر امنه و دین صالحان و انبیاء و اوصیا که شته اند و مخافتن
و معاندین انها در پی انذا افتاده بلکه تنگ عرض و نقصان بدن و املاف نفسان کرده
و انها تن به بلا کشتی در رضای الهی داده و صبر را پیش نهاد و همت خود ساخته است
و اخفا و فرار اختیار نه کرده و قله تعالی و کاین من نبی قاتل مکر میون کثیر فخر و تنوا
لا اصلا بهم فی سبیل الله و ما عفو و ناسک انوا و الله محب الصابرین جایز انکه محبت

胡一

216

6015

254

2

1984

20

2



4

2

4

1

1

1

1

شان با اختیار نشان نبود و بطول عمر و غلبه دست ط خود در کار حقین نه اشتند و از
عجایب امور دین است که شیعیان طایفه خرن حدیق اکبر را که نفس خراب غلبه علی علیه
وسلم بود از دست کفار و بنو زبهارت و اندر عصیان عن الناس بکوشش و شورش سید
محل طعن گرفته و دلیل صریح و قرار داده اند و این خوف شدید را که بر ارباب از بدوین
انظرف رفته در امام زمان بزعم خود ثابت میکنند و متنبه میشوند که چه بکنند خرن سید
دیگر است و خوف چیز دیگر و صحن چیز دیگر و این هر دو قال بنیسط هر کجای الجبال
الامامته فی الواقع چنین است که مقاصد امامت از و حصول فی انجامه اما خرن بلکه حاشا
را نیز از استحقاق امامت دور افکنان نه نشسته بر بای خود زدن است و الاخبار یون کلهم
من الامامیه عن ابی حمزه عن علی بن الحسین علیه السلام قال ابو حمزه قال لی علی بن الحسین
قلت یکنی علی الحایط و اما خرن بنظر از و دخل علی رجل حسن لشیاب طیب لرایه فطر فی
وجهی ثم قال ما سبب خرنک قلت الخوف من فتنه ابن الزبیر قال فضحک ثم قال یا علی ل
احد اخاف الله فلم یخف قلت لا قال یا علی بل رایت احد اسال الله فلم یعطه قلت لا ثم طرقت
اقدامی احد فاضجت لمن فک فاذ التائیل اسمع صوته و لا اری شخصه یقول یا منی بذا الخضر
و درین خبر چند فائده حاصل شد اول اینکه خرن و خوف اعدا امارت چنین نیست و الا حشر
سبحا و مستحق امامت نمی شد بدلیل ما ذکره کجلی و هو باطل بالاجماع دوم آنکه امید بر و در بعض
اوقات محتاج تنگی و تنبیه از خدا خضر علیه السلام بوده اند و خضر را منصب تذکیر و تنبیه
و تنبیه امید حاصل است پس فضیلت امید بر خضر ثابت فتنه خضر بالاجماع مقضول
از انبیا و یا مثل سایر انبیا است پس فضیلت امید بر انبیا نیز ثابت نشد و آنچه از حکایت
و استنار سید الا بر از خوف کفار و ران مذکور کرده پس کلامی است بموقع زیرا که
استنار و اختفای غیر تنبیه بر اخفا و مخوفت و کتمان دعوت بود بلکه از جنس فوریه
در عرف بود که کفار بر مقصد او مطلع نشوند و از هجرت مانع نمایند و سحر راه گیرند

و در این خبر چند فائده حاصل شد اول اینکه خرن و خوف اعدا امارت چنین نیست و الا حشر
سبحا و مستحق امامت نمی شد بدلیل ما ذکره کجلی و هو باطل بالاجماع دوم آنکه امید بر و در بعض
اوقات محتاج تنگی و تنبیه از خدا خضر علیه السلام بوده اند و خضر را منصب تذکیر و تنبیه
و تنبیه امید حاصل است پس فضیلت امید بر خضر ثابت فتنه خضر بالاجماع مقضول
از انبیا و یا مثل سایر انبیا است پس فضیلت امید بر انبیا نیز ثابت نشد و آنچه از حکایت
و استنار سید الا بر از خوف کفار و ران مذکور کرده پس کلامی است بموقع زیرا که
استنار و اختفای غیر تنبیه بر اخفا و مخوفت و کتمان دعوت بود بلکه از جنس فوریه
در عرف بود که کفار بر مقصد او مطلع نشوند و از هجرت مانع نمایند و سحر راه گیرند

و این بزم تاسه شب بود چون کفار از نقص و قنیتش سیر شدند و نشانی نیافتند نسبت
 طایفه منوره بجزت فسر بود این تشر و افتخار اعیان علیان تشر و افتخار کردند این
 چه چیز عمل توان کرد دعوت و تبلیغ احکام اظهار نبوت درین افتخار مفر که ام یک برهم
 شد تا قیاس صحیح باشد اینک کتب سیر و قوایخ طرفین موجود اند چه اینها و مشتبه باندنی
 و عرضی که از دست کفار زکونسا را بجناب رسید و از اظهار کلمه الحق بیگاه ساکن
 نشد و با قطع نظر از شبهه فرقی هست واضح که بر هیچ عاقل پوشیده نمی تواند ماند در بیان
 افتخاری که مقدمه ظهور و خروج باشد و افتخاری که لازمه آن گمنامی و محمول و ترک و محو
 باشد انتقاد سید الا بر تاسه شب کاری کرد که پنج وین معاندان برکنند و سواد فقیه
 را اضعاف مضاعف ساخت پس افتخار کدای خود و از باب تدبیرات و حیل است که
 ارباب غم و خروج در ابتدا امر عمل می آرند و از بهترین سببای هم مرا خود می شناسند
 نه افتخار که برهم شیعه صاحبان مان اختیار نموده که صیرج ازان جبن و فرار از دعوی و وضع
 امامت از خود می تراود و درین غنیمت در از کدام فرقه را با خود مستحضر ساخت و کدام
 ملک از خود کرد و اگر صاحبان مان بجای سه شصت سال و عوض غار نور سر و ابروین
 رای و در بدل مدینه منوره دار المؤمنین قم و دار الایمان کاشان بجای انصار پیغمبر شیعیان
 و عراق که بهزادان مرتبه در کثرت و سامان بر انصار زیادت دارند و در خواست میکرد که
 در نیصورت پروبال خود را فراهم آورده بر اصلاح حال امت خروج خواهیم کرد اهل سنت
 و دیگر مسلمین تحمل این شرایط هم میکردند که رتبه امام دون رتبه پیغمبر است قیامت نیست که
 هزار سال گذشت و مهلت دراز یافت و اکثر بلاد مسلم و مذنب شیعی در آمدند و شهریار
 بیس با فضا در دست انولیا را دست که هر یکی از آنها شکایت بر صبا و جابلقا و حیرت منیلوم
 است و انصار و اعموان اوقوتی گرفتند که هیچ ندیب را اینمقوت حاصل نیست باز هم
 میل خروج بلکه خیال ظهور ندارد و در روز نه تشر و افتخار ترقی میفسد ازین امام و محول

و شوا ریند که امرت را و اول تکالیف تحصیل مالایطاعت میکنند چنانچه فی است
این امامت نشد قیامت شد بنا بر این امر شیخ الشیعه المتانین مقدار و مسبک
طریق شریف مرضی و دیگر متقدمین را اندخته راه دیگر پیوده و گفته که اما کان الاحقان حکمت
استانرا با بعد تعالی فی علم الغیبه و ظاهر است که این او عاجز است و غیر
مناقض لطف باشد می توان مثل ان گفت که لعل فی ذلک حکمت استانرا با المد تعالی
علم الغیبه فلا یثبت اللطف فی شیء من الاشیا مثل بعث الرسل و نصب الامام
و غیر ذلک و سبب این احتمال سرشته کلام شیعه تمام بر خواهم شذیر که نبی اوله ایضا
بر عین حرف است که فلا ان امر لطف است و لطف احب علی المد تعالی این بحث را بیک
تامل باید کرد و دست و بازو درین این فریق درین وجه مردار باید دید و از انجا بحال عقل و کیا
ایشان بی باید بروا المدیح الحق و هو بهدی السبیل عقیده و و هم آنکه امام باید که ظاهر
باشد نه مخفی مذ سبب ایل سنت همین است که ظهور را شرط امامت و اند و شیعه
این شرط اند و درین انکار مخالف عقل و نقل واقع شدند اما عقل پس بر آنکه عرض از
نصب امام اقامه حد و تعزیرات است و تمهید جویش و عسا که حمایت بیضه سلام
و محافظه انتظام و اعلاء شعار شرع و اسلام و تقید او امر و احکام و سیاست مردم بر قیام
و انام و تعین عیال و قوام و این امور برین ظهور امام و غلبه او و قهر او بر عین القاضی
او و دروها و اقبال و دولت او میسر شود و اگر این چیزها حاصل نشود برین بایام
عدم او برابر است و عجت محض در کارخانه خدا محال و اشتراط ظهور در امام بحدی نزد عقل
ظاهر است که مجوسیان بیدین نیز این را می دانستند چه جای ابل مل فردوس
در شاهنامه از انها نقل میکنند **نرسید بهر پهلوی تاج و تخت** بیاید یکی شاه فرخنده
بخت **که باشد پرو فره ایزد** **باید ز کفزار او بخرد** **الی اخر ما قال** و اما نقل
قمر الکاتب قوله قم و هذا المد الذین امنوا منکم و علی الصالحات یخلفهم فی الارض لی تولوا

لما قال صاحب السیال
افون الصغری رمانا را را را را را
واله عتات المولود نفوسها
حکم حکم و عقیدان الامم
خفیه حجت الطاهرین
و اعلم ان صاحب الامم
نظر انوار الامم
طیبه و نفی مکرهات
و عقیده الایمان و الاقناع
من فیه الذی لا یخفى علی
بکسب صاحبها و فیها
موانع فیه من حدود و الاقناع
لا تقام من حدود و الاقناع
و انوار الطاهرین و الاقناع
لیعلم ان کلها سوره لا یستطیع
و هو از ارباب اقیانیه لا یستطیع
نفس المد و کبر و کبر و کبر
تعالی سوره لا یستطیع
فانما سوره لا یستطیع
و انوار الطاهرین و الاقناع
نفس المد و کبر و کبر و کبر
تعالی سوره لا یستطیع
فانما سوره لا یستطیع
و انوار الطاهرین و الاقناع

و بر بایست مقرر میکردند یا بنویسند و علیه سلطانی سند و جمعه در اطاعت او و انقیاد
و چه اندر پس معلوم شد که معنی امام گردانیدن و خلیفه ساختن همین است که اندک
و در ولایای مردم این عصر که ساخته و پرداخته اند اعتبار دارد و اعتبار باید که خلافت
یا بتایید اسامی و افعال غیبی او را بر خطایق مسلط کند اگر اولیافت اینکار دارد امام عالی
است والا امام جاری عقیده هیچ آنکه امام را لازم نیست که عند الله افضل خلیفه
ایل عصر خود باشد زیرا که طائفت را حق تعالی بنص خود خلیفه ساخت حال آنکه حضرت
شعوب و حضرت داود موجود بودند و بلا شبهه از او افضل آری اگر نصب پس به
ایل حل و عقد باشد می باید که نصب افضل کند و در ریاست و شریعت سر دارد و امور
آسی بسا و کلی کامل و عالم تجرد سید اصیل الطریقین که از وی امور سر دارد یک خانه سر انجام
می تواند شد و در اینجا قضیه دیگری باید دانست که این سر شرط امامیه براس
ان افروده اند که گاه است خلفاء ثلاثه بر عزم خود در عین دعوی سر انجام نمایند و محتاج
بجواب اهل سنت نشوند زیرا که خلفاء ثلاثه تر قبل سنت نه معصوم بودند مخصوص علیه
در فضیلت بهم گنجایش بحث بسیار است پس مناسب آن بود که مجرای معاصم را این
شرایط را نیز بالا استقلال ذکر کنیم و در ضمن اثبات امامت ابو بکر صدیق رضایین شرایط را بر
بر کنیم لیکن چون این مسایل بکتاب امامیه اول همه شرایط گردانیده اند و در آن کلام
نموده با چار مرتب است ایشان در اینجا جدا جدا بحسب مقتضای مقام تقی این شرایط
گردد و کلام مستوفی را در اینجا مشطرب باید بود عقیده ششم آنکه امام
بعد از رسول بلا فاصله ابو بکر صدیق است و همین است ندب اکثر اهل اسلام و شیعه
متصرفان با کار این عقیده و قدر مشترک و جمیع فرق شیعه است که امام بعد از رسول
بلا فاصله خباب امیر است و ابو بکر غاصب بود و تجارب و جمل امیر را از منصب امامت
نمود و خود را ان قائم شد و این عقیده جمیع علی جمیع فرق شیعه است اگر اختلافی ماه

بلکه ترک قتال و غلبه ایشان عین تشنه است قوله تعالی وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة و
 يكون الدين لله و نیز سابق گذشت که صاحب الفصول و غیره از علماء امامیه روایت
 کرده اند عن ابی مخنف انه قال کان الحسین بن علی یبکی الکرهیه لما کان من اخیه الحسن
 صلح معاویه و یقول لوجز انقی کان احب الی ما فعله انی و این کلام حضرت امام مهدی
 نیز دلیل صریح است بر آنکه تفویض و تسلیم بنا بر لاچاره که دور ماندگی نبود زیرا که
 حرکات اضطراری محل عتاب و نکایت نمی باشند قاعده مقرریست ان ضرورت
 تبیع المخطورات و نیز در کلام سعادت فرجام حضرت امام شافعی که از کتب شیعه
 مرویست دلیل است بر آنکه کراهیت فعل امام وقت و ناخوشی از وظایف و
 بنا بر آنکه خلاف مصلحت معقوله خود است قباحی ندارد و نیز معلوم است که کار
 دین را هم در عایت مصالح وقت و حال اختلاف ارا واقع شده و نیز ناخوشی
 و موجب قبح و یکی از جانبین نه گردیده این دو فایده عمده را بسیار نفیست
 باید داشت و هرگز از دست نباید داد که یا با کار حواهند آمد و نیز مقام باید داشت
 که بعضی از جهال امامیه از راه فرط غنا و تقصب گویند که زوایل سنت بعد از عثمان
 امام معاویه بن ابی سفیان است و این کلامی است ناشی از کمال وقاحت شوخ خمی
 و دودخ گویم بر رو تو و الا بر جاصل فارسی خوان بلکه طفل و بستان که عقاید نامد فارسی
 سنت را که نظم مولانا نورالدین عبدالرحمن جلی است خوانده یا ویده باشد یقین
 که اهل سنت قاطبه اجماع دارند بر آنکه معاویه بن ابی سفیان از ابتدای امامت حضرت امیر
 لغایت تفویض حضرت امام حسن بن علی از بغاه بود که الامت امام وقت شدت بعد تفویض
 امام بعد از ملوک شد نهایتش آنکه ملوک فواجی را جدا جدا امام منصوب میداد و آنها را
 او را فرمان میداد و این ملک سلطان عام بود بر جمیع ممالک مسلم که بنا بر مصلحت و ضرورت
 امام این عموم سلطنت او را افرمود بود و گاهی بعضی قریب اتباع امام بودند و گاهی بعضی

عداوت و بغض را مرتب بر محض ایمان بی قید عمل صالح گردانیده اند پس این دو مسأله
معنی ترک عداوت و بغض و احترام از لعن کلام لازم طلب مغفرت است باین شخص
بایمان ضرور شد و اگر این قبیل آیات را در قرآن انقض کنیم مبلغ کثیر می برآید و اما
الغیرت پس در کتب امامیه بتواتر رسیده که حضرت امیر از لعن اهل شام منع
فرمود و از منع حضرت امیر متعین شدن کار اهل سنت نیست آری شیعه در تفسیر
گفته اند که منع حضرت امیر نه باین بود که اهل شام مستحق لعنت نبودند بلکه تهدید
و حسن کلام بایران خود تعلیم میفرمود و چنانچه این لفظ که در روایت منع وارد است
بر معنی دلالت دارد قافی اگر لکم ان تکلوا سبأ بین اهل سنت گویند که هر چه حضرت
امیر برای ما کرده و شمت ما در حقش محبوب داریم بلکه قربت و عبادت شماریم بار
حکم امام خود بجا باید آورد و مکرده و مکرره باید داشت و وجه کرامت را امام میدانند
و نیز اهل سنت گفته اند که در پنج البلاء خودی دیگری موجود است که شیعه از آن خشم
پوشی میکنند و آن روایت صریح دلالت دارد بر آنکه نافع لقاء شرکت اسلام
و اخوت ایمانی بود و هوانه لا سمع لعن اهل الشام من اصحاب خطب قال اصحابی قال
اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیهم من الریغ و الا عوجا و الشبهة و التایل و یوم
روایت در کتب صحیح امامیه نیز موجود است و بخلاف روایت اولی نیز در کتب شیعه صحیح
است و دلالت دارد بر آنکه نافع از لعن ترک اعتیاد بربان در کار و اصلاح ادب
گفت و گواست که گردیم بر آنکه روایت اولی در حق کسانی است که لعن باوصفت
میکردند که آن در شریع جاریست اما مبلغان شریعت را مثل انبیا برای استیجاب
صفات ضروری و محقق لعن در کلام خود استعمال نمایند و دیگر از آن که منسوب
ندارند و نیز این نشان در کلام ما گذران لعن هم خود کشوند در حق کسی که اهل بیت آن را از
نیز که خواسته کرد و مکرره و مکرر است که بطریق ذلیله بنابر روایت امامان و ائمه و ائمه

تلاوت میکرد و روایت ثانی در حق کسانی که بعد از تخصیص شخص شام را
 لغت میکرد و از امانیت ایما غفلت می ورزید پس بر هر دو روایت امام عمل نمودیم
 و حضرت را با کتاب موافق ساختیم و همین است طریق ما در فهم معانی کتاب الله و کلام
 و سند و در مقام بعضی از دانشمندان شیعه گفته اند که جواز این هر چند نزد ما هم مختص با کافر
 که موت او را کفر با قطع معلوم شده باشد و قاعده ما قضا نمیکند که بغا را که مرتکب
 کبیره اند و از دایره ایمان بیرون رفته لعن کنیم لیکن این حکم در غیر مجاری حضرت امیر است و مجاری
 حضرت امیر نزد ما کافر اندید لیل عظیم حدیث متفق علیه بین شیعه و اهل السنة که جناب پیغمبر
 علیه السلام حضرت امیر خطاب کرده فرمود و هر یک عربی و ایند و آنچه نصیحتی در حق فریق
 است در مخالفت حضرت امیر و مجاری این او گفته مخالفتی است و مجاری او گفته و اگر بنا
 کلام بر شبهه میکرد که جمهور را منکر امامت امام را مثل منکر نبوت نبی کافر میگویند و فریق
 در مخالفت و مجاری همی اندشت بر دور کافر میکفت و وجه عدل و خواجه نصیر از مشهور
 قول جمهور است آنست که روایات صحیح از حضرات ائمه در کافی دیگر صحاح شیعه منبوت
 رسیده که منکر امامت ما کافر نیست تا منجر نصب عداوت نشود و استحلال دما اما آنچه
 و منکر احکم نجات فرموده اند چنانچه در کلام فاضل کاشی در باب ثانی تبصیر است
 روایات گذشت و نیز در کتب هر دو فریق مرویست که انتخاب اهل البیار فرموده اند
 سلم و لمن سألهم حرب لمن حایهم و حرب رسول الله صلی الله علیه و سلم بلا شبهه کفر است
 پس حرب حضرت امیر و دیگر ائمه نیز کفر باشد اهل سنت میگویند که از این حدیث تحقیق
 کلام مراد نیست بلکه تهدید و تعقیب است در مجاری این بزرگواران و بیان
 آن مجاری است که بایر است بدلیل آنکه حضرت امیر بنیاد ایمان و انوار اسلام
 اهل شام در روایت صحیح نزد امامیه حکم فرموده و اگر مسلم این حدیث جنبر
 می بود که شیعه عقیده اند و خواجه نصیر قرار داده فهم حضرت امیر را قطعه می نماید

در روایات باستانی
 ۳ انفال نظام الفتنه
 یوسف فی الامم و القصد
 بهر فرقی از امام و ابی قریب
 مجمع ایمان طبری
 فوی این تامل در نظام
 ان است که در حق الامم
 که تمام الامم و اهل
 الفتنه و اهل قتال
 علم قتال سالته از رسول
 ام الحسن ان ان تاوان بود
 لا یزاله با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فقلت ما یقول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سیفتون من ان قتال قتلت یا رسول الله
 و ان سألکم عن قتال قتلت یا رسول الله
 سیفتون من ان قتال قتلت یا رسول الله
 و ان سألکم عن قتال قتلت یا رسول الله
 سیفتون من ان قتال قتلت یا رسول الله

من کلام امام حسن عسکری علیه السلام در کتاب الفتن

[illegible]

وعده فرمود کسانی را که در وقت نزول سوره نور ایمان آورده و کل صالح کرده بودند
 بلکه جمعی را از ایشان خلیفه سازند و بر زمین مسلط کنند مثل خلیفه ساضن کسانی که بتبر
 از ایشان گذشته اند مثل حضرت داود که در حق ایشان یاد او و انما جعلناک
 خلیفه فی الارض و دیگر انبیاء بنی اسرائیل و نیز وعده فرمود که دین ایشان را که مرخص
 و پسندیده خداست در زمین بماند و بدین معنی رواج و شیعیان عطا فرماید و مستحق
 گرداند و نیز وعده کرد که اینهار ابدل خوشی که در آنوقت داشتند اسیر بمانند
 فرمایند پس مجموع این امور چون در وعده الهی داخل شدند واقع شد فی انذوالاخر
 در وعده صحیحاً لازم آید و مجموع این امور در اسواران خلفاء ثلاثه واقع شد زیرا که
 مهدی در وقت نزول این سوره بالاجماع موجود نبود و حضرت امیر اکرم در آنوقت
 موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده اوست بر عجم شیعه
 حاصل نشد چنانچه در تفسیر الانبیاء و الایمه شریف مرضی نصیر نموده است بلکه حضرت امیر
 و شیعه او همیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پرده دین مخفی نگه داشتند و اسیران
 خوف نیز در زمان ایشان حاصل نبود چنانکه اصل امامت ایشان را بلاذکثره و اقطاط طویل
 مثل شام و مصر و مغرب معکوم مانند چندی جای قبول احکام ایشان و همیشه از افواج شام و
 و هراس لاحق بحال و شکریان انجمن باند و معجز حضرت امیر رض بیکم و است از انجمن و
 لفظ جمع را بیک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لا اقل کسی بایند تا الفاظ
 جمع در دست افتد و انامیه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که هم در آن
 حاضر بودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان بر عجم شیعه واقع
 و هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و محتش بودند پس لازم آمد که خلفاء ثلاثه از جانب الهی
 موعود با استتمالات باشند و دینی که در زمان ایشان رواج یافته مرضی پسندیده
 خدا باشد و همین سه است معنی خلافت حق که مراد است امامت است و ملائک الله است بعد

از تلامذین بسیار در اظهار راجحی گفته احتمال دارد که خلیفه یعنی لغوی باشد استحکام
معنی آوردن نصی شخص دیگری چنانچه در حق نبی اسرائیل وارد شده می باشد این هر یک در حد
و متعلقه فی الارض و معنی خاص مذکور از برای خلیفه اصطلاح شده است بعد از آنکه
حضرت رسالت بناه صلی الله علیه و سلم و شهرت این اصطلاح در قول مولفان
حدیث و سیر و تواریخ که بعد از قضا و عصر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بعد از تحقیق
مسلمین بر وجه مخصوص معروف مرقوم گردیده حاصل گشته است کلامه جواب این سخن
آنست که ما بگوئیم که استخلاف معنی لغوی در کلام متعین نیست اما قاعده اصولی صحیح
آنست که الفاظ قرآنی را حتی الامکان بر معانی اصطلاحیه شرعیه حمل باید کرد نه بر معانی لغویه و از
تمام غرضه بریم شود و هیچ حکم از احکام دین ثابت نگردد و مثلاً هر چه از قرآن لفظی مانده
شده بر قصدین لغوی حمل نماید و صلوة را بر دعا و حج را بر قصد و علی بن ابی طالب
آیدیم بلکه این معنی خلیفه معنی اصطلاحی شرعی است یا مستند مولفین شیعه ازین روین مسئله
حکم گردیم اگر میخواهند که کسکایتان بحدیث انت منی بمنزلة نازقین من موسی که
یا انضمام اخلفنی فی قومی بر صحت خلافت حضرت امیر بر صورت دیگر و کسکایتان بحدیث
یا علی انت خلیفتی من بعدی بر صحت خلافت امیر بن ابی طالب است و اینست که حقیقه
الاهل بیت و غیر ایشان معنی اصطلاحی امامت از لفظ امام که با قطع در قرآن مجید باین
معنی استعمال نشده خیلی دشوار خواهد بود بلکه معاذ الله اگر تو اصعب و سه آیه قرآنی را
بطریق استشهاد تلاوت نموده مثل فقل الله الهمزة الکاف و جانا هم الهمزة یحیی الی التار
لفظ امام معنی فاسد اراده کنند جواب آنها چه خواهد شد و هر که تتبع قرآن
ببیند یا یقین پیدا کند که لفظ امام هرگز بمعنی رئیس عام استعمال نشده بلکه بمعنی
نیز آورده شده است و این را در حدیث نبوی لفظ خلیفه که لغزشی الارض که ولایت بر
حضرت نام دارد و هر چه معتقد است و غیر استدلال بر صحت خلفائے ثلاثه معنی لفظ امام

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فرمود که قتال حضرت امیر برای طلب اسلام نبود بلکه محض برای انتظام امامت بود
و در عرف قدیم و جدید هرگز نفوذ نداشته که اطاعت امام را به اسلام و مخالفت
او را کفر گویند و متعجبانه خود شیعه بر روایات صحیح نقل کرده اند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در حق حضرت امیر فرمود اندک یا علی فاعمل علی تاویل القرآن کما فاهت علی تنزیله
آنست که مقاتله بر تاویل قرآن بعد از قبول تنزیل قرآن است از مخالفین و قبول تنزیل
قرآن بدون آنست که معقول نیست بلکه عین اسلام است پس مقاتله بر تاویل قرآن بمقاتله
بر اسلام مرجع نمی تواند شد و مظهر جدا و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا من بینکم عونی
فقتلوا فی الله یقوم بحیث یحیی اوله علی المؤمنین اغرة علی الکافرین بجا بودن فی تنزیل
لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم درین آیه
کسانی که قتال فرمودین کردند باوصاف گمانی که بالای آن اوصاف در اصطلاح قرآن مجید
نیست مذکور فرموده اند اولی قرب و مترکت و معامله آنها با خدا که هیچ و محبوبه پس عونی
و حب الی استند در دو معامله است آنها با مؤمنین سپردم معامله است آنها با کافرین چهارم معامله
انها با منافقین مردم ضعیف الایمان فظاهر است که امام را معامله است یا با خالق است یا
با مخلوق یا مؤمن است یا کافر یا منافق و ضعیف الایمان و چه ایام در چهار معامله مذکور
پسندیده شده اند و است برآمد امام محی و منور و بلند از خدایتان اوصاف را نهایت پسند
ارشاد کرده اند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و مقاتله فرمودین
یا ایها الذین امنوا من بینکم عونی فقتلوا فی الله و واقع شده زیرا که در اخر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه کفر
فرمودند اول نبوی و دوم سوسی و اولی که درین دعوی نبوت کرد و بیدست خیر و
و بیک شریعت دوم نبوتی که صاحب سبیل کذاب که علیه اختلاف خائنه اول بدست و سوسی
قاتل امیر خمرگشته شده سپردم نبوا و قوم طایفه یونان بدست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ایم و دستار او از دست خالد که خمرگشته نام فرست و عاقبت ایمان آورد و در

زمان خلیفه اول هفت گروه مرتد شدند اول بنو قریظه دوم عین بن حصین و عطف
قوم قره بن سلمه سیوم بنو سلیم قوم ابن عبد البیل چهارم بنو بویع قوم مالک بن رفیع
پنجم بنو تمیم قوم شحاح بنت المنذر ربنیه زوجة سلیم که از اب ششم بنو کنده قوم
اقتضت بن فیس کهندی هفتم بنو بکر در بحرین و یک قره در زمان خلیفه ثانی نیز مرتد شدند
نصارا سه طبعی شدند و هر یک از قره ها مذکور را خلیفه اول از بحرین برگرداند و در
اسلام آورد و چنانچه مورخین برین امر اجماع دارند و حضرت امیر را قال فرمود
کای اتفاق افتاده بلکه خود فرموده است که ایتلیت بقال اهل القیلة کار واه الا
فی کتبهم و اگر امامیه آنها را با انکار امانت مرتد نامند گوئیم در عرف قدیم و جدید مرتد
اصل دین را گویند و اگر بنا بر ایل باطل چیز را از عقاید اسلام منکر شود از مرتد نامیدن
در عرف جاریست و محل معانی قرآن بالا جماع بر معانی عرفیه لغت است نه بر معانی
اصطلاحیه قوم دین قوسه و معنی القسط عن دینکم صریح است در انکار انکارشان
تمام دین و اصل از این باشد نه یک مسئله از مسائل آن و ما بغیر زکوة را که در حدیث
اول مرتد نامیدند بجهت آنست که آنها منکر وجوب زکوة بودند و هر که منکر ضروریات
دین شود اصل دین را انکار کرده باشد و امامست باقر علیه السلام شیعه از ضروریات
دین نیست که با انکار او کفر و ارتداد حاصل آید چنانچه در کلام فاضل کاشی در باب
ثانی از کتب روایا کافی و غیره گذشت و ملا عبد الله صاحب انوار اللمح سوال و جوابی آورده
است که با این بحث بسیار حسیان است گفته است اگر کسی گوید که در باب خلافت مرتضی که از حق
نشده امامیه کا فیه اند و اگر فرض متحقق میاید که جماع صحابه که در مسئله خلافت مخالفت
نمودند مرتد شده باشند و جواب این بحث باین عبارت نوشته که انکار بعضی وجوب
است آنست که امر مخصوص را باطل اعتقاد کنند و حضرت پیغمبر صلعم را احداث اوردان
کنکب نماید اما اگر حق واجب دانسته ترک آن بواسطه اغراض دنیوی و جاه

و اما مذکور افغانی
فی رد الصوابی من قول من قال لا یجوز ان یجوز
و قد لا یجوز ان یجوز ان یجوز ان یجوز
الاضطرب الا ان یجوز ان یجوز ان یجوز
من لیت الا ان یجوز ان یجوز ان یجوز
الاضطرب الا ان یجوز ان یجوز ان یجوز
فی باب من یجوز ان یجوز ان یجوز
فان یجوز ان یجوز ان یجوز ان یجوز
مسند را صاحب انوار اللمح سوال و جوابی آورده
است که با این بحث بسیار حسیان است گفته است اگر کسی
گوید که در باب خلافت مرتضی که از حق نشده امامیه کا فیه
اند و اگر فرض متحقق میاید که جماع صحابه که در مسئله
خلافت مخالفت نمودند مرتد شده باشند و جواب این بحث
باین عبارت نوشته که انکار بعضی وجوب است آنست که امر
مخصوص را باطل اعتقاد کنند و حضرت پیغمبر صلعم را احداث
اوردان کنکب نماید اما اگر حق واجب دانسته ترک آن بواسطه
اغراض دنیوی و جاه

از موصوع دیگر در پنج البلاغه پیاریم مناسب است تا این رساله را برکت آن کلام ارشاد
خطبام زینت زینت حاصل شود و سامع را بسامع این عبارات هدایت اشارات فایده
بر فایده دست دهد **ب** هو المسکنا کریمه تیضوع در پنج البلاغه که در است که جناب امیر در مقام
شکایت از یاران خود و آنکه آنها قبول دعوت انجناب نکند و نصیحت و موعظه او را
مستحق قبول نمی شنوند این عبارت سراسر هدایت ارشاد فرمود اما و الذی نفسی بینه
لیظهرن هو لا القوم علیکم لانیهم اولی بالحق منکم و لکن لاسرهم الی باطل صاحبهم و الباطل
حق حق و لقد اصبحتم الامم نجاف ظلم رعایها و اصبحتم خائفون علیهم و یستفرونکم لجهاد
و یستفرونکم سمعوا و دعوتهم سر وجه افهم تسبیح یوسف کلام تقبلوا انهم و کفایه و
عبه کار یاب انما علیکم الحکم فتفرون و احکم علی جهاد اهل البیت فانی من علی اخر
قوی حتی اراکم متفرقین یا دس سبانا و ان الی مجالکم و تتخادعون عن موا عظمکم
افو کم غدوة و مرجون الی عشیة کظهر الحیة عجز المقوم و اعطى اهل الشاهادة ابدانهم القام
هم عقولهم المختلفة اهو ایهم المستلیم ایهم صاحبکم بطبع الله و اتم قصود و صاحب
اهل الشاهاد بعضی الله و هم بطیفة لودت و امدان معا و یه صار فی یکم صرف الدیار
بالدرهم و انبذنی عشرة منکم و اعطانی رجلا منهم و یخرجون به و عامل انجناب عبید الله
ابن عباس مع سعید ابن عمران کشته آمدند و سبط ابن اسیر طاه که از امر معاویه
بران ملک بیان کردند و این حادثه بسبب رسیدن کویک از جناب امیر بود و حضرت
امیر سابق مردم را بر این امداد عاملان بمن خلی تا کید فرموده بود و لشکر بیان هرگز
نشسته ندانند کار از دست رفت و عاملان برخاسته مذمفرا یندیشد ان یسیر کلام
ایسر و انی و الله لاطن هو لا القوم سید الوان منکم با تمام علی باطلهم و فقرکم عن محکم
و معبیکم اما کم فی الحق و طاعتهم اما مبغی الباطل و باطنهم الامه ان الی صاحبهم
و خیانتهم و صلاحتهم فی بلادهم و فیکم فیکم اتمنت احدکم علی حق و حبشیت ان

این رساله را برکت آن کلام ارشاد
خطبام زینت زینت حاصل شود و سامع را بسامع این عبارات هدایت اشارات فایده
بر فایده دست دهد **ب** هو المسکنا کریمه تیضوع در پنج البلاغه که در است که جناب امیر در مقام
شکایت از یاران خود و آنکه آنها قبول دعوت انجناب نکند و نصیحت و موعظه او را
مستحق قبول نمی شنوند این عبارت سراسر هدایت ارشاد فرمود اما و الذی نفسی بینه
لیظهرن هو لا القوم علیکم لانیهم اولی بالحق منکم و لکن لاسرهم الی باطل صاحبهم و الباطل
حق حق و لقد اصبحتم الامم نجاف ظلم رعایها و اصبحتم خائفون علیهم و یستفرونکم لجهاد
و یستفرونکم سمعوا و دعوتهم سر وجه افهم تسبیح یوسف کلام تقبلوا انهم و کفایه و
عبه کار یاب انما علیکم الحکم فتفرون و احکم علی جهاد اهل البیت فانی من علی اخر
قوی حتی اراکم متفرقین یا دس سبانا و ان الی مجالکم و تتخادعون عن موا عظمکم
افو کم غدوة و مرجون الی عشیة کظهر الحیة عجز المقوم و اعطى اهل الشاهادة ابدانهم القام
هم عقولهم المختلفة اهو ایهم المستلیم ایهم صاحبکم بطبع الله و اتم قصود و صاحب
اهل الشاهاد بعضی الله و هم بطیفة لودت و امدان معا و یه صار فی یکم صرف الدیار
بالدرهم و انبذنی عشرة منکم و اعطانی رجلا منهم و یخرجون به و عامل انجناب عبید الله
ابن عباس مع سعید ابن عمران کشته آمدند و سبط ابن اسیر طاه که از امر معاویه
بران ملک بیان کردند و این حادثه بسبب رسیدن کویک از جناب امیر بود و حضرت
امیر سابق مردم را بر این امداد عاملان بمن خلی تا کید فرموده بود و لشکر بیان هرگز
نشسته ندانند کار از دست رفت و عاملان برخاسته مذمفرا یندیشد ان یسیر کلام
ایسر و انی و الله لاطن هو لا القوم سید الوان منکم با تمام علی باطلهم و فقرکم عن محکم
و معبیکم اما کم فی الحق و طاعتهم اما مبغی الباطل و باطنهم الامه ان الی صاحبهم
و خیانتهم و صلاحتهم فی بلادهم و فیکم فیکم اتمنت احدکم علی حق و حبشیت ان

این رساله را برکت آن کلام ارشاد
خطبام زینت زینت حاصل شود و سامع را بسامع این عبارات هدایت اشارات فایده
بر فایده دست دهد **ب** هو المسکنا کریمه تیضوع در پنج البلاغه که در است که جناب امیر در مقام
شکایت از یاران خود و آنکه آنها قبول دعوت انجناب نکند و نصیحت و موعظه او را
مستحق قبول نمی شنوند این عبارت سراسر هدایت ارشاد فرمود اما و الذی نفسی بینه
لیظهرن هو لا القوم علیکم لانیهم اولی بالحق منکم و لکن لاسرهم الی باطل صاحبهم و الباطل
حق حق و لقد اصبحتم الامم نجاف ظلم رعایها و اصبحتم خائفون علیهم و یستفرونکم لجهاد
و یستفرونکم سمعوا و دعوتهم سر وجه افهم تسبیح یوسف کلام تقبلوا انهم و کفایه و
عبه کار یاب انما علیکم الحکم فتفرون و احکم علی جهاد اهل البیت فانی من علی اخر
قوی حتی اراکم متفرقین یا دس سبانا و ان الی مجالکم و تتخادعون عن موا عظمکم
افو کم غدوة و مرجون الی عشیة کظهر الحیة عجز المقوم و اعطى اهل الشاهادة ابدانهم القام
هم عقولهم المختلفة اهو ایهم المستلیم ایهم صاحبکم بطبع الله و اتم قصود و صاحب
اهل الشاهاد بعضی الله و هم بطیفة لودت و امدان معا و یه صار فی یکم صرف الدیار
بالدرهم و انبذنی عشرة منکم و اعطانی رجلا منهم و یخرجون به و عامل انجناب عبید الله
ابن عباس مع سعید ابن عمران کشته آمدند و سبط ابن اسیر طاه که از امر معاویه
بران ملک بیان کردند و این حادثه بسبب رسیدن کویک از جناب امیر بود و حضرت
امیر سابق مردم را بر این امداد عاملان بمن خلی تا کید فرموده بود و لشکر بیان هرگز
نشسته ندانند کار از دست رفت و عاملان برخاسته مذمفرا یندیشد ان یسیر کلام
ایسر و انی و الله لاطن هو لا القوم سید الوان منکم با تمام علی باطلهم و فقرکم عن محکم
و معبیکم اما کم فی الحق و طاعتهم اما مبغی الباطل و باطنهم الامه ان الی صاحبهم
و خیانتهم و صلاحتهم فی بلادهم و فیکم فیکم اتمنت احدکم علی حق و حبشیت ان

پس انجناب را قاف در بر در مقام حد و حفظ حدود اسلام و تقید حکم قصاص که عمده امور شرعی است نمیفهمید و بریدیدی هست که بیعت مهاجرین انصار را که هرگز بر معویه پوشیده نبود اگر کوچی نمر و چهار قبیله حضرت امیر در مجالس و مکاتبت خود ذکر میکرد با کمال اصرار و خطبه بیعت مهاجرین انصار نیز کرده است چنانچه از مذمت مشهور و معروف است و با جمیع شکایت ابن امربار و ادایم امارت خود بر زبان آورده و طر و قریض نمود پس ذکر بیعت مهاجرین و انصار نیز در مقابل و دلیل تحقیق است مگر از مقدمات حقه ثابتی فی نفس الامر خواهد بود و خصم مسلم باشد خواه نباشد و تنها آورده الرضی ایضاً فی نهج البلاغه عن امیر المومنین انه قال لبدا وانی بکیر فلقه قوم الاود وادوا العمد و اقام سبته و خلف البعده ذنبه انتوب قلیل العیب اصاب خیر ما یسبق شر ما دوی الی السطاعة و اتقاء بجهه حل و ترکهم فی طریق متعبد لا یبتدی فیها الضال و یستعین الیک درین عبارت خباب امیر صاحب نهج البلاغه که شریعت مرضی است برای حفظ مذمت خود تصریح کرده لفظ ابو بکر را حذف نموده و بجا او لفظ فلان آورده تا اهل سنت تمسک نتوانند نمود لیکن اگر امت حضرت امیر است که او را مذکور به صریح تعیین میهم میکنند چنانچه بیان کرده خواهد شد و لهذا شارحین نهج البلاغه از انامیه در تعیین فلان اختلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد ابو بکر است و بعضی گفته اند مراد او اکثر شراح اول را ترجیح داده اند و هو الاظهر پس درین عبارت سر اسرار عبارت ابو بکر را بدیهه وصف عالی موصوف نموده و قسم بران یاد کرده اقامت سنت و اجتماع از بدعت و نبودن فتنه در زمان او حسن تدبیر او و پاک دامن رفتن از نجسان و قلت عیوب او و سر انجام یافتن آنچه مقصود از امامت و خلافت است یعنی اقامت عدل و ترویج دین خدا و ادای اطاعت الهی و تا آخر حق بقول بحسب آوردن از دست او هیچ شک نیست که نهایت امر خلافت و امامت همین است که شهادت صادق حضرت امیر از ابو بکر بوقوع امامت

در این عبارت دست و پا کم کنند و مضطربانه بتوجهیات رکیکه دست اندازند که قابل
ذکر نیست مگر بحیثیه نسبت الحافظ سامع یا تنبیه بر مقدار غور این دو آئینده آن قوت
نزد ایشان آنست که انجذاب گاه گاه اوصاف بدی شیخین بنابر انجذاب قلوب ماسر
و تمالت رعایا خود که خیلی معتقد حسن برت شیخین و انتظام امور دین در عهد ایشان
بودند بیان میفرمود و این عبارت هم از ان وادست لیکن بر عاقل منصف پوشیده
نیست که ده دروغ مو که بقسم نسبت بجناب معصومی نمودن که برای غرض سهل دنیا
یعنی ولداری چند کس بجهت حصول انتظام ریاست ظاهر که تحقق آن غرض هم ممکن
نمود بلکه ایس از و حاصل شده بود و غرض دین بالکل فوت میشد که انتقام غرض
و جبار را که صریح عصیان رسول صلی الله علیه و سلم بلکه از او پیش گرفته و
تحریف کتاب الله و تبدیل دین خدا نمودند ستایش نماید حال آنکه حدیث صحیح از
صحیح الفاسق غضب الرب شنیده باشد از کتاب میکرو از دین و دیانت عقل و
کیاست چه قدر بعید است و که امضورت ملجی و اینهمه تا کیدات و مبالغه و ایمان غلط
شده بود اگر مجرد مدح ایشان بحسن انتظام امور خلافت یا بر صحت او سهل منطوق
می بود این ده دروغ گفتن چه لازم بود همین قدر میفرمود که بعد از وفاتان
جاهل الکفره و المردین و شیع بسعید الاسلام فی البلدان و وضع الجزیه و سنجی
مساجد و لم تقع فی خلافت فتنه و مانند این درین مضامین و مضامینی که عبارت
حضرت امیر مندرج اند تفاوت آسمان و زمین است از معصوم می آمد که
باطل را با نیرته بستاند و جمعی کثیر را که اکثر امت ایشان اند بکلام خود در ضلالت
اندازد و چه نسبت که موجب قدح در خود شن باشد از مدح کفره فخره و حکم به قرب
و صلاح پادشاه ایشان بعمل آرد بلکه بر ذمه انجذاب واجب بود که قوا و
و معائب و مثالب آن جماعه را بر ملا تفصیل تمام اظهار فرمایند تا مردم از آنها

چون معنی که در خود تفاوت را غضب کبر در خود ظاهر

چون معنی که در خود تفاوت را غضب کبر در خود ظاهر

چون معنی که در خود تفاوت را غضب کبر در خود ظاهر

که فلان بار غار فلانی است پس فضیلت او بر جمیع اصحاب پیغمبر در معنی مصاحبت ثابت
 شد و لا اقل از اصحاب جمیع پیغمبر ^و بالقطع افضل شد و هر که از جمیع اصحاب پیغمبر آن
 افضل باشد البته لایق امامت و خلافت خواهد بود زیرا که در آنها هم مردم که لایق اینکارند
 مثل کالب بن یوفنا که از اصحاب حضرت مکی خلیفه انتخاب شد بعد از حضرت یونس و اصف
 بن برخیا از اصحاب حضرت سلیمان نیز لایق اینکار بود و اگر از نیمه در گذشتیم لا اقل خود
 حقوق عامه مسلمین فضلا عن عمرة الرسول خود از و بصدور نخواهد آمد و الا فضیلت بلکه فضیلت
 منقو خواهد شد دوم آنکه چون صحابه رسول هر حیث المجموع افضل از اصحاب جمیع پیغمبر
 شدند لا بد جور و غلبه و غصب حقوق اهل بیت رسول صلعم و تحقیر و امانت آن خاندان عالیشان
 نه خواهند کرد زیرا که هیچکس از اصحاب پیغمبر آن این فعل شنیع نکرده اگر چه
 مساوی اصحاب جمیع پیغمبر آن میشدند لازم بود که مرکب این کارهای شنیع نشوند چرا
 آنکه افضل باشند و مرکب این امور شوند و در مقام امام فخر الدین را از تحریر دارد
 بغایت دجس و ذهن نشین گفته است که فرقه روافض نزد من کمتر از مورچه سلیمان اند
 عقل و اعتقاد نیک پیغمبر خود زیرا که مورچه سلیمان بنایمان خود گفت که یا ایها النمل اخلوا
 مساکنکم لا یطعنکم سلیمان و جنوده و هم لا یثعرون یعنی ای فرقه موران در
 سوراخها خود در آید مباد الشکر این سلیمان شمارا نادانستد یا ایها النمل
 پس بقدر فهمید که فرقه پناه و شکریان که در ظلم و تعدی بغایت بصیرت و پدید
 می باشند میرکت صحبت پیغمبر افتد و مذهب شده اند و صحبت سرکشی و زناها
 شے نایب کرده که دیده و دانسته بر مورچه ضعیف ظلم نخواهند کرد بلکه در تحت
 الاقدام پناهنده خواهند کرد و گروه روافض هرگز نه فهمیدند که صحبت پیغمبر خاتم
 المرسلین که افضل پیغمبر آن است در صحابه کبار خود که دایما لازم انتخاب
 بودند و بار غار و رفیق تنگ را گفته می شدند تا نیری گروه باشند و خیانت و

عزیز منی که در این دنیا
از این دنیا دوری
از این دنیا دوری
از این دنیا دوری
از این دنیا دوری
از این دنیا دوری
از این دنیا دوری
از این دنیا دوری

و این رضی را بعد از قاعده است که نامها و خطبای امیر رضی را بعد از احوال مذکور خود که
می سازد و سبب تقدیم و اخیر محرف میکند ششم آنکه جناب امیر المومنین رضی را چون از
حال صحابه که نشسته پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند بپایان و ولایت و صف و فرمود
و گفت کافوا اذا ذکر الله جللت اعینهم حتی تبیل جباههم و ما و کایمید شجر یوم الیرج العا
خوفا من العقاب و رجاء المثلث اب که نوکره الرضی فی تهر البکاة و نیزه بار دیگر در حق آنها فرمود
کان احب الی الله الیهیم فاراد الله و انهم یحبون علی مثل البحر من ذکر معا و هم و اجتماع
چنین اشخاص بلکه اصرار یک کس از ایشان بر امر باطل مخالف نص با رسول صلی
الله علیه و سلم از محالات است بقیمه آنکه خلافت صدیق رضی الله عنه به بیت جماعه
لیست شده که حضرت امام سجاد در صحیفه کامله در ادویه طویل در مناجات بار خدایا
که وقت راز و نیاز زندگان خاص اوست آنها را استایش می نماید حتی که در حق تابعان
انجام می دهد و کا طویل میکند باین لفظ اللهم و اوصل علی النابین امیر المومنین
بقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان خیر خبر آنکه الذین قصر و سهرتم و تحروا
و جهنم مضوا فی قهقرا نارهم و الا تمام بیدایه منارهم بدینون بدینهم علی شاکل کلمتهم
لا شیهم ریب فی قصد هم و لم یخجل شک الی آخره قال و کسی را که امام معصوم یا غیره نسبت اشتراک
نماید در وقت مناجات با حضرت عالم السرا و انخفیات که احتمال بقیه را و در وقت کجایا
و ادون صریح کفر است اصرار بر باطل و انحاء حق و در و اداری ظلم و غصب برخاستن
رسول صلی الله علیه و سلم از وی محال و متمنع است هشتم آنکه در کلینی در باب سبق
الی الایمان بروایت ابو عمر زبیری عن ابی عبد الله آورده اند قال قلت لابی عبد الله
ان الایمان درجات منازل یفاضلون المومنون فیها عند الله قال نعم قلت حصصی منک
سعی آخره قال ان السبق بین المومنین کما یسبق بین الخیل یوم الریان ثم فضلهم علی درجاتهم
فی السبق الی فیجیل کل امرئ منهم ما و رجه بسبقه لا یقضیه فیها حقیر و لا یتقدم من سبقه و لا مفضل

و این رضی را بعد از قاعده است که نامها و خطبای امیر رضی را بعد از احوال مذکور خود که
می سازد و سبب تقدیم و اخیر محرف میکند ششم آنکه جناب امیر المومنین رضی را چون از
حال صحابه که نشسته پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند بپایان و ولایت و صف و فرمود
و گفت کافوا اذا ذکر الله جللت اعینهم حتی تبیل جباههم و ما و کایمید شجر یوم الیرج العا
خوفا من العقاب و رجاء المثلث اب که نوکره الرضی فی تهر البکاة و نیزه بار دیگر در حق آنها فرمود
کان احب الی الله الیهیم فاراد الله و انهم یحبون علی مثل البحر من ذکر معا و هم و اجتماع
چنین اشخاص بلکه اصرار یک کس از ایشان بر امر باطل مخالف نص با رسول صلی
الله علیه و سلم از محالات است بقیمه آنکه خلافت صدیق رضی الله عنه به بیت جماعه
لیست شده که حضرت امام سجاد در صحیفه کامله در ادویه طویل در مناجات بار خدایا
که وقت راز و نیاز زندگان خاص اوست آنها را استایش می نماید حتی که در حق تابعان
انجام می دهد و کا طویل میکند باین لفظ اللهم و اوصل علی النابین امیر المومنین
بقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان خیر خبر آنکه الذین قصر و سهرتم و تحروا
و جهنم مضوا فی قهقرا نارهم و الا تمام بیدایه منارهم بدینون بدینهم علی شاکل کلمتهم
لا شیهم ریب فی قصد هم و لم یخجل شک الی آخره قال و کسی را که امام معصوم یا غیره نسبت اشتراک
نماید در وقت مناجات با حضرت عالم السرا و انخفیات که احتمال بقیه را و در وقت کجایا
و ادون صریح کفر است اصرار بر باطل و انحاء حق و در و اداری ظلم و غصب برخاستن
رسول صلی الله علیه و سلم از وی محال و متمنع است هشتم آنکه در کلینی در باب سبق
الی الایمان بروایت ابو عمر زبیری عن ابی عبد الله آورده اند قال قلت لابی عبد الله
ان الایمان درجات منازل یفاضلون المومنون فیها عند الله قال نعم قلت حصصی منک
سعی آخره قال ان السبق بین المومنین کما یسبق بین الخیل یوم الریان ثم فضلهم علی درجاتهم
فی السبق الی فیجیل کل امرئ منهم ما و رجه بسبقه لا یقضیه فیها حقیر و لا یتقدم من سبقه و لا مفضل

و این رضی را بعد از قاعده است که نامها و خطبای امیر رضی را بعد از احوال مذکور خود که
می سازد و سبب تقدیم و اخیر محرف میکند ششم آنکه جناب امیر المومنین رضی را چون از
حال صحابه که نشسته پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند بپایان و ولایت و صف و فرمود
و گفت کافوا اذا ذکر الله جللت اعینهم حتی تبیل جباههم و ما و کایمید شجر یوم الیرج العا
خوفا من العقاب و رجاء المثلث اب که نوکره الرضی فی تهر البکاة و نیزه بار دیگر در حق آنها فرمود
کان احب الی الله الیهیم فاراد الله و انهم یحبون علی مثل البحر من ذکر معا و هم و اجتماع
چنین اشخاص بلکه اصرار یک کس از ایشان بر امر باطل مخالف نص با رسول صلی
الله علیه و سلم از محالات است بقیمه آنکه خلافت صدیق رضی الله عنه به بیت جماعه
لیست شده که حضرت امام سجاد در صحیفه کامله در ادویه طویل در مناجات بار خدایا
که وقت راز و نیاز زندگان خاص اوست آنها را استایش می نماید حتی که در حق تابعان
انجام می دهد و کا طویل میکند باین لفظ اللهم و اوصل علی النابین امیر المومنین
بقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان خیر خبر آنکه الذین قصر و سهرتم و تحروا
و جهنم مضوا فی قهقرا نارهم و الا تمام بیدایه منارهم بدینون بدینهم علی شاکل کلمتهم
لا شیهم ریب فی قصد هم و لم یخجل شک الی آخره قال و کسی را که امام معصوم یا غیره نسبت اشتراک
نماید در وقت مناجات با حضرت عالم السرا و انخفیات که احتمال بقیه را و در وقت کجایا
و ادون صریح کفر است اصرار بر باطل و انحاء حق و در و اداری ظلم و غصب برخاستن
رسول صلی الله علیه و سلم از وی محال و متمنع است هشتم آنکه در کلینی در باب سبق
الی الایمان بروایت ابو عمر زبیری عن ابی عبد الله آورده اند قال قلت لابی عبد الله
ان الایمان درجات منازل یفاضلون المومنون فیها عند الله قال نعم قلت حصصی منک
سعی آخره قال ان السبق بین المومنین کما یسبق بین الخیل یوم الریان ثم فضلهم علی درجاتهم
فی السبق الی فیجیل کل امرئ منهم ما و رجه بسبقه لا یقضیه فیها حقیر و لا یتقدم من سبقه و لا مفضل

تصنیف شده و ظاهر است که اهل سنت را مقصدی جواب آن دلائل شدن بر لایق است
 بار خدا یا مکر نقل آن دلائل برای اظهار دانشمندی و خوشنقش تفریری این بزرگواران
 کرده آید تا بر کلیه موضوعه و مقدمه مدخله تنبیه کرده شود و دوم دلائل داله بر استحقاق امامت
 حضرت امیر را و آنکه انجناب در وقت از اوقات خلیفه بر حق و امام مطلق است و این
 دلائل را نیز اهل سنت اقامت کرده اند و در مقابل مواضعی خواج که منکر امامت حضرت امیر
 بودند و در استحقاق انجناب این منصب کار قیام میکردند و آنچه از آن دلائل استفاد
 شود همین قدر است که انحضرت مستحق خلافت راسته است و امامت او مرضی است و این
 شارح است بی تعین وقت و زمان و بی تخصیص بر اتصال زمان او بر زمان نبوت یا اتصال
 او از زمان نبوت و مقصدی جواب این دلائل اهل سنت البته نخواهند شد که صریح نیست
 نشان و خلاصه مطلب این است مگر در بعضی جاها بر آئینیه هر یک دو مقدمه مختصر است این
 دوران دلائل افزوده اند و بر عجم خود تقرب تمام کرده سیوم دلائلی کدالات دارند و اما
 آن جناب بلا تفصیل سلب استحقاق امامت از غیر انجناب و حقیقت دلائل مختصه
 شیعه و آنچه متفر دانند با مختصر آن همین قسم اخیر است و این قسم بسیار اقل قلیل است و مختصر
 المقدمات که تعلیل یعنی کتاب و عزت بزرگدین مقدمات آن دلائل و کواحه صادق و
 شاه عادل اند پس درین رساله از هر قسم بر میاد و کنیم قسم اخیر را بالا است غلب
 بیان غایب و بر متن ظاهر و موضح آن خبر دار سازیم حقیقت دلائل ایشان معلوم شود و لا یفوت
 و مبادی آن دلائل می یابد که مسلم الثبوت اهل سنت هم باشند زیرا که عرض از اوقات
 دلائل الزام اهل سنت است و الا هر کسی که عمو کند در کوچ خود شیخ را است روایا
 شیعه و اصول اینها را که در ابواب سابقه حال تفصیل گذشت اهل سنت سب
 نمی خرد پس یا از قبیل آیات قرآنی خواهند بود یا احادیث متفق علیه یا دلائل عقلیه
 یا خود از مقدمات مسلمة فیه یا از مطاعن خلفاء ثلثه که در باب سلب استحقاق

امامت از آنها می آید و چون باب مطاعن علیّه معقود خواهد شد تمام مسئله را درین باب
آورده شود اما الایات فتنها قوله تعالی انما اولیکم الدور و رسولہ والذین امنوا الذین یقینون
السنوة و یؤتون الزکوۃ و هم را کون کونین کمال تفسیر اجماع دارند که این آیت در شان
حضرت امیر نازل شده و قیامت آنحضرت خود را در حالت کوع بسایل داد و کلامه مفید
حضرت و لفظ ولی بمعنی متصرف در امور و ظاهر است که در اینجا تصرف عام جمیع مملکت
مراد است که مساوی امامت است بقرینه ضم ولایت او با ولایت خدا و رسول
پس امامت انجذاب ثابت شد و قیامت امامت غیر او بحججه حضرت تقادکشت و
هو الذی جواب بچند وجه داده اند اول نقصان آنکه اگر این دلیل دلالت کند بر
امامت امیر متقدم از و خواجه تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر قیامت امامت امیر متاخر از و
همان تقریر بعینه پس باید که سبطین من بعد بهما من الایمة امام نباشند اگر شیعه این را میگوید
باشند باین دلیل تمسک نمایند حاصل آنکه منبای این استدلال بوجهی که در مقابل اهل سنت
مفید شود بلکه حضرت و حضرت خواجه اهل سنت را حضرت شیعه را نیز حضرت است بر آنکه
امامت امیر پیشین و پسین همه باطل میگردد و نیز چندند باین سنت هم باطل نیست امامت
شیعه هم در بطلان مقصوری ندارد بلکه اگر اهل سنت را نقصان سه امام شیعه افتاد
را نقصان یازده امام شد از سه تا یازده فرقی نه است پوشیده نیست غیر از
حضرت امیر که با اتفاق امام است و دیگر امام مانند بیست شایع که از زقیان
و امن کشان گذشتی بگوشت خاک ما هم بر باد رفته باشد و اگر جواب این نقصان
باین طریق و است که مراد حضرت ولایت است در انجذاب فی بعض الاوقات یعنی در
وقت امامت خود نه در وقت امامت سبطین من بعد یا گوئیم جمیع احوال و احوال
مناسب مانیز همین است که ولایت عامه در انجذاب منتهی بعض
الاوقات محصور بود و ان وقت وقت امامت انجذاب است

است نه پیش از آن که زمان امامت خلفاء ثلثه بود و اگر گویند که اگر حضرت امیر
 در زمان خلفاء ثلثه صاحب ولایت عامه نبود نقضی بحجاب اول لازم می آمد بخلاف
 وقت امامت سبطین که چون در قید حیات نبود امامت دیگری در حق او موجب
 نقض شد لان لموت روافع لجميع الاحکام الدیوتیه گوئیم این استدلال دیگر شده است لا
 بایت نماذیر که بنمای این استدلال بر دو مقدمه است اول آنکه صاحب ولایت عامه
 را حد و لا دیگری بودن و لونی وقت من الاوقات نقض است دوم آنکه صاحب ولایت
 عامه را هیچ گونه در هیچ وقت نقضی لاحق نباشد و این هر دو مقدمه از آیت کجا فهمیده میشود
 این صحت را در عرف منظره فرار گویند که از دلیلی بدلیلی دیگر انتقال نمایند بی انقضای
 پرخاش در مقدمات دلیل اول اما بالا قرار و اما بالا اثبات و اگر این فرار را هم که از این
 نیز در مقدمات این استدلال انتقال خواهیم کرد و خواهیم گفت که هر دو مقدمه باطل
 است و این استدلال نیز منقوض است بحضرت سبطین که در زمان ولایت حضرت امیر
 مستقل بالولایت نبودند و در ولایت دیگری بودند و نیز منقوض است بحضرت امیر در زمان
 و لا یغیر صلعم حدیثی و استند پس صاحب ولایت عامه را در بعضی اوقات در ولایت
 دیگری بودن نقض نیست و اگر بالفرض نقض است پس صاحب ولایت عامه را این نقض لاحق
 فبطل الاستدلال الذی فرغتم الیه جمیع المقدمات جواب دوم حضرت شیخ ابراهیم کرد
 علیه الرحمه و دیگر اهل سنت نوشته اند که ولایت الذین امنوا در زمان خطاب البته مراد
 نیست بالاجماع زیرا که زمان خطاب زمان وجودی بود و امامت نیابتی است بعد
 موت او پس چون زمان خطاب مراد شد لابد زمان متاخر خواهد بود از موت پیغمبر
 را حدی نیست بعد چهار سال باشد یا بعدیت و چهار سال پس این دلیل هم غیر محمل
 نزاع قیام شده و دعای شیعیه یعنی امامت بلا فصل حاصل نکشت و اگر نظریه نقضیه در مقدمات
 این دلیل نایم اول اجماع مفسرین منوع بلکه علماء تفسیر را در تفسیر قول این آیت احتیلا

سید ابوالحسن
 در بیان سبب
 و سبب از این
 است و این
 و این مقدمات

است ابو بکر نقاش که صاحب قفس مشهور است از حضرت امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام
 روایت نموده که نزالت فی السماء جبرئیل الانصار کونیده گفت ما شنیده ایم نزالت فی علی بن
 ابیطالب امام فرمود بگویم یعنی آنجناب نیز در مهاجرین انصار داخل است و این روایت
 بسیار موافق است لفظ الذین را وضع جمع را که در تفسیرین و یونون و یوم را کون را مده
 است و جمعی از مفسرین از عکرمه روایت کرده اند که نزالت فی نشان الی بکر و مویان بقول
 ما سبق ایه است که در قال مرتدین واقع است و این قول که نزالت فی علی بن ابیطالب و
 روایت قصه سایل و تصدیق بیاختیار در حالت رکوع فقط تعلیل آن متقدم است و محض
 اهل سنت فاطمه ثعلی را در روایات او را بجوی نمی شمارند و او را طالب لخطاب داده اند
 در رطب و یابس نفقه نمیکند و بیشتر روایات او در تفسیر از کلمی است عن اصحاب و بی
 مایروی من التفسیر عندهم و قاضی شمس الدین بن خلکان در حال کلمی گفته است که کان کلمی بن
 اصحاب عبد الله بن سبا الذی کان یقول ان علی بن ابیطالب لم میت و انه رجع الی الله
 و بعضی از روایات تعلیمی منتهی میشوند بحدیث مروان السدی الصغیر و او را سلسله کتب و
 دانند و رافضی عالی بوده است و صاحب باب التفسیر آورده که در شان عباد الله بن
 نازل شده و قتی که از خلفا خود که یهودیان بودند تبرا نمود بر خلاف عبد الله بن ابی
 که او تبرا نکرد و از حمایت و خیرخواهی آنها دست بردار نشد و این قول مناسب تمام دارد
 یا سابق این تبرا که بعد از این شیایا ایها الذین امنوا لاتخذوا الیهود و النصار اولیا و اورد است
 و جماعه از مفسرین کونید که چنان عبد الله بن سبا که از ارباب یهود بود و بنسبت
 اسلام شرف شد تمام قبیل او را ترک نمود و با قطع سلوک نمود او شکایت این
 حادثه بحضور رسالت پناه آورد و گفت یا رسول الله قومنا یجروننا پس این آیه نازل شد
 و به اعتبار فن حدیث است قول اصح الاقوال است دوم آنکه لفظ اوسه مشکک است در
 معانی بسیار المحب والناسر والصديق والمتضر فی الامر و از لفظ مشکک یک

است ابو بکر نقاش که صاحب قفس مشهور است از حضرت امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام

این حدیث از تفسیر قرآن است که در تفسیر قرآن آمده است و در تفسیر قرآن آمده است و در تفسیر قرآن آمده است

یک معنی متعین مراد نمی تواند شد مگر بقبرینه خارجی و قبرینه بایق یعنی با سبق میوهی نمان
 است زیرا که کلام تقویت قلوب و تسلیه میومنین از الزام خوف ایشان از مردن است
 و قبرینه بایق یعنی ما بعد معین معنی محبت صدیق است و هو قوله یا ایها الذین آمنوا اتخذوا
 الذین اتخذوا دینکم نهرا و ابعثوا من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم و الکفار اولیا و زیرا که این
 و نصاریسنی و دیگر کافر از کسی امام خود نمی گرفت و نه با هر یک بعضی بعضی امام میکردند
 و کلامی که مفید حسرت نیز میسر معارفی خواهد بود زیرا که حصر درجا میشود که نرسد
 و تردد و اعتقاد شرکتی دران بوده باشد و بالا جماع وقت نزول است تردد
 و نزاعی در امامت و ولایت تصرف نبود بلکه در نصرت و محبت بود و هم آنکه العجم
 اللفظ لا مخصوص السبب قاعده اصولیه متفق علیهاست بین الشیعہ و اهل بیت مضاف به
 ولایت عام در خاصه چند خواهد بود که حضرت امیر نیز در آنها داخل است زیرا که صنعت
 و کلام الذین از الفاظ عموم ماساوق الفاظ عموم اند یا اتفاق امامیه که مذکور در مرقی
 و ابن المطهر فی النهایه پس حمل جمع بر واحد مخدّر است و حمل عام بر خاص خلاف الاصل
 که بدون ضرورت از کتاب آن نتوان کرد و اگر شیعه گویند که در نجاصت مختص
 است زیرا که تصدیق بر بیال در حالت رکوع از غیر یک شخص واقع نشده گوئیم در این آیه
 تصدیق با نیکو است که مانع حمل عموم تواند شد بلکه و هم را کون جمله است مبطون بر جمله یا یا
 و صلیه موصول است ای الذین هم را کون یا حال است از یقیمون الصلوة و هر تعداد
 رکوع خشوع است نه رکوع اصطلاحی و اگر شیعه گویند که حمل رکوع بر خشوع حمل لفظی است
 بر غیر معنی شریع ان در کلام شایع و آن خلاف اصل است گوئیم رکوع معنی خشوع
 نیز در قرآن مستعمل است قوله تعالی و رکعی مع الرکعین حال آنکه بالا جماع در نماز سبب
 رکوع اصطلاحی بود قوله تعالی فخر العاد و بظاهر است که در رکوع اصطلاح
 خرد و سقوط نمایی باشد و چون خشوع معنی مجازی متعارف این لفظ است حمل ان

در نصرت
 در محبت
 در اعتقاد
 در نماز

بر آن معنی بلا ضرورت نیز جایز است گاه هوالمقرر فی محله و نیز کونیم محل یوتون الزکوة بر قصد
 خاتم بسایل مثل محل لفظ رکوع است بر غیر معنی شرعی او فها هو جوا کفیه فهو بانها اگر
 بلکه ذکر رکوع بعد از اقامت صلوات موبد یا است که تکرار لازم نیاید و ذکر زکوة بعد از اقامت
 صلوة مخالف است با که در عرف قس آن هر جا زکوة را مقرون بصلوة حتی از مدراد از آن
 زکوة مفروضه می باشد نه تصدق مطلقا و اگر رکوع را بر معنی تحقیقش محل کنیم باز هم حال از
 یقین الصلوة است تمام مبر جمیع مومنین را زیرا که احتراز است از نماز نبود که خالی از رکوع
 بود و در نصورت نبی از موا لاه یهود که بعد از این آیت وارد است بسیار بسیار است
 و نیز اگر حال از یوتون الزکوة شود صفت معنی ماند بلکه در مفهوم یقین الصلوة تصور می
 آرد جمیع و فضیلت نماز آنست که خالی باشد از هر عملی که تعلق بنماز ندارد و خواه قلیل خواه کثیر
 خاتمش آنکه کثیر مفید نماز نیست و قلیل غیر مفید اما در معنی اقامت صلوة البته تصور می آورد
 و کلام الهی را بر تناقض و مخالف محل کردن رویت و معنی این قید را با لایحاح خلی نیست
 لا طر و اولاً عکساً صحیح است پس در تعلیق حکم امامت با قید یغویت کلام را بر تعالی
 لازم می آید مانند آنکه کونیه قابل با دشنا هست شما کسی است که خامه شرح دارد و اگر آنست که
 اگر این است دلیل حضرات امامت در حضرت امیر باشد آیات دیگر معارض او خواهند بود و چنانچه
 شیعه را نیز متسک به معارضه او در اثبات امامت امیر اطهار ضرور خواهد افتاد و دلیل آن
 متسک اول هم معارض آیات ناصیه بر خلافت خلفا و ثلثه سابق تحریر نموده شد و احتجاج
 آنکه ملا محمد امجد صاحب اطهار را بحق برای تصحیح این استدلال بر معنی خود سعی
 را نهایت رسانیده حال آنکه کلمات او در مقام با وجود و بینه نسبت با مثال خود نمی دارد
 خیلی بی مغز واقع شده اند بنا بر نمونه و ششندی ممتاز آن اینفرقه را اینجا نقل کرده شود
 و چنانکه او را غلط افاده بیان کرده آید از انجمله آنکه ملا محمد امجد گفته که امر محبت و دوستی
 داشتن خدا و رسول خدا یقین که بطریق وجوب است پس امر محبت و ولایت مومنین

و تمام اینها در حدیث است

اینها در حدیث است
 از اینها که در حدیث است
 یا یوتون الزکوة
 لا طر و اولاً عکساً صحیح است
 پس در تعلیق حکم امامت
 با قید یغویت کلام را بر تعالی
 لازم می آید مانند آنکه کونیه قابل
 با دشنا هست شما کسی است که خامه
 شرح دارد و اگر آنست که اگر این است
 دلیل حضرات امامت در حضرت امیر
 باشد آیات دیگر معارض او خواهند
 بود و چنانچه شیعه را نیز متسک به
 معارضه او در اثبات امامت امیر
 اطهار ضرور خواهد افتاد و دلیل آن
 متسک اول هم معارض آیات ناصیه
 بر خلافت خلفا و ثلثه سابق تحریر
 نموده شد و احتجاج آنکه ملا محمد
 امجد صاحب اطهار را بحق برای
 تصحیح این استدلال بر معنی خود
 سعی را نهایت رسانیده حال آنکه
 کلمات او در مقام با وجود و بینه
 نسبت با مثال خود نمی دارد خیلی
 بی مغز واقع شده اند بنا بر نمونه
 و ششندی ممتاز آن اینفرقه را
 اینجا نقل کرده شود و چنانکه او
 را غلط افاده بیان کرده آید از
 انجمله آنکه ملا محمد امجد گفته
 که امر محبت و دوستی داشتن خدا
 و رسول خدا یقین که بطریق وجوب
 است پس امر محبت و ولایت مومنین

مومنین متصف بصفات مذکور تر بر می باید که بطریق وجوب باشد چه اگر حکمی که
 از یک کلام و از یک قضیه که موضوع او یکی باشد و محمول او یکی باشد یا متعدد و
 معطوف بر یکدیگر بعضی از آن واجب و بعضی از آن ندب نیست و اند بودن و یک لفظ
 را در استعمال واحد بدوئی گرفتن جایز نیست پس مقتضی و مفاد آیه واجب میشود و لا
 صفت مومنین که متصف باشند بصفات مذکوره و مودت ایشان ثالث مودت
 خدا و رسول خدا میشود که واجب است علی الاطلاق بدون قیدی و جهتی پس مراد از آن
 مومنین اگر کافه مسلمین کل ایهت گرفته شود باین اعتبار که از نشان ایشان هست انتصاف
 بصفات مذکوره است نمی شود چه اگر بر هر یک متعدد است معرفت کل چه چاک موت و ایشان
 باشد که بسبب از اسباب مؤمنی را بمؤمنی دیگر معادلات مباح شود بلکه واجب پس مراد
 باشد فقط انتهی کلامه و درین کلام عاقل را غوری در کار است تا مقدر فهم علی
 این فقره ظاهر گردد و موالاة جمیع مومنین من جهة الایمان عام است بدون قیدی و
 که در حقیقت موالاة ایمان است و اگر عداوتی و بعضی بسبب از اسباب مباح شود و واجب
 گردد موالاة ایمانی را چه ضرر و خود شیعه را درین سبب حکم نمیکند که بجهت تشیع با هم
 دوستی دارند و این دوستی عام است بدون قیدی و وجه مذکورات معاملات و بیو
 با هم عداوت هم نمیشود و موالاة تشیع بحال خود می ماند و اگر ازین آیه این منفی
 را محذور و مجال دانسته فهمند از تمام قرآن خود چشم پوشی می توان کرد و که
 المومنون و المؤمنات بعضهم اولیا لبعض یا مرون بالعرف و نهیون عن المنکر
 و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون السور و سوله اولئک یرحمهم اللہ
 و اگر موالاة ایمانی با جمیع مومنین عام از آنکه مطیع باشد یا عاصی ثالث شود
 خدا و رسول کرد و کدام استعماله عقل درین امر لازم می آید از آنکه در حدیث
 که بر سه محبت در یک درجه و یک مرتبه باشند در افضالت و چون محبت خدا بالا

بود یا بعد از آن و اگر قبل از نزول آیه بود متصل بود یا منفصل و اگر متصل بود اتصال آن
 در ثبوت یا سبب نزول مهم شده باشد همه این امور را بسند بیان باید کرد و احتمال است را
 اول در مقام استدلال کجایش نیست و دوم در تعیین سبب نزول مسبوخ می شود زیرا که اگر
 نسبت بدون خبر صحیح ثابت نمی توان کرد بلکه سبب از مفسران شیعه و سنی این سبب بر آن
 نزول این آیه ذکر کرده پس معلوم شد که اتصال در ثبوت یا بعد از نزول آیه بود و بهر تقدیر
 مفید نمی شود و طرفه آنست که حدیثی وارد کرده است منافات می برد باطلان آنرا زیرا که
 جواب آنحضرت صلوات الله علیه در تفسیر شخصی که سزاوار خلافت یافت باشد حاصل او آنست که شخص
 خلافت هر یکی را از این ائمه اگر ارام حاصل است اما در ترتیب که اسامی اشاره بتبقیه می رسد
 حقیقت شیخین نمود پس سوال مذکور و جواب حضرت رسالت نباه منافات دارد باطلان
 انما و آیه برای هر خلافت باشد در مرتضی و الا آیه مقدم باشد بخلاف رسول با قرآن لازم آمد
 و اگر آیه موخر باشد تکذیب قرآن مر رسول را لازم آید و ادعای نسخ یکی مرد دیگر را در اینجا کجایش
 نیست لان الحدیث و کذا الایه من باب الاخبار و الاخبار لا تکمل النسخ و مع هذا چون
 تقدم یکی بر دیگری مجهول است عمل به هر دو ساقط گشت و اگر گویند که حدیث بخلاف حدیث
 در مسئله امامت بآن مشک جایز نیست گوئیم در اثبات تردد و نزاع تمسک بدان
 جایز نخواهد بود و مع هذا تمسک بایه موقوف است بر ثبوت تردد و نزاع پیش کشیده بایه نیز
 باطل شد زیرا که در مسئله امامت بایه که دلالت آن موقوف بر خبر واحد باشد نیز
 تمسک جایز نیست و نیز در حدیث اول استخلاف را ترک اصلح در حق امت فرمود
 پس اگر آیه انما ولیکم الله و لایک احد دلالست بر استخلاف بخند استخلاف که ترک اصلح است از جهات
 صادر خواهد شد و بهر حال پس حدیث اول نیز منافی تمسک ایشان است باین آیه در بیان
 انیت حال سخنان محمد این گروه که اجله علماء اند از هر چهارم بر سر آمدند و دیگر سخنان
 آنها را که مثل خطرات البعیر بر صفره ازینها سرتی آمدند اگر نقل کنیم تطویل لاطایل لازم خواهد

زیرا که حدیث و آیه از ثبوت هر یک در وجهی است

خواهد آمد و منها قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
كوفيته مفسرين اجماع کرده اند كه اين آيت در حق علي وفاطمة و حسن حسين عليهما السلام
نازل شده و دلالت ميكند بر عصمت ایشان بنا كيد تمام غير المعصوم الا يكون اماما و حجة
هم مصادقات همه مخدوش اند اول اجماع مفسرين بر اين ممنوع اين ابی حاتم از ابن
عباس روايت ميكند كه انما نزلت في نساء النبي صلى الله عليه وسلم و ابن جرير
از عكرمة روايت ميكند كه انه كان ينادي في السوق ان قولنا انما يريد الله ليذهب الرجس
في نساء النبي صلى الله عليه وسلم و ظاهر از ملاحظه سابق و سابق آية هم همین است زیرا
از ابتدا يا نساء النبي استن كاحد من النساء تا قوله و اطعن الله بلكة تا و الحكمه بخطاب زوج
مطهرات است و امر و نهی با ایشان واقع ميشود پس در اثنای كلام حال ديكران مذکور
كه در كنيت بغير انقطاع كلام سابق و اقتراح كلام جديد مخالف روش بلاغت است كه كلام را
از ان پاك بايد داشت و اضافت نيوت از و اج درين قول كه و يتوكلن في ذلالت و اج
بر آنكه مراد از اهل بيت درين آية ایشانند چنانچه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرمود
كه از و اج در او باشند نمی تواند شد ملا بعد الله گفته كه جمعيت نيوت و يتوكلن و از اهل
بيت در اهل البيت و آل است بر آنكه نيوت ایشان غير بيت نبوت است و اگر ایشان اهل بيت
بودند و ذكرن ميسر في يتوكلن واقع ميشد انتهى كلام ما بانصاف بايد ديد كه چه حرف
بمعترض است زیرا كه افراد بيت در اهل البيت كه اسم جنس است و اطلاق او بر قليل و كثير جاز
يا اعتبار اضافت ميت يا حضرت است كه همه نيوت از و اج باعتبار اين اضافت بكنانه
است و جمعيت نيوت و يتوكلن باعتبار اضافت نيوت باز و اج است كه انما تعددند
و آنچه ملاسه مذکور گفته كه لا يبعد ان يقع من المعطوف المعطوف عليه فاصل و ان
طال جناحه درين آية كرميه واقع شده قل الطيعوا و الرسول فان تولوا فان عليا على كل ثم قال
بعد تمام ذلالية و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة قال المفسرون و اقيموا الصلوة عطف

علی الطبع واثبتی کلامه بوج تراز کلام سابق اوست زیرا که وقوع فصل مبین المعطوف
 و المعطوف علیه بامر اجنبی من حیث الاعراب که تعلق بصنعت سخا و در بلاست چنانچه
 است لیکن با خبر نندارد زیرا که در انحراف اجنبیه و مغایرت باعتبار مواردی است لافقه و
 سابقه لازم می آید و متلفی بلاغت نیست ندان و انچه از بعضی منسبین تشکر کرده و یا
 الصلوة معطوف بر الطبع و الرسول است صریح الف اوست زیرا که بعد از اقامه الصلوة باز
 لفظ و الطبع و الرسول واقع است بر عطف بخشی علی نفسه لازم خواهد آمد و ازین بوج ترا کلام
 دیگر گفته است که مضحک حبیبان کافیه خوان می تواند شد میگوید که مبین الایات
 مغایرت التثانی و خبریت چنانچه تطهیر که جمله ندانیه خبریت و مقابله و بعد از آن
 است ان ثانی و عطف ثانی بر خبر بر سینه آید منقول است اول درایه تطهیر حرف عطف
 کجاست بلکه تعلیل است بر آن امر بالماعت فی قوله و الطعن الصدور و سوره که و ثانی را معل
 خبر بر کردن در تمام قرآن و احادیث کلام بلغا را می شود مشهور است مثل اضرب زید الذناب
 یا الطعن یا غلام انما اريد ان اركبك اكر عطف و او کردن مراد دارد پس معطوف علیه و در
 و قرن و دیگر او را مسبقا ندانده اما از اینجا عربیت و لایه علماء ایشان توان فهمید و با
 و صف این قصور مبین که در نحو صرف دارند می آیند که در نفس کلام الصدور است انداز شوند
 که روشنی بخواب اندر شمر شده و ایراد صیغه مذکر در عطف ملاحظه لفظ اهل است و قاعده
 عرب است که چون خبر را که فی الحقیقه مونث باشد بلفظ مذکر ملاحظه نمایند و خواهند
 که بان لفظ از و تغییر کنند صیغه مذکر در حق آن مؤنث استعمال کنند مثل قوله خطا بالاسماء
 علیها السلام تعجب مبین من امر الله و رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید و انچه در ترجمه
 و دیگر صحاح مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار کس را نیز در کس گرفت و
 دعا فرمود که اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیر او ام سلمه گفت
 که مرا نیز شریک بکن فرمود که انت علی غیر وانت علی مکانک دلیل صریح است بر آنکه نزد

این کلام در بعضی نسخ
 حذف شده است
 و در بعضی نسخ
 باقی مانده است
 و در بعضی نسخ
 با تغییراتی
 در آن است

نزول آیت در حق ازواج بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار کس را نیز بدعا می فرمود
درین وعده داخل ساخت و اگر نزول آیت در حق اینها می بود حاجت بدعا چه بود و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم چه تحصیل حاصل میفرمود و لهذا ام سلمه را درین دعایش یک
نکر که در حق او این دعا را تحصیل حاصل دانست و محققین اهل سنت بر آنند که
این آیه در مخاطبه ازواج واقع است اما بحکم العبرة لعموم اللفظ لا بخصوص السبب سبب
اهل بیت درین شجارت داخل اند و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این دعا در
حق چهار کس موصوف فرمود نظر مخصوص سبب بود و نیز قرآنی خصوصیت بازواج
از سابق و لاحق کلام دریافته ترسید که مبادا خاص بازواج باشد و لهذا در روایت
صیحیحی مثل این معاملة حضرت عباس و سایر اهل بیت است و مدعا آنحضرت صلی الله
علیه و سلم همین بود که جمیع اقارب خود را در لفظ اهل البیت که در خطاب له وارد شده
داخل سازد مانند انکه یاد شاه کرم کی ارمضا جان خود راغب نماید که اهل خانه خود را
حاضر کن تا خلعت دهم و نوازش فرمایم این صاحب عاقل است همه متوسلان
خود را گوید که اینها اهل خانه من اند و خلعت و نوازش بادشاهی هر چه را نصیبی باشد
اخرج الیه یقینی عن ابی سعید الساعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للعباس
ابن عبد المطلب یا ابا الفضل لا ترم من ترک انت و بنوک عندی حتی ایتکم فان فی فیکم
حاجة فانظروا حتی جاء بعدا اصحی فدخل علیهم و قال السلام علیکم فقالوا و علیک السلام
و رحمة الله و بركاته قال کیف اصبحت قالوا اصبحنا بخیر الحمد فقال لهم تعارفوا فرمیت
لبعضهم الی بعض حتی اذا اکلوه شمل علیهم ملائكة ثم قال یا رب ید و ضوایی و هو لا اهل
استر بهم منی ان کرهت ان یأثموا لانی فنهت عنهم قال فاست اسکت البارج و ایلط البیت
و قالت آمین آمین آسن مابنیز انحدیث را مختصر روایت کرده و محدثین دیگر نیز
این قصه را بطریق مستفاده در اعلام النبوت روایت کرده اند و آنچه ملا عبد الله

فرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در این چهار کس را نیز بدعا می فرمود و اینها را نیز بدعا می فرمود و اینها را نیز بدعا می فرمود
ای باب الفصل فی بیان آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در این دعا چهار کس را نام برد و اینها را نیز بدعا می فرمود
خود و فرزندان خود و بنو کرم کی ارمضا جان خود راغب نماید که اهل خانه خود را حاضر کن تا خلعت دهم و نوازش فرمایم این صاحب عاقل است همه متوسلان خود را گوید که اینها اهل خانه من اند و خلعت و نوازش بادشاهی هر چه را نصیبی باشد اخرج الیه یقینی عن ابی سعید الساعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للعباس ابن عبد المطلب یا ابا الفضل لا ترم من ترک انت و بنوک عندی حتی ایتکم فان فی فیکم حاجة فانظروا حتی جاء بعدا اصحی فدخل علیهم و قال السلام علیکم فقالوا و علیک السلام و رحمة الله و بركاته قال کیف اصبحت قالوا اصبحنا بخیر الحمد فقال لهم تعارفوا فرمیت لبعضهم الی بعض حتی اذا اکلوه شمل علیهم ملائكة ثم قال یا رب ید و ضوایی و هو لا اهل استر بهم منی ان کرهت ان یأثموا لانی فنهت عنهم قال فاست اسکت البارج و ایلط البیت و قالت آمین آمین آسن مابنیز انحدیث را مختصر روایت کرده و محدثین دیگر نیز این قصه را بطریق مستفاده در اعلام النبوت روایت کرده اند و آنچه ملا عبد الله

گفته که مراد از بیت بیت نبوت و اهل بیت لغت شک نیست که شامل ازواج بلکه خاوی
 و اما ازواج که مسکنی در بیت دهم شده باشند نیز هست اما معنی لغوی باین وسعت باطن
 مراد نیست پس مراد از اینها خمس آل عبا باشد که حدیث کما تخصیص ایشان کرده
 انهی کلامه نیز از قبیل سخنان گذشته است زیرا که اگر معنی لغوی باین وسعت مراد باشد
 مخدوری که لازم می آید همان عموم عصمت است که در شیعه ازین آیه ثابت میشود و چون آل
 سنت در فهم عصمت ازین آیه باشند اتفاق ندارند و معتقد عصمت در حق خمس آل عبا
 و ازواج مطهرات نیستند پس در فقه این عموم چه اتفاق خوانند کرد که در حدیث و احادیث
 الهی راسخ گردانست و نیز اراده معنی لغوی باین وسعت اگر مراد نباشد از آنچه
 نخواهد بود که قرآن و آیهات سابقه و لاحقه تعیین مراد میکنند و نیز عقل فهم تخصیص نماید
 این لفظ را در عرف کسانی که در خانه سکونت دارند بقصد انتقال و تحول و تبدل در آنها
 عاده جاری نباشد مثل ازواج و اولاد نه خدمتکاران و کنیزکان و غلامان که عرض تبدیل
 و تحول انداخته اند از ملکی به ملکی و اتفاق و سبب وسیع و جاریه و تخصیص بکلی و وقتی ولایت
 بر تخصیص این چند کس با اهل بیت بودن میگرد که فایده دیگر در این تخصیص ظاهر میشود و اینجا
 فایده هشم دفع منظر نبودن این اشخاص در اهل بیت است نظر باینکه مخاطب ازواج اند
 فقط و عجیب آنست که با اتفاق اهل اسلام چه شیعه و اهل سنت در عظیم ازواج آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم لفظ مطهرات میگویند چنانچه در کلام قل ص نور الله نبوتی
 و ملا عبد الله شهید و دیگر علماء ایشان بهر جا دیده است و این لقب ظاهر است که از آیه
 تطهیر ما خود است و لفظ ازواج مطهرات پیشک و بید غده بر زبان منصفان این
 جاری میشود و اگر کسی گوید که آیه تطهیر شمر تطهیر ازواج است رک کردن بر دستان
 به بحث و جدال می آویزند العباد الله دوم آنکه ولایت این آیه بر عصمت یعنی بر جنس است
 یکی آنکه کلیت بیت عظمی در کتب نجس و محرم و در مفعول به بر اسمی بر

یزدیه است یا مفعول به و یا اینکه معنی این بیت چه چیز باشد و از هر چه اراده نموده
و درین هر سه مقام گفتگو بسیار است که در تفاسیر سوطه باید دید و بعد از آن اولی
اگر نیکو است مفعول به است و اهل بیت نیز منحصر در همین چهار کس و مراد از هر کس مطلق
گناه باز هم ذلاله این بیت بر عصمت مسلم نیست بلکه بر عدم عصمت دلالت دارد زیرا که
چیزی که پاک شد و رانی توان گفت که گنیم و این که پاک کنیم غایب مانده الباب محفوظ
بودن این شخص خاص چند بعد از تعلق این اراده از کس و گناه ثابت میشود لیکن اینهم بر
اهل سنت نه بر اصول شیعه زیرا که وقوع مراد الهی لازم در اراده اوست نزد
ایشان بسیار چه که حق تعالی اراده میفرماید و شیطان و بنی آدم واقع شدن نمیدهند چنانچه
در الهیات گذشت یا جمله اگر افاده معنی عصمت منظوری بود میفرمود ان الله اوفی
العهود امل البیت و طهرکم تطهیر او این بظاهر است اغیار هم این را میفهمند چه جا
از کیا و نیز اگر این کلمه مفید عصمت می باشد بایستی که همه صحابه رضی علی الخصوص حاضران
جنک بدر قاطبه معصوم می شدند زیرا که در حق ایشان تفریق فرموده اند قوله تعالی
ولکن یرید یطهرکم ولینعم نعمة علیکم وعلکم تشکرون و قوله تعالی و یرید عنکم جمل شیطان
و ظاهر است که تمام نعمت در حق صحابه اخصایت زاید شد بسبب آن دو لفظ و اول
و وقوع شد بر عصمت زیرا که تمام نعمت بدون حفظ از مخاصی و از شر شیطان متصور است و
و تحصیصا که در لفظ تطهیر و اقامه باب حسب بطریق احتمال راهی یافت در اینجا بسیار
کشت سیوم آنکه غیر المعصوم لا یكون اما مقدمه است باطل و ممنوع و کتاب و اقوال
عقده کذب آن میفرماید سلیمان لیکن ازین دلیل صحت است حضرت امیر ثابت شد اما
ایام بافضل او بود پس از کجا ایراد است که یکی از سبطین نام باشد و بقاعده لافاقل
اگر این دلیل صحیح است اذ العراض لا ینسب و منها قوله تعالی قل لا اسلکم علیه اجر الا الله
فی القربى فانها لا تزلت قالوا یا رسول الله من قرشک الذین وجبت علیهم

عن ابی ایوب ان رسول الله قال ان الله اوفی العهود امل البیت و طهرکم تطهیر او این بظاهر است اغیار هم این را میفهمند چه جا از کیا و نیز اگر این کلمه مفید عصمت می باشد بایستی که همه صحابه رضی علی الخصوص حاضران جنک بدر قاطبه معصوم می شدند زیرا که در حق ایشان تفریق فرموده اند قوله تعالی ولکن یرید یطهرکم ولینعم نعمة علیکم وعلکم تشکرون و قوله تعالی و یرید عنکم جمل شیطان و ظاهر است که تمام نعمت در حق صحابه اخصایت زاید شد بسبب آن دو لفظ و اول و وقوع شد بر عصمت زیرا که تمام نعمت بدون حفظ از مخاصی و از شر شیطان متصور است و تحصیصا که در لفظ تطهیر و اقامه باب حسب بطریق احتمال راهی یافت در اینجا بسیار کشت سیوم آنکه غیر المعصوم لا یكون اما مقدمه است باطل و ممنوع و کتاب و اقوال عقده کذب آن میفرماید سلیمان لیکن ازین دلیل صحت است حضرت امیر ثابت شد اما ایام بافضل او بود پس از کجا ایراد است که یکی از سبطین نام باشد و بقاعده لافاقل اگر این دلیل صحیح است اذ العراض لا ینسب و منها قوله تعالی قل لا اسلکم علیه اجر الا الله فی القربى فانها لا تزلت قالوا یا رسول الله من قرشک الذین وجبت علیهم

است که حضرت امیر و این بزرگواران را همراه بردن و مخصوص سر مودن و بیجی مری میخواستند و آن
از و جزیره بردن نیست یا برای آن بود که این بزرگواران را نهایت عزیز میداشت و چون اینبار
در مقام مبادله که در آن بحسب ظاهر خطر ملک بهم بود حاضران از مخالفت با جد نام و اعتماد و دو
قوی بر صدق نبوت خود و حقیقت خلقت حضرت عیسی که از آن خبر میداد از آنحضرت
امد علیه و سلیقه یقین نشود زیرا که عیسی عاقلی تا با جازم نباشد بر صدق دعوی خود خود
لغوه خود را در معرض هلاک و استیصال نمی اندازد و بر اینها قسم خورد و همین جهت
اکثر اهل سنت و شیعه چنانچه ملاحده السید در اظهار الحق همین خبر رسانیده و ترجیح
پس درین آیه عزیز بودن این شیخ خاص نزد پیغمبر ثابت شد و چون پیغمبر این را بحسب
نفسانی معصوم اند این غرض ایشان لابد بحسب بین و تقوی و صلاح خواهد بود
اینهمه عاقلان برای این شیخ خاص ثابت شدند و چون در صوب خلافت آنست و در مقابل
انها مفید افتاد و باینکه آن بود که این حضرات تیر در دعای بد که بر کفار بخوانند و بدست
شوند و انجذاب نمایند خود امداد نمایند که زودتر و انجذاب نمایند گفتن ایشان مستجاب شود
چنانچه اکثر شیعه گفته اند و ملاحده السید هم ذکر نموده و برین تقدیر نیز علوم مرتب ایشان
دین و استجاب دعا ایشان عند الله ثابت شد و اینهم در مقابله نوصب مفید است و آنچه
نوصب در هر دو تقدیر بفتح کرده اند که این همراه بردن انجذاب این شیخ خاص را نه باین وجه
اول بود و نه بجهت ثانی بلکه از راه الزام خصم بود باینکه علم النبوت عند و ترویج انفا
که کفار بودند مسلم بود که در وقت قسم و اولاد و امداد را حاضر کنند و بر ملا که انها قسم بخورند
آن قسم معتبر نمیشود و انجذاب نیز بطریق الزام همین عمل فرمود و ظاهر است که قاری و اولاد
چون که باشند با اعتقاد مردم عزیز ترمی باشند از غیر قاری و اولاد که نزد ایشان محترم
نداشته باشند و دلیل بر نیوچه آنکه این قسم مبادله کردن و قسم بر اولاد خود در آن انجذاب
هم مسلم می بود در شریعت نیز و ارجحی شد حال آنکه در شریعت ممنوع است که اولاد را حاضر سازند

و قسم بر آنها بخورند پس معلوم شد که اینهمه برای اسکات ختم بود و عین القیاس و حکمت
 نیز درست میشود زیرا که هلاک و فساد بجان چندان اہم المہات نبود از ان بالاتر و سخت تر
 بر انجناب حوادث دیگر رسید و مشتق از خود او و بچاہ ازین شخصی در دعاء و نہ سوت
 و تحقق علیہ است کہ دعا پیغمبر در مقابلہ کفار و معارضہ انہا البتہ مستحباب میباشد و الا کذب
 پیغمبر لازم آید و لفض غرض لغت متحقق شود و پیغمبر را در استجاب این دعا و پیغمبر
 لاحق می تواند شد کہ استعانت بآمین گفتن دیگران نماید پس باطل و فاسد است بفضل السلام
 کلام ایشان از اہل سنت قلع و قمع و ایچہ نموده اند چون درین سالہ مقام آن بحث است
 بخوف الحالت متعرض آن نشدہ باجماع این ایدہ در اصل دلیل این دعاست شیعیان
 راہ غلو این است را در مقابلہ اہل سنت آورده اند بلیت کس نہایت علم ازین
 کہ مرا عاقبت نشاند کرد و درین شک بوجہ بسیار خلل راہ یافتہ اول آنکہ لایسم
 کہ مراد از انفسنا حضرت امیر است بل نفس پیغمبر است و انجہ علمای این در ابطال
 این اتمال گفتہ اند کہ اشخاص لایع و ففسہ کلامی است تشبیہ کلام حق از دہی امده بود
 عالمی از بر سیدای فلانی دران دیدہ جواز رانی ہم میکنند و جوانان ہم میکردند گفت انون
 سخن فہمیدہ کو جواز رانی رانند و جواز نمی کرد در کار و امر رانند و کار میکرد و در عرف
 قییم و جدیت ایع و ذایع است دعتہ نفسی کذا و دعوت نفسی کذا فطوعت بلہ
 نفسہ قتل اعیہ و امرت نفسہ و شلوت نفسی الی غیر ذلک من الامتعالات الصبیحۃ الواضحة
 کلام البلاء پس حاصل معنی نزع انفسنا نفسنا خود نیز از جانب پیغمبر کہ حضرت
 مصداق انفسنا قرار دادیم از جانب کفار در انفسکم کہ ام کس لمصدوق انفس
 کفار قرار فرمایم و احوال آنکہ در صیغہ نزع انہا ہم شرکت دارند از لاس معنی لہ عودۃ النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم آیا ہم و انباء ہم بعد قولہ تعالی و انفسنا معلوم شد کہ حضرت امیر
 در انباء داخل است بجا پیغمبر نیز حقیقتہ در انباء نیستند کما داخل انہا نیستند و ان

این دعا مستحب است
 و در مقابلہ کفار و معارضہ انہا
 و در انفسنا نفسنا
 و در انفسنا نفسنا
 و در انفسنا نفسنا
 و در انفسنا نفسنا

ولان المعروف بعد الفتن اناس غير يثبتون في ذلك ونيز نفس محبة قريب و هم نسبت هم دين و هم
 ملت تدمه قوله تعالى يخرجون النفسهم من ديارهم اهل دينهم ولا تفرزوا انفسكم ولولا
 اذ يستعملونهم المؤمنون والمؤمنات بالنفسهم خير ايسر حضرت امير راجون الصال فيك
 قرابت و مصابرت و اتحاد دين و ملت و كثرت معاشرت و الفت مجرد بود كه على
 و انما من عده در حق او ارشاد شده اگر نفس فقير فرمايش چه بعيد است فلا يلزم
 المساواة كما لا يلزم في الايات المذكورة و دوم آنكه اگر مساوي در جميع صفات مراد است
 لازم ايد كه حضرت امير در نبوت و رسالت و خاتميت و بعثت الی كافة الخلق و اختصاص
 بزيادت كمال فوق الاربع و در جبر رفيعه و در قیامت و شفاعت كبرى و مقام محمد و ذر
 وحی و ديكر احكام خاصه نبوت كه يكى نبوت باشد و هو باطل بالاجماع و اگر مساوي در بعض
 مراد است فائده نكند زير كه مساوي در بعض اوصاف با افضل و اولى بالفضل
 افضل و اولى بتصرف نمی باشد و هو ظاهر جدا و نیز اگر ايت دليل امامت باشد
 لازم ايد امامت امير در حين حيات نبوت صلي الله عليه وسلم و هو باطل بالاتفاق و اگر
 اقتضيه كنه لغوي دون و قتي مع انه لا دليل عليه في اللفظ مفيد مدعيه نحو اهد به ذرير كه اهل
 سنت نیز امامت امير را در وقتي از اوقات ثابت میکنند و منها قوله تعالى انما انت منذر
 و لكل قوم هاد و بر دوق الخیر المتفق عليه عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انا
 المنذر و على الهادي و این روایت تعليلي است و تفسير و مردیات او را چندان اعتبار
 نیست و این آیه نیز مستور از این آیات است كه اهل سنت بر آن روز نبوت خارج و ثواب
 انما این روایت تفسير نكند نموده دلالت بر امامت جناب امير و نفی امامت غير او صلا
 قطعاندا و ذرير كه مادی بود در شخص مستلزم امامت او نمیشود و نفی بابت انخير و نمیکند و
 اگر مجرد بابت دلالت بر امامت كند امامت مصطلح اهل سنت كه بعضی بشيوا و دين خود بود و بعضی
 الزم فقال الله عز وجل انهم ائمة يهدون بالحق و انما الامر الا بامرنا و انما هم ائمة يهدون بالحق و انما هم ائمة يهدون بالحق

وینہون عن المنکر الی غیر ذلک و منها قوله تعالی و نحو ہم انہم مسئولون گویند کہ از ابو
سعید خدری سے مرفوعاً و کثرتاً قال و قفوا ہم انہم مسئولون عن لایۃ علی بن
ابیطالب در حقیقت این تمکات بر آیات اندہ بایات و حالت این روایت معلوم
کہ تروہل سنت اعتبار دارند خصوصاً این روایت در سند فردوس فہم فی واقعہ است
کتاب مخصوص بر اسے جمع احادیث ضعیفہ و اسیہ بہت و با خصوص کثرت این روایت
ضعف و مجاہل بسیار در میان آئمہ ائمہ قابل احتجاج نیست لاسیما فی امثال ہذا کہ مطالب
الاصولیہ و معہذا نظم شریفی مکتب این روایت بہت زیر کراہین خطاب و در حق مشرک
است بدلیل و ما بعدون من دولہ المد و مشرکین را اول سوال از مشرک
عبارتہ غیر المد خواہد بود و نہ از ولایت علی بن ابیطالب و نیز نظم شریفی ولایت
میکند بر آنکہ سوال از مضمون جملہ استفہامیہ لک لک لک لک است بر اونی و تفسیر
نہ از چیز دیگر و لہذا افراد اجماع دارند بر ترک وقف بر مسئولون و برقت بر صحتہ روایت
و فلک نظم قرانی مراد از ولایت محبت است و در تصویرت ولایت نمیکند بر وقت
کبر کہ محل نزاع است و اگر مراد از عامت کبر کہ ہمہ است نیز مفید مدعا نشود
تیر کہ مفاد آیت و وجوب اعتقاد امامت جناب امیر بہت فی وقت من الاوقات و ہون
اہل سنت و جماعت و این روایت را و احد قفسیر خود آورده و در لاج ارد است کہ
ولایت علی و اہل البیت فظاہر بہت کہ جمیع اہل بیت الیمہ نبودہ اند و شیعیہ معتقد امامت
جمیع اہل بیت نیستند پس بر تعیین محل ولایت بر محبت زیر کہ ولایت اعظم مشرک بہت و ہون
خارجیہ احد العینین متعین میشود بالجملہ سوال از محبت امیر و امامت او اجماع است
اہل سنت نیز قائل اند بان محبت در ان میر و کہ حضرت امیر بلا فصل امام بود و غیر او
میگس از صحابہ مستحق امامت نبود و این آیت صحیح و چاہ این مدعا مساس ندارد و ہون
قوله تعالی و اباقول اولک المقبولون روایت این عباس مرفوعاً و کثرتاً قال

بنی ہون عن المنکر الی غیر ذلک و منها قوله تعالی و نحو ہم انہم مسئولون
سید خدری سے مرفوعاً و کثرتاً قال و قفوا ہم انہم مسئولون عن لایۃ علی بن
ابیطالب در حقیقت این تمکات بر آیات اندہ بایات و حالت این روایت معلوم
کہ تروہل سنت اعتبار دارند خصوصاً این روایت در سند فردوس فہم فی واقعہ است
کتاب مخصوص بر اسے جمع احادیث ضعیفہ و اسیہ بہت و با خصوص کثرت این روایت
ضعف و مجاہل بسیار در میان آئمہ ائمہ قابل احتجاج نیست لاسیما فی امثال ہذا کہ مطالب
الاصولیہ و معہذا نظم شریفی مکتب این روایت بہت زیر کراہین خطاب و در حق مشرک
است بدلیل و ما بعدون من دولہ المد و مشرکین را اول سوال از مشرک
عبارتہ غیر المد خواہد بود و نہ از ولایت علی بن ابیطالب و نیز نظم شریفی ولایت
میکند بر آنکہ سوال از مضمون جملہ استفہامیہ لک لک لک لک است بر اونی و تفسیر
نہ از چیز دیگر و لہذا افراد اجماع دارند بر ترک وقف بر مسئولون و برقت بر صحتہ روایت
و فلک نظم قرانی مراد از ولایت محبت است و در تصویرت ولایت نمیکند بر وقت
کبر کہ محل نزاع است و اگر مراد از عامت کبر کہ ہمہ است نیز مفید مدعا نشود
تیر کہ مفاد آیت و وجوب اعتقاد امامت جناب امیر بہت فی وقت من الاوقات و ہون
اہل سنت و جماعت و این روایت را و احد قفسیر خود آورده و در لاج ارد است کہ
ولایت علی و اہل البیت فظاہر بہت کہ جمیع اہل بیت الیمہ نبودہ اند و شیعیہ معتقد امامت
جمیع اہل بیت نیستند پس بر تعیین محل ولایت بر محبت زیر کہ ولایت اعظم مشرک بہت و ہون
خارجیہ احد العینین متعین میشود بالجملہ سوال از محبت امیر و امامت او اجماع است
اہل سنت نیز قائل اند بان محبت در ان میر و کہ حضرت امیر بلا فصل امام بود و غیر او
میگس از صحابہ مستحق امامت نبود و این آیت صحیح و چاہ این مدعا مساس ندارد و ہون
قوله تعالی و اباقول اولک المقبولون روایت این عباس مرفوعاً و کثرتاً قال

قال السابق ثلثة قال السابق ابي موسى عليه السلام يوشع بن غون السابق الى
عليه السلام صاحب ياسين السابق الى محمد صلى الله عليه وسلم ابن اسباط
واين تسك بهم حديث است بآية نیست واین حدیث بر روایت طبرانی و ابن مردودیه
ابن عباس رض و دلیلی از عایشه ثابت شده لیکن در این سند او بر او حسن است
که بالا جماع ضعیف است قال العقيلي هو شيعي متروك الحديث ولا يعرف هذا الخبر وهو
حديث منكر بلکه امارات وضع نیز درین حدیث یافته میشود زیرا که صاحب یسین اول
من امن عیسی علیه السلام نیست بلکه اول من امن برسل عیسی است که ایدل علیه
نص الكتاب و هر حدیثی که در اخبار و قصص مناقض مدلول کتاب باشد موضوع
است گاهوا المقر عند المحدثین و نیز انحصار سابق در سه کس غیر معقول است زیرا که
پیش از سابق نخواهد بود و بعد التی و التی چه ضرورت است که هر سابق صاحب زعامت
گردد یا باشد یا هر مقرب امام باشد و نیز اگر روایت صحیح باشد مناقض صحیح آیه
گردد زیرا که در حق سابقین فرمود ثلثة من الاولین و ثلثة من الاخرین و ثلثة من جمع
کثیر است و دو کس را جمع کثیر نتوان گفت و نیز واحد را قلیل نیز نتوان گفت پس معلوم
شد که از آیه سبق تحقیقی مراد نیست بلکه سبق عرفی یا اصحا که شامل جماعه کثیره است
لذلیل آیه دیگر و السابق الاولون من المهاجرین و الانصار و القرآن تفسیر بعضی
و نیز با جماع شیعه و سنی اول من امن حقیقه حضرت خدیجه است علیها السلام پس
مجرد سبق با بیان حجت امامت شود لازم آید که خدیجه نیز قابل باشد و هو باطل
بالاجماع و اگر گویند که در خدیجه با تحقیق نشد و هو الاثوثة کوئیم در حضرت امیر نیز مانع تحقیق نشده
قبل از رسیدن وقت امامت او چون آن مانع مرفوع شد امامت شد و آن مانع وجود
خلفاء ثلثة رض که اصل بوده اند در حق ریاست نیست یا او ضرر نزد جمهور اهل سنت یافته
انجناب بعد از خلفاء ثلثة و موت ایشان قبل از و نیز در تفصیل فائمه قالوا لو كان اماما

و شیعیه باقیست در
بنا حضرت امیر
زیرا که در روایات جمیع
حضرت امیر همان بود که در
حضرت امیر و سنی
و اگر در روایت
است سبک و کجاست
و دعوت او طالب
باشد که حضرت امیر
سابق نیست و در آن
در آن حدیث
نست و در خلاف
فنا من انما ج
شما پیغمبر و دعوت
پیشی عا
پس با جماع شیعه و سنی
مجرد سبق با بیان حجت امامت
شود لازم آید که خدیجه نیز قابل باشد و هو باطل
بالاجماع و اگر گویند که در خدیجه با تحقیق نشد و هو الاثوثة کوئیم در حضرت امیر نیز مانع تحقیق نشده
قبل از رسیدن وقت امامت او چون آن مانع مرفوع شد امامت شد و آن مانع وجود
خلفاء ثلثة رض که اصل بوده اند در حق ریاست نیست یا او ضرر نزد جمهور اهل سنت یافته
انجناب بعد از خلفاء ثلثة و موت ایشان قبل از و نیز در تفصیل فائمه قالوا لو كان اماما

عند وفات النبي صلى الله عليه وسلم لم ينل احد من الخلفاء الامامة وما تواتر في عهد وقد سبق في علم الامان الخلفاء اربعة فلم يترتب الموت بالحق منسكبات شيعه بايات
ازمين جنس است و صاحب النبين من طريق ايات بسيار در اين مدعا دليل ساختن و
چون حال اولي و اتوسي معلوم شد باقی را بر این قباس باید کرد و کلیه آنکه تفسیر اکثر ائمه السلام
ایشان باایات تمام نمیشود و احتمالات سه و دو نمیکرد و الاضمه مقدمات مختصره خود نه
منوعه و روایات متروکه و مروده و بانیو چه سند لال لطیف ندارد لیکن چون غشاة تعصب
بر بصیرت نهفته شد قبیح از حسن متنبه نمیکرد و دو ساخته و پرداخته خود خوشتر از
هر چه مقابل انست می نماید و اما احادیث که بآن درین ادعایک کرده اند پس
دوازده روایت است اول حدیث غدیر خم که بطریق بسیار در کتاب ایشان مذکور
میشود و از انقضای قطعه درین مدعا می انگارند حاصلش آنکه بریده بن اخصیبت اسلامی
روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غدیر خم که هنگام مراجعت از حجه الوداع
میان مکه و مدینه با موضع رسید جماعه مسلمین را که در رکاب انجناب بودند حاضر نمود
خطاب کرد که یا معشر المسلمین است اولی بکم من انفسکم قالوا ای قال من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و کونید که موسی یعنی اولی بتصرف است
و اولی بتصرف بودن عین امامت است اول غلط درین سند لال است که اهل عربیه
قاطبه انگار کرده اند که موسی یعنی اولی آمده باشد بلکه گفته اند که مفضل یعنی افضل پیغمبر
جاء در سراج ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص الا ابو زید لغوی که امامت
را تجویز نموده و تنسک او قول عصبیه است در تفسیر موسی که ای او
لیکن چه و اهل عربیه درین تجویز تنسک تخطیه کرده اند و گفتند که اگر انیقول
صحبی باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک موسی منک گویند و هر گاه منک
بالاجماع و نیز گفته اند که تفسیر عصبیه بیان حاصل معنی است یعنی النار منکرم و عصبیه

جاء در سراج ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص الا ابو زید لغوی که امامت را تجویز نموده و تنسک او قول عصبیه است در تفسیر موسی که ای او لیکن چه و اهل عربیه درین تجویز تنسک تخطیه کرده اند و گفتند که اگر انیقول صحبی باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک موسی منک گویند و هر گاه منک بالاجماع و نیز گفته اند که تفسیر عصبیه بیان حاصل معنی است یعنی النار منکرم و عصبیه

فهم مسلمانان واضح میگفت چنانحضرت صلی الله علیه وسلم افضل الناس وواضحه
کوثرین مردم بود بر اینهمه میگفت یا ایها الناس خذوا فی امری و القائم علیکم بعد
فا سمعوا له واطیعوا بعد از آن گفت قسم خداست اگر خدا و موشش علی را جهت این
کار اختیار میکرد و سبب امتثال امر خدا و رسول نمیکرد و اقدام بر این امر کار غیر من
بر اینهمه سبب ترک امتثال فرموده حقیقی و حضرت سید انور علی اعظم الناس
خطایامی بود شخصی گفت آیا گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم من کنتم مولاه
مولاه حسن وکنت اگاه باشم قسم خداست اگر اراده میکرد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
خلاف راه را بنه واضح میگفت و تصریح میکرد چنانچه بر صلوٰه و زکوة کرده است و میفرمود
یا ایها الناس ان علیا و الی امرکم من بعدی و القایم فی الناس با امری و غیر ذلک
و دلیل صریح است بر اجتماع ولایتین در زمان واحد زیرا که تقیید بلفظ بعد واقع نیست
بلکه سوق کلام بر سه نسوبه ولایتین است فی جمیع الاوقات و من جمیع الوجوه چنانچه
بر ظاهر است و کید است که شرکت امیر را انحضرت صلی الله علیه وسلم در تصرف در عین حیات
انحضرت صلعم منع بود پس این اول دلیل است بر آنکه مراد و وجوب محبت او محبت زیر
و اجتماع مجتنب محذور نیست بلکه یکی است لازم دیگری است و در اجتماع تصرف مجذور است
بسیار است و ان قید ناه بایدل علی امامته فی المال دون الحال فرمایا با لائق لان
ابن السنه قایلون بذلک فی عین امامته و وجه تخصیص حضرت سر قضا اینست که این
که حضرت صلی الله علیه وسلم را بوجی معلوم است که در زمان امامت حضرت و قضا
و فساد خواهد شد و بعضی مردم انکار امامت او بود و خواهند نمود و طرفه است که بعضی
الیشان وراثیات آنکه مراد از مورس اولی تصرف است که مراد اند بلفظی که در
حدیث واقع است و هو قوله است او سبب الامنین من انفسهم یا ایها النعمان من است که
رجا لفظ اولی می شنوند و اولی تصرف مراد میگردد ضرورت است که این لفظ را هم بر

اولی تبصره محل نمایند بلکه در اینجا هم مراد همین است که است اولی بالمؤمنین من انفسهم
 بلکه اولی در اینجا مشتق از ولایت است که بمعنی محبت یعنی است احب الی المؤمنین
 من انفسهم تا ملایم اجزاء کلام و تناسب جل متفق النظام حاصل شود و اصل معنی
 این خطبه چنین است که ای گروه مسلمانان مقرب است که مرا از جان خود دوست میدارید
 هر که مراد دوست دارد من را دوست دارد و بار خدا یاد دوست دار کسی را که دوست دارد
 او را و دشمنی دار کسی را که دشمنی دارد او را عاقل را باید که درین کلام مربوط غور کند و این
 انتظام او را دریابد و این لفظ پیغمبر است اولی من المؤمنین من انفسهم خود از آیه قرا
 است و از همین راه او را از مسلمات اهل اسلام قرار داده بروی تفریع حاکم آورده فرمود
 و در قرآن این لفظ جاسه واقع شده که معنی اولی یا انصرف در اینجا اصلاً است
 و بهر قول تعالی بنی اولی بالمؤمنین من انفسهم و از واجه امر است اولوا الارحام بعضهم
 ببعض فی کتاب الدیس سوق این کلام بر انقیاض تنبیهی است و بیان آنست
 که زید بن حارثه را زید بن محمد نباید گفت زیرا که نسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مسلمان
 نسبت پدر شفیق بلکه زیاده بر آنست و زنان پیغمبر همه مادران اهل اسلام اند و اهل قرآن
 در نسبت احمق و اوسه می یابند از غیر ایشان اگر چه شفیقت و تعظیم دیگران زیاده
 تر باشد پس بدان نسبت بر قرابت است اگر در متبنی و متبنی مفعول است نه بر تفریق و تعظیم
 و همین است کتاب الدیسی حکم خداست معنی اولی تبصره درین مقصود است
 ندارد پس در اینجا هم مراد همان معنی است که در حدیث اراده کرده باشد و اگر انصاف
 صد حدیث را بمعنی اولی تبصره کرد انیم نیز محل موی بر اولی تبصره مناسبت ندارد
 در انصورت این عبارت بر اسے تنبیهی خاطبین است تا بحال توجه و اصفا نامی کلام
 نمایند و اطاعت این امر ارشادی را واجب دانند مانند آنکه پدر در مقام وعظ و نصیحت
 به پسر خود بگوید که ای من پدر تو نسیم و چون پسر اقرار کند او را با آنچه

منظور دارد و بفرمایند تا بحکم بر سر و لب که قبول نماید و بوشق آن عمل کند سبب است
 بالمؤمنین در مقام مثل السب رسول الله الیکم یا السب لیکم واقع شده و مناسبت برکت
 از کلام اشیده بر اسامی این عبارت حبش و در حدیث کمال مناسبت است تمام کلام را باین
 عبارت ربطی که هست کافی است و از این طرف ترا که بعضی از فقیران این بر معنی حبش و
 دوستی دلیل آورده اند که افاده دوستی حضرت امیر امر است که در ضمن آیه و المؤمنون
 بالو مناسبت بعضی اولیاء بنات شده بود پس انجدریث نیز اگر افاده عین
 نماید لغو باشد و نفهمیده اند که افاده دوستی شخصی در ضمن عموم خیر می دیکر است و
 اینجا دوستی همان شخص بالخصوص امر می دیکر اگر شخصی جمیع انبیاء و رسول الله
 ایمان آورد با خصوص نام محمد رسول الله و اسلام او معتبر نیست اینجا دوستی ذات
 حضرت امیر نه شخصه منظور است و در آیه دوستی بوصف ایمان که عام است
 منقاد شده بود و برقت بر تمام و مضمون آیه وحدیث باز چه قیاحت است که تغییر
 خود همین است که تاکید مضامین قسطن و تکیه بر آنها می کرده باشد خصوصاً هرگاه و به و
 سستی از کلمه و عمل بموجب تشرای در یاد قوله نعم و ذکر فان الذکر منفع المؤمنین
 و بیچ مضمون و قرآن نیامده الا همان مضمون را در چند آیت تاکید فرموده اند باز از این
 بیست و یک تاکید و تشریح کنانیده اند تا الزام حجت و اتمام نعمت کرده باشند و هر که
 قسطن و حدیث را دیده باشد مثل این کلام بفرج خواهد گفت و الا تاکیدات و تشریحات
 بیغیر در باب روزه و نماز و زکوة تلاوت قرآن همه لغو خواهد شد و نزد خود شیعہ
 اهل امامت حضرت امیر را بار بار گفتن و تاکید کردن همه لغو و موقوف خواهد بود معاذ الله
 من ذلك و سبب فرمودن این خطبه چنانچه مورخین و اهل سیر آورده اند صحیح دلا
 میخند که منظور افاده محبت و دوستی حضرت امیر بود و نیز اگر جماعه از صحابه که در مهم
 ملک بمن یا اینجا تبیین شده بودند مثل بریده سلمی و خالد بن الولید و دیگر نامداران

امام داران هنگام مراجعت از آن سفر شکایتها را بجا از حضرت امیر حضور صلعم عرض نمودند چون
 جناب رسالت پناه مدید که این قسم هر قیام مردم را بر زبان رسیده است و اگر من یک
 دو کس را از این شکایتها منع خواهم نمود و محمول بر دلس غلاقه ناز که که حضرت
 امیر را با جناب او بود و خواهند داشت و قطع نخواهند شد لهذا خطبه عام فرمود و این
 نصیحت را مضمدا ساخت بلکه که منصوص است در قسطنطنیه است او با المؤمنین
 انفسهم یعنی هر چه میگویم از راه شفقت و خیرخواهی میگویم محمول بر پاسدار گشتی نمایند
 و علاقه کسی با ما من در نظر نیارند محمد بن اسحاق و دیگر اهل تشیع این قصه را آورده اند
 حدیث دوم در تخریج و مسلم از ابن عازب روایت آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 حضرت امیر را در غزوه تبوک بر اهل بیت از نسا و نباتات خلیفه کرد و گوشت و خود و غزوه
 متوجه شد حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله تخلفی فی النساء و الصبیان پس آنحضرت
 علیه وسلم فرمود اما نه رضی ان تکون منی بمنزلة مارون بن موسی الا انه لا یجوز ان یکون
 منزلة احم بن مسعود است بسو علم پس عالم باشد جمیع منازل را الصلوة الا انکما و چون
 مرتبه نبوت را انداخته فرمود جمیع منازل تا به پارسون بر حضرت امیر ثابت شد و از
 آن منازل صحت امامت و اقتراض طاقه هم هست اگر مارون بعد از کوزنده بدو نیز که در حال
 حیات میگویند نبوت بعد از او و اما اگر انیمیزه روز ایل می شد لازم اندر ایل او و غزل نبی جانشین
 زیرا که امامت پس از انیمیزه هم حضرت امیر ثابت باشد و هو الامامة اصل انیمیزه هم دلیل اهل
 است در اثبات فضیلت حضرت امیر و صحت امامت ایشان در خود نیز که از جانشین متفاد میگویند
 استحقاق آنجناب بر امامت ایمیم یعنی امامت غیر او و آنکه امام بلا فصل حضرت امیر و انیمیزه
 فبینه نیست و هر چه در نواصب اهل علم و در مساهل سنت هم قدم کرده اند و گفته اند که این خلافت نه
 خلافت بود که محل نزاع است تا استحقاق آن خلافت بدادن این خلافت ثابت شود زیرا که اجماع
 اهل سیر محمد بن مسلم را صدق دارد و بنده صلعم بن عطفه را کونوال مدینه و این ام مکتوم را پیش از

این خبر
 منقول است
 از شیخ
 علامه
 صاحب
 کتاب
 مناقب
 حضرت
 امیر

امیر را ثابت نیست پس اگر استثنای متصل کردیم و منسبت را بر او هم حمل کنیم که
در کلام مصدوم لازم خواهد آمد و هم آنکه لایق که از جمله منازل مارون با موخلاف او بود
بعد از موت زیر که اگر مارون بعد از موت زنده میماند رسول متقل بود و بر تلبه و غیره کانی و
زایل نمیشد و با خلافت منافات دارد زیرا که خلافت نیابت نبی است و اوصالت را با نیابت
چند سبب است معلوم که ازین راه استدلال بر خلافت حضرت امیر بر کس نیست بی آید و هم که این
گفته اند که اگر اخیر تبه از مارون زایل میشد لازم آمد غل او و غل بی جای نیست و حکم انقطاع
عمل را غل لغت خلافت عرف و لغت است زیرا که یادش مانده پس آمدن و کار دارا
نایبان و کاستگان خود را خلیفه خود میکنند و بعد از معاودت و مراجعت خود بخود این
خلافت منقطع میشود و هیچکس آنها را معزول نمیداند و نه در حق آنها امانت میدهد و اگر غل
باشد چون نبوت استقلالی بعد از موت گویند مارون میرسد که مرتبه اعلی است پس از رجوع
از خلافت چهره موجب نقصان و امانت او می شد بلکه در زکاتان میشد که نایب و وزیر را بعد
موت وزیر عزل کرده و وزیر متقل سازند و غیر چون حضرت امیر را تشبیه کرده اند حضرت
مارون و معلوم است که حضرت مارون در حیات حضرت موسی بعد از غیبت ایشان خلیفه بود
و بعد از وفات حضرت موسی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا خلیفه شدند لازم آمد که
حضرت امیر نیز خلیفه آنحضرت باشد در حیات ایشان بعد از غیبت نه بعد از وفات بلکه بعد
وفات دیگران باشند تا این پیش کامل شود و شبیهی که در کلام رسول مر واقع شود و از آن تشبیه
عمل کردن حال بی و یا است و العباد و باشد اگر اینهمه که در پیش در نجد است کجا و الا تشبیه
اما خلفا از آنکه تا بعد از انابت شود غایتا الباب تحقیق امامت بر آنحضرت است ثابت میشود و او
مردی و قاضی و عین سبب اهل السنه حدیث سیدم روایت میرد مرفوعه انه قال ان علیا منی و اما من علی
و بعد از کل مومن میرسد و این حدیث باطل است زیرا که در سناده و اصل و واقع شده و او نبی است و بعد از او
و بعد از او در انصاف گفته اند پس حجت و احتجاج توان کرد و نیز ولی از انفا گرفته است که است و هر روز که از او

بلا بجنبه بخان
فضل الله علیه
لان مارون
العلی بعد موت
ولی الامیر
بن نون غی
میرسد که مرتبه
سبب انقطاع
عمل را غل لغت
خلافت عرف و
لغت است زیرا
که یادش مانده
پس آمدن و کار
دارا نایبان و
کاستگان خود
را خلیفه خود
میکند و بعد از
معاودت و مراجعت
خود بخود این
خلافت منقطع
میشود و هیچکس
انها را معزول
نمیداند و نه در
حق آنها امانت
میدهد و اگر غل
باشد چون نبوت
استقلالی بعد
از موت گویند
مارون میرسد
که مرتبه اعلی
است پس از رجوع
از خلافت چهره
موجب نقصان
و امانت او می
شد بلکه در زکاتان
میشد که نایب
و وزیر را بعد
موت وزیر عزل
کرده و وزیر
متقل سازند و
غیر چون حضرت
امیر را تشبیه
کرده اند حضرت
مارون و معلوم
است که حضرت
مارون در حیات
حضرت موسی
بعد از غیبت
ایشان خلیفه
بود و بعد از
وفات حضرت
موسی یوشع بن
نون و کالب بن
یوفنا خلیفه
شدند لازم آمد
که حضرت امیر
نیز خلیفه آنحضرت
باشد در حیات
ایشان بعد از
غیبت نه بعد از
وفات بلکه بعد
وفات دیگران
باشند تا این
پیش کامل شود
و شبیهی که در
کلام رسول مر
واقع شود و از
آن تشبیه عمل
کردن حال بی
و یا است و العباد
و باشد اگر اینهمه
که در پیش در
نجد است کجا و
الا تشبیه اما
خلفا از آنکه تا
بعد از انابت
شود غایتا
الباب تحقیق
امامت بر آنحضرت
است ثابت میشود
و او مردی و قاضی
و عین سبب اهل
السنه حدیث سیدم
روایت میرد مرفوعه
انه قال ان علیا
منی و اما من علی
و بعد از کل مومن
میرسد و این حدیث
باطل است زیرا که
در سناده و اصل
واقع شده و او نبی
است و بعد از او
در انصاف گفته
اند پس حجت و
احتجاج توان کرد
و نیز ولی از انفا
گرفته است که است
و هر روز که از او

در خلافت ابو بکر و عمر و از مدعی نوشت شد مثل اقد و ابوالدین بن عیسی
 غیر ذلک حدیث چیم روایت جابر بن ابی سلمه الدعلی سلمه قال انما
 باید او این خبر نیز معلوم است قال محیی بن معین الاصل له و قال النجاشی
 وجه صحیح و قال الترمذی انه منکر غریب و ذکره ابن الجوزی فی الموشحات و
 الشیخ فقی الدین ابن رقیق العبد بن الحدیث لم یثبوت قال الشیخ محیی الدین النجاشی
 و احاطت شمس الدین الذبی بوشیخ فخر الدین الرزبی انه موضوع شمس باغی
 موضوعه که اهل سنت از انرا از انرا شک و احتیاج خارج کرده اند در مقام الزام
 ایشان دلیل صریح است بر دستبرد علماء شیعه و این بدانکه شخصی معرفت
 پیدا کنند با نوکر شخصی که او از نوکری بطرف کرده و تقصیرات او را دیده و نیات او را
 معلوم نموده از خانه خود بر آورده و در شهر کرده اند که فلان نوکر را بمن سرورگار
 نیست من فرجه دار و میستم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح اینهمه مراتب
 را دانسته بآن نوکر معامله دین نمود و زرعاه از ان شخص در خوشترن آغاز نماید این ساده
 لوح نزد علماء در کمال مرتبه سخاوت خواهد بود و مع هذا مفید ما هم نیست زیرا که شخصی باب
 مزینة العلم شد لازم است که صاحب ریاست عالم هم باشد بلا فصل بعد
 غایة ماقط الهاب آنکه یک شرط از شرطهاست در و سه بوده اتم متحقق گشت
 از وجه ان یک شرط وجود شرط لازم نمی آید با وصف آنکه آن شرط را زیاده از ان
 در دیگران هم روایات اهل سنت ثابت شده باشد مثل ما صیبه ابی شیبہ صریح
 الا و قد صیبت فی صدر بنی بکر و مثل لو کان بک بنی کان عمر اگر روایات اهل سنت را
 اعتبار است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که بایک
 روایت الزام نموده حدیث ششم حدیثی است که از امامیه روایت میکنند
 خروعا انه قال الحسن الزاهد ان من علم فی نفسه فی تقواه و انی ابراهیم

در خلافت ابو بکر و عمر و از مدعی نوشت شد مثل اقد و ابوالدین بن عیسی
 غیر ذلک حدیث چیم روایت جابر بن ابی سلمه الدعلی سلمه قال انما
 باید او این خبر نیز معلوم است قال محیی بن معین الاصل له و قال النجاشی
 وجه صحیح و قال الترمذی انه منکر غریب و ذکره ابن الجوزی فی الموشحات و
 الشیخ فقی الدین ابن رقیق العبد بن الحدیث لم یثبوت قال الشیخ محیی الدین النجاشی
 و احاطت شمس الدین الذبی بوشیخ فخر الدین الرزبی انه موضوع شمس باغی
 موضوعه که اهل سنت از انرا از انرا شک و احتیاج خارج کرده اند در مقام الزام
 ایشان دلیل صریح است بر دستبرد علماء شیعه و این بدانکه شخصی معرفت
 پیدا کنند با نوکر شخصی که او از نوکری بطرف کرده و تقصیرات او را دیده و نیات او را
 معلوم نموده از خانه خود بر آورده و در شهر کرده اند که فلان نوکر را بمن سرورگار
 نیست من فرجه دار و میستم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح اینهمه مراتب
 را دانسته بآن نوکر معامله دین نمود و زرعاه از ان شخص در خوشترن آغاز نماید این ساده
 لوح نزد علماء در کمال مرتبه سخاوت خواهد بود و مع هذا مفید ما هم نیست زیرا که شخصی باب
 مزینة العلم شد لازم است که صاحب ریاست عالم هم باشد بلا فصل بعد
 غایة ماقط الهاب آنکه یک شرط از شرطهاست در و سه بوده اتم متحقق گشت
 از وجه ان یک شرط وجود شرط لازم نمی آید با وصف آنکه آن شرط را زیاده از ان
 در دیگران هم روایات اهل سنت ثابت شده باشد مثل ما صیبه ابی شیبہ صریح
 الا و قد صیبت فی صدر بنی بکر و مثل لو کان بک بنی کان عمر اگر روایات اهل سنت را
 اعتبار است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که بایک
 روایت الزام نموده حدیث ششم حدیثی است که از امامیه روایت میکنند
 خروعا انه قال الحسن الزاهد ان من علم فی نفسه فی تقواه و انی ابراهیم

فی حدیث ابی موسی بنی بطنه والی عیسیٰ عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب طریق متک
 انکار از حدیث مساوات حضرت امیر با انبیاء و صفات ایشان معلوم شود و انبیا افضل اند
 از غیر خود و مساوی لا افضل الا فضل فکان علی افضل من غیره و الا فضل متعین لا مامنه دون
 غیر و فساد مساوی متک و مقدمات آن از سزا قدم بر برداشتمند ظاهر است
 اول این حدیث از احادیث اهل سنت نیست این مظهر حلی در کتب خود دارد و خود در روای
 انرا کماهی بی همتی و کماهی به پیوسته نسبت کرده حال آنکه در تصانیف هر دو از ان اثری موجود
 یافت و بهتان الزام دادن اهل سنت چیست و ایدو قاعده مقبره اهل سنت است
 که حدیثی را که بعضی از ائمه در حدیث در کتابی روایت کنند صحیح است و الکتاب الثم الثم نه کرد
 باشد مثل بخاری و مسلم و ترمذی و صحاح و صحیح آن حدیث با خصوص صاحب آن
 کتاب یا غیره از حدیث ثقات تصریح نه کرده باشد قابل احتجاج نیست زیرا که جامع حدیثین
 سنت که در طبقه متأخرین باشند مثل دیلمی و خطیب و ابن حجر چون دیدند که احادیث
 صحاح و مساندر متقدمین مضبوط کرده رفته اند چنانچه سعی در آنها نمانده مایل شد به جمع احادیث
 ضعیفه و موضوعه و مقلوبه الاسانید و المتن و با طریق بیاض یکی فراهم آورده نظر نا را
 نمایند و موضوعات را از احسان غیر متمایز سازند نسبت به ثقت و کوتاهی غیر خود و آنها
 این محکم سر انجام شد اما متاخرین که از ایشان بعد تر پیدا شدند امتیاز کردند این
 اسبوز سه موضوعات را جدا ساخت و متمایز از احسان غیر را در قاصد حدیثین
 نوشت و سیح و تفسیر و منشور و پرداخت و خود آن جمع کنندگان و مقبول کتب خود
 این غرض را و اشکاف گفته اند با وجود علم بحال آن کتب که تصریح مصنفین آنها در این باب
 احتجاج با آن حدیث چگونه روا باشد و لهذا صاحب جامع الاصول نقل کرده که خطیب
 از شریف مرتضی را در رضی احادیث ششیحه روایت کرده است همین غرض که بعد
 از جمع و تالیف در آنها نظر کند و بحث نمایند که اصلی دارند یا نه با سجمه از حدیث خود از ان

در کمال
 افضل
 برتر
 اتم
 افضل
 برتر
 بس
 برتر
 افضل
 از غیر
 خود و
 افضل
 برتر
 بیعت
 برتر
 با امر
 امامت
 دیگر
 ۱۱

ازین دو کار خانه عمره حاصل میشود و در حدیثی که شیخینیز در کتب خود آورده اند و هو قوله
 علیه السلام انک یا علی تقاتل الناس علی ما یویل القرآن کما قالتم علی شریکین است
 تصریح باین گرفته و امتیاز است زیرا که مقادرات شیخین همه بر تنزل قرآن بود پس کو این
 شیخین بقیه زمان نبوت بود و زمان حضرت امیر است و دوره ولایت شد و بعد از شیخ
 طبرقیه و از باب معرفت حقیقت انجباب را قاتل بابت لایت محمدیه و حاتم ولایت مطلقه
 انبیا نوشته اند و از نسبت که سلاسل جمیع فرق اولیا الله با انجباب تنهی میشود و مانند جلال
 از بحر عظیم شش شعب میگردد و چنانچه سلاسل ملذقهها شریعت و مجتهدین ملت شیخین و نوب ایشان
 مثل عبد الله بن مسعود و مغاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر و سید و شجره از
 علوم ایشان میگردد و معنی امامت که در اولاد حضرت امیر با ماند و یکی سر و دیگر پا و
 آن می ساخت همین قطبیت است از شاد و منبعت قبض ولایت بود و بعد از امام این امر با
 خلافت از امیر اطهار مرقوم شده بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را با آن قبض
 خاص شش مرتبه ساختند و هر یک را بقدر استعداد او این دولت می نواختند این فرق
 بیفهم آنچه اشارات ایشان را بر ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود
 آورده در ورطه ضلالت افتاده اند و نیز از نسبت که حضرت امیر و ذریه طاهره او را قاتل
 بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور کوئینیه را با ایشان وابسته میداند و قاتل
 و در صد و صد فوات و ندر و نعت بنام ایشان راجع و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیا
 الله همین معامله است و نام شیخین را درین مقدمات کسی بزرگان نمی آرد و فاخته و در و در و نذر
 و نعت و عرس و مجلسی شریک نمیکند و امور کوئینیه را وابسته با ایشان نمیدانند و کوئینیه کار
 و فضیلت ایشان باشد بر مثال انبیا مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و بر آن کمال
 ایشان مثل کمال انبیای منی بر کثرت و تفصیل و مغایرت است و کالات اولیا اعمت از حد
 و جمیع و صیغیت اند پس اولیا را امرت ملائکه فصل الهی بلکه صفات او فاسل می توانند کرد

و ما نشاء ان تخلصنا و بعد التقياء و الا اني دلالت برده عا ندارد زیرا که مشکت حضرت امیر
 در نور نبوت مستلزم و موجب امامت او بلا فصل نمیشود و ملازمست درین هر دو امر
 بیان باید کرد و بوجهی که خارج منجر بر آن نشیند و در غیر الفاقد در قریب حضرت امیر
 انجانب نبی نیست اما کلام درین است که این قریب موجب امامت بلا فصل است یا اگر
 مجرد قریب موجب تقدم در امامت می شد حضرت عباس اولی می بود با امامت و خلا
 المونه عمه و صنوا بیه و العلم اقرب من ابن العم عرفا و شرعا و اگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از
 نور یافت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب متشتمل در عبد الله و ابوطالب
 دیگر بر آن اورا نصیبی رسید که او را تقدم در امامت بر قوت و کثرت نور است
 پس بنابر اولی و اثنی با شنبه با امامت از حضرت امیر هر دو جهت قوت و کثرت اما قوت
 از انجمله که چون افتخار نور واقع شده و حصه بنمیر پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید از اهل
 حصه اشعاب حسنین هم نشد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بود در حصه بنمیر و
 بر روشن است که حصه بنمیر صلی الله علیه و سلم از نور اقلیت از حصه غیر او و اکثریت پس
 از انجمله که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفی و نور مرتضی و الاثنان اکثر من
 الواحد قطعا حدیث نهم روایت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما صلی الله علیه و سلم قال یوم
 خیر لا حلیم الا رایت عذرا جلیبا محبا لله و رسوله و محبا لله و رسوله فیرتج الله علیه یدیه و انجمله
 بسیار صحیح و قوی الروایت است و اهل سنت از انرا اگر اس و العین نهی و در کتب خود
 برای دفع مقالات نواصب و خارج بکار بر ندلیکن مدعا و شبهه ازین حاصل نمیشود
 زیرا که در میان محبت خدا و رسول و محبوبیت هر دو در میان امامت بلا فصل ملازم
 نیست و نیز زینبات این دو صفت بر اشخاص در کلامی نقلی آن دو نزدیک است که یکدیگر
 قال الله تعالی حق ابی بکر رضی الله عنه و یحبونه و قال فی حق اهل بکران العجب الذین
 یقالون انهم منی صفا کانه منی بانیان مخصوص و لا شک ان محبة الله یحبیه رسول الله و ان

نمیشاء و ان تخلصنا و بعد التقياء و الا اني دلالت برده عا ندارد زیرا که مشکت حضرت امیر
 در نور نبوت مستلزم و موجب امامت او بلا فصل نمیشود و ملازمست درین هر دو امر
 بیان باید کرد و بوجهی که خارج منجر بر آن نشیند و در غیر الفاقد در قریب حضرت امیر
 انجانب نبی نیست اما کلام درین است که این قریب موجب امامت بلا فصل است یا اگر
 مجرد قریب موجب تقدم در امامت می شد حضرت عباس اولی می بود با امامت و خلا
 المونه عمه و صنوا بیه و العلم اقرب من ابن العم عرفا و شرعا و اگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از
 نور یافت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب متشتمل در عبد الله و ابوطالب
 دیگر بر آن اورا نصیبی رسید که او را تقدم در امامت بر قوت و کثرت نور است
 پس بنابر اولی و اثنی با شنبه با امامت از حضرت امیر هر دو جهت قوت و کثرت اما قوت
 از انجمله که چون افتخار نور واقع شده و حصه بنمیر پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید از اهل
 حصه اشعاب حسنین هم نشد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بود در حصه بنمیر و
 بر روشن است که حصه بنمیر صلی الله علیه و سلم از نور اقلیت از حصه غیر او و اکثریت پس
 از انجمله که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفی و نور مرتضی و الاثنان اکثر من
 الواحد قطعا حدیث نهم روایت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما صلی الله علیه و سلم قال یوم
 خیر لا حلیم الا رایت عذرا جلیبا محبا لله و رسوله و محبا لله و رسوله فیرتج الله علیه یدیه و انجمله
 بسیار صحیح و قوی الروایت است و اهل سنت از انرا اگر اس و العین نهی و در کتب خود
 برای دفع مقالات نواصب و خارج بکار بر ندلیکن مدعا و شبهه ازین حاصل نمیشود
 زیرا که در میان محبت خدا و رسول و محبوبیت هر دو در میان امامت بلا فصل ملازم
 نیست و نیز زینبات این دو صفت بر اشخاص در کلامی نقلی آن دو نزدیک است که یکدیگر
 قال الله تعالی حق ابی بکر رضی الله عنه و یحبونه و قال فی حق اهل بکران العجب الذین
 یقالون انهم منی صفا کانه منی بانیان مخصوص و لا شک ان محبة الله یحبیه رسول الله و ان

بجایگزینی افزوده اند که بوی از صحت یا مست و یا صحت یا مست کسی که او را عمر امام دانند
از آن شیعده منقشه و و مذیب اهل سنت نیست که کسی را غیر نبی معصوم دانند و الا برادر
شیعه این حدیث اول دلیل است بر عصمت عمر و چون شیعه در مقام تسکین روایات
اهل سنت و الزام ایشان منظور دارند لا بد جمیع روایات ایشان را قبول باید کرد و
آنچه را که اهل سنت در مقابل شیعه مجید است و در ساحتی معنیست و از مسک نموده اند حجت
خلافت ابوبکر و عمر و آن علما کان معهم حیث یا معهم و تابعهم و صلی معهم فی الجمع و ابجا عاتق و
نصیحه فی امور متعلق بر یاست هم بر قیاس مساوات درست میشود که الحق مع علی و علی مع
ابوبکر و عمر و مقدمه انجیمه که مدار صحت نتیجه برین قیاس میشود صادق است لا بد از
مقارن فنی تحقیقت این استدلال بقایست متین و استوار است کوفالان در مقام
ظرافت مذکور کرده باشند زیرا که موافق روایات شیعه در نهج البلاغه که نزد ایشان اصح
و متواتر است ثابت است که چون عمر این خطاب بر ارفع قنده نهادند خود است که خود حجت
نمایند و صحابه در مشوره این کار مختلف شدند بعضی تجویز کردند و بعضی مانع آمدند عمر این خطاب
با امیر مشوره نمود این فرمود که ان هذا الامر لم یکن نصیره ولا خدایه بل نوره ولا اقله و یهود
الله تعالی الذی انظره و وجهه الذی اغره حتی بلغ ما بلغ و طلع حیث طلع و نحن علی موعود
من الله و الله منجز وعده و ناصر جنده قال الله تعالی و عده الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات
الی قوله امنوا و مکان القیم من الاسلام مکان النظام من الخیر جمیع و نصیمه فان انقطع
النظام تفرق و ذی سب ثم لم یجمع ابدوا العرب و الکافوا علیه لا فهم کثیر و ن بالاسلام
عزیز و ن بالاجتماع فکر قطبا و استدر الرجا بالعرب و اصلهم و نیک نارا الحرج و الکمان
من نره الارض انتقضت علیه العرب من اطرافها و اقطارها حتی یکون ما یجمع و نراک
من العورات اهم مما ین یک و ان الاعاجم ان یطروا الیک غذا لقیولون هذا اصل القر
فاذا قطعتمو استر قتم فیکون ذلک ضد الکلمه علیه طبع فیکم کرا و ذکره الرضی فی

بجایگزینی افزوده اند که بوی از صحت یا مست و یا صحت یا مست کسی که او را عمر امام دانند
از آن شیعده منقشه و و مذیب اهل سنت نیست که کسی را غیر نبی معصوم دانند و الا برادر
شیعه این حدیث اول دلیل است بر عصمت عمر و چون شیعه در مقام تسکین روایات
اهل سنت و الزام ایشان منظور دارند لا بد جمیع روایات ایشان را قبول باید کرد و
آنچه را که اهل سنت در مقابل شیعه مجید است و در ساحتی معنیست و از مسک نموده اند حجت
خلافت ابوبکر و عمر و آن علما کان معهم حیث یا معهم و تابعهم و صلی معهم فی الجمع و ابجا عاتق و
نصیحه فی امور متعلق بر یاست هم بر قیاس مساوات درست میشود که الحق مع علی و علی مع
ابوبکر و عمر و مقدمه انجیمه که مدار صحت نتیجه برین قیاس میشود صادق است لا بد از
مقارن فنی تحقیقت این استدلال بقایست متین و استوار است کوفالان در مقام
ظرافت مذکور کرده باشند زیرا که موافق روایات شیعه در نهج البلاغه که نزد ایشان اصح
و متواتر است ثابت است که چون عمر این خطاب بر ارفع قنده نهادند خود است که خود حجت
نمایند و صحابه در مشوره این کار مختلف شدند بعضی تجویز کردند و بعضی مانع آمدند عمر این خطاب
با امیر مشوره نمود این فرمود که ان هذا الامر لم یکن نصیره ولا خدایه بل نوره ولا اقله و یهود
الله تعالی الذی انظره و وجهه الذی اغره حتی بلغ ما بلغ و طلع حیث طلع و نحن علی موعود
من الله و الله منجز وعده و ناصر جنده قال الله تعالی و عده الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات
الی قوله امنوا و مکان القیم من الاسلام مکان النظام من الخیر جمیع و نصیمه فان انقطع
النظام تفرق و ذی سب ثم لم یجمع ابدوا العرب و الکافوا علیه لا فهم کثیر و ن بالاسلام
عزیز و ن بالاجتماع فکر قطبا و استدر الرجا بالعرب و اصلهم و نیک نارا الحرج و الکمان
من نره الارض انتقضت علیه العرب من اطرافها و اقطارها حتی یکون ما یجمع و نراک
من العورات اهم مما ین یک و ان الاعاجم ان یطروا الیک غذا لقیولون هذا اصل القر
فاذا قطعتمو استر قتم فیکون ذلک ضد الکلمه علیه طبع فیکم کرا و ذکره الرضی فی

میگردانند و با شغفین با وجود کثرت احوال و المضار که ازین روایت صریح مستفاد میشود لازم
 نمی آید که پیغمبر وصیت کرده باشد تعطیل امر الهی و محروم شدن شش ماهه باشد امت از الطاف
 و وصیت کرده باشد حضرت امیر با نیای اهل باطل معاذ الله من کفّال الله تعالی یا ایها الذین
 عرض المؤمنین علی القتال در زمانی که یک سلمان ده کافر با هم مقابل می شدند بنیاب پیغمبر
 باین تأکیدات تکلیف جهاد میداد و در زمانیکه دین تمام شده و احوال نعمت خفتن پیغمبر خدا
 را امر بجهاد خوف و ترس تبلیغ احکام و تجویز فتنه و فساد و تحریف کتاب الله و تبدیل دین نماید
 حاشا و کاشان نبوت و رسالت کمال منافات دارد با این وصیت قوله تعالی یا ایها المؤمنین
 بعد از آنکه مسلمون کای میگردانند که منازعت و نظمها را موافقت و مناصحت حضرت امیر
 با خلفاء ثلاثه محض نیاید و اقتدا با افعال الهی که تانی و ترک عجلت است و این توصیه را ابن
 طاووس سبط ابو جعفر طوسی استخراج کرده و دیگران بجای پیگیری اند و طریقه توجیهی است که پیغمبر
 ندارد زیرا که اقتدا با افعال الهی واجب بلکه جایز نیست امثال او امر الهی در کار نیست
 در بعض اوقات کافران نصرت میدهند و مسلمان صالح را میراند و چنانکه نصرت کافران
 مسلمان جایز نیست نشان بندگی همین است که فرمان خاوند خود را قبول نماید و موافق
 آن کار کند نه آنکه اقتدا با افعال مالک خود نماید که در علاقه بستگی و خاوندی دنیا که اسیر
 مجاز در مجاز نیست نیز این معنی معرب و مطعون است چه جا علاقه بندگی و خاوندی حقیقی
 و آنچه گفته است که تانی و ترک عجلت مهم نیست پس در امور خیر محمود نیست زیرا که رسولان خود
 را و عباد خود را خواند ایشان هرگاه تعجیل امر فرماید ایشان تانی نمایند صریح در تعجیل
 بر خود که در قوله تعالی و ان منکم لمن یطعن فی قوله تعالی فی مرجع عباده المنعجلین و انکم
 یسارعون فی الخیرات و هم لها سباقون اینها امثال مشهور است که در کار خیر حاجت بیج
 استخاره نیست و امام را که منصب هدایت خلق و ارشاد کمالان است چگونه تانی جائز باشد
 کار او دین تانی و اجابت کثیر و غوث میشوند و غیر تانی را چه حدیث است و بحال کسرا و کمال

بنکدار بود اگر گویند تانی حضرت مرتضی با مرالی بود پس ترک واجبات لازم نیامد که بگویم پس
 معلوم شد که امامت حضرت امیر در آنوقت متحقق نبود و الا نصب مامور را امر کردن
 بتانی و ترک ادای لوازم امامت با هم منافقت دارد و بدان میانه که شخصی را بدشاه قاضی
 کند و بگوید که تانست و پنج سال هرگز اظهار قضا خود مکن هیچ قضیه را بحضور خود آند
 و هرگز در میان دو کس حکم مکن صریح دلالت دارد بر آنکه بالفعل و عده قضاست نه بوقایف
 نه کرده است بعدیت و بمجال قاضی خواهد کرد و اگر عمل بر ظاهر نمانیم تا قضا صریح و قنوت
 که از نصب قاضی است لازم خواهد آمد و آن عین سفاقت و قبح آن پوشیده نیست فاعلی الله
 عن فلک علوا کبیر و نیز چون حضرت امیر از جانب خدا بتانی مامور و اصلا اظهار دعوی
 امامت ننکرده مکلفین در ترک متابعت او معذور خواهند بود و اگر بنا بر خط دین و دنیا
 خود کار و ادای مهمات خود در نگیرد دیگر بر نصب نمایند محل عقاب نخواهند بود
 اذ لا یكلف الله نفسا الا و جهادین یا زدهم روایت ابو سعید خدری ان النبی صلی الله علیه و آله
 قال لعنه الله انک تقابل علی بن اویل القران کما قالت علی بنسریه و این خبر باطل است پس
 زیرا که مفاد حدیث آنست که تو در وقتی از اوقات بر تاویل قسرتان قال خواری کرده و چون
 من باب اهل سنت که حضرت امیر در مقامات خود بر حق بود و مصیبت مخالفان او بر غیر حق
 و مخطی و در تجدیت بکدام وجه دلالت است بر آنکه حضرت امیر امام بلا فصل است زیرا که
 ملازمی نیست در مقابل بر تاویل قران و در امامت بلا فصل بایسته بوجه من الوجوه پس
 انجدریست را در مقابل اهل سنت آوردن کمال نادانی است بلکه اگر انجدریست را دلیل بر مزبطل
 است که غیر تواند شد زیرا که از تجدیت معلوم میشود که حضرت امیر در زمانه امام خواهد بود
 که قتال بر تاویل قسرتان خواهد بود و وقت قتال ایشان معلوم است که کی بود و در اصل
 انجدریست هم دلیل اهل سنت است بر آنکه حق در جانب حضرت امیر بود و مقابلان او بر خطا که
 بعضی قسرتان را قهیب بودند و خطا را چتها کرده این صاحبان کمال وقاحت خود

ایقسم احادیث را در مقام وار و میانه و خود خفیف می شود زیرا که بخلاف عقیده
ایشان در ثلاث صحیح و از ثلاث انکار تا قبل انکار انی کفر بالاجماع اگر معنی الهیات را از
کسی انکار کنند بنابر غلط فہمی خود باز ہم در کفر و صرف است چه جا بلکه معنی حق را که تا قبل
ہمان است انکار کنند عقیدہ ایشان اینست کہ محار بوبہ کفرہ چنانچہ در تجرید العقاید
موجود است حدیث دوازدم روایت زید بن ارقم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انی انارک
فیکم الثقلین یا ان تمسککم بہما لن تضلوا بعد کہ احدهما اعظم من الآخر کتاب اللہ و عمر
و این حدیث ہم بدستور احادیث سابقہ با مدعی ساس ندارد زیرا کہ لازم نیست کہ
ست کہ صاحب زعامت کبر باشد سلنا لیکن انجیث ہم صحیح است علیکم بستی و
انحفاء الرشیدین ہم مدین من بعد تمسکوا بہا و عضو علیہا بالانوار جہد سلنا لیکن عمرت در
عرب بمعنی قاریت پس اگر دلالت بر امامت کند لازم آید کہ جمیع اقارب شخص صلی اللہ علیہ وسلم
باشند و واجب الطاعت علی انحصار مثل عبداللہ بن عباس و محمد بن حنفیہ و زید بن
علی و حسن ثنی و اسحاق بن جعفر الصادق و امثال ایشان از اہل بیت و نیز در حدیث
صحیح وارد است خذو بطر و حکم عن ہذا حکمہ او شہارہ بایات فرمود و اینست او کہ ہند
عمار و سکو ابجد ابن امجد و نصیبت لکم یا رضی اللہ عنہم امام بعد و اعلمکم بالحلل و الحکم معاً
بن جبل و امثال ذلک کثیرہ خصوصاً قولہ و ابوالدین من بعد علی بن ابی طالب و ہذا حدیث
و لتواتر مغوی رسیدہ پس لازم آمد کہ ہم این شخصی خاص امام باشند و اگر انجیث
دلالت بر امامت عمرت نماید حدیث صحیح مروا حضرت امیر کہ نزد شیعیہ متواتر است
انما استور اللہا جبرین الانصار یکونہ درست شود و این قسم حدیث مثل اہل بی فیکم مثل سفینہ
فوج من ربک یا نجی و من تحلف عنہا عرق دلالت نمیکند مگر بر انکاء خلال و ہدایہ مرطوبہ و رستی
ایشان و منوطا بتابع ایشان است و تحلف از دوستی و اتباع ایشان موجب مالک و
ایضاً فی فضل اللہ تعالیٰ محض نصیب اہل سنت است و پس از جمیع فرق اسلامی خاص

بلکه امامیه برهم شد و اگر این کلمه را زیاده گویند همین جهت در مقابل آنها گفته خواهد شد پس مقتضی
 نمیشود برای خود هیچ فرقه را از فرق شیعه درست نیست بلکه جمیع مذاهب را باید که حق
 دانست و صواب انکار نمود و لکن در میان مذاهب آنها تا قضا و فضا دو واقع است و هر دو
 جانب تناقض را حق دانستی در غیر اجتهادات قابل یا جمیع نقیضین شدن نیست که بدیهی
 الاستحالة است دوم بطریق حل آنکه با گرفتن در یک گنج کشتی و رفتن بجات بخشش از فرق
 حدیست که در گنج دیگر از آن کشتی رخته نمیشد و چون در یک گنج نشست و در گنج دیگر نشسته
 کردن آغاز نهاد بلا شبهه غرق خواهد شد و هیچ فرقه از فرق شیعه نیست الا در یک
 گنج این کشتی نشسته و در یک گنج دیگر رخصیه کرده آری اهل سنت هر چند در کتبها مختلفه
 سیر و دودعی نمایند اما کشتی ایشان سالم است و هیچ گنج رخته نگرفته اند از آن طرف
 مسیح دریا در آید و غرق کند و الحمد لله و با احتیاط روش اهل سنت الزام توان داد و نصیب
 در انکار این روایت که بدلیل عقلی در صحت این هر دو قبح کرده اند و گفته اند که مفاد این
 هر دو حدیث تکلیف بمقتضات عقلیه است که بالبداهته محال است زیرا که اگر مسیح کج محل
 میت نموده آید و بلا شبهه در عقاید و فروع ایشان اختلاف و تناقض رود و آدمی باید که ائمه
 مکلف باشند جمیع مبین نقیضین و سوج بالبداهته و اگر تک بعض ایشان کرده آید
 یا تعین خواهد بود یا غیر تعین در شق اول ترجیح بلامرجح لازم خواهد آمد و در روایات تعین
 حق بجانب خود تیر اینها را اختلاف واقع است باز همان اش اجتمع نقیضین در یک کاسه
 می آید یا ترجیح بلامرجح و اگر شق ثانی را در ادب باشد لازم آید تجوید عقاید مختلفه و شراعی متفاوت
 در یک دین و احد از خود شایع حال آنکه لکل جلیا منکم شرعه و منها جاصح مخالف
 این تجوید است و بصورت دنییه اشحاله ان ثابت و هیچ فرقه از فرق شیعه از عهد
 جواب این حدیث ان شفیانی تواند آمد الا چون روش اهل سنت اختیار کند اما دلائل
 عقلیه شیعه مبین بیش از حد احصاست چنانچه الفین و دیگر کتب ایشان کافله شفا

و اگر این کلمه را زیاده
 گویند همین جهت در مقابل
 آنها گفته خواهد شد پس مقتضی
 نمیشود برای خود هیچ فرقه را
 از فرق شیعه درست نیست بلکه
 جمیع مذاهب را باید که حق
 دانست و صواب انکار نمود و لکن
 در میان مذاهب آنها تا قضا و فضا
 دو واقع است و هر دو جانب
 تناقض را حق دانستی در غیر
 اجتهادات قابل یا جمیع نقیضین
 شدن نیست که بدیهی الاستحالة
 است دوم بطریق حل آنکه با
 گرفتن در یک گنج کشتی و رفتن
 بجات بخشش از فرق حدیست که
 در گنج دیگر از آن کشتی رخته
 نمیشد و چون در یک گنج نشست
 و در گنج دیگر نشسته کردن
 آغاز نهاد بلا شبهه غرق
 خواهد شد و هیچ فرقه از فرق
 شیعه نیست الا در یک گنج این
 کشتی نشسته و در یک گنج دیگر
 رخصیه کرده آری اهل سنت هر
 چند در کتبها مختلفه سیر و
 دودعی نمایند اما کشتی ایشان
 سالم است و هیچ گنج رخته
 نگرفته اند از آن طرف مسیح
 دریا در آید و غرق کند و الحمد
 لله و با احتیاط روش اهل سنت
 الزام توان داد و نصیب در
 انکار این روایت که بدلیل
 عقلی در صحت این هر دو قبح
 کرده اند و گفته اند که مفاد
 این هر دو حدیث تکلیف بمقتضات
 عقلیه است که بالبداهته محال
 است زیرا که اگر مسیح کج محل
 میت نموده آید و بلا شبهه در
 عقاید و فروع ایشان اختلاف
 و تناقض رود و آدمی باید که
 ائمه مکلف باشند جمیع مبین
 نقیضین و سوج بالبداهته و اگر
 تک بعض ایشان کرده آید یا
 تعین خواهد بود یا غیر تعین
 در شق اول ترجیح بلامرجح
 لازم خواهد آمد و در روایات
 تعین حق بجانب خود تیر اینها
 را اختلاف واقع است باز همان
 اش اجتمع نقیضین در یک کاسه
 می آید یا ترجیح بلامرجح و اگر
 شق ثانی را در ادب باشد لازم
 آید تجوید عقاید مختلفه و
 شراعی متفاوت در یک دین و احد
 از خود شایع حال آنکه لکل
 جلیا منکم شرعه و منها جاصح
 مخالف این تجوید است و بصورت
 دنییه اشحاله ان ثابت و هیچ
 فرقه از فرق شیعه از عهد
 جواب این حدیث ان شفیانی
 تواند آمد الا چون روش اهل
 سنت اختیار کند اما دلائل
 عقلیه شیعه مبین بیش از حد
 احصاست چنانچه الفین و دیگر
 کتب ایشان کافله شفا

استیفاء دلایل است اما در اینجا قاعده بدست اهل سنت حواله نموده شود که در دلیل
ایشان از این محل توانست نمود اول باید دانست که دلیل عقلی برین معانی از این حال
نیست چنانچه مقتضای او عقلی است چنانچه دلیل پنجم از آنچه درین رساله مذکور است
مقتضای او عقلی و بعضی نقلی چنانچه دلیل اول است یا جمیع مقتضای آن نقلی است
مثل دلیل دوم و این اصطلاح مشهور کلام است که دلیل عقلی بر آنچه
از عقلیات صرفه مرکب باشد و دلیل نقلی بر آنچه یک مقدمه و موقوف بر نقل بوده است
گنند یا آنچه بر قسم دلایل عقلیه لابد ما خود اندازند از شرایط است یا موانع آن بطریق تعیین
آن پس اصل اینها در لایل مباحث است و مباحث امامت فسخ مباحث نبوت است
زیرا که نیابت است و مباحث نبوت فسخ الهیات زیرا که نبوت رسالت خداست
پس چون اصول شیعه و مضررات ایشان را در هر سه مباحث برهم کرده شد بخلاف کلام
و عترت و عقل کواید دلایل ایشان را در هر سه مرتبه زیر منع گرفته شد و در نسبت شهادت ایشان
ناشیست قبح نموده اند و این را منشیانی روشن کنیم مثلاً این مقدمه ایشان که در دل
بسیار را خود است الا امام مجتبیان بکون مخصوصاً علیه اصلش آنست که نصب الامام واجب
علی البد و اصل این اصل آنکه بعثت انبی و واجب علی البد و اصل این اصل آنکه الکلیف
واجب علی الله تعالی و اصل این اصل آنکه اللطف واجب علی الله تعالی
و چون در هر چهار مرتبه مذکور است از شهادت شایرین عدلین یعنی کتاب و عترت
عقل باطل کرده باشد دیگر در بطلان این مقدمه چه شبهه اند پس باین قاعده حالت
جمیع دلایل ایشان بر حجت القدمات و المبادی و اقل را معلوم و روشن شد و بمانند که
صورت اشکال که در رنگ شمشیر جوین طبعه الخصال و بیست و شش فاین با مال هر روز
است و لهذا از ذکر دلایل عقلیه ایشان درین رساله فیصله نمائیم استغناء حاصل
است اما چنانکه از دلایل ایشان را که بر علم خود عروۃ الوثقی و عمده اقوال قرار

که متواتر در اخبار غایت نبی که تمام بحسن شرف طافاده علم ضروری است و در غیر محسوسات مثل باز
 فی غیر مفید و الاخر فلا سفیه بقد علم مفید علم ضروری بود و بواسطه این بالاجماع
 و خبر خدا و رسول درین باب موجب علم نیکو شود بر اصول شیعیه اول آنکه بداد اخبار
 جایز است پس جایز است که در وقتی خبر اعصمت شخصی دهند و در وقتی دیگر خبر از غیر
 همان شخص فرمایند و احد اخبارین نزد ما رسیده باشد و خبر دیگر رسیده و بداد
 الارادة نیز بالاجماع شیعیه جایز است پس در وقتی اراده متعلق شود بعصمت و در وقتی
 دیگر بفسق او پس اطمینان بر خاست و و لائق و اعتماد نماند که این شخص اعصمت خود
 باقی باشد تا آخر عمر دوم آنکه وصولی خبر خدا و رسول بکفین یا بواسطه معصوم است
 یا بواسطه تواتر در شوق اول دو صریح لازم می آید زیرا که عصمت او را هر خبر ثابت می
 اگر این خبر بر اعصمت او ثابت سازیم توقف الشی علی نعت است و در شوق ثانی حرف است
 زیرا که هر تواتر مفید علم قطعی نیست نزد شیعه مثل تواتر صحیح غسل بر جلدین و غصو
 و الی المراق و امتهی از من امته فی الفاظ القرآن و صیغه التی فی قعدة الصلوة و انشال
 فلک پس لابد تواتری خاص را تعیین باید کرد و آن بهم غیر مفید زیرا که حصول علم
 از تواتر محض نیاز کثرت تا فخلین و چون در یکد و ماه کذب بر آمد اعتماد از بیعت است
 بر خاست و اما کبر پس برای آنکه حضرت امیر رضویار ان خود فرمود و لا تفتوا عن
 بحق و مشورة بعدل فانی است بغیر ان اخطی و الا امن من فلک فی فعلی کدانی خبر البیلا
 و ظاهری است که این قول از معصوم نمی آید خصوص در اخبار کلام ای عیارت واقع شده الا
 یلقی السد فی نفسی یا هو املک بهی که دلیل صریح بر عدم عصمت است زیرا که معصوم
 حق تعالی مالک نفس خودش میگرداند و آنچه در حدیث وارد است که کان الملک لا یخبر
 و ما حضرت امیر موبست اللهم اغفر لی ما تقررت به الیک ثم خالفه فلی اورد و ان کفریم البلاغ
 دوم امام باید که چه فکر کرده باشد بقوله تع لا ینا اعمد الظالمین و الا فظالم القول تعاد و الا فظالم

و از آن زمان که در کتب و کلماتی قدسیان بر روی قلم است و از او می توانی انرا

[illegible]

فمن غزير حتى فاخذ بحذو القوس الغزير فخذك ضعيف دليل حتى فاخذ منه الحق القريب العبد
فخذك سواء اقرب الناس اليك اطوعهم الله وانقسم له شاك الحق والصدق والرفق
وقولك حكم وضمم وامر كعلم وضمم ورايك علم وعزم فابغث والله لهم سبيل سهل
الغير والخطا النيران واتخذ بك الدين وقوس الابان وثبت الاسلام
يا مسلمون وظهر امر الله ولو كره الكافرون فنبقت والسيف يابعدا وانبقت من بعدك
الغيا باسديد او فرت باخيره فوزا مدينا فجلت عن البكاء وعظمت زريتك وهدت
معيبتك الانام فان الله وانا اليه راجعون اين يك خطبة انجبات در ستايش ابوبكر
جميع خطب وكمالات لطبات انجباب را كه در شان ابوبكر وعمر واقع اند و كتب اهل سنت
بمطابق موفقه و معمله موجود بلكه متواتر و مشهور بر شاريه كتابي حافل جدا كه بايد
برداشت و در فقه بالاستقلال مقابل نه البلاغت رضوي بايد سا سوال اگر كوي
كه روايات شيعه در باب شكايه و نظا كه در كتب انبيا هر ديت اكر همه موضوع مختصر
رؤسا انبيا باشد دور از عقل مي ناي كه انبياء كروه كثير اجماع بر اقترا انجباب امير نموده
باشند پس لا بد انبيا را منتا غلط خواهد بود ان منتا غلط ايشان صحت جواب
سابق مذكور شد كه رواه ايشان سيخه دو روايات نجسم و با وغير ذلك دروغ بر انهم
سنة اند و ايمه انهارا كذب نموده حالانكه ربه عقايد الهيه بسيار دور است از ربه
اعتقاد صحابه غايه مانع الباب انكه كذب آن روايات تير بطريق شيعه ديكر انبيا
رسیده و روايات مطاعن صحابه را كذب از طرف شيعه يا ايشان رسیده
بار رسیده و در فهم ايشان كذب صريح آن روايات نه كرده چنانچه از محقق كاه
و نهج البلاغه منقول شده و چون همه اين فقه اجماع دارند بر انقض صحابه و اعتقاد
در حق ايشان كذب آن روايات را بر روايت كند و اظهار غايه پرورش در رفع اول
خود بر همه را منطور افتاده از نتيجه اين دروغ اجماعي انفرقه كرده و دروغهاي ديكر

[illegible]

مجلس الشورى

مخالف رسول الله صلی الله علیه وسلم وایضا خواندن او تواند شد اگر کسی این عقیده باشد لایق کذب قرآن و احادیث متواتره نموده باشد و الباقی با دلیل حجج آنکه حضرت امیر اعداء امامت نمود و اظهار محبت و موافق دعوی کرد مثل قلع باب خبیثه بر دشتن صخره عظیمه و محاربه بن وردش پس در کج خود صادق باشد پس امام باشد و این روش کلام ما خود است از استدلال اهل سنت در اثبات نبوت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم لیکن بهانه در محض اسلوب سخن است نه در حقیقت کلمات زیرا که اول در اثبات امامت پیغمبر هر گشت چه پیغمبر برای اثبات نبوت است نه برای اثبات امامت و دیگر مناصب غیره مثل قضا و افتاء و اجتهاد و سلطنت ناحیه و امارت لشکر و وزارت و جوش آنست که چون بعثت بنی بلاء وسطه از جانب خداست پس اثبات او بدون تصدیق بخلق پیغمبر نمی تواند شد بخلاف این مناصب که بگفته بنی و تفویض او بامت ثابت میشوند و نیز وجوه دلالت پیغمبر بر صدق نبی مخصوص جریان عادت الهی است و چون این عادت و حق انبیا همایست نه در حق غیر ایشان پس دلالت نیز منحصر در حق انبیا باشد شاید این سخن اگر شخصی بگوید که پیغمبر اثبات دعوی نماید هرگز در شرع معتبر نخواهد شد زیرا که بطریق دعوی در شرع شاهد وینه است نه اظهار پیغمبر و علی بن ابی القیس در جمع دعا و معالجه چون امامت نیز باینست عین پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا با اختیار اهل حل عقد که پیغمبر در آن یکتا نمیتواند گشت دوم اگر اعداء امامت در خلافت خلفا ثلاثه کذب محض و افتراء است که روایات امامیه بکذب انست و وجوب تقیبه بطل آن و صحبت آنحضرت صلعم حضرت ابی بکرت صرح منافی آن و اینهمه امور نزد امامیه کجای لوجی التمهیل من السماوات اند سیوم آنکه ظهور خوارق عادات و کرامات از انجانب سلم النبوت است لیکن ان خلفاء ثلاثه و صحابه دیگر و صحابی است نیز متواتر و مشهور است و قلع باب خبیثه در زمان خلیفه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود امکان دعوی امامت در آنوقت کجایش ندارد و امام حارث بن یسار

این عقیده را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعداء امامت نمود و اظهار محبت و موافق دعوی کرد مثل قلع باب خبیثه بر دشتن صخره عظیمه و محاربه بن وردش پس در کج خود صادق باشد پس امام باشد و این روش کلام ما خود است از استدلال اهل سنت در اثبات نبوت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم لیکن بهانه در محض اسلوب سخن است نه در حقیقت کلمات زیرا که اول در اثبات امامت پیغمبر هر گشت چه پیغمبر برای اثبات نبوت است نه برای اثبات امامت و دیگر مناصب غیره مثل قضا و افتاء و اجتهاد و سلطنت ناحیه و امارت لشکر و وزارت و جوش آنست که چون بعثت بنی بلاء وسطه از جانب خداست پس اثبات او بدون تصدیق بخلق پیغمبر نمی تواند شد بخلاف این مناصب که بگفته بنی و تفویض او بامت ثابت میشوند و نیز وجوه دلالت پیغمبر بر صدق نبی مخصوص جریان عادت الهی است و چون این عادت و حق انبیا همایست نه در حق غیر ایشان پس دلالت نیز منحصر در حق انبیا باشد شاید این سخن اگر شخصی بگوید که پیغمبر اثبات دعوی نماید هرگز در شرع معتبر نخواهد شد زیرا که بطریق دعوی در شرع شاهد وینه است نه اظهار پیغمبر و علی بن ابی القیس در جمع دعا و معالجه چون امامت نیز باینست عین پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا با اختیار اهل حل عقد که پیغمبر در آن یکتا نمیتواند گشت دوم اگر اعداء امامت در خلافت خلفا ثلاثه کذب محض و افتراء است که روایات امامیه بکذب انست و وجوب تقیبه بطل آن و صحبت آنحضرت صلعم حضرت ابی بکرت صرح منافی آن و اینهمه امور نزد امامیه کجای لوجی التمهیل من السماوات اند سیوم آنکه ظهور خوارق عادات و کرامات از انجانب سلم النبوت است لیکن ان خلفاء ثلاثه و صحابه دیگر و صحابی است نیز متواتر و مشهور است و قلع باب خبیثه در زمان خلیفه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود امکان دعوی امامت در آنوقت کجایش ندارد و امام حارث بن یسار

در کتب اهل سنت از ان اثری نیست محض روایت شیعیه است که چون حضرت صلوات
بر او و بی المصطلق بر اید چیریل ۴ در راه خبر رسانید که در فلان جا چندین جمع شدند و
که بر شکر شاکیدی کنند پس آنحضرت صلوات بر او فرستاد و امیر آنها را بقتل رسانید
این روایت صحیح باشد پس معجزه پیغمبر خواهد بود و اگر امیر فرستاد و چون مدتی با او
شاهد امامت چگونه تواند شد که مقارنت بخندد یا کوشش است بالاجماع و
عن عیسی اردبیلی در کشف الغمّه آورده است که این محارب با پیغمبر بود پس بپارسی
پیغمبر صلوات بر او و فرستاد و پیغمبر نیز در کتب اهل سنت موجود است در کتب شیعیه اما پیغمبر
دیده از خط اخراجی رزم که زید است در کتابی چنین آورده است که چون تو حضرت
بسوی صفین شدی یا اثراتش که هم رسیده و آب یافت شد پس امر فرمود تا من
را بجاوند نزدیک دیرای که در آن وادی میبود پس در آنجا کافتن سنگی که
ظاهر شد و از نقل آن سنگ عاجز شدند و خبر با پیغمبر رسانید پس فرمود و از آنجا
و تا مسافت دراز تر یافت وزیر آن سنگ چشمه ای ظاهر شد پس در دهم مردم
از آن آب خوردند و شینند چون راهب دیر این مرز شایسته فرمود سلام آورد و
با در کتب قدیمه یافته ایم که شخصی چنین و چنان نزد این دیر زول خواهد کرد و این
را خواهد برداشت و آن شخص بدین حق خواهد بود با جمله اگر این کرامت هم ثابت شود
مثل سایر کرامات انجذاب خواهد بود و دعوا امامت در نیاید گویند و نه در مقابل
اهل شام این قصه بوقوع آمده و اگر مقام تحدی اهل شام این قسم مجرای ظاهر باشد موجب
خفگی چشم اهل سنت میکرد و باید عاید شیعیه مسامحتی زیرا که در بوقت
بالاجماع امامت حق حضرت امیر بود و جانب باغی و خلاف و مبارک شدن از آن
اهل سنت مثل طحاوسه و غیره صحیح آن کرده اند و از معجزات پیغمبر است بلاشبکه
وقت قوت نماز حضرت امیر به عار انجذاب واقع شد تا نماز خصر او فرود آمد

در کتب اهل سنت از ان اثری نیست محض روایت شیعیه است که چون حضرت صلوات
بر او و بی المصطلق بر اید چیریل ۴ در راه خبر رسانید که در فلان جا چندین جمع شدند و
که بر شکر شاکیدی کنند پس آنحضرت صلوات بر او فرستاد و امیر آنها را بقتل رسانید
این روایت صحیح باشد پس معجزه پیغمبر خواهد بود و اگر امیر فرستاد و چون مدتی با او
شاهد امامت چگونه تواند شد که مقارنت بخندد یا کوشش است بالاجماع و
عن عیسی اردبیلی در کشف الغمّه آورده است که این محارب با پیغمبر بود پس بپارسی
پیغمبر صلوات بر او و فرستاد و پیغمبر نیز در کتب اهل سنت موجود است در کتب شیعیه اما پیغمبر
دیده از خط اخراجی رزم که زید است در کتابی چنین آورده است که چون تو حضرت
بسوی صفین شدی یا اثراتش که هم رسیده و آب یافت شد پس امر فرمود تا من
را بجاوند نزدیک دیرای که در آن وادی میبود پس در آنجا کافتن سنگی که
ظاهر شد و از نقل آن سنگ عاجز شدند و خبر با پیغمبر رسانید پس فرمود و از آنجا
و تا مسافت دراز تر یافت وزیر آن سنگ چشمه ای ظاهر شد پس در دهم مردم
از آن آب خوردند و شینند چون راهب دیر این مرز شایسته فرمود سلام آورد و
با در کتب قدیمه یافته ایم که شخصی چنین و چنان نزد این دیر زول خواهد کرد و این
را خواهد برداشت و آن شخص بدین حق خواهد بود با جمله اگر این کرامت هم ثابت شود
مثل سایر کرامات انجذاب خواهد بود و دعوا امامت در نیاید گویند و نه در مقابل
اهل شام این قصه بوقوع آمده و اگر مقام تحدی اهل شام این قسم مجرای ظاهر باشد موجب
خفگی چشم اهل سنت میکرد و باید عاید شیعیه مسامحتی زیرا که در بوقت
بالاجماع امامت حق حضرت امیر بود و جانب باغی و خلاف و مبارک شدن از آن
اهل سنت مثل طحاوسه و غیره صحیح آن کرده اند و از معجزات پیغمبر است بلاشبکه
وقت قوت نماز حضرت امیر به عار انجذاب واقع شد تا نماز خصر او فرود آمد

ان شده اند شریف مرتضی در تنزیه الانبیاء والایه از علماء اشیعہ و ابن خرم در کتاب
الفیصل از علماء اہل سنت بسیار بر ائزان مطاعین دفع نموده اند از آنجمله آنکه سلاح و مال
عثمان رضا را بعد از قتل او متصرف شده حال آنکه مال مسلمان هیچ وجه حلال نمی شود و چند
وارثان او طلبیدند بایشان نداد چنانچه ولید بن عتبہ درین باب شعرے چند گفته است
س الا مال لی لا یغور کواکبه اذا غار نجم لا یخسب بر اقبه بنی ہاشم رو و مال بن حکم
و لا تنبوه لا تحل مناسبه بنی ہاشم لا تلجوا فافانہ سوا علینا قاتلوه و سائینہ
و نا و ایاکم و ما کان منکم کصدع الصفا لایر اب الصوع شا جہ بنی ہاشم کیف التعاقب نیما
و عند علی سینہ و حرابہ لعمک لا انس ی ابن اروی وقتہ و بل نسیان لما ما عاش
شامہ بہ ہم قتلوه کی یکونوا مکاتہ کما فعلت یوما بکسے مرار بہ از آنجمله آنست کہ در
اہمات الاولاد ماہب مختلفہ اختیار نمود و بر چیزے قرار گرفت اول قابل بود صحبت ہم
انہا بار در عہد عمر رض چون اجماع بر ابطالان بیع شد در لطاع داخل شد باز در خلاف خود
بصیرت بیع فستکوداد و لہذا قاضی اشیرجی بالمشافہ بالشان بحث کرد و گفت کہ اگر کسی
فی الجماعۃ احب الیناس من راکب و حدک حال آنکہ خود گفته است الا ان ید الفد علی الجماعۃ و
غضب اللہ علی من خالفہا و نیز در فستکودان موجود است و من شیخ غیر سبیل المؤمنین الایہ
بہم صریح مخالفت اجماع نمود و از آنجمله آنست کہ در سلسلہ توارث جد رضا بای مختلفہ فرمود
و بر سبب یک قرار گرفت حال آنکہ خود فرمودہ است کہ من را و ان تقموا اثمہم فلیقل فی اجدو
از آنجمله آنست کہ در بخارے است ان علیا اتی بر نادہ ففرقہم بالنار و ابن عباس را بر این مقدمہ
الکار عظیم کرد و حضرت امیر رض را نیز بر ان نہایت فرمود و قصہ اصراف بنابر در کتاب شیوہ
نیز موجود است شریف مرتضی در تنزیہ الانبیاء والایہ روایت کرده کہ ان علیا اصراف
رجالی غلامی دہرہ و حدیث صحیح جمیع علیہ است کہ لا تغدوا بالنار و از آنجمله آنست
کہ شخصی را در حد خمر شفا دنا زیادہ نزد و چون شخصی مردیت او داد گفت کہ

لا بد سستی کہ پیش علیا فرود شد و پادشہ پس سوزانید ایشا نرا در آفتاب

علاء اشعوا علی بنی ہاشم
درد و اندک مال چندی را
بیاختیاری و دود و زہار
و از آنجمله آنست کہ در سلسلہ توارث جد رضا بای مختلفہ فرمود
و بر سبب یک قرار گرفت حال آنکہ خود فرمودہ است کہ من را و ان تقموا اثمہم فلیقل فی اجدو
از آنجمله آنست کہ در بخارے است ان علیا اتی بر نادہ ففرقہم بالنار و ابن عباس را بر این مقدمہ
الکار عظیم کرد و حضرت امیر رض را نیز بر ان نہایت فرمود و قصہ اصراف بنابر در کتاب شیوہ
نیز موجود است شریف مرتضی در تنزیہ الانبیاء والایہ روایت کرده کہ ان علیا اصراف
رجالی غلامی دہرہ و حدیث صحیح جمیع علیہ است کہ لا تغدوا بالنار و از آنجمله آنست
کہ شخصی را در حد خمر شفا دنا زیادہ نزد و چون شخصی مردیت او داد گفت کہ
لا بد سستی کہ پیش علیا فرود شد و پادشہ پس سوزانید ایشا نرا در آفتاب



دویم وراثت از حق ارضانامه
 و زمین مالداران

انما ویتة لان هذا سے فعلنا ہر انیا حال الکہ خود در ہر معنی و در ہر معنی مکرورہ
 وادکہ ہشت تا دنازیانہ تقرر باید کرد و باید دلیل کہ اتہ ادا سکیدی و ادا نہی یافتہ
 پس در اجتہاد خود شک نہست و از انجملہ انت کہ ویکہ بن عقیقہ را چہل تازیانہ رو بہ
 پس بدانتہ کرد و در حد لے برود اسے عثمان رضکہ ولید بن عقیقہ قرابہ باو نہست
 و از انجملہ انت کہ شخصی کہ شرار جری یا قصاص نمودہ بود قصاص از موافقہ
 این خلاف حکم نہست کہ النفس بالنفس و از انجملہ انت کہ مولادہ طاب رحمہم حال الکہ
 او کثیر بود بر کثیر رحم نیست و از انجملہ انت کہ زید بن ثابت اورا الزام صحیح داد و
 مکاتب کہ ہر عبد مابقی علیہ در ہم و نہیب امیر رضاین بود کہ ہر لقمہ ما کھر و قہر
 مالم بود عبد کا ہر منقول فی الصلح از انجملہ انت کہ اول تحکیم حکم کرد بعد از ان
 میفرمود لقمہ عشرت عشرہ لاجیر ما و لسوف البس بعد ما جلد النمر حال انکہ قص حکم جایز نہست
 و از انجملہ انت کہ شعبی روایت کردہ کہ ان علیا قطعید السارق من اصول الارصادہ
 پس اقامتہ حد سارق نہست و جالب باقامتہ حد و لایق امامت نہست و از انجملہ انت کہ
 شہاد صبیان بعض را بر بعض قبول نمود لا بل بالبدانتہ لقمہ صبیان از اعتبار نہست و خدا
 میفرماید و شہد و شہیدین من حالہم الایۃ و از انجملہ انت کہ احد نصف دین از اعتبار
 گیرندہ امور مقرر فرمود حال الکہ صحیح خلاف شریعت العین بالعدن و از انجملہ انت کہ حد
 بر صبی نابالغ اقامت نمودن یا بچہ در کتب شیعہ موجود نہست حال الکہ خود روایت فرمود
 عن ثلثہ عن الصبی حتی یبلغ النحر و از انجملہ انت کہ روی محمد بن یوسف القہنی
 الفقیہ انہ جاء رجل الی امیر المومنین و اقر باسرقۃ اقر القطع الیہ فلم یقطع یدہ و دانتہ
 در اقامتہ حد و کثیر نہست و از انجملہ انت کہ یوحنا شے خانی شاعر افراسیاب و فرید کہ گاہ
 رضا ان شہر آب خوردہ بود بدست تازیانہ در حد افراسیاب و در گار واد محمد بن یوسف القہنی
 و زیادت در حد الیہ جایز نیست و از انجملہ انت کہ شریف مرتضی قزوینی فی النہایۃ

[illegible]

اور کہ انہ علیہ السلام اتنی بال من مہور بغیا فقال ارفوہ حتی یحبی عطا عنہ
وہا بل حالانکہ مہور بغیا سخت و حرام صرف اندو از انجملہ نیست کہ در درایم سود صبر
خالف امر رسول حکم فرمود و ہو قولہ صلعمہ بالتبعو اللہم باللہ رحمہ و انجملہ نیست کہ کلمہ توحید
شعرست بدعوئے الوہیت کا ثبت عنہ ذلک فی خطبۃ البیان روانہ عنہ صبیح ابن
من جال الشیعہ انا اخذت العہد علی الارواح فی الازل انا اکمنا و اللہ المستبصر
و لکذا قولہ انا منشی الارواح و قولہ فی خطبۃ الافتخار کارواہ حبیب بن محمد بن حبیب
الحلی فی کتابہ شارح النوار الیقین فی کشف عن امیر المومنین ان صاحب الصور انا و حنجر
من فی القیور قولہ انا حی لا یوت انا جازت بموسى البحر و غرفت فرعون و حنجر
انا رسیۃ الجبال الشانخت و فجرت العیون البجاریات انا ذلک النور الذی فی سحر
منہ الہدی و از انجملہ نیست کہ قارب خود را درین عراق و عمان منصوب ساخت و را
نشد بمارت ظلم و زیر بر کوفہ و بصروحہا لانکہ انہا حق و اولی بودند بتولیت امارت
و از انجملہ انکہ توقف نمود در اقامت قصاص بقتال ان عثمان ضرر حالانکہ از موجبات قتل
بر عثمان سب ثابت نبود از انجملہ انکہ امانت نمود ابو موسی اشعرے را و نوب اموال
و اصراف دارا و فرمود و نیز امانت نمود ابو مسعود انصار را و از انجملہ انکہ در قصہ انک
از مسلمین بود بدلیل روایت بخاری کہ وہاں عسکرا فی شہنا حالانکہ خدا ایتھا
میفرماید و لولا اذ سمعتموہن المومنون الخ فی خلاف مقتضای ایمان بعمل آورد
از انجملہ انکہ از قتل عثمان یک بار تبرے نمود و چون قاتلان عثمان از زدہ خاطر شدند
فرمود قتلہ اعدا و انا معہ و این فی انسان است کہ خلاف صدق و اخلاص است باین
قاس است مطاعن فواصب در علم و دیانت انجذاب و اما شبہات ان شقیان
الامت پس طویلے دارد کہ در این رسالہ مختصر فایدان شبہات مع اللہ تعالی
میکشد و مہم از موضوع این رسالہ خارج است و بفضل اللہ تعالی در سب

قبول کرد حال آنکه ابو بکر با جماع نواصب بی خواری مجتهد بود و دیت دادن محمد و دنی انحر
تیر نابرا احتیاط بودن بنابر شک در اجتهاد خود و عمل بالا احتیاط کمال تقوی و قوی
است که نشان حضرت امیر و امثال اوست و ولید بن عقبه را از انجمنه الکتاب چهل تا زیان
فرمود که در شهادت حد او شبهه راه یافته بود زیرا که یک شاهد او شهادت بر شریک
داد و یک شاهد برقی کردن خرم چند نمود حضرت عثمان این شبهه را در روز حد معتبر نشد
و فرمود که باقیما بالا و قد شربها اما حضرت امیر شاید احتیاط الکتاب اقل حدین بود و حاوا
که حضرت امیر در اقامت حد پاسدار سه قرابت عثمان غایب حال آنکه عثمان را بحال
برستیفا حد آورده چنانچه کتب سیر و تواریخ متفق علیها بین النواصب اهل السنه بر
ولایت دارند و معاف کردن قصاص نه از حضرت امیر بود بلکه از اولیا مقتول بود
میشمره حضرت امیر زیرا که این قصه در کتب معتبره چنین روایت شده که شخصی شخصی دیگر
را در خرابه کشت از راه عداوتی که با او داشت و قاتل فرکر در چون اولیا مقتول بر سر
تلاش او رسید متصل آن خرابه خرابه دیگر بود که شخصی دیگر در آن کار در کلین بخون
گرفته بولی میگردد آن شخص را گرفته آوردند و جامه ها و او نیز بخون رنگین بود چون بحضور
حضرت امیر رسید غیر از اقرار چاره ندید و گفت آری من شش ماه هر چه حکم شرع
باشد تابع آنم زیرا که لوث صریح و شاهد صحیح دارم مرا از متصل مقبول باین حالت گرفته
جاس انکار نیست و درین حکام قاتل آن مقتول برین باجر مطلع شد و خود در
آمد و بحضور حضرت امیر در محاکمه فرار نمود که یا امیر المومنین کشته آن شخص نعم داین
آن هفت گرفتار شده مرا اقبصاص رسانید و این را خلاص کنید حضرت امیر از شخص
پرسیدند که قصه تو چیست و ترا چه در پیش آمد که فرار کردی او گفت یا امیر المومنین
من در خانه خود کو سفند برافچ کرده بودم و در اصلایرین باجر اطلاع نمود و جامه
من بخون آن کو سفند رنگین بود و کار و خون الوده بدست من بود آن کو سفند را پاک

میکرد که یک نگاه مرا بول گرفت درین ضرابه براسه قضا حاجت بول داخل شد
دویم که شخصی شسته افتاده است ترسیدم و از آن ضرابه برآمده در ضرابه دیگر متصل او بول
بول کرده بچشم که بچانه خود روم باز در پاک کردن آن کو سفند مشغول شوم که نگاه
اشان مقبول رسیدند مرا گرفته آورده چون دیدم که علامات قتل منه درین موجود
خیر از اقرار چاره ندیدم حضرت امیر محمد اسلمه بجا آورد و آن قاتل مقرر استایش فرمود که
هر چند تو یک کس را کشتی لیکن یک کس را جان بخشیدی اگر نمی رسید اقرار میکرد
این بچانه مفت کشته می شد تو شایان آنی که قصاص از تو معاف شد و ایها مقتول
چون این کلام حضرت امیر رشید مانده سرخون او در گذشتند و قصاص معاف گردید درین
مصلحت اصلا جایی نداشت و بجم مولاة طالب جایز نیست که بعد از اعتاق او پیش
با حضرت امیر را بر کنیز بودن آن مولاة اطلاع نشده باشد و ملاحظه بازیدین ثابت و از
او در یک مسئله موجب حثارت حضرت امیر می شود که اتباع حق شان انقیاد
از خلیفه ثانی عمر این خطاب نیز مقبول است که بگفته این قاتل شده و فرموده کل الناس
افقه من عمر حتی اخذت فی الحجال و نقص تحکیم و فی لازم می آید که هر دو حکم بشکری قابل
چیزی قرار می رسد و او را انفصال میگرداند چون یک حکم از جانب معویه بود حکم دیگر را که
فرسیا ز جابر دو اورا فرصت نایل و فکند و تحکیم تحقیق نشد تا نقص آن لازم آید و قطع است
از اصول اصیل غلبه جلا بود و نه نفیر مود حضرت امیر تاهل او لازم آید و شهادت
صبیان بعضی بعضی در امور که فیما بین آنها جاری میشود هنوز هم نزد امام مالک
مقبول است و آیه فاستشهدوا وخصم است بغير امور صبیان زیرا که حضور
والغیر در ملاحظه صبیان متخذه است مثل آنکه شهادت کفار بعضی بعضی مقبول است
پس جاطمن نیست لانه بعضی المجتهدین و اخذ نصف و همیشه احوال باریقت
فقریه زیرا که عین خود محمد در یک فرد است پس حکم غیبی در این صواب است که این

Handwritten manuscript page from the 'Majma' al-Bihar'. The text is written in dense, cursive Persian script. It begins with a large, ornate initial 'ح' (Ha) in red ink. The text discusses various topics related to the life and teachings of the Prophet Muhammad, including his character, his family, and his community. The handwriting is fluid and characteristic of the early modern period.

در حدیث رسول صلی الله علیه و سلم در هم فضا الصکبت یا در هم رایج که ثلثت از خطبه
البیان خطبه الاقمار اصلا در کتب اهل سنت نیست بلکه حکم بوضع آن کرده اند و رواة
نہا از امامیہ نیز کہ این اندا فر او بہتان یا محل طعن ساختن بغایت مضامین است و با تعرض
اگر صحیح ہم باشد پس این کلام ناشی از جذبات خفایہ و سکر حال است کہ اولیا و السدا
رومی دہد و از زبان حقیقہ اتقا بقی کلام میکنند و در شرع ہم این سکر عالی و غلبہ واردات را
عذر ساخته اند و در حدیث صحیح تو بہ واقع است کہ انتہی عجب و انار یک خطا من شدہ القمر و غیر
این کلام کو با حکایت زبان حال است مثل قولہم قاتل الارض اللہ تدمم تشقی قاتل لا تسلم
و اسال بن سیدہ و مشکہ فی الحدیث بل تدرون ما ذاقا لریکب ای بیان الاشارة والا فالأ
علی سانی العبارة لانه غیر ممکن حتی یستفهم عنہم و تفویض امارت و ایالت با قارب خود
کہ تن باطاعت و اجبی دہند بہترین از کسانی کہ الاماعت نمایند چنانچہ عثمان نیز بعل آورد
و توفیق نمودن در قصاص عثمان بچہ عدم تعین قاتل بود و قتلش قاتل بر ذریہ خلیفہ نیست
بر ذریہ و اشراف مقتول است و ابو جوسہ را مالک شتر و غلامان او امانت کرد و ندبی فرمود
حضرت امیر در کوفہ و خانہ او را سوختند و حضرت امیر را اطلاع این معنی نبود چنانچہ در تاریخ
کبر سے ثابت است و امانت ابو مسعود انصاری بچہ آن بود کہ طوفانی بجاہت میکرد و ہم
در شان عایشہ قبل از نزول برادہ او بود کہ مخدوری نہ دارد و لانی خبر بخل الصدوق الکذب
و عبارت قلمہ المدد و نامہ از قبل تو رہ بود کہ بنا بر ضرورت بخل آورد مثل بذرہ اتقی در حق
حضرت سارہ کہ از حضرت ابراہیم سر زد و آن ضرورت خوف بدو افتد و سارہ از قاتلان
عثمان بود در شکر بلکہ خوف آن بود کہ قصد قتل حضرت امیر نمایند با کچلہ بر دو طرفہ نوبت شہید را
شیطان زودہ و در عیب جوئے دوستان خدا کہ عین الی زوی آن لعین است و وائیدہ کا
خود را از دست ایشان میکرد و طبعیت ہر کرا خواهد خدا پر دہ در مدیش اندر طعنہ پاکان
نہد و العیاذ باللہ تمیمہ لہجرت الامامہ قدر شتر کہ در جمیع فرق مشیخہ کبریا

قول در حدیث رسول صلی الله علیه و سلم
الکتاب فی حدیث رسول صلی الله علیه و سلم
ابو جوسہ را مالک شتر و غلامان او امانت کرد و ندبی فرمود
حضرت امیر در کوفہ و خانہ او را سوختند و حضرت امیر را اطلاع این معنی نبود چنانچہ در تاریخ
کبر سے ثابت است و امانت ابو مسعود انصاری بچہ آن بود کہ طوفانی بجاہت میکرد و ہم
در شان عایشہ قبل از نزول برادہ او بود کہ مخدوری نہ دارد و لانی خبر بخل الصدوق الکذب
و عبارت قلمہ المدد و نامہ از قبل تو رہ بود کہ بنا بر ضرورت بخل آورد مثل بذرہ اتقی در حق
حضرت سارہ کہ از حضرت ابراہیم سر زد و آن ضرورت خوف بدو افتد و سارہ از قاتلان
عثمان بود در شکر بلکہ خوف آن بود کہ قصد قتل حضرت امیر نمایند با کچلہ بر دو طرفہ نوبت شہید را
شیطان زودہ و در عیب جوئے دوستان خدا کہ عین الی زوی آن لعین است و وائیدہ کا
خود را از دست ایشان میکرد و طبعیت ہر کرا خواهد خدا پر دہ در مدیش اندر طعنہ پاکان
نہد و العیاذ باللہ تمیمہ لہجرت الامامہ قدر شتر کہ در جمیع فرق مشیخہ کبریا

بروان اجماع دارند همین است که حضرت امیر مومنان بود بلا فصل و امامت خلفا و ملکه باطل
است و بی اصل و درین قدر مشترک گفتگوی اهل سنت و ایشان مبین شد و مخالفت
اینفرد جمیع فروجه و اعضاها با خصوص کتاب و اقوال عتره طاهره طاهره طاهره
ازین قدر مشترک پس اختلاف کثیر در میان غرق ایشان واقع است و بعضی ایشان
بعضی دیگر را تفصیل و تکفیر و ابطال و تشیع نمودند و گفتی اهل المومنین القتال درین کتاب
که گفتگوی شیعه و سنی است آوردن این اختلافات ضرورت نیست و نه از این اختلافات
اهل سنت را ضرر که گوشت خردندان سک لیکن بنابر آنکه کثرت اختلاف فی شئی دلیل
کذب نقل اقوال ایشان در شرط و تمسکی امامت و تعیین ائمه و عدد آنها منطور افتاده
تا امارات کذب این مذہب از جهات کثیره قایم شوند و طعنی که بر اهل سنت بابت اختلاف
فقهی می نمایند بر ایشان متطلب کرد و یا فخر و جبره زیرا که اختلاف ایشان در اصول خود
و اختلاف اهل سنت در فروع و ادیان انبیاء و بعضی در فروع مختلف بودند و اندک
اصول متفق مانده قوله تعالی شرع لکم من الدین ما کونوا الایه پس زنی که اصول آن
قیه باشد طرفه دینی است که تشیع بدین هیچ یک از انبیای باصفین نیست چه با اسلام
نست که نزد غلاة معنی امامت محض حکومت و اجزاء احکام و اوامر و نواهی است فی
شائی است از شیون الوهیت و غیر غلاة گویند که معنی امامت نیابت پیغمبر است بر امور دینی
و زیدیه قاطبه عصمت را در امام شرط ندانند و رضایت در حق او ضرورتی ندارد و گویند و اینست
نیز لازم شناسند بلکه خروج بسیف و اظهار از جمله شرائط امامت اعتقاد کنند و برین
مطالب و دلائل اقامه نمایند و اسماعیلیه سوا آنرا بر عصمت را شرط نگذاشته و از این اثبات کنند
نه نقی و گویند که امام غیر کف است بفرع و آنچه کند از لواطت و زنا و شرب خمر و غیره جایز است
و شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی از شیخ خود که ابو عید الد محمد بن النعمان بن ابی اسحاق
ملقب بمقیه است در تہذیب نقل آورده که او گفت ابو الحسن بار و ز اولی و ثانوی

و نه بگوید
غدا از کتب
میسان
حکیم

شخص
سخن
بگو
نیاید
صبر کند
و بیست
چون فخر را

مشهد و دشت و قایل با است بودی آخر بطون بسبب اختلاف کثیر امامیه بر وجه التباس
 امر واقع شد و اخبار این گروه را بشدت مختلف و متناقض و متعارض یافت رجوع کرد
 و شافعی شد و کسانی که در مدت عمر از و نکلند و مستفید بودند نیز باتباع شیخ خود برگشتند
 و ازین مذہب پیوار شدند و فی الواقع هر که درین مذہب خوب غور کند اخبار اصحاب
 این مذہب و اختلاف اقوال ایشان مطلع شود یقین یابد که بسبب نجات درین طریق
 مسدود و در راه خلاص از مضیق تعارض در مذہب موقوف است ناچار زرگان یون و مذہب
 دیگر رجوع کند تفصیل این اجمال آنکه آنها از امامیه خود روایات متعارض بسیار دارند از آنکه
 امام مخالف امام دیگر و مخالف کتاب الله و سنت رسول الله صلعم روایت کنند و احتمال
 درینجا متغنی است زیرا که آنرا نسخ کلام بنسب خبری دیگری باشد و امام را نیز بدست احکام
 الهی یا سنت پیغمبر نماید و الا امام امام نباشد و خطا هر است که امام نایب پیغمبر است نه مخالف
 و بی مستقل و نیز اگر نسخ قایل شیخ لایب امام متاخر را تا نسخ کلام امام مقدم خواست
 پس در اصل بر روایات امام متاخر باشد حال آنکه در جای بسیار اجماع فخر بر روایت مقدم
 و نیز نسخ در احکام موبده جایز نیست و الا کذب معصوم لازم آید حال آنکه در احکام موبده
 نیز اختلاف روایات ایشان واقع است پس احتمال نسخ خود با لکمی قابل گشت و جوه
 ترجیح احد الجبرج علی الآخر بحجت توفیق رواه ایشان مطلقا بنده زیرا که کتابی چند را که او المثل
 من السماء قرار داده اند و آنچه یکمی می آرد دیگری او را بر جای می شمارد پس اگر با عقاد
 عوام ایشان همه را موقوف داریم ترجیحی بر دیگری نمی تواند شد و اگر گفته بعض اخبار
 در حق بعض دیگر قبول داشته طعن و حرج شروع کنیم همه مطعون و مجروح خواهند بود
 ترجیح پیش از ناچار است و قطار روایات لازم آمد و خبر تعطیل احکام گردید و این همه در
 روایات یکفتره ایشان است که اثنا عشر باشند مثلاً که هر عامی از ایشان روا
 دارد و مخالف روایت دیگر مثلاً جمعی با سند صحیح روایت کرده اند که لا یغنی عنک الصدقه و دیگر

از انچه است تاویل ایشان کلمه حضرت بخدا که در دعا میفرمود الهی عصمتی و
 توانیت و این دعا از انچه دیگر هم در کتب صحیح ایشان مرویست و بر هر دو تقدیر صدق
 و کذب من عصمت و محل محل تقیید بود زیرا که حالت مناجات بود و با عالم الهی و مخفیات
 گویند که مراد حضرت ائمه انبیاست که الهی ان شیعته را محصور و ظلم و او تو انوا لکن رضینا شیعه
 و رضوانا لیتة فانا حالهم و حالنا سبحان الله اگر این اتحاد در میان شیعه و ائمه ثانی
 است چه احصیان و ظلم و توانی شیعه یا ائمه سرایت کرد و طاعت و عدل و عبادت و
 قنوت ائمه در ایشان سرایت نکرد پس احکام شیعه بر ائمه غالب آمد و احکام ائمه مغلوب
 شد محاذ الدین سوره الاعتقاد و سرگز این قسم تا ویلات را در محاورات عرب و عجم نظیر
 و مثالی یافته نمیشود و در کتابها نحو سه که در اینجا لازم آمد پوشیده نیست از عمل تا و مشکوک و
 بر جمیع وصیقه کلم بر غیبت و اضافه مشکلم فعل غیر را بسوی نفس فرج و جلاله نسبتیه و امر به
 و مثل انیکلام فاسد را بجای آنی که در مرتبه قصو از بلاغه بودند نسبت میکنند و باعث چه
 که حضرت ائمه صریح نسبت ظلم و احصیان شیعه خود نمودند و خود را باین نسبت الوده فرمود
 منکران عصمت را دست اویز محکم و عوده الوثقه عنایت ساختند و باعث کمر است
 جمیع کثیر یک دو کلمه که هیچ ضروری نبود گشتند و دیگر لکن بر ظاهر و هویدا است که در سایل فرو
 در قرون اولی تحت اخلافها واقع شده اهل سنت هم باینکه بگردان مسائل اخلافها دارند
 و اختلاف فرو سر را نقضاتی نمی انکار نموده یکدیگر با هم مطاعنه و معاتبه درین باب
 می نمایند بلکه مناظره و مجادله در فروع در زمان اول خیلی رایج و کثیر بود و کس اظهار مذنب
 خود و اقامت دلائل بر آن می نمود از قرن صحابه گرفته تا وقت عباسی این بدو مات
 و ز و خود در در میان مانده بی دغدغه و بی وسوسه اجتهاد و استنباط و ترجیح اقوال
 خود و تضعیف دلائل خصم بعمل می آوردند حضرت ائمه راجع باعث بود که در سایل فرو عبیه
 تقیید فرمایند و اظهار حکم مثل نمایند حال آنکه حضرت امیر مفر در زمان خلیفه ثانی و خلیفه

قول کردیم
 این را
 مع و گفتن
 قول کرده
 در اینجا
 برین
 حاصل
 نشان
 است و
 علی
 ایشان
 حال بود

و خاتمه ثالث رض و مقدمه سبع اضمات اولاد و جمع حج و دیگر سایل مناظر با فسر بوده و
 از جانبین بغض و خشونت نوشت نوشته رسیده و یکس دم نروده علی الخصوص خلیفه تا رض
 که بزعم شیعه هم درین باب خیلی انقیاد پیشه بود هر که پیش او رسید از کتاب منست ذکر
 میکرد قایل می شد حتی که زننه از زنان عوام او را در مقدمه مخالفت بر او ایم داد و قایل
 شد گفت که کل الناس اقص من عمر رض حتی السخدرات فی الحال و این قصه را شیعه بطاع او نموده
 اند پس چرا حضرت امیر رض در انوقت در سایل فردی قیام ناید و اطهار حکم منزل من الله
 که بر ذمه او واجب بود ترک دهد و نیز امیر پسین مثل حضرت سجاد و باقر و صادق و کاظم و رضا
 همه مقتدایان و پیشوایان اهل سنت بوده اند که علماء ایشان مثل زهری و امام ابو حنیفه و امام
 مالک و نیز انجذاب کرده اند و صوفیه انوقت مثل معروف کرخی و غیره از انجذاب قیض اندو
 و شایع طریقت سلسله انحضرات را سلسله الذبب نامیده و محمد بن اهل سنت
 از ان بزرگواران در بر فن خصوصاً در تفسیر و سلوک دفتر ذکر احادیث روایت کرده
 چه احتمال است که این حضرات ازین مردم خوف کنند و تقیه نمایند اگر ازین مردم احتمال
 تقیه با از رجال شیعه احتمال تقیه اقوی خواهد بود سبحان الله از کجا افتادیم نحن در آن بود
 که امامیه و سایر فرق شیعه را در اصل امامت بعد از حضرت امیر رض اختلافی است که حد
 ندارد و منجر شد با اختلاف روایات باز هر مرتب طلب ویم باید دانست که امامیه قایل اند با تخصیص
 ایام در حد مثل فرق ثلثه اسماعیلیه لیکن با هم در حد اختلاف دارند بعضی گویند پنج اند و
 گویند هفت و بعضی گویند هشت و بعضی گویند دوازده و بعضی گویند سیزده و غلظه
 گویند که ایام اند اولهم محمد صلی الله علیه و سلم انی الحسین ع ثم من صلح من اولاد الحسین
 انی جعفر بن محمد رض و هو الاله الا صغر و خاتم الائمة بعده و ابیه و هم من صلح من ابنا جعفر و
 فرقه از غلظه بانی رفته اند که امام درین است دو کس اند محمد صلی الله علیه و سلم و
 رض و باقی نواب ایشان اند هر که لیاقت اینکار داشته باشد از اولاد من رض

کنت تعلم اني نجا الله علي عني الا نطق بكذا سوئبت له حتى يخرج عن راي فقال يا محمد بن
 عرب بن مبلين يا محمد بن علي اسمع واطع علي بن الحسين فانه جواد الله عليك وعلی بن سید
 خلقه فقال ابن الحنفیه عند ذلك سمعت واطعت وعلیت وکیسانیه این دعوت را نصدید
 نمایند و شهادت را انکار کنند بلکه گویند که شهادت بالعکس واقع شد و محمد بن سید و
 ابن الحنفیه کوایی داد و علی بن الحسین قایل با امامت محمد بن علی شد و تیر گویند که شهادت
 برین امر آنست که بعد از نبوت ائمه هرگز علی بن الحسین نام امامت بمنزبان نیارد و گویند
 اختیار نمود چنانچه امامیه تیر بسکوت او قایل اند و محمد بن الحنفیه با مختار و شیعه کو که در
 مقالات مردانیه مشغول بودند رسل و رسائل شروع کرد و همه با و رجوع آوردند و علی
 بن الحسین با وجودی که هر دو در یک محل و یک شهر مدینه سکونت داشتند و در دنیا شریعیان
 کوفه محمد بن علی میر رسید و هرگز علی بن الحسین رسانیدند و نه اوایش را بخود میخواندند
 قلعه نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین نوشته است که چون محمد بن الحنفیه
 وفات یافت شیعه او اعتقاد امامت پیش داشتند که ابوالمشیم بود و عظیم القدر بود
 و شیعه او را تابع بودند و محمد بن الحنفیه بر اے او وصیت امامت کرده بود پس صیرر محکم
 شد که محمد بن الحنفیه از اعتقاد خود برگردید تا امامت را بخاندان خود سپرد و اینها غرض نور
 کتاب محمد بن الحنفیه را که بشیعه کوفه و مختار فرستاده بود نقل نموده یا بن عبارت که ای
 نواز که بکوفه برو و شیعه ما را بکویتایرون آمده خون امام حسین را طلب کنند و بیعت از
 کوفیان بستانان گویند که بعاند اطهار مختار نامه محمد بن الحنفیه را اکثر مردم کوفه از یک
 مرد گردان شدند پس سلیمان به شیعه خود گفت که اگر می خواهی سید از قبل محمد
 بن الحنفیه بیرون آید مصایقه نیست اما امام من علی بن الحسین است انهی کلامی در
 عبارت در گردان شدن شیعه کوفیه از سلیمان صیرر دلالت بر آنست که محمد بن
 از معتقد خود برگشته بود و تیر قلعه از ابوالموید غوازمی که از یک جهت نقل میکنند

زود ایشان شرط امامت است و سکوت و تقیه مناسب آن مروایت کند که زید بن
عن ابیه عن حماد عن امیر المؤمنین فصوص من ثلث ارات در مقدمه امامت خود نقل میکرد و در
این روایات دیکو توانست زید بن علی جمیع معقولات امامیه را منکر و بدعت و بدیه و باطل
بر دوا این انکار روایت کرده اند و تصدیق نقله عن الکلبی فی قصه ششم بن حکم و باقیه
امام باقر را بعد موعود و حوالی الامیوت و مخفی اعتقاد کنند و تا وسیله در حق امام جعفر صادق علیه السلام
دارند و فرض صحیح متواتر از آنجا درین باب روایت میکنند و هو قوله علیه السلام لورثه
تدره علیکم من بعدا بحمل خلاصه و افان صاحبکم صاحب السنین و مهدویه از امام علیه السلام
اسماعیل این جعفر صادق نقل حضرت جعفر صادق ثبوت روایت کند که ان بنی الامیه فی الکفر
ما کم کن به عابته و امام موسی کاظم را در دعوی امامت مکتذب کنند و بدو گویند که کار ضرر
نمود مثل ابو بکر در حق علی و قرأه کونید که بعد از اسماعیل پسر او محمد امام شد و قطیعه عبد
بن جعفر را بعد از حضرت صادق بلا فصل امام دانند باین دلیل که او برادر حقیقی اسماعیل بود
اسماعیل چون بحضور حضرت صادق فوت شده بود و نص در حق اسماعیل بود پس از فوت
پدر مضمون آن نص بطریق میراث به برادر صنی او رسید نه به برادران عکاد و مادر اسماعیل و
عبد الله فاطمه بنت الحسین این علی بن الحسین این سبطا است پس این هر دو برادر او در
جانب سبطینی بودند و موسویه گویند که امام بعد از صادق موسی کاظم است نه حضرت صادق و
مطلوبه گویند که اوجی الامیوت است و قایم منظر است و از حضرت امیر المؤمنین نص متواتر
درین معارضه و انبیا کنند که فرمود سابعهم قله بهم می صاحب التوراة و انما عیثیه با حضرت امام
عسکری با اتفاق معتقد امامت اند و بعد از ایشان جعفریه با امامت جعفر بن علی قایل اند و
گویند که امام حسن عسکری را ولد نبود بدلیل آنکه میراث امام حسن عسکری جعفر بن علی بر دوا این
با جماع ثابت است و اگر او را ولد بود میراث او به جعفر بن سید و بعضی گویند که امام حسن
عسکری را ولد بود و جعفر که در حیات پدر مرد و در کماله عمر ز رانه ابن عیین عن ابی عبد الله

عن ابی اسحاق عن ابی جعفر علیه السلام انما عیثیه با حضرت امام
عسکری با اتفاق معتقد امامت اند و بعد از ایشان جعفریه با امامت جعفر بن علی قایل اند و
گویند که امام حسن عسکری را ولد نبود بدلیل آنکه میراث امام حسن عسکری جعفر بن علی بر دوا این
با جماع ثابت است و اگر او را ولد بود میراث او به جعفر بن سید و بعضی گویند که امام حسن
عسکری را ولد بود و جعفر که در حیات پدر مرد و در کماله عمر ز رانه ابن عیین عن ابی عبد الله

قال رب ارجو ان اعمل صالحا فاما تركت كلامها كلمة هبوطا لها ومن وراهم برنج الى
يوم يبعثون في ذلك عتيدة فاسد خودت كسانه فقه بايچيري است كه از فلاسفه فر گرفته
اند و در شرح آن امور باطل اند و اصلي دارند مثل كرويه اسماق و امتناع خلا و غير ذلك
گويند كه اگر عالمي ديگر موجود شود مثل اين عالم شكل كره خواهد بود و در كره تماثيل
بايكديگر نمي توانند چسبند مگر بوقوع فرجه ميان هر دو در صورت وقوع فرجه خلا لازم
مي آيد و در اين استلال چنانچه با غلط افتاده اول آنكه چه ضرورت است كه عالم نهم كره
باشد زيرا كه دلايل بنده سيمه كه بر كره به قايوم شده اند مقتصر اند بر كردن افعال متحركه
جايست كه اين افلاك متحركه بعض عالم باشند دوم آنكه امتناع خلا ممنوع است و ذلك
كه بر امتناع آن قايوم كرده اند همه فروع اند سيمه آنكه اگر دوه كره بالاي يكديگر يا پهلوي
ديگر هم البته وقوع فرجه ضرورت است و اگر يرك از دوه كره مكرور باشد در سخن كره ديگر كه
سخن او يك سخن بود و باشد و قطر او يك قطر بود و باشد يا سخن و قطر
او زايه باشد بر سخن و قطر هر دو چنانچه ندانند و بركه نبرد ايشان مكرور اند در سخن و قطر
و وقوع فرجه لازم است آيد زيرا كه محل فرجه مملو است از سخن ان كره محيطه و خود فلاسفه گفته
اند كه قطر تدوير مريخ اعظم است از قطر مثل شمس پس جايست كه تمام عالم معلوم
الكرات يك كره باشد و واقع در سخن كره ديگر و چنين عالم ديگر باشند چهارم آنكه وجود
عالمي ديگر يا معني معاد را در كار نيست بلكه در عين عالم تغيير و تبديل واقع شود و عناصر
همه سجيل نيابريت شوند و افلاك همه هشت و پنج گردند و در جوف عين عالم در ملكه
و عنصره او رنگ ديگر و صورته ديگر القا شود كه مركبات و معادن و نباتات و
حيوانات و انسان در افلاك پيدا شوند و هر آسمان بهشتي گردد و چنين عين دور
شود قوله تعالى يوم تبدل الارض غير الارض والسموات و برز و ولد الواحد القهار و
خروج جنات و نار قيل از وقت بهشت منافي انبساط و امتداد و انانيت در انوقت

من استر سبب كره و ان
مع كل كره كره و ان
كرويه اسماق و امتناع خلا و غير ذلك
گويند كه اگر عالمي ديگر موجود شود مثل اين عالم شكل كره خواهد بود و در كره تماثيل
بايكديگر نمي توانند چسبند مگر بوقوع فرجه ميان هر دو در صورت وقوع فرجه خلا لازم
مي آيد و در اين استلال چنانچه با غلط افتاده اول آنكه چه ضرورت است كه عالم نهم كره
باشد زيرا كه دلايل بنده سيمه كه بر كره به قايوم شده اند مقتصر اند بر كردن افعال متحركه
جايست كه اين افلاك متحركه بعض عالم باشند دوم آنكه امتناع خلا ممنوع است و ذلك
كه بر امتناع آن قايوم كرده اند همه فروع اند سيمه آنكه اگر دوه كره بالاي يكديگر يا پهلوي
ديگر هم البته وقوع فرجه ضرورت است و اگر يرك از دوه كره مكرور باشد در سخن كره ديگر كه
سخن او يك سخن بود و باشد و قطر او يك قطر بود و باشد يا سخن و قطر
او زايه باشد بر سخن و قطر هر دو چنانچه ندانند و بركه نبرد ايشان مكرور اند در سخن و قطر
و وقوع فرجه لازم است آيد زيرا كه محل فرجه مملو است از سخن ان كره محيطه و خود فلاسفه گفته
اند كه قطر تدوير مريخ اعظم است از قطر مثل شمس پس جايست كه تمام عالم معلوم
الكرات يك كره باشد و واقع در سخن كره ديگر و چنين عالم ديگر باشند چهارم آنكه وجود
عالمي ديگر يا معني معاد را در كار نيست بلكه در عين عالم تغيير و تبديل واقع شود و عناصر
همه سجيل نيابريت شوند و افلاك همه هشت و پنج گردند و در جوف عين عالم در ملكه
و عنصره او رنگ ديگر و صورته ديگر القا شود كه مركبات و معادن و نباتات و
حيوانات و انسان در افلاك پيدا شوند و هر آسمان بهشتي گردد و چنين عين دور
شود قوله تعالى يوم تبدل الارض غير الارض والسموات و برز و ولد الواحد القهار و
خروج جنات و نار قيل از وقت بهشت منافي انبساط و امتداد و انانيت در انوقت

او تخلل شده بود قبل از اکل اکل و بواسطه آن تعظیم و تقدیر خواهد شد و این از باب تسامح
 نیست زیرا که تسامح انتقال از احوال است در ابدان و دنیوی برای استکمال و آنجا انتقال
 بدن از دوسه برای جزا و عقوبت بدن بعینه در جزا و عقوبت بلکه قبض و بسط ابدان نیز داده و
 نقصان در احادیث متواتر است و در آیات تسمران نیز مخصوص کما نصبت جلود هم
 بهما هم جلود و غیره بالذو و فوالعذاب و مثالش از ایشانست که اگر شخصی لباسی پوشیده
 بود و مصدر خیانت شد و در آن حالت گرفتار آمد و او را در همان لباس تقدیر
 میکنند اگر مصدر خیانت شده بود در حالت پوشش و از حمام او را بر همان
 لباسی دیگر تقدیر ستر عورت او را بپوشانیده سیاست می نمایند بدن نسبت به روح
 حکم لباس دارد نسبت به شخص دم بدم که شود لباس بدل شخص صاحب لباس را چنانچه و
 اصل او حرف از ابتداء اسن طغولیت تا آخر شیخوخت باوصف تبدیل اجزا و بدن و تخلل آن در
 امر اخص ریاضات شخصیت شخصی باقی می ماند و اختلاف شخصی هرگز در خیال نمی آید و احکام
 آن شخص در تقدیر و تعظیم باوصف این تبدیل بر و جاری نمایند بلا تکثیر و بعضی امامیه در
 تسک میکنند آیات داله بر آنکه در آخرت جزا اعمال است کتوله تعالی جزا با کانونا
 یعلمون و کتوله یوم تجزیه کل نفس ما کسبت الاظم الیوم و کتوله فمن عمل مثقال ذره خیرا بره
 و کونید ازین آیات مستفاد میشود که عمل سبب جزا است پس انانیة مطیع و عتاب عاصی
 واجب باشد گوئیم این آیات دلالت بر وقوع جزا و وصول ثواب و عقاب بقابل اعمال
 و بر وجوب ثواب و عقاب بر خدا الصلا دلالت ندارد مثلا اگر شخصی شخصی اجزیه گرفته بود
 قول و قرار نکرده بر خدمت او یا بر تقصیر او و او را انعام یا سزا نداد می توان گفت که
 این انعام جزا خدمت بود و این سیاست جزا تقصیر حالانکه وجوب سیم پی ازین هر دو بزرگ
 اوست و نیز اگر عتاب واجب باشد بر معاصی مرتکب گیره را واجب میشد و در قرآن بعضی
 صریح بر عدم وجوب اوست و قوما فضلا عن وجوب عتابا قال الله تعالی ان الله لا یقصر ان

مختلج

محبوب اور عزیز

بیشتر که به و میفرمادون ذلک لمن یثاب عقیده سوم که عذاب القبر حق است و عین است
مذهب اهل سنت و اکثر فرق شیعه منکر عذاب القبر اند حتی زیدیه نیز در قرآن مجید آیات
بسیار دلالت بر وقوع عذاب القبر و تعیم القبر میکنند قوله تعالی ما حطیلتا تم اغرقوا فنادوا
تاروا الفاء المتعقیقة بالهمزة و الصیغه للمضی پس معلوم شد که دخول نار بعد از اغراق
بلا فصل واقع شده است در زمان ماضی و قوله التار بعد از ضنون علیها عدد و اعشیا و این
آیه عطف عذاب قیامت بر عذاب عرض صریح است در مدعا و اخبار و احادیث از
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امیر درین باب متواتر اند و تعیم قبر نیز در آیات بسیار است
منها قوله تم لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله اسواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون منها
قوله یا لیت قومی یعلمون یا غفر لی ربی و جانی من الکفرین فانه قبل یوم القیمه یرفعین
زیر که روز قیامت هر چه را حال او و محضرت و اکرام او معلوم خواهد شد و متکرر است
قبر که کند نسیع و عقل اما السمع فتوله تعالی لایذو فون فیها الموت الا الموت الا الموت
پس اگر در قبر حیا می بود البته موتی هم در عذاب اومی بود لثبوت الاحیاء یوم القیمه بالا
پس دوسوت می چشیدند نه یکموت جوابش آنکه در قبر احیاء امانت حقیقه نیست
انعکاس شمع روح بر بدن تعلقی پیدا میشود که تغذیه و تنمیه بدن همراه آن می باشد
تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلقی شبیه است به تعلقی عاشق به معشوق یا مالک
به ملک یا صاحب خانه به خانه که آنکه تغذیه و تعیم متبوا نشود و اینهم در صورتی که
بدن فایم باشد و مدفون و الاعذاب نعمت روح است که نفس مخلد است و بدن فایم
روح هوایی است و روح هوایا تعلیق میکنند به دیگر از عالم مثال با هم که از اجزای
جمادات هستی و شکلی که بیننده را اعتبار در میان آن بدن دنیا و حاصل نشود این
باب تا نسخ نیست زیرا که حقیقه تنازع انتقال روح است از بدنی بنده به دیگر بطریق تغذیه
و تنمیه و این تعلیق محض است بنا بر ایلام و لذت دنیا و چنانچه طبری در تفسیر خود آورده است

الشيخ الطائفة ابو جعفر طوسي في كتاب تزيين الاحكام سنة ١٠٠٢
صبر ارجع القاسم بن محمد بن الحسين بن احمد بن يونس بن طبيان قال كنت عند ابى
عبد الله بالسؤال يقول الناس في ارواح المؤمنين قلت يقولون في حواصل طير خضر في
قناويل تحت العرش فقال ابو عبد الله سبحان الله المومن اكرم من الله ان يجعل
روحه في حوصلة طائر يا يونس المومن اذا قبضه الله تعالى صير روحه في قالب كقالبه في
الدنيا فيا كلون وشربون فاذا قدم عليه القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في
الدنيا وعنه عن ابي عمير عن حماد عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عن ارواح المؤمنين فقال في
الجنة على صور ابدانهم لو رايته لقلت فلان اتى فلانا عن الطبري وابى بكر در عرف تعلق روح
رايدين مطر ازين نوع باشد يا ازان نوع حياث ميگويند در بعض ايات واحاديث اين
تعلق را بحيات تعبيري کرده اند و قطع اين تعلق را در مدت ما بين الفتن موت لفته قوله تعالى ربنا اننا
نفقنا من حينما خلقناهم الاية انهم در صورتي است که از مائة اولي كفر وموت مراد باشد
متمم است که مراد از مائة اولي جنس موت باشد که سابق از زندگي بهشت است خواه
عليه باشد خواه دوبار پس در نصوصي که ايشان از اصل باطل اند و في ثوابه الرومي
للصدر الشيرازي اعلم ان الارواح ماد است ارواحا لا تخلو من تدبير حاسم لها والاجسام
قسمان قسم تصرف فيه النفوس تصرفا اوليا ذاتيا من غير واسطة وقسم تصرف فيه تصرفا
ماتويا بالعرض بواسطة جسم اخر فلهذا القسم الاول ليس محسوسا بهيئة الحواس الظاهرة لانه غائب
عننا لانها انما تحس بالاجسام التي هي من جنس ما يحلها من غير الاجسام التي كالقشور و
يؤثر فيها سواء كانت بسيطة كالارواح البهوانة و مركبة كالملوك وسواء كانت لطيفة كالارواح
المنجارية او كثيفة كنده الابدان الحيوانية والاحياء النباتية فان جميعها ما يستعملها
النفوس من تصرف فيها الا بواسطة واما القسم الاول المتصرف فيه النفوس فهو من الاجسام
السورية الاضوية بحسب ذاتية غير قابلة للموت وهي اجل رتبة من هذه الاجسام بل رتبة التي يوصف

حتی که همه جا حرکات و متعده اوضاع اندکلا شبیه غنچه الکلیدین و غیره تا نیم در خواب خود را می بیند
 خویش را شکل جمیع میکند و معانیه و بوس کن را بجل می آرد حتی که تزلزل و احتلام هم میشود
 و تلذ و هم بر می دارد و اثر این امور را اصلا دیگران بر بدن او در آن نمیکنند و نیز که در خلافت
 با عانت روحانیات که اکثر حرکات آنها قابل اند و بیکس را محسوس نمیشود چنانچه از ثبات
 این قهر در باب ثانی نقل آن گذشت و خدا تعالی قادر است بر آنکه دانه را در دل برآورد و خود
 بپایند دارد و روح آن میت را با وصف تعلقی که بیدار خود پیدا کرده و هم مغرب کرده اند
 نهایت کار استبعاد است و بهوایسم و لایغی من جمیع چون شئی در حیرت مکان عقل آمد
 و صادق با و خبر داد و واجب القبول گشت خواه مالوف و عاده باشد و خواه نباشد
 و ولایات سرد سیر نزد کان ولایات گرم سیر در استبعاد و استعجاب همین مرتبه دارد و مر
 شده که مجوی نزد خلیفه ثانی آمد و همراه خود سه کاسه سر آورد و گفت که پیغمبر گفته است که هر
 از دنیای ایمان بعد از ارباب نفس سوزند خلیفه ثانی گفت ای مجوی گفت اینک سه کاسه برآورد
 برادر و مادر من است دست خود را بر آن بنوازش سوزش از آن دریافت کن خلیفه ثانی بر خفا
 و قطعه آهن و سنگ نزد آن مجوی آورد و گفت که ای مجوی دست برین هر دو بگذرانیم اثر
 گری می بیند گفت نه هر دو سوزاند باز گفت که این آهن برین سنگ بزن بچنان کرد و سوزاند
 برآمد گفت این تشل از کجا برآمد مجوی گفت که درین هر دو تشل کاس من بود و سبب سوزن نمود
 گفت پس چرا کار میکنی که شاید درین هر دو تشل کاس من باشد و دست ترا محسوس نمیشود
 مجوی دوباره و با سلام مشرف شد و فرق انگشت که سنگ آهن را با هم سوزن بود و تشل
 تشل کامنه آنهاست و در بدن کافر بوی کون تشل است که اصلا دریافت نمیتواند شد تا
 تعلیل در حجاب غلت محبوب نشاند و چمی تواند گفت کسی در حق مریضی که بخارات حاره یا ما
 متنبه قلب دارد دیگر اعضا او سوزش میکند چنانچه صاحب دانش و لئال او را می باشد
 هرگز بر بدن او گرمی محسوس نمیشود چون عالم قبل اول منازل مجازات است الهام را سر او نمودن

و کشف امر او که بیغی در نیال کردن ایمان بالغیب را منافی است و دارا تکلیف را که بنا بر او
بر متجان عقل است نه بر عیان حسی متضاد و مناقض و معبد که بر آغذیه کلغین احوال غیر محسوسه
بر مردم منکشف میشود و در زمانات بلکه در نقطه نیز احوال بعضی موتی از خوبی و بدی ظاهر
میکرد لهذا اصل تنعیم و تعذیب بعد از موت نزد چاهای فرق عظام متیقن و منقطع عباد
از نیست که به فرقه ازینند و مسلمان غیر هم در آمد او اعانت مر و کان خود بقا تدر و در
و صدقات مشغول اند اگر خوف و رجا از ان عالم ندارند اینهمه بر اوصیت عقیده تمام
انکه آنچه در قرآن و احادیث وارد شده است از سوال و حساب و وزن اعمال و دادن پاداش
و سببات و صراط و حوض شفاعت همه بر ظاهر است اول بجائی دیگر نیست و اینجاست
تا حق است و موجود است و فاصیل خست و ناز مثل اشجار و انهار و حور و قصور و نوک و نار و عمار
و حیات و ادویه و عقبات و بضع جلود و تبدیل آن بجای دیگر همه بر حق است و این است تدبیر
اهل سنت و اکثر فرق روافض مثل زیدیه و اسماعیلیه این چیز را انکار کنند و تاویل نمایند
آیات صریحه قرآن و آیات صحیح خاندانی در تکرار ایشان دو کواه عادل است عقیده
نیچ انکه تنازع باطل است اکثر فرق شیعه مثل فراسطه و کاملیه و منصوریه و مفضلیه و غیر
گویند که ارواح تناسخ میکنند و انتقال می نمایند از بدن بدنی و معاد عبارت از همین انتقال
است پس ارواح کامله بمقاید حق و طاعات انتقال میکنند بدین شخصی که صاحب رتبه
و نعمت است و صاحب عاقبت و صحت مزاج است مانند سلطان و امیر و همین است یعنی
جنت و ارواح ناقصه انتقال می نمایند بدین شخصی که صاحب فقر و مرض و مبتلا نعم
و اضران است و کاهی تنازل میکنند بآدمیان حیواناتی که مناسبت ایشانند در اوصاف
مثل مورچه بر آغریس و شیره و پلنگ بر استیج و منگبر و خرگوش و مانند آن بر آغریان
برای حکاره و غذا و بوزنه بر آغریس و خر و بر آغریس و طافوس بر آغریس و در و در و در
بر عقیده در اصل ما خود ازین است و بعضی مخصوص قرآن و تفسیر و عقلی و معنوی

و کشف امر او که بیغی در نیال کردن ایمان بالغیب را منافی است و دارا تکلیف را که بنا بر او
بر متجان عقل است نه بر عیان حسی متضاد و مناقض و معبد که بر آغذیه کلغین احوال غیر محسوسه
بر مردم منکشف میشود و در زمانات بلکه در نقطه نیز احوال بعضی موتی از خوبی و بدی ظاهر
میکرد لهذا اصل تنعیم و تعذیب بعد از موت نزد چاهای فرق عظام متیقن و منقطع عباد
از نیست که به فرقه ازینند و مسلمان غیر هم در آمد او اعانت مر و کان خود بقا تدر و در
و صدقات مشغول اند اگر خوف و رجا از ان عالم ندارند اینهمه بر اوصیت عقیده تمام
انکه آنچه در قرآن و احادیث وارد شده است از سوال و حساب و وزن اعمال و دادن پاداش
و سببات و صراط و حوض شفاعت همه بر ظاهر است اول بجائی دیگر نیست و اینجاست
تا حق است و موجود است و فاصیل خست و ناز مثل اشجار و انهار و حور و قصور و نوک و نار و عمار
و حیات و ادویه و عقبات و بضع جلود و تبدیل آن بجای دیگر همه بر حق است و این است تدبیر
اهل سنت و اکثر فرق روافض مثل زیدیه و اسماعیلیه این چیز را انکار کنند و تاویل نمایند
آیات صریحه قرآن و آیات صحیح خاندانی در تکرار ایشان دو کواه عادل است عقیده
نیچ انکه تنازع باطل است اکثر فرق شیعه مثل فراسطه و کاملیه و منصوریه و مفضلیه و غیر
گویند که ارواح تناسخ میکنند و انتقال می نمایند از بدن بدنی و معاد عبارت از همین انتقال
است پس ارواح کامله بمقاید حق و طاعات انتقال میکنند بدین شخصی که صاحب رتبه
و نعمت است و صاحب عاقبت و صحت مزاج است مانند سلطان و امیر و همین است یعنی
جنت و ارواح ناقصه انتقال می نمایند بدین شخصی که صاحب فقر و مرض و مبتلا نعم
و اضران است و کاهی تنازل میکنند بآدمیان حیواناتی که مناسبت ایشانند در اوصاف
مثل مورچه بر آغریس و شیره و پلنگ بر استیج و منگبر و خرگوش و مانند آن بر آغریان
برای حکاره و غذا و بوزنه بر آغریس و خر و بر آغریس و طافوس بر آغریس و در و در و در
بر عقیده در اصل ما خود ازین است و بعضی مخصوص قرآن و تفسیر و عقلی و معنوی

بر این حمل نیاید مثل و ما من داعی فی الارض ولا طائر طیة حیة الا هم امثالکم حالانکه معنی
 آیه نیست که جانوران چرپنده و پرنده انواع جداگانه اند مثل بنی آدم در آنکه هر یک
 را خواص احکام و ارتقاات مناسهت اخلاصه او داده اند امر او معنی تناسخ باشد
 لازم آید که بعضی از جانوران را خلقت است که آنهاست عینه فراد حیوان در حیل او میان باشند
 که بطریق تناسخ جانورشده اند حالانکه غریب این تناسخ این نیست و مثل کما انقضت جلوه و هم
 بدانیم جلوه و غیره که در حق دوزخیان معذب دارد است نه در حق ارواح منتقله در دنیا و
 مثل کما ارادوا ان یخرجوا منها عید و فیما که صریح ضمیر ارجع بنا را خردی است و همچنین احادیثی که
 دلالت کند بر تبدل صورت و در قیامت و بر جشم مردم در صور مختلفه باید عاایشان مساسنی ندارد
 زیرا که حقیقت تناسخ نیست که در همین عالم انتقال روح از بدنی به بدنی دفع شود نه در عالم آخرت و احادیث
 دلالت برین دارند بر این نیز تناسخ این است که بدن ثانی بهیچ اجزایه سفار بدن اول باشد نه قطعه
 و استداد اجزاء بدن اول باشد در صورت و شکل همان اجزاء و معجزه اوله قطعه فایم اند با آنکه
 اجزاء اعمال تناسخ محال است زیرا که در حالت حیات این تناسخ محال است و بدین تکلیف است
 جز محال این بر دو محال درین صورت لازم می آید بیان ملازمست آنکه اگر شخصی عمل نیک باید
 و سزا پس روح او اگر بعد از موت منتقل شد بدین دیگرانی پس درین حالت هم تکلیف است
 و هم مجزئی زیرا که هر فرد انسانی محملی تکلیف می ماند و اگر در بدن انسانی غیر تکلیف مثل صبی یا
 بلهون یا در بدن حیوانی منتقل شد لابد بعد از موت این بدن منتقل خواهد شد بدین
 دیگرانی تکلیف به غیر تکلیف یا بدن حیوانی و او را نعم و تالم دران بدن در پیش خواهد آمد پس
 دران حالت مجزئی خواهد شد حالانکه سابق تکلیف نه داشت و الا این نعم و تالم اتفاقی است در
 مقابل عمل نیست پس طریق جزا طریق جزا نماند زیرا که جزا بر اجرت و تنبیه است و چون بی گنا یاز
 با هم در پیش آمد آنچه گنا یگار از او پیش می آید عجزت چه قسم حاصل شود و مثل دله عمل مخلط و
 عکس گشت و همچنین آنچه بطبع را رسید غیر بطبع را هم رسید نفعظم و اگر ام او حاصل شد و نیز

بر این بنیاد است که
 باز اگر دینداران نش
 در این احکام و ارتقاات مناسهت اخلاصه او داده اند امر او معنی تناسخ باشد
 لازم آید که بعضی از جانوران را خلقت است که آنهاست عینه فراد حیوان در حیل او میان باشند
 که بطریق تناسخ جانورشده اند حالانکه غریب این تناسخ این نیست و مثل کما انقضت جلوه و هم
 بدانیم جلوه و غیره که در حق دوزخیان معذب دارد است نه در حق ارواح منتقله در دنیا و
 مثل کما ارادوا ان یخرجوا منها عید و فیما که صریح ضمیر ارجع بنا را خردی است و همچنین احادیثی که
 دلالت کند بر تبدل صورت و در قیامت و بر جشم مردم در صور مختلفه باید عاایشان مساسنی ندارد
 زیرا که حقیقت تناسخ نیست که در همین عالم انتقال روح از بدنی به بدنی دفع شود نه در عالم آخرت و احادیث
 دلالت برین دارند بر این نیز تناسخ این است که بدن ثانی بهیچ اجزایه سفار بدن اول باشد نه قطعه
 و استداد اجزاء بدن اول باشد در صورت و شکل همان اجزاء و معجزه اوله قطعه فایم اند با آنکه
 اجزاء اعمال تناسخ محال است زیرا که در حالت حیات این تناسخ محال است و بدین تکلیف است
 جز محال این بر دو محال درین صورت لازم می آید بیان ملازمست آنکه اگر شخصی عمل نیک باید
 و سزا پس روح او اگر بعد از موت منتقل شد بدین دیگرانی پس درین حالت هم تکلیف است
 و هم مجزئی زیرا که هر فرد انسانی محملی تکلیف می ماند و اگر در بدن انسانی غیر تکلیف مثل صبی یا
 بلهون یا در بدن حیوانی منتقل شد لابد بعد از موت این بدن منتقل خواهد شد بدین
 دیگرانی تکلیف به غیر تکلیف یا بدن حیوانی و او را نعم و تالم دران بدن در پیش خواهد آمد پس
 دران حالت مجزئی خواهد شد حالانکه سابق تکلیف نه داشت و الا این نعم و تالم اتفاقی است در
 مقابل عمل نیست پس طریق جزا طریق جزا نماند زیرا که جزا بر اجرت و تنبیه است و چون بی گنا یاز
 با هم در پیش آمد آنچه گنا یگار از او پیش می آید عجزت چه قسم حاصل شود و مثل دله عمل مخلط و
 عکس گشت و همچنین آنچه بطبع را رسید غیر بطبع را هم رسید نفعظم و اگر ام او حاصل شد و نیز

اگر موئین و ضاحکین بلکه انبیاء و ائمه را در ابدان فاسقین و شنیعین مثل سلاطین و امرا و شایخ
 واقع شود لازم آید که ارواح این گروه بعد از موت ثانی معذب شوند و از سعادت و بقا و
 انتقال کنند و با وجود تعظیم و تکریم ستمی اهانت و تذلیل گردند و اگر ابدان شنیعین چنانچه
 و ائمه واقع شود لازم آید که صلیبی و انبیاء و ائمه بر عصر کثر از عصر سابق نباشد بلکه مساوی
 باز آید و معینا کلمه شنیع و آسوده و برخلاف الواقع و نیز تعلق روح بدن هر چه
 سفارح و آسودگی باشد از بعضی الامم خالی نباشد مثل جو ع و ج و ج و مرض و امثال
 ذلک پس تعذیب مطیعین و انبیاء و ائمه لازم آید که ظلم صریح است و همچنین تنوع در بدن
 هر چه مقدار نام باشد خالی از راحتی نمی باشد و لونی بعضی الاوقات پس تنعم و لذت
 و جبار بر لازم آید و نیز اگر ابدان غیر بنیامی اند پس قدم نوع انسانی لازم آید بلکه در زمان
 نقصان ابدان انسانی از زمان بقا محال باشد و اگر سجدی منتهی شوند لازم آید خلوص تکلف
 از مجازات در صورت انقطاع لاحق و خلوص از تکلیف در صورت انقطاع سابق و هر دو
 در صورت انقطاع عین اگر گویند که عند انقطاع النوع امر مجازات منتقل معاد شود و در
 آخرت جزایان بدگویم جزای اعمال سابقه بر اعمال بدن اخیر منتهی فقط بود جزای اعمال
 در بدن اخیر جزای ابدی و او آیم باشد اگر اول مقتضای عدل بود ثانی ظلم شد و اگر ثانی مقتضای
 عدل بود و اول ناقص است و همچنین اگر گویند در ابتدا نوع تنعم و تالم اتفاقی بود نه بطریق جزا گویند
 پس در حق طبقات متاخر ظلم شد زیرا که از تنعم است و اتفاق محروم ماندند و در حق طبقه
 اولی نیز ظلم شد که بدون تفصیر الامم کردند با آنچه شایسته بطریق جزا قرار دادن صحیح
 مخالف قواعد حکمیه عرفیه است و در مقام ابطال همین قسم از نسخ مقصود است
 عقیده ششم آنکه اموات را قبل از قیامت حجت نیست در دنیا اما مصیبه فاطمه
 بعضی فرق دیگر هم از روایق حجت بعضی اموات قایل اند و گویند که پیغمبر و منی و سبطه
 و اعداء ایشان بعضی خلفا و ملکه و معاویه و یزید و مردان و دیگران و قائلان ائمه بعد از خرم

[illegible]

عالم البزار رحمه الله تعالى

بر خدا واجب است چنانچه گذشت و این عادل نام نهاده اند و اما مخالفت روایات پس
 از آنچه که از حضرت امیر حضرت سیاد و به گنج گریه و زاری و پناه گرفتن از عذاب خدا
 و رحمت رسول قرآن و کعبه توسل حسنین در اوعیه صحیح ایشان مردیست و چون این
 بزرگواران این مرتبه ترسان برسان بوده باشند کسی را چگونه بمحض ایشان معذور بود
 و بران تکیه کردن روا باشد و در اصل این عقیده ایشان ما خود ازیهو و است و قالوا
 این تسنا النار الا ایام معدودات و غیره فی نهیم ماکانوا یفترون تکلیف اذا جمعناهم
 لیوم لایرب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لایظلمون و عده متمسکات ایشان در این
 روایات چندی است که رسا ایشان برای فریقین معقوض و اختراع کرده اند از جمله
 روایات این بابویه قمی است و اکثر آنها حسن نقل قلب از کیه سن بر می براید روی فی حلق
 الشریع عن الفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله ع صا ر علی قسمی احنه و النار قال لا
 حبه ایسان و بغضه کفر و اما خلقت احنه لایل الایمان و النار لایل الکفر و قسمی النار و احنه
 لایل حل احنه الا یجوز و لایل حل النار الا یمنه و دلیل کذب این روایت است که حضرت امیر
 مخالف است بران شریعت نیز میفرماید و الا تکذب خود و تکذب ابا خود کرده باشند و درین
 روایات بچند وجه مخالفت قواعد مقرر شرعیست اول آنکه اگر حب شخصی این بغض
 می باشد لازم نیست که او قسمی حنت و نار باشد زیرا که سارنیا و مرسلین و امیه و سبطین
 و عین مسیه و از قبیل احنه و النار نیستند دوم آنکه حب عام ایمان نیست و الا توحید
 نبوت و ایمان می باشد و دیگر عقاید ضروریه شیعه همه باطل شوند و دیگر باید گفت حج و اذی
 و دادن روا باشد معاذ الله من لا یحب چون نام ایمان نشاید چیزی از اجزاء ایمان
 کفایت مرد خول حنت نمی تواند کرد و این بر ظاهر است سیوم آنکه این کلمه یعنی لایل حل النار
 الا یمنه و صریح دلالت میکند بر آنکه هیچ کافر شل فرعون و هارمان و شمشاد و عمرو و عادی و ثور
 در دوزخ نخواهد رفت زیرا که بغض عامی نبوده اند و باطل الاحاح چنانکه امام گفته اند اگر انیمه

[illegible]

و اما در این باب که در حدیث آمده است که هر که از من روایت کند...

مسلم و ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و غیره از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که از من روایت کند...

و اما در این باب که در حدیث آمده است که هر که از من روایت کند...

امامی جامع الولاية محمد و علی و فاطمه و الحسن و حسین با سکنه جنتی پس کسانیه با وصف
 خود ولایت بطین و غلاة با وجود مخالفت عصب و اسیر باید که ناجی بهشتی باشند و اگر
 امامیه گویند که درین رد است خود ولایت هر پنج مذکور است که از آنجمله ولایت حضرت امیر هم
 نیست پس شاید عدم قبول عبادات انشخص مهمبین چنین باشد که خود ولایت امیر مگر
 گوئیم در نبوت خود ولایت محمد صلی الله علیه و سلم هم که مستلزم کفرست بالاجماع کافی
 باشد در ضبط اعمال بی آنکه خود ولایت علی را مدخلی باشد پس از اینجا معلوم شد که در پنج خود
 ولایت نیز یک فردی فرادست منظور است و بیست الله عا چون این کلام منجر شدند
 که احوال فرق شیعه غیر از ثنا عشریه در حق آنها بیان کرده آید باید دانست که اثنا عشر
 را عقیده است که جمیع فرق شیعه غیر از ثنا عشریه مخلص در نار خواهند بود
 و ثنا عشریه ناجی صرف اند اینست مشهور میان آنها و این طهر حلی در شرح تحریر خود
 گوید که درین فرق علماء ما را اختلاف است بعضی گویند که مخلص در نار اند لعدم اتحافهم
 بجهنم و بعضی گویند که از دوزخ برآمده و در بهشت خواهند درآمد و این نوعی دیگر علماء را گویند
 که از دوزخ خواهند برآمد بسبب عدم کفر و بهشت خواهند یافت بسبب ایمان
 صحیح که مقتضی استحقاق ثواب جنت باشد بلکه در اعراف خواهند بود و صاحب الفیوم که از علماء
 علماء امامیه است گفته است که محض شیعه بر فساد و دوزخ متفرق شده اند و ناجی از جمله آنها اند
 عشریه اند و باقی فرق شیعه چندی در دوزخ معذب خواهند شد و باز به بهشت خواهند رفت
 باجماع تعذیب ایمی با تعذیب منقطع در حق محبان حضرت امیر باجماع ثابت میکنند و نیز صاحب
 التوسیم گفته که امامان الفرق الاسلامیه کلمه محمد و ن منی اند پس از پنج معلوم
 که اینست نیز نزد ایشان مخلص در نار اند حال آنکه محبت حضرت امیر دارند و از اجزاء
 ایمان می آید که پس قاعده محبت حضرت امیر مطلقاً و عکساً منتقض شد حال این نیز برآید
 که در جمیع کتب با وجود داشت و گوشش را حواله شنیدن این روایات باید کرد و روی این باب و چون این

ولا یلی از آدم تا که در فرق بسیار است و اگر کسی از ائمه عشره مکتوبین سئله شود اینک نهی این صحیح
حاضر طهارت آب استنجاء و جواز استعمال او را بار دیگر از اجماعات فرقه نوشته است و از آن جمله
است طهارت خمر نص علی بن بابویه و بعضی و ابن عقیل و ابن حکم صریح خلاف آیه است انما الخمر و
والانصاب الا لایام حرس من عمل الشیطان و حرس رقت الله نجاسته را کونیه بن ابی حمزه
خمر فرموده نه خانه حرس و نیز خلاف روایه امیه است که در کتب شیعه موجود است حکایت از آن
قرب السناد و صاحب کتاب المسائل در ابو جعفر الطوسی عن ابی عبد الله انه قال لا یصل فی
الثوب قد اصابا الخمر و از آن جمله است حکم طهارت و آن مخالف حدیث صحیح متفق علیه است
المراد بحسن موثق جعفر بن ابی عمیر علیه السلام قال سالت النبی عن الخمر فقال یغسل طرف ذکره و ابی
طوسی نیز روایات صریحه در نجاسته آورده لیکن فتوی و عمل بر آن ندارد و از آن جمله است حکم
انتقاض وضو بخروج سگ حال آنکه از امیه خلاف آن روایت کنند روی الطوسی عن یعقوب بن
عن ابی الحسن انه قال السکنة الوضوء و رواه عن علی بن ابراهیم قال قلت لادبش فی النبی عن ابی الحسن
ان قال یوضو وضوءه للصلوة و از آن جمله آن است که حکم کنند طهارت دو و آن بطل غلیظ است بلکه
و بول نجس است باجماع شرایع بلکه دیگر ادیان باطله نیز و از آن جمله است حکم بآنکه بر آید نجس و شکسته
وضو نیست حال آنکه مخالف روایه امیه است روی الراوندی عن علی بن مروان الوضوء و روایه غیره
ابی عبد الله مثل ذلک و از آن جمله آنست که بعد از بول اگر قضیب را سه یا افشانند بعد از این سه یا
بر آید پاک است و ناقض وضو نیست و ابن حکم صریح مخالف شرع است که خارج از تعلیل نیست و
ناقض وضو نیست و نشان دادن سابق را طهارت الا حی و عدم نقاض وضو بطل و که اعمان و ابن عقیل
بدرست این که در دو سائیه بیان موجود است که اگر وضو کرده بر آنجا تحریر است در آنجا نماز هر چه که بگوید
موجب طل در نماز نمیشود و این هم مسائل بعضیها همان کتابت است که شخصی بر ملاقات شخصی که زیارت
و لباس و غیره درست کرد و از مدتی انتظار کشید چون آن شخص آمد بر نهی محض و درش برداشت و گفت
که اگر ملاقات او کرده بودم که در آنجا ملاقات می نمودم و بر نهی من و نیز مخالف

بدرست این که در دو سائیه بیان موجود است که اگر وضو کرده بر آنجا تحریر است در آنجا نماز هر چه که بگوید موجب طل در نماز نمیشود و این هم مسائل بعضیها همان کتابت است که شخصی بر ملاقات شخصی که زیارت و لباس و غیره درست کرد و از مدتی انتظار کشید چون آن شخص آمد بر نهی محض و درش برداشت و گفت که اگر ملاقات او کرده بودم که در آنجا ملاقات می نمودم و بر نهی من و نیز مخالف



وغيره من
تجارب الامم الصالحة
في تقيدها كالحكمة والبر
وغيره من الامم
استنباط الفقه للناس
ارثا دمج هذا النوع
اخضاع الميت ١٢ ارثا
والاخراج لغيره
ولما استقر في كنف
فانما لو وثق وضعه
صلى النافذ خضر
فعل الدين فاعلم
فعل كذا والامر والامر
فيكون اذ كان في شجر
ما فيه ١٣ كثر العر
والتي عليها فوضع
ما فيه ١٤
اجتهاد وان
يلقى الإحصاء
ارثا دمج الامم
فقد استقر في الفرض
بها في خلاف ١٥ شرح
سبح

وغيره من
تجارب الامم الصالحة
في تقيدها كالحكمة والبر
وغيره من الامم
استنباط القواعد النافذة
ارثا دمجها في الفروع
اختصار المبحث ١٢ ارثا
والاخراج لغيره
ولما استقر في كنف
فانما لو توهم وضعه في
صحة النافذ مختصا بغير
فعل الدين فانه مختص
فعل كعدمه والامر والامر
فيكون اذ كان في شئ كغير
ما في ١٢ كثر العرف الصالح
والتي عليها فاصح
اجبه دون
يلحق الاخصاص
ارثا دمجها في الفروع
فقد استقر في الفروع
بها في مختلف ١٢ شرح
سبح

آب برای ارکلی را فرموده است قوله تم ونیرل علیکم من السماء ما بطیرکم به وقوله تم وانزلنا من السماء
 ما بطیرو او نیز گویند که اگر مصلی بعد فراغ نماز در جایگاه خود گوی خشک آن و سنگ و گریه
 و منی و خون دریافت کنند نماز او جایز است که مذکور الطوسی فی التهنیت غیره و بر طایفه است
 که طهارت فرموده این شرط و ضروریات نماز است در شرع و نیز گویند که اگر شخصی از تمام بدن
 برین باشد و قدری کل بزرگترین خود چسبیده بی ضرورت نماز او جایز است و طایفه
 است که در شرع سه عورت در جمیع حالات خصوصاً در حالت صلوة و مناجات بجه مرتبه و کد
 فرموده اند و البته اجماع از متاخرین ابامیه بر این شاعت منته شده قول جمهور در از رک
 کرده اند و بر طلال آن با مار رویه از بیمه بلیت استدلال نموده و نیز گویند که اگر کسی ریش و برت و
 بدن جان خود را بی خیال و کیان و خروس طلم کرده باشد یا ریش و برت و چهره و جواره او قطرات
 بول خودش رسیده باشد بعد از آنکه قصید خوبی را سه بار پشت انده باشد یا ندی بسیار بر این موضع
 مالیده باشد نماز نیمه این شخص بی شست و شوی درست و نیز گویند که در نماز فتن و شوی
 کردن بر آرد شدن خیر خود که او را سبک یا گریه میخورد که بخورد باز آن خیر را بر دست و جگر نهاد
 که من گریه و سبک بخارزد اگر چه اندوضع نماز ساقه ده دفاع شرعی داشته باشد جائز است
 حال آنکه فعل کثیر خاصه چون لعن نماز فرستاده شده باشد یا جاع روایات شرعی مطلقاً غایب است
 فرموده اند فائتین فان ختم فزجالا او رکبانا فاذا منعم فاذا ذکر و الله ما علمکم ما لم تکنوا تعلمون و نیز
 گویند که بسبب خواندن بعضی سوره از قرآن مثل حم تکوین السجده و سوره دیگر نماز فاسد میشود حال آنکه
 این فاقه و اما تبس من القرآن ناطق بعموم است و خود بیفرقه از بیمه روایت ۱۲ آمده که نماز سوره
 قرآن جایز است و طریقه نیست که حکم میکنند بخوار نماز بقراءت آنچه مصلی سید اند که از قرآن نازل
 نیست بلکه محض عثمان و یاران او است مثل ان تون استه ی اربی من اینه و نیز بخوبی کنند بعضی
 ایشان کل و شرب و تعین نماز یا آنچه فقیه معتبر ایشان ابو القاسم نجم الدین شرایع الاحکام بدان
 تصریح نموده حال آنکه در جای متفق علیها منع از کل و شرب در نماز روایت شده از نقده خود و نجاشی

ان بالنبل الزاویه
 والا فثان ۱۱۷ من غیره
 حوره از عمل فله و در بچ
 است تمام الفقه و در باقی
 و الطعن ۱۱۸ از شد و در و ۱۱۹
 قوم است و نیز است
 سه عورت در جمیع حالات
 و فضیلت ۱۲۰ از شد و در و ۱۲۱
 استاده و نیز است
 بی اگر وقت و نیز است
 کدیده و در و ۱۲۲ از شد و در و ۱۲۳
 یاید بی در و ۱۲۴ از شد و در و ۱۲۵
 بخت نماز یا در و ۱۲۶ از شد و در و ۱۲۷
 قوم الزاویه ۱۲۸ از شد و در و ۱۲۹
 نوزاد و شوی نماز فاسد و در و ۱۳۰ از شد و در و ۱۳۱
 و جب العدل و ان نماز
 عمل السجده ۱۳۲ از شد و در و ۱۳۳
 الزاویه ۱۳۴ از شد و در و ۱۳۵
 من الطلب الاول فی بطلان
 الصلوة و الاکل و الشرب و الاذن
 لخاصه اصابه عطر و الاصل و کد
 لیس ۱۳۶ از شد و در و ۱۳۷
 الزاویه ۱۳۸ از شد و در و ۱۳۹
 حقه و در و ۱۴۰ از شد و در و ۱۴۱

در صورت امیر آنکه بدست خدایه بایه خفیه را که در عهد خلیفه اول است خالد بن الولید امیر
شده آمده بود که فرمود و محمد بن عقیقه از لطن او بود اند پس اگر چهار اذون و تقسیم آن
خلیفه بود حضرت امیر آنوقت بنمود در جواب میگویند که نزد ما رویه صحیح رسید است
که حضرت امیر او را عناق فرمود باز تزوج نمود این قدر میفهمند که عناق بدون ملک
منصوب است پس اول ملک شد بعد از آن عناق نمود و عناق چه نوعی است از تصرف
و بیعت المدعا و کجای و بیع را بغیر زبان نمیگویند که حال آنکه در عداوت و بیعت عینا
در بیعت نیست نیاید و نه حضرت امیر در زمان خود مردم خراسان قاری تکلیف داده اند بلکه
خود از زبان عرب عقد کرده باشند بلکه آنچه و بیعت ایشان را که زبان خود منعقد کرده بودند یافت
و جاری شده اند و بیع معقول نمیشود که زبان غر را در صحت عقد و معاملات مثل کلام بیع
و طلاق چه قسم دخل تواند بود درین عقود مقصود اظهار باقی الضمیر است و اظهار باقی الضمیر
هر قوم را لغنی معین معناد است و نیز گویند که جدا بود در بیع مال صغیر چهار است و مالیه
دارد حال آنکه در شرع و عرف از مقررات است که با وجود ولی قربی العبد را و خل نیست و هر با
و نیز گویند که تجارت نفق اگر فتن از مومن کرده است حال آنکه خدا تعالی سیرا میا حل الله فیها
الان چون بخار و هن نراض منکم مومن و غیر مومن در نیاب برابر است زیرا که مبنای تجارت مومن
فحصیل نفقه است و توارث هیچ است و جمیع اعصاب و مصالح بخلاف نیست و اگر شخصی خواهد که
در دار الاسلام محض تجارت نماید و اجاره نباشد پس بلاد کثیره و مثل ایران خراسان عراق و
وین ازین بلاد و محرم پسند حال آنکه بنیاد آنکه فقر تجارعت مومنین با هم با وجود که فتن نفع فرموده اند
نیز گویند که مین بغیر قبض مین میون اجار است حال آنکه در شرع قبض را از ضروریات و لوازم
درین ساخته اند و قوله تم فرما را مقصود و مین قبض فایده که از مین مقصود است متحقق نمیشود زیرا که
لیز و اندر قبض میون نمیکنند ملک گردانند و است و تا هم او را نیز بنویسند بغیر اذن او که است
است و قبض است که عند حاجت از قرض خود وصول تواند نمود اگر چه نباشد فایده درین غرض

در هر چه

ایام طایع حرام است بخلان در هر چه که از دست او بیرون رود و با مبالغه معنی آن به و نه باست علی طاعت
 و نیز بخور کنند متعه دو ریبه چند آنرا عشر نیز بان ملک این بخور را آنجا کنند که بخت
 ایشان گفته اند که در کتایبهای نامت است لایحوز انکاره صورتش آنکه جماعه با یکدیگر
 متعه نمایند و در نوبت مقرر کنند و بر یکی آن جماع کنند حال آنکه در جمیع شرائع این چنین
 و و آب در یک هم درست است نه اند و ما به الامتیا از آدمی از حیوانات حفظ نسبت اینها
 حفظ نسبت را در ضروریات خمس که در هر ملت حفظ آن امر ضروری است و اندر حل ساخته اولیا
 النفس ثم حفظ البین ثم حفظ العقل ثم حفظ النسب ثم حفظ المال و لهذا اقتضا می نماید
 اقامت حدود و تحریم سگرات و زنا و شوه و غیره و غرض آنست که تمام در هر عینیه و در صورت
 این امر ضروری را جواب صاف است بجا و غیرت باسن موس که با جماع مل و محل محو و ضمه
 آن مضموم و مطرود اند از پنج و بن بر کنند است بلکه اگر عاقلی در اصل متعه نایل کند یا آنکه
 در عین فاسد چه مضدها است که نیمه ثانی نزع و مضاد علی است این جمله مضیع و لا و
 اطلاق ستمو شان زیرا که چون اولاد این شخص در هر چه پیشتر نشسته و نزد یک این شخص
 نماید لا بد رسیدن این شخص نیز به بیعت یا اینها ممکن نشد و مثل اولاد ایرانی تربیت یافتند
 اگر بالفرض آن اولاد از قبیل ایشان باشد زیاده تر سوانیت زیرا که آنجا که بسیار گزشت
 نمی شود و از آنجمله و طی و طوطه پدر و سپهر متعه یا نکاح بلکه و طی دختر و دختر و دختر و دختر و خواهر
 و نکاح من الحرام و بعضی صورت خصوصاً در مدت طوطه زیرا که در هر چه بگاه بلکه زیاده از آن نیز علم
 بکل زن حاصل نمیشود خصوصاً چون متعه در هر چه واقع شود و غیر هم در آن باشد و در هر سر
 اتفاق متعه جدید نمیشود و در هر چه علق و ولد و بد و بعضی از آن علقات دختران تولد شوند و این
 شخص بعد از دو سال از آن بهر رجوع کند با سواد بار او را و آن منازلی که در و بان دختر از
 متعه نماید یا نکاح کند از آنجمله است عدم بقیه میراث کسی که ستمها بسیار کرده باشد زیرا که در
 معلوم میزند و نه عدم آنها معلوم می شود و نه نام آنها و نه مکان آنها این بهر دلیل است که لا

در هر چه که از دست او بیرون رود و با مبالغه معنی آن به و نه باست علی طاعت
 و نیز بخور کنند متعه دو ریبه چند آنرا عشر نیز بان ملک این بخور را آنجا کنند که بخت
 ایشان گفته اند که در کتایبهای نامت است لایحوز انکاره صورتش آنکه جماعه با یکدیگر
 متعه نمایند و در نوبت مقرر کنند و بر یکی آن جماع کنند حال آنکه در جمیع شرائع این چنین
 و و آب در یک هم درست است نه اند و ما به الامتیا از آدمی از حیوانات حفظ نسبت اینها
 حفظ نسبت را در ضروریات خمس که در هر ملت حفظ آن امر ضروری است و اندر حل ساخته اولیا
 النفس ثم حفظ البین ثم حفظ العقل ثم حفظ النسب ثم حفظ المال و لهذا اقتضا می نماید
 اقامت حدود و تحریم سگرات و زنا و شوه و غیره و غرض آنست که تمام در هر عینیه و در صورت
 این امر ضروری را جواب صاف است بجا و غیرت باسن موس که با جماع مل و محل محو و ضمه
 آن مضموم و مطرود اند از پنج و بن بر کنند است بلکه اگر عاقلی در اصل متعه نایل کند یا آنکه
 در عین فاسد چه مضدها است که نیمه ثانی نزع و مضاد علی است این جمله مضیع و لا و
 اطلاق ستمو شان زیرا که چون اولاد این شخص در هر چه پیشتر نشسته و نزد یک این شخص
 نماید لا بد رسیدن این شخص نیز به بیعت یا اینها ممکن نشد و مثل اولاد ایرانی تربیت یافتند
 اگر بالفرض آن اولاد از قبیل ایشان باشد زیاده تر سوانیت زیرا که آنجا که بسیار گزشت
 نمی شود و از آنجمله و طی و طوطه پدر و سپهر متعه یا نکاح بلکه و طی دختر و دختر و دختر و دختر و خواهر
 و نکاح من الحرام و بعضی صورت خصوصاً در مدت طوطه زیرا که در هر چه بگاه بلکه زیاده از آن نیز علم
 بکل زن حاصل نمیشود خصوصاً چون متعه در هر چه واقع شود و غیر هم در آن باشد و در هر سر
 اتفاق متعه جدید نمیشود و در هر چه علق و ولد و بد و بعضی از آن علقات دختران تولد شوند و این
 شخص بعد از دو سال از آن بهر رجوع کند با سواد بار او را و آن منازلی که در و بان دختر از
 متعه نماید یا نکاح کند از آنجمله است عدم بقیه میراث کسی که ستمها بسیار کرده باشد زیرا که در
 معلوم میزند و نه عدم آنها معلوم می شود و نه نام آنها و نه مکان آنها این بهر دلیل است که لا

[illegible]

و بالاحوط در بیان اربع اصناف شجر بیان می نمود که اگر عرفان در بحث کما فی بیان صریح نمود و نیز
گویند که طلاق غیر زبان عربی واقع نمیشود و بطلان آن مستلزم طهارت حاجب بیان ندارد و طوف
است که اگر مرد و زن را از جماع در احوال طلاق و انشای طلاق بر سر کز و ایشان طلاق نمید
ماند که گوید طلاق غایب است از این مرد و صیغه را نیز در صریح طلاق شمرده اگر اصل یعنی این صیغه را
اجبار از طلاق است پس طلاق نیز چنین است بر معانی اشایی عقود و هیچ ترکیبی بر لغت معنوع
نیست هر جا همین الفاظ چهار کلمه را در مثل است حر و است عتقی و خود ایشان قابل اند و طلاق
و صورتیکه شخصی برسد از طلاق فلان شخص گوید که نعم حالا که صریح در جماعی حجاب
مراست است ان شاء الله و بواسطه این مقام قسم واقع میشود و نیز گویند که طلاق غیر شایسته ترین حدیث بود
نکاح حال آنکه قطع از شرع معلوم است که نباید در رجعت و طلاق محض بر قطع نزع قسم
است برای آنکه وجود و حضور شایسته شرط طلاق با رجعت است مثل نکاح و توارث جمیع احکام
بسیار بازمانده است بر این وجه است که در وقت طلاق بر کس طلاق شدنی کرد و وجه فرق میان نکاح و طلاق
بر طهارت است زیرا که در نکاح اعلان ضروریست از زمانه شروع و محل نمیشود و پس اقل حد اعلان
دو ساید تقریر فرمودند بخلاف طلاق که در آن اعلان ضروریست لعدم التباسی نمی تمیز و عدم التباس
نکاح و طلاق است و طلاق مثل معی و اجاز و ساقی و طلاق است که بر انجمن انکار اگر شایسته از اجاز
کنند یا ثبات آن عقیده در ارفضا تواند شد و نباید الا ضروریست نیز گویند که بخیالات طلاق
نشود اگر زوج حاضر باشد حال آنکه فرق در حضور و غیبت زوج خلاف قاعده شرع است زیرا که در اتمام
طلاق بر حضور و غیبت زوج با اعیان کرده اند و هم با این فرق تشریح نیست از نظر زوج و نیز گویند
اگر شخصی قطع کند اگر مسلم یا مجنون یا را نکاح کرد و بعد از خلوت صحیح طلاق داد و عدت حساب نشود
حالا که خود ایشان قابل اند و نیز باین شخص اگر فرزندی متولد شود مثل حیوان علق از این شخص
بهم رسید پس عدت حرام و حرام و در برابر آن عدت بر آنست علق و همان علق از این شخص متولد
طبیعت است و صحیح نیز که محل نمی خصیصی از قضیه پس محال است که در وقت نشاء حرام و ساقی را در وقت حرام

رسیده باشد و رحم از اجذب سریع نموده باشد و ولد متعلق گردیده بخلاف کسی که مقطوع الانبیین
باشد که از وی تولدی ممکن نیست که تعقیبش سالم بود و نیز کونی ظاهر واقع نشود چون روح از
ایقاع طهارت بر سر از رز و جبه خود خواهد نیک و طبعی حال آنکه شارع را قصد از اینجا کلام به سبب ابضا است
پس اگر در ابضا هیچ واجب نشود مناقضت با مقصود شارع لازم آید و همچنین الفاضل فی جواهر
و آثار ایدیه است که بی تشدید واقع اند و در کتابش آن مروی و صحیح و نیز گویند اگر منظر از ازا اخصال
کفاره عاجز شود و برده روز و روز که در این کفایت میکند و ظاهر است که این حکم تشریع دین است
از طرف خود بخلاف ما انزل العبد هرگز در شرح اصلی ندارد و ظلاف نص کتاب است و نیز در
لعان شمر که کند که روجه باید بدخول بها باشد حال آنکه در تهرمت برنا عا که بدخول بها را لاق میشود
زیاده از آن غیر بدخول بها را لاق می شود و لعان بر ادفع عا تهرمت است و همچنین مخالف نص
کتاب است قوله ثم والذین یرمون از و اجماع و لم یکن لهم شهداء الا انفسهم اخر الا اینکه بی اقلید بدخول از
و ازین جنس احکام ایشان صریح معلوم میشود که اینها مقاصد شرعیست را تفهیده اند و از طرف خود
بعقل ناقص چیزی را تراشیده و نیز گویند که بلفظ حق عتی واقع نمیشود و این طرف حکم کیصیان هم بر
تسخیر می نمایند و نیز گویند که بلفظ فاک رقبه نیز عتی واقع نمیشود حال آنکه در قرآن مجید خبر از عتی
بلفظ فاک رقبه تغییر واقع شده حقیقت شرعی درین باب است قوله تعالی فاک رقبه او اطعام فی يوم
اخره و نیز گویند که اگر غلام یا کنیز که در مذنب مخالف اثنا عشر باشد عتی او صحیح نمیشود و این حکم را که
از تعصبا یا خدنی از کتاب سنت نیست بلکه بموجب آیات صحیح آمده که سابق مذکور شد ایمان اهل
صحیح است و بشیر نجات اند و نیز گویند که اگر غلام مجذوم شود یا اعمی گردد یا مقید شود خود بخود از ارد
سیک رود بی آنکه مالکش از او کنده باشد حال آنکه خلاف قاعده شرع است که مال کسی میباید باشد که مالک او
برای بدو مال داده مالک در شریعت هرگز مال از ملک بر نمی آید و همچنین از اقوال متقدمین شرع است
که اگر اعاقل بر افع عید است و در تصویرت محض مالک چندری که بسبب این عاقل و اعاقل است
رفت و نقد و کسوت که بر ذمه مالک یرد بر ذمه خود است افتد و الا بی ادبه خواهد کرد اگر گویند

بسم العال
امران
الاول
فقد لا یؤتی
المختص
معا لکون
بها بارقا
۱۲
فقد قال انت
بنیوم لم یؤتی
دوقال
اقلکون
۱۳
و بعد از این
القرآن الا
عنان و
نک الویة
و شمس ادا
در وقت سجده
بجزم لافقه
عتی ۱۲
انوشاد

عبارت اینست که از خدمت باز ماندن کونیم مالک را تکلیف خدمت باو نمیرسد و نفقه و کسوت باز اوست
نه باز از خدمت بسا غلام و کنیز که مسبب و امراض و دیگر عوارض خدمت نیستند از این حکم
اجبر است که تا وقتی که خدمت بجا نیار و اجوره او باوندند و چون از خدمت باز ماندن موقوف نمایند هم
حالی که نیز گویند که اگر نطفه سید از شکم کنیز که بیرون افتد ام ولد میگردد و اینطره مستبر است که
در نصوص است هر جاریه سوطه که ام ولد خواهد شد زیرا که عادت زنان همین است که بعد از جماع نطفه
می اندازند الا وقتی که حمل کند و نطفه منعقد شود باز هم تجربه برسیده است که بقدر انفاق بامداد و با
می برآید و میفهمند که خروج نطفه اگر دلیل باشد دلیل خواهد بود بر عدم انفاق بسبب عدم انفاق
چگونه جاریه ام ولد شود که ام ولد بودنش و البته با انفاق و ولد بلکه تمام خلقت اوست بدینست که اگر کنیز
از اجاره و ادبیشی نزد کسی بماند نتوان گفت که آن شی نزد اوست مثل بکرشته از جامه نیز گویند که
اگر کنیزی را شخصی نزد شخصی کرده اند و در تن او را دلی کرد و او او پیش آورد ام ولد من شده حال آنکه
دلی من ترین صاف زن است الا لا ملک و لا تحیل عذیم و اگر تحیل هم باشد تحیل موجب ام ولد نیست
نی کرد و عند الفقه ایضا نیز گویند که همین ولد بغیر اذن و ولد در غیر فعل واجب ترک فیض و تمجید بین
زن بغیر اذن شوهر فی غیر فعل الواجب و ترک الفیض منعقد نشود و اینصحر مخالف نصوص است
است که باطلاق آمده اند قوله و لکن یؤاخذکم باعقوبه الایمان و قوله قاتل و لکن یؤاخذکم باعقوبه الایمان
فلو کیم آری در توبه مکتوب است که نذر رجوعی از اذن روج و نذر ولد صغیری از اذن ولد منعقد نشود
و معلوم نیست که این حکم محرف است یا اصلی و بر تقدیر که اصلی هم باشد در بین ضرورت و نیاز و در باب
و تا بالغ فرق بسیار است و معنی چون قرآن مجید ناسخ کتب سابقه است بخلاف قرآن
تجویز نمودن یهودیت صرف است و نذر اینقره اذن روج در نذر زن که متعلق بتلویحات باشد
نیز شرط است و آن نیز مخالف اطلاق قرآن است قوله تم و لیوفونکم و قوله تم و لیوفونکم بالاندر
و نیز گویند که اگر نذر کند که بسو خانه کعبه بیاید و روج دهد که از این نذر ساقط شود و فیض علی وجه اول
و این نیز مخالف نص قرآنی است و نیز گویند که نذر بقصد قلب لازم شود بی آنکه تلفظ نذر سر و

[illegible]

باشد و سببانی دیگر نزد خود طعام دارد و آن گرسنه را نمیدید که گرسنه را میبرد که آن سلمان با قتل کند
 و طعام را گرفته بخورد و قصاص و سبب هیچ بر آن گرسنه واجب نشود حال آنکه طعام ندان و گرسنه
 در هیچ شرعیت جوق قتل نیست و نیز گویند که اگر ذمی سگ را قتل کند تمام مال آن ذمی را بوارشان این
 سلمان باید داد و دارشان مختارند اگر خواهیند آن ذمی را غلام خود سازند و اگر خواهند او را
 بکشند این حکم صحیح خلاف شرعیت است کتب الهیه فقط قصاص بوده و جرم کردن در میان
 و گرفتن مال غلام کردن هرگز شرع جائز نیست و نیز گویند که اولاد صغیر السن آن ذمی را دارشان بقتل
 غلام و کنیز خود سازند حال آنکه لا تزروا زرة و زراخری ایه قرآنی است باجماله اختراعات ایشان در مسائل
 دین از پیش سبب است و بر آن مؤنه این که شکافی است با حقیقت دین باین اصول و فروع
 بر عاقلان روشن گردد و معلوم شود که این اصول سر اسر در دوع و فروع بفرع را نسبت بامیه گردان
 نمیشود و از سبب آن بکان استن در چه حد است از بهتان افترا و مخالفت و ایات که نزد ایشان
 موجود است از جناب این رگواران **باب پنجم** در مطاعن خلفاء ثلاثه و دیگر صحابه کرام و اهل بیت
 عالیته صدیقی که شیعه در کتب خود داوده اند و آن مطاعن را از کتب اهل سنت بزرع خود ثابت نموده
 جواب آن مطاعن باید دانست که بعد از تتبع استقرا معلوم شده که در عالم سچگی نبوده است الا زبان بویا
 و عیوب باین طعن قدح او جاری شده بلکه حرف و جناب کبریا الهی است معلوم است که معتزله بفرع
 حضرت انبیا و پیغمبر از ابتدای حضرت ادم تا حضرت پیغمبر مکه شسته اند که صغایر و کبار جناب ایشان
 نسبت ذکر و در سیرت و ایات و احادیث با ثبات رسانیده و چنین فرقه نبوده در انکار عصمت ملائکه عاقلان
 را پیروز اند و خارج دعوای جناب حضرت امیر اهل بیت کرام همین مرتبه پیش گرفته اند بکن عاقلان
 پوشیده نیست که این پیرو خود را بکن نسبت بفرشی ماه است صلا انقض منزلت آن بزرگان
 نمیکند و اذ آنکه بقضی من ناقص فی الشهادة بیانی کامل پس بکنی از جوه بزرگی خلفاء و صحابه
 و اهل بیتین توان داشت که این بگویند با وجود کمال عباد و نهایت عبادت این در نهایت حقیر
 شایسته اولی قلنا انیم می باشد یافتند حال آنکه زیاده بر مقدار در تحسین عیوب ایشان بسیار بود و سبب کلام

لا بدید که گرسنه را نمیدید که گرسنه را میبرد که آن سلمان با قتل کند
 و طعام را گرفته بخورد و قصاص و سبب هیچ بر آن گرسنه واجب نشود حال آنکه طعام ندان و گرسنه
 در هیچ شرعیت جوق قتل نیست و نیز گویند که اگر ذمی سگ را قتل کند تمام مال آن ذمی را بوارشان این
 سلمان باید داد و دارشان مختارند اگر خواهیند آن ذمی را غلام خود سازند و اگر خواهند او را
 بکشند این حکم صحیح خلاف شرعیت است کتب الهیه فقط قصاص بوده و جرم کردن در میان
 و گرفتن مال غلام کردن هرگز شرع جائز نیست و نیز گویند که اولاد صغیر السن آن ذمی را دارشان بقتل
 غلام و کنیز خود سازند حال آنکه لا تزروا زرة و زراخری ایه قرآنی است باجماله اختراعات ایشان در مسائل
 دین از پیش سبب است و بر آن مؤنه این که شکافی است با حقیقت دین باین اصول و فروع
 بر عاقلان روشن گردد و معلوم شود که این اصول سر اسر در دوع و فروع بفرع را نسبت بامیه گردان
 نمیشود و از سبب آن بکان استن در چه حد است از بهتان افترا و مخالفت و ایات که نزد ایشان
 موجود است از جناب این رگواران **باب پنجم** در مطاعن خلفاء ثلاثه و دیگر صحابه کرام و اهل بیت
 عالیته صدیقی که شیعه در کتب خود داوده اند و آن مطاعن را از کتب اهل سنت بزرع خود ثابت نموده
 جواب آن مطاعن باید دانست که بعد از تتبع استقرا معلوم شده که در عالم سچگی نبوده است الا زبان بویا
 و عیوب باین طعن قدح او جاری شده بلکه حرف و جناب کبریا الهی است معلوم است که معتزله بفرع
 حضرت انبیا و پیغمبر از ابتدای حضرت ادم تا حضرت پیغمبر مکه شسته اند که صغایر و کبار جناب ایشان
 نسبت ذکر و در سیرت و ایات و احادیث با ثبات رسانیده و چنین فرقه نبوده در انکار عصمت ملائکه عاقلان
 را پیروز اند و خارج دعوای جناب حضرت امیر اهل بیت کرام همین مرتبه پیش گرفته اند بکن عاقلان
 پوشیده نیست که این پیرو خود را بکن نسبت بفرشی ماه است صلا انقض منزلت آن بزرگان
 نمیکند و اذ آنکه بقضی من ناقص فی الشهادة بیانی کامل پس بکنی از جوه بزرگی خلفاء و صحابه
 و اهل بیتین توان داشت که این بگویند با وجود کمال عباد و نهایت عبادت این در نهایت حقیر
 شایسته اولی قلنا انیم می باشد یافتند حال آنکه زیاده بر مقدار در تحسین عیوب ایشان بسیار بود و سبب کلام

کلیه در نهاده است و درستی و البوجه صدیق نه بر خال حد زنا زود و نه از وی قصاص گرفت حال آنکه شکی
قصاص اجرا صد برایی بجز و حب بود و عمره و عین کار بر وی انکار نمود و بخالد گفت که اگر سن و الی امر
میشوم از تو قصاص بگیرم جواب این طعن موقوف بر بیان این قصه است موافق آنچه در
کتاب معتبره من میخوانی نیست باید دانست که خالد بعد فراغ از مهم طلبیدن بخوید سیدی
تینی که باغواشته طانی این دعوی باطل آغاز ننهاد و بنواهی بطاع توجه ننمود و کسر اباباطان در
جوانب فرستاد و بطریق مسنون جناب پیغمبر فرمود تا بر سر وی که تبارند اگر از اذان بر انقوش کنند
دست از غارت و قتل و سب باز دارند و اگر از اذان بگوش ایشان نرسد آن مقام را در محراب
و بود دست قتل و غارت بکشایند و از نو مار انقوم بیا رند اتفاقا سیر که بود فاده انصاری نیز در میان
شان و مالک بن نو بزرگ با بر نصرت ریاست لطایح خدمت اخذ صداقت مکان این امر کو
تعلق داشت گرفتیش خالد آوردند و فاده گواهی داد که من با یک نماز زیارتی هم نمی شناسم خلاص
و دیگر که هم در آن سرتیه بودند عکس آن طایفه نمودند و این رخ و شباهت مردم گرد و فوج انبوت رسیدند
که یکجام شماع خبر قیامت از وفات جناب پیغمبر زمان غایب این مالک بن نو بر خوانند و فاده و نو
دیگر لو ادم فرحت و شادی بعمل آورده شامت اهل اسلام نموده بودند اتفاقا مالک بن نو خالد در مقام
سوال جواب حق جناب پیغمبر را می گفت خال حکم و صاحبکم لذا و این اضافت یک سو اهل اسلام
شبهه کفار و بدین آفرینان بود و سابق اینهم منتهی شده بود که بعد شماع خبر وفات پیغمبر مالک
نویسند که از قوم خود گرفته بود بر اینهار و نمود و گفت که باری از دست این شخص خلاص نمیدارم
خالد این ادرا را ندان و صادر شد خالد حکم فرمود که او را بقتل رسانند چون خبر بدین منور رسید
از حرج که خالد با فاده رضای آشفته نیز بدار اختلاف آمد و خالد را خطبه نمود و عمر بن الخطاب را ول
و سید بن دانت که این قتل جایز است و بر خالد قصاص صحیح بود چون بوجوه صدیق خالد را
بخصوص خود طلبید و از او استفسار حال نمود و جابراین عرض طایفه و حق سبب خالد را فاده متعرض حال
و او را با منصفیت الامر بحال فرموده مالا در قصه تامل باید کرد و حکم قضی این صورت باید فهمید که قصاص صحیح

در حدیث و اخبار و کتب معتبره

و از او را کبار و بجلای فی فقه و دینی میفرستادند و بر سر ایام میفرستادند زیرا که کارهای محمد مصطفوی
بودن ایشان اتم و تشریف و انبوه را خود جناب پیغمبر ارشاد فرموده حاکم اخذ فی حق بن الیمان و اینست که
شنیدم اعم جناب پیغمبر که فرمود که من قصد دارم که مردم را بسوی ملکها و درواز برای تعلیم من و فاضل
همرستم جناب حضرت علی مرتضی را فرستاده بود و حاضر آنرا کردند که بارسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
خود میفرمود و اند مثل ابوبکر و عمر بن خطاب پیغمبر فرمود الله لا تعنی الی عنهما انتما انما انما الله صلی الله علیه و آله و سلم
پیغمبر فرموده است که مرا احتضالی چهار روز عطا فرموده است دو وزیر از اهل زمین ابوبکر و عمر و دو
وزیر از اهل سما جبرئیل و میکائیل سویم آنکه اگر کاری نصرتتان در وجوب عدم لیاقت امامت باشد
لازم آید که حسین بن علی را این امامت نباشد معا و الله من فک نیرا که حضرت امیر این برادر و در جم
جنگ بر هیچ کار نصرتتان و برادر عطا ایشانرا که محمد بن حنفیه بود و بجای ما مامور ساخت آنکه در
آن محمد بن حنفیه سوال کردند که پدر بزرگوار تو در جنگها و جابجا نظر ناکت کار میفرماید و حسین بن را از تو جدا
نمیکند باعث این چیست ان امام زمانه منصف فرمود که حسین بن را و لا پدر من بهتر از او چشم انداز
بدن ایشان و دیگران مثال است و با آنها کار اندست و با سر انجام باید چشم را چهره باید و او را که جلیلت
الانسان است که دست را چشم میکند در وقت طعن سخن آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنهما این خطاب را
تسلیم کار میفرمود که و عطفیه است ساخت حال آنکه در وقت جناب سرور یک سال عمر بن خطاب
خدمت اخذ صدقات ناموشده بود و با سرعزل شد و مغرول پیغمبر را منصوبی باشد فی الوقت پیغمبر
گرفت جواب از بنی طعن آنکه عمر را مغرول نمیدان کمال خیر نیست اگر شخصی را با کاری
مشغولی کنند و ان کار از دست او سر انجام یابد و تولیت او تمام گردد و ان شخص را نتوان نیست که از ان تولیت
مغرول شد و قطع تولیت عمر بن خطاب را همین سبب بود که کار اخذ صدقات نمیکند تولیت امیر تمام
شد و اگر این تولیت لازم آید که هر چه بعد از موت مغرول شود و هر امام بعد از موت مغرول شود و هر
دیکر از ان که عمر مغرول پیغمبر بود و لیکن مثل حضرت یارون که بعد از موت حضرت موسی علیه السلام
ایشان مغرول شد لیکن عمر بن خطاب استقلال نمی بود این عزل از لیاقت امامت و نقصان کار پیغمبر علی بن ابی طالب

[illegible]

اولی کان بعد از آن عمر ارشاد شد این غزل دریافت امامت نقصان نه کرد چون بگویند
 پیغمبر است که از آنچه منع فرموده باشد از کتاب نمایند بلکه مغول او را منصوب کنند پس اگر چه
 از نصب عمر رضوی میفرموده بود بگو او را منصوب بسببیکو البته مخالفت لازم می آمد چون این واقع
 نشد مخالفت از کجا و اگر کردن آنچه آنحضرت نه کرده با مخالفت آنحضرت لازم آید که حضرت امیر
 در جنگ کردن یا عایشه رضی عنہا مخالفت اینجا بکرده باشد معاذ الله من طعن ششم آنکه
 آنحضرت بگو و عمر را عیثات و تابع عمر بن العاص ساخت و او را ایشان امیر کردند و این اسامه را ایشان
 در کردار ایشان بلیاقت ریاست می بود و درین بلیاقت و او می بود و در این بلیاقت
 و دیگر این بلیاقت آنحضرت جواب این طعن می بود که گفته اند که اگر امیر کردن این
 به عدم بلیاقت ایشان یا به افضل بودن ایشان بجای بدلا بد امیر کردن بلیاقت و بر فضیلت و لا
 خواهد کرد اگر شیعه معتقد بلیاقت امامت بر عمر و بن العاص و اسامه بن زید قابل بفضلیت ایشان باشد
 و این باطل است محتاج جواب می بود و الا و دوم آنکه در مقدمه خاص امیر کردن متفصل بر این
 ندارد و این نامیر خاص لایق نیست بلیاقت امامت که بر آنکه در مقدمه خاص نیست و این
 بنا بر مصلحت خبریه خاصه باشد که متصل نیست بلیاقت امضو لان که این امر بخاتم مسیوین است
 و بهتر آن مثل آنچه در امارت عمر و بن العاص واقع شد که او مرد و او صاحب مکر و حیل بود و درین
 که در میان او و حیل تمام سازد یا از کایید حیل و در داخل مکر و حیل واقف بود و دیگر این که
 آنکه بگوید که بلیاقت امیر بکسی که نباشد فوجده می شود صحت ندارد و از امر اکابر که این خدش را بخاتم
 یاد در میان مسلمانان و خطی که در میان مسلمانان زده و ماتم کشیده و مسلم سیده منظوری افتد بخانه
 در حق اسامه واقع شد که پدرش از دست فوج شام و روم شهید شده بود اگر او را در شام بگویند
 بدست او انتقام پدرش میگیرند و او را تسلیم و نام و حیا حاصل نمیکشت پس هم منظوری
 چنانکه در بگو و عمر رضی عنہ را مصلحت سازد معاذ الله تعالی تا آنکه و باجین با سر در پیش می آید و هم
 تعالی تا این موضع عیثان بلیاقت و در این بلیاقت و در این بلیاقت و در این بلیاقت و در این بلیاقت

حدیث فابی علی الاندیم ابی بکر و حدیث ابی بکر و حدیث ابی بکر و حدیث فانی خلیفه من بعد
که در صحاح است موجود است بران صریح دلالت دارد و چون این یقین حاصل شد حجت است
و نوشته من عهد نامه رفع شد چنانچه در صحیح مسلم مذکور است که در مرض فات ابوبکر و انفر
طلبید بود که عهد نامه خلافت نویسانیده دید باز فرمود که حقیقتا ای مسلمان خدیو دعوی ابوبکر
خلیفه نخواهد بود حاجت نبوشن نیست موقوف فرمود خلافت ابوبکر بنده او را وحی می آمد
تا علم قطعی با حاصل شود و نه از حال مردمان بقراین دریافت بود که بعد از من بلا شبهه عمر بن خطاب
را خلیفه خواهند کرد و لعنل خود صدمه روح دین است خلافت عمر را پس از من است پس او را خلیفه
که هیچ صلاح است در آن یافت بود و عمل را بجهت انداختن او کار کرد و نقد ثروت دین از نظام است
کست کار من که از دست عمر من واقع شد و هیچ تاج مرقوم نیست که از خلیفه من پی شده باشد
آنکه مردان استخلاف خبر دیگر است منم فرمودن از آن خبر دیگر مخالفت نیست که منم از خلافت
سیفر من و ابوبکر استخلاف میگردند آنکه خبر استخلاف کرد و ابوبکر کرد و الا لازم بود که حضرت امیر استخلاف
امام من مخالفت پیغمبر کرده باشد حاشا که منم که طعن منم ابوبکر میگفت آن بی
شیطان یوسفی فان شفت قاصدی و ان زعت تقو منی چه که او را شیطان پیش آمده و از راه
بزرگ قابل است نیست جواب ازین طعن اول آنکه این روایت در کتب معتبره نیست صحیح منم
لازم درست شود بلکه خلاف این روایت نزد ایشان صحیح و ثابت است که ابوبکر در وقت وفات خود
عمر بن خطاب را حاضر ساخته وصیت نمود و این کلمات گفت که ان الله مامنت فیکم و ما شیه
و انی اعطی السبیل از غت و لم اجد اوافی اوصیک بقوی الله الی اخره کلام استیجاب از حضرت
و انعقاد خلافت خود او را و خطبه که ابوبکر صدیق خواند و عمر بن موجه گفت که ای باران رسول من خطبه منم
لیکن در آنجا که پیغمبر بود از من میپا و اول منم عصمت از شیطان و این خطبه او در سنه دهم هجری
کتب نیست موجود است و در خطبه اش اینست که من معصوم نیستم پس اطاعت من را از این امر
خفت که منم نیست پیغمبر و شریعت باشد اگر بگویم منم خلافت من را بفرمایم قبول آن چه اگر آنکه آنرا

این حدیث فابی علی الاندیم ابی بکر و حدیث ابی بکر و حدیث ابی بکر و حدیث فانی خلیفه من بعد
که در صحاح است موجود است بران صریح دلالت دارد و چون این یقین حاصل شد حجت است
و نوشته من عهد نامه رفع شد چنانچه در صحیح مسلم مذکور است که در مرض فات ابوبکر و انفر
طلبید بود که عهد نامه خلافت نویسانیده دید باز فرمود که حقیقتا ای مسلمان خدیو دعوی ابوبکر
خلیفه نخواهد بود حاجت نبوشن نیست موقوف فرمود خلافت ابوبکر بنده او را وحی می آمد
تا علم قطعی با حاصل شود و نه از حال مردمان بقراین دریافت بود که بعد از من بلا شبهه عمر بن خطاب
را خلیفه خواهند کرد و لعنل خود صدمه روح دین است خلافت عمر را پس از من است پس او را خلیفه
که هیچ صلاح است در آن یافت بود و عمل را بجهت انداختن او کار کرد و نقد ثروت دین از نظام است
کست کار من که از دست عمر من واقع شد و هیچ تاج مرقوم نیست که از خلیفه من پی شده باشد
آنکه مردان استخلاف خبر دیگر است منم فرمودن از آن خبر دیگر مخالفت نیست که منم از خلافت
سیفر من و ابوبکر استخلاف میگردند آنکه خبر استخلاف کرد و ابوبکر کرد و الا لازم بود که حضرت امیر استخلاف
امام من مخالفت پیغمبر کرده باشد حاشا که منم که طعن منم ابوبکر میگفت آن بی
شیطان یوسفی فان شفت قاصدی و ان زعت تقو منی چه که او را شیطان پیش آمده و از راه
بزرگ قابل است نیست جواب ازین طعن اول آنکه این روایت در کتب معتبره نیست صحیح منم
لازم درست شود بلکه خلاف این روایت نزد ایشان صحیح و ثابت است که ابوبکر در وقت وفات خود
عمر بن خطاب را حاضر ساخته وصیت نمود و این کلمات گفت که ان الله مامنت فیکم و ما شیه
و انی اعطی السبیل از غت و لم اجد اوافی اوصیک بقوی الله الی اخره کلام استیجاب از حضرت
و انعقاد خلافت خود او را و خطبه که ابوبکر صدیق خواند و عمر بن موجه گفت که ای باران رسول من خطبه منم
لیکن در آنجا که پیغمبر بود از من میپا و اول منم عصمت از شیطان و این خطبه او در سنه دهم هجری
کتب نیست موجود است و در خطبه اش اینست که من معصوم نیستم پس اطاعت من را از این امر
خفت که منم نیست پیغمبر و شریعت باشد اگر بگویم منم خلافت من را بفرمایم قبول آن چه اگر آنکه آنرا

ویند و درین وایه بعضی از علما شیعه بلفظ قبولی اقبولی میفرمایند و گویند که ابو بکر متعاضد بود از امام
و میر که متعاضد نماید از امامت قابل امامت نباشد و طرفه نیست که خود شیعه عقدا دارند که حضرت سید
رسالت نبوت استعفا کرد و به بارون مدعت نمود پس اگر متعاضد از ابو بکر در باب امامت با حضرت
نابت نمیشود مثل حضرت سید بن ابی طالب بود بلکه سبکتر از آن زیرا که استعفا از رسالت نبوت با وجود
جناب الهی بلا واسطه سخت فحش است و استعفا از امامت که بقول شیعه مردم با و اولاد و دنیا و بر صلی
و فی خود یعنی در ضمیر خاش اضر و تنفیل مرتدین خط مدینه از نشر اعراب زبان خدا بود چه اگر دست
زیرا که باستی که مردم باین پس سبب قبول گردن با و دام استمر بر این نمودن چه درست و غیر
مشقتهای امامت و خلافت هم در دنیا و هم در آخرت خیلی دشوار است اولی که ابو بکر قبول این منصب
کرده بود و محض سبب قطع نزع انصاف کرده بود چون این قلعه و پوست خوست تان و در اسکیا اگر داند و این بار
دش و بجای اندازد و خود فارغ البالی نیست نماید از اینجا معلوم شد که موافق روایات شیعه نیز ابو بکر خط
ریاست امامت نبود و از خود دفع میکرد و مردم دفع او را قبول میکردند و از علی ادا فی این منصب را نیز
کردن او پسند و الا ایخرف بر زبان آوردن چه گنجی این است که اگر بادشاهان ما از آل صلاطت سلطنت
ندارند بلکه پدر و مادر و کشت باشند و هیچ کس دنیا غلبه نکردنی چه بدست سعد و از سلطنت نصیبشان نباشد و گویند
که این منصب برای محبوبترین اولاد خود بگذارند و سبب قبول نخواهند داشت بلکه در میان یکدیگر دیگر یکدیگر
بهین کل محمد شایسته این منصب چای باستی که ابو بکر را بدست افتاده بود و عزت دنیا و آخرت نصیب او نشد و از
چنین عزیز را از خود فسخند و دیگر بی دادن ناشی از کمال طبعی و زهد است و نیز در کتب معتبره شیعه روایات صحیح
و مر و نیست که حضرت امیر معاویه از قتل حضرت عثمان خلافت با قبول نمیکرد و بعد از آن حاج ابراهیم سبک التلم
از معاویه چنین انصاف قبول فرمود اگر ابو بکر هم چنین قسم نازد و دلالی اطهار حنی و اقرار میکنند از مردم سبک
منظور داشته باشد چه عجب و منصب امامت چه خصوص طبعی ما بر و چشم اند که ابو بکر را سبب برسانند
براست بلکه در آن فرموده بود جبریل نازل شد و گفت که بآستانه حاله علی فرما و از ابو بکر بستان و جبریل علی از
عقب ابو بکر بر دامن کرد و گفت بآستانه از او بگیر و بعد از بستان بر ابل که بخوان پس گنجی که قابلیت ادا یک حکم

درین کلام از طبع السلام
کلمه بکار و از این بعد سید بن طاووس
تقریباً عید است امامت
فی خلافت و غلبه امامت
الو لایه اب و بکر و سبب
البیاد و علقه و سبب
که در این خلافت
قال الشافعی ان ابی بکر
قد صدق علی و کذا فی بعض
الروایات و در باب علم السلام
است و سبب سبب
ان ان کس نشود و کذا فی
علیه بطریق سبب و سبب
بایست که در کتب و سبب
دعوی و انصاف و غیره و سبب
سبب قبول امامت و سبب
الوان لایست علی و سبب
و لایست در انصاف و سبب
الصدوق و انصاف و سبب
لایست در انصاف و سبب
انصاف و انصاف و سبب

در ساندن او از بکوش بر سر مناسج است بکوش و بکوش شد و بکوش کرد و او را مسلیم بن سید و
بشکل و در هر بار از این بنا را از امیر جمعی کار نیتواند شد زیرا که او مشغول است بکوش و از اعمال و کارگاه
و دشمن مردم افروخته و فساد و فساد احمد و دیگر خیانت جمعی بر این کار شخصی دیگر میباید و چون این کار هم از
مهمات عظیمه بود پس لابد این شخص عظیم القدر و بزرگ مرتبه باشد مثل ابوبکر و لهذا جناب غیر نامی را
بر این کار امیر ساخت و ابوبکر را بر جبهه و دو هم خوبی و در وقت سر انجام پذیرد و هر دو کار نزد مردم مقصود
بالذات دریافت شود و اگر کتاب را بنام ابوبکر سیف و مردم را مانع شد که مقدمه و بیان از پیش
چندان ضرر و زیاده که بر این کار شخصی متعل منصوب نفرمود و در اینجا لطیفه دیگر است که بعضی مدققین اهل
سنت بیان کرده اند که ابوبکر رضی الله عنه صفت رحمت الهی بود و بسند از حق و اوستاد فرموده اند که
ارجمتمی بامتی بامتی ابوبکر پیش کار مسلمانان را که مورد رحمت الهی اند و او را فرمود علی مرتضی خرد و او را
جلال و قهر الهی بود و کافر کشی شیوه او نقص عهد کافر از آنکه مورد غرض است بر ذمه او که در دنیا صفت
جمال و جلال الهی در آن مجمع عظیم که نمونه مشهور و مورد مسلمانان کافر بود از دنیا و قواره دریایی پایان
صفت حقایق و حشند و طرف است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در کار هم ملا علی مرتضی بود و بخار از اینهم بر
روایه موجود است که او را با جماعه دیگر متغیض علی مرتضی نمود و خود نیز گاه گاه شریکیا خدمت میشد چنانچه
در نزد حکام بر وایتا بر عباس ثابت است که کان علی نیادی فاذا عی قام ابوبکر فنادی بها و رواه
فاذبح قام ابوبکر فنادی بها یا بخله و جبر علی ابوبکر همین بود که نقص عهد را موافق عادت و عیال طیار که
آید تا اینکه عریان را اجازت نماند که مارا موافق رسم و این را نقص عهد گاهی نشد تا راه خود مسکن و
چاره خود ساختیم و این وجه در عالم و زاهد و ضیاع و شرح مجرب و شرح موافق و صحت و شرح و شرح و شرح
و دیگر کتب اهل مذکور و مسطور است و لهذا چون پیغمبر خدام در حدیث بعد از مصالحه اوس انصار را که
در صنعت کثابت مهابرت تمام داشت برای نوشن عهد نام طلیحه و سہیل بن عمرو که از طرف مشرکان
مصالحه آمده بود گفت یا محمد یا که این عهد نامه را پیغمبر تو علی بن ابی طالب و نوشن اوس را قبول شد
چنانچه در درارج و معارج و دیگر کتب سیه قوم است جواب دیگر سئل که ابوبکر را از این عهد نامه

در ساندن او از بکوش بر سر مناسج است بکوش و بکوش شد و بکوش کرد و او را مسلیم بن سید و
بشکل و در هر بار از این بنا را از امیر جمعی کار نیتواند شد زیرا که او مشغول است بکوش و از اعمال و کارگاه
و دشمن مردم افروخته و فساد و فساد احمد و دیگر خیانت جمعی بر این کار شخصی دیگر میباید و چون این کار هم از
مهمات عظیمه بود پس لابد این شخص عظیم القدر و بزرگ مرتبه باشد مثل ابوبکر و لهذا جناب غیر نامی را
بر این کار امیر ساخت و ابوبکر را بر جبهه و دو هم خوبی و در وقت سر انجام پذیرد و هر دو کار نزد مردم مقصود
بالذات دریافت شود و اگر کتاب را بنام ابوبکر سیف و مردم را مانع شد که مقدمه و بیان از پیش
چندان ضرر و زیاده که بر این کار شخصی متعل منصوب نفرمود و در اینجا لطیفه دیگر است که بعضی مدققین اهل
سنت بیان کرده اند که ابوبکر رضی الله عنه صفت رحمت الهی بود و بسند از حق و اوستاد فرموده اند که
ارجمتمی بامتی بامتی ابوبکر پیش کار مسلمانان را که مورد رحمت الهی اند و او را فرمود علی مرتضی خرد و او را
جلال و قهر الهی بود و کافر کشی شیوه او نقص عهد کافر از آنکه مورد غرض است بر ذمه او که در دنیا صفت
جمال و جلال الهی در آن مجمع عظیم که نمونه مشهور و مورد مسلمانان کافر بود از دنیا و قواره دریایی پایان
صفت حقایق و حشند و طرف است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در کار هم ملا علی مرتضی بود و بخار از اینهم بر
روایه موجود است که او را با جماعه دیگر متغیض علی مرتضی نمود و خود نیز گاه گاه شریکیا خدمت میشد چنانچه
در نزد حکام بر وایتا بر عباس ثابت است که کان علی نیادی فاذا عی قام ابوبکر فنادی بها و رواه
فاذبح قام ابوبکر فنادی بها یا بخله و جبر علی ابوبکر همین بود که نقص عهد را موافق عادت و عیال طیار که
آید تا اینکه عریان را اجازت نماند که مارا موافق رسم و این را نقص عهد گاهی نشد تا راه خود مسکن و
چاره خود ساختیم و این وجه در عالم و زاهد و ضیاع و شرح مجرب و شرح موافق و صحت و شرح و شرح و شرح
و دیگر کتب اهل مذکور و مسطور است و لهذا چون پیغمبر خدام در حدیث بعد از مصالحه اوس انصار را که
در صنعت کثابت مهابرت تمام داشت برای نوشن عهد نام طلیحه و سہیل بن عمرو که از طرف مشرکان
مصالحه آمده بود گفت یا محمد یا که این عهد نامه را پیغمبر تو علی بن ابی طالب و نوشن اوس را قبول شد
چنانچه در درارج و معارج و دیگر کتب سیه قوم است جواب دیگر سئل که ابوبکر را از این عهد نامه

اما غرض شخصی که صاحب عدالت باشد و نیز جاسوس و آیات قرآنی بر عدالت و گواهی داده باشد بحکم
بجمله حق حرمه دلیل نشود و در همه صلاحیت و ریاست با خصوصاً چون در حد که از آن عزول شده قضای
و بیانی از نوعی صدور یافته باشد زیرا که حضرت امیر المومنین عین ابی سلمه که نبی خاص پیغمبر بود و از
شبهه مخلصین حضرت امیر خلی عاید و زائد و این عالم و فقیه متقی از ولایت بحرین غل حرمه و در مقام
عذر نامه با و نوشت که در کتب صحیح علی اصح الکتاب شیعه که کتب البلاغه است موجود است اما بعد از آن
ولایت النعمان بن عجلان الله و فی علی البحرین و نزعت بک فلا ذم لک الا التشریک علیک فقد حنت
الولایة و ادب الامانة فاقبل غیر طینین و لا ملوم و لا مشیم و لا ماتوم و بالیقین ثابت است که عمر بن ابی سلمه از نفعان
بر عجلان و مرقی افضل بودیم از راه دین هم از راه نسب هم از راه نسب و ولایت را بخوبی سرانجام
بوده اما آنکه چنانچه ادا نموده و اگر ابو جعفر صدیق رضی الله تعالی عنہ قنایت و قابلیت ادا یک حکم قرآنی است و ادا
امیر هم ساختن که بجهت مرتبه مهم تر و عظم تر است از ادا این سالت چه بعضی داشت از پیغمبر که با اجتماع
معصوم است چه قسم صد و بیست و یک **طعن** و از دهم که ابو بکر را فاطمه را از آن که پیغمبر که بدو بود
ارث نمود پس فاطمه گفت که ای سید الوفا فاطمه تو از پدر خود میراث گیر می من از پدر خود میراث گیرم
انصاف است و در مقابل فاطمه بر دانه یک کس که خودش بود و حجاج نمود و گفت که من از خود خود میراث
ام که بر من نمود و او دم که فرقه بنیانیانیم از کسی میراث بگیریم و کسی از ما میراث نگیرد و حال آنکه این خبر صحیح است
نص قرآنیست و بیک الله اولاد کم الله فی کل خط الا علی بن ابی طالب که این نص عام است و شامل شئی
و غیر شئی و نیز مخالف نص آنکه است که در شئی میماند و دو سب که در آن یک لیاقتی و برت من الله
بر من خود شد و انبیاء و ارث هم میشود و از ایشان هم و از ثانیان ایشان میراث بگیرد **جواب** از این خبر آنکه
سخن بر آنست از فاطمه بعضی میگویند این نص از پیغمبر منسوب به عداوت و بغض فاطمه بدلیل آنکه در آن
مطهر است پس بر نقد برینست حصه از آن که پیغمبر میراث میدهد و خیر ابو بکر نیز از جملة آنها بود اگر ابو جعفر فاطمه
و عداوت داشت با و و این مطهرات و بدران و برادران آنها خصوصاً دختر خود که عاشره بود و او را هم
عداوت بود که پیغمبر را حرم البیت کرده اند و نیز تو را نصف مشر که چنانچه هم بهیاس هم بر او را میراث میدهد

بسیار است
که در میان علمای
و بعضی از بزرگان
و کشیدم دست
شاید آن نیت
تو بود و آن الزام
بر تو پس تو نیز
نیک کردی و مکتوب
را داد و کردی
امانت را پس
تو بودی و نیز
بروگان بد
باشم و در میان
و عداوت و برت
جست و میراث
بیکند خدا الله
فعلی رضی الله
عنه بر او را
حصه دوزن
۱۸

همین را شئت علم نبوت است چه برادران دیگر را این چنین حاصل نبود و نیز خطاب است که هر چه میسر است
میگیرد و وارث مال پدر میشود پس خبر دادن از آن لغو محض باشد و کلامی مثل بر لغوی می تواند شد
و حضرت سلیمان را در چیزی که تمام عالم در آن شریک است شریک بیان فرمودن چه موجب بر سر است که
حققتا در بیان قضایل و مناقب این درازت عامه را مذکور فرماید و نیز کلام اینده صریح ناطق است بلکه در
از درازت و درازت علم است حیث قال وقال یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر فی آفره و اگر گویند که لفظ
ورازت در علم مجاز است و در مال حقیقه پس صرف لفظ از حقیقت مجازی ضرورت چه باید کرد و گویم صرف
مجاز نیست قول مصحح است از آنکه یزید لاسم که درازت در مال حقیقه است بلکه بجا است اعمال و غرضها
تخصیص یافته مثل مشقولات عرفیه و حقیقت اطلاق او بر وراثت علم و منصب صحیح است سلیمان که بی
لیکن مجاز متعارف و مشهور است خصوصاً در استعمال قرآن بجا می آید و حقیقت نیز در کلام عامه و از آنجا
الهی صلی الله علیه و آله و سلم عبادنا خلف من بعدیم خلف در فوا الکتاب یا یه دیگر معنی یزید در سن ال یعقوب
به دراسته تعلیه در نهاد وراثت منصب است با قطع بر آنکه اگر لفظ ال یعقوب سن ال یعقوب است و باید
بطریق المجاز پس لازم آید که مال یعقوب ز زمان ایشان تا زمان حضرت زکریا که زیاد بر و نیز اسال که
بود با بود غیر مقنوم و تقسیم آن بعد از وفات زکریا نموده حصه حضرت یحیی حضرت یسعی بر و نهو سبط جد
چرا که پیش از وفات زکریا مقنوم شده باشد آن مال مال حضرت زکریا باشد و در داخل گشت و اگر مراد
از ال یعقوب ال یعقوب بود لازم آید که حضرت زکریا وراثت صحیح است و اسال باشد ایا چه اموات و این
شد و بخش از سبط او است پس این را در نی مقام آوردن مال خویش قبی علماء فرقه است و نیز حضرت
زکریا و لفظ فزوه و لیا و بر پس از جناب ایمی و طلب که که بصفت وراثت موصوف بود پس اگر مراد
وراثت علمی خاص نباشد این صفت محض لغوات قد و ذکر آن فایده نباشد زیرا که در جمیع شرایع
دارت برکت و از لفظ ولی وراثت مال فیهه میشود و کلف و نیز در و ال یعقوب علیا نفوس قد سلیمان
که از تعلقات این عالم ثبات و ارسته تعلق خاطر بغیر جناب حق علی و علی در زندگی متاع و نبوی نبوی می
خبر صا حضرت زکریا که کمال دارستی و بی تعلقی مشهور معروف اند محال است که از وراثت

اینکه در سنه نبوت
بیان می شود و در آن
باز کلامی مجاز و در آن

بسیار از آن سخن
در آنکه در جمیع شرایع
خود جلیلت شریع
اینکه در حقیقت و در آن
شک نیست که باید

و بیان و کلام از آنجا که
از وراثت از آنجا که
من ال یعقوب سن ال یعقوب
لعمریه و کلامی که
بل غلطه و در آنجا
نقیرت فصح از آنجا
علیه و نیز در آنجا
العلی از دنیا و در آنجا
وصول الیه است
بنی الامم هم من و در آنجا
و در آنجا که در آنجا
و ازین هم

و متاع که در نظر ایشان ادنی قدری نداشت بر سرند و ازین بگذرا طهارت و کلفت و اندوه و ملال و خوف در
جناب خداوندی نمایند که اینجی صریح کمال محبت و تعلق و ایلا میخواند و نیز اگر حضرت زکریا از ان متیر سیدند که
مال مرا بخواه ای امام من بیاخرج بکنند و در هر روز منصرف نمایند اول حاجی شمس بود که چون شخص فوت شد
بود است مال دل دیگری شد صرف ان مال بر ذمه آن دیگر است خواه بجا کنند خواه بجا ندهد را بر ان صرف
سوا ندهد و عیانی نیست و معین اینجی است با جناب الهی عرض کردن چه ضرر بود و دفع اینجی در دست است
بود تمام مال را بپیشش از وفات خود خیرات و تصدق میفرمود و آن داریان بدوش ایشان و بخواه و بخواه
سیکند شدند و بپایر ارموت خود اگاهی نمیدادند و تخمیر بپایر ازین خوف است بخاره نیم نمیشد پس از این
در است منصب که شرازی سیر ایل بعد ازین منصب جمعی مستولی گشته بپایر تحریف حکام الهی و
شرازم ربانی نمایند و علم و حقا قنط نمکند و بران عمل بجایانند و حویب و عظیم گردن و قصد ایشان از
طلب و اهرام حکام الهی و ترویج شریعت و بقای نبوت در خاندان محمد است که موجب ضعف احوال و بقای
آن نامه در ازید باشد و بکل مال بعضی از علماء در اینجا سخت کنند که اگر از غیر که میراث نمی گیرند و بخواه
از و اهرام در میراث آنها و اندوه غلطی این سخت بر روشن است زیرا که اقرار حرات از و اهرام در است از و اهرام
بجهت ملک ایشان بود و بجهت میراث بدستوار از و اهرام حضرت زکریا در است ایشان که جناب غیر
چه را با بخواه ساخته بدست احوال فرموده بود و پس بقیض متعوض شد و ان موجب است ملک
حضرت زکریا و حضرت اسماعیل و یحیی و اسم خاندان را ساخته احوال فرموده و ان اشخاص ملک آن خاندان
بودند و بجهت میراث تصرفات ملک آن خاندان نمیدادند دلیل برین می آید که بجماع شیعیه و سنی است که بخواه
حضرت امام حسن عیسی را وفات نزدیک شد از ام لموندن عایشه را بقتلند ان طلبه امام موسی بر او حق
جو اهرام خود بدید اگر چه قتل ام لموندن ملک او بود این استبدان معنی نداشتند و ان ملک او
از و اهرام حاکم بود از و اهرام نیز نمیدادند که خانه ما با زواج ضناقت فرموده و ارشاد فرموده که و قون فی بوزن
والله قاتله ان بود و سیر و و قون فی بیت الرسول نیز بعضی علماء شیعیه گویند که اگر چنین بود شمس نیز در بقیه
شعبه یعنی دل ان سالان را بخواه حضرت امیر اند گویم این دل و دلیل صریح است که در دست و کینه غیر

بنود زیر که حضرت امیر را خود بوجوهی میراث پیغمبر علیه سید اکواریت بشمار آورده و هم عباس را شایسته
 پس دادن حضرت امیر نسبت که مال خجابت از وفات حکم وقت داده و جمیع سلبین خلیفه وقت هر که را
 خود بخود بختی تخصیص نکرده حضرت امیر را باین چیز یا لایق بلکه البقی دانسته خلیفه اول تخصیص ننمود و نیز بعضی
 اشیاء از پیغمبر که خجابت بر سر بن العوام که عمره از او جناب پیغمبر بود نیز داده اند و محمد بن مسلمه انصاری را نیز
 بعضی چیزها داده اند پس این تقسیم دلیل صریح است بر عدم توریت و این را در بعضی شبهه آوردن دلیل
 دیگر برای اینست از روایت است **طعن** عدو شود و سبب خیر گردد خواهد نمیزاید دوکان شنبه گریگ
 است در بخافانده عظیمه باید دانست که شنبه در اول در باب طاعن بود که منم میراث می شستند و میگفتند
 چون از عمل امیه عصیان از وی و ایات این حضرات عدم توریت پیغمبر ثابت شد ازین دوگان انفال خود را
 دیگر تر اشیدند و طعن دیگر بر او در مذکر آن طعن نیز دینیم **طعن** سیر در هم بود که فدا طاعنه و احلا
 پیغمبر برای او سینه نموده بود و دعوی فاطمه را رسم نمود و از وی گواه و شاهد طلبید پس چون حضرت علی اکرم
 و جبهه تمام این برای شهادت او در و شهادت ایشان کرد که یک نفر دیگر در شهادت کفایت نمیکند بلکه
 بکفر دیگریم باید پس فاطمه در غضب و ترک کلام کرد با او بکریم حال آنکه پیغمبر در حق فاطمه فرموده است که زن
 اعضبها یعنی **جواب** ازین طعن آنکه دعوی سینه از حضرت امیر و شهادت دادن حضرت علی اکرم
 این را چنین علی اختلاف الروایات در ترتیب اینست صلا موجود است محض از فقر یا شیه است
 مقام الزام نیست آوردن جواب آن طلبید که کل سفاسیت بلکه در کتب اینست خلاف آن موجود است
 شکوه از روایت ابو داود و از سنن او در که چون عمر بن عبد العزیز که پیغمبر عبد العزیز بن مروان خلیفه شد بمرو
 نالایم جمع کرد و گفت آن رسول الله کانت له فک کان یفوق منها و بعد منها علی صغیرنی یا شتم و نزع منها
 پیغمبر و آن فاطمه ثلثه ان جعلها لک یا فکانت کذلک فی حیات رسول الله حتی مضی سبیله فلما انکسوا
 عمل فیها بما عمل رسول الله فی حیوة حتی مضی سبیله فلما انکسوا عمل فیها بما عمل رسول الله حتی مضی
 سبیله ثم قطعها مروان ثم صلت لعمر بن عبد العزیز فزایت امر الله رسول الله فاطمه لیس بکسر
 اشهدکم انی ردونها علی کانت یعنی علی محمد رسول الله و ابی بکر و عمر بن خطاب و ابی بکر و عمر بن خطاب و ابی بکر و عمر بن خطاب

بنا بر این که حضرت امیر را خود بوجوهی میراث پیغمبر علیه سید اکواریت بشمار آورده و هم عباس را شایسته
 پس دادن حضرت امیر نسبت که مال خجابت از وفات حکم وقت داده و جمیع سلبین خلیفه وقت هر که را
 خود بخود بختی تخصیص نکرده حضرت امیر را باین چیز یا لایق بلکه البقی دانسته خلیفه اول تخصیص ننمود و نیز بعضی
 اشیاء از پیغمبر که خجابت بر سر بن العوام که عمره از او جناب پیغمبر بود نیز داده اند و محمد بن مسلمه انصاری را نیز
 بعضی چیزها داده اند پس این تقسیم دلیل صریح است بر عدم توریت و این را در بعضی شبهه آوردن دلیل
 دیگر برای اینست از روایت است **طعن** عدو شود و سبب خیر گردد خواهد نمیزاید دوکان شنبه گریگ
 است در بخافانده عظیمه باید دانست که شنبه در اول در باب طاعن بود که منم میراث می شستند و میگفتند
 چون از عمل امیه عصیان از وی و ایات این حضرات عدم توریت پیغمبر ثابت شد ازین دوگان انفال خود را
 دیگر تر اشیدند و طعن دیگر بر او در مذکر آن طعن نیز دینیم **طعن** سیر در هم بود که فدا طاعنه و احلا
 پیغمبر برای او سینه نموده بود و دعوی فاطمه را رسم نمود و از وی گواه و شاهد طلبید پس چون حضرت علی اکرم
 و جبهه تمام این برای شهادت او در و شهادت ایشان کرد که یک نفر دیگر در شهادت کفایت نمیکند بلکه
 بکفر دیگریم باید پس فاطمه در غضب و ترک کلام کرد با او بکریم حال آنکه پیغمبر در حق فاطمه فرموده است که زن
 اعضبها یعنی **جواب** ازین طعن آنکه دعوی سینه از حضرت امیر و شهادت دادن حضرت علی اکرم
 این را چنین علی اختلاف الروایات در ترتیب اینست صلا موجود است محض از فقر یا شیه است
 مقام الزام نیست آوردن جواب آن طلبید که کل سفاسیت بلکه در کتب اینست خلاف آن موجود است
 شکوه از روایت ابو داود و از سنن او در که چون عمر بن عبد العزیز که پیغمبر عبد العزیز بن مروان خلیفه شد بمرو
 نالایم جمع کرد و گفت آن رسول الله کانت له فک کان یفوق منها و بعد منها علی صغیرنی یا شتم و نزع منها
 پیغمبر و آن فاطمه ثلثه ان جعلها لک یا فکانت کذلک فی حیات رسول الله حتی مضی سبیله فلما انکسوا
 عمل فیها بما عمل رسول الله فی حیوة حتی مضی سبیله فلما انکسوا عمل فیها بما عمل رسول الله حتی مضی
 سبیله ثم قطعها مروان ثم صلت لعمر بن عبد العزیز فزایت امر الله رسول الله فاطمه لیس بکسر
 اشهدکم انی ردونها علی کانت یعنی علی محمد رسول الله و ابی بکر و عمر بن خطاب و ابی بکر و عمر بن خطاب و ابی بکر و عمر بن خطاب

صدور و خروج شهادت از این شخص که نزد شیعه معصوم و زود محقق اند و کان گنجایش ندارد
چون یک گفته شیعه این روایت را قبول کردیم لیکن این مسئله جمع علیه شیعه و سنی است که موافق ملک
سوی و نیست و تا وقتیکه در قبض تصرف او زود و خودک بالا جماع در حدیث بی غیر در تصرف هر ضابطه
بلکه در دست انجناب بود در تصرف لایق غیر موافق بود که ضابطه بصره در حدیث بی غیر و بلکه تصرف
نمود لیکن مسئله فقهیه بیان کرد که غیر سببه موجب ملک می شود و تا وقتی که قبض منتفی نکند و در صورت حاجه
گواه و شاهد طلبیدن اصلا نبود و اگر بالفرض حضرت علی و امام امین بطریق اخبار محض این سبب را الطهار
فرموده پس این روایت که در حدیث بی غیر است اینجا حکم کرد نیست شهادت این کرد و نیز در شهادت آنها
در شهادت نیست نه شاهد را هست دروغ و دروغ گویند و تصدیق شایسته بی غیر است حکم
کردن موافق شهادت او غیر دیگر و هر که در میان این دو چیز فرق نکند و عدم حکم را نکند بی غیر یعنی بنابر
نزد علماء قابل خطاب ماند چون مسئله شرع که مخصوص قرآنست همین است که تا وقتیکه می رود و وزن
باشد حکم کردن غیر سبب ابو بکر درین حکم کردن مجبور حکم شرع بود و آنچه گفته اند که بی غیر در حق ضابطه غیر موجود است
که من انما غضبنا پس بحال تا وقتیکه بغت عرب زیر را غضبنا نیست که شخصی بقول یا فضل در غضب او
شخصی فایده ظاهر است که ابو بکر که تصدیق ضابطه فرزند است بار بار در مقام عدم می گفت که او را می دانسته رسول الله
آن فراموش رسول الله احب الی اصل من قرآن چون انما غضبنا از بی غیر و عید چه خل و کداری
بی غیر و بنا بر حکم شریعت در غضب است با لیکن چون عید بلفظ انما غضبنا است نه غضبنا بگو از این جهت اگر بایست
عید واقع باشد که هر که غضب علیه است علیه الله و بار خدای و غضب حضرت زهرا بر حضرت امیر و مقدس
خاک را بار بار بوقوع آمده از آنجا و وقتی که خطبه ابی جهم را خود نمودند حضرت زهرا اگر بایست پدر خود
رفت و چهره نصیر انجناب این خطبه فرمود که الا ان فاطمه که غضب منی بود بی با نام او بر منی مارا بها من
انما غضبنا و از آنجا که حضرت امیر با حضرت زهرا بر آن شخص فرموده از خانه بر او نهی می رفت و بر من
بی غیرش خواب فرمود و خواب بی غیر را بر آن ماجر اطلاع دست و او زود بر آمد و سپید کرد لیکن آن بی غیر
آید که انما غضبنا فرج و نام نقل عند و این هر دو روایت متفق علیه صحیح است و از اجلا بی بیات است که صحیح

غضبنا که شده
فاطمه بر دوس
غضبنا که شد
حق بر دوس

غضبنا که شد
ای هم رسول الله
سایه بر دوس
فرات رسول خدا صلعم
دوسم نیست نزد ملک
من بسوگاردن از آن

غضبنا که شد
ای هم رسول الله
سایه بر دوس
فرات رسول خدا صلعم
دوسم نیست نزد ملک
من بسوگاردن از آن

غضبنا که شد
ای هم رسول الله
سایه بر دوس
فرات رسول خدا صلعم
دوسم نیست نزد ملک
من بسوگاردن از آن

غضبنا که شد
ای هم رسول الله
سایه بر دوس
فرات رسول خدا صلعم
دوسم نیست نزد ملک
من بسوگاردن از آن

این حدیث صحیح است

این حدیث صحیح است

این حدیث صحیح است

2024

100

لا یقولون انهم یجمعون الامه و چون ابو بکر بنی برادر دعوی تصدیق ننموده باشد باز حاجت شما دام امیر
و حضرت امیر چه بود و بعد از آنکه دعوی سوایات امامیه اظهار حق شد و طوفان و تپش که بر ابو بکر مبع
بودند که دعوی را میسوم ننمودند و شهادت تار کرد و دروغ برادر و السیخ الحق و بطل الباطل در اینجا نیز
باید است که علمای شیعه چون دیدند که سید غیر قبض موجب ملک نشود پس حضرت شمر را بر امیر
می آمد و ابو بکر را بر حقینه تار در زمان ما علمای ایشان ازین دعوی نیز انتقال نموده دعوی دیگر را بردند
و طعن و گریز نشیندند که آن طعن چهارم است **طعن چهارم** آنکه سید خیر را حضرت زین العابدین
ملک است و وصیت کرده بود ابو بکر را و بر ذلک نصرت نداد پس خلافت وصیت پیغمبر و جواب این
طعن چنینست وجه است اول آنکه دعوی وصایت از حضرت زین العابدین ثابت است آن دعوی شهادت است
از کتب معتبره مسلمت باشد و ثبوت باید رسانند بعد از آن جواب باید طلبید و دوم آنکه وصیت جماع
شیعه منافی است میراث است پس در مالیکه میراث جاری نشود و وصیت قسم جاری خواهد شد زیرا که وصیت
و میراث هر دو انتقال ملک بصورت اند و بعد الموت انبیا مالک هیچ چیز نمی مانند بلکه مال ایشان مال خداوندی
و در مال بیت المال میگردد و هر دین است که الانبیا و الایمه بعد از آن حکام است پس هر چه در دست
افتد عاریت خواهد بود و بان منتقم میشوند و ایند ایشان برگزیده واجب نشود و نه ادای دین از آنکه انبیا
و حبیب گیرند و در مال عاریت باید اتمه وصیت کردن میراث دادن نافذ نیست چون عدم تشریف
در مال انبیا بر این معصومین بقطع ثابت غلظ عدم تعداد وصیت بطریق ابو بکر و ثبوت رسیدن میراث تشریف
بر است و حق است از وصیت و وصیت بر است حضرت از تشریف میوم آنکه وصیت بر شخصی باطل است
و حق درست میشود که سابق از آن برخلاف آن وصیت انبیا صحیح دانسته باشد و در اینجا الفاظ مکرر گفته
کار خود کرده رفته است و جسم شمر که پیغمبر وقت فی سبیل الله گردیده گنجایش وصیت نماند و چهارم آنکه
اگر البعوض وصیت واقعه شده باشد ابو بکر ابرار اطلاع نشد و نزد او پیوسته شدن این به ثبوت رسید
او خود معذور شد اما حضرت امیر را در وقت خلافت خود چه عذر و کتمان و وصیت را جاری نفرمود
و بدستور سابق در فخر انبیا و سیدان این سبیل تقسیم ننمود اگر چه خود را در راه خلافت کرد و حسنیت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اینجا می‌نشیند که خود را در صراطی نیلای ۱۳

و خواهران ایشان چرا از میراث خود و محمد و ساحت شیعان این سخن چهار جواب گفته اند چنانچه از احوال
که در این باب است نوشته می آید اول آنکه اهل بیت مغضوب با بنی نیکو نیز چنانچه حضرت رسول علیه السلام خانه مخصوص
خود را که در مکه داشتند بعد از فتح مکه از خاصیت گرفتند و در حج اب جمل است زیرا که در وقت عمر بن عبد الله
محمد فداک از حضرت امام محمد باقر داد ایشان گرفتند و در دست ایشان بود و اخلاص عیاسیه بر آن تصرف نداشتند
در سنه و صد و بیست و سه و عیاسی بر آن تصرف نمود و در وقت امام محمد باقر
گرفتند و از تنوع عیاسی بر آن تصرف شد بعد از آن حضرت و آن خود باز گرفتند و در آن بود
چنانچه چاقو نور الله در مجالس نیز تفصیل پس اگر اهل بیت مغضوب با بنی نیکو این حضرت چرا گرفتند و نیز حضرت
امیر المومنین علیه السلام مغضوب با بعد از شهادت عثمان چرا قبول کرد و حضرت امام حسین علیه السلام مغضوب با را از بنی نیکو
خدا با این نیت و منکر شهادت کرد و جواب دوم که شیعہ گفته اند آنست که حضرت امیر فداک از حضرت فاطمه زهرا
فداک شقم نشد و در حج امیر بر سر جمل است زیرا که بعضی امیر که فداک گرفتند و بان شقم شد و چرا اتفاقاً حضرت
فاطمه زهرا را نخواستند و نیز این فداک از فرض بود بانه اگر فرض بود بانه دیگر اگر فرض نمودند و اگر
بوی حضرت امیر بر سر آن نقل زل فرض کرد حق حقدار بر این نیست و نیز فداک از فعال اختیار شیعہ باشد و
افعال حضرت امیر را از حدت زیرا از راه طلسم قسم تقسی بر نفع از فداک یافت و چرا بود و در مطوب است که امیر
و با چارگی است فداک معنی دارد و نیز اگر فداک امیر خود و بان شقم نباشد حسین و خواهران ایشان را چرا محرم است
میاست جواب سوم که شیعہ گفته اند آنست که مردم بدانند که شهادت حضرت امیر بر آن حضرت خود و بنو حبه
در حج جواب تبخیر ملک است اول آنکه مردمی که گمان فداک حضرت امیر را نداشتند در شیعہ گمان مردم نمودند و بدو که
شهادت ایشان با بیس با وصیت نمود و آن مردم در زمان خلافت حضرت امیر بود و بنو حبه در زمان خلافت حضرت امیر
نمودند و مردم آنکه چون بعضی از اولاد حضرت امیر گرفتند نیز قوم و صاحب و حاج را توهم شده باشد که شهادت حضرت
امیر بر آن حضرت بود و اولاد خود بود بلکه در بنی ملک و باغ فداک اولاد بیشتر منظور می افتد از نفع خود پس می با
که اولاد خود را نیز وصیت می نمود که هرگز نیز از بنی نیکو پسند گرفتند و شهادت بنی نیکو را در زمان خلافت حضرت امیر
مانند گرفتن می شد که فداک حضرت امیر دوم فداک حضرت امیر چهارم از طرف شیعان است و بنی نیکو بود و در

عام بود در دین به دوام آنکه چون در میان ابو بکر و حضرت زبیر ابیات شایسته رسید و صفای آنجا رسید
در رخ کمورت مخجوبی حاصل گردید چنانچه از روایات شیعه و سنی نبوت رسد پس باعث شد که
حضرت زبیر را وادار حاضر شدن ابو بکر بر جنازه فشد و حضرت امیرت را نشناختند و بهت و وحشت
و غم فرمود و رفع این شبهه آنکه این وصیت حضرت زبیر ابنا بیکمال است و جمایو بخانم مرثیت بر روی
که حضرت زبیر در مرض موت خود فرمود شرم دارم که مرا بعد از موت بی برده و حضور مردان بر
آند عادت آن زمان چنان بود که زنا را بی برده برستور مردان بیرون می آوردند استماع گفت
من در شب دیدم که ارادت آنها را نفی نماند و سزا زید حضرت زبیر فرمود که بخشور من سخن
است از اساخته زبیر انو بسیار خوشوقت شد و تبسم کرد و بر کمر او را بعد از واقع آنحضرت خود خوشوقت
و تبسم نمود و با صحت کرد که بعد از مرگ تو غم غل دی بویا دباشند و دیگر پراکنده اند که در یک
با نچه حضرت امیر علی بر جنازه حضرت زبیر انطلبید و بقوی حضرت عباس با چندی از ایل بیت نماز گذارند
و شب دفن کردند و بعضی روایات آمده که روز دیکر ابو بکر صدیق و عمار و دیگر اصحاب بجا آمد
بجهت تفرقه اندک شکایت کردند که چه امارا خبر نه کردی ما شرف ناز و حضوری را یافتیم علی مرتضی گفت فاش
و صیرت کرده بود که چون از دنیا بروم مرا شب دفن کنی تا چشم ما محروم بر جنازه من نغیرد پس من
وصیت و عمل کردم و اینست روایه مشهور و در فضل الخطاب آورده که ابو بکر صدیق و عثمان و عبد الله
ابن عوف و زبیر بن عوام وقت نماز عشا حاضر شدند و در طاعت حضرت فاطمه و میان مغرب و عشا نشستند پس
ماه مبارک رمضان بعد از شش ماه از واقعه سر در جهان بوقوع آمده بود و نین عمرش بیست و شش بود و ابو
بحر و حبیب گفت علی مرتضی پیش امام شد و نماز کرد و چهار تکبیر را آورد و دلیل عقلی بر آنکه حاضر کردن ابو بکر
جنازه حضرت زبیر از هر چه بود نه بابر کرد و ناخوشی آنست که اگر بنا بر کدورت و ناخوشی باشد
خواهد بود که ابو بکر بروی نماز گذارد و این امر خود و رت نمی شود زیرا که با جماع مورخین طرفین از
دستی چون جنازه امام حسن بصره آورده امام حسن بن محمد بن ابی العاص که از جانب معاویه
امارت مدینه داشت اشاره کرده فرمود که اکنونست جد من بران بود که امام جنازه بعیر باشند هرگز ترا

[illegible]

[illegible]

من خبر بیکه نزد پیغمبرین سازد و شور و شغب لایق نیست و نوشتن کتاب باین قضیه بیجا است موقوف
 ماندن نیست قضیه قرطاس که خاطر خواه شیده موقت روایات صحیح الطبع است و درین قضیه چند وجهی است
 بهر شود اول آنکه در قول حضرت و قول حضرت همه وحی است قوله تعالی ما یطق عن الهوی ان یواللہ
 وحی موحی و وحی کفر است قوله و من لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الکافرون دوم آنکه گفت که
 آیا حضرت را نه میان اختلاف کلام و داده حال آنکه انبیا ازین امر معصوم اند و جنون بالاجماع بر انبیا جاریست
 والا محذور از قول فعل شان بنخیزد در همه حالات قول فعل انبیا معتبر و قابل تبع است سیوم آنکه
 رفع صوت و سازند کرد بحضرت پیغمبر لایق نیست بحضرت انجابت کبیر است بدلیل قرآن ایها الذین یؤمنون
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت الذین لا یخفون الا بالقول کجه بعضکم لبعض ان تجیر علیکم و انتم لا تسمعون حایم
 حق تعالی است نمودن کلام اگر کتاب مذکور نوشته میشد است از کلامی محفوظ می ماند و حال ادب و ادب سحر و جبر
 اند و خلاف پیشمار در اصول و فروع پیدا کرده اند پس در رد و بطلان سیم ختم خلاف برگردن عمر است نیست
 فخر طبرانی و زور و شور بیکه در دو دیهیم کتاب طبرانی طبرانی پیدا نمیشود **جواب** ازین طاعن چنانکه اولاً
 بطریق جمال نیست که این کار را فقط عمر نموده است تمام حاضران حجه درین مقدمه و در گرویده بودند و حضرت
 عباس و حضرت علی نیز در آنوقت حاضر بودند پس اگر در گرویده انفعیل بودند شرک عمر شده در همه طاعن اگر
 در گرویده مجوز بود بدلیل بعضی طاعن ایشان هم علیه گشت مثل رفع صوت بحضرت پیغمبر خصوصاً در آنوقت که
 است بسبب تبیین از حضرت طاهر و در آنوقت که در آنوقت و بعد از آن که فرصت دراز بود آورده آن
 کتاب نویسانند پس این وجه طعن شرک است در غیر غیر و که بعضی از انبیا باجماع شیعده و سنی
 و طعن ثانی است خوانند و چون طعن شرک شد در طعن غیر طعن ساقط گشت محتاج جواب
 نه بلکه اگر کامل کار برده شود وجه اول از طعن نیز شرک است زیرا که امر حضرت بلفظ استغفر
 بعد قرطاس خطیب مجسم حاضرین بودند و بعد از آنکه پس از این امر برای جواب فرضیت بود سیم گنا
 و مخالف فرمان شرع شده نهایت کار آنکه دیگر از باعث برین نافرمانی گردید و دیگران قبول حکم کرد
 مخالفت حکم رسول بجا آوردند و در عهدین لم حکم ما انزل اللہ بلا شبهه داخل شدن نیست عمر حاشا که چون

لایق نیست
 است و پیغمبرین
 از غیر از قرطاس
 نیست این طاعن
 موقوف است
 میشود
 در کلامی که در
 که تا از حد
 قتالی پس از آن
 است شکر طاهر
 است ای
 سبب که ایمان بود
 بعد از بیکه
 در آنای خود
 بالای او این
 و بعد از آن
 باری و چون
 بعد از آن
 بعضی مخالفان
 ترش و کینه
 علی شایسته
 خبر از پیغمبر

و بحسب احوال خود که امر رسول بلکه خدا بلا واسطه نیز تحمل مذمت مقتضی وجوب نیست بالغیر
بمعنی جمعیت توان کرد تا واضح شود که مراد از این امر وجوب است باینکه اگر اشرف المراضی فی الدنیا
البر و چون چنین باشد عمر درین اجابت با وجود تشکک باینکه در باب اعتبار تحمل مشقت که صحیح
والله بر مذمت این امر ممکن چه نقصی که گناه و جهانی از طعن یعنی آنکه عمر خطا کلام را به غیر نسبت
اگر در اینجا است بر آنکه اول آنجا بقین ثابت شود که گوینده این لفظ ایضا استفهو و عمر بود اگر
قالوا دفع است تحمل است که مجوزین و درن قرطاس و دوات لغویت قول خود کرده باشند باین جمله
استفهام انکاری بود یعنی چه و ندان زبان پیغمبر و مقر است که جاری نمی شود پس آنچه فرو
است بآن استقام نمایند و آنچه نوشتن آن ارشاد میشود پس سید که چه منقوط دارند و تحمل است که
باعتین نیز بطریق استفهام انکاری گفته باشند که اگر پیغمبر بدان میگوید و ظاهر این کلمه نعم نمی آید
پس باینکه سید که آن نوشتن کتاب حقیقه مراد است باخیر دیگر وجه تسمیه بدان این کلمه صریح ظاهر بود
زیرا که عادت شریف آنحضرت آن بود که حکام الهی اسجد نسبت میفرمود و اینجا فرمود که آن است
امر می آن کتب که کتابان فیصله بعدی باغین انویم بداند که خلاف عادت البته فرموده باشد
نعمیه هم تحقیق باید کرد و نیز قطعا معلوم است که انتخاب نمی نوشتن متشابه این جهت که این صفا از او
بصد نمی آمد و فعل اللئیمه موافق نص قرآن است تلو من قبل من کتاب لا خطه منیک و درین
عبارت نسبت آن خود فرموده است که کتاب این چه معنی دارد این استفهام باید کرد که اگر کلام
بذیان خود نخواهد بود و نیز عادت انتخاب بود که غیر از قرآن چیزی دیگر ننویسند بلکه بکار عمر
احتساب نفع از نواده آورده میباید انتخاب و مانع فرمود پس در بوقت که خلاف این عادت مقرر
سوا قرآن نیست خود نوشتن فرمود و حال تعجب حاضرین را و داد و هیچ نفهمیدند ازین راه ذکر نماید
بطریق استفهام انکاری استفهام تعجبی زبان بعرض ایشان که شد که عرض ایشانست بدان پیغمبر
و شد این میگفتند که باز پرسید بلکه میگفتند که گذارید کلام بدان را اعتباری نیست و تفصیل
کلام درین مقام است که چه در لغت عرب معنی خطا کلام است بوجهی که فیه نشود و این خطا

۴۲
بازرسی و تفتیش
و استیلا
تفتیش منزل
ترانچه
زنجیر
ان را بابت
راست
خود ۱۲
۱۳

قال ابن القيم رحمه الله تعالى في كتابه الروحانيات
في بيان حقيقة النفس والقلوب والاعمال
والنفس هي القوة التي بها يتحرك البدن
والقوة هي التي بها يتحرك البدن
والاعمال هي التي بها يتحرك البدن
والنفس هي التي بها يتحرك البدن
والقوة هي التي بها يتحرك البدن
والاعمال هي التي بها يتحرك البدن

قسم باشد در حصول یک قسم اندیا را به یکس از اعم نیست و آن است که به یک صورت و علیه شکلی بر زبان
وضعت آلاء لطق و حکم خارج حروف کما فی معنی متین نشوند و الفاظ بوجه یک سماع مکررند و در کون
این حالت با دنیا نقصانی نیست زیرا که از اعراض و توابع مرض است و پیغمبر را نیز با جمیع اهل سیرت
الصوت در مرض موت عارض شده بود چنانچه در کتب صحیح احادیث نیز موجود است قسم دوم از
اختلاف است که به یک شمی مصدق بخارات بدایع که در تپها بحرقة الکثری باشد کلام غیر منظم با خلافت
مقصود بر زبان جاری کرد و درین امر هر چند ناشی از امور بدنی است لیکن اثر آن بر روح و مدار کثیر
علامه را در نحو این امر را دنیا اختلاف است بعضی این را قیاس بر جنون کنند و متوجه دانند و بعضی قیاس
بر قوم کنند چنانچه در حقوق سبب این عارضه را دنیا نیست زیرا که حقوق غشی محض است و
علی بن ابی طالب علیه الصلو در قرآن مجید مخصوص است و حق تعالی صفتها و حقوق پیوسته در وقت نفع بصورت جمیع
سواي حضرت موسی نیز ثابت و صحیح قوله تعالی و فرغ فی الصور فصنعت من شیء السلولت حسن الاثر
الاسن شارحه در حدیث صحیح وارد است فالکون اول من یفنی فاذا سوی آخذ قیامه من
قوالم العرش فلا ادری اصنعت قافاق قبلی ام جوزی لصیقة الطور آری انقدر است که حق تعالی
اندیا را بجهت کرامت و بزرگی ایشان در حالت غشی و پیوسته نیز از انچه خلاف مرضی او اتفاق باشد
مقصود میسر در قولا و فعلها هر چه مرضی حق است از ایشان صادر میشود در هر حالت و در ظاهر
کس این حالت را قیاس بر جنون نتوان کرد که در جنون اولاً اختلال در قوس مدبر که روح بهم میرسد
در اسخ و ستمی باشد بخلاف این حالت که در روح اصلاً اختلال نمی باشد بلکه آلات بدنی بکلیت
مخالف و قوی روح برض آن در حکم روح نمی مانند و لهذا این حالت استمرار و رسوخ ندارد پس
این حالت مثل نوم است که اندیا را نیز لاحق میگرد و از حالت بقیه تفاوت بسیار دارد و نهایت آنکه
در خواب نیز دل این بزرگان آگاه و خبر داری باشد و مع هذا احکام نوم در اموریکه متعلق بواجب
و چشم و گوش می باشند تا نیز بیکد و نفوت نماز و غیره از طریق وقت آن ظاهر
میگرد و چنانچه در کافه کلینی و خبر لیلہ العریس مذکور است و همچنین پیوسته اندیا در نماز ایشان را

و اینست که در بعضی از کتب آمده است که در جنون اولاً اختلال در قوس مدبر که روح بهم میرسد
در اسخ و ستمی باشد بخلاف این حالت که در روح اصلاً اختلال نمی باشد بلکه آلات بدنی بکلیت
مخالف و قوی روح برض آن در حکم روح نمی مانند و لهذا این حالت استمرار و رسوخ ندارد پس
این حالت مثل نوم است که اندیا را نیز لاحق میگرد و از حالت بقیه تفاوت بسیار دارد و نهایت آنکه
در خواب نیز دل این بزرگان آگاه و خبر داری باشد و مع هذا احکام نوم در اموریکه متعلق بواجب
و چشم و گوش می باشند تا نیز بیکد و نفوت نماز و غیره از طریق وقت آن ظاهر
میگرد و چنانچه در کافه کلینی و خبر لیلہ العریس مذکور است و همچنین پیوسته اندیا در نماز ایشان را

است که بخت و شانس بسیار رنگ دل نشود و آنچه در حالت مرض از راه تنگی مزاجی بر نوعی
آید در حق کسی محل طعن نیست علی الخصوص که این خطاب به همه حاضرین است خواه مخورین خواه بالعد
و در و این صبحه وارد است که آنحضرت را در همین مرض لد و د خورائیده بود و بعد افاقه یافت
که لایق حق احدی نیست الا لا اله الا الله فانه لم یسجد لم و این تنگی مزاجی که سبب مرض لاحق
سجد و صلا نقصان ندارد که بنابر ازان معلوم عفا باید گرد مثل ضعف بدنت که
در امراض لاحق میشود و وجه چهارم اطمینان بر خیال باطل است زیرا که حق بلفی است و حق
میشد که چیزی جدید را که انجان پیدا شده باشد و حق است نافع باشد مانع میکرد و مضبوط
الروح الکلت کم دیکم و نسبت حکیم نعمتی قطعا معلوم است که امر جدید بود بلکه امری بهم منحصر
نیک و مصاحبه کلی ارشاد میشد که زمان همین مصیبت بود و که ام عاقل تجویز میکند که جناب غمخیز
دست بست و سال که زمان نبوت آن افضل البشر بود با وصف حتمی و راضی که عجم خلق است
و بخصوص حق است خود دست با وجود تبلیغ قرآن و ارشاد احادیث و شمار درین وقت تنگ
خبری که هرگز گفته بود و آن چیز تر باق بحرب بود و در دفع خلاف میخواست بگوید و نوسید و منم کردن عمر
منع شد و ناچار در حیات بود و صلا عمر در آنجا حاضر نه بجز تویم انکه سدا شدند و از برون در آمدند
تا بد بر زبان نیاورد و با وصف اندر رفت جمع املیت درین وقت با بنیان فایده که این کتاب نوشته شد
سجده و ابراهیم عظیم دلیل عقلی بر بطلان این خیال باطل است که اگر غمخیز نبوت است این کتاب
بهم و افطم از جناب ارشاد عالی مامور میبود و با وصف یافتن فرصت که تقبیه و تخریب و تمام فر
جمعه و شب و کینه و خجسته است که گشت منقض کتاب آن که نباشد لازم می آمد تا سال در سلیم که
سانی عصمت آنجا است حاشا همن ذلک فوائدهم با ایست رسال لکم ما نزل الیک من ربک
و ان لم تفعل فما یغنی و صالته و الله عصبک من الناس این چه شیرینی است و درین وقت که کتاب
حیات است که در چه قدر بوعده الهی که تعبیه و محافظت دارد است تا مطمئن بود است و اما از انکه
اگر چه او خود میخواست که چیزی بنویسد پس بگفت عمر ازان چتها و جوع فرمود و این علی الشق الاول طهر

که درین گفته شده است
مگر آنکه در او نه در سواد کلام
درین کتاب است که بگوید
الکران کما یستحب
و سبب آن است که در
عجمانی باشد و در این
که علم است و در این
نشی است و در این
بنا بر کما یستحب
و در این که این گفته شود
با فخر و با عزم و در این
نکته از کلامی که در این
چه علم و در این که در این
درین و در این که در این
نویسد و در این که در این
ای رسول و در این که در این
نشان و در این که در این
بود و در این که در این

بالکلیه از آن گشت بلکه در ترک سایر موافقات عمری منقلب در بنفست لغو غزای او دل و دل و علی
الشق الثانی در ترک آنچه نافع است نمید بود مصداق حرمت الی شده حاشا خباثت آن گشت که
علی القدا جازم رسول من نفسکم غیر علیه با ختم تر یص علیکم بالمؤمنین رؤف الرحیم دلیل دیگر آنکه
آنچه منظور داشت در نوشتن کتاب یا هر چه بدو و زائد بر تبلیغ سابقین یا ناسخ و مخالفان یا ناسخ
آن علی الشق الاول و الثانی تکذیب الیوم حکمت کلم و نیکم و نهمت علیکم نفی لازم می آید و علی
الشق الثالث هیچ سخن تلویحی است نمی شود زیرا که تأکید غیر بالا از تأکید ضلالت بود اگر از تأکید او
صحابی بر ندارد از تأکید غیر یعنی شایع خواهد گشت و دلیل نقلی بر بطلان این تمهیل آنکه در وقت
سعد بن جریز ابن عباس و یحیی بن جریز طراس در دست و صحیحین موجود که استند بر رسول الله ص
مقال ایونی بحقیقت کتب که کتابان تضلوا بعد اذ افتخروا فقالوا ما شأنه بخریست فیهوم
فذهبوا به دون علیه فقال دعونی فالذی انانیة خیر کما ندعونی الیه و اوصایم ثلثات قال اخرها
الکثر لکن من حسنة العرب و خیر و الا و قد خیر ما کنت اجیر هم و کنت عن الثلثة او قال و سبوا
روایة فی البیت رجال منهم عمر بن الخطاب قال فی علیه الیوم و عندکم القرآن حکم کتاب الله از این
صریح استفاده شد که قبل از حکم عمر حاضرین تبارع کردند آنچه گفتی بود گفتند و باز از جناب غیر
پرسیدند و جناب بعد از امر حجت سکوت فرمود و از طلب ادوات کتابت و اگر امری می بود
و می بود سکوت آنحضرت از مضار آن منافی محضت می بود و آنحضرت بعد از این قصه باز فرمود
شاید با آنچه فرموده اند و فرمود و شنبه رفیق ملا علی گشت فرصت یمنح و می درین مدت
بسیار یافت و نیز معلوم شد که از امور دین چیزی نوشتن منظور داشت بلکه در سیاست
مدینه و مصراع ملی و ذبیرات دینی و چنانچه زبانی با آنچه با وصیت فرمود و چنانچه می گوید درین
فراموش شده و چنانچه پیش آمده است که در روایة دیگر ثابت است و اول دلیل برین دعایت
آن چون با دیگر صحاب از آوردن ادوات و شأنه پرسیدند جواب فرمود که فالذی انانیة خیر
دعونی الیه یعنی شما را بخوانید که وصیت نامه من پس من مشغول الباطن ام می باشد و حق تعالی تو رب

بود که این اعتقاد کنند معاذ الله من هذا الطعن الفاسد مراد ایشان بی تبری زینوی بود
که بپیران کار آمدنی را که بخدمات قیام دارند چندان دوست نگیرد و و پیران خود سال کم
وقاصر الحسرت را نوبت بعثت رسانیده پس در اینجا هم مراد از تضلع و خطا در تدبیر ملک است نه کراهی
درین دلیل قطعی برین برادره آنست که در مدت بیست و سه سال نزول وحی و قرآن تبلیغ انما
اگر کفایت در هدایت ایشان دفع کراهی ایشان نه شده بود درین دو سه سال که بچشم کفایت
اینکار می توانست شد و نیز در اینجا بطریق معنی میرسد که مبادا منظور اینجا بچشم اشتباه خلافت باشد
و بسبب ممانعت عمر این امر هم در خیر توقف افتاد گوئیم اگر منظور نوشتن خلافت باشد از دو جهت
بیرون نیست یا خلافت او بیکر خواهد بود یا خلافت حضرت امیر بر تقدیر اول انحضرت مبادا دیگر در
مرض این داعیه بخاطر مبارک آورده خود بخود موقوف ساخت بی آنکه عباد دیگری ممانعت نمایند
حواله بر خدا و اجماع مومنین فرمود و دانست که این مقدمه واقع شدنی است حاجت نوشتن نیست
صحیح مسلم موجود است که انتخاب عایشه صدیقه را در همین مرض فرمود که ادعی بی ابابکر
اكتب لها کتابا فانی اخاف ان یتیمی من یتیم یتول قایل تا و لا و با بی الله و المومنون الا ابابکر
بطلب نزد من پدر و برادر خود را تا من بنویسم وصیت نامه زیرا که پیر منم که از او کند از نزد
یا کوید که منم و دیگری نیست و قبول نخواهد کرد خدا و مردم با ایمان مگر ابوبکر را در اینجا
حاضر بود که از نویسند این وصیت نامه ممانعت کرده باشد و بر تقدیر ثانی نیز حاجت نوشتن
نبود زیرا که قبل ازین واقعه بحضور پیران کس در میدان غدیر خم خطبه ولایت امیر المومنین
نمود و حضرت امیر را مولا هر مومن و مومنه ساخته و آن قصه مشهور اتفاق در زبان در خلافت
گشته بود اگر با وصف ان تقدیر و تاکید شهرت و توانست موافق آن عمل نکند ازین نوشتن چنانکه
که چند کس پیش در این حاضر بودند چه می گشتد باطلت هیچ صورت در ممانعت ازین کتابت حق
است تلف نشده و همانندی در برده خفا مانده و این خیال باطل بعینه مثال خیال غیبت امام همد
است خداوندی که بواسطه پیش نیست و مرض سواس را علاج بطریق و هم آنکه مرض

کام بلام قدم همد

و نیز این فاسد است
لا تضلع العبد را بکس
سه روز که از حق و نفی
حضرت مرتضی علی صاحب
در دفع ضلالت از است
بسیار فایده دارد
بهر حسب و قدر
شاید درین
اعتقاد و سبب اختلاف
غایب که باین تامل و سبب
در انقضای واقعه غدیر
راست است و معنی غیبت
و باینکه فرمود
معجزه در ضلالت است
بسیار که ملاحظه کنید
حکایت مرتضی
در این بود و در دفع
و سبب اختلاف
در این است
بسیار فایده دارد

العوام ابن عمر رسول منیر از جمله آن جوانان بود که برای تهدید و ترسبشان عمر این کلام گفت و
 بعد حضرت زهرا آن جوانان بی هشتم را وزیر را نیز جواب داد که در خانه من بعد از این مجلس و اجتماع
 نه کرده باشی بجهان آمدی پس نمیشود که در خلافت ابو بکر اگر بریر بن العوام ندیر افتد نماید معص
 و واجب التعظیم کوه و در آن قصاص خود شش عثمان اگر سخن درشت بگوید واجب القتل و التهریر شود
 و چون در خانه حضرت زهرا مردم را عیادت کرد و کفکاش فتنه برپا کنند واجب القبول باشند
 و هرگاه در حضور مردم رسول و همراه او که بلا شبهه ام المومنین بود دعوت قصاصی یا شکایت
 از قتل عثمان بر زبان آرند واجب الرد و الازاله گردانند و بفسق منته نیست مگر بر اصول شیعیه و اگر
 خواستند که اهل سنت را بر اصول خود الزام دهند چه انتقاد و تطویل مسافت باید کرد و یک سخن کافی
 است و هرگاه بزرگ جماعت که از مسلمانان مومنه است و فایده آن علیه مجلس مکلف است فقط و بیج
 ضرری از ترک آن مسلمین نمیرسد بغير تهدید فرموده باشد یا حراق بیوت درین قسم مفید که شایسته
 آن نام مسلمین بلکه ظلم دین را برسد چرا تهدید یا حراق بیوت جایز نباشد و هرگاه بغير بیعت و بیعت
 برود با منتقل و تصادیر در خانه حضرت زهرا در اید تا وقتی که از ازاله نکند بلکه در خانه خدا نهد و تا وقتی که
 صورتها حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل از آن خانه برآرد اگر عمر بن الخطاب بهم سبب بدی در آن
 در آن خانه کرامت شایده و وقتی تهدید یا حراق فتنه انگیز در آنجا آن مردم را تهدید کند یا حراق آن
 خانه چکفاه برزومه و لازم شود نهایت کار آنکه مراعات ادب مقتضی این تهدید نباشد و لیکن
 معلوم شد که ریاست ادب درین قسم امور عظام کسی نمیکند بدلیل فعل حضرت امیر با عیالت حضرت
 که بلا شبهه زوجه محبوبه رسول و امام جمیع المومنین و واجب التعظیم کافه خلائق احببین بود
 پس هر چه از عمر مطابق غسل معصوم بوقوع آید جرمی طعن و تشنیع کرد و طعن سیوم
 آنکه عمر حاضر موت رسول نمود و قسم خورد که انجناب نموده است تا آنکه ابو بکر بر سر دروازه
 بر خواند آنکس میت و اینهم میتون و این طرف طعنی است که شخصی بسبب کمال محبت رسول از انحراف
 انجناب بشتاب شدت مضر آن عالی قیاب الله و بدو شش و ذایل شده که از عقل ذایل شده

و هرگاه بزرگ جماعت که از مسلمانان مومنه است و فایده آن علیه مجلس مکلف است فقط و بیج
 ضرری از ترک آن مسلمین نمیرسد بغير تهدید فرموده باشد یا حراق بیوت درین قسم مفید که شایسته
 آن نام مسلمین بلکه ظلم دین را برسد چرا تهدید یا حراق بیوت جایز نباشد و هرگاه بغير بیعت و بیعت
 برود با منتقل و تصادیر در خانه حضرت زهرا در اید تا وقتی که از ازاله نکند بلکه در خانه خدا نهد و تا وقتی که
 صورتها حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل از آن خانه برآرد اگر عمر بن الخطاب بهم سبب بدی در آن

و هرگاه بزرگ جماعت که از مسلمانان مومنه است و فایده آن علیه مجلس مکلف است فقط و بیج
 ضرری از ترک آن مسلمین نمیرسد بغير تهدید فرموده باشد یا حراق بیوت درین قسم مفید که شایسته
 آن نام مسلمین بلکه ظلم دین را برسد چرا تهدید یا حراق بیوت جایز نباشد و هرگاه بغير بیعت و بیعت
 برود با منتقل و تصادیر در خانه حضرت زهرا در اید تا وقتی که از ازاله نکند بلکه در خانه خدا نهد و تا وقتی که

فرموده است که بجزون قلم حکیم جاری نشد پس حضرت عمر رجم او را موقوف بود پس معلوم
شد که مسئله عدم رجم مجنون حضرت عمر را معلوم بود و آنچه معلوم نبود مجنون بودن این زن با خصوص
بود و ظاهراست که مجنون بودن مطابق نباشد و صاحب آن حرکات و صوتاتی که ربط ندارد
به حج و عقل در یافتن نشود زیرا که صورت مجنون از صورت عاقل متمایز نمی نماید
و اگر حسیه عقلیه را نسبت نقصانی در نبوت نیک کند چه جای امامت سابق از روایت
شریعت مرتضی در کتاب الغر والدرر منقول شد که جناب پیغمبر را چه حقیقت حال آن قطعی که نزد ما
قطعیه معرفت میکردیم اطلاع نبود که محبوب است یا عین با عالم الاعضا و فعل و نیز پیغمبر را حال
آن زن که حدیثه القاس بود نیز معلوم نبود که خون او منقطع شده است یا نه اگر عمر را هم اطلاع حاصل
نمی بود چون زن دیگر نباشد کدام شرط امامت او محتمل نشود آنچه شرط امامت است معلومه حکام
شرعیه است نه معرفه حقیقات با عقلیات خبریه و معرفت جمیع احکام شرعیه بالفعل نه در نبوت
شرعیست نه در امامت آری نبی با وجی احکام شرعیه معلوم میشوند و امام را با جتهاد و بسا که در جهاد
خطا واقع میشود و آنچه در تریزه موجود است عن عکرمه ان علیا احرق قوم را و در عین اسلام
بفیلح ذلک ابن عباس فقال لو کنت انا لقلتم بقول رسول الله من یبذل دینه فاقوله و لکن لا یحرق
لان رسول الله قال لا تعذبوا ابدا لعلکم یفلح ذلک علیا فقال صدق ابن عباس باجماع و تریزه
خطایابی جهادی هم جاطعون و ملاست نیست چه جا آنکه فی اطلاعی و خبری از مقامی که اطلاع
و خبر داشتن ضرور نباشد محل طعن گردانیده شود آمدیم بر اینکه در اینجا اشکالی است که نوب
بالا اشکال در آن نیست آنکه حضرت ابرو و انجدریث رفع قلم را از سه شخص مکرور و ایه فرموده است
و همچنین در کتب تابعه چنین مرویست که ان علیا کان یحرق یا قائمه حد السرقه علی الصبی قبل ان
یتعلم رواه محمد بن بابویه القمی فی من لایحضره الفقیه و این صحیح خیالفت و ایه پیغمبر است بلکه
عمر را اقامه میشد یک مجنون مخصوصه در لکد کوب حدی می مرد و از قول حضرت میر که صبی را اقامه
فرمود و نیز ان صبی ناقص الاعضا خوانند و معلوم نیست که شیعه ازین و ایه جواب میگفتند

در روایت است
از علما که علی را کشت
چنانی که کشته شده
بودند از دین اسلام
پس رسیدن خبر آن
عبد را پس گفت
آن زن را با وجود قتل
سیکرم این را برای
قول رسول خدا صلی
الله علیه و سلم را
تبدیل کنند و این
پس بکشید او را و
از من می آید که در
اینجا برای آنکه در
مذاصبی اندیشه
سازم فرموده است
عبد را بکشید و عذاب
آن را بکشید و از
خبر علی را در کتب
راست گفتن این
عباس است
پس کلام علی را
چنانچه در کتب آمده است

بایش حل برقیهیم نیست زیرا که اقامت محمد بر صبیان مذرب محمد و عثمان بوداری اگر
بفرمود که زن مجنون را چه باید کرد البته تقیه بشود در اینجا خود اظهار حق فرمود و در جمیع احوال
یست پس درین باب اشکالی نیست زیرا که ایشان سرگزین روایت را از حضرت امیر
پس دارند بلکه افزایا و بهتان می انکارند و او ردن شیخ ابن بابویه این روایت را از دست
عاب ثنائی است که با قطع کذب است و اگر نویسنده این کاذب شیعه در حق حضرت
یر المصطفی الزام دهند پیش نرود و قصه خد زدن مرده تمام دروغ و افسوس است هرگز
و ایات صحیح المصنبت موجود نیست پس محتاج جواب نباشد بلکه صحیح در روایات است که
ن سپهر بعد از زدن چند تنده ماند و جراحات او مندل شد ایضا و او را آثار زدن جلد غشی میوه
حق شده بود یا غمته بعضی التویم مردن او باشد و آنچه گفته اند که عمر بن الخطاب بدشرا بخورد
نید است تا بصلاح و مشوره دیگران مقرر کرد پس طره و فطن است زیرا که انداختن چیزی که
بلی از آن موجود نباشد و در شرع معین گردیده باشد محل طعن نمیشود لان العلم تابع للمعلوم
و در عمر در زمان آنحضرت معین نبود بی تعیین چند ضربه بجایک چادر یا مافه و کفش یا و جبر یا
دستی میزدند و چون در وقت ابو بکر الغد را چند کس از صحابه بخنجر زدند چهل رسید و چون
خلافت عمر شد و شرب خمر بسیار شد جمیع صحابه را جمع کرده مشورت نمود حضرت امیر و بعضی روایا
عبد الرحمن بن عوف نیز شریک حضرت امیر شده گفتند که ایچ مثل حد شام دادن مقرر باید
کرد که هشتاد تا زیاده است زیرا که چون شخص شراب می خورد مست و لا یعقل میشد و چون معقل
شد نه بران میگوید و در نه بران دشنام میداد پس جمیع صحابه این استنباط لطیف را پسندیدند
پسین اجماع نمودند پس از اینجا معلوم شد که بانی بابانی حد خمر عمر بن الخطاب است سلب علم خمر عمر
کمال بیعتی است و نزد امامیه هم این قصه بهین طریق ثابت است چنانچه شیخ ابن بطریق حلی در نسخ
الکرامه آورده از همین جا جواب طعن دیگریم معلوم شد که گویند عمر خمر اضافی کرد و بعضی خود حال آنکه
در زمان آنحضرت چهل تا زیاده بود و پس زیرا که اگر عمر زیاده کرد بقول امیر المومنین اصحاب

[illegible]

و باین وضعی که چون شایده چهارم برای او اشتهاد است آمد و گفت که اری او چه جمل را انصاف اندر ملا
 من پسید جواب ازین طعن آنکه در حد بعد از نبوت آن میشود و شاید چهارم جای خود
 شهادت نماد پس اصل حد ثابت نشد و معنای او چه معنی دارد و تلفیقین شاید افتراقی محض و
 بهیئت آن میریم استانبول بر طبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ عماد
 الدین ابن اثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج ابن الجوزی و شیخ غفر الله عنهما در منظر سبط ابن
 الجوزی و دیگر مؤرخین ثقات نقل کرده اند که مغیره ابن شعبه امیر بصره بود و مردم بصره با
 بد بود و میخواستند که او را عزل کنند بروی بهیئت زنای بسته و چند کس را از شایده آن زور
 مستر کردند که بحضور امیر المؤمنین عمر بن الخطاب شهادت این ناحیه بر مغیره داد انما سید و خبر
 بهیئت زنای بصره شایسته و در فتنه فتنه لعمر رسید میر میرا بحضور خود طلبید مغیره و بود
 اربعه در محل حکومت بحضور صحابه که حضرت امیر هم در آن مجلس بود حاضر آمدند و مدعیان اهل بصره
 و عوس نمودند که مغیره بن شعبه را کرده است بازنی که او را ام جلیل میگفتند و شهود بر
 شهادت حاضر شدند یک کس از شهود پیش آمد و گفت که رأیته من فتنه بایس امیر الکوفه
 عمر گفت که لا والله حتی یسید انیم فیما ولوج الرود فی الکلمه پس آن شایده گفت
 نعم استشهد علی ذلک باز شایده دیگر برخاست و همین قسم داد اشتهاد نمود و بار سوم
 و همین قسم گواهی داد چون نوبت بشایده چهارم رسید که باز او این امیر بود و از نو نیز رسید
 که تو هم موافق باران خود گواهی میدی او گفت این قدر میدانم که رأیت مجلس و فتنه فتنه
 و هیئت را و رأیته مستطینا و طلیک کانها اذنا حارس عمر گفت که حل رأیته کامل نیست لکن
 قال لا درین قصه باید دید که نزد علما است نبوت حد میشود و باید و تلفیقین شاید چه قسم و قسم
 در جای که بحضور صحابه که را باشد و مثل حضرت امیر هم در آنجا حاضر بود اگر ذامو شرعی و ثبات
 حدود و دهر استیسی سیرت اینقدر جمع کثیر که با سبب همین کار حاضر شده بودند و شیوه آنها
 و جای خود بود در امر احق و در نیای بایس کسی نمیشد چه طور سکوت میکردند و حد ثابت

و باین وضعی که چون شایده چهارم برای او اشتهاد است آمد و گفت که اری او چه جمل را انصاف اندر ملا
 من پسید جواب ازین طعن آنکه در حد بعد از نبوت آن میشود و شاید چهارم جای خود
 شهادت نماد پس اصل حد ثابت نشد و معنای او چه معنی دارد و تلفیقین شاید افتراقی محض و
 بهیئت آن میریم استانبول بر طبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ عماد
 الدین ابن اثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج ابن الجوزی و شیخ غفر الله عنهما در منظر سبط ابن
 الجوزی و دیگر مؤرخین ثقات نقل کرده اند که مغیره ابن شعبه امیر بصره بود و مردم بصره با
 بد بود و میخواستند که او را عزل کنند بروی بهیئت زنای بسته و چند کس را از شایده آن زور
 مستر کردند که بحضور امیر المؤمنین عمر بن الخطاب شهادت این ناحیه بر مغیره داد انما سید و خبر
 بهیئت زنای بصره شایسته و در فتنه فتنه لعمر رسید میر میرا بحضور خود طلبید مغیره و بود
 اربعه در محل حکومت بحضور صحابه که حضرت امیر هم در آن مجلس بود حاضر آمدند و مدعیان اهل بصره
 و عوس نمودند که مغیره بن شعبه را کرده است بازنی که او را ام جلیل میگفتند و شهود بر
 شهادت حاضر شدند یک کس از شهود پیش آمد و گفت که رأیته من فتنه بایس امیر الکوفه
 عمر گفت که لا والله حتی یسید انیم فیما ولوج الرود فی الکلمه پس آن شایده گفت
 نعم استشهد علی ذلک باز شایده دیگر برخاست و همین قسم داد اشتهاد نمود و بار سوم
 و همین قسم گواهی داد چون نوبت بشایده چهارم رسید که باز او این امیر بود و از نو نیز رسید
 که تو هم موافق باران خود گواهی میدی او گفت این قدر میدانم که رأیت مجلس و فتنه فتنه
 و هیئت را و رأیته مستطینا و طلیک کانها اذنا حارس عمر گفت که حل رأیته کامل نیست لکن
 قال لا درین قصه باید دید که نزد علما است نبوت حد میشود و باید و تلفیقین شاید چه قسم و قسم
 در جای که بحضور صحابه که را باشد و مثل حضرت امیر هم در آنجا حاضر بود اگر ذامو شرعی و ثبات
 حدود و دهر استیسی سیرت اینقدر جمع کثیر که با سبب همین کار حاضر شده بودند و شیوه آنها
 و جای خود بود در امر احق و در نیای بایس کسی نمیشد چه طور سکوت میکردند و حد ثابت

و باین وضعی که چون شایده چهارم برای او اشتهاد است آمد و گفت که اری او چه جمل را انصاف اندر ملا

و باین وضعی که چون شایده چهارم برای او اشتهاد است آمد و گفت که اری او چه جمل را انصاف اندر ملا

داوه با سینه پنهان کنج فروان پس بارگیرید اندر ایشان نو گیتی که بازی ستانی میرا
داوه را گو فرادانم گران باشند عمر قابل شد و حتراف بخطا خود نمود و گفت کل الناس
افقه من عمر سخته المنه رات فی الحال محل طعن آنکه سکوت عمر از جواب ان زن دلیل
عجز است و بهر که از عجز جواب یک زن نمیتواند برادر چگونگی قابل امانت باشد چنانچه
از زن ان سکوت عمر از جواب آن زن نه بنابر عجز است از جواب با صواب تا ثبوت خطا
انهم آید یکله بنابر محال ادب است با کتاب الله که در مقابل آن چون و چرا نمودن
دفعون دهنشندی و توجیه خرج کردن مناسب حال عاظم اهل ایمان نیست ایشان را غیر از
تعلیم انقیاد و بطایر الفاظ هیچ راست نمی آید و الا اگر مقصود آن زن از ملاوت این آیه
ثبات رضای الهی بمغالات محسوب بود پس صریح خلاف فہم پیغمبر است زیرا که در احادیث صحیح
نبی و ائمه است از ان روی الخطابی فی غریب الحدیث عن النبی تیار فی الصداق فان
الرجل اعطی المراه حتی یغنی فی نفسه خیمه و روی ابن حبان فی صحیح عن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم ان فی خیر النساء ایسر صدقا عن عائشہ عن صلی الله علیه و سلم قال
تمت المراه تسبیل امرحانی صدقها و اخرج هذا الجمع مرفوعا عظم النساء بركة ایسر من صدقا و
اسناد جید و نهایت آنچه از ایسر ثابت میشود جواز است و لوم الکراهیة و نیز ای نصبت
در آنکه این قطار مهر است محل است که مراد بخشش زیور و مال باشند بصیغه مہر که رجوع در پیوند
زوج را نمیرسد و خضوصا چون در او حشمت داد و بغراق و طلاق باز رجوع نمود در پیوند داده و در
ایضای او کوشید و خلاف شریعت و مروت بعمل آورد و از امر عاجز نبی کردن بنابر مصلحتی که ان
نصیر به منین است در حفظ اموال ایشان از ضیاع و اسراف بجا و انہما کہ ہترضا از مال کہ
رفته رفته منجر میشود بالذات حقوق دیگر مردم از غلام و نوکر و قرضخواہ و معاملہ دار و مودی می کرد
و بمقابل و تحاسد و فتن و عظیمہ و تقویت جهاد و خراجات حکمانی چنانچہ در ملک و امرا و ندانان ماساپرد
و محسوس است کار خلیفہ راشد است و آنحضرت از طلاق زینب زید را منع نفرمود حسب الاکملہ

لایحی
سبک
مہر
نیز از آنکه
بجایند در دل
و عارضی
مجمع
عاری که درون
بن خشت
نیش
مجمع
نیز در سواد
مجمع
برینہ
ان است
سبک
مجمع
سبک
مجمع
مجمع
مجمع

طلاق بلا شبهه جایز است و حضرت امیر نیز مردم کوفه را منع میفرمود و از تزویج حضرت امام حسن
بلا شبهه جایز بود و میگفت اهل الکوفه لا تزوجوا الحسن لانه مطلق للنساء و از کلام عمر را که در طهر
منقولست هر چه معلوم میشود که مخالفات را جایز نمیدانست اما بنا بر دعاست عاقبت او منتهی
و لکن مقصود آن جناب حرمت است و او معروف بود پس اگر از انابه حرمت معلوم نمیشود در حق
ازواج و شوهران معلوم میشود در حق خلفا و ملوک که بر امتیاز است و توجیه است و ادعای بطلان
و ان اردتم استبدال و چه کان زوج و اتیم حدیثین فظارا و عید نمودن بضبط مال و بیت
المال محض بنابر تهیدیت و تزویج و استنادهای امام را بپسندید که بر امر جانچون منضمین فاسد
حالی و قتیبه باشد تعزیر نماید و ضبط مال تعزیر و حدیث است از تعزیر و نه در طهر آورده اند که عمر عرفت
بخطا نمود پس خطاست در نقل در پی روایت اعتراف بخطایانده آری این تصحیح است
که گفت کل الناس فقه من عمر الی آخره و این از باب توهم و هم نفس حسن ظن است که
چنانکه متعین بسیارانی را برای مطلب خود رسانده است اگر استنباط او را توجیهات
باطل کنم دل شکسته میشود و بار غیبت استنباط معاذ کتاب السنن میگوید لا بد او را تحسین افزیز
و خود را بسباب او معرفت و قایل انما یکم که استنباط او را و دیگر از تحریف باشد بر تنبیه معانی
قرآن و استنباط دقائق او و این ادب بکتاب الله و در حق اشتغال مردم با جهاد و استنباط
از قرآن که از این قصه و از قصص دیگر ادوات میشود و منتهی است که مخصوص باب است و الله اعلم
بیس خبری گواری میکند که او را محضو ایمان اکابر زنی نادان قایل و ملزم گردانند و او سکوت
نماید چه جای آنکه او را تحسین و افزیز کنند این قصه را و بطاعت او آوردن کمال بی انصافی
است اگر بالفرض بدایه عمر را جواب دیگر میسر نمیشد پذیر خود را دوست گرفته بود که میفرمودند
زن را بکشید که من فکر سنت سنیم نمیکنیم و این بی عقل قرآن را مقابل می آورد دیگر پیغمبر
قرآن را نمیفهمید تا این زن از او بهتر میفهمید پس نشان اکابر دین یمن را فضا میفرماید که بگو
از فضا نیست و سخن بر سر در جوهر نفوس ایشان نماند و محض با حق منظور ایشان

لایق
کرده پس
من این
بودن حق
او پسند
طلاق بود
زنا را
عمر
پسند
شاید در
تفسیر بجای
زنی داده
یک را از
نموده مال

محتاج مانده و فقرای سلبین با رجوع او و ندیده است که این حصه هم بقضای اهل اسلام
 برسد و در آن سال این قریب حصه ذوالقربی مطلق موقوف باشد اگر چه حضرت عباس بعد
 بر جاستن از آن مجلس حضرت علی را خطبه فرمود و گفت غلط کردید که از دست خود بفرزانه دادید
 قبض خود نیارید و بدین وجه خلفا بدست او و زاکمه شما از خود موقوف کردید این حصه را بشما نخواستند
 حالا مسئله خمس فصل بر سره فریب باید شنیده شود شیعیه هر گس که امام باشد نصف خمس را
 خود بگیرد و نصف ثانی را در نیامی و سالیکی و افزان بقدر حاجت قسمت نماید و خمس با عفو
 ایشان در هفت چیز واجب بود اول غنیمت که از کافران حربی بدست آید بر مقدار که با
 دوم سر کافی که باشد مثل فزوه در مس و کل ارمنی و مانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات ضروری
 مثل کندن و صاف نمودن قیمت آنچه بماند بپشت نهال شرعی طلا باشد سیوم هر چه از دیباچه
 بیرون آرند چهارم آنکه مال حلال بمال حرام مخلوط شده باشد چه زمینی که کافران غنیمت از شما
 بخورده ششم آنکه زمینی که از زیر زمین یافته شود و هفتم فائده که از تجارت یا زرعیت یا حرفت و
 مانند آن بهم رسد پس هر گاه آن فائده زیاده از کل اخراجات یکساله این گس باشد خمس آن
 زیاده باید داد و در حقیقه تمام خمس را سه حصه باید کرد برای نیامی و سالیکی و مسافران و اول
 این هر سه فرقه را که از نبی یا شتم باشند باید داد و بعد از آن اگر باقی ماند یکساله اهل اسلام را به هر چه
 فرقه باشند باید رسانید و خمس نزد ایشان در سه چیز است اول در غنیمت دوم در کافی که منظم
 باشد مثل زعفران و قزو و س و از زیر زمین و مانند آن سیوم زمینی که در زمین یافته باشند و نزد
 شامی خمس را پنج حصه باید کرد یک حصه رسول خلیفه وقت باید داد و یک حصه بنی هاشم و بنی امیه
 و فقیر را برابر باید داد بطریق میراث مردار و حصه و زنی یک حصه و سه حصه دیگر بفقیران و سالیکی
 اهل اسلام را باید داد و خمس نزد ایشان در دو چیز واجب شد اول غنیمت دوم کسب که در زیر زمین
 یافته شود حالا تقسیم عمر را برین هر سه فریب قیاس باید کرد و این است که با بنی هاشم و آل امیه
 بسیار چنان است که گفتند حواله حضرت عباس حضرت علی بیکر دو جدا جدا هر سه هر سه از نبی امام

اهل مالکین
 انس فخره ان بنده
 المسلمه مقوض الی الامام
 و در حقیقت این را
 قسیمی بنی نول و دار
 رای عطاء فرمود
 ان راست اهل غنیمت
 دون بعضی از غنیمت
 این الحیدر بر نهال حلاله
 من الارش و الحی و الحی
 الحسنة اقسام ثلثه
 لانا علیه السلام و
 ثلثه لایمانی و یک
 و انوار السبیل
 الباشعین المؤمنین و
 یواز خلیفه الی و
 که اتمه و نه
 و الفاضل الامام و الخلیفه
 یعنی ان فضل الفاضل الامام
 و ان افورثه و
 علی بیدل قور المؤمنین باله
 شرح

[illegible][illegible]

و فرقه دیگر از اینست نمودن یکا خود و او در وطن غالب است که اکثر احوال است و هر دو فرقه صاحب بعضی نصرت
 اهل طایفه است که هر دو فرقه از شاگردان اویند و از یک منبع فیض بهر دو مشتبه اند لیکن ایا هم
 را در روایت این لفظ بنا بر عادت خود که تصحیف روایات و اختلاف در هر چیزیست افتاد و بعضی
 بهیچ روایت کنند و بعضی بهیچ روایت بعضی روایات ایشان لفظ حدیث و احوال است و بهر تقدیر
 چون این عبارت بگوش اینست نرسیده محتاج بحجاب دادنش نیستند و اگر بنا بر تفسیر است
 جوابی ندر تقدیر یکم مراد حدیث باشد هیچ طعن متوجه نشود زیرا که چون حدیث از روایت
 کتاب نیست قدر بعضی نیست لابد در تقدیر او احوال مختلفه بخاطر صحابه میرسد و عمر بن
 قول هر کس را در ذین خودی سنجید تا آنکه جماع بر صوابند حضرت علی و عبد الرحمن بن حو
 واقع شد که سابق و اگر لفظ حدیثیم باشد کذب محض است زیرا که در زمان ابوبکر صدیق بر صحابه
 و میراث جد اختلاف واقع شد و دو قول قرار یافت قول ابوبکر و آنکه بجای پدر است که
 و قول زید این ثابت است آنکه او را هم شریک میراث کنند و یکی از برادران شمارند عمر را در ترجمه یکی
 ازین دو قول تردد بود با صحابه درین مسئله مباحثه با و مناظره با سبک دوبار یکبار آخر ترجیح
 ابوبکر در خانه ابی کعب و زید بن ثابت و دیگر که با صحابه رفت و دلائل بسیار از جانبین ذکر
 آمد و این بر دو مات و گفت شنید مناظره را عینیت بر یک مدعا نیز دلیل تقریر شود و هر
 دلیل قضیه جد است این را محل طعن گرفتن خیلی نادانی است و منوطا به سبب زید بن ثابت نزدیک
 او مرجع شد و زید بن ثابت او را بخانه خود برد و نهی کرد و از آن نهی جو با بر آورد و از آن جو با
 چو بچه چار خود دیگر را برد و آب را در آن نهی بوضع جاری کرد که همه شاخها و شعبه هارید باز یک
 شعبه سفلی از پیشین سبک کرد آب آن شعبه باز گشت و در شعبه وسطی رسید و بکعبه سفلی
 حلیا برد و منتظر گشت و تنها شعبه علیا زفت پس با این تمثیل و تصویر ثابت شد که آنچه از
 جد منتقل شد پس و از پس سپهران او باز تنها سبک میرسد بلکه قرابت جد بحال خود داشت
 برادران بحال خود گوی که میرا باطل نمکین ازین تمثیل غلط عمر بن زید است و اگر گرفت طعن باز می

[illegible][illegible][illegible]

4

[illegible]

عبدالعزیز بن ابی موسیٰ
 یحییٰ بن عمار بن
 قنبل بن اذین بن عامر
 النخعی بن اذین بن عامر
 شریک بن اذین بن عامر
 ذکوان بن اذین بن عامر
 عثمان بن اذین بن عامر
 بلال بن اذین بن عامر
 الفضل بن اذین بن عامر
 دوی بن اذین بن عامر

حارث بود و هم در کجای غلام حارث ان پسر را در صغر سن بعد از حارث لقب میکرد و آنکه کثرت
السنجوشیا شد و آثار سنجاب و بلاغت و خوش قریحی ساسانی او زبان زد خلق گشت
خزیری کی و فطنت او شهره افاق گردید روزی عمر بن العاص که یکی از بزرگان قریش و دایه
ایشان بود گفت که لو کان هذا الغلام من قریش لساقي العرب عصا و ابوسفیان این را
شنید و گفت و الله انی لاعرف من وضعه فی بطن امه حضرت امیر هم در ان مقام حاضر بود و بر سر
من سجایا با سفيان فقال ابو سفيان ان افعال مهابلا با سفيان فقال ابو سفيان اما والله لو لا ان
شخص سرائی یا علی من الاغاد الاظهره صخری حرب و لم تکن المقاتله عنی یا دوقطالت مجامعی
و نرکی فیه ثم الفوا و زیاده ام این قصه را شنیده بود و از فرط حیا بی پیش مردم میگفت که من در اصل
نطفه ابو سفيان از انسل و نیش ام چون امیر المومنین و او را فارس ساخت و در ضبط بلاد و اصلاح
از وی نزد و ما یان تدبیرات نیک ظهور پیدا و تنویر بانهان مکاتبه و مصلحه شروع کرد و دوستی که
او را بطمع استحقاق بدست خود رفیق سازد و از رفقا امیر جدا کند که حادث شدن انقسم داوود بن
صاحب محبت از صریح غنیمت است و او را و حده مصمم داد که اگر کسی سگانی تر از او در دوزخ
و از لولاد ابو قحافه را در دم چاغر نطفه ابو سفيانی در سنجاب و شهابت و فطانت و در پرشاه صدر
این دعوای از وی چون حضرت امیر برین مکانات فراسلات بنها و قوف یا بسوزن یا دانامه نوشت که
عبارتش انیس من غنم من حیة کتب الیک تیرا لبک یوقل عرکاف حذره فانما یوشیطان یا الم
من بین یدیه و من خلفه و عن مینه و عن شماله یقحم غلته و من حذره و قد کان
من ابی سفيان فی زمن عمر بن الخطاب غلته من حدیث النفس و من غنم من نزعات الشیطان
لا یتب بها نسب الایستی بها میراث و المتعلق بها کالو اغل المدرع و النوط الذی یجرب
این نام را ندانید و خواند گفت و رب العبقه شهید ابو الحسن بانی این سفيان را بنهم از راه
احمال حیا می بود تا وقت شهادت حضرت امیر هر حال ظاهر داری میکرد و در کافه انتخاب بی
پرده نمی نمود چون بعد از شهادت حضرت امیر سعید نا و مولانا الحسن المحبتي تفویض امر ملک

[illegible]

است که باز بامت ولد الزناد است پس امامیه اسیر کفر نیست که نسبت به حیات
و ظلم عامل عثمان بر وی طعن نمایند طعن و وجه آنکه حکم بن اسلم العاص را که پدر مرد
بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ویرا بر تقصیر از اخراج فرموده بود باز در مدینه طلبید
جوابش آنکه علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای دوستی او با منافقین و فتنه
انگیزی او در میان مسکین و معاونت کفار خراج فرموده بود و چون بعد از وفات پیغمبر
خلافت شیخین علیهم السلام زوال کرد و بطلان اتفاق سجدی شد که نام و نشانی این وفات
در بلاد حجاز عموما و در مدینه منوره خصوصا از بیضه شیطان هم میماند گشت قاعده اول
مقر است که حکم المعلول با کفایت بر یقین غمده ارتقا آنها پس حکم باخراج او نیز مرتفع شد و شیخین
با حجة آمدن او را و ادانت ند که بنور قهال فتنه و فساد قایم بود زیرا که حکم از نبی سیه بود و
شیخین در قیوم حدی نبای عدالت جالبیت باز غرق حدیثش بخش آید و در میان مسکین
و دانی کند و چون عثمان خلیفه شد که برادر زاده او می شد ازین معنی هم اطمینان کلی است
۱۰ لهند او را بعد از مدینه منوره طلبید و سلمه رحم نمود و خود عثمان از این بابت سوال کرده بود
لحکم اچرا در مدینه منوره و در مدینه منوره و در مدینه منوره و در مدینه منوره و در مدینه منوره
در مدینه منوره در عرض موت انتخاب گرفته بودم چون ابو بکر خلیفه شد و با او گفتم شاید دیگر
برای اجازت در خواست چون شاید دیگر ندانم شکر تو کردم و همچنین بنوعی اعینه فرم
که شاید گفته مرا آنها قبول نایا و هم بدستور ابو بکر شاید دیگر در خواست باز سکوت کردم چون
خلیفه شدم بعد یعنی خود عمل کردم و با این مقوله عثمان در کتابهای ائمت است موجود است
بر ادیت میگوید که در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی فرمود که کاش
من مری میساختم که با او سخن کنم از اوج مطهرات و دیگر خادمان محل عرض کردند
که یا رسول الله ابو بکر را طلبم فرمودند باز گفتند عمر را طلبم فرمودند باز گفتند که صدرا
طلبم فرمودند باز گفتند که عثمان را طلبم گفت آری چون عثمان آمد خلوت فرمود و

عکله در اوطا شاعری و غزل و مثنوی و نظم و نثر و کتب ۱۲

[illegible]

و تا دریا و سراسر گشتی نمود و عجب است که در آن سرگوشی که قیمت لطفه که بود شفاعت این گنجه
کرده باشد و پذیرایم شده باشد و دیگری بر آن مطلع نشد و نیز ثابت شد است که حکم در خمر خور
از اتفاق و ساد نوید کرده بود چنانچه من بعد از و چندی بوقوع نیامد و معیند ابر فروت شده بود
و قای او ساقط گشته خوف فتنه او نموده بود پس در آوردن او در مدینه در بنیاله تا اقبل نظر
به جنبه که نزول فروت که دیو شکل باشد خواهد بود صلاح طعن نیست **طعن سید محمد** آنکه اگر
بیت و قارب خود را مالهای خطیر بخشش فرمود و هر آن از حد گذرید و بیت المال را خراب
کرد چون حکم بن ابی العاص بن عبد الله او را یک لکبه درم با بخشید و پس او را که حارث بن حکم بود
محصول از راههای مدینه و مشور کنج و سندیات ایجاد نمایند و مروان را خمس افریقیه داد و عیسی
بن خالد بن سید بن ابی العاص بن سید را چون از مکه نزد او آمد سه لکبه درم انعام فرمود
یک دختر خود را داد و دانه مروارید دارد که قیمت آنها از حساب تجارت و جویسریان در گذشت بود
دختر دیگر اسمی از زر مرصع به یا قوت و جویسریان قیمت بخشید و اکثر بیت المال را تقسیم
عمارات و باغات و اراضی و مزارع خود صرف نمود و عبد الله بن الارقم معقیب و سبی این
حالت را دیده از خدمت دارد و حکمی بیت المال که از عهد عمر بن الخطاب با ایشان تعلق داشت
استحقاق نمود و گذشتند ناچار شده ان خدمت بزرگوار بن ثابت نصیحت نمود و در وی عهد باز
تقسیم بیت المال بقیه که باقی بود از این بزرگوار بن ثابت بخشید آن بقیه زیاده از لکبه درم بود
و ظاهراً است که بعد از مرگ در مال خود مطعون و ملام شرع است چه جای آنکه در مال
سایران تقسیم کار کند و ائلاف حقوق نماید **جواب** این اتفاق کثیر از
بیت المال قرار دادن و محل طعن گرفتن اقزای و بهیمان صریح است مالدار است و ثروت
عثمان بن عفان قبل از خلافت خصوصاً در آخر عمر خلافت عمر بن عفان که فتنه بسیار از بی طرف
میر سید قیمت میشد تمام صحابه صاحبان ثروت و دولت شده بودند چنانچه بعضی
فقرا و مهاجرین را که در زمان آنسر و در میان شنبه نیاز بود و در پیشگاه او می نشستند

عنه
قال القاضی
مع رسول
الفضل
عليه
السلام
لا ريب
على
الرجوع
من
الغلو
رواه
البيهقي
في
السنن
و
الترمذي
و
ابن
ماجه

که درین نعل سراسر غلط و خطا راه یافته است قصه دیگر است و اینها دیگر دایه میکنند صلاذکر
بیت المال در روایت برج قصه نیامده آنچه مرویست نیست که عثمان پس خود را با دختر حارث بن حکام
کرد و او را از نعل مال خود یک لک درم برهم ساختی فرستاد و دختر خود را که مردمان بود با مردمان
بن حکام کج کرد و در چهارم نیز یک لک درم داد و اینها از خاص مال خودش بودند از بیت المال
و این دادن صله رحم است که در زمان عالم و خاص محمود است و عند الله و عند الناس بخوبی
و نیک میشود است قصه بخشیدن جنس از بقیه مردمان نیز غلط محض است اصل قصه نیست که
عثمان از عبد الله بن سعد بن ابی سرح را یک لک از لشکر سوار و پیاده همراه داده برافتم
مغرب زمین فرستاد و چون متصل شهر افريقية که بای تخت مغرب است جنگ افتاد مسلمانان
بعد از کشت و کشتن بسیار فتح یافتند و غنائم بسیار بدست آوردند عبد الله بن سعد بن
ابی سرح خمس آن غنائم که از نفوذ بقدر پنج لکبه اشرفی رایج الوقت آن دیار بود بر آورده
نزد حلیفه وقت فرستاد و آنچه بابت خمس از قسم لباس و مویشی و اثاث و متعه دیگر باقی
بود بسبب بعد مسافت که از دیار اختلافه یعنی مدینه منوره چند مایه راه بود بار داری
آن خرج بسیار بخیر است و مع هذا سیفقت عظیم داشت انچه بدست مردمان بیک لک درم فروخت
و از مردمان اکثران مبلغ وصول کرده نیز بدین فرستاد قدری از قیمت آن اسباب بر فزوده
مردمان باقی بود که در بعضی وصول نیامده و مردمان درین اثنافق و خمس را گرفته بدین راه روانه
شد و با عبد الله قرار کرد که من بقیه قیمت این اسباب را نیز در مدینه بخضو خلیفه خود بفرستم
و در مدینه منوره بسبب صعبت این جنگ و بعد مسافت آن دیار و هتاد پر خاش و آفتاب
طرق و شوارع جمیع مسکن در تنگ بود و هر یک را برادر می یا پسر یا پدری
یا شوهری یا دیگر قریب دین جنگ بود و از حال آنها اطلاعی نه بمجمالی شنیدند که غنیمت پر زور
است و جنگ بسیار سخت و مردم بسیار شهید شده اند هر چه راه را پس برگزیده و در لیا
بال کوبیده عجب در ارامی داشتند که بکاتگاه مردمان این مبلغ خطیه در مدینه منوره رسید

سه لک درم انعام فرمود و نیز غلط است از روی نواج معتبر ثابت است که این مبلغ اورا این
المال فرض او بزرگ است و نوشت تا باز ستانند خیا نچه خود عثمان این امر را در جواب اهل صفین
که حاضران کرده بودند گفته است و خبر عبد الله مذکور این مبلغ را در بیت المال رسانید و آنچه گفته
که حارث بر حکم بازاریهای مدینه و کج میزد و یات داد که عشورا آنها را گرفته تصرف درده باشد
نیز غلط است صحیح نیست که حارث بطریق محتبان اروغ امورا را کرده بود از رخ خیار را
و غنا و خیانت و غش و ظلم و تعدی و قتل و کجایی و معارین و فضیلت را تعدیل و نفی
ناید و سه روز با نچه است قیام کرده بود که اهل شهر شکایت او کردند و گفتند که ما هر بار برای
شتران و خدی که در یکبار با اهل خدی را او شتران دم از دانه ماندن عثمان تا وقت او را عمل
فرمود و تو خیر نمود اهل شهر را نسلی داد و در نچه عصب عثمان را نیکو بد بلکه عین انصاف است که او بود
قرابت قریبه او بحد سماع شکایت عرش فرمود و در وجه استعفا و این رقم و قیاس و در نچه
و کذب دخل کرده اند صحیح نیست که این مرد و بجهت لیس و عجز از قیام حق نچه دست تحت طلب استعفا
نمودن و عثمان بعد از استعفا ایشان را خطبه بخواند که ایها الناس ان عبد الله بن ارقم لم یزل
خراشکم منذ مرین ابی و کبر علی الیوم و انه قد کبر ضعف و قد دلینا عمله زید بن ثابت و نچه از عمارات
باغات کج را عثمان نسبت کرده اند که از بیت المال بود و نیز دروغ و فتر است حقیقت الامر
که عثمان را در باب کثیر مالی علمی داده بودند که پس از وی این معنی می شد که بود به حال احوال
غربت بی تعب و مشقت انقدر مال کسب نماید و نهمی در مضیبت خدا بود و خیرات و برات
میفرمود و مصداق لغم المال الصالح للرجل الصالح می شد پیش از خلافت هم طرق کسب مال و بسیار بود
در انواع تجارت تقصیر نمید و بعد از خلافت تدبیر دیگر بخاطرش بسید که به جازین و اوست می یافت
سواد عراق و هم در جاز و در آن صیغه سیاست و جماعه را از علمان و مالی خاص در ابا سبک
زراعت در نچه نگاه میداشت تا آن بفرقه امیر و سازند و از محصول آن قوت خود نمایند و در شان
و نچه از سیاه دارد کردن آباد و اجرای آنها را مشغول شوند تا آنکه زمین عرب با وجه تقطیع و نچه

و این مبلغ را
عبد الله
بن ارقم
در جواب
اهل صفین
گفته است
و نچه
در بیت
المال
رسانید
و نچه
در مدینه
و کج
میزد
و یات
داد
و نچه
در بخار
را
و نچه
در غش
و ظلم
و تعدی
و قتل
و کجایی
و معارین
و فضیلت
را
تعدیل
و نفی
ناید
و سه
روز
با نچه
است
قیام
کرده
بود
که
اهل
شهر
شکایت
او
کردند
و گفتند
که
ما
هر
بار
برای
شتران
و
خدی
که
در
یک
بار
با
اهل
خدی
را
او
شتران
دم
از
دانه
ماند
ن عثمان
تا
وقت
او
را
عمل
فرمود
و
تو
خیر
نمود
اهل
شهر
را
نسلی
داد
و
در
نچه
عصب
عثمان
را
نیکو
بد
بلکه
عین
انصاف
است
که
او
بود
قرابت
قریب
او
بحد
سماع
شکایت
عرش
فرمود
و
در
وجه
استعفا
و
این
رقم
و
قیاس
و
در
نچه
و
کذب
دخل
کرده
اند
صحیح
نیست
که
این
مرد
و
بجهت
لیس
و
عجز
از
قیام
حق
نچه
دست
تحت
طلب
استعفا
نمودن
و
عثمان
بعد
از
استعفا
ایشان
را
خطبه
بخواند
که
ایها
الناس
ان
عبد
الله
بن
ارقم
لم
یزل
خراشکم
منذ
مرین
ابی
و
کبر
علی
الیوم
و
انه
قد
کبر
ضعف
و
قد
دلینا
عمله
زید
بن
ثابت
و
نچه
از
عمارات
باغات
کج
را
عثمان
نسبت
کرده
اند
که
از
بیت
المال
بود
و
نیز
دروغ
و
فتر
است
حقیقت
الامر
که
عثمان
را
در
باب
کثیر
مالی
علمی
داده
بودند
که
پس
از
وی
این
معنی
می
شد
که
بود
به
حال
احوال
غربت
بی
تعب
و
مشقت
انقدر
مال
کسب
نماید
و
نهمی
در
مضیبت
خدا
بود
و
خیرات
و
برات
می
فرمود
و
مصداق
لغم
المال
الصالح
للرجل
الصالح
می
شد
پیش
از
خلافت
هم
طرق
کسب
مال
و
بسیار
بود
در
انواع
جارت
تقصیر
نمید
و
بعد
از
خلافت
تدبیر
دیگر
بخاطرش
بسید
که
به
جازین
و
اوست
می
یافت
سواد
عراق
و
هم
در
جاز
و
در
آن
صیغه
سیاست
و
جماعه
را
از
علمان
و
مالی
خاص
در
ابا
سبک
زراعت
در
نچه
نگاه
میداشت
تا
آن
بفرقه
امیر
و
سازند
و
از
محصول
آن
قوت
خود
نمایند
و
در
شان
و
نچه
از
سیاه
دارد
کردن
آباد
و
اجرای
آنها
را
مشغول
شوند
تا
آنکه
زمین
عرب
با
وجه
تقطیع
و
نچه

که است در زمان رقابت نشان او حکم زمین بازندان و کشمیر و کون گرفته بود که چارچشمه جاری و بسیار است و آن و شجاریه و دارچین و زراعت گوناگون موجود و نیز بسبب آباد بودن عثمان موالی و در صحراهای او دیده و بیشه ها قطع طریق و عیاری و در دی همه موقوف شد و ضرر سیاه در نه مثل شیر و پلنگ و گردن تیر قریب بعد مرسیده جای نزول سافران و یافتن علف و از قوت پیدایش این اسباب سافران و تجارت با امنیت خاطر تر دمی بودند و فعل امتحان و تحایف بلدان و اقامت مختلفه بسبب این اسباب و ازین بر دو معنی یعنی حصول امن و رقابت و آبادی و زراعت که در عهد سعادت پیدا بود و وقوع آفة و نسبت بلاد عرب از خوارق عادات و عجایب و قحط میزد و در حدیث شریف خبر داده اند لا یقوم الساعة حتی تقوم ارض العرب و جواهر انهار و نیز حدیثی است طایفی را فرمودند که ان طالت بک حیوة لترین الطعینة تسافر من حیره النعمان الی الکعبة لا یخاف احد الا الله و از وفور خزان و کثرت مال و ثروت و تکلفات مردم در زمان عثمان و نیز در اصلویت بسیار خبر فرموده اند و بحال خوشی و نشاط است از آن ذکر نموده و چون عثمان را با و س این تدبیر نیک شد اکثر صحابه بکار این روش پسندیده و خستیار آن نمودند از آن جمله حضرت امیر مومنان علی بن ابی طالب و دیگران و در حدیثی آمده که ان نواح و نهر در جرف و ذی حشمت و ان ضلع علی علی شریح کردند و علی بن ابی القیاس صحابه دیگر در فتره در زمین مجاز خاصه در حوالی مدینه منوره یعنی آبادانی و نمو بهر سید که چند سال دیگر فرمان عثمان در آن شد زمین مجاز رشک گلگشت متصلای شبه از آن که در آن گاه برات میشد و چون حیاه اموات و تعمیر اراضی غیر ملوک که مال خود بر کس را باذن امام جابر است خود امام را بهر احوال بنیاد و محمول و ادراج احلال ندانند و مصرف نشود در روایات صحیح و ائمه و در تواریخ مسطور و ذکر که حیاه اموات و تعمیر اراضی و احداث باغات و حفر بار و جزاء انهار میوه از طالع خالص خود میکرد و بحکم ائمه و اهل بیت و مدخل او هر روز در رضا عفت و از یاد بود و گذارم بکار مال مدینه در زمان او بود که زراعت نیک و دو باغ غنی نشاند و قصه دادن مال مافی از بیت المال نیز از نیت نیز بنیاد و خط صدق با کذب است و روایت صحیح نیست که عثمان بر او حکم فرمود بنیاد مال را

100

خواہد شد

۹۰

ابن مؤمن

2

الدرار

تاریخ

سویا

الحمد لله

ایک

ان

من

...

62

99	花
----	---

三

درستحقیق پس بقدر نیاز درم باقی ماند و مستحان تمام شدند چنانچه بن ثابت حواله نمود که موافق
صدور بدین خود در مصالح مسلمین خرج نماید چنانچه زید بن ثابت ان مبلغ را برتریم و اصلاح عمارت
مسجد نبوی علی صاحبہ الصلوٰۃ و التسلیمات حضرت نمود یکذا که الحی الطبری میگوید من را
استند فی جمیع القصص للتقدمه غرض که این گروه بسبب سعدی که از اندیشه جالظ عثمان و دایم
مال بجای با قارب خود و دیگر مسلمانان یا تقسیم مسجد رسول الله و دیگر مواضع متبرکه میشو ندیده
زلف و بیت المال اطلاق حقوق مردم حل میکنند این مع وطن را و این انانی علایق نسبت و این
ایشان بدانند که چون رفتند احمد ابدالی در میان شهر دلی آمدند و موال مستعد مردم را تصرف
کردند و گاه در بازار می بایستند و صاحب طلائی و عمارات منقش و مارش و رباطات را که لوگو
امرا ان شهر ساخته بودند میدیدند بنی خستیا رکعات حسرت و فوسس از زبان شان می بارد
بعضی اچره گریان می نمودند و این شهر ازین بابت پرسیدند و جواب گفتند که فسوس و حسرت ما
ازینست که انبیه مال شاه را چه قسم ضایع کردند اگر کاش این موال ذخیره کرده می گذشتند بکارشاهی
طعن چهارم آنکه عثمان در خلافت خود عزل کرد جمعی از صحابه را مثل ابوموسی اشعری از ابصر و جابر
ابو عبد الله بن عامر بن کریمه منصوب ساخت و عمر بن العاص را از مصر و مجای ابو عبد الله بن سعد
بن ابی سرحه را از شام و امردی بود که در زمان آنجناب متدشده بود با مشرکین طغی کرده و دیده و
خون او را به ساح فرموده در روز فتح مکة آنکه عثمان او را بحضور آنحضرت او را بجد تمام عفو فرمود
و بیعت اسلام نمود و عمار بن ابیسه را از کوفه و مغیره بن شعبه را نیز از کوفه و عبد الله بن سعد و از
قضاء کوفه و داروکی خنیز بنیت المال آنجناب **جواب** ازین طعن آنکه عزل و نصب اعمال کا خلفا
و ائمه است و لازم نیست که اعمال سابق را بحال دارند و الا همان و محترمشو نداری عزل عامل بوجهی
که در عزل آن شخص او جوی است که در تواریخ مفصل مذکور و منظور است بعد از اطلاع از
وجه و سبب آن عثمان معلوم میشود فی الواقع عزل این اشخاص و نصب آنجناب کسی که مذکور شد
استلام امور و تفریق ساریه از جنگ و خلافت دیگر گون گشت و تفریق ساریه از ولایت و اقامه امور

نخستین
دوم
سوم
چهارم
پنجم
ششم
هفتم
هشتم
نهم
دهم

طول و عرضی پیدا کرد که هرگز در زمان اکاسره و قیصره جواب میدیدند و قسطنطنیه ناعدن عرض
ولایت اسلام بود و از اندلس تا بلخ و کابل طول آن کاش اگر قسطنطنیه دو هزاره سال دیگر
تن بصیر پیدا کند و سکوت کرده می نشیند و میزند و ترک و چین نیز مثل ایران و خراسان باشد
یا علی می گفتند آن اشقیای نفیسند که هر چند عثمان رضی الله عنه را مسلط کرده و در دست ایشان
گرفته اما آخر نام نام محمد و علی است خراسان را عبدالعزیز بن عامر بن کریم فتح نموده و طاعه او میشد
و شیراز و نیشابور و هرات غیر از نوره حیدری شنیده میشوند آخر چون عثمان بن ابی بکر بن کریم
و راجه پناه بندگستانه رسیدند محمد و کریم مردم این دیار شناختند و غیر از رام کوش و کاکا و جمن
پیری میزدند و در حدیث و خط و ترک انقدر هم نیست که نام این بزرگان را کسی شناسد و عظیم نماید
و به مقام ناجا بطریق قصه خوانی علی سبیل الاجال و جوده این غزل و منصب را بیان کرده امیدوار
قتیه و این هم کوئی و مساطی را که عمر و خیرین شیعانند شاید این فسانه سرئی آورده شود و قابل
اعتبار باشد اما قصه ابو موسی پس اگر غزل او دیگر و فساد می عظیم بر می خاست که مدتش حکم
میشد و کوفه و بصره همه خراب میگشت بسبب اختلافی و فغانی که در لشکر و فتنه واقع شدند بود
بعد ایشان که در زمان خلافت عمر بن الخطاب نام ابو موسی اشعر و ابی بصره بود و بجهت فرج و فاریس و
شوکت زمینداران انجا ابو موسی از پیشگاه خلافت در محبت مد و نمود از خصوص خلافت لشکر کوفه برآ
مد و او متعجب گردید پس از آنکه لشکر کوفه نزد او میجوید از آن راه آنها را استعین فرمود و جنگ را هرگز
که شهر نیست عظیم بایر فاریس و ابو از لشکر کوفه تا آن سمت متوجه شدند و فتح نمایان کردند و شهر را تصرف نمود
خارت کرد و قلعه را نیز تسخیر نمود و مال بسیار در میان شیخا را از زن و بچه بدست آورد و چون این
با ابو موسی رسید خوشتر که لشکر کوفه را تنها با این غنائم مخصوص بخند و لشکر بصره را که بارها مشقت
آن بابا کشیده بودند محروم نگذاشتند و لشکر کوفه گفت که این کمالات را که شما عارت کردید این
داده بودم و مملکت منظور و ششم تا به حالت بواجی بکرم و نقض عهد لازم نیاید شما را محض
تخویف آنها متعبد کرده بودم عجلت نمودند و با آنها و افتاد و لشکر کوفه را بر این کار خود و گفتند که

و رواه محمد بن منصور فی مسند الفی و اما محمد بن العاص پس او را بجهت کثرت شکایات اهل مصر
 غل فرمود و سابق در عهد عمر بن الخطاب سبب مصلحتی بود که از او بجهت خلافت مرخص شده معروف شد
 بود چون اظهار توبه نمود بارجال کرده بودند با جمله عمارت از ابر غل ابو موسی محمد بن العاص مطعون
 کردن بشیعه نمی زیبد که این هر دو نزد ایشان واجب القتل اند بجهت الغزل چرا نباشند و قابلیت
 اسلام اشتند تا بر بابت اسلام چه رسد و لهذا بعضی طریقیان نیست این طریقیان از طرف شیعه
 بزرگ دیگر تفرقه کرده اند که عثمان چه این هر دو را الکفار غل فرمود و قتل نمود و او را قتل نمود و بکالی است
 و امام وقت از ایشان بوقوع نیامدی بعضی طریقیان دیگر جواب این طعن باین روش داده اند که عثمان
 دینست که اگر این هر دو را می کشتم اما من نزد عام و خاص ثابت خواهم شد زیرا که علم غیب خاصه امام
 است و شیعه را بجای انکار نخواهد ماند و از آنجا که خلق چهار فرقه عثمان غالب بود از یکدیگر صریح شیعه
 شرم کرد و الکفار غل نمود و اشاره باشند بصحبت او و اکثر شیعه گویند که اگر ابو موسی حایز الغزل بود
 حضرت امیر او را از طرف حکم میکرد و گویم از روی تواریخ ثابت است که این حکم کردن بنا بر رای
 نه اختیار و اگر بالفرض ختم یا رسم باشد چون درین کار هیچ خطا در معلوم شد که قابل عزل بود و فائده
 جلیله در اینجا باید دانست که مطاعن پنجین از تفریق شیعه کسی تقریر نمیکند و لهذا در کتب نیستند
 که این مطاعن از کتب شیعه منقول اند اکثر اصول شیعه می شنیدند و چنان میشوند بخلاف مطاعن
 عثمان که اکثر اصول شیعه نمی شنیدند و وجه این عدم انطباق است که مطاعن پنجین عثمان در فرقه
 شیعه و خارج پس مطاعن عثمان نیز دو قسم اند قسمی آنکه بر اصول شیعه می شنیدند و قسمی آنکه بر اصول
 خارج مطبق میشوند در کتب نیستند و دو قسم را میخوانند از روی آنند بلکه شیعه نیز در کتب خود بر آن
 اکثر سواد مطاعن هر دو قسم را می شنیدند و تفرقه ذکر میکنند از این سبب بعضی مطاعن عثمان که در
 کتب نیستند و شیعه وجود است بر اول شیعه مذنب ایشان را دست نمیداد و طعن غل ابو موسی
 نیز از همین باب است و الله اعلم بالصواب و ابن العاص نیز بر اصول شیعه مطبق میشود و نیز بر اصول
 خارج که در دو فرقه او را که تمیز نمایند و در حقیقت عثمان که در کلمات و حرکات

انحضرت ۲ بود از جانب حضرت امیر بکمر بن صوبه دار بود و ابی تقصیر یو جی خبانچو حضرت امیر
 عزل نامه برای او نوشته اند و در باب مطلق ابو بکر نقل آن نامه از هیچ البلاغه گذشت تغییر فرمود
 و بجای او عثمان بن عفان فرستاد که صحابی نبود و عیسی مرتبه عمر بن ابی سلمه در علم و تقوی و عیسی
 و دیانت نسیب بد صوب فرمود و قیس بن حدیب عباد را که نشان بردار حضرت پیغمبر بود
 و صحابی عهد صحابا زاده حضرت امیر از مصر عزل فرمود و مالک شتر را که نه صحابی بود و نه صحابی را و
 و صدق و فساد کرد و عثمان را شهادت کرده و طلق و زیر را ترسانیده باعث برنجی کشته بود و
 معلوم بود که چون او در مصر خواهد رسید معاویه به هرگز سکونت نخواهد کرد و بر صرافاج خواهد رفت
 و کار دشوار خواهد شد بجای او نصب فرمود و علی بن القیاس طعن نخیم انکه از عهد العبدین مسعود
 و ابی بن کعب سالیانه ایشان که از عهد عمر بن الخطاب رضی الله عنه بودند فرمود و ابو ذر از زمین بیرون
 کسب و تحفه رنده اخراج نمود و عباد بن الصامت را بابت امر مسعود که با معاویه کرده بود عتاب کرد
 عبد الرحمن بن عوف را منافق گفت و عمار بن یاسر را القدر زد که فتن پیدا کرد و کعب بن عده بهر
 را امانت و تزلزل نمود و بایر کلمه حق که از وصایا در شده بود و آبها اجله صحابه که با انکه امانت نشان نزد
 اهل سنت موجب طعن در دیانت شخص میشد و چون دیانت افزون اهل سنت درست نباشد البته
 او چگونه صحیح خواهد بود تفصیل این قصه تا انکه ابو ذر بخاری در شام بود چون او را در امانت
 عثمان زیانی قاصدان مدینه مکشوف شد عیوب عثمان را بر لا کفتن از خانه ها و انکار بر اخیل
 او شروع نمود معاویه عثمان را فرستاد که ابو ذر را نزد مردم حقیر میکند و مردم را از اطاعت
 تو خارج می نماید و اگر این واقعه زد و فرما عثمان را معاویه نوشت که شخصی که علی مرتضی و ساقی
 عقیقه معاویه بهرین صفت او را بهرینه روان کرد چون نزد عثمان رسید عثمان را و او را عتاب
 نمود که چرا مردم را بر من خیره میکنی و از اطاعت من بیرون می آری ابو ذر گفت که از رسول
 شنیده ام که چون اولاد حکم بن ابی العاص پس می رسند مال خدا را دولت خود را فرستند
 و بنده کائنات را غلام و کنیز که خود شمارند و درین خدا را بیکه قنوه و دخل سازد و چه چیز

و بر پشت و عید بن ابی العاص نوشت که لب بن محمد را از کوفه اخراج کن و بگوستان سمره
 و در خانه کعب رفت و او را بر بنه ساخت و بیت بازیافت و باز از اجزش فرمود بگوستان و همین عید بر
 ابی العاص شتر سخنی را نیز ایامانه نمود و شک حضرت کرد و قصه شش آنکه چون سعید کور صوبه دار کوفه شد
 و در مسجد را دیدم همه جمع شدند و ذکر کوفه و خوبی سواد او و در میان امیر عبد الرحمان بن حنین که
 کو تو ال سعید و رساله را پیادگانش بود گفت کلش سواد کوفه میبرد چنانکه امیر با شتر سخنی گفت که
 این چه میگوید و خدای تعالی این ملک را بشمشیر با مفتوح نموده و ما را مالک آن کرده عبد الرحمن گفت
 خاموش اگر امیر خواهد میسر شود در ضبط نماید شتر او سخت شد و ترشی کرد تمام اهل کوفه بحاجت شتر
 و پاس بن من باز نمود و عبد الرحمان بلو کرده انقدر کوفتند و زدند که بر پهلوی خود افتاد و سحیل را با جبارا
 البهائم نوشت عثمان نوشت که شتر را با جمعی که اعانت او کرده بودند از کوفه بسوی شام اخراج نماید
 بنام شتر و تا وقت قتل عثمان را بخانماند و خسر سعید بن العاص مدینه گریخته آمدند و بست کوفه را
 سر نخام شد و مردم برو بلو کرده خرج نمودند و در نیوقت سرداران کوفه را بی شتر نشاندند که برادران
 مسلمان همه یک عهد یک قسم شده اند سعید را بر آورده از در خرج عثمان از در نیوقت با غنیمت
 و خود را بهارسان که با اتفاق این یکم را پیش بریم شتر بعلت تلخ کوفه میسر شد ثابت بن قیس که کو تو ال
 شتر بود زده بر آوردند و شتر و جمیع عساکر کوفه محبوس شدند سوگند یاد کردند که من بعد عامل عثمان از کوفه
 آمدن ندمند آخر عثمان ناچار شده بموجبت بایشان ابی انابن ابو موسی شعرای صوبه داری کوفه را
 جواب اجمالی از بن طعن آنکه اکثر اشخاصی که کوفه کور شدند و شیعیه واجب القتل بودند و میسر
 نمیشد زیرا که نص پیغمبر از کتمان کردند و حق البلیت را بعد گارسی ظالمان تلف نمودند و از شهادت
 حق سکوت نمودند پس پنج حضرت امیر ادعای آنها با بستی کرد و عثمان سجا و در بجای طعن چرا شد
 و ابو ذر و عمار چند روز شیعیه حسب ظلم از بن کوفه شسته بودند و قابل اخراج و ایامانه بلکه حکم خبر
 که انقیاض دینی و دین اباس که تقیه را که بهانه آنها واجب بود از دست دادند و ترک واجب نمودند
 و قتل حضرت امیر کردند که بر عایت تقیه آنچه امور را از عثمان گوارا میکرد و سکوت می نمود

می کرد مردم را بر سر سینه بافت فرمود که این مرد و اشاره بشمار نمود اندرون نزد یک بریدند
بود و جمعی کثیر از صحابه این قصه را روایت کرده اند و در ذکر عمر بن خطاب می گویند که
فقه نشسته باشد بهتر است از کسی که ایستاده باشد و ستاده بهتر است از روزه و روزه بهتر
از دنده و نه در مرض موت خود روز فرمود که لیث غندی رجلا اکلمه چون اهل بیت عرض کردند
که بچه می خوانست ابو بکر و عمر را بطایفه فرمود لا باز گفتند علی را بطایفه فرمود لا باز گفتند عثمان را بطایفه
فرمود چون عثمان آمد با وی در سر کوشی تا در چیز با فرمود و جناب پیغمبر را در آنوقت طاقت نشستن
نیست و عمر عثمان را بر سینه خود گرفته با او وصایا می فرمود و چهره عثمان متغیر میشد و با و از این بی اختیار
از زبان او بر می آمد که الله مستعان الله استعان و آنوقت را نیز چند کس از ازواج مطهرات
و خادمان خانگی انجناس که در آنوقت حاضر بودند روایت کرده اند و ابو موسی اشعری را
نیز فرمودند که شما از این نارت بهشت ده و یکو که بلواس عام بر تو خواهد شد با کمال درین واقعه ظاهر
نصوص قطعی و وصایای ناکیده پیغمبر نزد عثمان محفوظ و موجود بود و عثمان رضایان صحبت
مستقیم ماند چون دید که بعضی از اصحاب نیز با این منافقین در باب خلع و نزع آن خلعت
بهم صفر و هم او از می شوقه خوشتر تا این فتنه را حتی الامکان فرو نشاندن اصحاب را قیام الحجة
نامی کرد و ناگزیر گشت ایشان این فتنه قوت نگیرد و منافقین و او باشند را قریب قیام بود آن
ایشان شپیت گرمی نشود و نزد اهل سنت عصمت خاصه اندیاست صحابه را مصدوم نمیدانند
و بلکه حضرت امیر و شیخین بعضی از صحابه را حد زده اند و خود جناب پیغمبر صلعم را که از اهل
بدر بود و حسان بن ثابت را نیز حد زده گرفته اند و کعبه بن مالک و مراره بن ابی ریح و هلال بن
امیه را که دو کس از ایشان حاضران غزوه بدر بودند و در سری خلف از غزوه بنوک تا پنجاه روز
مطهر و مغضوب داشته اند و تا عمر سلم را رجم فرموده اند و بسیار با تفریر و حد شریک
فرمایند بفرموده چون تفریر هر کس بحسب منصب و مرتبه است عثمان بر نفس الله نشسته
نیز این چند کس را بموجب حال خشم نامی فرمود تا هم در میان منافقین و او باشند نشوند

بعذاب الیم و انفاق کل مال یا فرضین قرار داد و چون معویه و صحابه دیگر او را فهمانیدند که مراد انفاق
 قدر زکوة است نه کل مال و شاید برین اراده آیت و میراث قران فیض است زیرا که اگر انفاق کل مال
 واجب می بود تقسیم می شد و چیزی نداشت اصرار بر معتقد نمودن و خشونت و عطف بایکس آغازین
 شکر بیان شام و انفاقاقت چه بود آنست که گشت ناکردند ویرجا که میرفت جماعه جماعه حقوق جوق
 کرد و می شد و این ای را با و از بلند میخواندند تا در جنون آید و ستیزه نماید چون این حالت که بفرمود
 و طنز میگشت مناسبان و مریدان و معویه این ماجرا را عثمان ۲۰ نوشت عثمان فرمود تا
 او را بدرینه حضرت نماید بغزت و احترام بدین روان شدند آنچه گفتند که بر کعب عقیف و سابق شید
 روانه شد کزدن چون در مدینه منوره رسید مردم را قصه او با مردم شام سمعی شد و بود و نجای
 دنبال او جو انان خوش طبع و صبیان فراح دوست افتادند و او را ازین آیه کریمه معنی آن پرسید
 گرفتند تا او را نقل مجلس سازند و درین اثنا عبدالرحمن بن عوف که بالقطع بیست صحبت می کرد از ده
 بهشتی بود رحلت فرمود مال فراوان گذاشت بحدیکه بعد از او در دیون و نفیذ و صلیای او
 چون تکه او را تقسیم نمودن مال باقیش چهار زن او رسید بجمعه آن چهار یک زن از یاده برشته بود
 هزار درهم در حصه میرسد چون او را در مرض مطلقه نموده بود تمام حصه اش ندادند برشته بود
 هزار درهم صلح نمودند با او در حال او را همین مردم طرفت طلبیان کردند و او را زاده شدند که
 امر داشت از بنات پیغمبر حق و عقلت و زید و حکم بناری بود و نش نمود و این سخن صریح خلاص
 انصاف بود که حساب که یکی از علماء اهل کتاب بود در عهد عمر بن الخطاب و ثقیف اسلام
 زنی شده با او گفت که ای ابوذر بالا جماع ثابت است که ملت جفیه سبیل الملل و امم است انما العا
 کل مال در ملت یهودیت که ضیق الملل داشتند انما است نیز و جب نیست ملت جفیه چه دم و جب
 خواهد بود سخن با فیه که او بود بسبب جدی که در مزاج داشت بر شمت و گفت ای یهودی
 ترا با این مسائل چه کار و عصاره داشت تا کعب حساب را از بنده کعب حساب را از انجا که محبت
 و ابوذر دنبال او گرفت تا آنکه مجلس عثمان رسیدند کعب حساب را در دست عثمان پناه گرفت

و ابو ذر را بانه تاراج نیکند و عصای خود را را کند و کند که ضرب عصا بپای عثمان هم رسید چون
عثمان را حالت شایده کرد غلامان خود را فرمود تا ابو ذر را از کعبه باز دارند که خیلی سوار و سوار
سوار و او را بجا نرند و موجب تسل او کرد و غلامان عثمان رض او را با شکی بر داشته خانه اش رشتا
بعد افاق از آن حال ابو ذر پیش عثمان رخص آمد و گفت که من بهب همین است که اتفاق کل مال را از
می شنایم و مردم شام و حال مردم مدینه کرد اگر در من جمع میشوند و میخواهند که مراد بخواهند
سازند و حق هر صلاح چیست عثمان رض فرمود که فی الواقع امر چنین است که مردم بر تو
جمع شوند و انبوه می کنند اگر ترا بخاطر اید از جماع مردم کناره گیر و در قصبه از قصبهات بخوا
مدینه اقامت تا ابو ذر از آن باز در قصبه رنده که بر سر مراد از مدینه است رخت اقامت انداخت
چندی برای یارت مسجد نبوی و ملاقات عثمان می آمد و درین حالات هرگز شکایت عثمان از او مینویس
نمده بلکه کمال اطاعت و انقیاد نسبت بکوشش و کمال واضح بودن اینک جمیع مورخین نوشته اند
که چون در قصبه رنده رسید عامل آن قصبه از طرف عثمان رض غلامی بود از غلامان عثمان که امامت
نیکبانه در مسجد جامع میکرد و وقت نماز آن غلام ابو ذر را تقدیم کرد و گفت تو افضل و بهتر از منی باید
که امام شو و ابو ذر گفت تو نایب عثمان و عثمان بهتر از من است و نایب شخص در حکم آن شخص
لازم همین است که تو امام باشی آخر آن غلام را امام کرد و عقب و نماز گذارد و قصبه ابو ذر نسبت به تخراب
و انقیاد از راه انقبض و محاذ که دارند تخریف قصبه ما و اقامه می نمایند و هر یک را با دو قصبه دیگری بنید
و از آن نمائی خیالی و صحنی موهوم از روی تخیل و وقوع خطای بر خود تراشیده از اسب و سوار
العدوان با تخیل و قصبه عباده بن الصامت خود محض افترا و بهتان است نه معویه شکایت
او نوشت و نه او را عثمان بکینه طلبید و هیچ تاریخ مذکور نیست بلکه در تواریخ معتبره چنین مسطور
که چون معویه بر خیره قبر غر و حرم عباده بن الصامت نیز همراه ابو ذر را که فضایل این غر و
و شهادت بفرست غازیان آن مهم دریا از جناب خیمه او و زوجه او ام هر ام بدین
شنیده بودند چون خبر بره مذکور فتح شد و عثمان بم انجابه است سلیک این افتاد و معویله

و السلام و ابو ذر را بانه تاراج نیکند و عصای خود را را کند و کند که ضرب عصا بپای عثمان هم رسید چون
عثمان را حالت شایده کرد غلامان خود را فرمود تا ابو ذر را از کعبه باز دارند که خیلی سوار و سوار
سوار و او را بجا نرند و موجب تسل او کرد و غلامان عثمان رض او را با شکی بر داشته خانه اش رشتا
بعد افاق از آن حال ابو ذر پیش عثمان رخص آمد و گفت که من بهب همین است که اتفاق کل مال را از
می شنایم و مردم شام و حال مردم مدینه کرد اگر در من جمع میشوند و میخواهند که مراد بخواهند
سازند و حق هر صلاح چیست عثمان رض فرمود که فی الواقع امر چنین است که مردم بر تو
جمع شوند و انبوه می کنند اگر ترا بخاطر اید از جماع مردم کناره گیر و در قصبه از قصبهات بخوا
مدینه اقامت تا ابو ذر از آن باز در قصبه رنده که بر سر مراد از مدینه است رخت اقامت انداخت
چندی برای یارت مسجد نبوی و ملاقات عثمان می آمد و درین حالات هرگز شکایت عثمان از او مینویس
نمده بلکه کمال اطاعت و انقیاد نسبت بکوشش و کمال واضح بودن اینک جمیع مورخین نوشته اند
که چون در قصبه رنده رسید عامل آن قصبه از طرف عثمان رض غلامی بود از غلامان عثمان که امامت
نیکبانه در مسجد جامع میکرد و وقت نماز آن غلام ابو ذر را تقدیم کرد و گفت تو افضل و بهتر از منی باید
که امام شو و ابو ذر گفت تو نایب عثمان و عثمان بهتر از من است و نایب شخص در حکم آن شخص
لازم همین است که تو امام باشی آخر آن غلام را امام کرد و عقب و نماز گذارد و قصبه ابو ذر نسبت به تخراب
و انقیاد از راه انقبض و محاذ که دارند تخریف قصبه ما و اقامه می نمایند و هر یک را با دو قصبه دیگری بنید
و از آن نمائی خیالی و صحنی موهوم از روی تخیل و وقوع خطای بر خود تراشیده از اسب و سوار
العدوان با تخیل و قصبه عباده بن الصامت خود محض افترا و بهتان است نه معویه شکایت
او نوشت و نه او را عثمان بکینه طلبید و هیچ تاریخ مذکور نیست بلکه در تواریخ معتبره چنین مسطور
که چون معویه بر خیره قبر غر و حرم عباده بن الصامت نیز همراه ابو ذر را که فضایل این غر و
و شهادت بفرست غازیان آن مهم دریا از جناب خیمه او و زوجه او ام هر ام بدین
شنیده بودند چون خبر بره مذکور فتح شد و عثمان بم انجابه است سلیک این افتاد و معویله

و ابو ذر را بانه تاراج نیکند و عصای خود را را کند و کند که ضرب عصا بپای عثمان هم رسید چون
عثمان را حالت شایده کرد غلامان خود را فرمود تا ابو ذر را از کعبه باز دارند که خیلی سوار و سوار
سوار و او را بجا نرند و موجب تسل او کرد و غلامان عثمان رض او را با شکی بر داشته خانه اش رشتا
بعد افاق از آن حال ابو ذر پیش عثمان رخص آمد و گفت که من بهب همین است که اتفاق کل مال را از
می شنایم و مردم شام و حال مردم مدینه کرد اگر در من جمع میشوند و میخواهند که مراد بخواهند
سازند و حق هر صلاح چیست عثمان رض فرمود که فی الواقع امر چنین است که مردم بر تو
جمع شوند و انبوه می کنند اگر ترا بخاطر اید از جماع مردم کناره گیر و در قصبه از قصبهات بخوا
مدینه اقامت تا ابو ذر از آن باز در قصبه رنده که بر سر مراد از مدینه است رخت اقامت انداخت
چندی برای یارت مسجد نبوی و ملاقات عثمان می آمد و درین حالات هرگز شکایت عثمان از او مینویس
نمده بلکه کمال اطاعت و انقیاد نسبت بکوشش و کمال واضح بودن اینک جمیع مورخین نوشته اند
که چون در قصبه رنده رسید عامل آن قصبه از طرف عثمان رض غلامی بود از غلامان عثمان که امامت
نیکبانه در مسجد جامع میکرد و وقت نماز آن غلام ابو ذر را تقدیم کرد و گفت تو افضل و بهتر از منی باید
که امام شو و ابو ذر گفت تو نایب عثمان و عثمان بهتر از من است و نایب شخص در حکم آن شخص
لازم همین است که تو امام باشی آخر آن غلام را امام کرد و عقب و نماز گذارد و قصبه ابو ذر نسبت به تخراب
و انقیاد از راه انقبض و محاذ که دارند تخریف قصبه ما و اقامه می نمایند و هر یک را با دو قصبه دیگری بنید
و از آن نمائی خیالی و صحنی موهوم از روی تخیل و وقوع خطای بر خود تراشیده از اسب و سوار
العدوان با تخیل و قصبه عباده بن الصامت خود محض افترا و بهتان است نه معویه شکایت
او نوشت و نه او را عثمان بکینه طلبید و هیچ تاریخ مذکور نیست بلکه در تواریخ معتبره چنین مسطور
که چون معویه بر خیره قبر غر و حرم عباده بن الصامت نیز همراه ابو ذر را که فضایل این غر و
و شهادت بفرست غازیان آن مهم دریا از جناب خیمه او و زوجه او ام هر ام بدین
شنیده بودند چون خبر بره مذکور فتح شد و عثمان بم انجابه است سلیک این افتاد و معویله

جد اگر در برابر آن خلع فرستاد و خودش تابا را در شکرت قسم نماید و جماعه از صحابه آن
در کوفه جدا نشدند تا وضع تقسیم را ملاطفت نمایند که بر طبق سنت پیغمبر است یا نه از آن جمله عباد
بن الصامت و شداد بن اوس و ابوالدرداء و وائل بن االسقع و ابوالامامه با علی و عبداللہ بن مسعود
در آنجا و این حال دو کس از شکر بیان و در از کوشش خوب را کرده می بردند عباد بن الصامت
از آنجا پرسید که این بر دو در از کوشش را کجای می برید و اینها چه کاره اند شکر بیان گفتند که معوی
با بخشیده است بجهت آنکه بر نیل حج فائیم عباد گفت که این گرفتن شمار را حلال نیست و در آن
معوی را حلال نیست پس آن شکر بیان آن در از کوشش را بخضو معوی باز کرد و اندیز
و گفتند که عباد چنین گفته است چون ما را اگر حقن حلال باشد با چگونه بکیم و بر آن حج بگذاریم معوی
عباده را طلبید و از صورت سئله پرسید عباد گفت که سمعت رسول الله يقول فی حق
خنین و الناس کلهم فی السما غم فاحذروا من غیره قال یا ای عباد الله علیکم من ذل الغنم
مثل النخس و النخس مردود علیکم فائق الله یا معافیه و نسیم الغنم بعن و جمها و لا تقط
احدا منها اکثر من حقه معاویه گفت قسمت غنایم را بطور خود بکیر و مرا ازین بار غنایم سبکبار
کرد آن که منت تو خواهم بردشت عباد در دفعه قسمت و ابوالامامه و ابوالدرداء و ابونیر و
درین هم شریک فرستادند تا اخر خلافت عثمان بن عفان و بعد ازین اسلوب مانند و وفات عباد
بن الصامت در شام است و در قرن او بیت المقدس او هرگز از معاویه جدا نشده و بعد ازین
پس این قصه سر سر خط است و آنچه در وجه ناخوشی عبدالله ابن مسعود ذکر کرده اند نیز خط و اثر
و در کتب صحیح از آن اثری نیست صحیح اینقدر است که چون عثمان اختلاف مرحوم در قرأت
قرآن میکرد مشایخ خود که اکثر خواص الفاظ غیر متفرقه میخواندند و با اختلاف قرآن قرأت میخواندند
به شوره حدیث بن الیمان و دیگر اصحاب صحابه که حضرت امیر علم از آن جمله بود و حضرت تا هر طوایف عرب
خبر میکردیم مصحف سبع شویع و از آن مختلف نور زید و این غم را بفعل آورد عبدالله بن مسعود
بن کعب که بعضی قرأت نشاذه در مصحفها خود نوشته بود و در حال آنکه بعضی عبارات او در قنوت

بنی خنیس من
رسول خدا اصل علیهم السلام
در کوفه جدا نشدند تا وضع تقسیم را ملاطفت نمایند که بر طبق سنت پیغمبر است یا نه از آن جمله عباد بن الصامت و شداد بن اوس و ابوالدرداء و وائل بن االسقع و ابوالامامه با علی و عبداللہ بن مسعود در آنجا و این حال دو کس از شکر بیان و در از کوشش خوب را کرده می بردند عباد بن الصامت از آنجا پرسید که این بر دو در از کوشش را کجای می برید و اینها چه کاره اند شکر بیان گفتند که معوی با بخشیده است بجهت آنکه بر نیل حج فائیم عباد گفت که این گرفتن شمار را حلال نیست و در آن معوی را حلال نیست پس آن شکر بیان آن در از کوشش را بخضو معوی باز کرد و اندیز و گفتند که عباد چنین گفته است چون ما را اگر حقن حلال باشد با چگونه بکیم و بر آن حج بگذاریم معوی عباده را طلبید و از صورت سئله پرسید عباد گفت که سمعت رسول الله يقول فی حق خنین و الناس کلهم فی السما غم فاحذروا من غیره قال یا ای عباد الله علیکم من ذل الغنم مثل النخس و النخس مردود علیکم فائق الله یا معافیه و نسیم الغنم بعن و جمها و لا تقط احدا منها اکثر من حقه معاویه گفت قسمت غنایم را بطور خود بکیر و مرا ازین بار غنایم سبکبار کرد آن که منت تو خواهم بردشت عباد در دفعه قسمت و ابوالامامه و ابوالدرداء و ابونیر و درین هم شریک فرستادند تا اخر خلافت عثمان بن عفان و بعد ازین اسلوب مانند و وفات عباد بن الصامت در شام است و در قرن او بیت المقدس او هرگز از معاویه جدا نشده و بعد ازین پس این قصه سر سر خط است و آنچه در وجه ناخوشی عبدالله ابن مسعود ذکر کرده اند نیز خط و اثر و در کتب صحیح از آن اثری نیست صحیح اینقدر است که چون عثمان اختلاف مرحوم در قرأت قرآن میکرد مشایخ خود که اکثر خواص الفاظ غیر متفرقه میخواندند و با اختلاف قرآن قرأت میخواندند به شوره حدیث بن الیمان و دیگر اصحاب صحابه که حضرت امیر علم از آن جمله بود و حضرت تا هر طوایف عرب خبر میکردیم مصحف سبع شویع و از آن مختلف نور زید و این غم را بفعل آورد عبدالله بن مسعود بن کعب که بعضی قرأت نشاذه در مصحفها خود نوشته بود و در حال آنکه بعضی عبارات او در قنوت

[illegible]

دفع فتنه اگر از قصاص گذشته و در مقتول راضی نماند سجاست و بگفته آید و فتنه عثمان که حضرت
 امیر بجهت خوف فتنه از انباده قصاص بعم گرفت و در قیام بفرستد عثمان مذا و در شایع او را راضی بعم
 کرد عثمان خود و بر شایع بفرمان با اموال خطره راضی ساخت که صلوات بر شایع کرد و اگر از قصاص
 بجهت خوف فتنه در نفس الامم جای طعن همیشه طعن تو حسب در حق حضرت امیر بنحو ای نهیم سید عالم
 پس چای است که در بر دو جان خوف فتنه بود بلکه در حق عثمان که در شایع بفرمان را راضی نمود و شایع
 نماند و چه بیوم بعضی حنفیه نوشته اند که محمد ابن حجر بر طبرست و جمیع امیه تو این تصریح نموده اند
 بآنکه جمیع در شایع بفرمان حاضر بودند و در مدینه بعضی ایشان در فارس بودند و چون امیر المؤمنین عثمان را
 را طلبیدند تیری که خورده بودند حاضر نشدند و حضور جمیع در شایع در گرفتن قصاص شایع طست پس
 گرفتن قصاص عثمان را جایز بنمود غیر از دیت دادن چاره داشت و انهم از بیت المال از نال
 قاتل و عاقله او زیرا که در شایع جمیع نصیب است بآنکه که در قتل امام عادل عانت نماید که با شایع
 کند و حسب القتل سیکرد و حاضر نبودن بعضی در شایع او در مدینه منوره در کتاب شریف و تصدیق دیگر
 امامیه نیز موجود است ما بر تو این اصل نیست نیست باید دانست که در اینجا بعضی شیخ چندی طعن دیگر و غیره
 ذکر کنند مثل فی طبعی که در تجرید آورده اما تاریخ دمان شیعه ان طعن را حذف نمودند اما بالاستقلال
 ان طعن را اندک ویرنه کرده شد اما بحال او در ضمن همین طعن گفته می آید یکی از ان طعن ها نیست که ولید
 عقبه شایع خود و حضرت عثمان را حد شرب بر جاری نکرد جواب این طعن آنکه این بیت مختص
 غلط است چنانچه صاحب تبیاع میگوید و قد روی فیما ذکر الطبری انه لعصب علی قوم من اهل
 الکوفه بغیا و حسدا و شهیدا و علیه زور ان فیما نخر و ذکر القصة و فیها ان عثمان قال لایاخی صبر فان
 یابک بنو العجم یکلمو فیما نخر من اهل الانبیا لایعجز عن اهل الحنبیه لایعجز عن اهل العلم و اهل العجمین و ما و اهل العجم
 ابن الحنظل و سعید بن عروه بن عبد الله بن الحنفی بن حصین بن المنذر بن ابی ساسان انه ركب ان عثمان
 فاجبه بقصة الولید قدم علی عثمان رجلا ان شهیدا و علیه شرب الخمر و انه صلی الغداء بالکوفه ان رجلا فقام
 از بدکم قال احدی ما را شایع بفرمان و قال الاخر انیه یقیها فقال عثمان ان لم یقیها حتی شربها فاقال انی علم

[illegible]

در کسکین شد پس حاضر شدن در بیعت الرضوان بر یک است که بیعت الرضوان
 غیر موت او واقع شده بود حضور او تصور نبود و اگر او حاضری شد بیعت الرضوان چه بود و
 و بعد از این بنیاد پیغمبر دست رست خود را بر دست چپ خود زد و فرمود که همه بد عثمان و در
 روایات بنده عثمان دارد دست یعنی این بیعت از طرف عثمان است پس کسی را که این است
 جای موجود باشد حاضر شدن او چه نقصان دارد با جمله این هر دو طعن را نظر و وضع بطلان
 آنها کرده اکثر علماء امامیه را کتب خود در کرده اند **طعن هفتم** آنکه عثمان رضایه نیست رسول ص
 نمود و در منی که مقام بودن حاجیانست از دهم ذی حجه تا چهار دهم چار رکعت خوانده الا که
 جناب پیغمبر همیشه در سفر با قصر میفرمود و با مخصوص در بی مقام هم چهار گاهی را دو گانه گذارده است
 چنانچه جمیع صحابه بروی انکار این فعل نمودند **جواب** از این طعن آنکه در حضور عثمان رضی
 این طعن برد کرده بودند چون از حقیقت حال او اطلاع نداشتند هرگاه عثمان رضایه بود که در یک
 کلام کرده ام و خانه دار شده ام و قصد اقامت در آن تعبیه مبارک دارم مسافر مانده ام
 تا سفرانه ادانایم و تقسیم را با جمیع قصور بزرگ نیست اینجهت است که تمام نماز میگویم هر چه صحابه از انکار
 باز ماندند و این جواب عثمان را امام احمد و طحاوی و ابوبکر بن ابی شیبه و ابن عبد البر در کتب خود آورده
 اند و لفظ آن روایت نیست ان عثمان جلی بالناس منی اربعاً فاکثر الناس علیه فقال ایها الناس
 انی تأملت بکة منذ قدمت و ان سمعت رسول الله يقول من تأمل بکة فلیصل صلوته فلیقیم فیها
 آخره احمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابی نعیم عن غیره عن غیره عن ابی اسحاق کمال ثمانه
 که در این صورت با جمیع علماء تمام واجب است **طعن هشتم** آنکه عثمان رضی فرق کرد فیق را از
 حوله مدینه که چراگاه مشهور است و مردم را از آن جبراکا منع فرمود و استهسته است
 اضغاف آن مکان را داخل مدینه ساخت حال آنکه پیغمبر فرموده است اسکون ثم کان علی طای
 المار و الکلاء و الان ربا زار مدینه را فرق فرمود که کسی از آنجا خسته غرناخه را و فقی که گاشته
 عثمان رضی از غیر خود فارغ نشود و تقایم بجز این فرق ساخت که سوا بی تجارت او دیگر ثانی نبرد

عنه بنیاد پیغمبر
 هم رسول را در حج صورت
 بکبر در الاثر و شیع
 در سفر است که کجاست
 بنیاد تمام است
 چنانچه در کتب
 تفصیل ایشان است
 چنانچه در کتب
 بزرگ عثمان از آنکه در
 با هم در منی چار رکعت
 بجز کلام که در کتب
 سبب است ای و ان کی
 خانه دار شده ام و
 از آن بکده که در کتب
 شنیده ام رسول خدا
 که پیغمبر در کتب
 و غیره در کتب
 معجزه و کتب
 تفصیل است و اینجا
 ۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

حکم میکرد در یک ساعت اهل بلوار حقیقت کار معلوم نمیشد با سلاح و سپاه حاضر که نذر فرار
و غیر اری نمودند که مایان جان چاییت ایم که از خراسان تا افریقایه تاب کشید با کسی نیاورد و اگر حکم
فرامی انجامد خود مغرور را تا شاکار ایشان تا نیم که سخن و کلام صلاح اینها نمیشود و چون
اینها میدادند که ما را کسی حجت که متعرض نمیشود اصلا رو بر آه نمی آرند و سخن ترا و دیگر که اصحاب
را بخوبی نمی شناسد عثمان بن عفیف میگفت که اگر رضای من بخوانید و حق نعمت من ادا می
سلاح دور کنید و در خانه ها خود نشینید و هر که از شما سلاح دور کند او را از یاد کردیم
و الله لعن اقل قبل الداء احبالی من ان اقل بعد الداء یعنی خهادت من مقدس است و مرابان
پیغمبر تبارت داده اگر شاقبال خوانید که در من البته قتل خواهم شد و هر چه حاصل که قتل و خون هم
واقع شود و دعا هم بر گری نداشتند و در تواریخ و تفسیرین ثابت است که حضرت امیر مسمی بران خود را
و اولاد او جعفر را و جلیله خود قنبر را بر دروازه عثمان متعین ساخته بود و طلحه و زبیر نیز سپهران خود را
بر دروازه او نشاندند تا بلوایان را فرار حمت نمایند و چون بلوایان هجوم آوردند بنگ و
چو چنگ میکردند تا آنکه حضرت امام حسن جان الوده شد و محمد بن طلحه و قنبر بر سر خرم چشیدند
و از راه دروازه آمدن آنها مکن فخذوا حقیقتا بعض النصاریان را بقتل زده داخل شدند و
عثمان را شمشیر کردند و انیک هیچ البلاغه که اصح الکتاب شیعه است برین با چرا کواهت از
حضرت امیر روایت میکند که فرمود و الله قد رفعت عنه و شراح نیم البلاغه فاطمه را ایمان
این قسم است تمام حضرت امیر را و در زبان عثمان روایت کرده اند و هرگاه حضرت امیر بخانه عثمان
ایام می آمد بلوایان را با یک نیزه و دو در میگرد و چون شتم میفرمود و کار را ایل ایمان نیست که اینها
مقالات و معاملات حضرت امیر را بر ففاق و مخالفت ظاهر و باطن محمول نماید اینجا منافی
تا یک المیزان فی نفسیه این خیال باطل را نسبت بانجناب پاک پر امون خاطر جنت و خایر خود
بر و اندک **و** چو کفر از که به خیر و کجایانده مسلمانانی و اگر با فرض امکان اتفاق بود و وقت
بود خطبه های کوفه چو قسم باد و فرمود بر دفع فائان عثمان بن عفیف المدینه و چرا

کوفت ای پسر برادر من
این قوم در کار و در میان من
قبول میکنند و من کشتن تو
مسمی که دانیست انداز تو
امیت میدادم که در مسکه
پیام و زبیر را در دم بیان
قوم چنگ که در فوج کسوت
و علی که در دامن فوج کسوت
و تدر که در دامن فوج کسوت
ایم المومنین عثمان را زدند
بارتبار من عثمان را زدند
دادند که تمام کوفه را زدند
بیت قوم یکبارگی آمدند
و صلح و یکبارگی آمدند
ایکبارگی آمدند و فرمود
بسیار که اگر جنگ نه
که نماند از دین و دین
حالا اول من ایمان بخدا کرد
طه است مسقطه فرارند
کشتن من و منی را زدند
خاموشی من و منی را زدند
و منی را زدند و منی را زدند

عليكم انتمو فاما بعد انما كان ابن عباس يقول هم الملائكة ووجودهم وانسبت لحياتهم
محض افترا وبيان است انك واما ابان ميت بايشني عن ابن عباس قال انيت النبي في
النام على بدون وعليه عمامة من نوح نوح بها وبيده قضيب من الفرو وسمي قطب يار رسول الله
في الى رويك بالاشوق وادراك سبادا قال قلت الي وسم وقال ان عثمان بن عفان ضج
محمد في الجنة لكما عروسا وقد دعنا الى وليمة فاما سبادا لذكره حسين بن عبد الله
الغناء الفقيه والوثج عسير وبيدك انك ان شامير محمد بن است وشيعة نيز اورا معتبره انك
در كتاب فتحي از ابن عباس بن جوابا بهمين سلوب آورده و خواب حضرت امام حسن بن مشير
و صحيح الروايت است بديهي هم در فتحي آورده عن حسن بن علي قال كنت لاقا ليعبد ويارا بيتا
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعا يده على العرش ورايت ابوك واضعا يده على
منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورايت عمر وضعا يده على منكب ابوك ورايت عثمان
وضعا يده على منكب عمر ورايت وما دونه قلت يا هذا فقالوا دم عثمان يطلب الله وروى ابن ابي
عمر بن قيس بن عباد قال سمعت عليا يوم اجمل يقول اللهم اني ابراهيم اليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي
يوم قتل عثمان انك ترفعني واني للبيعة فقلت الا سجي من الله ابايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول
الله الا اسجي من جل سجي من الملائكة واني لاسجي من الله ان ابايع عثمان فقلت
في الارض لم يدفن بعد فاضروا فلما دفن رجع الناس يسكنون البيعة فقلت اللهم ا
تشفع مما اقدم عليه ثم جارت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكمنا ماصع فلي مروجي
امضا عن محمد بن الحنفية ان عليا قال يوم اجمل لعن الله قبا عثمان في السهل واهل وعنه ايضا ان
عليا بلغه ان عايشة بلعن قبا عثمان فرفع يده حتى بلغه بها وجهه فقال انا لعن قبا عثمان لعنهم الله في
السهل واهل حزين او ثلثا وروى ابو جعفر عبد الله بن الحسن بن الحسن وعنه قتل عثمان فكمنا
حتى مل عتبة وعن خبيب قال دخلت على حذيفة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت لا اراه فانه
افيه قال ان قتلوه كان في الجنة وكانوا في النار انيت اقول البيت در باب قتل عثمان وقل او

و در كتاب فتحي از ابن عباس بن جوابا بهمين سلوب آورده و خواب حضرت امام حسن بن مشير
و صحيح الروايت است بديهي هم در فتحي آورده عن حسن بن علي قال كنت لاقا ليعبد ويارا بيتا
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعا يده على العرش ورايت ابوك واضعا يده على
منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورايت عمر وضعا يده على منكب ابوك ورايت عثمان
وضعا يده على منكب عمر ورايت وما دونه قلت يا هذا فقالوا دم عثمان يطلب الله وروى ابن ابي
عمر بن قيس بن عباد قال سمعت عليا يوم اجمل يقول اللهم اني ابراهيم اليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي
يوم قتل عثمان انك ترفعني واني للبيعة فقلت الا سجي من الله ابايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول
الله الا اسجي من جل سجي من الملائكة واني لاسجي من الله ان ابايع عثمان فقلت
في الارض لم يدفن بعد فاضروا فلما دفن رجع الناس يسكنون البيعة فقلت اللهم ا
تشفع مما اقدم عليه ثم جارت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكمنا ماصع فلي مروجي
امضا عن محمد بن الحنفية ان عليا قال يوم اجمل لعن الله قبا عثمان في السهل واهل وعنه ايضا ان
عليا بلغه ان عايشة بلعن قبا عثمان فرفع يده حتى بلغه بها وجهه فقال انا لعن قبا عثمان لعنهم الله في
السهل واهل حزين او ثلثا وروى ابو جعفر عبد الله بن الحسن بن الحسن وعنه قتل عثمان فكمنا
حتى مل عتبة وعن خبيب قال دخلت على حذيفة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت لا اراه فانه
افيه قال ان قتلوه كان في الجنة وكانوا في النار انيت اقول البيت در باب قتل عثمان وقل او

و در كتاب فتحي از ابن عباس بن جوابا بهمين سلوب آورده و خواب حضرت امام حسن بن مشير
و صحيح الروايت است بديهي هم در فتحي آورده عن حسن بن علي قال كنت لاقا ليعبد ويارا بيتا
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعا يده على العرش ورايت ابوك واضعا يده على
منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورايت عمر وضعا يده على منكب ابوك ورايت عثمان
وضعا يده على منكب عمر ورايت وما دونه قلت يا هذا فقالوا دم عثمان يطلب الله وروى ابن ابي
عمر بن قيس بن عباد قال سمعت عليا يوم اجمل يقول اللهم اني ابراهيم اليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي
يوم قتل عثمان انك ترفعني واني للبيعة فقلت الا سجي من الله ابايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول
الله الا اسجي من جل سجي من الملائكة واني لاسجي من الله ان ابايع عثمان فقلت
في الارض لم يدفن بعد فاضروا فلما دفن رجع الناس يسكنون البيعة فقلت اللهم ا
تشفع مما اقدم عليه ثم جارت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكمنا ماصع فلي مروجي
امضا عن محمد بن الحنفية ان عليا قال يوم اجمل لعن الله قبا عثمان في السهل واهل وعنه ايضا ان
عليا بلغه ان عايشة بلعن قبا عثمان فرفع يده حتى بلغه بها وجهه فقال انا لعن قبا عثمان لعنهم الله في
السهل واهل حزين او ثلثا وروى ابو جعفر عبد الله بن الحسن بن الحسن وعنه قتل عثمان فكمنا
حتى مل عتبة وعن خبيب قال دخلت على حذيفة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت لا اراه فانه
افيه قال ان قتلوه كان في الجنة وكانوا في النار انيت اقول البيت در باب قتل عثمان وقل او

و در كتاب فتحي از ابن عباس بن جوابا بهمين سلوب آورده و خواب حضرت امام حسن بن مشير
و صحيح الروايت است بديهي هم در فتحي آورده عن حسن بن علي قال كنت لاقا ليعبد ويارا بيتا
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعا يده على العرش ورايت ابوك واضعا يده على
منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورايت عمر وضعا يده على منكب ابوك ورايت عثمان
وضعا يده على منكب عمر ورايت وما دونه قلت يا هذا فقالوا دم عثمان يطلب الله وروى ابن ابي
عمر بن قيس بن عباد قال سمعت عليا يوم اجمل يقول اللهم اني ابراهيم اليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي
يوم قتل عثمان انك ترفعني واني للبيعة فقلت الا سجي من الله ابايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول
الله الا اسجي من جل سجي من الملائكة واني لاسجي من الله ان ابايع عثمان فقلت
في الارض لم يدفن بعد فاضروا فلما دفن رجع الناس يسكنون البيعة فقلت اللهم ا
تشفع مما اقدم عليه ثم جارت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكمنا ماصع فلي مروجي
امضا عن محمد بن الحنفية ان عليا قال يوم اجمل لعن الله قبا عثمان في السهل واهل وعنه ايضا ان
عليا بلغه ان عايشة بلعن قبا عثمان فرفع يده حتى بلغه بها وجهه فقال انا لعن قبا عثمان لعنهم الله في
السهل واهل حزين او ثلثا وروى ابو جعفر عبد الله بن الحسن بن الحسن وعنه قتل عثمان فكمنا
حتى مل عتبة وعن خبيب قال دخلت على حذيفة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت لا اراه فانه
افيه قال ان قتلوه كان في الجنة وكانوا في النار انيت اقول البيت در باب قتل عثمان وقل او

و حدیقه نیز نزد شیعه صادق حدیث است بحکم حدیث پیغمبر که در کتب ایشان نیز موجود است
 حدیث که حدیقه فصد قوه و اگر از سایر صحابه و تابعین سخن در دست عظام قتل عثمان نهاده شد
 در حق او و شهادت بنابر در حق قاتلان او منقول ثابت است ذکر نامیم و فائز به طبعی باید
 بر خست و نیز از برین و ایات مشهوره متعدد ثابت شد که ماسر و زافاد و مذکر لاش عثمان
 محض افترا و دروغ است و در جمیع تواریخ کذب آن موجود است زیرا که با جماع مورخین شهادت
 عثمان بعد از عصر و در جمعه شدیم ذی حجه واقع شده است و دفن او در بقع شب شنبه
 وقوع یافت بلا شبهه چون در حق کسی پیغمبر صادق بشارة قطعیة بخول همت بلا حساس
 داده باشد و بتواتر نزد ماسریده دیگر حاجت استشهاد چه ماند بنیاست که این سخن
 مختصر کنم و بطلب دیگر بر ازیم و فیما ذکر کفایة و لایل البصر بدایة و الهام و الله تهم مطاع
امام مومنین عایشه صدیقہ زوجه محبوبه مطهره رسول و آن طعن است **طعن اول**
 آنکه آن مطهره از مدینه نکلد و از آنجا بیرون رفت حال آنکه خدا تهم از وای از بر آمدن از خانه خود منع
 فرموده باشد قرار در آن نبوت مطهره امر نموده قول الله و قرن فی بون کنن لاتبرجن تبرج الحجاب لئلا و الا
 پس او را چه ناست که ناموس رسول را مخافط ننمود و در شرکیز که زاده بر شازده نیز اگر این او را
 و از اول آن جمع بودند ببلد **جواب** این طعن آنکه قرار در نبوت و عدم خروج از خانه اگر مطهره
 بدو بایستی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وای را بعد از نزول این آیه برای حج و عمره می برآورد و در غرض
 همراه می برد و نیز یارب والدین عیادت مر بضان و تغزیه مردکان از آفاریشان فتن نمیداد
 و سو باطل قطعاً این معلوم شد که مراد از این امر و نهی تا کیست و حجاب نامثل حایر پوشا
 که چه و باز از سر زه کردی گفتند و سفر کردن سنائی تست و حجاب غیبت زمان مخدر که در غایت تست
 و حجاب می باشد مثل خواتین بزرگ و بکالت بادشاهی نیز در لشکر بامی برانید خاصه چون سفر
 بانه تضرع بصلحت پیچ بادیومی مثل جهاد و حج و عمره و این سفر تضرع چون بر صلاح ذات البین و
 حکم قصاص خلیفه عادل که بظلم مقتول شده بود واقع شد مثل حج و عمره گردید و اگر چه در زمان حج و عمره

و حدیقه نیز نزد شیعه صادق حدیث است بحکم حدیث پیغمبر که در کتب ایشان نیز موجود است
 حدیث که حدیقه فصد قوه و اگر از سایر صحابه و تابعین سخن در دست عظام قتل عثمان نهاده شد
 در حق او و شهادت بنابر در حق قاتلان او منقول ثابت است ذکر نامیم و فائز به طبعی باید
 بر خست و نیز از برین و ایات مشهوره متعدد ثابت شد که ماسر و زافاد و مذکر لاش عثمان
 محض افترا و دروغ است و در جمیع تواریخ کذب آن موجود است زیرا که با جماع مورخین شهادت
 عثمان بعد از عصر و در جمعه شدیم ذی حجه واقع شده است و دفن او در بقع شب شنبه
 وقوع یافت بلا شبهه چون در حق کسی پیغمبر صادق بشارة قطعیة بخول همت بلا حساس
 داده باشد و بتواتر نزد ماسریده دیگر حاجت استشهاد چه ماند بنیاست که این سخن
 مختصر کنم و بطلب دیگر بر ازیم و فیما ذکر کفایة و لایل البصر بدایة و الهام و الله تهم مطاع
امام مومنین عایشه صدیقہ زوجه محبوبه مطهره رسول و آن طعن است **طعن اول**
 آنکه آن مطهره از مدینه نکلد و از آنجا بیرون رفت حال آنکه خدا تهم از وای از بر آمدن از خانه خود منع
 فرموده باشد قرار در آن نبوت مطهره امر نموده قول الله و قرن فی بون کنن لاتبرجن تبرج الحجاب لئلا و الا
 پس او را چه ناست که ناموس رسول را مخافط ننمود و در شرکیز که زاده بر شازده نیز اگر این او را
 و از اول آن جمع بودند ببلد **جواب** این طعن آنکه قرار در نبوت و عدم خروج از خانه اگر مطهره
 بدو بایستی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وای را بعد از نزول این آیه برای حج و عمره می برآورد و در غرض
 همراه می برد و نیز یارب والدین عیادت مر بضان و تغزیه مردکان از آفاریشان فتن نمیداد
 و سو باطل قطعاً این معلوم شد که مراد از این امر و نهی تا کیست و حجاب نامثل حایر پوشا
 که چه و باز از سر زه کردی گفتند و سفر کردن سنائی تست و حجاب غیبت زمان مخدر که در غایت تست
 و حجاب می باشد مثل خواتین بزرگ و بکالت بادشاهی نیز در لشکر بامی برانید خاصه چون سفر
 بانه تضرع بصلحت پیچ بادیومی مثل جهاد و حج و عمره و این سفر تضرع چون بر صلاح ذات البین و
 حکم قصاص خلیفه عادل که بظلم مقتول شده بود واقع شد مثل حج و عمره گردید و اگر چه در زمان حج و عمره

عام کسی بگوید که فلان زن خانه نشین است بیرون نمی آید از وی چه فهمیده می شود انصاف
باید کرد و غلط فحی را باید گذاشت **جواب** دیگر در کتب شیعه است هر چه است که در زمان
خلافت ابو بکر صدیق رضی عنہ چون غصب حقوق اهل بیت واقع شد حضرت امیر حضرت زهرا رضی
رأسها عنہا را گرفته در محلات مدینه و سایر آن انصار خانه بخانه و در بدر وقت شب گردانید و طلب آنرا
و اعانت خود در پی بخوید باید کرد که دختر زهرا موس بودن اگر زیاده برز و جبه نباشد که خود البته
نخواهد بود و از خانه خود برآمده بخانه های دیگر آن رفتن نسبت بانکه از خانه خود برآید و در جبه و
خرگاه خود بماند و بخانه دیگری نرود چه قدر تفاوت دارد و مقدمه دوسه دیم معصومه که ضرر طلع
از آن بخود عاید میشود و مقدمه قتل خلیفه برحق میجویم فسادت شده در میان امت که ضرر آن
عاید تمام دین است با هم چه فرق دارند چون آن امور موجب طعن نشاندن این امور را موجب طعن
نخواهند شد **جواب** دیگر جمیع از واجی مطهرات مثل ام سلمه و صفیه رضی عنہا که نزد شیعه مقبول و مغفیر اند
در حج و عمره می برآمدند بلکه ام سلمه رضی عنہا درین سفر نیز ناکه معظمه شریک بود و نیز است تا همراه عایشه را
برآید عمر ابن ابی سلمه پیشین بنا بر مصالح عمریه خود مانع آمد و چون خدا تعالی از واجی مطهرات را
تجوز بر خروج بائین برده و سفر فرموده باشد دیگر طعن و تشنیع نمودن را از حائضی مخصوص است
یا ایها الذی علی لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدین علیهن من جملة ما یسبغ ذلک ادنی ان
یعرفن خلافت دین و کانی اند غفور الرحیم و در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت ص بعد نزول این آیه
فرمود از آن لکن آن تخریج الحائض اگر بی شرط مسافرت زمان وجود محرم است همراه ایشان
و در پی سفر عبد الله ابن الزبیر رضی عنہ نیز از حدیثی می همراه و بود و طعمه بن عبد الله
شعبه خواهرش بود ام کلثوم بنت ابی بکر و زبیر بن العوام ثوبه خواهر دیگرش بود اما نسبت ابی
و اولاد این هر دو نیز همراه و این قبیه که بر تدریج هوا عتقاد شده زیاده از کتاب است در
تاریخ نهانی نویسد اما طعنه ای علی رضی عنہ است آن حمل باها بود من جدید و جعل فیها موضع
الدخول و انخرج فخرجت و اینها و طعمه و الزبیر و همراه و نیز از واجی مطهرات پیغمبر رضی عنہ را جمیع رجال

و در حال
با غلبه نام طاعت
با غلبه عقیق و یوم العقیقه و یوم
فی کلان کل فاطمه و علی و اسما
عاده و انما بائین بیست و چهار
بویله سلام ایام و طاعت و یوم
الاظهار و یوم طاعت و یوم طاعت
و المومنه و یوم طاعت و یوم طاعت
شیخ یحیی البیضا و یوم طاعت
الحدی و یوم طاعت و یوم طاعت
خود را و حضرت آن پیغمبر که از واجی
مسلمانان را از واجی مطهرات
خود را و از واجی مطهرات
غریب تر است بلکه شایسته
شود که با اینها و یوم طاعت
خدا بخشنده و مهربان

22

اب

خداوند و پادشاه

پلست ختمراپ

عبدالله

گرمیوں کے

انفسه

میں نے اپنے

١٠٠

اسٹاسنی باپن و

الذی یومنی بالوابع

شماره ۶۰۶

و از حدیث نبوی

برخی گفتند

در کتاب معتبر

میرے از غملا

القوة مشافها

در این کتاب

...

از آن صاحب

گفتار: ۱۰

برست و ر

پانچواں محالہ

التي عندها دريز

4/22/50

(7) 7

جواب این طعن آنکه اراده رجوع از حضرت عایشه بعد از حبس این روایات هم نامحکم
 چنانچه در روایات اهل سنت مصرح به است که فرمود در روزی نزد فی لبس کن در روایات
 اهل سنت تمام این قصه چنین شرح شده که حضرت عایشه روزی در باب مراجعت استادگی کرد و بل
 حکم در رجوع باو نمی موافقت نمی نمودند و باهم مطارحه این امر بود درین شب مردان بن کلم
 و دیگر مردم عسکر قریش بناد کس را زد و پاقین گرد و فواح شاید آوردند که این آب جواب
 نام نیست آبی دیگر است پس عایشه روزی بیشتر روانه شد نیست جواب این طعن موافق روایت
 بحسب روایت جواب دیگر دارد و آن است که در حدیث نبوی از مردی که آب قنیت و
 شامی بآن دارد آنچه از پنجه ریش ستفاد میشود پدید آید است که یکی را از شما این مصیبتی پیش
 آمد و فی الواقع آن عاده مصیبتی عظیم بود که موجب تحقیر محترم حضرت رسول الله
 شده و کاری که مقصود بود یعنی صلاح ذات البین به انجام نیافت و مفتاح سلیمان واقع شد
 و از حدیث زیادیه همین ستفاد میشود پس از حدیثی که میفیدان بعد از آن مخالفت و صراحت
 بر مخالفت نیست کردن آنچه را تواند بود علی الخصوص که لفظ ایماک آن تکوینی یا حمیاء
 در کتب معتبره اهل سنت موجودی ندارد و اگر بالفرض موجود هم باشد پس از آن باب است که
 هر کسی از عتلا و اهل عیال اولاد و از واج خود را تخذیر میکند از اوقات معلومه الوقوع یا مظلومه
 الوقوع مثل مخافه طریقی و سوره بقره برای غافل و این تخذیر نبوی شرعی نمی شود حضرت رسول
 هم این اسم او را بعل می آورد تا و تائید که هیچ نبوی شرعی نباشد مخالفت از مصیبت گفتن نام
 از کمال نصب معناد است و حضرت امیر را چون خیاب پیغمبر شب یکم بخانه اش تشریف فرما
 افتید نماز تجدید نمود صحیح در جواب گفت و الله لا انصلي الا ما كتب الله لنا و جناب پیغمبر از آن
 برگشت و در انهای مبارک میگوشت و میفرمود کان الانسان اکثر شئ بعد لا این مخالفت
 با آن مخالفت باید پنجه این اصرار را با آن اصرار موازنه باید کرد حال آنکه حضرت عایشه رضی

[illegible][illegible]

[illegible]

شماره است معلوم بودن خلافت شیخین با نجاب و ترک عتاب فرمودن بر ایشان سر صریح دلالت
برضا میکند و محمد بن علی وضوح الحجبه و چون خلافت شیخین با نجاب بوسیله معلوم بودی
بعضی خلافت حضرت امیر نمودن مخالف علم الهی گردنست و این خلافت تقدیر الهی حائمی
کنند چه جای غول منصب خلافت قوله تعالی فلما ذهب عن ابن ابراهیم الروح و جاءته الشیبه
بحب دلالت فی قوم لوط ان ابراهیم علیهم السلام اداه منیب با ابراهیم اعرض عن بذلانه قریبا
بر کربا و اینهم غدا غدا غیر در دو طعن ششم آنکه عایشه نه خود گفت است با عزت علی حد
سرسا و النبی صلی الله علیه و سلم ما عزت الله علیه و ما را تهاط و لکن کان سوا
الله صلی الله علیه و سلم بکنیز ذکر با جواب ازین طعن آنکه غیرت و رشک کردن
جست زان است و بر امور جلیه مواخذ نیست آری اگر مقتضای غیرت قولی با فعلی
مخالف شرع صدور یابد انوقت ملاست متوجه می شود و در حدیث صحیح وارد است که یکی
از امهات المؤمنین که در خانه او نجاب تشریف داشتند و خاتون دیگر از احوال طهرت
برای نجاب طعامی لذیذ ساخته فرستاد غیرت کرد و طبعی که در آن طعام بود از دست نهاد
و خاتون دیگر گرفته بر زمین زد که طبعی هم شکست و طعام هم ریخت حضرت خود بنفس بر
براس حرمت طعام که نعمت الهی است بر خاست و طعام را از زمین می چید
می فرمود که غارت اتم و در آن وقت عتابی و توبیخی در حق آن ام المؤمنین نفرمود و دیگر انبیاء
را در حق آن امهات خود چه لایق که در بر قسم امور بدت سپاه طعن خود سازند معا و الله
من ذلک جائیکه در کتاب مایه حد حضرت ادم ابوالبث و رشک کردن او بر نازل از
مربی منقول باشد ابرق در غیرت عایشه را چه جای نجاب خواهد بود طعن ششم آنکه عایشه نه
و خصال سیکفت که قاتلت علی و لودن انی کنست لیا فیما جواب آنکه این روایت با یقین
می رسد و صحیح انقدر است که هر گاه یوم اجل را یاد می فرمود انقدر می گریست که معجز مبارکش باشد
میگشت بسبب آنکه در خروج عجلت فرمود و ترک امل نمود و از پیشتر تحقیق فرمود که آب

در این حدیث که در کتاب مایه حد حضرت ادم ابوالبث و رشک کردن او بر نازل از
مربی منقول باشد ابرق در غیرت عایشه را چه جای نجاب خواهد بود طعن ششم آنکه عایشه نه
و خصال سیکفت که قاتلت علی و لودن انی کنست لیا فیما جواب آنکه این روایت با یقین
می رسد و صحیح انقدر است که هر گاه یوم اجل را یاد می فرمود انقدر می گریست که معجز مبارکش باشد
میگشت بسبب آنکه در خروج عجلت فرمود و ترک امل نمود و از پیشتر تحقیق فرمود که آب

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین

جواب در راه واقع است و آنکه انقسم واقعه عظمی روداد در کتب صحیح اهل سنت از
لفظ آنحضرت امیر مروی و صحیح است که چنان گفت بر لشکر ام المومنین افتاد و مردم از
طریق مقتول شدند و حضرت امیر مروی را ملا خط نمود و راههای خود را کوفتن گرفت و میفرمود
یا یقینی مت قبل ذلک است یا منسیا و اگر از عایشه رضی الله عنهما این عبارت ثابت شود از همین بیان
خواهد بود که درین قسم خانه خلیکها هر دو جانب را رسید و این از کمال انصاف طرفین مخرج
حق و معرفت مراتب هر کرمی باشد چه بلاست که این را در مطاعین میثمارند اگر اصرار را
می نمودند چه خوبی داشت طعن هشتم آنکه حمزه رسول ص را که مسکین بود و قبر پدر خود در
پدر خود که عمر بود کرد و انید جواب از این طعن آنکه در احادیث صحیح آنحضرت ص در کتاب اهل سنت
است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی صراحت و گاهی اشاره بفرمان را بشارت بخوار خو
در دفن داده اند چنانچه حضرت امیر در وقتی که دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما در آن حجره نمیکند قرا
یافت فرمود وانی گنت الاطن ان یجعلک الله مع صاحبیک او گنت کثیر اسمع رسول الله
صلی الله علیه و سلم گنت انا و ابوبکر و عمر و فمت انا و ابوبکر و عمر و انطلقت انا و ابوبکر و عمر و
این بشارت با کمال رضا و خشود اول است از صحیح امر و جواز دفن آنها و اگر صریح
امر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کار می شد پس حضرت امام حسن علیه السلام چه ادفن خود در آن حجره
نیچوست که حصول امر شریف در آنوقت از محالات بود و باید باینست جواب دیگر همان از طبع
تعلیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم که آنها بود موافق حکم فقهی زیرا که تر و فقها ثابت است که چون شخصی خانه بسا
بنام یکی از اولاد خود یا بنحرو یا باز در قبض آنکس ببرد و بیک اولاد و وارثان را
در و دخل نماند و علی هذا القیاس از وراج و دیگر اقارب را هم چنین حکم است و بلا شبهه
انجای حجره را بنام زوجه ساخته بود و آن زوجه در آن حجره شکست و تر می نمود و تقسیم
و بر آویدن در دراز و نوا و دان و دیگر تصرفات مالکانه بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هم برین
منقول حال حجره حضرت زهرا و خانه اسامه بن زید است که هرگاه مساکین خود و ذوات را شاره قرار

خبر فیه است از کتب معتبره
برای هر که میسر است از کتب معتبره
عایشه هم باین قسم است
ابوبکر بن عمر بن الخطاب
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
انی کنت مع ابی طالب و کنت مع ابی طالب و کنت مع ابی طالب
سنة و فی سیمان بن عمرو
بوالجلی اسکن بن قحطال
اندرایت علی یوم الجمل
اندرایت علی یوم الجمل
لودت فی موت قبل ذلک یوم
بخشیدن شده و علی یوم الجمل
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
شیء لا من یضم الی من
یا حسن فکلک الله ابوبکر و عمر و
انظر انما یخرج من فی الدنیا و انما
ما از حدیثی که نقل است از کتب معتبره
اصحاب که یقولوا شکست فیه
اصف ابوبکر بن عمر بن الخطاب
بر روی او و من کانت ای کرم کلا
و در کتب معتبره از کتب معتبره
ابوبکر بن عمر بن الخطاب
و در کتب معتبره از کتب معتبره

مجلس حاضر الانبیا لا یرث و لا یرث لوده و سایر آنرا که از طلب میراث مانع آمده چه اسم ادعای
میراث می نمود و سوار شده به آمدن راجع حاجت بود و مسکن عایشه را همان حجره خاص بود
اگر عافیت منظور می شد در حجر را نباید میکرد و جواب این عباس چه قسم صحیح شود حال آنکه تسبیح
از شن کل متر و کات آنحضرت از حجرات و زمین سنگی و زرع و دیگر مصالح و اشتران و
استعمار و سپان بالیقین زاید بر حجره عایشه را بود و عایشه را چرا بر خوردن کل میراث تمام
میکرد که کل میراث آنحضرت با قطع در دست او نبود و نه او خود و نه غرض آنکه از پیش پس حبس
و راست بر این افترا توده توده فضیحت و رسوائی می بارد و همین است بزبان الهی که باز از زبان
خود رسوا میکند **مجلس پنجم** آنکه روزی آنحضرت خطبه خواند و اشاره به مسکن عایشه را فرمود
و گفت الا ان القننه سینا لک من حیث یطلع قرن الشیطان پس مراد از قننه عایشه است
و قتی که از مدینه بصره برآمد برای قتال بر البرموشین و باعث قتل هزاران کس از مسلمان گردید و جواب
از این طعن آنکه این معنی باطل از حدیث حق فهمیدن تحریف صریح است کلام پیغمبر را زیرا که این عبارت
در موضع بسیار گویا می آید و فرموده است و اشاره به جهت مشرق نموده میرجا مسکن عایشه را
بجا بوده اتفاقا در آنوقت که این خطبه در مسجد بخواند و اشاره به مشرق فرمود و مسکن عایشه
واقع شد زیرا که مسکن او در آن سمت بود و عبارت نبیده یعنی حیث یطلع قرن الشیطان
مصر ظاهر است درین مراد زیرا که طلوع قرن شیطان با قطع از مسکن عایشه را نموده اند
که نصیر بانی را درین سمت مشرق بنیادین در کتب شیعه موجود است از راه شتران و فوافض
و عناد و غماض نظر از آن نموده این معنی فاسد را ترویج میکنند و روایت ابن عباس و دیگر صحابه
این قصه را در حل این شبهه بجا کافی است لغزش نیست راس الکفر نه با و اشارت خود به مشرق
نخستین طلوع قرن الشیطان فی سبیل و مضروبین است و حومه بر فتنه که بر عایشه
از هر طرف بر خاسته اول قریه و خروج مالک شتر است و صحاب و عثمان آنکه در کوفه
رویدند و این است و در جواب این ساکن حجره و مضروبان باز فتنه عیسی بن یزید که در

لا یبذل
که گفته بجا است
سوار فرمود
از عافیت طلوع
میکند
شیطان
دو
الشیطان
عن ابیر
راس الکفر
المشرق و دریا
عن ابی مسعود
الانصار
جاءت العین
المشرق و دریا
سهم و باطل
العقوبه
المشرق و الاثبات
فی سبیل
سوار فرمود
است و اشاره
بیا که عیسی بن
عمران بخار

شهادت امام حسین را گردید باز رفتند مختار لطفی و دعوی نبوت کردند با خروج
 اکثر اهل مدینه و حبشه و حدود و عتبات از آن زمان فوج پس آمدن و افضل قاطبه کوفه است
 و نشود و نهاسی معتزله از بصره و حبشه ایشان و اصل عطا بصری است و فرستاد
 سواد کوفه را شده اند و خارج از بنی و ان و جبال از صفیان و سر که حجه عایشه را
 در آن وقت که عایشه را از سفر بصره در پیش آمد محل فتنه گمان برد و ابان به کوفه رفت که
 مکر اس اس ایسان محمد مصطفی صلعم بود که گفت رفتند زمانم و دیگر در طرقت
 که عایشه رضی الله عنه از آن حجه و باراده حج مکه روانه شد بود و نه براسه فتنه کری اگر عایشه را
 گرفتار این پند از آن باز خواهند بود که از مکه بصره روانه شد پس بایستی که محل فتنه میگفتند
 حجه عایشه را بدیت جو کفر از مکه بخیر و کجا ماند سلمان طعن و مکر آنکه روایت کنند از
 عایشه شوق جاریه و قالت لعن الله نصیب بعض بعض فقیهان قریش یعنی عایشه که دختر
 خانه پرورد خود را بیار است و گفت بعض جوانان قریش را بسبب این خبر آراسته و بیست و نه گاه
 میگویم و او را مشغوف محبت این دخترک بیاورم که می خست یا نخواهد این سخن را شنید و در دم
 انقیاد من بر آید چو آب این طبع است که اول این ویت بخت و جبر مجرب است زیرا که این خبر را گویم
 بن ابراهیم بن عثمان بن ابراهیم عن حماد بن عثمان عن حماد بن عثمان عن حماد بن عثمان
 احتمال است او را که عن حماد بن عثمان عن حماد بن عثمان عن حماد بن عثمان
 محل ارسال انقطاع باینهم روایات بی قرین در مطاعن اعیان اهل بیت است که در این
 مومنین نیست و اگر از بهات دیگر یا شخصی جدا و مفرد کسی آشته باشد یا بنم باقیم و بهت
 در این فصل انداز شود و در انضمام چه جا آنکه موجب بینش نیست و بهیچ اسباب
 که در دم جای طعن نیست زیرا که طلب کفر و کیم برای خیر خانه پرورد خود چه جاد و تزیین تخیلیه بان
 عیب نیست در این باب استون و مستحب است که بپنداریم جاریست در مصالح موجود است که بپنداریم در حق تبار
 نه که استمین بر بود و فیم المنظر و سیاه است بود و فیم منور و لو کان اسانه جاریه لکون و طبع

الحق القهار یعنی اسامه با وجود زمامت شکل و سواد لون انقدر محبوب من است که اگر بالفرض
دختری بود او را چو ساک در چو زینت میدادم و اما استه می کردم تا مردان در ورخت بنگار
و همیشه در شرفا غیر شرفا قاعده شمره است که زنان با کبر و زانه کام خطبه را نیند و زیور
پوشاک مستحار می پوشانند تا زمانی که از طرف مخاطب بر آیدین مخطوبه می آیند در
نظر آنها زینت نماید و اگر حسنی خدا داد داشته باشد و بالا نماند ارشود و موجب غیبت
تاکر گردد و چنین که در جمیع طوائف مروج بر محمول است در شرح هم سفون مستحب چهره
طعن و ملاست کرد و طعن اصحاب که ام عوامی تخصیص نیند و طعن اول آنکه صحابه و با و
کبر و شندی که از فرزند در جنگ احد دوم آنکه از فرزند در جنگ خنین و هر دو جنگ با کفار بود و در
رفاقت انجمناب و فرار از جنگ کفار خاص چون در رفاقت انحضرت م باشد کبریه است **جواب** این
طعن آنکه فرار از جنگ قبل از این از فرار بود و هم غلام مقوم شد بموجب نص قرانی که و لقد عفا الله
عن الانس و الجنه و غیره فرار منافقین قبل از قتال بود و فرار مومنین بعد از قتال و وقوع
و شمع خیر شهادت جناب پیغمبر و چون رسول الله مقتول شوند و حجت تباه گردد با
فرار منی غنی ماند اما فرار در خنین پس در حقیقت فرار نبود بلکه بسبب ندبیری و سبقت
خاله بن الولید و غفلت از کین کفار که از چپ و راست در میان شینت اند و بودند و کفر کاه سنگ
پس پیشی و نشی و فراری در لشکر بود و در آن اثنا بعضی مردم پیشت دادند که از صحابه
کبار بودند بلکه طلقا و مکه و مسکنه الفتح باز بران اصل را نکرند بلکه برگشتند و فتح شد بدلیل کلام الهی
ثم انزل الله سکنته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنود الله تر و ما و نیز انحضرت م کسی را بران
امر عتاب نفرمودند بلکه عذر معلوم داشت پس دیگر از ائمه جاس عتاب و طعن نماند و در شیع
چون استیذان هلاک شود فرار از جنگ کفار بجای حجت نص علیه ابو القاسم ابن سعد فی الشجر
و در جای همین صورت بود زیرا که در کفر کاه سنگ از هر طرف بریزد هم شمشیر کین آمده بود
و هرگز تیرهای آنها خط انسیر و ناچار عقب بازگشتند تا کفار در میدان برانند از راه

و حق القهار یعنی اسامه با وجود زمامت شکل و سواد لون انقدر محبوب من است که اگر بالفرض
دختری بود او را چو ساک در چو زینت میدادم و اما استه می کردم تا مردان در ورخت بنگار
و همیشه در شرفا غیر شرفا قاعده شمره است که زنان با کبر و زانه کام خطبه را نیند و زیور
پوشاک مستحار می پوشانند تا زمانی که از طرف مخاطب بر آیدین مخطوبه می آیند در
نظر آنها زینت نماید و اگر حسنی خدا داد داشته باشد و بالا نماند ارشود و موجب غیبت
تاکر گردد و چنین که در جمیع طوائف مروج بر محمول است در شرح هم سفون مستحب چهره
طعن و ملاست کرد و طعن اصحاب که ام عوامی تخصیص نیند و طعن اول آنکه صحابه و با و
کبر و شندی که از فرزند در جنگ احد دوم آنکه از فرزند در جنگ خنین و هر دو جنگ با کفار بود و در
رفاقت انجمناب و فرار از جنگ کفار خاص چون در رفاقت انحضرت م باشد کبریه است **جواب** این
طعن آنکه فرار از جنگ قبل از این از فرار بود و هم غلام مقوم شد بموجب نص قرانی که و لقد عفا الله
عن الانس و الجنه و غیره فرار منافقین قبل از قتال بود و فرار مومنین بعد از قتال و وقوع
و شمع خیر شهادت جناب پیغمبر و چون رسول الله مقتول شوند و حجت تباه گردد با
فرار منی غنی ماند اما فرار در خنین پس در حقیقت فرار نبود بلکه بسبب ندبیری و سبقت
خاله بن الولید و غفلت از کین کفار که از چپ و راست در میان شینت اند و بودند و کفر کاه سنگ
پس پیشی و نشی و فراری در لشکر بود و در آن اثنا بعضی مردم پیشت دادند که از صحابه
کبار بودند بلکه طلقا و مکه و مسکنه الفتح باز بران اصل را نکرند بلکه برگشتند و فتح شد بدلیل کلام الهی
ثم انزل الله سکنته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنود الله تر و ما و نیز انحضرت م کسی را بران
امر عتاب نفرمودند بلکه عذر معلوم داشت پس دیگر از ائمه جاس عتاب و طعن نماند و در شیع
چون استیذان هلاک شود فرار از جنگ کفار بجای حجت نص علیه ابو القاسم ابن سعد فی الشجر
و در جای همین صورت بود زیرا که در کفر کاه سنگ از هر طرف بریزد هم شمشیر کین آمده بود
و هرگز تیرهای آنها خط انسیر و ناچار عقب بازگشتند تا کفار در میدان برانند از راه

[illegible]

و طعن نسیب از جهت کفر و حرام است که وجه سب یعنی معاصی کفر درین بزرگان یافتنی شود
 و موجبات تعظیم توقیر و ثنا حسن و قبح موجود دارند چون جماعه باشند از سببین که سب
 تعظیم مستند باشند و گناهای ایشان را مغفرت و تکفیر فیض قرآن نابت شده باشد با بغیر
 اینجا چه کنیم و حکم انبیاء و ائمه بود در حرمت سب و تحقیر و امانت بدگفتن نهایت کار
 آنکه نسیب را سبب تحقیر موجود نیست و اینها بعد از وجود معدوم شد و معدوم بعد الوجود چون
 معدوم اصلی است درین باب و اینها نایب انبیاء و تعظیم کردن حرام است و عوام است غیر
 از صحابه و غیره نداشتند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهای ایشان را با قطع از وجهی و غیره
 معلوم شده باشد و قول طاعان و تعلق رضای الهی با اعمال ایشان بالتخصیص
 یقین شده باشد پس سرقه صحابه بر رخ اند در بیان انبیاء و ائمه و اینها سبب سبب
 است که غیر از صحابه سبب سبب طبع و متقی باشد بر وجه ایشان نیست بدین نکته را با سبب آن
 مخاطب باید داشت که سبب تقصیر است و نیز فرمود است بشهر هم برهم جرعه منه در ضوآن و حیات
 انهم انهم انهم تالین فی ابدان و نیز فرمود و لکن این حدیث الیک الايمان و زینه فی قلوبکم
 و کرم الیک الکفر و الفسوق و العصیان ازین این معلوم شد که اگر کسی از ایشان مرتکب فوق
 عصیان شده است از خطا و غلط فهمی شده است با وصف که اسبب فوق و عصیان
 و استه فوق و عصیان کردن محال است زیرا که شوق و استحسان از باد و صفر در محال
 اختیار است با جماع عقلی که تقری فی موضع من الحکمة و نیز فرموده اولک هم المؤمنون حقاً هم
 درجات عند ربهم و خفوه و رزق کریم پس معلوم شد که اعمال ظاهر ایشان از صوم
 و صلوة و حج و جهاد مسلطی بر فساد و فاشی زلیفیس مکر نبود و مصلحت ایشان تحقیق
 و یقین نابت بود و نیز فرمود لکن الرسل و الذین اسنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم
 و اولادکم لیسیم اخیرات و اولادکم هم الفطحن و نیز فرمود لا یستجو منکم من الفقه من
 قبل الفقه و قال اولادکم عظم و جبه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلاً و عسده

و طعن نسیب از جهت کفر و حرام است که وجه سب یعنی معاصی کفر درین بزرگان یافتنی شود
 و موجبات تعظیم توقیر و ثنا حسن و قبح موجود دارند چون جماعه باشند از سببین که سب
 تعظیم مستند باشند و گناهای ایشان را مغفرت و تکفیر فیض قرآن نابت شده باشد با بغیر
 اینجا چه کنیم و حکم انبیاء و ائمه بود در حرمت سب و تحقیر و امانت بدگفتن نهایت کار
 آنکه نسیب را سبب تحقیر موجود نیست و اینها بعد از وجود معدوم شد و معدوم بعد الوجود چون
 معدوم اصلی است درین باب و اینها نایب انبیاء و تعظیم کردن حرام است و عوام است غیر
 از صحابه و غیره نداشتند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهای ایشان را با قطع از وجهی و غیره
 معلوم شده باشد و قول طاعان و تعلق رضای الهی با اعمال ایشان بالتخصیص
 یقین شده باشد پس سرقه صحابه بر رخ اند در بیان انبیاء و ائمه و اینها سبب سبب
 است که غیر از صحابه سبب سبب طبع و متقی باشد بر وجه ایشان نیست بدین نکته را با سبب آن
 مخاطب باید داشت که سبب تقصیر است و نیز فرمود است بشهر هم برهم جرعه منه در ضوآن و حیات
 انهم انهم انهم تالین فی ابدان و نیز فرمود و لکن این حدیث الیک الايمان و زینه فی قلوبکم
 و کرم الیک الکفر و الفسوق و العصیان ازین این معلوم شد که اگر کسی از ایشان مرتکب فوق
 عصیان شده است از خطا و غلط فهمی شده است با وصف که اسبب فوق و عصیان
 و استه فوق و عصیان کردن محال است زیرا که شوق و استحسان از باد و صفر در محال
 اختیار است با جماع عقلی که تقری فی موضع من الحکمة و نیز فرموده اولک هم المؤمنون حقاً هم
 درجات عند ربهم و خفوه و رزق کریم پس معلوم شد که اعمال ظاهر ایشان از صوم
 و صلوة و حج و جهاد مسلطی بر فساد و فاشی زلیفیس مکر نبود و مصلحت ایشان تحقیق
 و یقین نابت بود و نیز فرمود لکن الرسل و الذین اسنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم
 و اولادکم لیسیم اخیرات و اولادکم هم الفطحن و نیز فرمود لا یستجو منکم من الفقه من
 قبل الفقه و قال اولادکم عظم و جبه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلاً و عسده

و طعن نسیب از جهت کفر و حرام است که وجه سب یعنی معاصی کفر درین بزرگان یافتنی شود

[illegible]

که اینجا که کلام گمان بوده اند از آنجمله محمد بن ابی بکر سب و از آنجمله مالک ششم است از آنجمله
مروان بن الحکم است و امثال ایشان پس اصلا این طعن متوجه صحابه نیست و الا در کلام
پیغمبر کذب لازم آید جواب دیگر در بحث نبوات گذشت که موافق روایات شیعه حضرت
ادم ابو البشر علیه الصلوٰه و السلام در حد و فضل ائمه اطهار با وجود تنذیه قریح حق تم طول
گرفتار ماند و اصرار نمود و موافق فعل پیغمبر معصوم اگر صحابه هم رفته باشند چه باک و اگر فعل
پیغمبر معصوم جوانی و توجیهی نزد شیعه داشته باشد همان جواب و توجیه در اینجا هم اهل سنت کار
خواهند برد **ششم** آنکه حضرت پیغمبر فرموده است که من افسه علی فدا شدی
و نیز در حق حضرت زهرا فرموده است من اخصبها غصنه و صحابه اتفاق کردند بر عداوت
علی و انداختن زهرا و با علی جنگ کردند و خدایان او نمودند در وقت که ابو بکر و
اراده سوختن خانه و کس کردند قصه شش آنکه ابو بکر قفسه ابن عمر برضرا لبوسه
علی فرستاد تا او را حاضر سازد و بیعت نماید پس علی بنیامر را غضب در گرفت و خود
سوی خانه آن بر دو منظوم روان شد و پشت به او نهیم و شش همراه گرفت چون بد خانه رسید
دید که دروازه بند است با و از بلند نگردد که یا ابن ابیطالب فتح الباب علی سکوت کرد و در
نهکش و عمر دروازه را پیش داد و سوخت و درون خانه میجا با در آمد چون زهرا چندین گریه
اختیار از حجره برآمد مقابل عمر شد و او از بلند کرد و زنده پیرا غار نهاده که و التباه پس عمر را
بایام در پهلوی مبارکش خلائید و علی را گفت که مان برخیز و با ابو بکر بیعت کن و الا از اهل
خواهم آورد و صحابه همه در نیواقمه حاضر بودند و یکس دم نزد و خرد و اما پیغمبر را در دست
طالمان سپردند و وصیت پیغمبر را در حق اهل بیت پس نشست انداختند **جواب** این طعن که این
در روای غیر روای که از سماع ان موسی بن ابل ایمان می خیزد از مقررات شیعه و کذا بان کوفه
است جواب این غیر از این نیست که نسبت میگوید دروغ را جریا باشد دروغی و اگر از
بر دروغ خود جواب از اهل سنت در خواست نمایند یقین است که تن پیغمبر خواهند داد

و این روایت صحیح است و از آنجمله محمد بن ابی بکر سب و از آنجمله مالک ششم است از آنجمله مروان بن الحکم است و امثال ایشان پس اصلا این طعن متوجه صحابه نیست و الا در کلام پیغمبر کذب لازم آید جواب دیگر در بحث نبوات گذشت که موافق روایات شیعه حضرت ادم ابو البشر علیه الصلوٰه و السلام در حد و فضل ائمه اطهار با وجود تنذیه قریح حق تم طول گرفتار ماند و اصرار نمود و موافق فعل پیغمبر معصوم اگر صحابه هم رفته باشند چه باک و اگر فعل پیغمبر معصوم جوانی و توجیهی نزد شیعه داشته باشد همان جواب و توجیه در اینجا هم اهل سنت کار خواهند برد ششم آنکه حضرت پیغمبر فرموده است که من افسه علی فدا شدی و نیز در حق حضرت زهرا فرموده است من اخصبها غصنه و صحابه اتفاق کردند بر عداوت علی و انداختن زهرا و با علی جنگ کردند و خدایان او نمودند در وقت که ابو بکر و اراده سوختن خانه و کس کردند قصه شش آنکه ابو بکر قفسه ابن عمر برضرا لبوسه علی فرستاد تا او را حاضر سازد و بیعت نماید پس علی بنیامر را غضب در گرفت و خود سوی خانه آن بر دو منظوم روان شد و پشت به او نهیم و شش همراه گرفت چون بد خانه رسید دید که دروازه بند است با و از بلند نگردد که یا ابن ابیطالب فتح الباب علی سکوت کرد و در نهکش و عمر دروازه را پیش داد و سوخت و درون خانه میجا با در آمد چون زهرا چندین گریه اختیار از حجره برآمد مقابل عمر شد و او از بلند کرد و زنده پیرا غار نهاده که و التباه پس عمر را بایام در پهلوی مبارکش خلائید و علی را گفت که مان برخیز و با ابو بکر بیعت کن و الا از اهل خواهم آورد و صحابه همه در نیواقمه حاضر بودند و یکس دم نزد و خرد و اما پیغمبر را در دست طالمان سپردند و وصیت پیغمبر را در حق اهل بیت پس نشست انداختند جواب این طعن که این در روای غیر روای که از سماع ان موسی بن ابل ایمان می خیزد از مقررات شیعه و کذا بان کوفه است جواب این غیر از این نیست که نسبت میگوید دروغ را جریا باشد دروغی و اگر از بر دروغ خود جواب از اهل سنت در خواست نمایند یقین است که تن پیغمبر خواهند داد

نمودن شروع کردند و جماعه از خطا و صیغه بخل و زیور و نعمان بن بشیر و کعب بن عجره و غیرهم بر
 قتل عثمان رضی الله عنه و تلافی می نمودند و می گفتند که این حادثه درین امر است تحت شکنج و
 قبیح واقع شد اگر می دانستیم که این بلایا برین صدمه خواهد رسانید از ابتدا مانعت میکردیم
 و او مظلوم گشته شده بر حق بود و قاتلان او بر باطل چون این کلمات این صحابه بکوشش قاتلان
 عثمان می رسیدند و می گفتند که صحابه مذکورین را نیز با عثمان ملحق سازند مردم مختلص برین اراده فایده
 شان مطلق شده صحابه مذکورین را نیز در اسرا خنند تا بران صحابه مذکورین بسوی مکه
 روانه شدند و در انعام المومنین عایشه را که برای حج رفته بود دریافتند و عرض کردند که
 مادر بنابه تو آمده ایم زیرا که تو مادر مسلمانانی و هرگاه طفل از حیره می رسد در دامن مادر
 پناه میگیرد و لازم که شرعاً و عرفاً از سر مادی سازی که امیر المومنین بنا بر مصلحت وقت
 از دفع شر این اشتیاق سکوت دارد و انتقام بکوت او خیره شده دست و زبان ظلم و تعدی
 دراز کرده اند تا رفته که قصاص عثمان رضی الله عنه نشود و این بدکرداران را سیاست و اجبی
 فریبده انبیا و امثال انبیا خیلی در خون ریز و ظلم دلیر خواهند شد و ما را هرگز اطمینان حاصل
 نخواهد شد عایشه رضی الله عنها و مصلح آنست که تا وقتی که آن اشتیاق در مدینه اند و در بار امیر المومنین
 رافضی گرفته و او را مجبور خود ساخت شما در مدینه نروید و جاسی دیگر که محل امن و اطمینان باشد
 قرار کنید و علی ابن ابیطالب رضی الله عنان جماعه بحلیه و مدینه جدا کرده در خود بگیرد چون طلیفه
 بدست شما افتد و فرستق شما کرد آن هنگام فکر کنید سیاست و گرفتن قصاص غلیظه مقتدر
 نماید که اینده دیگر از چشم عبرت و اشود و تقسیم کار بزرگ را سهل ندانید همه صحابه مذکورین
 این صلاح را پسندیدند و اطراف عراق و بصره را که مجمع جنود مسلمین در آنوقت بود ترجیح
 دادند و عایشه رضی الله عنها را نیز باعث شدند که تارفع فتند و حصولی امن و درستی امور خلافت و
 ملاقات با باطلین و وقت بهرام مایشان تا پس از ادب نو که مادر مسلمانانی و حرم محترم رسول
 و از جمله از ولی محبوب تر و قریب تر بود و این اشتیاق قصد نکند و ما را تمنی از نجا ببار

ناچار عایشه را به تنه بپوشانید و انتظار امور است و حفظ حال چیست که اگر اهل صحابه رسول
که هم قارب او بودند بسبب بصره حرکت فرمود حضرت امیر را قاتلان عثمان در
که در جمیع امور خلافت دایر و سایه شده بودند این قصه را بنوع دیگر رسانیدند و باعث
شدند که خواه نخواه دنبال آنها باید برآمد حضرت امام حسن امام حسین و عبداللہ بن جعفر و
عبداللہ بن عباس هر چند از حرکت مانع آمدند بسبب تعبیه آن اشتیاق پیش رفت آخر
حضرت امیر را بر آوردند چون متصل بصره رسیدند اول قفقاع را نزد امام المومنین و طای
وزیر فرستادند که قصه آنها را یافته بغیر حضرت خلیفه رساند قفقاع نزد امام المومنین رفت و گفت
ایا امانت مخصوصه و اخذ یک بده البلده فقال یانی الاصلاح بین الناس ثم بعث الی طلحه و
الزبیر فی قصه افعال القفقاع خبرانی بوجه الاصلاح قالوا فله عثمان فقال القفقاع ہذا لا یکن
الا بعد اتفاق کلمۃ مسلمین و سکون الفتنہ فعیدکما بالسلامۃ فی ہذہ الساعۃ فقالا اصبت
واصبت فرجع القفقاع الی عہدہ فاجابہ بذاک کہ نسیرہ و تہبشہ و اشرف القوم
علی الصلا و لبثوا ثلثۃ ایام لا یشکون فی الصلح چون شام روز سیوم شد ریل و سابط
نمایان قرار دادند کہ صبح پنجام ملاقات امیر باطلحہ وزیر واقع شود و قاتلان عثمان در آن صبح
حاضر باشند خیلی این موضع صلح بران اشتیاق کران آمد شنیدن این خبر دست پاچه شده حیران و
سرمه چمن نزد عبداللہ بن سبا کہ مخوی آنها بود و دیدند و چاره کار از وی پرسیدند او گفت
کہ چاره کار خبر این نیست کہ از شب شروع قاتل نمایند و نزد امیر اظهار کنند کہ از آن طرف عذر واقع
شد از آخر شب سوار شده کرد و پیش لشکر امام المومنین تاقتند در آن لشکر نیز آوازہ حضرت
امیر بلند شد و از طرف نیز شور برخواست کہ طلحہ وزیر قدر کردند حضرت امیر نجیبان را و ایشانند و بیک
قال در اشتغال است و دست بریده میشود ناچار ترن بخاکسوداد واقع شد آنچه واقع شد و طای
مورخین اہل سنت این واقعه را ہمین سہ روایت کرده اند بطریق متعددہ از حضرت امام حسن
بن جعفر و عبداللہ بن عباس یہاں سلب و بطلان نموده اگر قاتلان عثمان کہ سلاف شیخ و منبوعان ایشان

و انما جعل
بہذا عایشہ را
بپوشانید و
انتظار امور
است و حفظ
حال چیست
کہ اگر اہل
صحابہ رسول
کہ ہم قارب
او بودند
بسبب بصرہ
حرکت فرمود
حضرت امیر
را قاتلان
عثمان در
کہ در جمیع
امور خلافت
دایر و سایہ
شدہ بودند
این قصہ را
بنوع دیگر
رسانیدند و
باعث شد
ند کہ خواه
خواہ دنبال
انہا باید
برآمد
حضرت امام
حسن امام
حسین و
عبداللہ بن
جعفر و
عبداللہ بن
عباس ہر
چند از حرکت
مانع آمدند
بسبب تعبیه
آن اشتیاق
پیش رفت
آخر حضرت
امیر را بر
آوردند چون
متصل بصرہ
رسیدند اول
قفقاع را
نزد امام
المومنین و
طای وزیر
فرستادند
کہ قصہ
انہا را
یافتہ
بغیر
حضرت
خلیفہ
رساند
قفقاع
نزد امام
المومنین
رفت و
گفت
ایا امانت
مخصوصہ
و اخذ
یک بده
البلدہ
فقال
یانی
الاصلاح
بین
الناس
ثم بعث
الی
طلحہ
و الزبیر
فی قصہ
افعال
القفقاع
خبرانی
بوجه
الاصلاح
قالوا
فله
عثمان
فقال
القفقاع
ہذا
لا یکن
الا
بعد
اتفاق
کلمۃ
مسلمین
و سکون
الفتنہ
فعیدکما
بالسلامۃ
فی ہذہ
الساعۃ
فقالا
اصبت
واصبت
فرجع
القفقاع
الی
عہدہ
فاجابہ
بذاک
کہ
نسیرہ
و تہبشہ
و اشرف
القوم
علی
الصلا
و لبثوا
ثلثۃ
ایام
لا یشکون
فی
الصلح
چون
شام
روز
سیوم
شد
ریل
و سابط
نمایان
قرار
دادند
کہ
صبح
پنجم
ملاقات
امیر
باطلحہ
وزیر
واقع
شود
و قاتلان
عثمان
در آن
صبح
حاضر
باشند
خیلی
این
موضع
صلح
بران
اشتیاق
کران
آمد
شنیدن
این
خبر
دست
پاچہ
شدہ
حیران
و سرمہ
چمن
نزد
عبداللہ
بن سبا
کہ
مخوی
انہا
بود
و دیدند
و چارہ
کار
از وی
پرسیدند
او
گفت
کہ
چارہ
کار
خبر
این
نیست
کہ
از
شب
شروع
قاتل
نمایند
و نزد
امیر
اظہار
کنند
کہ
از
آن
طرف
عذر
واقع
شد
از
آخر
شب
سوار
شدہ
کرد
و پیش
لشکر
امام
المومنین
تاقتند
در
آن
لشکر
نیز
آوازہ
حضرت
امیر
بلند
شد
و از
طرف
نیز
شور
برخواست
کہ
طلحہ
وزیر
قدر
کردند
حضرت
امیر
نجیبان
را
و ایشانند
و بیک
قال
در
اشتغال
است
و دست
بریدہ
میشود
ناچار
ترن
بخاک
سوداد
واقع
شد
آنچه
واقع
شد
و طای
مورخین
اہل
سنت
این
واقعہ
را
ہمین
سہ
روایت
کرده
اند
بطریق
متعددہ
از
حضرت
امام
حسن
بن
جعفر
و
عبداللہ
بن
عباس
یہاں
سلب
و
بطلان
نمودہ
اگر
قاتلان
عثمان
کہ
سلاف
شیخ
و
منبوعان
ایشان

اینست که در کتب معتبره از اهل سنت حکم ضربات البعید دارد و معاویه و اهل شام را نیز در این
 جهنم و غوی بوده که قاتلان عثمان را نمی باید سپرد و قصاص باید گرفت و سیاست
 باید نمود چون از طرف حضرت امیر در سپردن قاتلان عثمان را به سبب شکست و غلبه آنها
 بعد از جنگ جمل و خالی شدن میدان از منافع و مزاحم و اجبی بود اجابت مدعای
 آنها بجا مانده است و اخیرا منکر خلافت او شده و سبب لیاقت اینکار را بخواهد
 و بد گفتن آغاز نماید و جنگ برخاسته جلاله در هیچ البلاغه موجود است باید دید که در
 اندر حضرت امیر چه فرموده است اصحابا قاتل خود را تا فی الاسلام علی ما دخل فیمن
 الذین و الاعوجاج الشبهه و التاویل و در حق قاتلان عثمان نیز در هیچ البلاغه موجود است
 که قال له بعض صحابه لو عاقبت قاتلین علی عثمان فقال یا اخوه انی استعملت اهل
 و لکن کفایت می نمود و بجهل علی شوکت می نمود و الاغلبه با هم سوالات حضرت عبد الله
 البکر را می نمود و الاغلبه با هم سوالات حضرت عبد الله البکر را می نمود و الاغلبه با هم سوالات
 حضرت امیر را می نمود و الاغلبه با هم سوالات حضرت امیر را می نمود و الاغلبه با هم سوالات
 روایات اصلا در حق نیست و اگر روایات است را ذکر کنیم حقیقت حال بوجهی واضح شود که از
 اقباب روشن تر گردد و با وجودیکه شیعه از ذکر انفسه روایات برای حفظ مذرب خود بجای آورده
 گفته لیکن جهان الهی است که یک و عبارت را بجهت تکیه در کتب ایشان و ولایت نهاده
 که بجای بکار اهل سنت می آید و آنچه در قصه و حراق باب دار فاطمه زن و خلافت شمشیر
 پیروی سیده التمار ذکر کرده اند بهر آنکه ذیب و اقراات شیاطین کوفه است که بنوا
 شیعه در و افش بوده اند هرگز در هیچ کتاب اهل سنت نه بطریق صحیح و نه بطریق ضعیف
 موجود نیست و حال رواه شیعه سابق تفصیل مشروح شد که هم از روی روایات
 شیعه دروغ شده و بهر حال از اینها حضرت امیر صحیح شده است با وجود ادعای کمال

نیز در این مجلس معیت اعیان و بزرگان و فقهاء و حقوق صحیفه سید و اصناف و اشراف و انجمن

محبت با اخطات بر کسانی که عداوت آنها در دین و ایمان خود میدانند چه طور مبارک
بستان که نخواهند نوشت و اهل سنت که دین و ایمان خود را وابسته بحکم قرآن مجید و اقول
عزت طایفه ساخته اند چنانچه در ابواب بقیه بتفصیل معلوم شد چه رسم روایات کا ذیلین
در روح کو یا نیز خلاف شهادت قرآن مجید و عزت طایفه خواهند شنید این و شاهد عدل
در ابطال این بهتان واقعه کافی و شافی اند اگر شهادت خدا شنیدید منطوق است در قرآن
مجید باید دید که اذکره علی المؤمنین غرة علی الکافرین در حق کدام فرد و اردت و نیز غرة
باید کرد که تواضع مؤمنین بدین قسم باشد که درین قصه واقع شد و نیز باید دید که
علی الکفار حرامیم در حق کدام مردم است و تقضای رحمت بدین است که بعمل آمد و نیز باید دید
که الذین ان کننا بهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر
حال کدام جماعت است و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بدین می باشد که خانه زهر را در راه
سوزند و اندر پهلوی مبارکش شمشیر فلانند و تیر باید دید و لکن الحدیث یکم الایمان فریضه
فی قلوبکم و کرم الیکم الکفر و الفسوق و العصیان خطاب به کدام کرده است و این فعل شایع
فسوق و عصیان به کت یا نه آمیت شهادت ناطقه قرآن مجید بر برات صحابه زین
فعل شایع و اگر شهادت حضرت امیر خواهند که بشنوند بدین پنج البیانت نظر کنند آنچه در حق صحابه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است مطالعه نمایند قال امیر المؤمنین مخجل باصحابه
فاکر الاصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم فاما اهل
منکم شبیههم لقد کانوا یبصرون شعاعهم انا و یوحی و فیما ید و حون ابین جباهم و قد
یتفقون علی مثل کثیر من ذکر معاد بهم کان بنی اعینه کم کما من طول سجود و هم اذا ذکر الله
هلت اعینه حتی تبل جباههم و اذا و اید الشجر فی الیوم العاصف خوفا من العقاب
و رجاء الثواب و قال انیر لقد کنا مع رسول الله ص فقتل ابائنا و اباؤنا و اخواننا
و اخواننا و اعمامنا و ما نرید فذلک الایمان و سلیمان و مضیا علی اللقم و صبر علی

مضمین الالم و جبر علی جماد العدر و قد کان الرجل مناداً الآخر من عدونا یتصا ولا یتصا الی علی
 شیخا لسان انفسها ما یبها یتبعی صاحب کائنات المنون حمزة و مرة لعدونا ما یبها لسان الهم
 صدقنا انزل بعدونا الکتب و انزل علینا النص حتی استقر الاسلام علیما اجارنه متبوا و اذ
 طانه و لعمری لو کنا نأتی ما اتینم فام للدرین عود و لا احضر للاسلام عود و اگر ایامه بن
 شهادت در کذریم یک آیه قرآن مارا در کذب یا فی قصه مغرر کافی است حق
 تعالی در حق صحابه میفرماید لا تجد قوما یؤمنون یابعد الیوم الا ضریادون یمن جاد الله و رسوله و
 لو کانوا آباءهم و اولادهم و اخوانهم و عشیرتهم اولک کتب فی قلوبهم الایمان و ایمهم بروح منه
 پس این آیه نص صریح است که صحابه را بهر که مخالف خدا و رسول باشد سبیل کردن در جانب
 دارے او نمودن و دوستی او را مانع اجرا حکم الهی است و از محالات است پس
 کسانی که حالشان چنین باشد چه امکان است که بر این واقع شنیع سکوت کنند یا بعضی
 از ایشان مصدر این فعل شنیع شوند حال آنکه بعد از غیر نیز در علامت اعلام دین جان مال
 خود را شار کرده باشند و طول عمر در ایستادن او صرف نموده سبب آنکه اینها ایشان عظیم
 و بزرگوار و اهل سنت شهادت خدا و رسول و شهادت امیر المؤمنین و جانشین موجود باشد دیگر
 کوشش نهادن بیانات انخوان اشیا طلیح و افتات ابن مطهر علی و ابن شهر آشوب از بزرگان
 که نفعی عرابی و شبیهی جاری بیش نیست چه قسم متصور تواند شد که بعضی از اینها که در اینجا
 و سلم السیریه هر دو است که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی تأخذ
 تأخذ القرون قلبا شبر الشبر و ذراعا بذراع قالوا یا رسول الله کفار فارس و الروم قال و من
 الناس الا اولک ذاین طعن طرفه ناشاست که جمیع امت را در صحابه تصور نموده این حدیث
 را در صحابه فرموده اند در حدیث لفظ امت واقع است نه لفظ صحابه و امت انحصار
 بیشتر شبیه است به کفار فارس و روم نموده اند هم در عقاید و هم در اعمال و هم در اخلاق
 و هم در عباد و هم در رسوم و میان تعدد الیه قابل اند و گویند ان الله ثالث ثلاثة و مخلوق

فانهم
 تا کتب در دست من
 کلامی که در کتب
 قریب است از ایشان
 و جب بوج و ذریع
 به ذریع گفت یا رسول
 خدا یا کفار فارس و
 روم را میگویند
 فرموده و مردم میگویند
 که اینها
 در کتابی
 دارند و استی که میگویند
 یا خدا و رسول و اگر چه
 باشند بدان خود را با این
 خود را در این خود
 یا خویش را خود
 که از او نشسته است
 در دلهای ایشان
 و در کرده است ایشان
 فیض باطن از خود

در بر و مشعر را افضل عبادت دانستن در باب فقه که شد و مقصد این امور را اینست
 در عبادت داخل نیستند زیرا که از روی کتب اینها و بموجب قرار داد علماء اینها ثابت است
 و متوجه آنست که برای حفظ مذہب خود یا شکست مذہب مخالف خود چیزی که خلاف حق
 و بدایه عقل و تواتر باشد از کتاب نمایند و غلو آنست که چیزی که نزد خود ثابت نیست از
 فطر محبت و اعتقاد و رقی محبوبان خود اثبات نمایند یا چیزی که نزد خود ثابت است رقی
 آنها را کار کنند و تعصب آنست که اثبات منتهی در کتابت برجم خود از راه فطر انقباض نماید و حق
 متغضان خود بعمل آرند پس غلو و تعصب از یک دی است که اثبات آنچه نزد خود متغض
 است یا کار آنچه نزد خود ثابت است و هر دو عمل می آمد تفاوت در میان غلو و تعصب است چون
 عمل در رقی محبوبان واقع شود غلو نامند و چون همین امر در رقی متغضان واقع شود تعصب
 نامند و این هر دو بموجب نفس قرآنی حرام اند قوله تعالی یا اهل الکتاب لا تغلو فی دینکم
 و لا تقولوا علی الذی الا الحق و قوله تعالی یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات الذی اوتیتم
 تشهدون و لهذا درین رساله غلو و تعصب در یک فصل آورده شد و بعد از تعصب نام
 کرده آمد بنا بر شهرت این لفظ و او نام را که سر نشاء اینهم خدا است مقدم بر همه کرده
 آمد و فصل جدا پس این باب مجتب بزر فصل شد یک فصل در او نام و یک فصل در تعصب و یک
 فصل در نفوات **فصل اول** در او نام شبعه باید دانست که غلو در یک عمل بیشتر
 بسبب غلبه و هم می باشد و بعد از هر فرق که او نام بر آنها غالب باشد عقل آنها را اعتبار
 نباشد مثل صبیان و نسوان و لهذا نزد صبیان آب حرمین دهنده و شیر قالدین درین
 میباشد و نزد نسوان هر مرض که در عالم پیشو نباشد شیخ سه روز نخامی باشد و
 ترک رسوم مقرر در سن او می و نمی نزد ایشان در حکم محرمات شرعی و استحکامات
 عقلی است و شکیون نیک و بد و تخاره و فال نزد ایشان حکم هیچ متدرج من السماء
 دارد چون غلبه و هم در مذاهب دلائل شیعیه پرا یافته شده است تا ببران از فصل ایشان

است که ریاست دارد پس هر یک است می باید که معصوم باشد حال آنکه حضرت شیخ از جمله تصدقات
معجزه است نه از جهت ریاست و ازین قبیل است آنچه گویند که غل او بکرا از تبلیغ برآه
از نتیجه بود که قابل نیابت پیغمبر نبود پس قابل نیابت نباشد حال آنکه غل او از جهت نفوذ
عادت عرب بود و نقص عید و از همین قبیل است آنچه گویند که معوی را در مقابل حضرت
امیر از ان خطا کار نیست که صحابه را در مقابل اهل بیت و عمو خلاف میبرد پس هر
صحابی را مقابل اهل بیت دعوی خلاف نیست و علی بن ابی القیس نوع هشتم است
مناصبی بود و وقت نیز تجویز نختند و این غلط از غفلت زمان پاشی میشود مثلاً
آنکه گویند خلفای شش در وقتی از اوقات کافروند و کافر قابل امامت نیست حال آنکه از
دیدنیات است که اجتماع عرفا فیدین وقت واحد محال است نه در ذات واحد و اوقات
مختلفه مثل نوم و لقطه و حرارت و برودت و غلظت و انقیاس نوع نهم اخبایا القوة کما
الفعل مثل آنکه گویند حضرت امیر در حضور خجالب ۲ امام بود لقوله صلعم انت منی تبرک ما رو
من سو پس اگر بعد از وی بلا فصل امام باشد غل می لازم آید و غل امام باز نیست
حال آنکه حضرت امیر در حضور خجالب ۲ امام بالقوه بودند نه امام بالفعل و غل امام بالقوه بخیر
عدم نصب او جایز است لوجود الارح منه نوع دهم اخذ انجر و کما ان کل مثل آنکه گویند اولاد
پیغمبر صلعم خیر پیغمبر اند و پیغمبر معصوم است حال آنکه معصوم کل پیغمبر است نه جز او صلعم و یا
و هم غلط مجاری هم واقع است زیرا که اولاد خیر حقیقتی نیستند نوع یازدهم اخذ با بالعرض کما
لما لذات یعنی تابع را حکم منبع دادن مثل آنکه گویند امام نایب پیغمبر است در تبلیغ احکام
تبلیغ احکام باشد مثل پیغمبر و پیغمبر معصوم است پس امام می باید که معصوم باشد
حال آنکه پیغمبر تبلیغ مالذات است و امام تبلیغ بالفتح و عصمة از خواص تبلیغ بالذات است و از این
قبیل است آنچه گویند که امام ابن است نایب پیغمبر است که از جمیع پیغمبران بهتر است پس باید که
نیز جمیع پیغمبران بهتر باشد حال آنکه نایب آن شخص احکم آن شخص در جمیع صفات نبی باشد

[illegible]

عقلانیز نور و زوهر جان و امثال این تجدوات و تغییرات انسانی را عید گرفته اند که
 هر سال چه سکه نو پیدای شود و موجب تجداد و احکام می باشد و علی هذا القیاس تعید
 بعید یا بشجاع الدین و تعید بعید غدیر و امثال ذلک منی بهرین وجه فاست انرجا
 معلوم شد که روز نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز نزول وحی و شب معراج را چه
 در شرع عید قرار داده اند و عید الفطر و عید الاضحی را قرار داده اند و روز تولد و وفات پیغمبر را عید
 نگردانند و چه اصوم یوم عاشور که سال اول بموافقت بود و حضرت حمزه را روز عید
 منسوخ شد درین همه بمن سببست که در هر یک باشد بدین تجد و نعمت حقیقه سرور و
 فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن خلاف عقل خالص و شواهدی بهمست و غرض از این هم
 صورت چیز را حکم آن چیز دادن آیین و بهم اکثر راه بت بیان زده و آنها را در ضلالت
 افکند و اطفال غریب سال نیز درین و بهم بسیار گرفتار میباشند بپایان و صلاح و دیگر خیر بار
 از چوب کل ساخته نمیشوند و حقیقت بهم صلاح می انگارند و خیر از چوب سال و غیر آن
 دختران از جامهای منقش ملون ساخته با هم نکاح آنها میکنند و شادی میمانند و شادی این
 دهم خیلی غلبه کرده قبور حضرت امین و حضرت امیر و حضرت زهرا را تصور میکنند و مکان آنکه
 این قبور حقیقه قبور مجمع النور آن بزرگوار است تعظیم و افزاینده بلکه نوبت بسجرات رسانند
 و فاتحه خوانند و ملام و در و در رسانند و کس را نه استغش و ضرب کردن کرد اگر در سنان
 شوند در رنگ مجاوران و او شرک دهند و نزد عقل در حرکات اطفال و حرکات این
 پیران بالغ هیچ تفاوت نیست نوع هفتم شخصی را بنام شخصی می کرده با کسلوگان شخص نمایند
 از تعظیم و امانت و ضرب شتم و این و هم اضعاف از دهم سابق است اطفال و جوانان را
 با یکدیگر را از میان خود بادشاه و یکی را از بر و یکی را از روی و یکی را با پسران قرار دهند
 مرتبه این را حسب سلوک نمایند و شصت و نه در ایام عاشورا شخصی را بنام شخصی را شمر و شخصی را از
 ایام محدرات و منور است اهل بیت می کرده همان معامله سلوک نمایند که با آن شخصان استی کردند

و سید مخالف را با چیزی که نزد خود نیز مشترک است دلیل قطعی و مخالف نیز در نفی و اثبات
موافق خود باشد اما دلیل الزامی باشد نه تقصیب چون حقیقت علو نیز همین است که
اثبات منفی و نفی ثابت نمایند بجهت افراط محبت بین داخل در تقصیب و در مصلحت
گروه شد و عنوان کلام در هر دو قسم تقصیب فقط **تقصیب اول** آنکه بر این وزن
مثل اقبال کتاب سنت پیغمبر که بطریق قوا از طریق اهل سنت مروی شده از حضرت ائمه
بیت و جناب سبط پیغمبر چون برایشان عرض کرده شود احوال مطلق نمایند و روایات
ضعیفه و امیریه که از رجال مجروح و مطعون غیر معتبر نزد خود هم موافق طریق قوم از راه ائمه
پسیده قبول کنند و گویند که آنچه ما می آوراروایت کند که موجب علم و عمل است کذب است
او مجامیل و ضعفا و مضاعفین و کذبین واقع شوند و آنچه اهل سنت روایت کنند که کذب
رجال ثقات آنها پسیده باشد واجب است که رد و انکار است حال آنکه در باب اخبار از جمیع
علمای ایشان منقول شد که بموفق مقدم و بهتر و معتبر است از ضعیف و آحاد ثقات اهل سنت
بما شنبه و این موافق اند و نیز باین خفیه الله لانه هر که موافق قواعد اصول و عزیمت بر مدعا
ایشان دلالت نمیکند نص صریح نگارند و فصوص صریح را که نزد مذهب اهل سنت دلالت کند
مشابه اعتقاد کنند حال آنکه طریق انجمن بار بار با علمای ایشان مسکوک شده باین وضع که
بعضی کفران فرمایند که غرضی هیچ مذهب و علاقه با اهل آن ندارند بعد از تعلیم غیر مذهب
تحت اللفظ آن آیات شنواید تفسیر واقع شده که شما از کلام چه فهمیدید که بگوید
اهل سنت داده اند و ما شنبه را هر که آورده و از این فهمید **تقصیب دوم** آنکه پیغمبر
و حضرت امیر را بر آورده حال آنکه افضلیت پیغمبر بر جمیع مخلوقات نزد ایشان هم خوانند
آنکه هر که محبت در دل دارد که وجود و نصرتی دهند و باشد داخل بهشت است و هر که دوستی
صحابه در دل دارد که مشغی و عابد و محب اهل بیت هم باشد داخل دوزخ است چنانچه از لفظ
گفتی از جمله شیعیه حکم کرده است شش مودن زمینان استحق نصرتی برین چندین که گفته است

وہو ان ظاہر وان سدا فابو یحییٰ و مرجع الظاہر مآول الیہ یہ الاصول لایستلزمہ التحلی

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

فصل علی طایف و تفریق است و در کتب مختلفه آمده و مطالب آنکه نو شنیدار علی الناس را گوش فرما
پنجم **تقصیر** ششم آنکه از قرآن مجید که بلا شبهه از حضرت امیر و از ایشان
منقول الباقی است و همیشه آنحضرت اورا به نیت عبادت در نماز و خارج نماز تلاوت
فرمودند و امام حسن عسکری و دیگر سلف و افاضه کرده اند و در کلام خود و شهادت با
والفاظ آن می آورند بر شما تید و گویند که این سلف از نیت محض عثمان است
بجهت آنکه خدمت جمیع و ترویج آن عثمان را سبب آرد و سبحان اللہ این چه مرتبه
از نبض و عناد است که بجا رسانید **تقصیر** ششم لعن بر رتبه و رتبه و رتبه و رتبه
و تلاوت قرآن مجید حال آنکه در هیچ شریعت بدگفتن بدان ثواب ندارد چه جای آنکه
از ذکر خدا که جمیع ملل و خل فضل اشغال اعمال است بهتر باشد قوله تعالی و لذكر الله
الکبر **تقصیر** ششم لعن بر اوصیاء و از واجبه طهارت رسول علیه علیهم الصلوٰۃ و
السلامات را عبادت عظمی دارند و مثل صلوات خمس و دست و بر طبت بران فرض اشکاف
و ابوجهل و فرعون و عمرو و در آنکه بلا شبهه عدا و دشمنان بچهره آن خدا بوده اند
کافی نیست بخند و بدگویند و در کتب ایشان مسطور است که لعن بخین و زنی که با بر
هنا و حسن است و لعن ابوجهل و فرعون و عمرو و از بر خدا ننگ حسن است مانند **تقصیر**
ششم حضرت رقیه حضرت ام کلثوم را بجهت ازدواج ایشان با عترة اولاد پیغمبر خارج نمایند
گویند که اینها دختران آنحضرت نبوده اند بلکه بعضی ایشان گویند که دختران حضرت خدیجه
نبوده اند اما شایسته تادیری بهم با حضرت سر را حاصل نشود حال آنکه صریح خلاف نص قرآنی است
قوله لکم یا ایها النبی قس لارد یک فی بناتک و در هیچ ابلاغه مذکور است که حضرت امیر در مقام غیبت
بر پیغمبر است بشیخ عثمان رضه را گفت قد بلغت سن صبی و ما لم نی الا بعضی الشیخین و شیخ الطایفه ابو
حفصه طوسه و در تفسیر از امام جعفر صادق روایت میکنند که کان یقول کفی دعائه
اللهم صل علی ثمة بنت نبیک اللهم صل علی ام کلثوم بنت نبیک و کفینی نیز روایت کرده است

حتی اکنون احب الیه من نفس و میگویند حضرت احب الیه من نفس و حق ابن عباس قال
قال رسول الله اجتمعوا لى هذا الرجل من نعمة واجوبه له محبة الله واجبوا اهل بيته محبة الى
غير ذلك و تیر سید اندک اهل سنت حب امیر و ذریه طاہرہ و اور از فرزانیان سے شمار
حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشاپور سے معروف بطائر در اشعار عربیہ منبر اند
شعر فلا فعل بال البيت خلقة قابل البيت هم اهل السعادة فبعضهم من الانسان خسر
مقیفی و جہم عبادہ آیین اشعار را شیخ بہاء الدین آملی در کشکول خود نقل نموده باز از
شیخ موصوف نقل میکنند کہ سے فرمود من امن محم و لم یؤمن بال بیت فلیس یؤمن
و محبت ابو خنیفہ و بر خاشن او با عیش و قنیکہ قصہ خطبہ بنت ابو جہل را کہ از حضرت امیر
بوقوع آمدہ بود و انجباب بر سے عتاب فرمودہ بود روایت میکرد مشہور و معروف
است ابو خنیفہ با و گفت کہ ہر چند این قصہ صحیح است لیکن ترا چہ لائق است کہ این قصہ
را بے ادبانه بحضور مردم روایت کنی مسئلہ دینی بران قصہ موقوف نیست و نہ کہ
بن عبد الله و این مشہورہ و ابن ابی لیلی ہذا ابو خنیفہ متفق شدہ بخاند عیش و نقد و او
را بر روایت این قصہ ملامت کردند و عیش گفت کہ من از شما پیش قدم در محبت علی لیکن
حدیث را چنانچہ شنیدہ ام روایت کردم کارم حسین است باز دفتر سے از مناقب
امیر المومنین روایت کرد تا آنکہ ہمہ از خوش شدند و بخاند ہل سے خود مراجعت کردند
و صحبت و ملذذات اخذ علم و طریقت کہ ابو خنیفہ را الامام محمد باقر و یا امام جعفر صادق علیہما
السلام و باز یاد این عہد بن الحسین عہد ثابت بہت مستثنی بہت از بیان و بد را ابو خنیفہ
کہ ثابت نام داشت در صغر سن ہمہ پورہ خود زیارت امیر المومنین حاصل نمودہ و حضرت
امیر رضی اللہ عنہم در حق او دعا سے برکت او داد فرمود و بموجب دعا سے او ابو خنیفہ
بوجود آمدہ و محبت امام شمس نے خود با این خاندان و شعار ایشان درین
باب در کتب شیعہ مسطور و مشہور است انچہ شمار نام ایشان در کتب شیعہ

بہاء الدین آملی در کشکول خود نقل نموده باز از شیخ موصوف نقل میکنند کہ سے فرمود من امن محم و لم یؤمن بال بیت فلیس یؤمن
و محبت ابو خنیفہ و بر خاشن او با عیش و قنیکہ قصہ خطبہ بنت ابو جہل را کہ از حضرت امیر
بوقوع آمدہ بود و انجباب بر سے عتاب فرمودہ بود روایت میکرد مشہور و معروف
است ابو خنیفہ با و گفت کہ ہر چند این قصہ صحیح است لیکن ترا چہ لائق است کہ این قصہ
را بے ادبانه بحضور مردم روایت کنی مسئلہ دینی بران قصہ موقوف نیست و نہ کہ
بن عبد الله و این مشہورہ و ابن ابی لیلی ہذا ابو خنیفہ متفق شدہ بخاند عیش و نقد و او
را بر روایت این قصہ ملامت کردند و عیش گفت کہ من از شما پیش قدم در محبت علی لیکن
حدیث را چنانچہ شنیدہ ام روایت کردم کارم حسین است باز دفتر سے از مناقب
امیر المومنین روایت کرد تا آنکہ ہمہ از خوش شدند و بخاند ہل سے خود مراجعت کردند
و صحبت و ملذذات اخذ علم و طریقت کہ ابو خنیفہ را الامام محمد باقر و یا امام جعفر صادق علیہما
السلام و باز یاد این عہد بن الحسین عہد ثابت بہت مستثنی بہت از بیان و بد را ابو خنیفہ
کہ ثابت نام داشت در صغر سن ہمہ پورہ خود زیارت امیر المومنین حاصل نمودہ و حضرت
امیر رضی اللہ عنہم در حق او دعا سے برکت او داد فرمود و بموجب دعا سے او ابو خنیفہ
بوجود آمدہ و محبت امام شمس نے خود با این خاندان و شعار ایشان درین
باب در کتب شیعہ مسطور و مشہور است انچہ شمار نام ایشان در کتب شیعہ

حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیہ السلام و ذریہ طاہرہ و اور از فرزانیان سے شمار

حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشاپور
سے معروف بطائر در اشعار عربیہ منبر اند

شعر فلا فعل بال البيت خلقة قابل البيت هم اهل السعادة
فبعضهم من الانسان خسر

مقیفی و جہم عبادہ آیین اشعار را شیخ بہاء الدین آملی
در کشکول خود نقل نموده باز از شیخ موصوف نقل میکنند

کہ سے فرمود من امن محم و لم یؤمن بال بیت فلیس یؤمن
و محبت ابو خنیفہ و بر خاشن او با عیش و قنیکہ قصہ خطبہ بنت ابو جہل

را کہ از حضرت امیر بوقوع آمدہ بود و انجباب بر سے عتاب
فرمودہ بود روایت میکرد مشہور و معروف است ابو خنیفہ

با و گفت کہ ہر چند این قصہ صحیح است لیکن ترا چہ لائق
است کہ این قصہ را بے ادبانه بحضور مردم روایت کنی

مسئلہ دینی بران قصہ موقوف نیست و نہ کہ بن عبد الله
و این مشہورہ و ابن ابی لیلی ہذا ابو خنیفہ متفق شدہ بخاند عیش و نقد و او

404

[illegible][illegible]

و اینست که در میان طایفین است اینها

و از قائل او که ابن کثیر است علیه السلام بنابر روایت کرده است و او را تعدیل
و توثیق نموده و این لفظ است که نهایت ندارد و اقترای است بهی بر غیر و قاحت و بجا
زیر که بخاری کتابی نیست که نادر الوجود و عزیز و گویا بود و هزاران نسخه در شهر اسلام
می شود و در حال و سوسه و دود و مضبوط اند و اهل سنت قتل نفس مومن را اکبر الکبائر بعد از شرک
با عدو در عقاید خود می نویسند علی الخصوص قتل این نفس مقدس را بموجب حدیث نبوی
کفر می دانند و حدیث اشقی الاخرین در حق ان ملعون در جمیع کتب اهل سنت مرسوم است
چون امکان که در کتابی از کتب اهل سنت از وی روایت ما خود باشد چه جای بخاری رسوا و اطهر
عن ابی عمر رضی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اشقی الناس ثلثة عاقراته ثمود و ابن آدم الذی
قتل اخاه و قائل علی ابن ابیطالب این اقترار را هم ابن شهر آشوب در مناقب خود بر بخاری ذکر
نموده و آنجا قیاس باید کرد که روایات ابن صاحبان و اقوال آنها در حق اهل سنت در
چهار مرتبه بصره که دارد **فصل پنجم** از راه کمال منقض و عناد اهل سنت که
خود را به سنت پیغمبر نسبت نموده اند علماء ایشان سخت پیغمبر را لعنت کنند و کاف و شومند و گویند
که ما کافر قبول است و خوب گفتن سنت پیغمبر صلعم قبول نیست و در اینجا مثل مشهور
راست آمد که عاتق علی الضرة وقتل بها مساعدا من ذلک صاحب اربع عباد که از وزیر
مسلم الطینی بایسته بود و در زنجیر قتل او داعی نگذاشته در شعر خود میگوید **حب علی بن**
ابطالب : هو الذی یمیدی الی الجحیم انکان تفضیلی له بدعة فلعنة الله علی **فصل**
ششم از راه سنت بابت بعضی روایات مثل روایت سهو از پیغمبر صلعم و قضا شدن
عاز و لیلۃ النعیم زبان طعن بر حدیث معتقد و ناسر که گویند چنانچه ابن مطهر علی در روایت این دو
حدیث خسته بر اهل سنت زبان درازی کرده حال آنکه خود این فرقه در کتب صحیح خود همان حدیث
را روایت کرده اند و تصحیح نموده من ذلک خبر ذی البین ان رسول الله صلی الله
والعصر کعقین فقال ذوالبین انصرت الصلوة اهل بیت یا رسول الله صلعم و

خود از سر
بهمراه خود داشت
شوق خود
۱۲

از بخت
حدیث و فقه
الکین است بدست
که در سلک خدام غار
کرد نام از خضر و رکن
بس گفت فقه الدین
ایا که تا بهشت غار
فسر لومش کرد
ایسه در عمل خدا
بس پر سید رسول
خدا صلوات الله علیه
و سلم از انکه پس
بهشت را و دورها
است گفت و از انکه
گفتند از انکه در بهشت
خود تا خود پس با کرد
ایا که تا خود غار
و به که کرد از انکه
بیا بهشت
خود تا خود

تقصیر است و دوم آنکه بجای اسم الله شروع کردن هر کاری از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و سوار شدن و نشستن و برخاستن بگویند و عمر رضی الله عنہ و مبارک باشد و نیز گویند اگر لعن ابوبکر و عمر رضی الله عنہما در قیامت نوشته نشود تبو زید و دود آن صاحب نیک باشد شفا باید طریقی از اهل سنت این سبیل را شنیده گفت که فی الواقع نام ابوبکر و عمر رضی الله عنہما تاثیر دارد و کور ضمن لعن مذکور شود که این بركات از وی حاصل شوند و الا نه فرعون و هامان را چه این خاصیت نباشد و نیز گویند که هرگاه بر طعانی بنهاد بار لعن ابوبکر و عمر رضی الله عنہما دم کنند بکشت بسیار در آن پدید آید و در کافه کلینی موجود است که مغضوب ترین نامها زنان نزد خدا حمیر است زیرا که لقب ام المومنین عایشه صدیقہ است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را با این لقب یاد فرموده حال آنکه نام ندان ابولهب را که حق تعالی در نفس قرآن کلمه کوشش او نازل کرده بداند و نیز روایت کنند که حضرت امیر سپاه خود را ابوبکر و عمر و عثمان نام نهاده بود و بالیقین معلوم است که بزرگوار بدر حق پس است که نام نیک بر او مقر نماید پس چون نام ابوبکر و عمر و عثمان بدی نداشته باشد لقب عایشه رضی الله عنها باشد که عایشه در بغض و عداوت حضرت امیر زیاده بر آن کس نبوده است و در تلبیغ در اختصاص کبر از رتبه نام است زیرا که تعیین و تشخیص در وضع اسم علم معتبر است و لقب در اصل از صفات می باشد و بطریق غلبه استعمال اختصاص پیدا میکند و بدین است که آنچه شخص بالذات باشد اقوی است از آنچه باعرض مختص که در **تقصیر است و سوم** لعن خصم را نیز همراه لعن است خود از عبادات بلکه از فرائض بخیرت شمارند و بعد از صلوات مکتوبات بجا وظیفه و تسبیح و تضرع و در این راه او را و اگر نه حال آنکه خصم را کاهی مصدر گرفته که موجب بدگویی او باشد نزد ایشان نیز و گاهی ندارد و غیر از دشمن بودن عمر رضی الله عنه و از زرد و زردی و اگر کسی انشاء بر ضرر موجب لعن او باشد محمد بن ابی بکر را چه از دست باید داد و زیر لعن نباید گرفت و اگر رقابت و محبت حضرت امیر در حق او مانع لعن است زوجیت و محبت پیغمبر در حق خصم مانع لعن است و **تقصیر است و چهارم** لعن منافقین

کتاب
رسول الله ص
الرجح من سورة
و غیره و صفیه و
بیموت و لم یجین فلان
بقسم این است
کاشا و کاشا
آدم الیسا عا
و حقه و ام سر
درین فلان یستم
این بالسوا الا فضل
بعضی من سطح بعض
سنة اقسام ۱۲
تبع البیان
طبرست

و اسفیه انهن المومن کالامهات فی الحمره و تحریر الکلام ۱۲ المجل البیان طبرست

در این کتاب
از زرد و زردی

که حضرت سحی حضرت زکریا و حضرت امام حسن (علیه السلام) را با اجماع تفسیر نموده اند و خدا می فرماید که
و بزرگی نداشتند باشند و جمیع منافقین عهد اخضر صلح در نهایت مرتبه از کرامت و
و بزرگی باشند بحاکم اند بهیمان عظیم آنچه در باب و خوب تفسیر و خوب است این
این حضرت صادق روایت کنند همه آثار خضره و موضوعه این فرقه است سرگزشت این
بنویسند اخضر نام خود بخود فرمود چه جای اجماع این و حضرت امام همام جد مجد خود میر
المؤمنین بفرماید که لایزال حضرت امیر و کتاب نهج البلاغه که صبح الکتاب شیعه و متواتر
است نزد ایشان موجود است علامه الاسمان اثنارک الصدق حیث یضرب علی
الکتاب حیث یضرب علی این نص صریح دلالت میکند که سرکه تفسیر کند ایمان ندارد و این او را یک
پو توان اجر هم مرتین با صبر و اراتر تفسیر تفسیر کنند و گویند سند تفسیر است و سینه اهل حال
ما قبل است صریح دلالت بر اطمینان میکند و اذ ابلی علیه فوالو المناجیه سحی من ربنا انما ناز
تفسیر سحی نیز در صورت تفسیر حاجت صبر نیست انجام تفسیر خود بر آتش و پولاد در میان دست
زدن نه صبر بر شفت و در تفسیر خود بسیار موافقت و اتحاد است نه مخالفت و عداوت
در طایفه تفسیر در کتب این فرقه روایات ناطقه از حضرات اهل بیت علیهم السلام موجود است
از آنجا که روایتی که از حضرت امیر منقول شد و از آنجا که این روایت است که طغی در نهج البلاغه
آورده قال امیر المؤمنین انی و الله لو یقیم احد و هم طلاع الارض کلها ما نالیت ولا استوت
و انی من ضلالتهم النبی و یومها و الیدی و الله سے لنا علیه لعل بصیر من نفسی و یقین من سنی
و انی الی لقاء الله و الحسن و ابی له نظیر کذا فی نهج البلاغه پس کسی که از جنک اعدا
تن نهی با وجود کثرت آنها سجد میکرد و سینه زمین را بهوش میزد و دشت دهنش را نشود
و مشتاق لقاء الله باشد و منتظر ثواب و امیدوار عنایات و کرامات او باشد در
هر دو صورت موت و حیات از دهن تفسیر چه امکان دارد و نیز تفسیر نمیشود الا بخوف
و خوف دوم مرتبه اول خوف جان و این خود و اصلا حضرات امیه را

تفسیر سحی حضرت زکریا و حضرت امام حسن (علیه السلام) را با اجماع تفسیر نموده اند و خدا می فرماید که
و بزرگی نداشتند باشند و جمیع منافقین عهد اخضر صلح در نهایت مرتبه از کرامت و
و بزرگی باشند بحاکم اند بهیمان عظیم آنچه در باب و خوب تفسیر و خوب است این
این حضرت صادق روایت کنند همه آثار خضره و موضوعه این فرقه است سرگزشت این
بنویسند اخضر نام خود بخود فرمود چه جای اجماع این و حضرت امام همام جد مجد خود میر
المؤمنین بفرماید که لایزال حضرت امیر و کتاب نهج البلاغه که صبح الکتاب شیعه و متواتر
است نزد ایشان موجود است علامه الاسمان اثنارک الصدق حیث یضرب علی
الکتاب حیث یضرب علی این نص صریح دلالت میکند که سرکه تفسیر کند ایمان ندارد و این او را یک
پو توان اجر هم مرتین با صبر و اراتر تفسیر تفسیر کنند و گویند سند تفسیر است و سینه اهل حال
ما قبل است صریح دلالت بر اطمینان میکند و اذ ابلی علیه فوالو المناجیه سحی من ربنا انما ناز
تفسیر سحی نیز در صورت تفسیر حاجت صبر نیست انجام تفسیر خود بر آتش و پولاد در میان دست
زدن نه صبر بر شفت و در تفسیر خود بسیار موافقت و اتحاد است نه مخالفت و عداوت
در طایفه تفسیر در کتب این فرقه روایات ناطقه از حضرات اهل بیت علیهم السلام موجود است
از آنجا که روایتی که از حضرت امیر منقول شد و از آنجا که این روایت است که طغی در نهج البلاغه
آورده قال امیر المؤمنین انی و الله لو یقیم احد و هم طلاع الارض کلها ما نالیت ولا استوت
و انی من ضلالتهم النبی و یومها و الیدی و الله سے لنا علیه لعل بصیر من نفسی و یقین من سنی
و انی الی لقاء الله و الحسن و ابی له نظیر کذا فی نهج البلاغه پس کسی که از جنک اعدا
تن نهی با وجود کثرت آنها سجد میکرد و سینه زمین را بهوش میزد و دشت دهنش را نشود
و مشتاق لقاء الله باشد و منتظر ثواب و امیدوار عنایات و کرامات او باشد در
هر دو صورت موت و حیات از دهن تفسیر چه امکان دارد و نیز تفسیر نمیشود الا بخوف
و خوف دوم مرتبه اول خوف جان و این خود و اصلا حضرات امیه را

عامة محل الیہ من ناحیۃ المشرق مال وقد غرم ان یجب نقل لیس قول لک سے اصرار حاصل
الیک من المشرق ففرقة عن من ہولہم ولا تحتلفہ فاضح کما قال سلمان فضیت الیہ وادیت
الرسالة فقال اخبرنی عن امر صامیاء من این علم بہ فقلت قبل تحقیق علیہ مثل ہذا فقال یا
سلمان اقبل عنی ما قول لک ما علی الا ساعدا فی مستیقن بک والاصواب ان تفارقة
وتقصیر من جملتنا قلت لیس کما قلت لکنہ درث من اسرار النبوة ما قدر ایت منہ وعندہ اکثر
ہذا قال ارجع الیہ فصل السمع والطاعة لا یرک فرحبت الی عنہ فقال احدک وعما جری
بینکما فقلت انت اعلم منی فقل کلم کل ما جری بیننا فقال ان رعب الثعبان فی قلبہ الا ان
یموت درین روایت ہم کر دیں تفسیر زہد اندوخیہ اور برگدہ تہن صریح معلوم شد کہ سکو
حضرت امیر را موریکہ در خلافت شیخین واقع شد مثل قصہ فدک وکلیح حضرت ام کلثوم
وغیر ذلک محض بیارہت صواب تحسین انہا بود والا قدرت انکار بوجہ تم ثبوت و بصوت
قدرت انکار اگر بر منکرات شرع سکوت و عدالت میگرد فاسق می شد بلکہ در مقدمہ
نکاح دختر حضرت زہرا را کہ انہما اقتدار نہاد و سفیر مودعہ قباحت کہ لازم نمی آمد و باین
ملاہنات و بہانوات از لیافت امامت بمراحل بعیدہ دور سے افتاد معاذ اللہ عن ذلک
چنانچہ اگر یکدیگر باریہ منکر یا دید یا بعلم غیب معلوم فرمود آن قسم تصرف نہیں نمود کہ
سخت ترین اینقرضہ ظلم کہ اصلاً پاس کسی نہ شد یعنی عمر ابن الخطاب اینقدر مجبور شد
تا بدیکر ان چہ رسد بین تحریم متعہ و ترویج سنت و ترویج قسمت جنس و غنائم و تولیت اعمال
و دیگر مہات خلافت راجع بسندید و الا ایک کردش چشم بہم میزد و حاجت فوج و لشکر
و اعوان و انصار اصلاً نہ شدت یک کان بے تیر کفایت میکرد و آنچه در کتب امامیہ
مستور است کہ سکوت او در عہد عمر بن مویقت او در امور دین و خلافت
بالیشان سبب ظاہر بچہ ان بود کہ متہور و ذلیل و بی مقدر و ر بود و
طاقت نہا بلکہ انہما نہ شدت ہم غلط دول سے است لایعیا و الحمد للہ

[illegible]

45

الحکم

ابو الحسن بن ابی حمزہ
الخطیب در تفسیرت
ابن جعفر و قسوت اعداء
او دادند تمام استعاره
بسم اللک بقرآن کریم
ممن غلبنا فرقه حاسر
بن عبد الباقین

و نیز از اثبات اصل فقیه لازم می آید چنانکه باید در مومس اهل بیت ابروی ایشان و حریت ایشان خلل می آید از و مثل دختر خود دادن به کافر که بلکه زوج جمیع دختران و خواهران خود با کافران با وصفت قدرت بر دفع آنها که با طهارت یک معجزه در ظرفه العین فضیلت باشد و نیز در کتب شیعیه و اهل بیت اتفاق متواتر است که حضرت امیر و اهل بیت با خلفا از انانیت و دیگر صحابه مسائل بسیار از فروع فقهیه مخالفت نموده و من اطرا فرموده و هیچکس در برابر من اطرا و مخالفت اینها را مطعون نه زده چه جای انذار دیگر پس فقیه باطل است زیرا که در بعضی مسائل طلب ارجح واقع شده و حضرت از رسیدن معلوم شد که قدرت طلب را موجود بود و خوف حضرت معدوم و نیز اگر فقیه واقع شود یا با مردم باشد یا بغیر او و اگر شش اول است پس معلوم میشود که معاذ الله خدا تعالی حکم نیست زیرا که کاری فرمودن و آنچه مخالفان کار باشند نیز فرمودن شان جمعا و مضافا است مثل آنکه کل کاری برای مرمت خانه یا رند و گویند که دست با نیخانه ^{فرستاد} مرستان کن اگر شش ثانی است محض ^{فرستاد} خنجر انداز مردم پس دلیل من حضرت امیر و کسالت و بصیرت آنهاست و این امور سلب لیاقت امامت میکنند تمام فرمان مملو است بنا که بدینچه مشقتها ارجح و صبر بر بلا و طاعت صابرین فرموده از این امور گر سختی و دل در دین سرگز عادت صاحبان و صابران است و نیز اگر فقیه واجب بود پس اهل بیتین و بعد از اسبغت که لولا عین محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست و نیز از اهل بیت بعد از اهل بیت با مامیه گذشت در اینجا باید دانست که چه بود امامیه بران رفت اندک فقیه بر حضرت امیر قبل از ولایت خود واجب بود و بعد از ولایت بر وی هم حرام بود پس روایاتی که بعد از ولایت از انتخاب منقول شده سرگز محمول بر فقیه اند که در الاحتمال فعل معصوم بر حرام لازم خواهد آمد و سید مرتضی رحمه الله امامیه قابل است بر بقای فقیه بر انتخاب بعد از ولایت نیز و فساد این قول بر طایفه که بر هیچ عاقل پوشیده نمی تواند ماند زیرا که اگر در آنوقت فقیه بر او واجب می بود

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

گرفتار غیر از سکان که بدین بار و احوال او بودند و با وصف این همه هرگز در امری از
 امور شریعه مدابعت نکرد و با او از بلند گفت او منعمی عفا لا کان و بود و نهانی رسول الله
 علیه السلام حضرت امیر که انج بود و چرا از یک گوشه زمین و سکان اینها ترسیده اختلال
 دین محمدی و ذوال دولت سرگردار و دار و سبجانک نه اینها ترسیدند و درین
 محمدی رو داشت خلل شیرزدان بازش کوی او و صیحن است چشمت می مال
 گفته که متابعت حضرت امیر اکثر اولاد اتباع اعدای انجانب بودند اول دعو اکثریت
 غلط محض است بلکه اکثر ایشان اهل کوفه و مصر و قله عثمان رض بودند که بجان و دل جویا
 سلطان محماد و خوانان شکست بزرگی ایشان بوده اند و مردم عراق عجم و طبرستان
 و فارس و اهواز که از ضربات شمشیر خلفاء و اولاد ایشان از هم جدا شدند و برکوشیدند
 و دیگر اعراب اجلاف که برای واقعه طلبی و فتنه جوی و بدکوی باطبع مخلوق و مجبور
 اند و انقلاب عمل و تغییر احکام را بکمال آرزو خوانان علی الخصوص مثل مسئله تنعیه که
 بشنیدن آن عربان از غول و دیگر از اختلاف مردم بد و قوی بر این مسئله در حق اکثر
 از خوانان حکم معجون ابوب کبیر و در عوفی صغیر دارد و در حق پیران و مثل مسئله پیران
 که گویند استیلا بنامه وضو است در حق ضعیفان کبر السن و محنت کسان مستحق الرحمة و غیر
 اسقاط سلت تراویح که روزه داری ایماز ابدال از افطار حکم غلاب قبر دارد و ابدال از موت
 و غیر جمیان بلکه اکثر عربان نیز خیلی شاق بود و بنای بطرطوسی شاعر شنیده گفته است
 تبار الصیام تبار الشفاء و لیل الایح لیل البلاء و تمارض نخل لک الطیبات
 و بعض التمارض عین الشفاء و الثمان لای من صومته فاکثر من الصوم بعد العشاء
 القاء این سایل خود از سباب عمده جلب فلوب و استمال نفوس عوام بودند و
 سکوت ازین سایل و جوابان برونی مشهور است سابقه نفوذ و حشمت مردم متوقع بودند
 در اظهار اولاد اخصا که بیشتر همراه انجانب بوده اند از دره انصار بودند و آنها همیشه

کستوراید
یا سبب
که او را میگویند
یوسف
مذہب
با ایشان
اداسان
۱۲

روز
روز روز
پنجشنبه است
تیرماه خرداد
افست یار شو
تا حال شود
ترجمه ایست
یا که در بعضی
اوقات بیایم
صد شفاست
والله اعلم
بشأن الامر
و اینها را
در کتاب

و شیعه منی بوده اند برشم سید و چنانچه فصل و عدل بخین را دیده بودند از پدران میاوران
 خود وضع و اندین پیغمبر نیز شنیده پس تحریف و تغییر بخین نیست پیغمبر را نیز کاتبی نمیدانند
 و بحکم کل جدید لایه وضع کنه بخین در نظر ایشان بجهت قدم و ابتداء سقوطی پیدا کرده
 و این سایل نادره خیلی و بسبب و خاطر نشین آنها می شد پس خوف نامذال از محمد
 بن سبب بکر بکر و کس از امثال او و در آخر که او هم در صحر کشته شده بود و این خوف نیز
 یکی زایل شده و از معویه و عمر بن العاص اگر خوفی بایشان شد همین خوف بقی و مقابله
 بود آنها درین فتنه و اخفا چه کمی کردند که در صورت اظهار حق و ترویج شریعت اصلیه
 بران منزلیگر و ندو سهند را در ابتدا سبب بخت انحضرت ص بلکه در احوال انجذاب بهم
 اکثر متابعان انجذاب اولاد و احوال اعدای جانی انجذاب بوده اند مثل عکرمه بن ابی
 جهل و حارث بن شام و صفوان بن امیه بن خلف و جبر بن مطعم بن عکرمه و خالد بن الولید که
 امیر الامراء و شمشیر برانی انحضرت بودند و اینها همه فرزندان کدام کافران می ماندند و بهر چگاه
 در امور شریعه مداسنت فرمود و سبب بخت انحضرت و اعدای او را در ابتدا با این قسم فرزند
 کاری فتد اگر بلا حله عداوت سلاف آنها در تبلیغ احکام شریعت مداسنت روا دارند
 باز شرع از یکا بکشد و دین حق از باقی چه قسم متمیز شود و نیز متابعان حضرت امیر رفرد
 قبول قول و قتل و عظیم انجذاب و جان دادن در رفاقت انجذاب در ابتدا امر صحیح و دقیقه و
 نگه داشتن چنانچه تواریخ وقایع صرب جل و صفین و نهروان موجود است کسی که بر سر
 کجای باز کند از وی قبول حکم شرع بر احوال باید دانست و اینکه در خود محسوس علیه
 هم متابعت انجذاب بود که انحضرت رضا از خلفا را شدند است و در وقت خود خیر المبرر
 چنانچه مذکور است و نزد ایشان از مقررات بود که بخت خلفا را شدند بر حکم سنت
 پیغمبر دارد پس ترس ازین کرده که چندین اعتقاد داشته باشند و روایت پیغمبر علیه السلام
 چون معاذ را کشته عن ابی عبد الله ع قال ان الله عز وجل انزل علی نبيه کتبا بافعال یا محمد بنده صلیک انجذاب

پیغمبر را کشته عن ابی عبد الله ع قال ان الله عز وجل انزل علی نبيه کتبا بافعال یا محمد بنده صلیک انجذاب

پیغمبر را کشته عن ابی عبد الله ع قال ان الله عز وجل انزل علی نبيه کتبا بافعال یا محمد بنده صلیک انجذاب

وقت بخان خود هر کس موافق مصلحت وقت اداء چيزی برای خود میکند اگر برای اخراج
 ازین امور نفیة لازم گردد و صدق او از کذب چشم متمیز گردد و هر چند علم الهی محیط کل
 جنایات و مخزونات صدور و قلوب است او تعالی را احتیاج با امتحان نیست لیکن برای
 تکلیف و امر و نهی بر معاملات امتحان ناست و خصوصاً در بنیاده خود مصحح است لکن
 اکیم حسن عیلا و لنهلو تکم حتی تعلم المحابدین متکلم و الصابرين و نبلو اخبارکم و لنهلو تکم بشی
 من الخوف و الرجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات الی غیر ذلک من الایات
 و الاثبات لم یس علما را اختلاف است در وجوب هجرت و عدم آن در انصورت طایفه ای
 که واجب است بدلیل و لا تلقوا باید یکم الی التهلكة و بدلیل نهی از اضعاف مال و جمع
 گویند که واجب نیست زیرا که هجرت از ان مقام مصلحتی است از مصالح دنیوی و دوزخ
 هجرت بسبب نجات دلت نقصانی بدین ضعیف عاید نمی شود زیرا که دشمن غالباً و که موکلت
 باین حیثیت منعرض او نخواهد شد و محاکمه بین الفرقین آنست که در صورت خوف هلاک جان
 یا قارب خود یا استک حرمت با فراط در نجاهم هجرت واجب است اما عباد و قربت نیست
 ثوابی بران مترتب باشد این وجوب محض برای مصلحت دنیای این کس است تحقیق
 اینست که هر واجب عبادت نمیشود و اجبات بسیار اند که ثوابی ندارند مثل خوردن و در
 شدت جوع و پیر سپهر کردن در مرض از مضرات یقینیه یا مظنونه و در حالت صحت و ثبات
 هموم و غیر ذلک این هجرت هم از همین عالم است و آن هجرت نیست که الی الله و الی رسول و
 و جنت و ثواب آخرت گردد چون مسئله تقییه معلوم شد باز به اصل سخن رویم اهل سنت گویند که
 حضرت امیر زمان خلفا ثلاثه هرگز تقییه نکرد و قدرت بر اظهار دین حق خود داشت و از هیچکس
 نه در امر دین و نه در امر دنیا آقا در امر دین پس از انچه که هجرت فرمود و اگر خایف می بود
 هجرت بر او واجب شد بدلیل آیه ان الذین نزلهم اسلاما لیکونوا علی انفسهم الی آخره و اما
 در امر دنیا پس از انچه که او را با هیچکس بابت مال و جان مجازیه و مقابله بلکه مساجرت

روستای بکر
 الانبار کے فی البکر
 ان عبادہ علی انفسہم
 فی البکر
 فاما من عرض و انفسہ
 و سب الی انفسہ
 و العبد فی حال عجز
 فکذا ان فی البکر
 و لا یستند انفسہ
 الاسلام و روح
 انفسه لا یخوف
 مع غیاب و در خوف
 قال لذلک القائل
 فاشکک فی البکر
 عن حال کسب
 لذلک سبب
 سبب البکر
 ما ان البکر
 مع حال البکر

و درشت گویی نیز واقع شده بلکه ال تعظیم و توقیر آدمی ننوید و آدمی هم بایکس بقدر مرتبه او
 معامله میفرمود و چنانچه لقب تواریخ گواه اند و بدینست میعه خود سابق معبد است که محققین اینها
 انجیاب در زمان خلافت خود شش نزاعیه و حسب گفتند چه جای زمان خلف از آنکه در اینجا
 از حضرت نور الله شوشن طرفه شرطه البیر صادر شده که میفرماید خدمت مقابل که
 حضرت امیر جمعه هم مقابل حضرت پیغمبر ماست قبل از هجرت و همچو خدمت مقابل که اکثر انبیاست در اینجا
 خدام قاضی صاحب از لفظ هجرت عظمی عظیم رو داده اگر حال حضرت امیر جمعه حال حضرت پیغمبر قبل از
 هجرت چه حال او چون حال حضرت پیغمبر ماست بعد از هجرت بلکه در نفس هجرت حال آنکه
 حضرت امیر بر گردان غیبه هجرت نفرمود چنانچه با جماعه ماست و حال سمیع قبل از هجرت چه بود و الله
 و الرسول انحراف را سر کس نباید گفت هم او بوجل و استیمن خلف معاذ الله عبادت لات
 و منات میفرمود یاد دیگر رسوم جاهلیت و توحید بغیر الله شریک ایشان میشد یا مدح و ثنا و ایشان
 را وظیفه و در می ساخت یا با آنها هم کاسه و هم نواله می گشت یا در احکام ایشان اتباع
 میکرد همیشه با هم مقابل و گفت شنید و ضرب و شتم در میان بود و نکوشن و حوا منع آنها
 را بر ملا میگفت و مردم را علی الاطلاق بدین حق میخواند و معصومیه می کشید آنکه بعد از هجرت
 فوت و جوان و انصار بر سر سینه انداخته و از دعوت انبیای قبل از پیغمبر و سنائی نزد
 فرمود در اینجا ترس بود و در مراتب اظهار از مردم شیوه تقیه و استتار و علی بن القیاس حال انبیا
 سابق را باید فهمید آری چون چه و بعضی و سنائی بر آن انبیا و حسب نبود بلکه انکار با هم
 می کردند که در اطاعت انبیا می بودند تعلق داشت خود دستفندی مثال و جمع حساب نمیشد
 و چون پیغمبر مامور به جهاد شد لازم آمد که خلفا و نیز مامور به جهاد باشند بلکه تمام است
 او نیز بر این امر مامور است حالا اگر کسی سبب انبیا سابق را در ترک جهاد لازم کرد
 بلا شبهه کافر گردد و کاسی نمی شود که بعد از ظهور رسیده و کفر و جهاد را خلف پیغمبر یا
 سابق را در پس حال حضرت امیر را بر حال انبیا سابق قیاس کردن از ان باب است که کسی گوید

مال علی الله
 دارد در الرضی
 سینه پیغمبر
 قابل دین
 کلام از حد
 سینه پیغمبر
 چنانچه میفرماید
 انحراف را سر کس
 نباید گفت
 و انصار بر سر
 سینه انداخته
 و از دعوت انبیای
 قبل از پیغمبر
 و سنائی نزد
 فرمود

از دست معصومین
چون در قتل و کشتن
مجلسی است که در آن
خون می آید و این
چون در قتل و کشتن
مجلسی است که در آن
خون می آید و این

نخستین روضه از اصحاب العقیبه بودند یعنی در راه و کس از سافین در وقت مراجعت
بنوک خسته بودند که در آتش راه حضرت رسول را نهاده یافته بقتل رسانند عمار بن یاسر و
خدیجه بن الیمان بر کید آنها بطلان شده بر سر وقت آنها رسیدند و دفع نمودند و این گروه
صیر مخالف بداهت و تواریست اگر ابو بکر و عمر را این داعیه بود در خانه نشست
که در آن هر دو که خدا بودند و هیچ کس نتوانستند سرانجام دادند و دل و خر و ج و
سیر و دور ایشان با انتخاب م در خلوت و جلوت مشهور و معروف و ضرب کشتل
عالم است این قسم هم باز چه حاجت که وقت فرصت را طلب نمایند اول رفاقت حضرت
صدیق رض و در غایت آنها با انتخاب م دوم رفاقت او در عیش روز بدر با جماع
ثابت است و این هر دو وقت خیلی امضای این داعیه بودند با کجمله هر که در کتب غیر نظر
و صحبت شیخین را با جناب رسول م و کمال انیت و الفت و شفقت و حایت آنها را در حق
معلوم نماید احتمال این داعیه را از ایشان مثل احتمال این داعیه از حضرت امین است که با کاف
مفقوه چهارم که محض وجود امام را لطف می انگارند و گویند که حضرتعالی حق لطف نصیب
امام ادا فرمود و ظاهر نمودن و تسلط کردن و غلبه دادن او اصلا در لطف ضرورت نیست
و این مخالف بداهت عقل است حتی که جویان مکتب نیز این را باور ندارند اگر ایشان
بگویم که برای شما معلی مقرر کرده ایم که او نه شما را بند و نه شما را برونه او او از شما نشود
شما او را از او را بلا شبهه نخواهند داشت مفقوه پنجم آنکه حضرت امیر را باوصاف جدا
وصف کنند و گویند که انتخاب از اعراض و این منتهی منتهی است و گویند که انتخاب را بشیر
بگفت و این معصومین مخالف و مذنب بداهت عقل است بعضی شعر ایشان معنی اول را نظم
نموده و گفته **ب** تجل عن الاعراض والابن والنتی و یکبر عن شیهبه العاصره و شاعر دیگر
معنی ثانی را نظم نموده و گفته **ب** ابل الکنی عجز واعن وصف حیدره و العاشقون عجزی تا می
ان ده لشیر العاشق من عجزی و انتمشی العبدی فو لیسو العبد و این خبر است بدیهه غلام کفر

و درین ایام هیچ کس را از این خبر خبر نبود و در وقت مراجعت
بنوک خسته بودند که در آتش راه حضرت رسول را نهاده یافته بقتل رسانند عمار بن یاسر و
خدیجه بن الیمان بر کید آنها بطلان شده بر سر وقت آنها رسیدند و دفع نمودند و این گروه
صیر مخالف بداهت و تواریست اگر ابو بکر و عمر را این داعیه بود در خانه نشست
که در آن هر دو که خدا بودند و هیچ کس نتوانستند سرانجام دادند و دل و خر و ج و
سیر و دور ایشان با انتخاب م در خلوت و جلوت مشهور و معروف و ضرب کشتل
عالم است این قسم هم باز چه حاجت که وقت فرصت را طلب نمایند اول رفاقت حضرت
صدیق رض و در غایت آنها با انتخاب م دوم رفاقت او در عیش روز بدر با جماع
ثابت است و این هر دو وقت خیلی امضای این داعیه بودند با کجمله هر که در کتب غیر نظر
و صحبت شیخین را با جناب رسول م و کمال انیت و الفت و شفقت و حایت آنها را در حق
معلوم نماید احتمال این داعیه را از ایشان مثل احتمال این داعیه از حضرت امین است که با کاف
مفقوه چهارم که محض وجود امام را لطف می انگارند و گویند که حضرتعالی حق لطف نصیب
امام ادا فرمود و ظاهر نمودن و تسلط کردن و غلبه دادن او اصلا در لطف ضرورت نیست
و این مخالف بداهت عقل است حتی که جویان مکتب نیز این را باور ندارند اگر ایشان
بگویم که برای شما معلی مقرر کرده ایم که او نه شما را بند و نه شما را برونه او او از شما نشود
شما او را از او را بلا شبهه نخواهند داشت مفقوه پنجم آنکه حضرت امیر را باوصاف جدا
وصف کنند و گویند که انتخاب از اعراض و این منتهی منتهی است و گویند که انتخاب را بشیر
بگفت و این معصومین مخالف و مذنب بداهت عقل است بعضی شعر ایشان معنی اول را نظم
نموده و گفته **ب** تجل عن الاعراض والابن والنتی و یکبر عن شیهبه العاصره و شاعر دیگر
معنی ثانی را نظم نموده و گفته **ب** ابل الکنی عجز واعن وصف حیدره و العاشقون عجزی تا می
ان ده لشیر العاشق من عجزی و انتمشی العبدی فو لیسو العبد و این خبر است بدیهه غلام کفر

مجلسی است که در آن
خون می آید و این
چون در قتل و کشتن
مجلسی است که در آن
خون می آید و این

25

وینده حضرت مصطفیٰ ششم الله تعالی جمیع دنیا و رسل را برای الانبیا علی
استاده بود و گویند که علی همراه جمیع بنین بوده است سر او همراه محمد مصطفی بود و
و نیز کسان این انکار کنند کافر میشوند و ذکر این طواغیت و غیره و نیز گویند که لایسته علی لم یخلق الانبیا
و او ابن آدم من محمد بن حنفیه و نیز گویند که در جسد علی و جسد جمیع انبیا
در است در روز قیامت و جمیع انبیا و رسل صحت علی و شیعیه و متدین بودند و
و گویند که در شیعیه علی محسوس شود حتی برایم علیه الصلو و السلام و ذکره ابر طواغیت و انبیا
و نیز گویند که حق علی بر خدا ثابت است و انبیه مفوات صریح محمد صریح شریع است و مذکب انصوار
قرآنی و صحیح کفر و زندقه است مصفوفه که تحریف قرآن محمدنایند و خلافت باقی و سباده
محمل کلام الله بر غیر محمد است چنانکه ادا می نمودند الا انما ضلک عنکم و تمام تفاسیر
قرآنی ششم از همین باب برای نمونه مثالی چند مذکور کنیم مثلاً گویند که مراد از شرط استقامت
و این است که اندک انصراط است ششم است و مراد از الذین انعمت علیهم علی و اولاد او و
و این بر دو تفسیر کذب یکدیگر اند و دیگر که بر لفظ مذکورند با نظم قرآن و نیز گویند که مراد از
الناس من یقول امن بالله کس اند از عشره مبشره و نیز گویند که مراد از ریک هر جا
که در قرآن آمده است حضرت علی است حتی برای و انهم ملا غار بهم و انهم الیه راجعون و پسند
حضرت علی را مالک روز جزا و از دیند چنانچه در باب سکاید گذشت و مختصر می آید و نیز گویند
که مکان الکافر علی بن ابی طالب است خلافت حال آنکه مراد از کافر اینجا بالفظم عاید حضرت
بذلیل است و بعد از آن ششون الله لا یضهرهم و لا یفهمهم و کان الخ و نیز
گویند که معنی لکن اشرکت لیس جعلن ملک اکثرت فی اختلاف مع علی غیره بقدر نفیست اند
و که اول این آیه و لغو است الیک الی الذین یقرن بک نیز واقع است انبیا و دیگر انشراح
در خلافت غیر علی با علی را چه امکان داشت که از آن نبی واقع میشد و اگر نبی شده
و دیگر از اجداد خلیفه کردند و از حال حضرت پیغمبر ما را فقط لبوی جمیع دنیا و رسل و

[illegible]

دستخط حضرت مولانا محمد عظیم الدین صاحب دارالعلوم دیوبند

این بنیادی داد این چه حاصل و نیز سیاق آیه بل الله فاجده و کن بن الناکرین است و سیاه
 ان اقل فیض دین الله نامرئی عباد ایها الجاهلون ویرد و صریح مطلق اند بر آنکه مراد از ترک
 عباد غیر الله است و نیز از قواعد مقرر شیعیه است که هرگاه لفظی در کلام شارع
 واقع شود محمول بر معنی شیعیه است نه بر معنی لغوی علی الخصوص که حمل
 معنی لغوی صوح ضامی شود که اسلاقرینه آن موجود نیست و نیز گویند که مراد از
 سلطان در آیه و بخیل للک سلطانا فلا یصلون الیکما باینا اتها من تهکما الغالبان
 صورت حضرت علی است هرگاه فرعون بنحو است که حضرت موسی و حضرت یارون ابتدا
 بر اندیشان صورت علی را با وی نمودند و او مرغوب میشد حال آنکه در قرآن غلبه را بایات
 فرموده اند و آیات صیغه جمع است لا اقل و آیه خود سه باید و صورت علی اگر باشد یک
 این خواهد بود و نیز در مقام بیان ابیات حضرت موسی و حضرت علی در کلام مجید در هر جا که مضد
 نشان بیان فرموده بر ذکر و معجزه انفا نموده و عصادید نیز چنانچه در سوره طه میفرماید و
 منم یک الی خباک تخرج بیضا من غیر سواد آیه آخری لشربک من ابائنا الکبر بس فکرا
 و آیه کمل و اجمال نیز عظمی در مقام تعداد ابیات دینا نشان بلاغت نیست نیز صورت علی
 در فرعون انقدر تاثیر کرد که بدین نفس مبارکش مرغوب می شد و در ابوبکر و عمر
 حد حقیقی او اینقدر تاثیر کرد که بدین اوست جمله نرم میشدند و نیز گویند که مراد
 از رب و ریائینب النفس للمطمئنه ارجی الی ربک علی است و نیز گویند که لسان
 عن نه انس و لا جان مراد از انس و جان شیعه حضرت علی است و شیعه علی را از
 گناه سوال نخواهد شد زیرا که ولایت علی نسبتات او را سبیل جنات خواهد کرد و
 چون نسبتات نماند سوال از چه شود ذکر این باب و بر و اسن طلاس و غیره اهل تعصیدند که
 انس و لا جان نکر است در سیاق نفی و آن از الفاظ عموم است که تخصیص آن بشیعه حضرت
 علی خود چینی ندارد و دوم آنکه اگر شخصی از شیعه یا مادر خود را نکند و یا پسر و برادر

این بنیادی داد این چه حاصل و نیز سیاق آیه بل الله فاجده و کن بن الناکرین است و سیاه
 ان اقل فیض دین الله نامرئی عباد ایها الجاهلون ویرد و صریح مطلق اند بر آنکه مراد از ترک
 عباد غیر الله است و نیز از قواعد مقرر شیعیه است که هرگاه لفظی در کلام شارع
 واقع شود محمول بر معنی شیعیه است نه بر معنی لغوی علی الخصوص که حمل
 معنی لغوی صوح ضامی شود که اسلاقرینه آن موجود نیست و نیز گویند که مراد از
 سلطان در آیه و بخیل للک سلطانا فلا یصلون الیکما باینا اتها من تهکما الغالبان
 صورت حضرت علی است هرگاه فرعون بنحو است که حضرت موسی و حضرت یارون ابتدا
 بر اندیشان صورت علی را با وی نمودند و او مرغوب میشد حال آنکه در قرآن غلبه را بایات
 فرموده اند و آیات صیغه جمع است لا اقل و آیه خود سه باید و صورت علی اگر باشد یک
 این خواهد بود و نیز در مقام بیان ابیات حضرت موسی و حضرت علی در کلام مجید در هر جا که مضد
 نشان بیان فرموده بر ذکر و معجزه انفا نموده و عصادید نیز چنانچه در سوره طه میفرماید و
 منم یک الی خباک تخرج بیضا من غیر سواد آیه آخری لشربک من ابائنا الکبر بس فکرا
 و آیه کمل و اجمال نیز عظمی در مقام تعداد ابیات دینا نشان بلاغت نیست نیز صورت علی
 در فرعون انقدر تاثیر کرد که بدین نفس مبارکش مرغوب می شد و در ابوبکر و عمر
 حد حقیقی او اینقدر تاثیر کرد که بدین اوست جمله نرم میشدند و نیز گویند که مراد
 از رب و ریائینب النفس للمطمئنه ارجی الی ربک علی است و نیز گویند که لسان
 عن نه انس و لا جان مراد از انس و جان شیعه حضرت علی است و شیعه علی را از
 گناه سوال نخواهد شد زیرا که ولایت علی نسبتات او را سبیل جنات خواهد کرد و
 چون نسبتات نماند سوال از چه شود ذکر این باب و بر و اسن طلاس و غیره اهل تعصیدند که
 انس و لا جان نکر است در سیاق نفی و آن از الفاظ عموم است که تخصیص آن بشیعه حضرت
 علی خود چینی ندارد و دوم آنکه اگر شخصی از شیعه یا مادر خود را نکند و یا پسر و برادر

و این بنیادی داد این چه حاصل و نیز سیاق آیه بل الله فاجده و کن بن الناکرین است و سیاه
 ان اقل فیض دین الله نامرئی عباد ایها الجاهلون ویرد و صریح مطلق اند بر آنکه مراد از ترک
 عباد غیر الله است و نیز از قواعد مقرر شیعیه است که هرگاه لفظی در کلام شارع
 واقع شود محمول بر معنی شیعیه است نه بر معنی لغوی علی الخصوص که حمل
 معنی لغوی صوح ضامی شود که اسلاقرینه آن موجود نیست و نیز گویند که مراد از
 سلطان در آیه و بخیل للک سلطانا فلا یصلون الیکما باینا اتها من تهکما الغالبان
 صورت حضرت علی است هرگاه فرعون بنحو است که حضرت موسی و حضرت یارون ابتدا
 بر اندیشان صورت علی را با وی نمودند و او مرغوب میشد حال آنکه در قرآن غلبه را بایات
 فرموده اند و آیات صیغه جمع است لا اقل و آیه خود سه باید و صورت علی اگر باشد یک
 این خواهد بود و نیز در مقام بیان ابیات حضرت موسی و حضرت علی در کلام مجید در هر جا که مضد
 نشان بیان فرموده بر ذکر و معجزه انفا نموده و عصادید نیز چنانچه در سوره طه میفرماید و
 منم یک الی خباک تخرج بیضا من غیر سواد آیه آخری لشربک من ابائنا الکبر بس فکرا
 و آیه کمل و اجمال نیز عظمی در مقام تعداد ابیات دینا نشان بلاغت نیست نیز صورت علی
 در فرعون انقدر تاثیر کرد که بدین نفس مبارکش مرغوب می شد و در ابوبکر و عمر
 حد حقیقی او اینقدر تاثیر کرد که بدین اوست جمله نرم میشدند و نیز گویند که مراد
 از رب و ریائینب النفس للمطمئنه ارجی الی ربک علی است و نیز گویند که لسان
 عن نه انس و لا جان مراد از انس و جان شیعه حضرت علی است و شیعه علی را از
 گناه سوال نخواهد شد زیرا که ولایت علی نسبتات او را سبیل جنات خواهد کرد و
 چون نسبتات نماند سوال از چه شود ذکر این باب و بر و اسن طلاس و غیره اهل تعصیدند که
 انس و لا جان نکر است در سیاق نفی و آن از الفاظ عموم است که تخصیص آن بشیعه حضرت
 علی خود چینی ندارد و دوم آنکه اگر شخصی از شیعه یا مادر خود را نکند و یا پسر و برادر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

موجودہ افسرین

۱۱

فصل الثانی

5

...

علم ابن یونس

سید محمد علی

تاریخ

1

تاریخ

211

2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 841.

1

سید بن ابی بکر

بسم الله الرحمن الرحيم

26/1/77

الحمد لله

واینجه سبب حال الان سبب جمیع بود و معر به شدند سبب انشاء عشریه نایده مفهوه بهم انکه کونند
عمر از این خطایاب رضی مدیر قتل حضرت مرتضی کرده بود و حیلۀ ناگفته رواه ابن مطهر الواسطی
عن صفیه حال انکه محبت حضرت عمر مرتضی رضی را و توقیر او را ایشان را و قضا و بصابت
و تفصیل او ایشان را و حسنین را در دفتر عطایا و روایت فضایل ایشان متواتر است و در
شرح پنج البلاغه که اکثر آنها مصنف شیعه اند مذکور و مشهور است و شریف مرتضی در
کتاب تنزیه الانبیاء و الایمه تفسیر نموده که ان عمر رضی کان مظهر الاسلام و التمسک بشراعیه
کلیه و هر که چنین باشد از وی اراده قتل مسلمان و چه قسم مسلمان و چگونه متصور شود مفهوه
و بهم انکه کونند هر که فلان و فلان را مقتدا یا باعث کند بمقتل یا برای او نوشتم شود
و مقتدا و کناه از دمه او ساقط شوند و مقتدا در جاز نیست بر او عین شوند ذکر ابو جعفر
فما رواه عن الصادق این نوع محض است زیرا که بدقتن بدان در هیچ شریعت موجب
توبات نیست و رئیس بدان که شیطان لعین است بدقتن او نیکو انگاشتن ندارد و قدح
امیر المومنین لاسمع اصحاب یسبون اهل الشام قال انی اگره لکم ان تکتونوا سبب من کذافی
شرح البلاغه و غیر لکن عمر رضی را افضل از ذکر خدا میداند چنانچه از این نام احوال از حضرت
صادق ع بطریق متعدده نقل نموده حال انکه خدا تعالی میفرماید و لکن الله اکبر و حال
هشام احوال معلوم است که بار بار حضرت صادق در رخ بسته و انجناب او را مقتدر
و کذاب فرموده حکام غیر مرتبه مفهوه یا زو بهم انکه کونند حقتقانی کرام کاتبین را فرمود
که نامه روز از قتل عمر رضی قلم را از جمیع خلایق بردارند و هیچ کناه بر کسی نویسند رواه
بن مطهر الواسطی عن احمد بن اسحاق التیمی عن العسکری عن النبی فیما حکاه عن یحیی
بن و جمل و این روایت بیهوده افترا و کذب است زیرا که مخالف اصول شریعت است
و کاتب و متواتر است بیانش انکه اگر فرض کنیم که شخصی در اول روز قتل عمر رضی بیدار
بسیار و درین روز زیست پرستی نموده یا خواهر و مادر خود را بکشد و بکشد علی نظر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

چنانچه در عقاید شیعه معتبرست مفهوه یا سر و هم که حضرت پیغمبر ابو بکر را ازین جهت همراه
خود در سفر حجرت گرفته بود تا که در فریش ایشان ندید بر جکت بر آمدن آنحضرت و بطلان این
مفهوه از ان قبیل نیست که حاجت بیان داشته باشد چه ضروری بود که ابو بکر را برین قصد
سطح فرمود و در زیر و نه اگر ما بخانه آورفته مشوره بر آمدن از پر سیده و زاوراه و هر چه که از
گرفت و سفره طعام و حاضرینی از خانه وی بدست دختر وی تپا کنانید باز عامر
بن فیروز جلیله ابو بکر را دلیل آن ساخت و شتران سواری بدو سپرد و عید الله بکسر کلان ابو بکر
را بطریق جاسوسه و خبر گاهگی گذاشت که ریش آن فریش بر ندیری و مشوره که در باب
طلب و تلاش خجابه نماید شبان شب آنحضرت در فار میر سانه باشند و حقیقاً چو از
دانه و راه راد باب آنحضرت تسلیه آنحضرت و او را با القاء معرفت خاصه صحبت این پیغمبر خود حکایت
فرموده از قول صاحب لائحه آن الله صفا و غرض شیعه ازین مفهوه آنکه صحبت ابو بکر در فاقه او در
سفر قضیاتی است مشهوره و اینست که برین فضیلت را بمنقصد اجتماعت از لئین یک سخن
چون تمام واقعه را از جهت راست و فوق و تحت گذشته آن کرد از هر طرف کذب این سخن
برست که مخبر و او را بر ایشان بر خاک نشاند و برید اندان بخیال و بیطل الباطل و لو گره
البحر و اینست که اجد الله شکیک صاحب البهار اهی بعد از سعی و تلاش بسیار درین قصه دست
شده از راه اضاف گفته است که نفس الامر نیست که برین احتمال غایت بعید است و صحبت که حلیفه
اول که نسبت پدر بر پیغمبر ساینده بود و سبقت در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر اوقات
لازم مسجد شریف حضرت رسالت بنای می بود اختیار گزیده باشند برای همراه داشتن
و الفت نیز صحبت او داشته باشند انتهی کلامه بلفظه و قاضی نور الله در محب السلفین
نیز باین بحث تصریح نموده و آنحضرت قال المفسر النبی پورنه ثم انما لا ننکر ان
علی علیه السلام طاعة و فضیله الا ان صحبت ابی بکر اعظم لان احاضرا علیه السلام
و لان علیاً ما تحمل الحجة الالیه و حجة و ابو بکر مکنت فی القادایا و انت اخت علیاً

اینست که ازین جهت که حضرت پیغمبر ابو بکر را ازین جهت همراه
خود در سفر حجرت گرفته بود تا که در فریش ایشان ندید بر جکت بر آمدن آنحضرت و بطلان این
مفهوه از ان قبیل نیست که حاجت بیان داشته باشد چه ضروری بود که ابو بکر را برین قصد
سطح فرمود و در زیر و نه اگر ما بخانه آورفته مشوره بر آمدن از پر سیده و زاوراه و هر چه که از
گرفت و سفره طعام و حاضرینی از خانه وی بدست دختر وی تپا کنانید باز عامر
بن فیروز جلیله ابو بکر را دلیل آن ساخت و شتران سواری بدو سپرد و عید الله بکسر کلان ابو بکر
را بطریق جاسوسه و خبر گاهگی گذاشت که ریش آن فریش بر ندیری و مشوره که در باب
طلب و تلاش خجابه نماید شبان شب آنحضرت در فار میر سانه باشند و حقیقاً چو از
دانه و راه راد باب آنحضرت تسلیه آنحضرت و او را با القاء معرفت خاصه صحبت این پیغمبر خود حکایت
فرموده از قول صاحب لائحه آن الله صفا و غرض شیعه ازین مفهوه آنکه صحبت ابو بکر در فاقه او در
سفر قضیاتی است مشهوره و اینست که برین فضیلت را بمنقصد اجتماعت از لئین یک سخن
چون تمام واقعه را از جهت راست و فوق و تحت گذشته آن کرد از هر طرف کذب این سخن
برست که مخبر و او را بر ایشان بر خاک نشاند و برید اندان بخیال و بیطل الباطل و لو گره
البحر و اینست که اجد الله شکیک صاحب البهار اهی بعد از سعی و تلاش بسیار درین قصه دست
شده از راه اضاف گفته است که نفس الامر نیست که برین احتمال غایت بعید است و صحبت که حلیفه
اول که نسبت پدر بر پیغمبر ساینده بود و سبقت در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر اوقات
لازم مسجد شریف حضرت رسالت بنای می بود اختیار گزیده باشند برای همراه داشتن
و الفت نیز صحبت او داشته باشند انتهی کلامه بلفظه و قاضی نور الله در محب السلفین
نیز باین بحث تصریح نموده و آنحضرت قال المفسر النبی پورنه ثم انما لا ننکر ان
علی علیه السلام طاعة و فضیله الا ان صحبت ابی بکر اعظم لان احاضرا علیه السلام
و لان علیاً ما تحمل الحجة الالیه و حجة و ابو بکر مکنت فی القادایا و انت اخت علیاً

و الله اعلم بالصواب
اینست که ازین جهت که حضرت پیغمبر ابو بکر را ازین جهت همراه
خود در سفر حجرت گرفته بود تا که در فریش ایشان ندید بر جکت بر آمدن آنحضرت و بطلان این
مفهوه از ان قبیل نیست که حاجت بیان داشته باشد چه ضروری بود که ابو بکر را برین قصد
سطح فرمود و در زیر و نه اگر ما بخانه آورفته مشوره بر آمدن از پر سیده و زاوراه و هر چه که از
گرفت و سفره طعام و حاضرینی از خانه وی بدست دختر وی تپا کنانید باز عامر
بن فیروز جلیله ابو بکر را دلیل آن ساخت و شتران سواری بدو سپرد و عید الله بکسر کلان ابو بکر
را بطریق جاسوسه و خبر گاهگی گذاشت که ریش آن فریش بر ندیری و مشوره که در باب
طلب و تلاش خجابه نماید شبان شب آنحضرت در فار میر سانه باشند و حقیقاً چو از
دانه و راه راد باب آنحضرت تسلیه آنحضرت و او را با القاء معرفت خاصه صحبت این پیغمبر خود حکایت
فرموده از قول صاحب لائحه آن الله صفا و غرض شیعه ازین مفهوه آنکه صحبت ابو بکر در فاقه او در
سفر قضیاتی است مشهوره و اینست که برین فضیلت را بمنقصد اجتماعت از لئین یک سخن
چون تمام واقعه را از جهت راست و فوق و تحت گذشته آن کرد از هر طرف کذب این سخن
برست که مخبر و او را بر ایشان بر خاک نشاند و برید اندان بخیال و بیطل الباطل و لو گره
البحر و اینست که اجد الله شکیک صاحب البهار اهی بعد از سعی و تلاش بسیار درین قصه دست
شده از راه اضاف گفته است که نفس الامر نیست که برین احتمال غایت بعید است و صحبت که حلیفه
اول که نسبت پدر بر پیغمبر ساینده بود و سبقت در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر اوقات
لازم مسجد شریف حضرت رسالت بنای می بود اختیار گزیده باشند برای همراه داشتن
و الفت نیز صحبت او داشته باشند انتهی کلامه بلفظه و قاضی نور الله در محب السلفین
نیز باین بحث تصریح نموده و آنحضرت قال المفسر النبی پورنه ثم انما لا ننکر ان
علی علیه السلام طاعة و فضیله الا ان صحبت ابی بکر اعظم لان احاضرا علیه السلام
و لان علیاً ما تحمل الحجة الالیه و حجة و ابو بکر مکنت فی القادایا و انت اخت علیاً

بهاراران درجه بهتر است نص علیه السلام مقتول فی الدروس و غیره و این مفعول نیز صریح است
است زیرا که در جمیع مراتب لازم می آید که آنها و معا بدین دو نصاری و دیگر زبان و
آتش خانه ها و محوس و هیاهو و اوتان که در آن کده معصوم واقع شده باشد علی الخصوص
منارزل مابین کوفه و صفین بهتر از تعبیه باشند بلکه خانه ها و عمارت ها که در آن چندین
معصومین محبوس بودند از کعبه معظمه بهتر از آن درجه افضل باشند و خانه سعویه که یک سال
در آن حضرت امام حسین تقرب جیادش نشانی برده اند و مولود نبی علیه السلام نیز از کعبه
مزین تر باشد بجا آنکه از بهترین عظیم مفعول هر دو هم آنکه خود قرار داده اند که صاحب
امر و سلطان حقیقی و امام معصوم هر دو شش نفر است و غیر او را نمی رسد که اقامت
و فصل خصوصیات و اجراء و تعزیرات و اقامت جمع و جماعات نماید هر که در بیکار باقی
او داخل کند فاسق و عاصی است باز خود میگویند که در زمان غیبت ان امام معصوم امر شرعی
راجع به مجتهدی است که جامع شروط نیابت باشد یعنی کسی که بدرجه اجتهاد رسیده بود و
در زمان او غیر او اعلم از نبود پس اوقایم مقام امام است در هر چیز الا در چهار دین آنهمه
که بر اهل سنت میگردند و میگویند که ایشان خلفه رسول را از طرف خود باجماع مقرر میکنند
بی نص پیغمبر و در دین او تصرف و دخل می نمایند که یافت خود چرا انحرک مطلق و عمل از
دیرین مسئله اجماع امامیه است و در اینجا خط دیگر هم واقع است که در یافتن اعلی است
در زیاده از جمیع علماء از زمان که در شرق و غرب منتشر اند از معتبرات بلکه معتدلات
است و معجزات در بعضی علماء خود که باجماع این اعتقاد دارند و آنها را بجای امام گرفت
اند و از آن مکن آنها بیرون نمیروند مثل ابن بابویه و ابن معلم و سید مرتضی و ابن مطهر علی و
مشغول مشغول و غیر هم هرگز اعلم بودن آنها در زمان خود ثابت نشده و چون علم اعلی است
شرط نیابت امام شد لابد سبب از دوشق لازم خواهد آمد تعطیل احکام شرعی یا خلاف
کفیه معصوم ازین دو آفت خلاصی محال است مفعول نیز در و هم آنکه چادر را در غیبه

فقد ثبت منه
الاحادیث الصحیح
عنه الامامیه ان
نشدت له
اسماء و غیره
ساحا و لا شیعه
ان الاسواق
تجلی قدر
نیکو ان که
افضل من کل
والعیاذ بالله
سبحانک
سبحانک

حضرت امام جعفر صادق روایت میکند که اگر کسی زنی را متعنه کند ظاهراً مخلصاً لوجه الله سر
کار که بران آن گوید حق تعالی بر او و حسن نوب و چون با او بی نزدیکی کند حق
تعالی و علا حبس گنایان او را با مرزد و چون غسل نکند حق تعالی بعد از هر موئی که آب
روکش شده باشد مغفرت و رحمت بوی از او را نه فرماید پس موسی حجابین روایت شخص را در حق
یکبار متعنه کردن در آخر سرش گنایان کافی است و نیز در تفسیر مذکور از حضرت رسالت پناه
روایت آورد که هر که در دنیا بیرون رود و متعنه نکرده باشد روز قیامت بدین نظر
بریت باشد مانند کسی که شنبه او بریده باشد و موسی حجابین روایت معاذ الله حضرت
انیا و ابی که باجماع متعنه نکرده اند درین بغضت گرفتار شوند و نیز در تفسیر مذکور از حضرت
روایت میکند که هر که یکبار متعنه کند درجه او چون درجه شش باشد و هر که دوبار متعنه کند درجه
او چون درجه حسن باشد و هر که سیبار متعنه کند درجه او چون سی باشد و هر که چهار بار متعنه کند درجه او
چون درجه مرتبت افغان نظری این و آیه را شنیده و گفت که درین روایت تصور کرده اند
باینکه ثواب پنج بار کردن متعنه را حصول مرتبه خدای فرار سبب دادند تا بزرگی متعنه و بعد از آن
نابت باشد و نیز در تفسیر مذکور از سلمان فارسی و مقداد اسود کند سر و عمار را بر سر
الهدیم روایت که گفت اند که روزی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم حضرت
برخواست و خطبه طبع بخواند و بعد از آن فرمود که مردمان بدانند که هر که با مردی از جنس
بروردگار من آورده و آن متعنه کردن زن آن سوسنه است و او پیش از من این حرف را هیچ
پیش از من نداشت و من شمارا بلین میفرایم که آن سست من است در زمان من و
بعد از من هر که از آن قبول کند و بان عمل نماید از من باشد و من از او بی سرگرمی مخالفت نمید
نماید و هر که از آن مخالفت کرده و بداند که از آن عمل میکند مخالفت من کند
و از آن معطل سازد و محبت بغض او بر من نیست و ای مسدوم که از آن عمل و از خست لغت
خدا برای کسی بود که مخالفت من کند ازینکه هر که انکار آن کند انکار نبوت من کرده و مخالفت

[illegible]

[illegible]

اینها ایجن ابی حنیفه است که او را واجب الطاعات ندانند از شیعه رد و سیاهات معصوم
 بنده این گفته است مخصوصا در وقت غیبت امام الشریف اولی باخذ باشد از
 بیان یاریه و این عقیل و ابن العلم اند انسان باید کرد و از نصب و عدا باید گذشت
 و کرده است اینست در بنیاب عتبار کنند روایات امامی خود البته مقبول است روی
 ابی حمزه حسن بن الحسن بن علی بن سناوه الی ابی النختره قال دخل ابو حنیفه علی ابی عبد الله
 علیه السلام فلما نظر الیه الصادق قال کما فی النظر الیک و انت تحیی سنه جدی بعد
 ما نه است و تکلون من غیره ککل مله و غیا ککل مضموم بک لیسک التیرون اذا وقفوا
 یتبعهم الی ان یخرجوا فکلک من اید العون و التوفیق حتی لیسک
 الی ان یخرجون بک الطریق و جمیع امامیه روایت کرده که چون ابو حنیفه جنس سلفه و
 ابو جعفر صدیق عیسی دخیل شد و نزد عیسی بن موسی حاضر بود بخیفه گفت که یا امیر
 المؤمنین ندو عالم دنیا الیوم پس منصور گفت که یا نعمان من اخذت العلوم ابو حنیفه گفت
 من اصحاب علی عن علی عن اصحاب عبد الله بن عباس عن ابن عباس پس منصور گفت که
 انداخته است وقت من نشت بافتی و نیز در کتاب امیده است که ان ابی حنیفه کان جالسا فی السجده
 احرام و نه نه عام کثیر من کل الافاق قد اجتمعوا بابل و نه من کل جانب فیهم و کانت المسائل
 فی کس فخر بها فینا و لها فوق علیه الامام ابو عبد الله فقطن ابو حنیفه فقام ثم قال یا بن
 رسول الله لو شئت یک اولاما و هنت لرا فی الله جالسا و انت قائم فقال له ابو عبد الله
 اجلس ابو حنیفه و جب الناس فعلی ندو در کتاب بابی و این مرد روایت در شرح فخر یاد
 حل موجود است در مسئله فضیل حضرت امیر رض و اگر شیطان شیعه را و غده کند
 و گویند که اگر ابو حنیفه و مثال او از مجتهدین است شاگردان حضرت امیر بودند
 چرا مخالفات ایشان مسائل بسیار فتوای دادند گوئیم جواب این سخن در مجالس المنیر
 می نورانده شود شکر موجود است گفته است که ابن عباس اش اگر حضرت امیر بودند یا به

[illegible]

و قتی که میسر را مجوس می کشند از برآمدن و در آمدن منع می شدند و را بطه خود را به این باب
 اظهار کردند نمی نوشتند بخلاف اهل سنت که علماء ایشان در آن وقت هم زیارت امیر
 مشرف می شدند و با بر این عقیده در جمیع تواریخ مذکور است که چون حضرت موسی کاظم
 در حبس خلیفه عباس بود و چون الحسن الشیبانی و قاضی ابو یوسف زیارت او میکردند و
 سوال مشکلات می نمودند در آن وقت نزد آن امام رفتن خیلی خلوص میخواستند که وقت
 وقت نیست بود و این معنی در کتب امامیه نیز موجود است روی صاحب الفصول من الایام
 عنده فی خوارق موسی کاظم اینها قالا لاصبه مارون الرشید دخلنا علیه و جلنا عنده
 فجاءه بعض المومنین فقال انی قد فرغت فانصرف فاکان لک حاجة فی نئی التکب بهما صیر
 احبیک خدا فقال ما لى حاجة ثم قال لنا انی احب من الرجل سألنی ان الکفه حاجة یاتى
 بهما صیر اذا جاء و هو صیر فی هذه الليلة فجاءه فأتی الرجل فی لیلته تکف فجاءه و نیز دیدیم که نزد
 اهل سنت همیشه ظاهر و مشهور مانده و همیشه مذکور شد شیخ فاضل و ستور و دین محمد را
 ظهور لازم است قوله تم هو الذی ارسل رسول الله بالهدی و دین الحق لبطمه علی الدین
 کله و نیز معتقانی میفرمایند و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض پر آنها عبادی الصالحین
 و بالاجماع مراد ازین عباد است محمد است صلعم و زمین عرب و عجم و شام و روم و مصر و غیره
 را همیشه دار است اهل سنت بوده اند و چون در عراق و غیره اسان سبب است اعمال کفار
 متار و خاف و اده چکنیه تسلط شده اند این بلد را از دست ایشان شیعیه گرفتند پس اهل
 دارت دولت محمدی اند و این گروه فضلاء و سلاطین چکنیه پانزدهین جاقیاس با یکدیگر
 و نیز دیدیم که در مخالفت در میان شیعیه و اهل سنت مسئله امامت است مسئله که امامت پر
 اصل موقوف است و سبب است از آن نیز اصل امامت میشود بدلیل که قابل شنیدن باشد اصل
 اول آنکه حضرت امیر امام بود و بلا فصل اصل دوم آنکه امامیه است منحصراً در عدد که لایزیدون
 علیه و لایقصدون بحدیث سیوم طول عمر امام آخر و اختفا او با رجعت او بعد الموت

این مورد گفتند که این
 سید موسی کاظم را در آن
 واقع شدیم که در دست
 زور و سبک کشیدند و
 فعل از تنبیه آن بپوشیدند
 من فاشی شد اسم سید
 کشیدند و سبک کشیدند
 شامی و در حبس کشیدند
 او را در آن حبس کشیدند
 حاکم آنقدر را پس گفت
 امامت سید را چنانچه باز
 گفت با من می کشیدند
 پانزدهین جاقیاس را در
 او هم سبک کشیدند که باردار
 با وجود حجاب و پرده و
 او را در آن حبس کشیدند
 حاکم آن پس در آن
 چنانچه با سبک کشیدند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بند سیم ازین آیه شبیهی گرفته اند علودرستایش خود امان از مکر الهی و سزا
عذاب و عقاب و پرستش و ذرین حال خود شدن و این چیزها را مخصوص کفر و
دشمنی با خود از یهود است که میگویند سخن نبی الله و حیاه و این سنانا الایاما
معدوده و لیکن بدخل ایجنه الامم کان مود القوا لک و بعض صحابه کرام و بعض
عناد و زیدین با محمد و از خدا و مقربان او نیز ما خود از یهود است قل من کان عدا
یجرسیل فانه نزاره فی قلبک و تشبیه دادن بارشعالی مخلوقات و قول بالبداء
بعینه قول یهود است و علودر محبت است و عقاد الوصیت ایشان با حلول روح الهی در ایشان
و انهارا معصوم است و علم غیب ثابت کردن موت آنها را با اختیار آنها و حضرت
سیرافیه النار و ایجنه و عالم روز جزا قرار دادن خود را بسبب محبت حضرت امیر معصوم
با حق که امان کردن همه ما خود از نصاری است که عتودیت حضرت سیم علیه السلام انکر
بوده و این هم برای ایشان ثابت میگردد و پایا در زین نصاری بمنزله امام
است نزد شیعه و خروا و لصف قران را بطایفه معنی ان با و دشمنی نصف گیر که
بیج صحابه و مهاجرین و انصار است تاویل باطل تحریف نمودن مشترک است بین یهود و
انصار است و امامت را مخصوص با ولاد حضرت امام حسین در دشمنی مشابه قول یهود
است که نبوت مخصوص با ولاد حضرت اسحاق است خود را اولیای خدا گفتن و
در مع شیعه حضرت علی و در در دشمنی نیز با خود از ایشان است قل یا ایها الذین یادی
ان عمه انکم اولیاء انتم من دون الناس فتمنوا الموت اکنتم یاربین تحریف لفظه و
کتاب اندک کردن و در وی بعضی الفاظ افزودن بعینها صفت یهودیت و یهودی گویند
که چهار دجانیست تا وقتیکه هیچ دجال نه بر آید و شیعه اثنا عشریه گویند که
چهار دجانیست تا وقتیکه حضرت امام حسین خروج فقر ماید و تا خیزش از
غرب آید و این ستاره بعینه زینب یهود است و وقوع سه طلاق را در حدیثی که در

و این سنانا الایاما
معدوده و لیکن بدخل
ایجنه الامم کان مود
القوا لک و بعض صحابه
کرام و بعض عناد و
زیدین با محمد و از خدا
و مقربان او نیز ما خود
از یهود است قل من کان
عدا یجرسیل فانه نزاره
فی قلبک و تشبیه دادن
بارشعالی مخلوقات و
قول بالبداء بعینه قول
یهود است و علودر محبت
است و عقاد الوصیت
ایشان با حلول روح الهی
در ایشان و انهارا معصوم
است و علم غیب ثابت
کردن موت آنها را با
اختیار آنها و حضرت
سیرافیه النار و ایجنه
و عالم روز جزا قرار
دادن خود را بسبب محبت
حضرت امیر معصوم
با حق که امان کردن
همه ما خود از نصاری
است که عتودیت حضرت
سیم علیه السلام انکر
بوده و این هم برای
ایشان ثابت میگردد و
پایا در زین نصاری
بمنزله امام است نزد
شیعه و خروا و لصف
قران را بطایفه معنی
ان با و دشمنی نصف
گیر که بیج صحابه و
مهاجرین و انصار است
تاویل باطل تحریف
نمودن مشترک است
بین یهود و انصار
است و امامت را
مخصوص با ولاد
حضرت امام حسین
در دشمنی مشابه
قول یهود است که
نبوت مخصوص با
ولاد حضرت اسحاق
است خود را اولیای
خدا گفتن و در مع
شیعه حضرت علی و در
در دشمنی نیز با خود
از ایشان است قل یا
ایها الذین یادی ان
عمه انکم اولیاء انتم
من دون الناس فتمنوا
الموت اکنتم یاربین
تحریف لفظه و کتاب
اندک کردن و در وی
بعضی الفاظ افزودن
بعینها صفت یهودیت
و یهودی گویند که
چهار دجانیست تا
وقتیکه هیچ دجال نه
بر آید و شیعه اثنا
عشریه گویند که
چهار دجانیست تا
وقتیکه حضرت امام
حسین خروج فقر
ماید و تا خیزش از
غرب آید و این ستاره
بعینه زینب یهود است
و وقوع سه طلاق را
در حدیثی که در

و این سنانا الایاما
معدوده و لیکن بدخل
ایجنه الامم کان مود
القوا لک و بعض صحابه
کرام و بعض عناد و
زیدین با محمد و از خدا
و مقربان او نیز ما خود
از یهود است قل من کان
عدا یجرسیل فانه نزاره
فی قلبک و تشبیه دادن
بارشعالی مخلوقات و
قول بالبداء بعینه قول
یهود است و علودر محبت
است و عقاد الوصیت
ایشان با حلول روح الهی
در ایشان و انهارا معصوم
است و علم غیب ثابت
کردن موت آنها را با
اختیار آنها و حضرت
سیرافیه النار و ایجنه
و عالم روز جزا قرار
دادن خود را بسبب محبت
حضرت امیر معصوم
با حق که امان کردن
همه ما خود از نصاری
است که عتودیت حضرت
سیم علیه السلام انکر
بوده و این هم برای
ایشان ثابت میگردد و
پایا در زین نصاری
بمنزله امام است نزد
شیعه و خروا و لصف
قران را بطایفه معنی
ان با و دشمنی نصف
گیر که بیج صحابه و
مهاجرین و انصار است
تاویل باطل تحریف
نمودن مشترک است
بین یهود و انصار
است و امامت را
مخصوص با ولاد
حضرت امام حسین
در دشمنی مشابه
قول یهود است که
نبوت مخصوص با
ولاد حضرت اسحاق
است خود را اولیای
خدا گفتن و در مع
شیعه حضرت علی و در
در دشمنی نیز با خود
از ایشان است قل یا
ایها الذین یادی ان
عمه انکم اولیاء انتم
من دون الناس فتمنوا
الموت اکنتم یاربین
تحریف لفظه و کتاب
اندک کردن و در وی
بعضی الفاظ افزودن
بعینها صفت یهودیت
و یهودی گویند که
چهار دجانیست تا
وقتیکه هیچ دجال نه
بر آید و شیعه اثنا
عشریه گویند که
چهار دجانیست تا
وقتیکه حضرت امام
حسین خروج فقر
ماید و تا خیزش از
غرب آید و این ستاره
بعینه زینب یهود است
و وقوع سه طلاق را
در حدیثی که در

و این سنانا الایاما
معدوده و لیکن بدخل
ایجنه الامم کان مود
القوا لک و بعض صحابه
کرام و بعض عناد و
زیدین با محمد و از خدا
و مقربان او نیز ما خود
از یهود است قل من کان
عدا یجرسیل فانه نزاره
فی قلبک و تشبیه دادن
بارشعالی مخلوقات و
قول بالبداء بعینه قول
یهود است و علودر محبت
است و عقاد الوصیت
ایشان با حلول روح الهی
در ایشان و انهارا معصوم
است و علم غیب ثابت
کردن موت آنها را با
اختیار آنها و حضرت
سیرافیه النار و ایجنه
و عالم روز جزا قرار
دادن خود را بسبب محبت
حضرت امیر معصوم
با حق که امان کردن
همه ما خود از نصاری
است که عتودیت حضرت
سیم علیه السلام انکر
بوده و این هم برای
ایشان ثابت میگردد و
پایا در زین نصاری
بمنزله امام است نزد
شیعه و خروا و لصف
قران را بطایفه معنی
ان با و دشمنی نصف
گیر که بیج صحابه و
مهاجرین و انصار است
تاویل باطل تحریف
نمودن مشترک است
بین یهود و انصار
است و امامت را
مخصوص با ولاد
حضرت امام حسین
در دشمنی مشابه
قول یهود است که
نبوت مخصوص با
ولاد حضرت اسحاق
است خود را اولیای
خدا گفتن و در مع
شیعه حضرت علی و در
در دشمنی نیز با خود
از ایشان است قل یا
ایها الذین یادی ان
عمه انکم اولیاء انتم
من دون الناس فتمنوا
الموت اکنتم یاربین
تحریف لفظه و کتاب
اندک کردن و در وی
بعضی الفاظ افزودن
بعینها صفت یهودیت
و یهودی گویند که
چهار دجانیست تا
وقتیکه هیچ دجال نه
بر آید و شیعه اثنا
عشریه گویند که
چهار دجانیست تا
وقتیکه حضرت امام
حسین خروج فقر
ماید و تا خیزش از
غرب آید و این ستاره
بعینه زینب یهود است
و وقوع سه طلاق را
در حدیثی که در

بعینه قول پیوست و پیودیان سیکونید که هر که سعی کند در این وقت قتل مسلمانی او را چنین قتل
 بخواهد است آمانیه نیز سعی در قتل اهل سنت برابر جادوت نهادن و ساله قرار داده اند و پیودیان
 سیکونید که لبس علیانی الایمیدین سبیل آمانیه نیز سیکونید که در مال داد و نای اهل سنت هیچ
 مضایقه نباید کرد و پیودیان عیسی بن مریم مدام او و خواریان او را سب و دشنام کشند
 و تسبیح نیز صحابه پیغمبر و خلفاء و ازواج آنحضرت ص را سب و دشنام دهند و نصاری پیچ
 باک ندارند از تلطیح به بول و براز خود و آنها را مثل فضلات مخالم و بزاقی انکارند و همین
 است حنفه التحقیق نه بیهوشی در ندی و دوی و بولی که بعد از پشت انداختن خضیب
 بر آید و بر آری که خشک شده باشد چنانچه در فقه ایشان گذشت و نصاری در غارت قبایل
 را انترام میکنند و گویند هر چهار طرف سجده کردن جایز است و آمانیه نیز در نوافل بلا عذر متقیان
 قبله ساقط کنند و هر طرف سجده نمایند و در تخاف و هیما و تحفه مبتدعه شایسته است مدام دارند
 با نصاری که آنها نیز از طرف خود اعیاد بسیار ترتیب داده اند و در ایام عاشورا قبور را میسوزانند
 تصویر میکنند و بسوسه آنها سجده میکنند و در دیگر و آنها دست بسته مانند موافق عمل نصاری
 است که در یک صیغه صورت حضرت عیسی و حضرت مریم را در عظیمی نمایند و سجده میکنند
 و شباهت ایشان با صابون است که از ایام قمر در حق تعالی طریقه و محافاتی اختیار میکنند و در سعادت خود
 تو انچه و ایام نعم نمایند و نور و شرف آفتاب را عظیم کنند و صابون جین سبک کو که با فاعل مختار
 خالق سفلیات انکارند و رافض نیز جمیع صوفیات را خالق دانند و فاعل مختار را انکارند و مسالاد
 خالق یکی نزد انرا شناسند و خالق بدی اهر من را رافض نیز خالق خیر خدا را دانند و خالق
 شر شیطان را انسان را قرار دهند و ایند حضرت امیه عایشا را خطاب مجوس نه الامنه داده اند
 چنانچه در باب الیهات گذشت و مجوسیان را در باب بیکه باز سوسه بسیار است کمال
 بیخبری و بیجانی دارند و رافض نیز در متعه و تحلیل فرج قدم مقدم آنها میزند بلکه در صورت
 متعه و تحلیل فرج دختران و خواهران را اسلال انکارند چنانچه و همان گذشت و اما شباهت به پیغمبر

سبب برادر طایع خنوق
 سید شاه الکرم ۱۱۱

پس در ایام عاشورا چنانچه که بنود با تان خود گفتند اینها با صورتی که قبور را می نمایند قبول نمودند و سوگوار گشتند و نوایان زنده و طعام را بخوردند و آن قبور بنهند و اولش را تقسیم نمایند و شاد گنج و جهانندی امام قاسم و حضرت سکینه بدستور زندگانی بعمل آورند بلکه و علم آنها از دنیا بنود ضعیف تر است که بنود تصاویر ایشان را بر پیشکش کنند و اینها تصاویر بنود و جهان را اشخاص را بر پیشکش می نمایند بنود قابل اند بطهارت بول بنود بر از او و در افض نیز قابل اند بطهارت بول بنود و انسان هر دو بر از خشک هر دو و زن و بنود و سر عورت مر در انصحر در ک و انشین و مقصدت و در شب عید همین است و جماعت از بنود بر بنده بودن را در حالت عبادت سحر و اند و در افض نیز نماز و طواف را نیز بر بنده جاری نمایند و در شب طواف و تقسیم بین کل بنود خاک حید خود را بر بنده پیشانی مالند و اینها سجد کاه سازند و قبله کنند و بنود جامه پاک از نجاست برای عبادت و پیشکش و این بنده اند و اما سینه نیز بطهارت بول غیر متصل به بدن را بشرط نماز ندانند مثل دستار و از از بند و کمر بند نموده و چادر بالا سیری و در طهارت بول و غمی و غمی نیز موافق بنود اند و بنود جهت عبادت معین ندانند و اما سینه نیز در نماز و سجده تلاوت استقبال قبله فرض ندانند و بنود در صوم خود خوردن بعضی شبها تجویز کنند و ناقص صوم ندانند و در افض نیز اکل غیر معاد را ناقص صوم ندانند مثل صوم و مانند آن بنود خون سفوح را حرام ندانند اما سینه نیز اگر خون سفوح بسیار بالمعام مخلط شده باشد خود در حلال دانند و بنود شهوت را در نکاح ضرر ندانند و بختیابی اما سینه در متعه و بنود و فرج اما و چو از خود را تحلیل کنند هر که خواهند و همین است نه سینه یا سینه و بنود در زور و سیم غیر سکو که زکوة واجب ندانند و همین است نه سینه یا سینه **باب دوازدهم در قولاو** تیرا متعنی قولا محبت است و معنی تبر اعداوت و درین محبت نازک چند مقدمه را بر تیرا محبت باید نهاد و آن مقدمات را از روی اقوال علماء معتبرین شیعه و آیات قرآنی و روایات باید رسانید باز به استقلال نتیجی از آن مقدمات باید نمود تا چنانچه ظاهر شود و واضح گردد

[illegible]

فاسد است قابل اعتبار نیست چنانچه محبت بر محبتی که با کافر محسوس یا کافر عادل محسوس
بمان محبت دینی است نه دینی قوله و الذین کفرو اعدائکم کبریا بقیعة عساة الضالین
مادحتی اذاجاره لم یجد شیئا و وجد الله عنده فوافاه حسابه و الله سرعان الحساب لمن یشکوکم
که اجتماع محبت و عدالت با یک شخص از یک حدیث محال است و بدو حدیث جائز و وقیم
چنانچه ملا محمد فسیح و عطاء صاحب ابواب اجتنان در فیه دو کس از سادات انحضرات
نفی کرده این اجتماع چنانکه در عوام است ممکن نیست در خواص است هر محال نیست زیرا که
مقتضای بشریت شتر است و فقی که در خواص نیست در عوام نیست محبت نیز بشریت است که حکام
بشیر در خواص مفقود بود و در عوام موجود بلکه بسبب کثرت و قلت فضائل و مناقب و بسبب
قوت و ضعف ایمان و باقیقت و سبوقیت در ترویج شریعت و قبول احکام الهی است
چنانچه در خبر طولی در جات ایمان و بوابت کلینی انحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفته اند
و خواص است بالا جماع سه فرقه اند اهل بیت یعنی اولاد پیغمبر و اقارب او و ازواج و طهارات و
اصحاب خالص از مهاجر و انصار انقدر است که دو طرف مقابل تناسب با خود داشته باشند
مثلا احاد است را نمی رسد که خواص است نوعی پیش آیند که خواص با یکدیگر پیش آمده اند
بدلائل شرعی بسیار که بخلاف این حدیث مشهور است الله الله فی صحابی لا یفخروا غیرنا
من بعدک الی آخره و از انجمله آنچه در حق ائمه است و انصار آمده است که با حق و محسن خود
عن پیغم و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است و از واجه مهاجران و انحضرت فرموده است
که ان امرکم علی هین من بعدی و لن تصبر علیکم الا الانصار و ان بعضی رباطا عت و فرمان بردار
شما صبر نخواهند کرد و حقوق تعظیم شما را رعایت نخواهند کرد و گویایانی که صبر کامل
دارند و بدلائل عرفی شما را از انجمله اولاد را با والدین برگزینان معامله درست نیست که نما
بین خود با شما را خود از گرفت و گیر و وطن شایسته توان کرد با وجود تحقیق بابیان انشای
نیز و از انجمله آنکه در سردولت جماعتی یا شایسته خود پس از دولت مثل شاهزادگان

و سیاست و وزیر و امراء و کبار که باعث نشو و نما در آن دولت در ابتدا و موجب بقا آن
 دولت در انتها میگردد و کسی و تلاش آنها آن دولت قایم شده و صورت گرفته و حق حد
 سابقه و قدم را بطه آنها بر میستفید آن دولت ثابت است و جماعتی باشند نوآمده
 و خوشه چنان آن دولت پس معالیه که انجامه نوآمده با هم میکنند اگر با دشمنان و سیاست و وزیر
 امراء و میان رند بلا شبهه مطعون هر دو صاحب لیت میگردد و اگر معالیه خود را قیاس کنند با هم
 که خواص آن دولت با هم دارند گرفت و گیر و کار و عتاب در مخالفت و دشمنی با همکامان نیست
 بچگونگی فعال نیز آنها را با هم رسیده باشد بلا شبهه در جمیع مردم ای ادب و خوف از دولت با و آرا
 آنکه اگر شخصی از افرادل یا شخصی از اشرافان کند که او با شخصی دیگر از اشراف کرده است و مقام عدالت
 و انانیت بگفتن بر گزیند و عظامه و نیا شد و او را بنیاده تغیر بخانید و گویند که تو خدای تری از من
 با این قسم شرفا این معالیه کنی مقدم میگویم عدالتی که منین را با هم بجهت دنیا واقع شود محل
 ایمان نمیشود و اماند موم و قسب است و چون میرا عا و عا باشد قبیح و شنع است و منی مرا عا و عا
 نیست که هر دو از خواص است باشند و با هر دو از عوام و منی عدم مرا عا آنکه عامی با حاصی
 افتد و باد آن کند که با هم جنس خود میگردد و خواص است در صدر اول کرده بوده اند
 از ارج اهل بیت و در فزون بعد نیز کرده اند سادات و عظامه و سنج طریقت یعنی اولیا کبار
 و در عوی هر سید یکی آنکه محل ایمان نیست دوم آنکه موم و قسب است بر آفتاب این
 هر دو دعوی یک روایه از کافه کلینی کافی است ملا محمد فسیح و اعطاء قصه از ردی
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام بر وایت صفوان حال از کافه آورده و در آن گرفته که
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام که گفت که کشتن کشت خود بخانه عبد الله بن حسن رفتند صلح
 نمودند و نیز از کافه نقل نموده که لا یفرق بطلان علی السحران الاستیو جلد بها البراه و الله
 و در باستی فلک کلاما قال الراوی و هو معجب جلت ذاک هذا الظالم فایال سطلو
 قال لانه لا یدعوا الخاء الی صلح و لایحتاج من یقبس معلوم شد که انقیاد از رد کبار و میان

بدانست خونه
 دوم و بعد از
 انواری که از اوار
 میشود و سیله از
 ایشان بزار است
 خدا را دولت خدا
 را و کلامی که از اوار
 این است شوند
 بر دو گفت را که
 دنام او معین است
 من خداست تو
 باشم انحال ظالم
 شد بر بخت
 حال معلوم گفت
 برای اوقات او
 بی خواند و خود را
 بگویند و بگویند
 برای او ۱۲
 الاستخفاف
 سید و کشتن
 ۱۲

ولی الدین استحقاق حرمین الطلمات الی النور و قوله تعالی ذلك بان الله موبل الدین
استوا وان الکفرین الاموی لیم قوله تعالی ان الدین منها وعلو الصالحات سيجعل اهل الحرمین
وودا و ان قرآن مجید نیز معلوم بالیقین است که ولایت مومنین بهیچ گناه کبیره و صغیره زایل نشود
قوله تعالی اذیمت طایفان شکم ان لغتلا والله ولیسها و بالاجماع مراد ازین دو طایفه بنو هاشم
و بنو حارثه اند که در جنگ کفار روز حد قبل از قتال باغواء عبد الله بن ابی تریس المنافقین
قصه فرار کرده بودند و آن بالاجماع کبیره است علی الخصوص در جهاد است که در سبب تغییر
خدا بنفس نفس خود حاضر بود و در فرار هلاک او مخطوبه بلکه مضمون و پیروز وقت نشود
علت اسلام که باو فی قصیر در نصرت و احانت از اصل بر باد میرود و حق تعالی با
وصف انهم از ولایت آن سر و قوه دست بردارند و انها را مومنین فرمود
سے الله فلیست کل المومنون و این قدر محبت محض صحبت میان ضرورت است
چون اعمال صالحه مثل جهاد و قتال مرتدین و توبه و طهارت و تقوی و اخلاق فاضله
در مومنین باقیه شود بالاول و التخصیص محبوب خدا باشند قوله تعالی ان الله یحب الذین
یفعلون فی سبیله صفا کانهم نیان مصوص و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا من یدنکم
دینه ضوف یا فی الله یقوم جهنم و یجونه و قوله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و قوله
تعالی و الله یحب النقیین و قوله تعالی و الله یحب المحسنین مقدمه تخم محبت و عداوت با
مومنین و کافرانست مختلف و درجات متفاوت دارد چنانچه بر عاقل برادر محبت دنیوی
که با قریب خود از پدر و پسر و برادر و عم و چال و مادر و خواهر و چال تفاوت و خستلاف
مستقیمست و همچنین در عدا و دینوس بقدر قوت عداوت و ضعف آن و قلت و کثرت
اشاره آن تفاوت و اختلاف مراتب عداوت و جد است چنانچه محبت دینی که بجهت ایمان و دین
بتفاوت و مختلف خواهد بود بحسب بابت قوت ایمان علو درجه آن و بقدر اختلاف تفاوت ایمان
مومنین در محبوت و محبت خدای تعالی پس کسی که محبوت است و زیاده تر محبت او زیاده تر باشد

و قوله تعالی ان الله یحب الذین یفعلون فی سبیله صفا کانهم نیان مصوص و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا من یدنکم دینه ضوف یا فی الله یقوم جهنم و یجونه و قوله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و قوله تعالی و الله یحب النقیین و قوله تعالی و الله یحب المحسنین مقدمه تخم محبت و عداوت با مومنین و کافرانست مختلف و درجات متفاوت دارد چنانچه بر عاقل برادر محبت دنیوی که با قریب خود از پدر و پسر و برادر و عم و چال و مادر و خواهر و چال تفاوت و خستلاف مستقیمست و همچنین در عدا و دینوس بقدر قوت عداوت و ضعف آن و قلت و کثرت اشاره آن تفاوت و اختلاف مراتب عداوت و جد است چنانچه محبت دینی که بجهت ایمان و دین بتفاوت و مختلف خواهد بود بحسب بابت قوت ایمان علو درجه آن و بقدر اختلاف تفاوت ایمان مومنین در محبوت و محبت خدای تعالی پس کسی که محبوت است و زیاده تر محبت او زیاده تر باشد

و علی درجات محبت دینی است که بسید المومنین رسول رب العالمین حبیب الله علیه السلام معلوم
است بالا جماع بعد از آن سیحانه از مومنین که اتصال قرب عظیم بذات پاک و دارند و باجماع
تخص در سه طائفه اند اهل فرقه اولاد و اقارب او که اجزاء و ابغاض وی اند و در حق ایشان
فرموده است اجبوا الله لما یغفرکم من نعمه و اجبوا الله و اجبوا اهل بیت علیهم السلام
از این نظیرات او که حکم اجزاء و ابغاض از حق حکم حق ایشان حق تعالی خود میفرماید که البت
اولی بالمومنین من الفسید و از واجبه اجزایان و جمیع بنی آدم است بر آنکه از واجبه
الخطی و تیسلاف حکم مخصوص پیدا میکند و لهذا در شرح صابریت را مثل نسبت در
محبت و میراث اعتبار فرموده اند و در مقام پنهان هر دو را در یک ملک کشیده قوله
و یوالذی خلق من السماء و الارض فاحملها و صبر اسبوع صحاب او که ملازمت و رفاقت
و محبت یار فرموده و در راه نصرت او جان خود را فدا نموده و مال خود را در تلف
و مشقت انداخته و جان و مال خود را از ترک دادند و اقارب خود را از برادران و برادر
و برادران و از واج و مادران و خواهران برای شنودی و سگند آشتی و آنچه حق تعالی
قد و است این عمل ایشان فرموده و در حق ایشان غایت نمود لفقراء الدین و صرخوا
من دایم و اموالهم یتجوز فضل من الله و رضوانا و یغفر الله و یسوله و ملک
صمد الصادقون و الذین یؤد الدار من فیهم یحییون من ماجر الیهم و لا یجدون فی
صمد و هم حاجه مما اولوا و یوثر من علیهم و لو کان بهم خصاصة و بدی ایشان
نزد تمام اهل عالم که تقسیم صداقت و خلاص در اتصال حو قرب اعلی و ارفع است
از نسب مجرول قال الفاضل طبع القوم اخوان صدق بنو سید
من الموده لم یعدل بلیب پس بدین سه طائفه سبب محبت اقوی داد و فرمود
و اکثر اند به نسبت عامه مومنین و کافه مسلمین و وجه اول کمال محبت و اتصال
و ایشان با پیغمبر که از جمله بنی آدم مخصوص زیاده محبت است دوم بسبب حقوق این

و علی درجات محبت دینی است که بسید المومنین رسول رب العالمین حبیب الله علیه السلام معلوم
است بالا جماع بعد از آن سیحانه از مومنین که اتصال قرب عظیم بذات پاک و دارند و باجماع
تخص در سه طائفه اند اهل فرقه اولاد و اقارب او که اجزاء و ابغاض وی اند و در حق ایشان
فرموده است اجبوا الله لما یغفرکم من نعمه و اجبوا الله و اجبوا اهل بیت علیهم السلام
از این نظیرات او که حکم اجزاء و ابغاض از حق حکم حق ایشان حق تعالی خود میفرماید که البت
اولی بالمومنین من الفسید و از واجبه اجزایان و جمیع بنی آدم است بر آنکه از واجبه
الخطی و تیسلاف حکم مخصوص پیدا میکند و لهذا در شرح صابریت را مثل نسبت در
محبت و میراث اعتبار فرموده اند و در مقام پنهان هر دو را در یک ملک کشیده قوله
و یوالذی خلق من السماء و الارض فاحملها و صبر اسبوع صحاب او که ملازمت و رفاقت
و محبت یار فرموده و در راه نصرت او جان خود را فدا نموده و مال خود را در تلف
و مشقت انداخته و جان و مال خود را از ترک دادند و اقارب خود را از برادران و برادر
و برادران و از واج و مادران و خواهران برای شنودی و سگند آشتی و آنچه حق تعالی
قد و است این عمل ایشان فرموده و در حق ایشان غایت نمود لفقراء الدین و صرخوا
من دایم و اموالهم یتجوز فضل من الله و رضوانا و یغفر الله و یسوله و ملک
صمد الصادقون و الذین یؤد الدار من فیهم یحییون من ماجر الیهم و لا یجدون فی
صمد و هم حاجه مما اولوا و یوثر من علیهم و لو کان بهم خصاصة و بدی ایشان
نزد تمام اهل عالم که تقسیم صداقت و خلاص در اتصال حو قرب اعلی و ارفع است
از نسب مجرول قال الفاضل طبع القوم اخوان صدق بنو سید
من الموده لم یعدل بلیب پس بدین سه طائفه سبب محبت اقوی داد و فرمود
و اکثر اند به نسبت عامه مومنین و کافه مسلمین و وجه اول کمال محبت و اتصال
و ایشان با پیغمبر که از جمله بنی آدم مخصوص زیاده محبت است دوم بسبب حقوق این

و علی درجات محبت دینی است که بسید المومنین رسول رب العالمین حبیب الله علیه السلام معلوم
است بالا جماع بعد از آن سیحانه از مومنین که اتصال قرب عظیم بذات پاک و دارند و باجماع
تخص در سه طائفه اند اهل فرقه اولاد و اقارب او که اجزاء و ابغاض وی اند و در حق ایشان
فرموده است اجبوا الله لما یغفرکم من نعمه و اجبوا الله و اجبوا اهل بیت علیهم السلام
از این نظیرات او که حکم اجزاء و ابغاض از حق حکم حق ایشان حق تعالی خود میفرماید که البت
اولی بالمومنین من الفسید و از واجبه اجزایان و جمیع بنی آدم است بر آنکه از واجبه
الخطی و تیسلاف حکم مخصوص پیدا میکند و لهذا در شرح صابریت را مثل نسبت در
محبت و میراث اعتبار فرموده اند و در مقام پنهان هر دو را در یک ملک کشیده قوله
و یوالذی خلق من السماء و الارض فاحملها و صبر اسبوع صحاب او که ملازمت و رفاقت
و محبت یار فرموده و در راه نصرت او جان خود را فدا نموده و مال خود را در تلف
و مشقت انداخته و جان و مال خود را از ترک دادند و اقارب خود را از برادران و برادر
و برادران و از واج و مادران و خواهران برای شنودی و سگند آشتی و آنچه حق تعالی
قد و است این عمل ایشان فرموده و در حق ایشان غایت نمود لفقراء الدین و صرخوا
من دایم و اموالهم یتجوز فضل من الله و رضوانا و یغفر الله و یسوله و ملک
صمد الصادقون و الذین یؤد الدار من فیهم یحییون من ماجر الیهم و لا یجدون فی
صمد و هم حاجه مما اولوا و یوثر من علیهم و لو کان بهم خصاصة و بدی ایشان
نزد تمام اهل عالم که تقسیم صداقت و خلاص در اتصال حو قرب اعلی و ارفع است
از نسب مجرول قال الفاضل طبع القوم اخوان صدق بنو سید
من الموده لم یعدل بلیب پس بدین سه طائفه سبب محبت اقوی داد و فرمود
و اکثر اند به نسبت عامه مومنین و کافه مسلمین و وجه اول کمال محبت و اتصال
و ایشان با پیغمبر که از جمله بنی آدم مخصوص زیاده محبت است دوم بسبب حقوق این

13

[illegible]

بهر سه طایفه در ترویج شریعت و دین و علو درج ایشان در جاد و تقوی و طهارت است که
 اگر از نجا صحرای برخی باشند خالی از ایمان یا غیر کبیری شوند که خطا اعمال سابقه ایشان
 و موجب نص قرآنی واجب العبادت شوند و قرب اتصال ایشان با بنی صحرای در برابر
 لغو ساقط گردد و البته آن که در این حکم شسته باشند مثل ابولهب و امثال او حال او در
 ایمان و عدم ایمان ایشان و خطا اعمال و طاعات ایشان باید شد و از تجربه العقاید و احادیث
 نصیر طریقه بحث ایمان و کفر و مسئله خطا اعمال باید شنید و آنچه میگوید که الا ایمان
 بالتقرب یعنی از روی اعتقاد و التمس یعنی از روی اقرار اهل اجاره الله صلی الله علیه و آله
 و نه ضرورت و لایکنی الاول یعنی تصدیق بدون اقرار بقوله تعالی و شکی نیست که انفسهم
 یعنی اقرار بدون تصدیق نیز کافی نیست بقوله تعالی قل لم یؤمنوا و نیز میگوید و الکفر عدم
 الا ایمان اشاره بآنست که در میان ایمان و کفر وسطه نیست چنانچه مذکور است اما
 مع الصدق و بدو و نیز میگوید و الفسق اخراج عن طاعة الله الا ایمان یعنی فسق که کتاب
 معصیت است منافات با ایمان ندارد و مومن فاسق می تواند بود و نیز میگوید و الفسق
 مانع از الا ایمان مع اخفاء الکفر و الفاسق مومن مطلقا یعنی در احکام دنیا و آخرت
 مثل تجزیه و تکفین و دعا و مغفرت و صدقات و غیره مع تبر او و وجوب محبت او از
 حیثیت ایمان و مثل دخول در جنت و کوفه التذیب و کار آمدن شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم در حق او و امکان عفو الهی از او و قوله مع اخفاء الکفر شفاعتی لاهل الکبائر
 و لوجود جده و الکافر مخلد فی النار و عذاب صاحب الکبیر منقطع الاستحقاق الثواب
 بایمانه فمن یعمل مثقال ذره خیر یراه و نصیحه عند العقاب و معنیات متداوله و دوام
 العقاب مختص بالکافر و العفو واقع لانه حقه فاسق فجاز وقوعه پس از مجموع
 کلام خواهد نصیر معلوم شد که فاسق را لعن کردند و از او تبر نمودن جایز نیست
 بلکه ایشان را عفو نمودن دیگر مومنانشست که برای او اداء مغفرت و صدقات باید کرد

[illegible]

از ذهاب خلاص شود و امید نجات و شفاعت رسول در حق او باید داشت و تا وقتی که ایمان موجود است محبت او واجب و عداوت او از جهت دین حرام زیرا که بر او سب و فتنی در است میشود و کینه و بغض و محبت در شخص موجود ماند و آن شخص است محبت علی الکفر که عند الکفر هیچ عمل خیر را اعتبار ندارد و بسبب فسق و ارتکاب کبیره از ذات آن شخص نبرا جایز نیست آری از فسق و عصیان او نیز اراده بود و مکرده باید داشت و نیز خواجہ نصیر در غریب میگوید و الا جابط باطل الاستسلامه الظلم و لقوله تعالی فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یراه پس تا وقتی که از شخص کفر متحقق نگردد هیچ عمل و ضبط نمیشود مقدمه ششم بالاجماع اصحابه و از واج سطرات پنج چیزی که موجب ایشان و ضبط احتمال ایشان و سقوط اعتبار علاقه ایشان بایمیر خد ا صلح باشد واقع نشده الامتخا لفت و محاربه حضرت امیر در باطلت و غصب حقوق اهل بیت مثل فدک و غیره حالا نظر باید کرد در کلام علماء شیعه که این مخالفت و محاربت و غصب کفر میدانند مشهور درین مقام قول خویش فی طریقی که مخالفه فسقه و محاربه کفر پس جماعه از اصحاب که محض بر مخالفت فتنه کرده اند قابل نبراستند زیرا که منتها ایشان فسق است و فاسق مومن است و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیا بعض پس شیخین عثمان را خود البته اصل شیعه بر اجابت و علماء معتزلیان یا بنقد را عترت نموده اند قاضی نور الدین شافعی در رجال معتزلی آورده که نسبت تکفیر بنیاب حضرت شیخین که اهل سنت و جماعت شیعه نموده اند صحیح است بی اصل که در کتاب اصول ایشان از ان اثری نیست و مذہب ایشان همین است که مخالفان علی رض فاسق اند و محاربان او کافر ضایع فی الدین مگر در تجربه آورده مخالفه فسقه و محاربه کفر بمقتضای حدیث هر یک عربی و سبک سبک که واقع است و ظاهر است که حضرت شیخین و امیر المؤمنین علیه السلام حرب نموده اند علی بن ابی طالب و کاف و کف استحال

[illegible]

از و نه و نه است نه کلامه بلفظ و ملا عیبه الله شیعه صحابه اطهار الحق برین اصل خود
 صحبت نموده جوابش نوشته و آن نیست اگر کسی گوید که در باب خلافت مرتضی اگر فرض صحیح نشده است
 کاذب اند و اگر نص متحقق شده می باید که جماعه صحابه که در سنت خلافت می یافت نمودند مرتضی
 باشند و جواب این بحث باین عبارت نوشته که انکار نصی که موجب کفر است که امر
 منصوص باطل عقلا و کنت و حضرت پیغمبر خاندان تنصیص کند بی فایده اما اگر حق و حجت
 و سنتی که آن بوسیله اعراض فی نوبی و حجت و جاه کند از فتوق و عصبانیت خود بشکلا
 او از زکوة با جماع است و حجت او منصوص من قرآن و احادیث پس اگر کسی منکر و جواب نشود که
 و مرتضی و اگر معتقد و جواب آن بوده از دوستی زروخیل اذانه نماید و بر زده خود را بر و عاصی
 خواهد بود و اینست که منفق بر خلافت خلیفه اول شده اند میگفتند که حضرت پیغمبر نص کرده اما در حق
 گفته بلکه بعضی اوقات بعضی مردم منکر تحقیق نص میشوند و بعضی دیگر کلام حضرت پیغمبر را تاویل
 از کار مینمودند حتی کلامه بلفظ و درین کلام چند فایده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص منقول
 آن نیاورد تاویل فاسد نیست بلکه نوعیست از منق عتقادی که انرا در عرف است خطا و جهل
 نامند دوم آنکه عصبانیت در منع قرطاس و غیر ذلک که از بعضی کسان واقع شد باینست که
 حجتی سخن معاشره الانبیاء لا یرث و لا تورث یا باینست که باینکه یوم کملت لکم دینیکم نیز کفر
 نیست بلکه منق عتقادی است که از اخطار و جهل و بی باسند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله
 نص است موجب سقوط کفر گردید پس کسجد بیت و آیه در مسئله میراث و توشن کتاب که
 پیروان در جهاد و انرا مسئله امامت و بالا جماع از فروع فقهیه چهارم موجب سقوط کفر و خود
 ایشان نیز باین تصریح کرده اند با جمله نیا بر مذمت بیعت ظاهر است که اختلاف در مسئله خلافت
 چون نیا بر تاویل است منق عتقادی است پس لازم آمد که عقاید امامت حضرت نصی
 بلا فضل داخل در حقیقت ایمان نیست نزد ایشان بخلاف اعتقاد و نصیست که در روز
 و زکوة که در عجب بالا جماع کفر است و این فرق را از دست نباید داد و این منبرق

و یا جماعی این فرقه است میچسبند درین تفرع مدارد و لبند اول خوابه نصیه طوسی
رایه نیمه این بطریق است تشهد می آرند که او گفتست مخالفه فیه چون
ایمان جماعه که حضرت مرتضی مخالفت نمودند با قرار و اعتراف محققین این از
ثابت نشد اکنون بحث از اعمال و اخلاق طایفه ایشان که دلیل جبر
باطن است باید نمود ملا عبد الله در بیان این بابها الرسول بلغ ما انزل الیه من
ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته آورده است که مجربا قرآن شهدا و قیام نصیه
اجماعی بسا با باده النبی صلی الله علیه و سلم مرتبه از اسلام است و بعد
از رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کل امت اجابیه این مرتبه سلام
را داشتند و بحفظ و صیانت از دینی که داده شده بود از غیر مرتبه بدر زفته اند و این
تعداد از این عقیده سلام کافی بود از برای ایجاد او آخر حضرت رسالت
نیایی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در باقتال با اهل ارض و با
زکوة و با مدعیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و عجم
واقع شده بود و جمعی که متصدی خلافت ریاست شدند درین امور که در پیش
سجدی نمودند تا در نظر خلاق از استحقاق امر خلافت و دریافتند و بسبب باری از غیر
در مالیات و در تناب از محرمات ظاهر بلکه در ترک بعضی از اینها با حذر سیرت در
صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات از نهجه قرب زمان از اهل مرع و زید و
تقوی بودند و سالیان و مدائمه که واقع شد در امر خلافت و در حق طلبت بود
پس انتهی کلامه از این کلام صریح معلوم شد که ایشان را زباده بر اصل ایشان
وزید و تقوی سیرت در یافت صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات و دفع
ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه
سلام با خلاصه رفته بودند از راه اتفاق و ظاهر داری و الا قبول فیض و برکت

[illegible]

علیه السلام

از ان صحبت به قسم حاصل میگرد و مافیل را در سبب غور در کار است که به گاه ایشان
 در قیاس و تقوای و زهد با عترت و اقرار ایشان در حق انجامه ثابت باشد نصیب ایشان
 او عاقل آنکه در امر خلافت و در حق اهل بیت از ایشان معصیت نپذیرد و آری
 او عاقل خلاف ثابت بالیقین است معصوم شد که این امر هم از ایشان بنا بر
 شک بدلیل یا فهم این امر از نصی واقع شده باشد نه بنا بر قصد معصیت
 زیرا که اگر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه
 قسم حرکت بی برکت از ایشان دین و دانسته بنا بر طمع دنیا و حب جاه و مال
 صدور نماید و الا زهد و تقوی و اجتناب از محرمات در ایشان اصلا موجود نبود
 و آنچه گفته است که این همه براس آن بود که از نظر خلائق دور نماندند و رجوع بالغیب و
 او عاقل علوم قلوب است ما مردم مکلف بظاهر حالیم هر گرا بحسب ظاهر نیک بینیم
 نیک گوئیم و مع ذلک با عترت او علت حسن احوال ایشان برکت صحبت شریف
 نبوی صلی الله علیه و سلم بود پس البته در بواطن ایشان نیز آن صحبت کیه او موثر شده
 باشد با جمل با عترت علماء شیعه ایمان جماعه از حجاب باور و زهد تقوی و اجتناب
 از کل محرمات بلکه در بعض مباحات نیز و کد و کوشش در ترویج اسلام و اخراج مشرکین و
 از خیریه عرب و مقابل با کفار فارس و روم و غیر ذلک از خصایص و فضایل
 ثابت شد و الحمد لله اکنون بحث از علو درجه و کمالات ایشان عند الله و قبول
 اعمال صالحه ایشان ببارگاه خداوندی کرده ام آید بالیقین معلوم است که درجه
 مرتبه و افضل از شش خود می خداوند تعالی نمی تواند بود و هر چه را اینها
 پسند فرمود هر چه که باشد مقبول کافه اهل ایمان بهت قوله نعم و السابقون الاولون
 من المهاجرین و الانصار و الذین انبعثوا بحسن رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعلم
 جنات تجری من تحتها الانهار خالد بن قیس اید ذلک الفوز العظیم لا عید الله صاحبها و انما

بنا بر علم
 ذلک نزد اهل یقین
 فی الاشیاء و فی
 عبد الله و قال
 اذا انتم المؤمن
 اعاد انما
 الايمان من قبله
 کما یثبات الحاشی
 اعاد و انما
 فیمن یسجد
 قال قال امیر المؤمنین
 عده کلامی وضع لم
 ایشک الله احسنه
 سته بایشک
 ما یقبل من
 ولا فطرت و کلامه
 فوجت من
 ایشک سود
 دانست تقدیر
 الخیر کلاما
 ۱۲
 منسج

گفته که استبدال اهل سنت و جماعت بر فضل خلفا ازین ایف خالصه از صوریه
نمیت در دفعش سخنان مشهور رویش امامیه فوت تاسه مار دو
بغیر سخنان مشهور جوابی می توان گفتن و صورت سخن مخالفت اینکه در
تفسیر بنیاد پور گفته که قال اهل السنة لا شک ان ابابکر سبی الی الهجرة فیسو
من السابقین و قد اخبر الله تعالی بانه رضی عنه ولا شک ان الرشی معلل بانجر
الی الهجرة فتدوم مدوامه فد ل ذلک علی صحه امامته وعدم عوار الطعن فیہ
و بعد از نقل این کلام گفته که جواب گفتن این سخن باز گلاب آنکه در سبب هجرت و
نصرت ایمان شرط است و آن شخص معاذ احد پنج وقت ایمان بدشته حتی قبل از نوم
تا خوشی با امیر امتوتسین از انصاف و درست و گفتن اینکه مراد از سابقین هجرت و
نصرت آنها اند که تصدیق امامت بلافضل برای امیر المومنین کرده باشند و صحبت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را امر خلافت عمل کرده باشد کافیست دور از
کار چرا که در لفظ آیت چیزی که مشربان قید باشند نیست اتقی کلام بلفظ و آئین
کلام صریح میتوان فهمید که هرگاه اگر امامت مرتضی رضا مخصوص عموم است نه
شد نصیرات دیگر مثل منع مذکور و غیره که بوقوع آمده بطریق اولی مخصوص شود
شد چرا که در لفظ آیت چیزی که مشربان قید هم باشد موجود نیست
بعد از آن لاعبد الله گفته است اولی آن است که جواب بلین روشن گفته شود
که این دلالت نمی کند مگر بریک حق سبحانه و تعالی از سابقین جابرین و
انصار ازین فصل ایشان که سبقت هجرت و نصرت پیغمبر او بوده باشد
راشده شد و هرگاه که از فعلی از افعال ایشان راضی شود
یفین که جزاء آن خلود در حبت خواهد بود و اما دخول حبت که مشربان
بر خدا و اله و ابقای آن رضا علیا هر است که موقوف است و مشرب

بحسن خاتمه و بقا اسیان تا آخر عمر و عدم صدمه و عسال سینه محبطه آتی کلامه بلطفه آیت
 مثال استخوان این فرق که صلا سجاوب کلام احاطه نمیکند و حصول عقاید خود را
 یاد ندارند و اول دلالت آیت برین مضمون که تفریر کرده صلا از روسته قواعد حصول
 درست نمی شود زیرا که در اول است تعلق رضایذوات مباحترین و بعضی است لیکن
 چون آن ذوات را بوصف عنوانی سبقت در سبقت و نصرت یاد فرموده اند لا یم
 آنکه این وصف حلقه تعلق است باشد بلکه تعلق ضایعین صفت بود و شریک
 متعلق بودن رضا و علت بودن تعلق رضا بدی است که جسدیان هم پوشیده می
 ماند و اگر این قسم تصرف غیر بوط در کلام الله جاری شود در هیچ ماحصورت استدلال
 حاصل نگردد مثلاً آیت موالاة دلالت نمی کند مگر برینکه ولایت شما باین وصف متعلق
 است یعنی قامت صلوة و ایثار زکوة در حالت رکوع و بقا بر این وصف مشروط
 است بحسن خاتمه و گذا و گذا و عذبه القیاس و و هم آنکه چون بالیقین
 جزا بر این عمل خلود در جنت شد پس مانع از وصول این جزا باشند یا کفر و ارتداد است
 یا صدمه و عسال سینه محبط علی الشق الاول این قاعده برهم میشود که مخالفه فسقة و نیز
 خود مولود عبد الله شهید در سوال جواب مرقوم الصدرا اعتراف
 نموده اند که نگار امامت حضرت ائمه و ائمه باطل با با نیکار رض موجب کفر
 نیست و قاضی نور الله شوشتری نیز در محج السالین فایده
 است بعد از آنکه در شیخین چنانچه سابق گذشت و علی الشق الثاني
 خلاف عقاید خود را بکتاب میکند قال نصیر الدین طوسی فی تخریر العقاید و الاجابات
 باطل الاستدلاله الظلم و لقوله تعالی فمن یعمل مثالی ذرة خیر اریه و طفره منبت
 که لا عجب و الله را این عقیده خود مطلقاً فراموش شده و القدر در سخن بر
 خود منتهک گشته که ذکر اعمال محبطه خلف از شرع نموده و چون عیال

مثل محمد بن الحنفیه که منکر امام حضرت زین العابدین بود و با وصف منار عدو و محاکمه
 حجر اسود و شهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی
 امامت برای خود و وصیت امامت با ولاد خود کرده رفت و نذر دنیا و خمس
 و غیره که از طرف مختار بایشان می رسید هرگز امام زین العابدین را نشد یک
 آن منکر دزد و مثل زید شهبید که بلا شبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت
 امام محمد باقر درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار
 نشد تا آنکه شهادت یافت باز ولاد او بیعی و منوکل با ولاد امام جعفر صادق درین
 باب برخاست و هشتم اند باز ولاد امام جعفر نیز در میان خود با مثل عبد الله فطخ
 و سحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند و اگر ولاد امام حسن رضی الله عنه نیز
 بر شایع که جمعی کثیر مثل نفس زکیه و غیره مدعی امامت خود که شسته اند و منکر امامت
 ائمه دیگر و ایره قیل و قال بلکه جنگ و قال خیلی متعل می شود بلکه اتباع اینها جنگ
 و قال هم با هم نموده اند مثل مختار ثقفی عبد الله بن صلی حضرت امیر المومنین
 را کشته است چنانچه در کتب انساب تواریخ موجود است پس اگر انکار امامت
 امام مثل انکار نبوت سب کفر باشد اینهمه شیخ خاص کافر شوند و حضرات ائمه علیهم السلام
 که در حق زید شهبید و محمد بن الحنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و فلاح داده اند همه کذب و
 دروغ باشد و اگر گوئیم که ولاد علی بن جعفر منکر امامت امام وقت باشد کافر نشوند و اگر
 با انکار امامت امام وقت کافر می شوند لازم آید تفاوت و اختلاف در وجوب کفر
 بالاجماع در وجوب کفر تفاوتی نیست امام زاده باشد یا علوی هر گاه کلمه کفر بر زبان
 راند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر نیست و فرق در مخالف و
 محارب بر آوردن پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما در اینجا
 قیاسی و دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر باشد و محارب لازم انکار است در وقت

این امام زین العابدین است که منکر امامت حضرت زین العابدین بود و با وصف منار عدو و محاکمه حجر اسود و شهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی امامت برای خود و وصیت امامت با ولاد خود کرده رفت و نذر دنیا و خمس و غیره که از طرف مختار بایشان می رسید هرگز امام زین العابدین را نشد یک آن منکر دزد و مثل زید شهبید که بلا شبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت امام محمد باقر درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار نشد تا آنکه شهادت یافت باز ولاد او بیعی و منوکل با ولاد امام جعفر صادق درین باب برخاست و هشتم اند باز ولاد امام جعفر نیز در میان خود با مثل عبد الله فطخ و سحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند و اگر ولاد امام حسن رضی الله عنه نیز بر شایع که جمعی کثیر مثل نفس زکیه و غیره مدعی امامت خود که شسته اند و منکر امامت ائمه دیگر و ایره قیل و قال بلکه جنگ و قال خیلی متعل می شود بلکه اتباع اینها جنگ و قال هم با هم نموده اند مثل مختار ثقفی عبد الله بن صلی حضرت امیر المومنین را کشته است چنانچه در کتب انساب تواریخ موجود است پس اگر انکار امامت امام مثل انکار نبوت سب کفر باشد اینهمه شیخ خاص کافر شوند و حضرات ائمه علیهم السلام که در حق زید شهبید و محمد بن الحنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و فلاح داده اند همه کذب و دروغ باشد و اگر گوئیم که ولاد علی بن جعفر منکر امامت امام وقت باشد کافر نشوند و اگر با انکار امامت امام وقت کافر می شوند لازم آید تفاوت و اختلاف در وجوب کفر بالاجماع در وجوب کفر تفاوتی نیست امام زاده باشد یا علوی هر گاه کلمه کفر بر زبان راند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر نیست و فرق در مخالف و محارب بر آوردن پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما در اینجا قیاسی و دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر باشد و محارب لازم انکار است در وقت

44

[illegible][illegible]

و سکه سکه که فریقین در مناقب امیرزادین کرده اند عرب حضرت امیر با عرب
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یقیناً مقبول نیست بنا برین موردی که پیش از آن متصل
 بهین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب حدیث از کتب شیعه دیده
 یا نیمه مضمون که عائشه در خدمت امیر از عرب توبه کرده هر چند قصه عرب متواتر
 است و حکایت توبه خبر واحد یا بنا برین طعن کردن در حق وی جایز نیست انتهى
 کلامه بلفظه و بر تاریخ دان پوشیده نیست که توبه حضرت علیه السلام شکرى از
 شکر یان حضرت امیر نیز منقول است و باز کشتن حضرت زبیر خود از معرکه خبک
 بعد از یادمانیدن حضرت امیر از آن حدیث پیغمبر که دلالت بر حقیقت حضرت امیر میگرد
 مشهور متواتر است پس بنا برین روایات نیز و شیعه هم طعن درین شخص خاص جایز نیست
 و بهر حال باید دانست که منافقین شیعه مثل ملا عبد الله مشهدی و اقوان و ازین چنین
 خود که محارب حضرت امیر کافرست نیز رجوع کرده بهین حدیث قناعت کرده اند که محاربه
 حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه سب حدیثی و کبیره می رساند زیرا که اینها کلمه سب
 نص پیغمبر و نه بلکه بنا بر تاویل باطل یا انکار نص محاربه او را حلال دانستند پس فسق
 اعتقادی باشد نه کفر و چون گفته خواهد نصیر هم نزد علماء شیعه حکم و حجتی ناطق دارد خصوصاً
 در باب عقاب بعضی متنافران ایشان در میان قول خواج نصیر و ملا عبد الله باین وجه جمع نموده اند
 و تطبیق داده که بمقتضای حدیث هر یک محارب محارب با امر قضی کفر لازم می آید هر چند التزام کفر
 نباشد از روم کفر نیست نیز و مشبه نیز که التزام کفر نیست پس قول خواج با اعتبار از روم
 است و موافق ظاهر حدیث است و قول ملا عبد الله و اقوان او با اعتبار الزام است و
 چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مترادف ایشان نتوان کرد است کلامه و بحق
 کلام این عزیزان است از کمال دقت است که بر اصول شیعه زیاده بران متصور نیست
 لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تاویل است و با لفظ معنی حقیقه از آن مراد نیست

معارض نمی تواند شد آیات قطعی که در حق عموم مهاجر و انصار و با خصوص در حق
 ازواج طاهرات و این دو بزرگوار وارد شده اند و نیز از نوم گمارین اشخاص بر فواعد شیعیه
 درست نمی شود که غایت کار محاربه با امام وقت نجی است و البقی فنی لاکفر و اگر بنا بر شبهه یا
 تاویل باشد فنی هم نباید بلکه خطا و جهل است که در دین منتهای کلام شیعیه درین
 بحث معلوم شد ضرورت داشت که مذنب اهل سنت نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست
 که مخالفت حضرت امیرنابرتیه با دو رسالت فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام هم قبل
 الفیض و تقسیم خمس و غیره از آن باب است مصلاکت فقیست و محضیت هم نیست زیرا که
 حضرت امیرنابرتیه بود از مجتهدین صحابه و مجتهدان رسالت است و با هم خلافت
 جایز است و نیز مجتهد با جوار است و محارب حضرت مرتضی اگر از راه عداوت و بغض
 است نزد علماء اهل سنت کافر است بالا جماع و چون است مذنب ایشان در حق خوارج و
 اهل نبرد و ان و حدیث حربی نزد ایشان بر همین محمول است اما در نجس ازوم کفر است
 نه التزام ان پس اطلاق مرید بر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار پیغمبر
 و مقابل نصوص قطعی قرآنی و احادیث متواتره پیغمبر است موجب استند
 ایشان نیست و اندک پس خوارج نزد اهل سنت در حکام اخروی کافرند دعای مغفرت
 برای ایشان نباید کرد و نماز بخار و ایشان نباید خواند و بعد از القیاس و محارب
 حضرت امیرنابرتیه از راه عداوت و بغض بلکه از شبهه فاسد و تاویل باطل مثل صاحب
 جمل و صاحب صفین پس در خطا و جهل و اوهام و بطلان عنفادی خود مشترک اند و فرق آن
 است که این خطا و جهل و فساد و غلطی و عقاید و صاحب جمل اصلاً مجوز طعن و تحقیق نیست
 بسبب ورود نصوص قطعی قرآنی و احادیث متواتره در مرجع و شناختی ایشان و
 سوابق اسلامیه ایشان و قوت فراست و علاقه نسبی و صبر و ایشان با جناب محمد
 علیه الصلوٰه و السلام مثل آنچه در حق حضرت موسی چون نصوص قطعیه قایل اند و حضرت

کلمه انصار
 من اهل
 القبلة الا
 ما فیہ لغو
 الصانع القاطن
 القیاس و کثرت
 ادوات کار الزام
 ادوات کار
 علم غیبیه
 خورده اند
 انکار پیغمبر
 کما یستدل
 الحوائج التو
 اجماع
 جهل و اوهام
 کلام

با موریست و لعن و سب و دعای بد و رقی آنها صد تن تقاریر منتهی عنه باشد و اینها
در آخر نماز بعد از تشهد و در دعاء یا فور استغفار برای مؤمنین و مؤمنات در هر
پنج وقت مشروع شده و دعای بد و لعن که دور افکندن از رحمت الهی است
مقابل با امر شریعت گرد نیست پس حرام باشد دوم الذین یحکمون العرش و من حوله
بسیون سجده و استغفران للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء و علمنا معلوم شد که ملائکه
حاملان عرش با استغفار مؤمنین مشغولند و بدیهی است که مخالف مقربان حضور در جناب
پادشاهان عرض کردن موجب غضب پادشاه و نافرمانی مقربان میکرد و العیاذ بالله
سیوم آنکه شاعت انبیاء برای اهل کبائر ثابت است پس در صورت لعن و دعای بد مقابل
توجه عاقله با پیغمبر خود و حبیب میسران لازم می آید و العیاذ بالله چهارم ایت والذین
جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف الرحیم معلوم شد که شان متاخرین امت بهمین
است که دعای مغفرت سابقین نمانند و از گنبد و بغض آنها احتراز کنند و
هر که خلاف این کند کویا حق ملت و دین را تلف کرده باشد و العیاذ بالله پنجم الذین
حجت و دوستی ایمان است که در فاسق موجود است و فسق او محتاج بعلاج
ممثل مرض پیش طریق علاج آن آفت زده مسبین است که از آنکه اثر فسق از او نماند
آید و از آنکه اثر فسق را در بطریق است در حالت حیات ابر معروف و نهی عن المنکر
و دخط و نصیحت و اقامه حدود و تعزیر و بعد از موت دعای مغفرت و حمد و ثناء
و فاتحه و درود و برسیه است که چون شخصی از برادران شیخه برادر صعب
بستلا شود علاج او باز از اثر مرض میکنند و بقیل و از ثاق روح چنانچه در
حدیث صحیح وارد است که لعن المؤمن کفله زیرا که مغنی لعن ابعاد از حجت است که
ناو فیکه در او ایمان موجود است بعد از رحمت نمیتواند شد پس مغنی لعن در حقیقت سلب ایمان

اینجا
الذین
استغفران
مع غفر
الله
بجای
فقد
من
سجده
یحکمون
عین
ابو
طبرست

او خوشتر است و سلب ایمان موجب هلاک ابد است بزرگان درجه شدیدی بر اثر
قتل ششم آنکه وجود علت مستلزم وجود حکم است و زوال علت مستلزم زوال حکم
پس در مومن فاسق ایمان که صفة روح است و موجب دوستی و محبت است و ایمان
است بدوام روح پس وجوب محبت او دایم باشد بدوام روح و فسق که عمل بد است
است زایل است بزوال تعلق روح ببدن پس موجبات فسق که بغض و عداوت و
سب و تحقیر و امانت است نیز بعد از موت زایل گردد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت
و امرزش است متغین باشد لا غیر و آنرا در حدیث صحیح وارد است که لا تسبوا الاکابر
فانهم قد افطوا الی ما فدموا و موت در حق مومن فاسق حکم توبه دارد درین باب
که عمل بد را منقطع میکند فرق اینست که توبه عمل سابق را نیز می کند و موت عمل
سابق را نمی کند و چون عمل بد منقطع شد محض ایمان ماند که مقتضی وجوب محبت
است بهتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت فرموده است قوله تعالی و عدا الله
المؤمنین و المؤمنات خبات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها الا لیه که در سوره توبه
واقع است پس لعن کردن و تعذیب او خوشتر از خدا حکم کردن است بر خدا با که وعده خود
را خلاف کند و خلاف وعده در حق او تعالی محال است قوله تعالی و الله لا یخلف المیثاق
پس طلب محال هم شد و سوادب هم نهایت انجامید مقدمه ششم از ردی غیبا
امور دنیا در میان بزرگان با هم بسیار بوقوع آمده و هر دو جانب بسبب آن از ردی هر یک از
درجه خود دنیا دند و سخت تحقیر و امانت نه خشنود مثل آنچه میان حضرت یوسف علیهم السلام و برادر
جاری شد و تا اخیر الزین که همه کس را به تعظیم یاد کنی چیزی دیگر جایز نیست و ازین باب است
نزد شیعه آنچه در میان امام زاده کاظم بر امامت اختلاف واقع شد که ایشان نیز جز
تعظیم هر یک کار ندارند هر چند بعضی از بزرگان ائمه مطلقا کار امامت را و زیدند
پس و سبب که شیعه برای تعظیم همه امام زاده که در میان آنها زاده ازین معصوم نخواهد

اینجا که کتب معتبره
در این باب است
که در حدیث صحیح وارد است
که لا تسبوا الاکابر
فانهم قد افطوا الی ما فدموا

و با وجود این طرف تعالیس است و در آیه اند و بکفر او بلکه بفسق او نیز عتقاد
ندارند همان وجه را اهل سنت در تعظیم همه متعلقان رسول از صحابه و از اهل بیت
بیت بکار نمی برند و بر دو جانب را معذور می دارند و ملاعبد الله صاحب این کتاب
اینجا بنا بر وقت نظری که فی الجملة دارد بر این وجه مبتنی شده و منع مطلق را با این آیه کلیه
مذیده غماض ننواست نموده و بطریق سوال ایراد نموده و در دفع او آتش نه با این آیه
که گفت و پنج اسقام شبهه است که بر لبیب یسعت لازم است و در پیش
باقی دارد ذکر کردن و اشاره بدفع آن نمودن اگر کسی گوید که نمیتواند بدین که در
شخص از برابر باشد یا در جماعه از مقبولان درگاه الهی باشند و در سبب
ایشان بسبب شبهه و شکی و خفای که در رای واقعی باشد نزاع و رنجش میسر
و در خصوص ما را نیز سبب آن هیچ یک از طرفین اطمینان کنیم و تعرض به یکدیگر نمیکنیم
چون اگر گفته که مصیبت مفروضه اگر در سایر الناس از شما است که جای اخطا است
واقع است متحمل است اما درین مقام که سخن در آن داریم که ملاحظه مقابل معصوم با
و دیگری جایز اخطا حائز نیست پس این مصیبت با بر صورت مذکوره قبیلست نتوان
کرد که در طرف محاصره بایکدی برابر نیستند که سبب معصوم است و دیگری جایز اخطا
چون معصوم احتمال خطا ندارد و بطرف دیگر که از برابر باشد حاجت از رده نخواهد شد و
چون طرف دیگر که جایز اخطا است اگر بنا بر شبهه و تعلیلی نسبت به معصوم از رده شده
عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد بود که محبت در عایت تعظیم معصوم مفروض شده
پس شبهه را اعتبار ندارد و هیچ شبهه ای علیه عداوت آدم و اولادش که بنده بیان شده
معذور نیست اینک کلامه در خواب خلل بسیار است زیرا که کلام را فرض میکنیم در بیان
سرد و معصومین که با هم از ردگی پیدا کنند و چون سرد و طرف معصوم اند کجا بایست
و کجا آدم و این مصیبت را که از سرد و طرف معصومین با هم ناخوشی نمایند و ملاعبد

حق یکدیگر کنند از کتاب پیشه بسیاریم اول مناقشه حضرت آدم ع با بابت رفع منزلت حضرت
 امیریه منزلت خود و مخالفت حب آنها نمودن و اتفاق دلالت آنها نمودن با وجود نص صریح
 چنانچه در بحث بنوات به تفصیل گذشت دوم آزدگی حضرت موسی حضرت هارون و خضر
 و امانت برگرفتن ریش مبارک ایشان و کشیدن موی سر ایشان که مخصوص فرست پیچ
 را جای انکار آن نیست سیوم در بحر المناقب که کتاب معتبره است از مناقب اهل
 خوارزم در سبب سیه نگین حضرت مرقضی نه با بوی تراب نفکده که حضرت رسالت انجاء حضرت
 زیر پر اعدا دادند و حضرت مرقضی را ندیدند فرمود که این عجم هر کجاست حضرت فاطمه گفت میان
 زن و منافعه واقعه از پنجه بیرون رفته و نجیب اقبیل که کرده نگاه حضرت در دست حضرت
 بر دید که جناب مرقضی نه بر پهلوی خفته و سر بر او و جناب خالک الوده شده فرمودم یا ابی تراب
 هم یا ابی تراب این در صیحه بخاری نیز آمده است کلام چهارم آنکه آنحضرت لوط ابن سحی از مدعی که
 آنچه از جناب امیریه است از حضرت امام حسین اروا بت آورده آن کان یک الکتره فاعله
 انچه احسن من صلیح موی و یقول لوجز انفی کان حب لم عافله انی پس در نصیحه تها اگر آورد
 هر دو جناب بر حق باشد چنانچه نقیض لازم آید و اگر یکی بر حق باشد و دیگر باطل عصمت جناب
 آن دیگر بر نمی شود و سو خلاف القروض پس معلوم شد که آزدگی با عصمت نیز دو قسم می باشد
 یکی آنکه از راه غیبت و عداوت بود چنانچه بزرگوار نیست با اهل بیت اظهار بود و دوم آنکه نقیض
 نسبت باشد یا بنا بر دلیلی که با وظایف شده باشد چنانچه حضرت سیده النساء ابابا حضرت مر
 بود یا حضرت موسی با حضرت هارون بود یا حضرت امام حسین با حضرت امام جعفر بود و این قسم آزدگی با عصمت
 بنا بر مقتضای نسبت با ظهور دلیلی باشد که از موجب حق و طعن نمی شود و ناد عصمت خلل نیست
 این قسم آزدگی در عصمت معصوم خلل نچند در عدالت و تقوی خلل نخواهد بود و بوالد عا و صبیح
 اگر امر را که با حضرت امیر و حضرت زهرا در باب فک و غیره از روکیها بوقوع آمد از زمین سبیل بود حضرت
 اظهار حق با نجواب نیز متنبه شده نیز انما حق توانست نمود و بطریق سوال آورده بچنانست مشغول

اما تقریر سوال بنوعی ادا کرده که جوابش چیزی تواند داد و آن نیست که گفته اگر کسی گوید که شاید
 از ابرار اخیری را یا اصحاب بحال مسلمین یا غیره باشند که فرار دهند و آن امر چون بدست بجا آید نیست
 بضرر بود ایشان مقتضای انسانی و آنکه اومی محمول است بآنکه صرفه غبطه خود را نخواهد از آنجا که از آنجا
 باشند و اظهار از ردی کرده باشند و در کلام اهل بیت نشان مشرعه عدم رضا از خیر و تم
 شده باشد و از آن طرف مطلقا در بخشش عداوت نبوده باشند و جواب این سوال را کلام طاهر
 او اگر چه که حاصلش نیست همچون حضرت امیر رضا مقتضای آنکه تطبیق معصوم است اعلم تقابین شعر
 نشانید با خلاف حق مخالفت ابرار نماید پس حال او با صحابه بهر چون حال صلحا باست باشند و خود
 و در جواب نیز بنحوی و جعل است اول آنکه حضرت زبیر انیر مقتضای آنکه تطبیق معصوم است و علی بن ابی طالب
 حضرت امام حسین و حضرت موسی و حضرت آدم و نوح و سایر ائمه که این اشخاص بر خلاف حق لغت
 معصومین نمایند پس باز در جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید یا احدی از این معصومین
 نباشند و دوم آنکه در بعضی اوقات تعادل در میان اصوات حدو است باشند و گاهی در صواب و خطا
 نظر بر دلیل در حق میهند حکم صواب را در بین خلاف حق در هیچ جانب نیست مقتضای معصومین
 بود و آن خود رجوع کند و حال دیگر از آن خبر به نماید و خبری است بدانکه در اوقات بسیار از آنجا
 در شبهه یا بسبب لغت و عادات غفلت از مقررات و مسلمات بلکه بدیهیات هم رسیده و بخلاف
 حرکتی و کلامی از خود صادر میاید و در بعضی اوقات این غفلت منبری مانده و بعضی دیگر زود متنبه
 شده معلومات خود را میگویند و این غفلت از لواحق شریعت است که بنی و غیر بنی و معصوم و غیر معصوم
 و ولی و غیر ولی و متقی و غیر متقی را عام محیط است استغفار است که انبیا را از این شکا حضور خداوند
 زود تر متنبه می سازند و در غفلت مستمر و میگردارند و دیگر از این جنبه تقریر کنیم نمیشود دلیل ابرار
 و دیگر از آن مجید و منتهی خبریهات و روایات بشمار است اول آنکه حضرت موسی را چون از آنجا
 از انبیا اندر میبرد و متنبهین معلوم فرمودند که علی الهی است که کلام میفرماید و امر با القاصص می نماید
 و در بحال اصحاب و خطره از این مخرج مخلوق نباید کرد که حضور قافه و لاجل و خفیض با کمال است باز

عصا خود را بصورت مار متحرک دیدند بنی اختیار فرار نمودند و اصلا این پشت ندیدند تا آنکه در
جبین کلام تنبیه واقع شد که لا تخفوا فی الاخیاف لدی المرسلون دوم وقت مقابله ساحران
فرعون که بموجب عده صادق الهی یقین داشتند که مار را غلبه برینا خواهد شد و که تر با یاننا
اتما و من انجا الف لبون باز چون ان ساحران بهیئت مجموعی رسنها و عصا مارا از خود
و شور و شغب نمودند بنی اختیار خوف در دل حضرت موسی بهم رسید قوله تم فادخل فی غیبت
موسی فلما لا تخف انک انت الاعلی یتوم در وقت مراجعت از طور و اطلاع برگردنا که
قوم خود و کان را که حضرت مارون در بنی عربی بمنکر و از اهل این دعوت تقصیری فرموده و
فوق غضب حقانی بر یکبار از اندر سید اعطت شد که اصلا بخاطر ایشان نماند که حضرت مارون
و غیر بیست و از معصوم و بنی برضا بکفر و بداهنت درین امر عظیم چشم خواهد شد چاره در
وقتی که با حضرت محمد بنده که اصلا از ماجرایت تا سوال نخواهم کرد چون معجزات نشان
نماند و بانکار شد پیش آید پنجم حضرت براسیم و صف و فتن کفر قوم لوط و شهادت اعدایان
و عقا و آنکه حکم الهی را نتوان صرف کرد در شفاعت آن مجربان مجادله آغاز نهادند قوله تم فلا
عز علی براسیم الروح و جات الیه سر مجادله فی قوم لوط ان براسیم بچشم او آه منید با براسیم
عز الیه فذجا امر یک و انهم انهم غلب غیر مرد و دشمنم آنکه حضرت پیغمبر با و مسجد مقصود
صفت بودند و وقت عشا که مردم عباد از نماز از سجده بر رفتند و مسجد خاند حضرت صغیر و مجرب
انجنا برای زیارت ایشان آمدند نامت در از نشسته و نشسته که بخانه خود باز کردند چون بسیار
رفته بود حضرت پیغمبر همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند درین اثنا و کس از سر و انصار که اهل
و اخلاص بودند در شمار آید پیش آمدند و چون که انجا از شهر ایشانشان آید نشسته و نشسته که زوف
از انجنا ایشان فرمودند که باشید و بنویسید که این صغیر یعنی زوجه بن است آنها عرض کردند
ای رسول الله ایمنه همان اندر از آنچه توقع بود که بچکان میگردیم انجنا فرمود که شیطان دشمن
و حق است و رسیدیم که با او در دل شیطانی فرستاد و کان بدانها ناپس معلوم شد که با وجود اعتقاد

نکته است که بنی
سخت خوف خدا را در سر داشتند

سبب این خجسته یافت
در دل فرعون را و چون
سخت تر شد بنی
فرعون

سبب این خوف از انکه
در سید و از انکه در سید
با و حق قوم لوط که در
برای پیغمبر بود و در سید که در
از انکه سید با براسیم
درین حال مجرب که در سید
حکم خدا را در انجا
رسید و انکه خدایه که در

۱۰۰

(Signature)

من

三

محکم دلائل سے مزین
محدث متن

١٠

10

3



4

1940

عبدالمجید صاحبزادہ محمد علی صاحبزادہ

و سبب بر این نسبت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم قصوی دارد از درجه علی بن ابی طالب
 و از درجه محمد صلی اللہ علیہ وسلم و این سرود شوق تزد شیعہ باطل است که نزد ایشان مساجد حضرت محمد
 و علی رضی اللہ عنہ در درجه ثابت است چنانکه در باب نبوت گذشت و علو منصب محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 نیز ثابت است که ما است علاوه برین مساوات اولیاد از جمیع کتب بعد از است
 نیابتی گفته اند و چون این مقدار شش رهاط شریف شد نتایج نتیجه باید بود و اللہ الموفق
 و الهادی الی الحق صلی اللہ علیہ وسلم خاتمه الکتاب این نسخه عجیبه است سی نسخه است
 است بعد از گذشتن و از دره قرن مسی از حیرت حضرت خیر الانام علیہ السلام
 بنیاد و صحابه النبی صلی اللہ علیہ وسلم و یافت نفس ششام دریافت و بعد از ولایت یوسف
 شطرنج در هند و از کلام مان اشارت شده بود و نجاسد و آری از فضل حضرت باری الملک این
 نسخه است قبولی در کار خود شایسته جمیع مؤمنین و مومنات را بان بهره و اعطای و نام و
 بن زکریا را جزئی و نواب عظمی فضل نماید بنده و کمال کریمه و سؤل الصبر و صبر و
 از جناب و تعالی است که اگر قلعه لسانی بالغرض قلمی در تار و تفر و تحریر یا آنچه مضی و تعالی
 نباشد در حق خود و دوستان خود درین ساله واقع شده باشد بعضی غایت بیانی خود
 از ان عفو نماید و کند در دنیا و آخرت بران خود و انفراد بر شایکا که او اخذ نماید
 نسینا و اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اوزار کما حملت علی الدین
 من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقه لنا به و اعف عنا و اغفر لنا
 وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین و صلی اللہ
 علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین بر حمتک یا ارحم
 الراحمین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
 تمت نسخه التبرکة السیخیه عثمانیه

بنی
 تشریف
 محض
 بنی
 بکام
 کلام
 از مقام
 اسرار
 و حکم
 است
 و الاصل
 مردود
 یکر
 ختم
 مشاهیر

سبحان الله

۱۳۰۲۵۱

CALL No. { ۳۲۰۵۹ (۵) ACC. NO. ۱۳۰۲۵۱
ع ۱۲ ات ۱

AUTHOR عبد العزيز شاه

TITLE تحفة انشا عشری

Acc. No. ۱۳۰۲۵۱
is No. ۳۲۰۵۹ Book No. ع ۱۲ ات ۱
hor

TIME

تحفة انشا عشری

۱۲

| wer's | Issue Date | Borrower's | Issue Date |
|----------|------------|------------|------------|
| NO | 10/11/10 | No | 10/11/10 |
| PELUSIAN | 10/11/10 | PELUSIAN | 10/11/10 |



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

